# تحقيق درباره‌ي اول اربعين حضرت سيدالشهداء(علیه السلام)

## مشخصات كتاب

‏سرشناسه : قاضي طباطبائي محمد علي ۱۲۹۱؟-۱۳۵۸.
‏عنوان و نام پديدآور : ‏‌تحقيق درباره اول اربعين حضرت سيدالشهداء ع)‏ Study of the First Arab'in of Iimam Hussein (AS) / تأليف محمد‌علي قاضي‌طباطبائي.
‏مشخصات نشر : تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي سازمان چاپ و انتشارات‌‏ ۱۳۸۵.
‏مشخصات ظاهري : ‏‌ده، ۴۷۸ ص.
‏فروست : ‏‌دين‏ Religion
‏شابك : ‏‌۵۳۰۰۰ ريال: ‏‌9789644226953 ؛ ‏‌۹۸۰۰۰ ريال (چاپ سوم)
‏وضعيت فهرست نويسي : برون سپاري
‏يادداشت : ‏‌چاپ قبلي: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵(ص.).
‏يادداشت : چاپ دوم.
‏يادداشت : چاپ سوم: بهار۱۳۹۰.
‏يادداشت : كتابنامه به صورت زيرنويس.
‏يادداشت : نمايه.
‏موضوع : حسين‌بن علي (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- اربعين
‏موضوع : ‏‌واقعه كربلا، ۶۱ق.‏
‏شناسه افزوده : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي
‏رده بندي كنگره : ‏‌BP۴۱/۵‏ /ق۲ت۳ ۱۳۸۵
‏رده بندي ديويي : ‏‌۲۹۷/۹۵۳۴
‏شماره كتابشناسي ملي : ۲۰۸۵۹۳۷

## مقدمه

بسمه تعالي درباره‌ي كتاب«تحقيق درباره‌ي اول اربعين سيدالشهداء عليه آلاف التحية و الثناء»پس از نشر طبع اول آن از طرف علماي اعلام و دانشمندان بزرگ و ادباء سترگ نثرا و نظما تقريظهاي زيادي نگارش يافته و ارسال گشته است. و از آن ميان كلمات ارزنده‌ي كه شامل نكات و تحقيقات زياد است از قلم تواناي عالم فاضل نقاد شهير و كتاب‌شناس مشهور در عصر حاضر صاحب تصانيف نفيسه محقق ارجمند جناب آقاي عطائي خراساني ادام‌الله بقائه صاحب كتاب«افسانه‌ي كتاب» صادر گرديده و نكات و مزاياي كتاب را به قلم آورده و به خصوصيات آن پي برده و با ذهن آزاد و فكر نقاد خويشتن بر دقائق آن كتاب شريف نظر افكنده و كاملا آنها را دريافته است. و به نظر رسيد حيف است آن نامه‌ي شريف در اوائل اين تأليف منيف نشر نگردد و مطالعه‌كنندگان كتاب از مطالعه‌ي آن كلمات و از اطلاع بر آن نكات بي‌نصيب شوند. و لذا پس از درخواست اجازه از محضر حضرت آيةالله الحجة [ صفحه 6] الوالد الماجد دام ظله و روحي فداه آنچه از قلم درر بار معظم له تراوش نموده در اول اين طبع دوم كتاب نقل و نشر مي شود و از باب تذكار از نويسنده‌ي معظم آن در صفحه‌ي روزگار به يادگار بماند. سيد محمد تقي قاضي طباطبائي

## نامه‌ي آقاي عطائي خراساني‌

اينك نامه‌ي نامبرده در زير نقل مي شود: عليك مني سلام الله ما صدحت ورق الحمام و هز الريح أغصانا نمودار احساسي كه از مطالعه‌ي كتاب شريف تحقيق درباره‌ي روز اربعين سيدالشهداء عليه آلاف التحية و الثناء نوشته‌ي محقق تحرير و حبرنبيل ملاذ الانام آيةالله الحجة حضرت بندگان آقاي حاج سيد محمد علي قاضي طباطبائي مدالله ظله بعناياته الكاملة علي رؤسنا. شيواترين درود و والاترين سپاسم را از راه دور تقديم مي دارم، آري بحثهاي متنوع كتاب مذكور و تحقيقات علمي آن در اعماق روحم مي نشست، رياضت و زحمت چهل سال مطالعه‌ي كتابهاي گوناگون را اربعين معظم‌له از ميان برمي‌داشت، و انبساطي به جانم مي‌بخشيد هر ورق آن كه جدا بايد همچون ورق زر دست به دست گردد اصالت و ارزش نويسنده را رهنمون بود، لطف بيان و حسن تعبير و سنجش گفتار و آزادگي در بحث و صراحت قلم با عبارات زبان شيرين پارسي و فصيح و بليغ تازي همه جا به چشم مي خورد، حقا نويسنده‌ي معظم آفريننده است او نه تنها خوب نوشته بلكه بهتر انديشيده با بهائي در زمينه‌هاي فكري و جنبه‌هاي سازندگي گشوده و [ صفحه 7] پراگماتيسم عملي و مدينه‌ي فاضله را نشان داده است. دردها و غمها، نابسامانيها و مفاسد كوچك و بزرگ اجتماع را درك كرده است، و به بهترين لباس براي خواننده مجسم ساخته است، با سرپنجه‌ي برهان و هنگامه‌هاي قاطع به جنگ انحرافات فكري و كج‌انديشيهاي عصري برخاسته، در مواردي از حريم ولايت با ولائي خالص سخت و هر چند سخت‌تر به دفاع پرداخته، سني‌زده‌ها و غرب‌گرفته‌ها را رسوا و رسواتر ساخته، صدمات صاحبان كتب ضعيفه را به عالم شيعه در صفحاتي چند معرفي نموده هذيان‌گوئيهاي ابن تيمية و ابن حزم اندلسي و حراني حنبلي و بيطار و آخوند أوف و عمرو بن سعيد و طبري نويسنده‌ي تاريخ كبير و أغاني و افسانه‌نامه‌ي ابوالفرج اصفهاني و غزالي و آلوسي و مميت‌الدين عربي و دهها نويسنده و ياوه‌سراي ديگر را پاسخ داده و مزدوران استعمار را همانند گوستاولبون با نوك تيز قلم فشار داده، و در زمينه‌ي كتابهائي از قبيل فصل الخطاب و فقه الرضا و طراز المذهب و مجالس المتقين و غيره به نقد و انتقاد پرداخته، و تحريف صاحب قاموس را به وجهي لطيف بيان داشته، و از نسبتهاي ناروا به پيشوايان دين ممانعت به عمل آورده، و همچنان كه از فهرست كتاب روشن است به بحثهائي ارزنده كه تماشاي آن كار يكي دو ساعت نيست پرداخته، رسالت تفهيم را با شناخت عميق مكتبهاي بشري و مقايسه‌اش با مكاتب معنوي به انجام آورده، و شور و غوغائي در اين زمينه به راه انداخته، و مأخذ كتاب را از قريب پانصد جلد كتاب فراهم آورده، و روشنائي عالم‌آرائي [ صفحه 8] را به دوستداران كتاب نمودار ساخته، جدا در تكاپوي حقائق تلاشي حكيمانه فرموده. و عجب اين كه وحدت موضوع را همه جا رعايت نموده و در بحثهاي زندگي‌سازش از اين شاخه به آن شاخه پرواز نكرده حقيقت اين است هنگامي كه از مطالعه‌ي كتاب تحقيق اربعين فارغ شدم دلم مي خواست ساعتها بمانم، و اصالتها و واقعيتها را بيشتر تماشا كنم، من كتاب زياد خوانده‌ام و زندگي علميم را تنها با كتاب گذرانده‌ام وليكن كتابي كه از انحراف به دور باشد و كج‌انديشي نداشته باشد كمتر يافته‌ام، از آن تعداد كم است نوشته‌هاي معظم‌له، اين قضاوت به حق است علامه‌ي قاضي زندگيش وقف دانش، و افزودن معلومات، و حل مشكلات علمي است، نيازي به معرفي ندارد، آثار وجودي آن جناب بهترين گواه بر اين مدعا است، تعليقات و اضافات دلپذير نامبرده در كتابهائي مانند انوار نعمانية: سيد جزائري، و جنةالمأوي: كاشف‌الغطاء، و انيس الموحدين: نراقي، و علم‌امام: شيخ محمد حسين مظفر، و نوشته‌هاي مستقل ديگر شاهديست صادق همگان در توسعه بخشيدن دائره‌ي معلومات نقشي بسزا دارند و در انتخاب مطالب و آثار داراي ذوقي سرشارند روايات منتخبه از صفحه‌ي 314 [1] به بعد در تحقيق صلوات و ضم‌آل و [ صفحه 9] روايت صفحه‌ي (436) از نوف بكالي و دهها روايت ديگر كاشف اين گفته است. و من هرگز توان آن ندارم قيافه‌ي حقيقي كتاب را و آنچه در درون دارم نگارش دهم و ترسيم اين موضوع مجالي بيشتر و خاطري جمع‌تر مي‌خواهد جز اين نيست كه براي معظم‌له از خداوند جهان توفيقات روزافزون مسئلت دارم و از هرگونه قصور در خطاب و اسائه و تصديع اوقات آن حضرت پوزش مي‌طلبم چاره‌ئي نداشتم جز اين كه نمونه‌ئي از ارادتم را به زبان قلم آوردم. با تقديم احترام- والله الموفق و المعين الاحقر شيخ علي اصغر عطائي خراساني 26 شوال المكرم 1394 ه ق [ صفحه 10]

## مقدمه‌ي طبع دوم كتاب

قريب چهار سال قبل سئوالي از اين جانب درباره‌ي اربعين حضرت سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه شده بود: كه آيا اسراء خاندان رسالت در اربعين اول بيستم ماه صفر سال (61) هجرت از شام برگشته و وارد كربلاء شده‌اند چنانچه مشهور ميان شيعه و معروف در بين تابعين اهل‌بيت أطهار سلام‌الله‌عليهم است؟ و روز اربعين را روز ملحق كردن رأس أطهر و أنور آن حضرت به جسد اطيب در كربلاء مي دانند يا در غير آن روز ورود اسراء به كربلاء اتفاق افتاده است؟ در پاسخ اين سؤال جوابي نگارش يافت و قدري در اطراف اين موضوع به تتبع و تحقيق پرداخته شد و تأليفي گردآورده و طبع و نشر گشت و كاملا براي اين جانب روشن شد كه آنچه مشهور در ميان شيعه است بسيار مورد اعتماد و اعتبار است و سرعت سير در آن زمانها كار عادي بوده و انحصار به رفتن اسراء خاندان رسالت به شام و برگشتن آنها ازشام و ورود به كربلاء و مدينة ندارد بلكه نظائر زيادي از سرعت آمد ورفت در آن دوران در تاريخ وجود دارد مانند آمد و رفت حجاج با سائق‌الحاجها از عراق به مكه‌ي معظمه با اين كه راه ميان عراق و حجاز [ صفحه 11] بيشتر از بين عراق و شام است يا آمد و رفتهائي كه ميان شام و عراق در اندك مدت انجام مي يافته چنانچه در كتاب شرح داده شده است. ولي از آنجا كه شبهات صادره از قلم علامه‌ي محدث نوري(ره)و شاگردانش درباره‌ي ورود اسراء اهل‌بيت(ع)به كربلاء در بيستم صفر سال (61) هجري اذهان را فراگرفته و تقويت كامل يافته بود و رفع آن شبهات از اذهان كار آساني نبود و از طرف ديگر رشك حاسدين و قيام طرفداران محدث نوري(ره)و مقاومت با آنان و رد شبهات پوچ و واهي آنها دشوار مي‌نمود و تعجب‌آور آنست كه طرف‌داري از قرآن كريم را گذاشته در طرف‌داري از محدث نوري(ره)كوشيده و در تلاش بودند. و لذا نظر به جهاتي كه نگارش يافت بعض از صداهاي اعتراض‌مانند كه از آثار نظرهاي ساده و سطحي و بدون تأمل و تحقيق و دقت‌نظر بود بلند شد به بعضي از آنها پاسخهاي كتبي به طور تفصيل داده شد و به بعضي از آنها چون وارد كتابي كرده بودند و لذا در خود كتاب«تحقيق»در اين طبع دوم آن از روي دقت و بررسي پاسخ نگارش يافت كه از نظر خوانندگان گرامي مي‌گذرد و قضاوت را به وجدان پاك آنها واگذار مي نمايم. و لازم مي دانم در اين پيش‌گفتار طبع دوم كتاب به عموم ارباب دانش و اصحاب بينش اعلام و اعلان نمايم كه بناي نگارنده در اين كتاب به نقل از كتب معتبره‌ي شيعه و سني بوده و تحقيق در نوشته‌هاي تاريخي آنان است و بيشتر تلاش گشته كه نقل از كتب ضعيفه خودداري شود. [ صفحه 12] چنانچه در خود كتاب شرح داده شده است ص: 59 -58 از امثال كتاب بحرالمصائبها و مزاميرالاولياها و مرقاةالايقانها و تحفه‌ي‌تازه‌ها و جنات‌الخلودها و مقتل ابومخنف‌ها و تحفةالمجالسها و مخزن‌البكاها و مصائب‌المعصومين ها و رياض‌القدسها و كتب مرحوم حاج‌ملا اسماعيل سبزواري واعظ(ره)كه پر از مطالب بي‌مدرك و مصدر و تواريخ ضعيفه است حتي در تواريخ مشهوره مطالب خلاف مشهور رابه قلم آورده و حرفهائي نگارش داده كه بدون شك صحت ندارد و نظائر آن كتابها كه زياد است از نقل كردن مطلبي خودداري شده است مگر از باب تأييد و توافق با آنچه در كتب معتبره است حتي نقل كردن از ناسخ‌التواريخ كه تاريخ رسمي دولتي است حتي‌الامكان خودداري گرديده چون بسياري از قضايا را بدون تحقيق به قلم آورده و اشتباهات زياد دارد كه بايد دراين‌باره كتاب مستقلي مشتمل بر مجلداتي تأليف گردد تا آن كتاب تهذيب و تنقيح شود و مطالب و تواريخ صحيحه‌ي آن ثبت گشته و زوائد و مطالب وارونه شده‌ي آن حذف گردد. و از كتبي كه در طبع اول به آن اعتناء نكرده بودم يكي هم كتابي به نام« مقتل اسفرائني»است و پر از جعليات و قصه‌هاي قصه‌خوانان و داستانهاي بي‌اصل فراوان دارد. از باب نمونه جملات زير نگارش مي يابد: بنا به تواريخ معتبره لشكر عمرسعد در كربلاء سي هزار نفر بوده و روايت واردة از اهل‌بيت(ع)هم آن را تصديق كرده ولي در مقتل اسفرائني گفته: عمرسعد امر كرد به شمردن اشخاصي كه از سربازان آنها در ميدان جنگ كشته شده بودند [ صفحه 13] و عدد آنها به سي هزار نفر از سواره و پياده بالغ شد و اين عين عبارت عربي اوست: «أمر عمر بن سعد به حصر من قتل منهم في تلك المعركة فبلغوا ثلاثين ألف فارس و راجل»ص 40 ط مصر قديم پس بنا به نقل صاحب مقتل اسفرائني تمامي سي هزار نفر لشكر ابن سعد در كربلاء به دست حضرت سيدالشهداء(ع)و ياران باوفايش از دم شمشير آنها گذشته و كشته شده‌اند- و بي‌حقيقتي اين مطلب بر همه روشن است. و در جائي گويد: امام(ع)بسر بالين يكي از شهداء مي‌آمد چهارصد نفر را كشت ص 33. و گويد: وقتي كه امام(ع)به بالين برادرش قمر بني‌هاشم(ع)مي‌آمد هشتصد نفر را كشت و او را حمل نموده ميان قتلي گذاشت ص 32 در صورتي كه در ص 34 گفته: كه بني‌هاشم در پائين پاي امام(ع)مدفونند مگر عباس عليه‌السلام كه آن حضرت دفن شده در وضع مقتل خودش در طريق غاذريه و قبرش ظاهر است. اينگونه مطالب ضد و نقيض و دور از عقل و عادت و اعتبار در آن كتاب زياد است كه اگر به شمار آيد به درازا مي كشد. و از صريح كلماتش روشن است كه جنگ در كربلاء چند روز طول كشيده روز جنگ كرده و شب شده و شب را سحر كرده باز جنگ كرده‌اند. و اين مطلب از چيزهاي تعجب‌آور است و سلب اعتماد از [ صفحه 14] نقليات آن كتاب مي كند. و نيز از كلمات تعجب‌آورش اين است كه گفته ص 42 -41. و تركوا القتلي مطروحين بأرض كربلاء فتولي دفنهم قوم من الجن فصلوا علي تلك الجثث الطاهرة المزملة بالدماء و دفنوهم علي ما هم عليه. يعني أبدان شهداء را در زمين كربلاء گذاشتند و قومي از جن به دفن آنها مباشرت كردند و بر آن جثه‌هاي طاهره‌ي آلوده به خون نماز گذاردند و آنها را همان‌طور كه هستند دفن‌شان كردند. بدون شك اين ادعا از قصه‌هاي قصاصين و از دروغهاي آنهاست زيار ابدان طاهره را در كربلاء قومي از بني‌اسد دفن كرده‌اند و امام سجاد(ع)به طريق اعجاز آمده و جسد اطيب امام(ع)را دفن كرده است و در ميان شيعه اين يك موضوعي مسلم و قابل ترديد نيست. غرض از محتويات كتاب نامبرده كاملا واضح است كه ابدا مندرجاتش قابل اعتماد نيست و لذا از آن كتاب در طبع اول چنانچه اشاره شد مطلبي نقل نشده ولي بعضي از اشخاص كه كتاب معتبر را از غير معتبر تشخيص و تميز نمي‌دهد همچو كتابي را مصدر نقليات خويشتن قرار داده و راجع به داستانهاي طول و دراز منازل واقعه در عرض و مسير راه اسراء خاندان راسالت از كوفه تا به شام به آن تمسك نموده و به نقليات آن چنگ زده است و آن كتاب ضعيف را كه قابل اعتماد نيست به كتاب مجعول ديگر ضم كرده و از اكاذيب آنها به هم خلط كرده و از مقتل مجعول ابي‌مخنف و مقتل اسفرائني كذائي كه مقداري از اوصافش به خواننده گرامي [ صفحه 15] نقل گشت معجون ساخته و به داستانهاي بي‌ارزش آنها نسبت به مسير اسراء از كوفه تا شام اعتماد نموده و بخورد اشخاص عوام و بي‌اطلاع داده است. اينگونه اشخاص بدانند كه اين جانب به آن كتابها و امثال آنها كه در زمانهاي سابق تأليف شده يا نظائر آنها كه در عصر حاضر گردآورده مي‌شود أبدا ارزش قائل نبوده و آنها را از مصادر قرار نداده و هرگز اعتماد و اطمينان به آنها نكرده و از مدارك نمي‌شمارم. از اينگونه اشخاص انسان چه توقع داشته باشد كه كتابي را مانند مصائب‌المعصومين يك نفر مرد متهم مصدر نقليات خويشتن قرار بدهد و به آنها اعتماد نمايد. قاضي طباطبائي [ صفحه 16]

## دو بيت از آقاي انصاري‌

كلك مشكين تو هر دم كه ز ما ياد كند ببرد أجر دو صد بنده كه آزاد كندأربعيني كه نوشتي تو ز روي تحقيق به حقيقت دل خواننده‌ي خود شاد كند قم: حاج محمدعلي انصاري صاحب تأليفات [ صفحه 1]

## مقدمه‌ي كتاب

بسم الله الرحمن الرحيم پس از حمد و ستايش خداوندي صلوات و سلام و تحيات بي‌پايان بر خاتم پيامبران و آخر رسل و فرستادگان خدا و أشرف سفيران الهي و بر أوصياء معصومين پاك و خلفاي بي‌آك او باد. و درود فراوان بر شهداء راه حق و بر جانبازان در راه دين و از جان گذشتگان و سربازان و جان نثاران اسلام خصوصا بر رهبر حقيقي آنان سرور شهيدان سيد مظلومان امام انس و جان حسين بن علي عليهماالسلام باد كه با خون اطهر خود درخت دين اسلام را سيراب و زنده فرمود و شجره‌ي توحيد را كه در أثر دسائس و پليديهاي بني‌أمية«دشمنان سرسخت اسلام»نزديك بود از اساس خشك شود نجات داد و لذا شيعيان اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام بر خود لازم و واجب مي‌دانند كه به هر قيمت تمام بشود در زنده نگاه داشتن داستان پرشور و تاريخي جانگذاز كربلاء بكوشند و نگذارند آن واقعه‌ي دلسوز و دلخراشي كه از جنايات دولت ملوك بني‌امية به وجود آمد كهنه شود و از يادها فراموش گردد و به اين مناسبت در ايام عاشوراء و روز شهادت سيدالشهداء عليه‌السلام در اقامه‌ي عزا و مجالس سوگواري فروگذاري نمي كنند و در [ صفحه 2] ايام زيارتي آن حضرت به دستور ائمه‌ي اطهار سلام‌الله‌عليهم به دور قبر مبارك آن بزرگوار جمع شده و شعائر ديني را برپا مي نمايند.

## اهتمام شيعيان عراق در اربعين‌

و از روزهاي سوگواري كه شيعه بسيار اهتمام بر اقامه‌ي عزا به كار برده و همت به زيارت آن حضرت در آن روز مي گمارند يكي هم روز بيستم ماه صفر روز أربعين سيدالشهداء عليه‌السلام است كه سيره‌ي مستمره‌ي شيعه از زمان ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام بر آن جاري است كه در عراق از هر طرف رو به كربلاء آورده و به زيارت قبر مطهر بيشتر اهميت مي دهند و الحق شيعيان عراق از زمان بني‌اميه و بني‌عباس در اين‌باره شهامت به خرج داده و در زنده نگاه داشتن اين موضوع اهتمام دارند كه در خور بسيار تمجيد است. و در ميان شيعه روز أربعين سيدالشهداء عليه‌السلام كه روز بيستم شهر صفر است شهرت بسيار دارد و عموما آن روز را روز ورود اهل‌بيت عليهم‌السلام پس از خلاصي از اسارت شام به كربلاء مي دانند و آن را زيارت«مرد الرأس»مي‌خوانند. و از ائمه‌ي اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام زيارت مخصوصي براي آن روز كه سيدالشهداء عليه‌السلام را در آن روز با آن زيارت كنند وارد شده و از علماء اماميه تا قرن هفتم هجري شبهه و اشكالي در اين موضوع ديده نشده است و اول كسي كه شبهه كرده غير از سيد اجل اعظم سيد رضي‌الدين علي بن طاووس حسني(قدس سره)در كتاب اقبال [2] سراغ نداريم. [ صفحه 3]

## اشاره به شبهه‌ي سيد

و كسي كه در اين أواخر زمانها قريب به عصر ما بسيار پافشاري در شبهه و اشكال راجع به اربعين كرده و اصرار بر آن ورزيده عبارت از علامه‌ي متبحر محدث حاج‌ميرزا حسين نوري(ره)صاحب كتاب مستدرك الوسائل است كه در كتاب خود لؤلؤ مرجان هر چه مي‌توانسته خواسته موضوع آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را در اربعين اول سال 61 هجرت نفي نمايد بلكه همت داشته كه از محالات شمارد و بعد از وي از شاگردانش تبعا به استاد خودشان كه طبعا در اينگونه امور و امثال آن پا به فراتر مي گذارند و شدت پيدا مي كنند و از روي تعصب استاد و شاگردي در اين صدد مي‌شوند كه ادعاء استاد را به مرحله‌ي واقعي و حقيقت برسانند و لذا موضوع اربعين اول را كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء آمده باشند از اكاذيب شمرده و آن ديگري آن را أفسانه و از أساطير به حساب آورده ولي چون به حقيقت نرسيده‌اند ره افسانه پيموده‌اند يكي از بزرگان كه به خطا رفت جمعي ديگر نيز [ صفحه 4] به تبع وي پيرو او خواهند شد در صورتي كه مشهور ميان علماي اماميه آنست كه سر مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام را امام سجاد عليه‌السلام پس از چهل روز از شهات، در روز اربعين اول آورده و به جسد اطيب و اطهرش در كربلاء ملحق فرموده است ولي چون بعد از هزار سال بعضي شبهات به وسيله‌ي يكي از بزرگان مانند علامه‌ي محدث نوري(ره)در اذهان قوت پيدا مي كند آنچه مشهور است و افكار عمومي شيعه بر آن متوجه است از آن صرف‌نظر مي شود حتي به مقام انكار آمده و تكذيب مي كنند و چون با مقياس زمانهاي خودشان اندازه‌گيري كرده‌اند و لذا از محالات شمرده‌اند و از آن طرف هم چون مي‌بينند مشهور ميان شيعه و علماي اماميه آنست كه در اربعين اول اسراء به كربلاء آمده‌اند و سر مبارك را به جسد انور ملحق كرده‌اند بعضي به ناچار قائل بطي‌الارض شده و خواسته به عنوان خارق‌العاده آمدن امام سجاد عليه‌السلام و ملحق كردن سر اطيب را درست و تصحيح نمايد.

## قائل شدن علامه‌ي نوري به جزيره‌ي خضراء

### اشاره

مانند آنچه علامه‌ي محدث نوري(ره)در قصه‌ي جزيره‌ي خضراء كرده است چون ديده به عقيده‌ي خودش با حرف يك نفر يا دو نفر مجهول‌الحال بلكه مسيحي اعتقاد به وجود جزيره‌ي خضراء كرده ولي چون از جزيره كسي سراغ نداده يا به فرمايش شيخ‌اكبر حاج شيخ جعفر كاشف‌الغطاء(ره) [3] به جزيره‌هاي رسيده‌اند كه آثاري در آنها از آنچه ادعا [ صفحه 5] مي‌كنند نديده‌اند قائل شده كه جزيره‌ي خضراء از انظار غايب است و اين ادعا بدون دليل است و آمدن امام سجاد عليه‌السلام را به كربلاء هم در اربعين اول بگوئيم كه بطي‌الارض شده چنانچه از شاگردان [4] علامه‌ي نوري(ره)قائل شده و از ديگران نيز احتمال داده‌اند [5] ولي حرفي است بي‌مدرك و ادعائيست كه دليل ندارد. نظر به تشويش افكار و شبهات و اشكالاتي كه از قلم علامه‌ي نوري(ره)تراوش كرده ساليان دراز است كه در ايام اربعين هر سال آن شبهات در اذهان و زبانها تجديد مي‌شود و پاره‌ي از اهل غرض نيز آنها را عنوان كرده و مي‌خواهند در ميان شيعه در تقويت آن شبهات بكوشند بلكه خللي در اذهان پيدا شود و به اين مناسبت در اين سال 1392 قمري [ صفحه 6] در تبريز بعضي از اهل ديانت و تقوي از اينجانب سئوالي كرده و خواستار جواب شد و سئوال معظم‌له بقرار زير بود: اسلاميان پناها. چه مي فرمائيد؟ در اين مسأله‌ي تاريخي يعني ورود اهل‌بيت حضرت حسين عليه‌السلام به كربلاء يا مدينه پس از خلاصي از شام كه در كتب تاريخ به طور مختلف نقل گرديده است و عالم جليل محدث نوري(ره)در كتاب لؤلؤ مرجان راجع به موضوع مذكور تحقيقاتي نموده حاصلش اين است كه خبر ورود اهل‌بيت به كربلاء در كتاب لهوف مرحوم سيد بن طاووس(ره)از جهاتي مخدوش است. .. الخ. تا آخر سئوال معظم‌له كه بعدا به فقرات آن اشاره و بررسي خواهد شد آن ان شاء الله تعالي.

### شبهات و اشكالات محدث نوري

#### اشاره

خوب است شبهات و اشكالات علامه‌ي محدث نوري(ره)در كتاب لؤلؤ مرجان به‌طور خلاصه يك به يك نقل شود و در اطراف آن بررسي گردد و پس از تحقيق ملعوم خواهد شد كه قائل شدن به اين كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين اول در ماه صفر سال 61 هجرت به كربلاء آمده‌اند اقوي و امارات و قرائن زيادي بر آن قول بيشتر بوده و آنچه مشهور است قابل اعتماد است و اقوال ديگر اعتماد را نشايد.

#### دليل اول او و جواب آن

##### اشاره

دليل اول محدث نوري(ره)انست: كه سيد امام رضي‌الدين علي بن طاووس حسني متوفي (664) ق و شيخ فقيه ابن نما(قدس‌سرهما)كه هر دو از اكابر فقهاء و علماي شيعه‌ي اماميه و از رؤساء مذهب اثنا عشريه‌اند در كتاب لهوف و كتاب مثيرالاحزان فرموده‌اند كه خاندان رسالت پس از [ صفحه 7] خلاصي از اسارت در خدمت امام سجاد عليه‌السلام از شام حركت كرده و در اثناء راه به شخص دليل و همراه خودشان كه يزيد پليد بر آنها گماشته بود گفتند كه قافله‌ي ما را از عراق برده و وي قافله را به عراق برگردانيده و وارد كربلاء شدند و جابر بن عبدالله انصاري را در آنجا ملاقات كرده و بعد رهسپار مدينه شدند و نظر بر اين كه سيد كتاب لهوف را در اوائل سن خود تأليف فرموده و لذا خالي از تحقيق است و بعد محدث نوري(ره)دو فقره شاهد بر اين ادعاي خود يعني تأليف سيد لهوف را در اوائل جواني خود ذكر كرده و خواسته كه نقل سيد اجل را در اين‌باره از انظار ساقط نمايد و از نظر تحقيقي دور اندازد- ولي، زهي تصور باطل- زهي خيال محال. و در جواب محدث نوري(ره)گفته مي‌شود: كه كتاب لهوف سيد(ره)نقلياتش بسيار مورد اعتماد است و در ميان كتب مقاتل كتاب مقتلي به اندازه‌ي اعتبار و اعتماد آن نمي‌رسد و در اطمينان بر آن كتاب در رديف اول كتب معتبره‌ي مقاتل قرار گرفته است گر چه آن را در اوائل جواني نوشته باشد- اگر اين ادعا درست باشد چنانچه تحقيق و بررسي خواهيم كرد- ولي در مدت ايام زندگاني خويش تا آخر عمرش آن را تغيير نداده و اگر اشتباهاتي بعدا به نظر مي‌رسيد آن را تغيير مي‌داد و تصحيح مي‌فرمود ولي نسخ لهوف خصوصا در قصه‌ي آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء اختلافي ندارد و در نقل آن تمامي نسخ لهوف كه در دسترس است متفق‌عليه است. [ صفحه 8] گذشته از اين از كدام عبارت مرحوم سيد فهميده مي‌شود كه لهوف را در اوائل سن خود تأليف فرموده است؟ اين كه فرموده من مصباح را در ابتداء شروع به تأليف تصنيف كرده‌ام ظاهر اين فرمايش اين است كه از تأليفات اوليه من مي‌باشد نه اين كه در اوائل سن و جواني نوشته‌ام چنانچه در كشف‌المحجة مي‌فرمايد: و هيأ الله جل‌جلاله ما فتح علي سرائري و اذن في اظهارها ظواهري من كتب صنفتها بقدس تدبيره و شريف تعريفه جل‌جلاله... منها كتاب مصباح الزائر و جناح المسافر في بداية ما شرعت في التأليف... [6] . معناي اين عبارت اين نيست كه مصباح را در ابتداء تكليف و جواني و ايام كودكي تأليف كرده‌ام تا شاهد ادعاي محدث نوري(ره)بشود زيرا از اين عبارت استفاده مي شود كه مصباح را در ابتداي شروع به تأليف نوشته‌ام و ابتداي شروع سيد به تأليف از كجا معلوم شده كه از ابتداء تكليف و ايام جواني بوده و علاوه از كجا به ما روشن گرديده كه سيد لهوف را بلافاصله پس از فراغت از تأليف مصباح جمع و تأليف فرموده زيرا ممكن است پس از چندين سال بعد از تأليف مصباح نوشته است و اگر در عبارت لهوف تأمل شود مفاد آن عبارت بر آنچه گفتيم صادق و شاهد است. [ صفحه 9] در لهوف گفته [7] : انني لما جمعت كتاب مصباح الزائر و رأيته قد احتوي علي اقطار محاسن الزيارات و مختار اعمال تلك الاوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلك الوقت الشريف او حمل مزار كبير او لطيف احببت ان يكون حامله مستغنيا عن نقل مقتل في زيارة عاشوراء الي مشهد الحسين عليه‌السلام فوضعت هذا الكتاب ليضم اليه. اگر سيد لهوف را بعد از چندين سال از تأليف مصباح نوشته باشد اين عبارت صحيح و درست است و شاهد اين كه سيد لهوف را بلافاصله پس از فراغت از مصباح نگارش نداده است بلكه پس از مدتها به تأليف لهوف پرداخته آنست كه در لهوف به بعض از تأليفات خود اشاره فرموده است چنانچه گويد: و الذي تحققناه ان الحسين(ع)كان عالما بما انتهت حاله اليه و كان تكليفه ما اعتمد عليه، اخبرني جماعه و قد ذكرت اسمائهم في كتاب غياث سلطان الوري لسكان الثري باسنادهم الي ابي‌جعفر محمد بن بابويه القمي فيما ذكر في اماليه [8] ... كتاب غياث سلطان الوري از تأليفات نفيسه‌ي سيد است كه در فقه نگارش داده و از شدت احتياطش در دين در فقه به تأليف ديگر نپرداخته و بعيد است كتاب فقه را در اوائل تكليف و جواني خويش [ صفحه 10] تأليف كرده باشد كسي كه آن اندازه تورع و تقوي در فتوي و نوشتن كتابي در فقه داشته باشد در اوائل بلوغ خود اقدام به تأليف چنين كتاب فقهي نمي‌كند معلوم مي‌شود كتاب لهوف را پس از ساليان دراز تأليف فرموده كه به مصباح منضم شود. ادعاء محدث نوري(ره)كه سيد مصباح را در ايام جواني نوشته و يا از تأليفات اوليه‌ي اوست پس لهوف هم مثل مصباح است تمام نبوده و ثابت نيست. و بايد به اين مطلب اضافه كرد كه خود سيد به اتقان و نفاست كتاب لهوف و خوبي ترتيب آن در تأليفات خود اشاره فرموده است و اگر اشكالي در جائي از مطالب لهوف داشت قطعا اصلاح مي‌فرمود. در كشف‌المحجة مي‌فرمايد: منها كتاب اللهوف علي قتلي الطفوف في مقتل الحسين( ع)غريب الترتيب و التلفيق و هو من فضل‌الله جل‌جلاله الذي دلني عليه‌التوفيق [9] . كتاب كشف‌المحجة را در شصت و يك سالگي تأليف فرموده و تأليف آن را از فضل الهي مي‌شمارد كه خداوند او را بر تأليف آن دلالت فرموده آيا مي‌شود باور كرد كه در آن كتاب به قول محدث نوري(ره)خرابيهائي در نقل بوده باشد ولي سيد به مقام اصلاح آنها نيايد و همين‌طور آنها را به حال خود باقي بگذارد و بر قرائت آن كتاب مردم را [ صفحه 11] توصيه نمايد؟ چنانچه در اقبال مي‌فرمايد: و يقرء كتابنا الذي سميناه بكتاب اللهوف علي قتلي الطفوف اقبال ص 562 و امر به خواندن لهوف را در روز عاشوراء فرموده است در صورتي كه سيد(ره)تا سنين هفتاد سالگي يعني قريب پنج سال قبل از وفاتش به تأليف اقبال مشغول بوده است [10] و سيد در اجازه‌ي كه در مجلد اجازات بحار نقل شده فرموده: و صنفت كتاب اللهوف علي قتلي الطفوف ما عرفت ان احدا سبقني الي مثله و من وقف عليه عرف ما ذكرته من فضله [11] . فرمايش بسيار متين است كسي در تأليف مثل كتاب لهوف به وي سبقت نكرده و درست است كسي كه از اهل خبره باشد مي‌داند كه نفاست و اتقان لهوف از فضل الهي است. از اين بيانات خود سيد(ره)كه در موارد متعدده از تأليفات نفيسه‌ي خود نگارش داده و مقداري از آن نقل شد به خوبي روشن مي شود كه اگر سيد(ره) لهوف را در ايام جواني هم نوشته باشد تا آخر عمر شريف خويش آن را تصديق مي‌نموده و بر اعتبار و اتقان آن عقيده‌مند بوده و كتابي مي‌دانسته كه كسي در تأليف آن بر وي سبقت نكرده است [ صفحه 12] علاوه آنچه در آخر خود لهوف نگارش داده به آخر آن كتاب مراجعه شود [12] و گذشته از اينها مگر قاعده‌ي كليه است كه هر تأليفي كه در ايام جواني مؤلفي نوشته شده باشد مي توان گفت كه آن خالي از تحقيق بوده و متقن نيست؟ بسياري از علماء كتب زيادي در ايام جواني خودشان نوشته‌اند و مشتمل بر اتقان و تحقيق و از نفائس تأليفات به شمار است چنانچه يكي از كتب اربعه‌ي شيعه‌ي اماميه به همين روش تأليف شده است و آن عبارت از تهذيب شيخ طوسي(ره)است كه شيخ(ره)آن را در بيست و پنج سالگي تأليف نموده و از ايام جواني خويشتن به نوشتن آن مشغول بوده است [13] .

#### فصل الخطاب علامه‌ي نوري

همچنين مگر هر تأليفي كه در أواخر عمر كسي تأليف شده باشد داراي اتقان و خالي از شبهات و اشكالات مي شود بلكه مي‌توان گفت قضيه برعكس است زيرا ممكن است به جهت ضعف قوا و انحطاط آنها آنگونه كتاب از زيور اتقان و تحقيق و نظريات دقيق خالي باشد چنانچه خود علامه‌ي محدث نوري(ره)كتاب فصل‌الخطاب را در ايام جواني و كودكي تأليف ننموده و در سال 1292 ه ق آن را تأليف كرده و در سال 1320 ه [ صفحه 13] از دار دنيا رحلت فرموده و در عين ايام نشاط دوره‌ي عمر شريف خود آن كتاب را تأليف كرده ولي چرا آن همه مسامحه روا داشته و به تحقيق نپرداخته و غير از جمع شواذ و اخبار آحاد كه در گوشه و كنار كتب مانده بوده آنها را بر حسب مذاق خويشتن گردآورده و غير از صدمه و لطمه به عالم اسلام فائده‌ي از آن كتاب عائد به عالم ديانت نشده است در صورتي كه در حال بحبوحه‌ي كمال و درستي هوش و عقل نسبت به دوره‌ي زندگاني ايام و حيات خود نوشته است و غير از ننگ به عالم شيعه با تأليف آن كتاب چيزي به يادگار نگذاشته است حتي از شاگردانش:

#### اقدام أستادنا الطهراني در موضوع فصل الخطاب‌

أستادنا العلامة المتتبع البحاثة الاكبر آقاي شيخ آقابزرگ طهراني نزيل نجف اشرف قدس‌سره صاحب الذريعة الي تصانيف الشيعة كه از ثقات علماي شيعه و از خادمين حقيقي عالم اسلام بود كتابي در زمينه‌ي كتاب استادش تأليف فرموده و آن را «النقد اللطيف في نفي التحريف» ناميده و در آن خواسته تا حدي از جسارت و جرأتي [14] كه از استادش [ صفحه 16] محدث نوري (ره) درباره‌ي قرآن مجيد با تأليف فصل الخطاب صادر شده ترميم نمايد و از خشم مسلمين بر عليه وي قدري كاسته شود و پس از تأليفش كتاب نامبرده را خواست به نظر شريف استادنا الامام آيةالله آقاي حاج شيخ محمد حسين كاشف‌الغطاء قدس‌سره رسانيده كه اجازه و تصديق نموده به طبع برساند بلكه اين لكه سياه را از فهرست تصانيف استادش محدث نوري (ره) پاك كند ولي استادنا آيةالله كاشف‌الغطاء (ره) باز نشر آن را نيز صلاح ندانست چنانچه به خط شريف استادنا آيةالله كاشف الغطاء (ره) ديدم كه در پست كتاب «النقد اللطيف» تقريظي مرقوم فرموده بود و در ضمن اشاره فرموده كه از نشر آن خودداري شود و استادنا شيخ تهراني قدس‌سره خودش آن نسخه و كلمات آيةالله كاشف الغطاء را به عنوان تقريظ به من نشان داد و آن بزرگوار به امر مرحوم شيخنا الاستاد (ره) امتثال كرده و از حسن نيت و صافي فطرت و طويت خويش كه جز خدمت به عالم اسلام منظوري نداشت از طبع و نشر آن خودداري فرمود. پس كتابي خواه در ايام جواني شخص نوشته شده باشد يا در ايام پيري و فرسودگي انسان تأليف شده باشد از جهت عدم اتقان و عدم [ صفحه 17] اشتمال آن بر تحقيق و ديگر مزايا كليت ندارد.

#### اشكال محدث نوري كه لهوف شباهت به سائر تأليفات سيد ندارد و جواب آن

علامه‌ي نوري (ره) فرموده: كه لهوف شباهت بهساير تأليفات سيد (ره) ندارد زيرا در آن سند نقليات خود را بيان نفرموده معلوم مي‌شود كه در ايام جواني و هنوز در تأليف و تصنيف ورزيده نبوده آن را نوشته است اين حاصل فرمايش محدث نوري (ره) است. ولي تعجب است از كثرت حب خويش بر تشديد اشكالات و شبهات درباره‌ي آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء هر چه مي‌توانسته خواسته از كتب معتبره‌ي اماميه مانند «لهوف» را بلكه از اتقان و استحكام نقليات ساقط نمايد و لذا متشبث به اين حرفها شده در صورتي كه به هر منصف خالي از تعسف واضح و آشكار است كه سيد مرحوم لهوف را براي اين كه زائرين قبر اطهر سيدالشهداء عليه‌السلام آن كتاب را همراه داشته باشند و در مجالس عزا ذاكرين مصائب آن حضرت آن را بخوانند، چنانچه در قديم‌الايام مرسوم بوده كه از روي كتاب ذكر مصائب مي‌نمودند و بسيار كار خوبي بوده كه مرثيه‌خوان از خود اضافاتي در نقل وقائع و مصائب نمي‌كرده و مطلب را از آنچه در كتب معتبره نوشته‌اند وارونه نقل نمي‌نموده كه قعلا در ميان اهل منبر معمول و مرسوم است بلكه از روي كتاب مقتلي ذكر مصائب مي‌كردند و آنچه در آن كتاب نوشته بود اكتفاء به همان مطالب مي‌شده و اگر سيد (ره) در لهوف نقليات خودش را با سند آنها نقل و بيان و شرح مي‌داد كتاب لهوفي با اين ترتيب و لطافت و ظرافت تأليف نمي‌شد و مناسب مجالس عزاء و خواندن [ صفحه 18] آن در محافل سوگواري سيدالشهداء عليه‌السلام نمي‌گرديد و به كار زائر نمي‌خورد و كتاب لهوف نمي‌شد بلكه يك كتاب بزرگ مي‌گرديد به اين مناسبت است كه اسناد نقليات خويشتن را بيان نفرموده و چون سيد (ره) در دقت نظر و وثاقت و امانت و ضبط در نقل احاديث و تواريخ و وقايع نزد عموم علماي اماميه رضوان‌الله‌عليهم مورد قبول و هيچگونه سر موئي جاي شبهه و اشكال نيست و قطعا هر چه در لهوف نقل فرموده و از اول كتاب تا آخر آن هر چه بيان كرده با سند و مدرك و نقل از كتب معتبره است ولي نظر به علت و جهتي كه ذكر شد اسانيد را حذف كرده و بيان نفرموده است. و لذا تمامي نقليات و محتويات كتاب لهوف سيد (ره) نزد علماي اماميه مورد اطمينان و اعتماد و اعتبار است و از تمامي تواريخ و مقاتل كه از علماي شيعه و سني تأليف كرده و در تاريخ دشت كربلاء به قلم آورده‌اند صحيح‌تر و اعتبارش بيشتر است.

#### احتياطهاي سيد در امور ديني

كسي كه از نهايت ورع و تقوي و ديانت و خوف از خدا كتابي در فقه تأليف نكند و از آيه‌ي شريفه كه در حق رسول‌الله صلي الله عليه و آله فرمود: و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين [15] بترسد و به يك كتاب به نام غياث سلطان‌الوري در قضاء از ميت اكتفاء نمايد و از نهايت احتياط و نظر به آيه‌ي شريفه: و لا تأكلو [ صفحه 19] مما لم يذكر اسم الله عليه [16] از هر غذائي كه اسم خدا در تهيه و پختن آن گفته نشده بود از خوردن آن اجتناب مي‌فرموده. و كسي كه باب ملاقات با حضرت بقيةالله ارواحنا فداه به وي باز و سعادت درك حضور اقدس آن حضرت برايش حاصل بوده و صاحب كرامات باهره و مقامات معنويه‌ي عاليه بوده است [17] .آيا همچو شخصيت بزرگ ديني يك قضيه را در كتابش بدون سند و مصدر و مستند نگارش مي‌دهد؟ و لذا بي‌خود و بي‌جهت نيست كه كتاب وي در نهايت درجه مورد اعتماد و اعتبار در ميان علماء و فقهاء و مؤرخين شيعه قرار گرفته است ولي محدث نوري (ره) خواسته به همچو كتابي اشكال وارد نمايد. و ناگفته نماند برخي از مردم اذعان دارند چنانچه سيد (ره) در لهوف و ابن نما در مثير الاحزان تصريح فرموده‌اند اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء براي زيارت قبر اطهر سيدالشهداء عليه‌السلام آمده‌اند ولي گويند از آن دو كتاب شريف درنمي‌آيد كه آمدن آنها در روز بيستم شهر صفر سال 61 هجرت بوده است چون تصريح به روز و تاريخ ورود اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام نفرموده‌اند و عين عبارت مرحوم سيد (ره) در لهوف به قرار زير است: [ صفحه 20] قال و لما رجع نساء الحسين عليه‌السلام و عياله من الشام و بلغوا العراق قالوا للدليل مربنا علي طريق كربلاء فوصلوا الي موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاري رحمه الله و جماعة من بني‌هاشم و رجالا من آل رسول‌الله صلي الله عليه و آله قد وردوا لزيارة قبر الحسين عليه‌السلام فوافوا في وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و اقاموا المأتم المقرحة للاكباد و اجتمع اليهم نساء ذلك السواد فاقاموا علي ذلك اياما [18] . يعني راوي گفت: چون زنان و عيالات حسين عليه‌السلام از شام بازگشتند و به گشور عراق رسيدند به راهنماي قافله گفتند ما را از راه كربلاء ببر پس آمدند تا به قتلگاه رسيدند ديدند جابر بن عبدالله انصاري و جمعي از بني‌هاشم و مرداني از اولاد پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم آمده‌اند براي زيارت قبر حسين عليه‌السلام پس همگي به يك هنگام در آن سرزمين گرد آمدند و با گريه و اندوه و سينه‌زني با هم ملاقات كردند و مجلس عزائي كه دلها را جريحه‌دار مي‌كرد برپا نمودند و زناني كه در آن نواحي بودند جمع شدند و چند روزي به همين منوال گذشت [19] . و اما فقيه ابن نما (ره) در مثيرالاحزان گويد: و لما مر عيال الحسين عليه‌السلام بكربلاء و جدوا جابر بن [ صفحه 21] عبدالله الانصاري رحمةالله‌عليه و جماعة من بني‌هاشم قدموا لزيارته في وقت واحد فتلاقوا بالحزن و الاكتياب و النوح علي هذاالمصاب المقرح لاكباد الاحباب [20] . سيد (ره) و ابن نما (ره) گر چه به روز ورود تصريح نفرموده‌اند ولي بلاشك مرادشان از رجوع و مرور زنان و عيالات امام حسين عليهم‌السلام به كربلاء و ملاقات با جابر انصاري (ره) در اربعين بوده و كسي در غير روز اربعين بيستم صفر سال 61 هجرت ملاقات آنها را ننوشته است و عموم شيعه و علماي اماميه همين معنا را از عبارات آن دو بزرگوار فهميده‌اند و بعضي احتمالات و حدسيات كه در زمانهاي متأخير و قريب به زمان ما و در عصر حاضر داده‌اند تماما حدسيات و احتمالات ناشي از اشكالات و شبهاتي است كه اذهان را مشوش و افكار را پريشان كرده است و الا مدرك و مستندي ندارند غير از استبعادهائي [21] كه از آن شبهات ناشي شده است و به اين جهت است كه از بزرگان علماي اماميه همين مطلب را با تعيين روز بيستم ماه صفر نوشته و احتمال ديگري نداده. چنانچه شيخ علامه‌ي متبحر شيخ فخرالدين طريحي نجفي (ره) كه از اكابر و اجلاء اماميه است و در سال 1085 ه ق وفات يافته [ صفحه 22] و صاحب مجمع البحرين ا كتب مشهوره در غريب حديث است كه مكرر طبع و منتشر شده در كتاب منتخب چنين بيان فرموده: ثم امر الملعون (يعني يزيد) برد الاساري الي اوطانهم قال فسار القائد بهم و كان يتقدمهم تارة و يتأخر عنهم تارة فقلن النساء له بحق الله عليك الا ما عرجت بنا علي طريق كربلاء ففعل ذلك حين وصل الي تلك الناحية و كان قدومهم الي ذلك المصرع في يوم العشرين من صفر فوجدوا هناك جابر بن عبدالله الأنصاري و جماعة من نساء بني‌هاشم فتلاقوا في وقت واحد فاخذوا بالنوح و البكاء و اقامة الماتم الي ثلاثة ايام فلما انقضت، توجهو الي المدينة [22] انتهي. عموم مؤرخين و ارباب مقاتل اتفاق دارند كه تشرف جابر انصاري (ره) به زيارت سيدالشهداء عليه‌السلام در اربعين اول بوده و رسيدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام و امام سجاد عليه‌السلام به كربلاء و ملاقات با جابر (ره) كه اين اكابر از علماء تصريح مي‌فرمايند بلاشك نظرشان در همان موقع تشرف جابر رحمه الله است نه آن احتمالات و حدسيات بي‌اساسي كه امثال صاحب كتاب طرازالمذهب و غيره نگارش داده‌اند و همان موقع است كه امثال ابوريحان بيروني حكيم و رياضي‌دان مشهور در كتاب نفيس‌الاثار الباقية تصريح كرده كه در روز بيستم سر مبارك امام حسين [ صفحه 23] عليه‌السلام را به بدنش ملحق كردند و چهل نفر از اهل‌بيت او پس از مراجعت از شام قبرش را زيارت كردند [23] و ابوريحان تقريبا از علماي قرن چهارم هجريست و در سال 440 از هجرت وفات يافته و كتابش در غايت اعتبار است .

#### ادعاي بعضي از شاگردان نوري و جواب او

و بعضي از شاگردان محدث نوري (ره) در كلمه‌ي (رد رأس‌الحسين عليه‌السلام الي جثته) كه در عبارت ابوريحان و جمع كثيري از علماء موجود است اشكال تراشي نموده كه عبارتشان كلمه‌ي (رجع) و (ارجاع) و (رجوع) نيست و شايد (رد) به عنوان طي‌الارض بوده باشد اشكالي است كه وجهي ندارد و انجام اين كار به طريق طي الارض و خوارق‌العادة دليلي ندارد و قابل اعتناء نيست زيرا عبارت ابوريحان در اصل عربي الاثار الباقية كه كلمه‌ي (رد) دارد ولي در آخر عبارت هم كلمه‌ي (بعد انصرافهم من الشام) را نيز دارد كه ملحق كردن رأس اطهر به بدن مبارك بعد از مراجعت و برگشت از شام را مي‌رساند و صريح در آن است كه قابل هيچگونه خدشه نيست چنانچه توضيح بيشتري بعدا راجع به اين موضوع داده مي‌شود.

#### اذعان بعضي از معاصرين و اشكال ديگر

پس اين كه بعضي از معاصرين در كتابش آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام و بانوان و مخدرات خاندان رسالت صلي الله عليه و آله را به كربلاء نتوانسته انكار نمايد و قبول كرده است ولي در آخر كلامش گويد كه از عبارت سيد (ره) درنمي‌آيد كه اين تشرف آنها در بيستم صفر بوده و اين حرف [ صفحه 24] او بي‌وجه و اشكال‌تراشي و جمود بيشتري نيست.

#### نقل عبارات بعضي از معاصرين‌

خوب است عين عبارت وي نقل شود: از نقل سيد بن طاووس در ملهوف [24] دانسته مي‌شود كه خانواده‌ي امام شهيد پس از مراجعت از شام اول به زيارت قبر حسين [25] آمدند و در همان زمان نيز كارواني از حجاز براي زيارت آمد جابر بن عبدالله انصاري و جمعي از بني‌هاشم با خاندان امام شهيد مصادف شدند و چند [ صفحه 25] روز ماندند و اقامه‌ي مجالس سوگواري نمودند و زنان اعراب نيز در آن مجالس شركت داشتند، و اين نقل با اعتبار مساعد است اهل‌بيت امام كه نتوانستند در كربلاء عزاداري كنند و بدنهاي قطعه‌قطعه شده را وداع و دفن نمايند در اين موقع كه آزاد شدند چگونه جبران گذشته نمي‌نمايند آنان كه در منزل يزيد مجالس سوگواري و عزاء به پا مي‌كنند چگونه از زيارت قبر حسين و شهداء و اقامه‌ي عزا در نزد خاك آن بزرگان خودداري مي‌كنند تسكين آلام داغ‌ديدگان به همين است كه بر سر آن خاك بيايند و گذشته را به ياد بياورند و در هر گوشه‌ي بنشينند و اقامه‌ي عزاء بنمايند جائي كه أميرالمؤمنين عليه‌السلام پيش از واقعه‌ي عاشوراء كربلاء بيايد و گريه‌ها بكند و بگويد در اينجا شتران بر زمين مي‌نشينند و در اينجا فرود مي‌آيند و در اينجا خونشان ريخته مي‌شود. «قرب الاسناد محمد بن عيسي عن القداح عن جعفر بن محمد عن ابيه قال: مر علي عليه‌السلام بكربلاء في اثنين من اصحابه فلما مربها ترقرقت عيناه للبكاء ثم قال هذا مناخ ركابهم و هذا ملقي رحالهم و هيهنا تهراق دمائهم طوبي لك من تربة عليك تهراق دماء الاحبة» چگونه امام سجاد عليه‌السلام بعد از واقعه‌ي كربلاء به زيارت قبر پدر نيايد و يادي از ايام گذشته ننمايد و همچنين زينب‌كبري عليهاالسلام و ساير خاندان از زنان و دختران و خواهران حضرت سيد الشهداء مگر ممكن است حسين را فراموش كنند و به زيارت او نيايند در روايتي ديدم ابوحمزه ثمالي مي‌گويد: در مسجد كوفه بودم شخص غريبي آمد [ صفحه 26] و مشغول نماز شد مجذوب او شدم چون حال خوشي داشت پس از نماز بيرون رفت او را تعقيب كردم تا رسيد به جائي كه دو شتر و يك غلام حاضر بودند از غلام پرسيدم اين شخص كيست [26] . گفت علي بن الحسين است رفتم نزديك سلام كردم گفتم آقا اينجا كوفه است و با پدر و جد تو چه كردند چگونه به اهل كوفه اطمئنان نمودي و در اين شهر وارد شدي فرمود براي زيارت قبر پدرم و براي همين نماز كه خواندم و تو ديدي آمده بودم والساعة برمي‌گردم و اين روايت را صاحب وسائل در باب صلاة در مسجد كوفه به خاطر دارم كه نقل نموده و ظاهرا مقصود از زيارت پدر همان حسين بن علي عليهماالسلام است اين قطعي است كه امام سجاد پدر را فراموش نكرده و به زيارت او مكرر مي‌آمده و البته به نحوي مسافرت نمي‌نمود كه در تواريخ ثبت گردد و خلاف تقيه شود ولي اين آمدن اهل‌بيت به كربلاء از نقل سيد ابن طاووس دانسته نمي‌شود كه در اربعين بوده و علي اي حال اربعين سال اول قطعا نبوده- تا اينجا كلام بعضي از معاصرين بود. در گذشته دانسته شد كه منظور مرحوم سيد (ره) در لهوف آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام بعد از خلاصي از شام در همان سال اول 61 بوده [ صفحه 27] چنانچه بعضي از تواريخ و عبارات بعضي مقاتل ديگر نيز شاهد است و اسراء اهل بيت عليهم‌السلام غير از اين كه در مراجعت از شام جمعا به كربلاء آمده باشند و موقع ديگر اين وقاعه اتفاق افتاده باشد تاريخي آن را نشان نمي‌دهد و احتمالات و تخيلات اشخاص هم به قدر پشيزي ارزش نداشته و ما را به واقع امر راهنمائي نمي‌كند تمامي آن احتمالات را بايد به دور انداخت.

#### از قطع قاطعي به ديگري قطع حاصل نمي‌شود

و اما اين كه گفته: اربعين سال اول قطعا نبوده. اگر براي صاحب اين كلام قطع به اين ادعا حاصل شده باشد او را از قطع خودش نتوان منصرف كرد مگر بيشتر تأمل در تواريخ و مقاتل نمايد و بداند كه قطع وي مطابق واقع نيست و اگر اشكال‌تراشي‌ها و احتمالها و استبعادها را به دور اندازد، بطلان قطعش معلوم مي‌شود ولي از قطع او به ما قطع حاصل نمي‌شود و براي ما قطع وي حجيت ندارد زيرا قطع قاطع به خودش حجت است چنانچه در اصول فقه بيان شده است. و ان‌شاءالله تعالي از آنچه شرح خواهيم داد بر خوانندگان گرامي‌اطمئنان حاصل خواهد شد كه آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء در سال اول بوده و آنچه مشهور ميان شيعه‌ي اماميه است كه سر مبارك امام حسين صلوات‌الله‌عليه را به جسد اطهر و اطيب وي ملحق كرده‌اند صحيح است و آن را امام سجاد عليه‌السلام بعد از چهل روز از شهادت با اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء آورده و ملحق فرموده و اين آمدنش به طريق عادي [ صفحه 28] بوده نه بطي‌الارض و امثال آن كه مجرد ادعا و تخيل است و مدركي ندارد و ماندن اسراء اهل‌بيت عليه‌السلام در دمشق بيشتر از چند روز نبوده و استيذان ابن‌زياد از يزيد پليد درباره‌ي اسراء به واسطه كبوتران نامه‌بر بوده و انكار مرحوم محدث نوري (ره) و ادعاء وي كه استفاده از كبوتر از أواخر بني‌عباس شروع شده و از زمان فاطميين در موصل روي كار آمده است ادعاء بي‌وجه و خالي از تحقيق است چنانچه مي‌آيد ان‌شاءالله تعالي.

#### از دلائل علامه‌ي نوري براي استبعاد آمدن اسراء

از دلائلي كه علامه‌ي محدث نوري (ره)براي استبعاد آمدن اسراء در اربعين اول به كربلاء اقامه نموده مي‌فرمايد: كه آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين اول از چند جهت منافات دارد: او: آنست كه خود سيد (ره) در اقبال آمدن اهل‌بيت را به كربلاء در روز بيستم صفر سال 61 بعيد شمرده است چون ابن‌زياد به شام براي يزيد نامه نوشت و درباره‌ي آنها تكليف خواست و اين كار مدتي لازم دارد تا جواب از شام بيايد.

#### جواب آن دليل (اولا)

در جواب اين شبهه گفته مي‌شود: كه اينها استبعادهائي است كه بعد از هزار و چند صد سال از وقوع قضايا به ذهن مي‌آيد و باعث ايجاد شبهه در وقوع قضيه مي‌گردد چون از چگونگي و كيفيت استيذان ابن‌زياد و اين كه به چه وسيله از يزيد تكليف خواسته آن را به دست نياورده و با ميزان زمان خود اندازه گرفته است. اولا: خود سيد (ره) در آوردن سر مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام و [ صفحه 29] ملحق كردن آن به جسد مبارك ترديد نداشته و در صفحه‌ي 588 از اقبال بر آن تصريح فرموده گر چه در كيفيت آن و چگونگي حمل آن از شام تا حائر شريف و در كيفيت الحاق به جسد اطهر در قبر مطهر و در جزئيات تفاصيل آنها اظهار بي‌اطلاعي فرموده است ولي چنانچه نقل خواهيم كرد امام سجاد عليه‌السلام سر اطهر را به كربلاء آورده و ملحق به جسد اطهر كرده و اين قضيه بعد از چهل روز از عاشوراء بوده است پس معلوم ميشود جهت استبعاد مرحوم سيد (ره) بنا بر نقلي كه اسراء يك ماه در شام مانده باشند چنانچه خودش فرموده است مي‌باشد ولي نه ناقل آن معلوم است و نه در روايتي و تاريخي كه قابل اعتماد باشد نقل كرده‌اند كه يك ماه در شام مانده‌اند بلكه تواريخ معتبره تصريح كرده‌اند كه بيشتر از چند روز نمانده‌اند هشت روز يا نهايت به قول طبري ده روز مانده‌اند. داستانها و شاخ‌برگها و پيرايه‌هائي كه در كتب ضعيفه و قصه‌سرايان بر تاريخ صحيح اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در شام و اقامه‌ي مجالس عزاء با آن طول و تفاصيل كه افزوده‌اند خيال مي‌شود كه مدتها در شام مانده‌اند مانند تفاصيل و داستانهاي طولاني كه نسبت به قضاياي فاجعه روز عاشوراء بسته‌اند تا كار به جائي رسيده كه بگويند روز عاشوراء بر خلاف عادت چندين ساعت طولاني شده يا تفاصيل جعلي درباره خروج سيدالشهداء عليه‌السلام از مدينه‌ي منوره نگارش داده‌اند كه از اكاذيب است زيرا تمامي تواريخ و مقاتل معتبره تصريح كرده‌اند كه امام عليه‌السلام از مدينه شبانه خارج شد (خائفا يترقب) مخفي و كسي مطلع نشد و اعتبار و ملاحظه‌ي [ صفحه 30] حال آن موقع نيز اين را مي‌رساند كه امام عليه‌السلام به طور مخفي از مدينه بيرون آمده باشد يا مانند جعلياتي كه در طراز المذهب نقل كرده كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را دوباره به شام أسير برده‌اند منظور نسبت به تفاصيلي كه با قضاياي شام و توقف اهل‌بيت عليهم‌السلام در دمشق گفته‌اند همين جريانهاي جعلي زيادي پيش آمده است و آن وقت در قضيه‌ي اربعين و آنچه مشهور ميان علماي اماميه و شيعه‌ي اثني عشريه است به ترديد افتاده‌اند تا كار را به جائي رسانيده‌اند كه از محالات بشمارند چرا اين محال بودن را ابوريحان بيروني متوجه نشده كه در كتاب الاثار الباقية تصريح به ورود اسراء در بيستم صفر و الحاق كردن رأس اطهر اطيب به بدن مبارك كرده است؟ بلي مدت بسيار كمي نگذشته بود و هنوز اسراء خاندان نبوت در شام بودند كه از هر طرف بلاد اسلامي بغض و عداوت بر يزيد قلوب را پر كرده و لعن و دشنام وي بر زبانها جاري گرديد و عموم مسلمين با نظر بغض و عداوت به وي نگريستند و تمامي مردم از اشخاص نيك و بد او را دشمن داشتند و يزيد به عمل ناهنجار و شنيع خود پي برد و در باطن از ابن‌زياد خوشدل و مورد انعام و جايزه‌ي خود قرار داده ولي در ظاهر از وي و از عمل وي در قتل امام حسين عليه‌السلام اظهار نارضايتي مي‌كرد كه بلكه از انزجار و تنفر افكار عمومي بر عليه خود كاسته و [ صفحه 31] جلوگيري نمايد [27] و لذا در آن روزها اجازه داده بود كه در دربار وي بر سرور مظلومان خاندان آواره‌اش كه در دست يزيد اسير بودند اقامه‌ي عزا نمايند و از باب مكرو سياست بلكه جلوگيري از هيجان افكار عمومي‌كند و الا چطور متصور بود ديكتاتور قلدري مانند وي در دربار خود اجازه بدهد بر سيدالشهداء عليه‌السلام دختران پدر مرده و مادران و خواهران داغ‌ديده عزا اقامه نمايند از اين اجازه وي معلوم مي‌شود كه دست و پاي خود را از تشنج افكار عمومي مردم و از تنفر و انزجار مسلمين كم كرده است و از اين جهت بوده كه امام سجاد عليه‌السلام را در كنار سفره‌ي غذاي خود نشاند و با مهرباني هم روانه‌ي وطن خودشان كرده است ولي معلوم است كه در دربار يزيد اقامه‌ي عزا با آن تفاصيلي كه قصه‌سرايان در بعضي كتب ضعيفه كه ابدا قابل اعتماد نيست شرح داده‌اند هرگز وقوع نمي‌يابد پس خيال نشود كه اگر گفته شود كه خاندان امامت در شام در دربار يزيد اقامه‌ي عزا نموده‌اند يعني چند روزي صبح و شام با آن تفاصيل غيرقابل اعتماد عزا برپا كرده باشند. و از اين جهت بود كه ذكر شد ديگر يزيد نمي‌توانست اسراء خاندان رسالت را بيشتر در شام نگهدارد و مدت يك ماه و يا نظر به [ صفحه 32] حدسيات پاره‌ي اشخاص تا يك سال در آنجا آنها را توقف دهد و يا تا يك ماه در حبس ابن‌زياد در كوفه مانده باشند چنانچه صاحب طراز المذهب در خيال خويشتن بافيده و اربعين اول را در موقع بردن آنها به اسارت به شام تصور كرده است كه غير از تصورات پوچ بي‌مدرك چيز بيشتري نيست و هيچگونه شاهدي از تاريخ ندارد.

#### جواب آن دليل (ثانيا)

##### اشاره

و ثانيا: استبعاد سيد (ره) در اقبال و محدث نوري (ره) در لؤلؤ مرجان نظر به ملاحظه‌ي حال عادي است كه در بيستم صفر سال 61 اسراء خاندان نبوت به كربلاء مراجعت كرده باشند ولي اين بعيد شمردن آنها از عدم توجه به جريان حال و رفتن و آمدن در آن زمان است و اگر با تعمق در تاريخ آن زمان بنگريم خواهيم ديد كه در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعكس مي‌رفتند و برمي‌گشتند و با ملاحظه‌ي تاريخ شواهد زيادي پيدا مي‌شود كه با شترهاي ذلول جماز و اسبهاي عربي تندتاز مسافتهاي طول و دراز را دراندك مدتي طي مي‌كرده‌اند حتي مي‌توان گفت كه در زمان ما آن شترها و اسبها ناياب شده و بلكه از بين رفته و حتي شجاعت و شهامت آن اشخاص نيز نمانده است شواهد زيادي در تاريخ وجود دارد كه در ظرف ده روز و هشت روز و بلكه يك هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق مي‌كرده‌اند و حتي در زمان حاضر ما نيز آثاري از آن سرعت سيرها باقي و هنوز در نژاد اصيل عربي نمونه‌ي وجود دارد و لذا در ذيل به موارد زيادي از گذشته و حال اشاره نموده و در اين‌باره بيشتر توضيح داده و شواهد مي‌آوريم تا بر خوانندگان گرامي مطلب قدري روشن گردد. [ صفحه 33]

##### شواهدي كه در آن زمان در اندك مدت از شام مي‌آمدند

##### راهي ميان شام و عراق

راهي ميان شام و عراق است و راه راست و مستقيم مي‌باشد و عربهاي (عقيل) در زمان ما از آن راه مي‌روند و در مدت يك هفته به عراق ميرسند و چون غالب عجمها از احوال راههاي صحراي كبير ميان عراق و شام بي‌اطلاع هستند و خبر ندارند و لذا غالب شبهه‌ها و اشكالها در مراجعت اسراء خاندان رسالت و آمدنشان به عراق در اذهان آنها پيدا شده و قضيه‌ي اربعين را از محالات شمرده‌اند ولي سيد امام علامه‌ي واسع الاطلاع آقاي حاج سيد محسن امين عاملي قدس‌سره صاحب اعيان‌الشيعة كه يكي از اكابر علماي شيعه‌ي اماميه در عصر اخير بود و نمونه‌ي از علماي شيعه در زمانهاي گذشته به شمار مي‌رفت [28] در تأليف نفيس [ صفحه 34] خود اعيان الشيعة به همين موضوع عربهاي عقيل اشاره فرموده و تصديق كرده است و خود آن مرحوم ساكن دمشق و از اهل شام و جبل عامل و بهتر مطلع و آشنا به احوال و اوضاع آن سامان بود و ان‌شاءالله تعالي عين عبارات عربي آن بزرگوار را در آينده نقل و ترجمه به فارسي خواهيم كرد.

##### عربهاي صليب از حوران

عربهاي (صليب) از (حوران) كه محال وسيع از اعمال دمشق و در جهت قبله‌ي آن واقع است و مشتمل بر دهات و مزارع زياد است و مركز آن محال (بصري) مي‌باشد و در اشعار عرب اسم آن محال زياد آمده است در ظرف هشت روز از محل خودشان حركت كرده و در عراق به نجف اشراف مي‌رسند اين موضوع را نيز سيد امام امين عاملي قدس‌سره تصديق فرموده است.

##### حالات يگانه شهيد راه حق

در تاريخ حالات يگانه شهيد راه حق و مفسر قرآن مجيد و يكه‌تاز ميدان جانبازي در محبت و ولايت أميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه ميثم تمار ايراني عراقي نهرواني رضوان‌الله‌عليه با سند معتبر نقل شده از يعقوب بن شعيب از اولاد خود ميثم تمار و از ثقات اصحاب امام صادق [ صفحه 35] سلام‌الله‌عليه و او نقل كرده از صالح بن ميثم و او نقل كرده از ابوخالد تمار كه روز جمعه با ميثم تمار در شط فرات كوفه مشغول گردش و در كشتي بوديم كه ناگاه باد سختي وزيد از كشتي خارج شد و به باد نگاهي كرد و فرمود اين باد عاصف است كشتي را محكم ببنديد كه خطري به آن نرسد الساعة معاويه در شام مرد و روز جمعه آينده قاصد از شام وارد كوفه شد و با وي ملاقات كردم و خبر از شام گرفتم گفت: معاويه از دنيا رفت و مردم به پسرش يزيد بيعت كردند گفتم كدام روز معاويه مرد گفت روز جمعه‌ي گذشته. اين قصه در كتب رجال مثل رجال شيخ ابوعمروكشي رحمه الله با سند نقل شده و در تنقيح المقال و غيره نيز از آن نقل كرده‌اند و علامه شيخ محمد حسين مظفر نجفي (ره) صاحب كتاب علم امام عليه‌السلام در كتاب خود كه در حالات ميثم تمار (ره) تأليف كرده نقل فرموده است رجوع شود به تنقيح المقال ج 3 ص 262 ط نجف و كتاب ميثم تمار مرحوم شيخ مظفر (ره) ص 28 ط نجف. از اين قضيه كاملا روشن است كه در ظرف يك هفته از شام به عراق و كوفه مي‌آمدند و قاصد در مدت يك هفته به كوفه رسيده و خبر دادن ميثم تمار قدس‌الله‌روحه صحيح و درست درآمده است. و احتمال داده نمي‌شود كه رسيدن اين خبر به كوفه به وسيله‌ي كبوتر نامه‌بر بوده باشد زيرا ابوخالد تمار گويد: روز جمعه‌ي آينده قاصد از شام وارد كوفه شد و با وي ملاقات كردم و خبر از شام گرفتم گفت:... [ صفحه 36] واضح است كه اين ملاقات وي با شخص قاصد كه از شام آمده بوده اتفاق افتاده است و مربوط به كبوتر نامه‌بر نيست.

##### هجرت معاوية بن صخر بن حرب اموي

در ميان مؤرخين مشهور و بلكه مي‌توان گفت مسلم است كه معاوية بن صخر بن حرب اموي كه خود را اول شاهان بني‌اميه [29] به جامعه‌ي مسلمين معرفي كرد در پانزدهم ماه رجب سال (60) هجرت مرده و يزيد به والي مدينه‌ي منوره اطلاع داده و به وي دستور داد كه از حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام بيعت بگيرد حاكم مدينه امام عليه‌السلام را دعوت كرده و مردن معاويه را به آن حضرت اطلاع داده و بيعت كردن به يزيد را به امام عليه‌السلام پيشنهاد نمود و امام عليه‌السلام امتناع ورزيده و مروان اموي رانده (طريد)شده‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بوالي اظهار كرد كه اگر حسين بن علي عليهماالسلام حالا شبانه بيعت ننمايد ديگر تو به وي دست نخواهي يافت و امام عليه‌السلام از كلام او (الوزغ ابن الوزغ) برآشفته و از مجلس بيرون آمده با آن تفصيلي كه در تاريخ ثبت است و مشروحا بيان شده است. امام عليه‌السلام در بيست و هشتم رجب 60 از مدينه (خائفا يترقب) خارج شده و عازم مكه‌ي معظمه گرديد ميان وفات معاويه و خارج شدن امام عليه‌السلام از مدينه سيزده روز فاصله است تمامي مدت رسيدن خبر [ صفحه 37] مرگ معاويه به مدينه از شام و سئوال و جواب والي مدينه... با يزيد و پيشنهاد والي بيعت را به امام عليه‌السلام در آن مدت كوتاه شده و اين جريانها اتفاق افتاده و خبر شام به مدينه رسيده در صورتي كه حجاز دورتر از عراق نسبت به شام است بر حسب گفته‌ي علامه محدث نوري (ره) بايستي بيشتر از بيست روز فقط رسيدن خبر مرگ معاويه به حجاز طول بكشد و دوباره مكتوب دوم يزيد به والي پس از امتناع سيدالشهداء عليه‌السلام از بيعت و امر او به قتل آن حضرت در آن مدت كوتاه انجام يافته است تمامي اين ارسال نامه‌ها و اخذ جوابها به واسطه‌ي كبوتر نامه‌بر بوده است و تفصيل آن خواهد آمد ان‌شاءالله تعالي.

##### رفتن ابوبكر به شام

طبري در تاريخ خود نقل كرده [30] كه بسر بن ارطات از دژخيمان معاوية بن صخر ابوبكره را مهلت داده از كوفه به شام روانه كرد ابوبكره به نزد معاويه آمده و روز هفتم خبري را كه پي آن رفته بود از معاويه گرفته و در كوفه به بسر رسانيد از اين قضيه معلوم مي‌شود ابوبكر در مدت سه روز و نيم به شام رفته و در ظرف سه روز و نيم به كوفه برگشته و خود را در كوفه به بسر معرفي كرده است.

##### رفتن عميره به شام نزد يزيد

در كتاب قرةالعين في اخذ ثارالحسين عليه‌السلام تأليف عالم علامه عبدالله بن محمد كه به تصريح بعضي از كتب معتبره است قضيه‌ي رفتن عميره را به شام نزد يزيد پليد و نامه‌ي عبدالله بن عمر را كه شوهر [ صفحه 38] خواهر مختار ثقفي است به يزيد رسانيده نقل كرده وقتي كه عميره نامه‌ي خلاصي مختار را در شام از يزيد گرفت [31] در ظرف يازده روز خودش را به كوفه رسانيد و نامه را به ابن‌زياد داده و مختار را از حبس وي رهانيد و گويد: و خرجت من دمشق و لم ازل سائرا حتي وصلت الكوفة بعد احد عشر يوما [32] .

##### حركت مروان عامر بن ربيعه با يك صد هزار لشكر از شام براي جنگ با مختار

باز در همان كتاب قرةالعين نقل كرده: كه مروان عامر بن ربيعه را با يك صد هزار لشكر از شام براي جنگ با مختار حركت داد و عامر و تمامي لشكر با جديت تمام حركت كرده و در مدت ده روز به كوفه رسيدند و گويد: فسارهوا و من معه و جعل يجد في المسير حتي وصل الي الكوفة في مدة عشرة ايام [33] . [ صفحه 39]

##### احرام بستن سيد الشهداء به عمره‌ي مفرده‌

###### اشاره

مي‌توان از مسلمات تاريخ بشماريم كه حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام از مكه‌ي معظمه روز هشتم ذي‌الحجه سال 61 هجرت به طرف عراق به حركت آمده و چون آن حضرت احرام به عمره‌ي مفرده بسته بود [34] عمره را به اتمام رسانيده و هشتم ذي‌الحجة حركت فرمود و با ياران و فداكاران باوفاي خويشتن عازم كوفه شد و در واقع به سوي قربان‌گاه كربلاء روانه گشت و اهل‌بيت امام عليه‌السلام همراهش بودند و مسافت مابين مكه و كوفه در حدود سيصد و هشتاد فرسخ است. از قرائن زياد و علائم و امارات بي‌شمار نيز معلوم است كه امام عليه‌السلام با سرعت تمام در سير خود حركت نمي‌فرمود و در اثناء راه بعضي از مردم را كه صلاح مي‌دانست و در آنها فلاح و رستگاري مي‌ديد آنها را به ياري خود دعوت مي‌فرمود و بدون شك اين طرز سيرهم [ صفحه 40] باعث معطلي در اثناء راه بوده و پس از رسيدن حر بن يزيد رياحي به حضور آن حضرت دو روز سر راه را بر امام عليه‌السلام گرفت و از پانزده فرسخي كوفه در طي مسافت راه مستقيم پيش نگرفته بود و روز دوم محرم سال 61 هجرت وارد كربلاء شدند و آن مسافت بعيده را از مكه تا كربلاء در حدود بيست و چهار روز طي فرموده از تأمل در اطراف تاريخ اين قضيه روشن مي‌شود كه امام عليه‌السلام با ياران و همراهان خود و مخدرات و بانوان عصمت و طهارت در آن سفر بسيار مهم روزي پانزده فرسخ راه را به آساني طي مي‌كرده‌اند و لابد مراكب شتراني بوده‌اند در آن زمانها كه بسيار تندرو و جماز و ذلول كه سير متعارفي آنها طي آن اندازه مسافت بوده است.

###### ورود اهل بيت به دمشق شام در اول صفر

اشاره

در بسياري از كتب معتبره كه اگر به شمار آورده شود كلام به درازا مي‌كشد تصريح شده كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را روز اول ماه صفر سال 61 وارد شام كرده‌اند. ابوريحان بيروني حكيم و رياضي‌دان مشهور اسلامي كه در سال 440 هجرت از دنيا رفته و كتاب الاثارالباقية او بسيار مورد اعتماد و اعتبار است در آن كتاب خود بر اين مطلب تصريح كرده و گويد: صفر: في اليوم الاول ادخل راس الحسين عليه‌السلام مدينة دمشق فوضعه يزيد بين يديه و نقر ثناياه بقضيب كان في يده و هو يقول: لست من خندف ان لم انتقم. من بني‌احمد ما كان فعل [ صفحه 41] (تا آخر) [35] . در ترجمه‌ي الاثار الباقية گويد: صفر در روز اول آن سر حسين عليه‌السلام را به شهر شام وارد كردند و يزيد آن سر را پيش روي خود گذاشت و با چوبي كه در دست داشت به لبهاي حسين مي‌زد و مي‌گفت: (تا آخر) [36] . ورود اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام روز اول ماه صفر به دمشق از قرائن و امارات زيادي مورد اعتماد و اطمئنان است و لذا آن روز را بني‌اميه براي خودشان عيد رسمي قرار داده بودند چنانچه زكرياي قزويني در كتاب عجائب المخلوقات گويد: اليوم الاول منه (من صفر) عيد بني‌أمية ادخل فيه رأس الحسين رضي‌الله‌عنه بدمشق [37] . و قريب به اين عبارت قزويني را جمع كثيري از علماء شيعه و سني نگارش داده‌اند. با اين كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام مدتي كه مقدارش تحقيقا [ صفحه 42] معلوم نيست در كوفه در زندان ابن‌زياد مانده‌اند و ابن‌زياد از يزيد كسب اطلاع نموده و درباره‌ي آنها كسب تكليف و دستور خواسته كه تمامي‌آنها را بكشد و يا به شام رهسپار سازد

###### حركت اهل بيت در (پانزدهم) محرم از كوفه‌

و پس از رسيدن خبر از يزيد و فرمان وي كه اسراء را به شام روانه كند و روز اول صفر 61 وارد دمشق بشوند اگر چند روزي در كوفه زنداني بوده‌اند و در حدود بيستم ماه محرم 61 يا بنا به نگارش بعضي تواريخ معتبره در 15 ماه محرم از كوفه اسراء را حركت داده باشند در ظرف ده يا پانزده روز به شام رسيده‌اند كه اول ماه صفر وارد دمشق شده‌اند گر چه از راه سلطاني هم رفته باشند زيرا سرعت حركت در آن زمانها با مراكب آن دوران چنانچه از قرائن و نظاير فهميده مي‌شود آن راههاي دور را طي مي‌كرده‌اند و در مراجعت از شام به كربلاء نبايد شبهات به راه‌انداخت و اذهان را دچار تشويش كرد و چه استبعاد دارد كه در قريب به همين اندازه مدت از شام به كربلاء مراجعت كرده باشند چنانچه امثال ابوريحان بيروني كه زمانش قريب به آن زمانهاست ورود اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را به شام در اول صفر ذكر كرده و مراجعت‌شان را در بيستم صفر سال 61 نيز ذكر كرده است و بدون شك منظورش ماه صفر همان سال است و اگر غير از آن سال منظورش بود بر آن تصريح مي‌كرد و ابدا آن شبهات كه در اعصار اخيره به اذهان رسيده در ذهن ابوريحان و امثال او جلوه نكرده است چون از اوضاع و احوال و سير آن زمانها مطلع بوده است. [ صفحه 43]

###### توجه افكار عمومي بر عليه يزيد

پس مراجعت اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در روز بيستم ماه صفر سال 61 هجرت بسيار قوي و مورد اعتماد است چون معلون نيست اسراء در شام چقدر توقف كرده اند و بلكه بيشتر از چند روز در دمشق نمانده‌اند چنانچه ملاحظه‌ي اوضاع سياسي دولت بني‌اميه آن را ايجاب مي‌كرده كه يزيد نتواند اسراء را بيشتر از چند روز در دمشق توقف دهد زيرا پس از واقعه‌ي كربلاء اوضاع سياسي دولت بني‌اميه روز به روزبه‌روز به وخامت مي‌كشيد و به اضمحلال مي‌گرائيد و تشنج در اذهان مردم بيشتر مي‌شد و افكار عمومي بر عليه يزيد متوجه مي‌گشت زيرا فاجعه‌ي دلخراش كربلاء كار آساني نبود و مخدرات خاندان رسالت را به اسارت بردن و دختران مؤسس دين و صاحب خاتميت را بر شتران برهنه سوار كردن و سر مبارك جگرگوشه‌ي زهراء بتول عليهاالسلام را در كوفه و شام بالاي نيزه گردانيدن كار سهلي در انظار مسلمين ديده نمي‌شد كه مردم آرام نشسته و دم فروبسته و در بستر استراحت خزيده باشند و بلكه مقدمات مفتضح شدن دشمنان سرسخت اسلام از تصميمي كه سيدالشهداء عليه‌السلام گرفت از همان روزها كه وقعه‌ي عاشوراء فراهم شد شروع به نتيجه كرد و خبر آن فاجعه در اطراف و اكناف بلاد اسلامي مي‌پيچيد و روزبه‌روز نفرت بالاي نفرت در انظار عمومي بر عليه بني‌اميه و آل ابي‌سفيان دشمنان خاندان نبوت بيشتر مي‌گشت. با اين وضع چطور يزيد مي‌توانست تا مدت زيادي اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را در حال اسارت در غربت نگهدارد و تا مدت يك ماه مثلا در [ صفحه 44] دمشق در جائي كه نه از سرما و نه از گرما نگه مي‌داشت آنها را متوقف سازد و لذا به حرمسراي دربان خون‌بار خويش برد و امام سجاد عليه‌السلام را در سر سفره‌ي خود نشاند و از روي حيله و تزوير و جلوگيري از تنفر افكار مردم از روي صورت‌سازي و حقه‌بازي كه عادت و رويه‌ي ستمكاران خون‌آشام روزگار است قتل سيدالشهداء عليه‌السلام را به گردن ابن‌زياد مي‌انداخت و از روي سياست اجازه‌ي اقامه‌ي عزا در دربار خود داد بلكه بتواند با نيرنگ‌بازي اين عار و ننگ را از خود دور سازد ولي غافل از آن بوده كه تاريخ حقايق را آشكار و ظاهر مي‌نمايد و لذا احتمال زياد ماندن خاندان رسالت در شام بسيار بي‌اساس و دور از تأمل در تاريخ و هرگز اعتماد را نشايد گر چه اين احتمال و نقل پوچ اذهان بعضي از اكابر و بزرگان را درباره‌ي آمدن خاندان نبوت در اربعين اول به كربلاء به حال تشويش درآورده است ولي نبايد بزرگواري آنها باعث تبعيت و تقليد شود.

###### احتمال توقف زياد اهل بيت در شام مدرك ندارد

در صورتي كه خود محدث نوري (ره) از تاريخ طبري نقل كرده كه بيشتر از ده روز در دمشق توقف نكرده‌اند [38] پس احتمال يك ماه [ صفحه 45] ماندنشان در شام بي‌اصل است و در كتاب معتبري ديده نشده و احتمالهاي بي‌جا كه بعضي از صاحبان كتب ضعيفه در خيال خودشان بافته كه شش ماه يا يك سال در شام مانده باشند ابدا مدرك تاريخي ندارد و سند مورد اعتمادي بر آن پيدا نيست و سيد (ره) هم در اقبال روايتي و سند تاريخي بر يك ماه ذكر نكرده است كه قابل اعتماد باشد و از داستانهاي تعجب‌آور كه غير از فراهم كردن عار و ننگ بر عالم شيعه نتيجه ندارد آنست: كه بعضي از اشخاصي كه از افواه جهال و يا از كتابهاي مجهول المؤلف مطالب تاريخي را اخذ و وارد كتابهاي خودشان مي‌نمايند براي اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در عرض راه از كوفه تا به شام قصه‌هاي فراوان و داستانهاي بي‌پايان جعل و وضع كرده‌اند كه اگر آنها اصل داشته باشد در ظرف يك سال هم تمام نمي‌شود تا به شام برسند و مدتها بايد در عرض مسافت راه از عراق تا شام سير كرده باشند چنانچه بيان اين موضوع خواهد آمد ان‌شاءالله تعالي.

###### رؤيت هارون هلال ذي الحجة را در عراق و حضورش در مكه‌

اشاره

نقل شده كه هارون‌الرشيد عباسي [39] و ابوحنيفه [40] هلال [ صفحه 46] ذي‌الحجه را در كوفه و يا در بغداد رؤيت مي‌نمودند و حركت براي اداي مناسك حج در مكه‌ي معظمه مي‌كردد و ايام حج را درك كرده و اعمال را به جا مي‌آوردند البته معلوم است كه هارون‌الرشيد اين همه راه دور را با هواپيماهاي (جت) عصر ما روانه نمي‌شده بلكه با آن شتراني حركت مي‌كرد كه امثال صفوان جمال رحمةالله‌عليه كرايه مي‌كرده و آنها آن‌اندازه سريع و تندرو در راه رفتن بوده‌اند كه او را به مكه مي‌رسانيده‌اند. در اينجا خوب است به مناسبتي روايت صفوان را به جهت عبرت خوانندگان گرامي نقل شود.

###### روايت صفوان بن مهران جمال

صفوان بن مهران جمال رضوان‌الله‌عليه گويد: وارد شدم به حضور حضرت موسي بن جعفر عليهماالسلام به من فرمود يا صفوان هر چيز از تو خوب و زيباست مگر يك چيز عرض كردم فداي تو شوم كدام چيز است آن؟ فرمود: كرايه دادن تو شترهاي خود را به اين مرد يعني هارون‌الرشيد عرض كردم: به خدا قسم من آنها را به وي كرايه ندادم از روي فرح و سرور شديد [41] و نه براي صيد لهو، ولي كرايه دادم براي [ صفحه 47] راه مكه و خودم هم مباشرت آن را نمي‌كنم بلكه آدمهاي خود را مي‌فرستم يعني از شترها مواظب باشند به من فرمود: يا صفوان آيا كرايه‌ي تو در ذمه‌ي آنها مي‌ماند؟ عرض كردم بلي فداي تو شوم فرمود: آيا دوست داري بقاي آن ظالمها را تا اين كه كرايه تو وصول بشود؟ عرض كردم بلي فرمود: هر كس دوست دارد باقي ماندن آنها را او از آن ظالمهاست و هر كس باشد بر آتش وارد خواهد شد يعني آخر كارش بر جهنم است. صفوان گويد: رفتم و تمامي شترهايم را تا آخر آنها كه يكي نيز نماند فروختم و گزارش اين كار به هارون رسيد مرا خواست و به من گفت يا صفوان به من رسيده و گزارش داده‌اند كه تو شترها را فروخته‌اي؟ گفتم بلي فروخته‌ام گفت براي چه؟ گفتم پير شده‌ام و آدمهاي من به كارها نمي‌رسند گفت: هيهات هيهات من مي‌دانم به تو كه اشاره كرده به اين كار كه كرده‌اي به تو اشاره كرده موسي ابن جعفر عليهماالسلام گفتم: من با موسي بن جعفر عليهماالسلام كاري ندارم گفت: ترك كن اين حرفها را از خودت هرگاه نبود حسن‌صحبت تو البته تو را مي‌كشتم [42] . [ صفحه 48] خداوند احديت جلت عظمته نيز در قرآن مجيد مي‌فرمايد: و لا تركنوا الي الذين ظلموا فتمسكم النار [43] يعني‌اندك ميلي به آنها كه ظلم كردند ننمائيد تا اين كه آتش بر شما برسد. ركون: اندك ميل كردن را گويند كجا برسد كه انسان ظالم را دوست دارد و بقاي او را بخواهد و آيه‌ي شريفه كسي را گويد كه از وي ظلم صادر شده كجا رسد كه فرد شاخص و مصداق حقيقي ظالم باشد و به اين جهت بود كه يكي از بزرگان وقتي اين آيه را شنيد غش كرد رجوع شود به تفاسير قرآن مجيد.

##### شرفيابي خيران به حضور امام در ظرف ده روز

###### اشاره

شيخ اعظم مفيد (ره) در ارشاد [44] مسندا نقل كرده از وشا از خيران اسباطي گويد: شرفياب شدم محضر امام هادي سلام‌الله‌عليه در مدينه به من فرمود: از واثق خليفه پيش تو چه خبري است؟عرض كردم فداي تو شوم او را در حال عافيت گذاشتم و من ده روز است كه از نزد او آمدم فرمود: اهل مدينه مي‌گويند او مرده است عرض كردم: من از همه مردم عهدم به او نزديكتر است يعني اطلاعم به حال او بيشتر است فرمود: مردم مي‌گويند كه واثق مرده است چون اين كلام را فرمود دانستم كه از مردم خود را اراده فرموده. پس فرمود: جعفر چه كرد؟ عرض كردم به بدترين حال در زندان [ صفحه 49] محبوس بود فرمود: همانا او صاحب امر يعني سلطنت و شاهي خواهد بود، پس فرمود:ابن زيات [45] چه كرد؟ عرض كردم امر مردم به دست او و امر امر او بود فرمود: رياست او بر او شوم خواهد بود، پس امام عليه‌السلام قدري ساكت شد و بعد فرمود: از اجراء مقادير الله و احكام الهي چاره نيست، اي خيران، واثق، مرد و جعفر متوكل به جاي او نشست و ابن زيات كشته شد عرض كردم: كي واقع شد اين وقايع فدايت شوم؟ فرمود: بعد از بيرون آمدن تو به شش روز. از اين قضيه‌ي صحيح و درست كه در غير از كتاب ارشاد شيخ مفيد (ره) در كتب معتبره‌ي ديگر و مصادر مهمه نيز نقل كرده‌اند استفاده مي‌شود: كه در ظرف ده روز راه به آن مسافت طولاني قريب سيصد و هشتاد فرسخ ميان مدينه و شهرستانهاي عراق را طي مي‌كرده‌اند و اين يك عمل [ صفحه 50] عادي در آن زمانها بوده است كه خيران گفته ده روز قبل، واثق را در عراق سلامت گذاشته و خارج شده‌ام و در ظرف ده روز راه را طي كرده و در مدينه به حضور انور امام عليه‌السلام شرفياب شده در صورتي كه بر حسب عادت پس از ملاقات با واثق اقلا يك روز معطي دارد چون بعيد است به مجرد ملاقات با واثق فوري حركت نمايد و نيز بعد از ورود به مدينه باز اقلا يك روز و يا كمتر لازم دارد كه از سفر وارد شده مهيا براي تشرف به حضور انوار امام عليه‌السلام باشد.

###### از شواهد آمد و رفت از شام به عراق در ظرف مدت كم و آمدن مالك

اشاره

از قضاياي تاريخي كه گواه برسرعت حركت از شام و در ظرف ده و يا دوازده روز در آن دوران به عراق و كوفه مي‌آمدند عبارت از آمدن مالك اشتر نخعي رضوان الله عليه به كوفه است.

###### عثمان باعث برآشفتگي امور خلافت شد

چون عثمان بن عفان اموي عمال و ولات خود را در بلاد اسلامي در كوفه و شام از اقارب و خويشاوندان خويش قرار داد و رويه و رفتار ناهنجار خود را در روزگار خويش آغاز كرد و بني‌اميه را بر گردن مردم سوار نمود و خلاف روش و رويه‌ي خلافت اسلامي در دوران او شروع شد و بعد از وي در روزگار معاويه به كلي عوض گرديد و رفتار و كردار و روش اكاسره‌ي ايران و قياصره‌ي روم را معاويه در اسلام رواج داد و از طرز تعيين خليفه نه موافق مسلك و مرام اهل سنت و نه مطابق مذهب حق شيعه‌ي اهل‌بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام آثاري باقي نگذاشت و مسلمين را تا امروز به تيره‌روزي و بدبختي نشاند و روش او تا امروز نيز حكم‌فرماست كه اگر شرح داده شود به ناچار از غرض دور خواهيم [ صفحه 51] افتاد. عثمان بعث آن همه فتنه‌ها و آشوبها و خرابكاريها در اسلام گرديد كه اثر آن براي هميشه در عالم اسلام باقي ماند بعد از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم حكومت حق و عدالت واقعي اسلامي با روي كار آمدن همان چند سال خلافت حقه‌ي امام أميرالمؤمنين علي سلام‌الله‌عليه بود كه نمونه‌ي از حكومت اسلامي شد و در دنيا نظير آن حكومت را هيچ يك از اقوام و ملل عالم تا حال نشان نمي‌تواند بدهد و آن افتخار را مسلمين و خاصه شيعه و تابعين آن امام به حق و مجسمه‌ي عدالت برده‌اند كه توانسته‌اند به دست مولي‌الموحدين سلام‌الله‌عليه حكومت حق و عدل واقعي روي كار آورند و مسلمين و شيعه هميشه در آرزوي آن طرز حكومت هستند و بالاخره به دست غيبي و با ظهور يگانه فرزند آن حضرت بقيةالله ارواحنا فداه آن عدالت واقعي را در دنيا به وجود خواهند آورد. اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعزبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله الخ [46] . مردم از تسلط معاويه در شام و از اعمال وي كه بر خلاف قوانين اسلام رفتار مي‌نمود و عبادة بن صامت انصاري از بزرگان صحابه‌ي پيغمبر [ صفحه 52] صلي الله عليه و آله بر وي مي‌شوريد و بارهاي خمر كه از خارج وارد دمشق مي‌كرد از آن عمل بر وي خورده مي‌گرفت [47] و از دست سعيد بن عاص اموي در كوفه بستوه آمدند و قبل از وي از اعمال وليد فاسق در نهايت دلتنگ بودند و جمعي از بارزترين و بزرگترين مردان مسلمين مانند مالك اشتر نخعي و كميل بن زياد و عمرو بن حمق خزاعي و زيد بن صوحان و برادرش صعصعة و ثابت بن قيس همداني و جمعي ديگر بر سعيد اعتراضها نمودند و گاهي آنها را به امر عثمان به شام نزد معاويه فرستادند و مدتي در (حمص) نزد عبدالرحمن بن خالد بن وليد كه حاكم عثمان در آن سامان بود نگهداشتند و آن آزادمردان با ايمان هيچ وقت و در هيچ زمان و در نزد هيچ كدام از آن ولات از اعتراضهاي خود و حق‌گوئيها و آشكارا قيام بر عليه ظلم و طغيان و اليها و افساد حاكمها خودداري نمي‌كردند و اعمال ناهنجار و رفتار بي‌كردار عثمان را بر ملاء اظهار و علني چوب تكفير بر روي آنها كشيده و آشكارا ساخته و سيل اعتراض از بيانات آن مردان پاك در جريان بود و مي‌خواستند آزادي واقعي اسلامي را در اعتراض بر اعمال ستمكاران نگهدارند و خفقاني كه عثمان با سوار شدن مروان بر دوش وي و ولات وي در بلاد اسلامي خصوصا در كوفه ايجاد كرده [ صفحه 53] بودند شكسته شود.

###### آمدن مالك اشتر به كوفه از حمص

مردم كوفه سعيد بن عاص را راندند [48] و يا عثمان سعيد را نزد خود طلبيد و چون كوفه از لوث وجود وي خالي شد از مردم كوفه به آنهائي كه از رادمردان در شام (حمص) بودند از مالك اشتر و ديگران خبر دادند كه هر چه زودتر بتوانند خودشان را در اسرع اوقات به كوفه برسانند و از همه‌ي آنها زودتر يگانه آزادمرد اسلامي مالك اشتر خود را به كوفه رسانيد و بيشتر از دوازده روز طول نكشيد كه مالك روز جمعه در جنب درب مسجد اعظم كوفه با رشادت و شجاعت تمام جاي مخصوصي به خود قرار داده بود و به تبليغات و بيانات آتشين خود بر عليه سعيد بن عاص حاكم كوفه ادامه مي‌داد و بر حرفهاي پوچ و بي‌مغز و توخالي وي كه قبلا در محاورات و مذاكرات خود به زبان آورده بود و وعده و نويدها داده بود و هرگز مرحله‌ي عمل به خود نپوشيده بود اشاره مي‌كرد و زبان بر انتقاد گشاده و نطق شيوا مي‌نمود. و چون خبر برگشت سعيد به كوفه رسيد و مردم خبردار شدند مالك اشتر و ياران همداستانان او به جرعه نزديكي قاسيه به حركت درآمدند و از ورود سعيد عملا مانع شدند و او را خائبا و خاسرا نزد امام خودش عثمان برگردانيدند چنانچه تفصيل آن قضايا در تواريخ [ صفحه 54] مسطور است [49] .

##### حركت دادن يحيي بن هرثمه به امام هادي از مدينه

###### اشاره

شيخ امام فقيه قطب‌الدين راوندي (ره) در كتاب نفيس (الخرائج و الجرائح [50] ) نقل كرده از يحيي بن هرثمة [51] گويد: مرا متوكل پيش خود خوانده و به من گفت: با همراهي سيصد نفر به كوفه رفته و [ صفحه 55] از آنجا از طريق صحرا عازم مدينه باش و امام هادي سلام‌الله‌عليه را با اكرام و احترام و تجليل پيش من حاضر كن. يحيي بن هرثمه جريان رفتن خود را به مدينه شرح داده و كرامتي كه از امام عليه‌السلام به ظهور پيوسته آن را تفصيلا نقل كرده و گويد: امام عليه‌السلام براي سفر خود و همراهانش لباسهائي كه مناسب فصل تابستان و گرماي حجاز در ماه تموز نبود به خياط امر فرمود تهيه نمود و من تعجب از اين كار آن حضرت مي‌كردم و در دل خود مي‌گفتم كه ميان ما و عراق ده روز راه است او اين لباسها را براي چه مي‌خواهد و بعد از آن در عرض راه دچار باران و سرماي شديد شده و علت تهيه‌ي آن لباسها به وي روشن گشته و كار به جائي رسيده كه يحيي بن هرثمة به قبول مذهب شيعه مفتخر گرديده است اگر كسي طالب تفصيل آن قضيه باشد به كتاب خرائج رجوع كند [52] . از اين قضيه‌ي تاريخي از كلام يحيي كه گويد: (ميان ما و عراق ده روز راه است ) معلوم مي‌شود كه از مدينه‌ي منوره تا عراق و سامراء اين همه راه را به ده روز بطور عادي آن زمان طي مي‌كرده‌اند و اربلي (ره) نيز اين قضيه را از قطب‌الدين راوندي (ره) در كشف‌الغمة نقل كرده [ صفحه 56] است [53] .

###### جنگ مسلمين با روم در زمان ابوبكر

اشاره

در دوران خلافت ابوبكر بن ابي‌قحافه كه مسلمين با روم به جنگ پرداختند نيروي روميان بيشتر و افراد لشكرشان زيادتر و بالغ به دويست و چهل هزار نفر بود مسلمانها كه هميشه با نيروي ايمان با دشمن به جنگ مي‌پرداختند نه با كثرت افراد با اين حال احمال اين كه تاب مقاومت در مقابل دشمن نيارند از جبهه‌ي جنگ از ابوبكر در مدينه به مقام استمداد آمده و كمك خواستند ابوبكر به خالد بن وليد كه با مثني بن حارثة از مرز ايران گذشته و در عراق در جنگ با ايرانيان بود به خالد نوشت كه لشكر مسلمين و صحابه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم را كه در عراق بودند دو قسمت كرده جمعي را با مثني در عراق گذاشته و قسمتي را با خودش به جنگ روم رسانيده و به كمك مسلمين بشتابد. در اينجا مورد اختلاف است كه خالد با هشتصد نفر يا ششصد يا پانصد يا نه هزار يا شش هزار نفر با لشكر جرار از عراق حركت كرده و رو به طرف شامات و جنگ روم گذاشت. از عبارات ابن اثير در تاريخ كامل استفاده مي‌شود كه خالد با زحمت طاقت‌فرسا طي مسافت كرده و دراندك مدت به كمك مسلمين شتافته و همه جا فاتح شده است. [ صفحه 57]

###### تصريح يعقوبي كه خالد بهشت روزه در جبهه حاضر شد

و ابن واضح يعقوبي (ره) در تاريخ خود تصريح كرده كه خالد بن وليد با آن همه لشكر و جمعيت به سير خود ادامه داده و در ظرف هشت روز خود را به مسلمين در جبهه‌ي جنگ با روم رسانيد چنانچه گويد: فقيل ان خالدا سار في البرية و المفازة ثمانية ايام حتي و افاهم فافتتحوا (بصري و اجنادين) من فلسطين و كانت بينهم و بين الروم وقعات باجنادين صعبة في كل ذلك يهزم الله الروم و تكون العاقبة للمسلمين [54] . شايد تصور شود كه خالد در آن موقع كه به كمك مسلمين مي‌شتافت با سرعت هر چه تمامتر خواسته خود را به مسلمين برساند ولي بطور عادي نتوان در آن مدت كوتاه طي آن مسافت طولاني را نمود.

###### تصور بي جا

و اين تصور بي‌جاست زيرا از قرائن و وقايع و حوادث ديگري كه تاريخ ضبط كرده به خوبي به دست مي‌آيد طي آن مسافت در مدت ده روز يا اگر كسي مانند خالد عجله‌ي بيشتر و شتاب در سرعت زيادتر مي‌نمود در مدت هشت روز يك امر عادي در آن زمان بوده است.

###### زنداني كردن ابن زياد رؤساء عرب را در كوفه‌

گذشته از اين اگر خالد شتاب داشته و با سرعت هر چه تمامتر مي‌خواسته خود را به مسلمين در جبهه‌ي جنگ برساند همين شتاب و سرعت در سير در آنهائي كه مأمور بودند اسراء خاندان رسالت عليهم‌السلام [ صفحه 58] را به شام برسانند وجود داشت و اغلب از بيراهه‌ها حركت داده و از ترس قيام و انقلاب مردم هر چه زودتر خواسته‌اند آنها را به شام برسانند و ابن‌زياد نمي‌توانست آنها را زيادتر در كوفه نگهدارد چون شيوخ و رؤساء قبائل عرب را در زندانهاي مخوف خود حبس كرده بود و ماندن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در كوفه در معرض خطر واقع مي‌شد و لذا در حركت دادن به آنها شتاب داشت و آنها را هر چه زودتر حركت داده در اوائل ماه صفر به شام رسانيد چنانچه علامه‌ي شهير سيد محمدعلي هبةالدين شهرستاني (قدس‌سره) به اين موضوع تصريح كرده است [55] . چنانچه در نتيجه ابن‌زياد نتوانست از انقلاب مردم و هيجان آنها جلوگيري كند و قضيه‌ي توابين و خروج مختار ثقفي رحمه الله پيش آمد و روز به روز آثار نهضت حسيني بروز كرده و اركان دولت آل ابي‌سفيان كه اساسش بر ضد اسلام و در ظاهر در لباس دين بود متزلزل گشت و دمار از روزگار نسل ابوسفيان درآمد چنانچه آخر كار ظالمها در روزگار عموما همان است.

###### شاخ و برگهايي كه در كتب ضعيفه ذكر كرده‌اند

از اينجا معلوم مي‌شود آنچه در بعضي كتب ضعيفه مانند بحرالمصائبها و مخزن البكاها و كتاب تحفه‌ي تازه‌ها و رياض القدسها و امثال و نظائر آنها [ صفحه 59] براي احوالات اسراء خاندان نبوت در عرض راه از عراق تا شام از آن مسيري كه كاروان آنها را برده‌اند داستانهاي طولاني و قضايا و حكايات دور و دراز تراشيده و شاخ و برگها افزوده و به فرمايش علامه‌ي محدث نوري (ره) مانند (تلمود) يهود در اين امت اسلامي به وجود آورده‌اند كه با هرگونه اكاذيب و جعليات و دروغ‌پردازيها و أسطوره و أفسانه‌ها پر كرده و داستان‌تراشي نموده و قصه‌خواني كرده‌اند اصلا مورد اعتماد و اطمئنان نبوده بلكه قابل اعتناء نمي‌باشد چنانچه بعضي‌ها در بعضي كتب ضعيفه نگارش داده كه اسراء اهل‌بيت در بعضي از شهرهاي بين راه از كوفه تا شام دو روز و سه روز و يك هفته اقامت كرده و در نزديكي شام سه روز توقف نموده‌اند و اگر اين سه روز توقف مورد اعتماد باشد باز منافات با زودتر برگشتن خاندان رسالت از شام ندارد و شگفت‌آور اينجاست كه به فاصله دو سطر مي‌نويسد كه اسراء را از بيراهه برده‌اند با عجله و ترس از بيراهه‌ها بردن با توقف در شهرها چطور مي‌سازد؟ همه اين حرفها پوچ و جعليات است.

###### انتقاد از نقليات كتب ضعيفه‌

واقعا جاي بسي تعجب است در امثال آن كتابها بدون اين كه اسم كتاب را ذكر كنند مي‌نويسند در (تاريخي ديدم) و يا (در كتابي خواندم) و يا (از شخصي شنيدم) و يا (نقل شده) و يا (در تاريخ آورده‌اند) و يا در فلان مقتلي ديدم و يا اسم كتابي را مي‌برد كه نه كسي آن را ديده و نه شنيده است مانند (مزامير الفلاني) مثلا يا (تحفةالفلان) فرضا امثال اين قبيل نقليات از آن‌گونه كتابها كه پر از جعليات و مجهول [ صفحه 60] المؤلف است قابل اعتماد نيست.

###### صدمات صاحبان كتاب ضعيفه به عالم شيعه و زنده كردن شبهات محدث نوري

البته نزد اهل علم و دانش معلوم است كه آن‌گونه كتابها و نقليات آنها نزد علماء و دانشمندان و اهل تحقيق مورد اعتبار و اعتماد نيست مگر كسي باشد كه فرق ميان كتاب معتبر و غيرمعتبر نگذاشته و مقتل ابي‌مخنف را كه فعلا در دست مردم است و از مجعولات است و يا مقتل اسفرائني را كه از كتب بسيار ضعيف و غير قابل اعتماد است مصدر نقل خود قرار داده و امثال آنها را از مدارك نقل خود بشمار آورد و كتابي تأليف كرده به فروش برساند و براي سرگرمي در شبهاي طولاني خوب به درد مي‌خورد كه با تماشاي عكسهاي نامناسب با كتابش اگر مطالعه شود براي مقدمه‌ي خواب بهتر است چنانچه اخيرا باز شخصي كه تميز كتاب ضعيف را از معتبر نمي‌دهد امثال كتاب مفاتيح البكاء و بحر المصائب كه بحر الجعليات و الاكاذيب است و مقتل اسفرائني و امثال آنها را مصدر نقليات خود قرار داده و شبهات محدث نوري (ره) را خواسته زنده نمايد. در امثال كتاب بحر المصائب مؤلفش خواسته براي خودش و ديگران مطالب منبري درست كرده و تهيه‌ي گفتارهاي منبري جمع‌آوري نمايد و لذا بر درستي و نادرستي مطالب و از كجا و از كدام مدرك و مصدر و مستند نقل مي‌كند اعتناء نكرده و اهميت نداده و به هر كتاب مجهول المؤلف و تأليف هر نااهل و جاهل چنگ زده و هر چه به نظرش رسيده و آنچه در نوشته‌ي خوانده و در جنگي به دست آورده و در بياضي و در پشت كتابي يافته تمامي آنها را نقل و در تأليف خود در صفحه‌ي روزگار از خود به يادگار گذاشته است. غرض مطالبي فراهم آيد و از وي به يادگار بماند گرچه به عالم [ صفحه 61] شيعه اهانت و اسباب عار و ننگ فراهم گردد و به دست خودشان سلاح به دست دشمن داده باشند كه غير از تأسف و تأثر براي انسان و اشخاص فهميده‌ي باوجدان ثمري مترتب نيست. و جاي بسي شگفت است كه جمعي مانند بعضي از اخباري‌مسلكها خيال مي‌كنند كه هر چه و هر مطلبي را در ورق‌پاره‌ي نوشته شد و هر جاهل و ناداني در اوراقي به نام تأليف نگارش داد باعث اعتبار آن مطلب مي‌شود و موجب اعتماد بر آن مي‌گردد و تعجب بيشتر از كساني است كه در عصر حاضر هستند و به امثال آن كتابها اعتماد نموده و كتابي تأليف كرده و آن‌گونه كتابها مصدر نقلياتش مي‌باشد.

###### تحقيقات در فتواي شريح و ثمرات الانوار خطبي

براي مثال بر اين ادعاي خويشتن اينك قصه‌ي را مي‌خواهم در اينجا براي خوانندگان عزيز نگارش دهم: در چندي قبل در اثناي مذاكرات ديني و انتقاداتي كه نسبت به بعضي از امور اجتماعي مي‌شد در يكي از منبرهاي شبهاي هفته‌ي مسجد (شعبان) در تبريز بالاي منبر اظهار كردم اگر از آقايان اهل اطلاع و تتبع در موضوع فتوا دادن شريح قاضي بر واجب القتل بودن حضرت سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه كه در افواه مشهور و در السنه‌ي روضه‌خوانها شهرت تمام دارد مدركي به دست آورده باشند و در كتابي كه مورد اعتماد و مدرك باشد يافته و ديده‌اند اين جانب را مطلع نمايند كه موجبات تشكر مرا فراهم آورده‌اند ابدا سراغي از كسي پيدا نشد و تا مدتها اطلاعي از طرف كسي به دست نيامد تعجب‌آور آنجاست پس از مدتها ديدم شخصي عبارات كتاب ثمرات الانوار تأليف [ صفحه 62] مرحوم آقا ميرزا محمد خطيبي كه در محله‌ي كوچه باغ تبريز پيشنمازي مي‌كرد و در بازار صفي تبريز به شغل بزازي مشغول بود و با اينجانب ارتباط و دوستي داشت و شخصي متدين و باتقوي و ثابت در صداقت بود ولي از روي تحقيق چيزي نمي‌نوشت و اخيرا سه جلد كتابي كه به نام مذكور تأليف نموده و طبع و منتشر كرده ولي در هر كتاب هر چه ديده و يافته در آن كتابش نقل نموده و آن كتابها را مدرك و مصدر نقل خود قرار داده در پاورقي آن كتاب [56] از كتابي ديگر قضيه‌ي فتواي شريح [ صفحه 64] را نقل كرده آن را نوشته پيش بنده آورده كه مدرك آنچه سابقا مي‌خواستيد پيدا كرده‌ام بسيار در شگفت شدم و حيرت بر حيرتم افزود گفتم: اي آقاي بااطلاع، بنده مدرك و مصدر اين موضوع را مي‌خواهم به دست بياورم نه نوشته‌ي كتابي كه ديروز كسي آن را تأليف كرده كه او را كاملا مي‌شناسم واندازه معلومات او را مي‌دانم و مي‌خواهم كتابي باشد كه از مصادر بشمار آيد نه كتابي كه خودش نمي‌تواند مدرك واقع شود مگر مصدر نقل خود را روشن نمايد ولي در نظر شما چون در اوراقي ديده‌ايد كه چاپ شده و به صورت كتابي درآمده بايد اعتماد كرد و آن را مصدر و مستند قرار داد اما در قاموس اهل تحقيق و تتبع و آنهائي كه بدون بررسي و دقت و تنقيب به مطلبي اعتماد نمي‌كنند اين نوشته‌ها به درد نمي‌خورد و بقدر پشيزي ارزش ندارد. [ صفحه 65]

###### رد شبهات طرفدار شبهات

كسي كه طرفداري از شبهات كرده و خواسته باز آن شبهات واهيه راه به عنوان دليل بر خود اتخاذ نمايد گفته: ممكن است عرب عقيل در زمان سيد امين عاملي و اعراب صليب و پيكها در قرون گذشته به مدت هشت روز رفته باشند اما رفتن آنها به طور چاپاري و با قانون بريدي باشد كه آنها هم از نظر شرايط جسمي ورزيده بوده‌اند و هم از نظر مركب با شتران جماز و يا اسبهاي مخصوص و قاطرهاي دم‌بريده كه بنا به گفته صبح‌الاعشي [57] كه ويژه اين عمل بوده مجهز بوده‌اند ولكن قافله اهل‌بيت با اين قافله‌هاي قليل الحجم و كم افراد تفاوتها داشت. 1- كاروان اسراء را يك مشت دختران ضعيف‌البنيه و امام سجاد (ع) بيمار تشكيل مي‌داد با سرعت سير سازگار نبودند. 2- و از نظر مراكب و مواشي شتران جماز و اسبان مخصوص چاپار و قاطرهاي بريده دم نداشتند زيرا اين نوع مركبها در هر عصر [ صفحه 66] انگشت‌شمار مي‌شوند و براي سپاه پنج هزار نفري هرگز تهيه نمي‌شد و اشخاص ورزيده لازم دارد و به گفته‌ي كامل بهائي مالهاي سواري اهل‌بيت مراكب خودشان بود و آنها را از كربلاء به كوفه و از كوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زيرا كليه اموال اهل‌بيت را غارت كرده بودند جز چهارپايان. در جواب اين طرفدار شبهات گفته مي‌شود معلوم مي‌شود تمامي مدارك شما در تأييد شبهات جز استبعاد چيز ديگري در دست نداريد و آنها كه در علم كلام سخن رانده‌اند گفته‌اند كه استبعاد دليل نمي‌شود چون پس از وقوع حادثه‌ي جانگداز كربلاء و خوف از هيجان مردم مأمورين دولت بني‌اميه در تلاش بودند كه اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر به شام برسانند و با همان مراكب چاپاري آن زنان و مادران داغديده و اسيران پژمرده را به شام رسانيده‌اند و لذا بعضي از آنها در بين راه تلف شده و سقط جنين كرده است با اين كه با سرعت سير سازگار نبوده‌اند ولي ظلم و تعديان بني‌اميه از آن بالاتر بوده و استبعاد امثال شما اين‌گونه شبهات پوچ را به بار مي‌آورد. شما از كجا تمسك به اين كرده‌ايد كه همراه اسراء پنج هزار نفر بودند اگر مصدر و مدرك شما نوشته‌ي روضة الشهداء كاشفي است آن كتاب در مقابل مقاتل معتبره كه در مقام تعارض مقدم است ارزش ندارد و مقاتل معتبره مأمورين همراه اسراء را كمتر نوشته‌اند. و علاوه چه مانع دارد كه پنج هزار نفر با سرعت بريد بروند [ صفحه 67] چنانچه از صاحب قرةالعين ص (38) نقل شد كه مروان عامر ابن ربيعه را با يك صد هزار لشكر از شام براي جنگ با مختار حركت داد و در ظرف ده روز به كوفه رسيدند- حالا ممكن است به ذهن برسد كه آنها مردان سواري جنگي بودند ولي چه استبعاد دارد همان مردان جنگي يك مشت اسيران اشخاص ضعيف‌البنيه را- به قول طرفدار شبهات همراه خودشان ببرند چون باكي از آزار و اذيت رسانيدن نداشتند آيا همه‌ي آن لشكر أسبهاي بريده‌دم داشتند؟ و در اينجا مي‌خواهم از اين طرفدار سئوال شود شما از كجا فهميده‌ايد كه دختران اسراء خاندان رسالت ضعيف‌البنيه بودند و تاب سرعت حركت با بريد نداشتند آيا آنها را به اشخاص ضعيف‌البنيه‌ي خودتان قياس كرده‌ايد؟ زهي تصور باطل زهي خيال محال. شجاعت و رشادت و قوي‌البنيه بودن و شهامت خاندان رسالت هاشمي از ذكور و اناث جسما و روحا زبان‌زد عام و خاص است آنها را به زنان عاجز و آواره‌ي خودتان قياس ننمائيد و بيماري امام (ع) براي مصلحت وقت در كربلاء بوده معلوم نيست امام (ع) در عرض راه به شام نيز بيمار باشد يا مانند زنان و كودكان به امام (ع) اسم «امام بيمار» بگذاريد و از أدب خارج شده و امام (ع) را تا آخر عمر مباركش بيمار بشماريد. گذشته از اينها آيا سائق‌الحاجها كه در زمان أميرالمؤمنين (ع) حجاج را با آن سرعت از عراق به مكه مي‌بردند چنانچه شرح داده خواهد شد آيا آن حجاج همه‌شان مردان آزموده و ميان آنها زنان [ صفحه 68] فرسوده نبودند؟ آن حجاج از مردان لشكري بوده و از اشخاص كشوري نبودند؟ پس چطور با آن سرعت ميان عراق و حجاز را طي مي‌كردند؟ و أميرالمؤمنين عليه‌السلام از زحمت انداختن آنها چارپايان را خوشدل نبود و نهي مي‌فرمود. و اين كه از لفظ (بريده دم) كه صاحب صبح الاعشي ادعاء كرده و به اشتباه افتاده كه بايد هميشه مركبهاي بريدي دم‌بريده باشد و اگر دم قاطر بريده نباشد به آنها بريد نمي‌گويند بسيار خنده‌آور است زيرا اگر ادعاء صبحي‌الاعشي صحت داشته باشد و معلوم نيست صحت داشته باشد چنانچه گذشت لازم نگرفته كه بايد هميشه دم آنها را ببرند و شتراني نيز در بريد استعمال مي‌شده و معمول بوده و شتر از اول چندان دم كه باعث سنگيني شود ندارد به عقيده‌ي شما بايد دم شتران را نيز بريده باشند تا به آنها «بريد» گويند. طرفدار شبهات واهيه گفته: (بنا به گفته كامل بهائي مالهاي سواري اهل‌بيت مراكب خودشان بود و آنها را از كربلاء به كوفه و از كوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زيرا كليه اموال اهل‌بيت را غارت كرده بودند جز چهارپايان). از تعبير: «مالهاي سواري... الخ در شگفت شدم [58] و لذا به خود كتاب كامل بهائي رجوع شد عين‌الفاظش اين است: «و امام و عورات أهل بيت به چهارپايان خود به شام رفتند زيرا كه مالها را غارت كرده بودند اما چهارپايان بديشان گذارده بودند چون [ صفحه 69] به يزيد رسيدند مخفر لعين.... الخ ص 291 ج 2 ط- قم سال: 1376 ه ق. أولا: مدرك صاحب كامل بهائي در ادعاءيش معلوم نيست و از متفردات اوست و قبول آنچه در آن متفرد است مورد شك و تأمل است زيرا ادعاي او ثابت و محقق نيست. ثانيا: آيا متصور است كه در آن موقع غارت خيام طاهرات و هجوم آن تاراج‌كنندگان از خدا بي‌خبران تمامي‌اموال را غارت كنند ولي چهارپايان را به ايشان بگذارند؟ سيد اعظم سيد بن طاووس (ره) در لهوف مي‌فرمايد: و تسابق القوم علي نهب بيوت آل الرسول و قرة عين الزهراء البتول حتي جعلوا ينتزعون ملحفة المرأة عن ظهرها ص 83 ط صيدا. و از كتاب أمالي نقل است از فاطمة بنت (الحسين عليه‌السلام): دخلت العامة علينا الفسطاط و أنا جارية صغيرة و في رجلي خلخالان من ذهب فجعل رجل يفض الخلخالين. بعضي از علماء گويد: (و مما يستفاد من الاخبار و كلمات الاخيار ان الكفرة الظلام نهبوا جميع ما في الخيام و ما اشتملن به المخدرات ذوات الاحترام و أخذوا منهن الحلي و الحلل و القناع و اللباس و اللثام). و از مقتل شيخ محدث كبير شيخ حر عاملي قدس‌سره نقل است كه فرموده: چون لشكر به قصد غارت رو به خيام حرم آوردند زينب كبري پيغام به پسر سعد داد كه اگر مقصود شما اسباب و اثاث و زيور و لباس ما است بگو اين لشكر عجله نكنند ما خود مي‌دهيم قبل از آن كه [ صفحه 70] دست نامحرمان به جانب حرم برادر من دراز شود پس آن مخدره حكم كرد تمام اسباب و اثاث حتي چادر و لباس و زيور و خلخال و گوشواره همه را از خود ريختند خود عليامكرمه زينب يك لباس كهنه پاره پاره كه في الواقع ارذل الثياب بود در بر كرد و همچنين سائر خواتين حتي فاطمه‌ي نوعروس را گوشواري در گوش يادگار از پدر بود عرض كرد عمه اين يادگار پدر است بيرون نيارم فرمود بياور مخدرات تماما لباسهاي خود را بر روي هم ريختند و خود رفتند در كناري و به دور هم حلقه زدند پس عليامكرمه زينب فرمود حالا هر كه مي‌خواهد آن اثاث و اسباب دختران علي و فاطمه است لشكر بي‌رحم گرسنه ريختند يكي چادر برد يكي گوشواره برد يكي خلخال برد يكي معجر برد آن مخدرات از براي پدر و برادر مي‌گريستند نامردي چشمش به گوشواره‌ي فاطمه‌ي نوعروس افتاد پيش آمد گوش آن مخدره را دريد و گوشواره را بيرون آورد). گر چه اين حرف أخيرش «كه گوشواره‌ي نوعروس را مردي گوشش را دريد و درآورد» با نقل دو سه سطر قبل كه فاطمه‌ي نوعروس را گوشواره‌ي در گوش از پدر يادگار بود زينب كبري امر كرد بيرون آورد نمي‌سازد ولي اين‌قدر به انسان اطمئنان حاصل است كه لشكر جرار ابن سعد چيزي در خيام نگذاشته‌اند بماند. جائي كه آن ستمگران بي‌ايمان از هيچ چيز باكي نداشته سراسيمه هجوم به خيام طاهرات آورده‌اند حتي ملحفه از دوش زنان [ صفحه 71] خاندان رسالت و مقنعه از سر آنان برداشته‌اند و گوشواره از گوش دختران و بانوان عصمت بيرون آورده‌اند و هر چه در خيمه‌ها بوده به غارت برده‌اند آيا آن وحشيان بيابان و از خدا بي‌خبران مراكب و چهارپايان و اشتران و اسبان خاندان را به غارت نبرده و ترحم كرده آنها را غارت نمي‌كنند؟. اين ادعاء را مي‌توان باور كرده قبول نمود؟ بي‌شك ادعاء صاحب كتاب كامل بهائي از عقل دور و از اعتبار مهجور و هرگز آن را نتوان قبول كرد، و شايد مراكب امام (ع) از بهترين چهارپايان بوده‌اند و لذا به ايشان گذارده‌اند كه آنها را زودتر به شام برساند. و گذشته از اين بر فرض صحت ادعاء صاحب كامل بهائي جاي شك نيست كه مراكب خاندان رسالت در كربلاء و اشتران و اسبان آنها از مراكب آزموده در ميدان كارزار و يكه‌تاز در رزمگاه بوده‌اند صاحب اين ادعاء «كه اهل‌بيت با مراكب خودشان به شام رفته‌اند» و كلام كامل بهائي را با تغيير و تبديل باور نموده خيال كرده مراكب خاندان از شتران و اسبان متعارفي كه سيدالشهداء (ع) و ياران باوفاي آن حضرت از حجاز سوار آنها شده به كربلاء آمده‌اند مانند سائر اسباب و لوازم كه با خودشان آورده بودند تماما از شتران و اسبان ممتاز و از اشياء نفيسه و پرقيمت بوده است به آن شخصي كه همراه امام (ع) بود و فرزندش در مرزي گرفتار در دست دشمن شد پنج عدد از لباسهاي گرانبها عطا فرمود كه به فرزندش بدهد و آزاد شود كه هر يك از آن لباسها يك هزار [ صفحه 72] دينار قيمت داشت (بحار ج 44 ص 394) اشتران و اسبان و مراكب امام (ع) نيز از چهارپايان پرقيمت و ممتاز و آزموده بلكه بهتر از مراكب بريد بوده نه آن طوري كه طرفدار شبهات فهميده و مراكب امام (ع) را از قبيل مركبهاي عادي خيال كرده يا از الاغهاي سواري يا باربري دهاتي تصور نموده و از قاطرهاي از كار افتاده دانسته است كه بسيار تصور بي‌جا كرده است. سيدالشهداء (ع) به مسافرت عادي معمولي تشريف نمي‌برد و به عراق به قصد سياحت نمي‌رفت و به واقع آن سفر- سفري كه صدايش تا أبد طنين‌انداز خواهد شد- عالم بود و سرگذشت بانوان حرم خود را در آينده مي‌دانست و اشتران و اسبان لايق آينده‌ي آنها تهيه مي‌فرمود گر چه مكلف به ظاهر در ظاهر حال بود ولي به علم امامت خود نسبت به حال آينده‌ي مخدرات عصمت اگر عمل مي‌فرمود مانعي نداشت و مختار بود و با دستگاه و جلال تمام و اشتران و اسبان تربيت شده و مراكب آزموده حركت فرموده بود و در خروج از مدينه بيشتر از يك‌صد فقط از اشتران بود بر فرض كه با مراكب خودشان به شام رفته باشند و اين قصه صحت داشته باشد چهارپايان‌شان بدون شك از مراكب عادي نبوده با دستگاه سلطنتي و با شوكت و عظمت براي مصاف با دشمن خونخوار از حجاز حركت به سوي كربلاء شده است. پس توهم اين كه اگر اهل‌بيت با مراكب خودشان به شام رفته‌اند لازم گرفته كه زودتر نرفته باشند توهم فاسد و ملازمه در نهايت درجه در معرض منع است. [ صفحه 73] متوهم در اثبات مرام خود كه اشتران و اسبان اهل‌بيت مراكب از كار افتاده و فرسوده بوده و آنها را نمي‌توانست زودتر به شام برساند تمسك به روايت سيد اعظم سيد ابن طاووس قدس‌سره نموده و گويد: لقد رأيت في كتاب المصابيح باسناده الي جعفر بن محمد عليهماالسلام قال: قال لي أبي‌محمد بن علي سألت أبي‌علي بن الحسين عليه‌السلام عن حمل يزيد له فقال حملني علي بعير يضلع بغير و طاء و رأس الحسين (ع) علي علم و نسوتنا علي بغال و اكف و الفارطة خلفنا و خولنا بالرماح ان دمعت من أحدنا عين قرع رأسه بالرمح. ديدم در كتاب مصابيح سند روايت را به حضرت صادق (ع) مي‌رساند فرمود پدرم محمد بن علي (ع) به من گفت سئوال كردم از پدرم علي بن الحسين (ع) از چگونگي مسافرت كوفه به شام پدرم فرمود مرا بر شتري كه مي‌لنگيد سوار كردند و سر مطهر پدرم بالاي نيزه بود و بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند و مأموران عقب و اطراف ما دست به نيزه بودند و هر يكي از ما مي‌خواست گريه كند سر او را با نيزه مي‌زدند. طرفدار شبهات بعد از نقل روايت و ترجمه‌ي آن نگويد: از اين روايت معلوم مي‌شود كه مراكب اهل‌بيت تندرو نبودند [ صفحه 74] شتر لنگ پا و قاطر پالاندار تندرو و راه‌بر نمي‌شود با اين نوع حيوانات عادي اين راه‌هاي دور و دراز را در مدت كوتاه نمي‌شود پيمود. در جواب وي گفته مي‌شود: روايت را نقل كردن سهل بوده و آسان است ولي مطلب را از آن فهميدن دشوار است و اشخاص سطحي را نمي‌رسد كه درباره‌ي روايتي اظهار نظر عوامانه نمايند. و با نظر ساده بگذرند. و آخر روايت را حذف كرده و نقل ننمايند. از خود روايت فهميده مي‌شود كه اين جريان كه در روايت فرموده راجع به موقع ورود اسراء به شام و بردن آنها نزد يزيد در شهر دمشق كه مرم به تماشا ايستاده و اسراء را در شهر گردانيده و نزد آن طاغيه‌ي زمان بره‌اند مي‌باشد. عبارت روايت اين است سألت.... عن حمل يزيد له- اين عبارت معنايش اين نيست: (از چگونگي مسافرت كوفه به شام) كه طرفدار شبهات آن طور ترجمه كرده بلكه معنايش اين است: (سئوال كردم از پدرم علي بن الحسين (ع) از حمل كردن يزيد او را) و اين حمل در ورود به شام است موقعي كه آنها را نزد يزيد برده‌اند زيرا فرموده و سر اطهر پدرم بالاي نيزه بود و بانوان حرم پشت سر من... بودن سر اطهر بالاي نيزه در راهها و بيابانها كه راه طي مي‌شده نبوده در ورود اسراء به كوفه و دمشق و بعض جاها بوده چون سرهاي شهداء و سر اطهر امام (ع) را در صندوقها گذاشته بودند و با مأمورين بوده و جمعي شايد چهل و پنجاه [ صفحه 75] نفر باشند مستحفظ ويژه داشته‌اند چنانچه جمع كثيري از مؤرخين و ارباب كتب مقاتل به اين موضوع تصريح كرده‌اند اگر عبارات آنها نقل شود كلام به طول مي‌انجامد معلوم مي‌شود طرفدار شبهات از اين امر مسلم بي‌اطلاع است. و اين كه فرموده سر اطهر بالاي نيزه بوده و آنها را حمل به يزيد مي‌كرده‌اند بهتر قرينه است كه در دمشق بوده و امام (ع) را به جهت اهانت بوي به شتري سوار كرده‌اند كه مي‌لنگيده خواسته‌اند به نحو خواري و توهين نزد يزيد ببرند و فرموده: مأموران عقب و اطراف ما دست به نيزه بودند و هر كس از ما مي‌خواست گريه كند سر او را به نيزه مي‌زدند. اينها اوضاع و احوال موقع حمل اسراء به يزيد است نه اين كه حالات آنها از كوفه تا به شام است كه طرفدار شبهات خواسته روايت را موافق نظر خود معني كند در صورتي كه در خود روايت قرينه به آنچه گفتيم موجود است و تعجب از اين است كه جملاتي از آخر روايت حذف كرده كه بهتر قرينه و بلكه صريح است كه اين جريان در حين ورود اسراء به دمشق بوده و در كنار دمشق ترتيب مذكور در روايت را داده‌اند و آنها را وارد دمشق كرده‌اند در آخر روايت مي‌فرمايد: تا اين كه وقتي كه داخل شديم به دمشق صيحه‌كننده صيحه كرد اي اهل شام اينها سباياي أهل‌بيت... و طرفدار شبهات راههائي كه بين شام و عراق وجود دارد آنها را سه تا خيال كرده و پس از قرنها راهها را منحصر به آنها كرده و [ صفحه 76] نقشه‌هاي خيالي تهيه و شبهات به راه‌انداخته هيچ كدام آنها دليل نيست چون بسياري از شهرها در زمانهاي سابق راههاي معمولي داشته و بعدا به كلي متروك گرديده و از يادها فراموش و بطاق نسيان گذارده شده است اگر حالا به كسي گفته شود كه ميان تبريز و بغداد در تاريخ هفتصد و ششصد از هجرت آمد و رفت خيلي سهل و نزديك بوده استبعاد مي‌كند در صورتي كه در آن زمانها خيلي زودتر رفت و آمد بين اين دو شهر بسيار آسان و موجود بوده اگر توضيح داده شود سخن به درازا مي‌كشد. راه صحرا كه مستقيم‌ور يك زار و به طول تقريبا 175 فرسخ است ابدا پس از تهيه‌ي آب و خوراك با آن توصيه‌هاي يزيد كه هر چه اسراء اهل‌بيت بخواهند فراهم شود عبور از آن محال را لازم نگرفته است و طول و تفصيل براي راهها در حركت اهل‌بيت به شام كه فرهاد ميرزا در قمقام و ديگران مثل محدث نوري (ره) و غيره ذكر كرده تماما چنانچه خودشان تصريح كرده‌اند مأخوذ از مقتل مجعول ابي‌محنف كه كذب محض است مي‌باشد يا از مقتل اسفرائني كه در ضعف و مجعول بودن مانند مقتل ابي‌محنف است به قدر پشيزي به آنها اعتبار قائل نتوان شد تا مصدر نقل شوند و مانند آنهاست كتابهائي كه اشخاص ساده و سطحي تأليف كرده‌اند و حرفهاي بي‌مدرك در آنها به قلم آورده‌اند.

###### اخبار زينبات عبيدلي

اشاره

نسابه‌ي جليل يحيي بن الحسين بن جعفر الحجة ابن الامير عبيدالله الاعرج بن الحسين الاصغر بن الامام علي بن الحسين زين‌العابدين سلام‌الله‌عليهما از قدماء علماء از اولاد ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام [ صفحه 77] كه از سائر اشخاص و مؤرخين بهتر آشنا به تواريخ افراد خاندان رسالت و امامت است و مشهور به عبيدلي نسابه است در كتاب خود اخبار زينبات تصريح كرده كه حضرت زينب كبري سلام‌الله‌عليها در سال 62 از هجرت در مصر از دنيا رحلت فرموده اين موضوع تصريح عبيدلي احتمالات و حدسياتي كه از قلم بعضي اشخاص تراوش نموده و خيال كرده كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در شام يك سال و يا شش ماه مانده‌اند و يا در كوفه چند ماه توقف كرده‌اند و غير از اين احتمالها و توهماتي كه ازقرن ششم به اين طرف خصوصا در بعض كتبي كه قريب به عصر ما تأليف شده نگارش داده‌اند تمامي آنها را باطل و برخلاف واقع نشان مي‌دهد زيرا از آنچه عبيدلي صريحا نوشته معلوم مي‌شود كه زينب كبري عليهاالسلام از شام در سال شصت و يك برگشته و در ماه رجب سال نامبرده در مدينه منوره بوده و آن حضرت را از آنجا به مصر حركت داده‌اند. و نيز آنچه عبيدلي نگارش داده قول مشهور ميان اماميه را كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين اول سال 61 هجرت به كربلاء آمده‌اند تأييد مي‌كند چون اسراء به كربلاء آمده‌اند و غير از اين كه در بيستم ماه صفر به كربلاء آمده باشند وقت ديگر رهسپار كربلاء نشده‌اند و احدي از مؤرخين بر آن تصريح نكرده است پس خوب است عين عبارات عبيدلي نسابه كه در كتاب اخبار زينبات نگارش داده در اينجا بياوريم تا مطلب روشن شود. [ صفحه 78] و ناگفته نماند كه غرض از نقل قول نسابه‌ي جليل عبيدلي از تاريخ وفات زينب كبري و تأييد نوشته‌ي وي تأييد اين است كه اهل‌بيت در شام زياد نمانده‌اند نه اين كه ما مي‌خواهيم با قول عبيدلي تعيين اربعين نمائيم و همچنين احتمالهاي ضعيفي كه داده‌اند: اهل‌بيت در كوفه چند ماه مانده باشند بنا به نوشته‌ي وي وجهي ندارد پس فضولي و ملتك‌گوئي بعضي از بي‌أدبها غير از نافهمي چيز بيشتر نيست و دليل اين است كه به موضوع ساده فهمش نرسيده است.

###### شرح حال و ترجمه‌ي عبيدلي و تحقيق در حال او

و قبلا بايد به خود عبيدلي معرفت پيدا نموده و وي را اجمالا معرفي نمائيم و بعدا به نكات عبارات او بپردازيم و از آن مقدمات نتيجه اخذ نمائيم كه عبارت از عدم توقف زياد بانوي كبري در شام بعد از أسارت و يا در عراق قبل از حركت به شام چنانچه هر دو احتمال حدسي را زده‌اند. يحيي بن الحسن العبيدلي النسابة سيد جليل‌القدر و عظيم‌الشأن بوده بنا به قول بعضي در ماه محرم سال دويست و چهارده از مادر متولد شده [59] و در سال دويست و هفتاد و هفت از هجرت در سن شصت و سه سالگي در مكه وفات يافته و او اول كسي است كه انساب را جمع فرموده و انساب آل ابي‌طالب را تا قريب زمان خود ضبط كرده است. و از تأليفات [ صفحه 79] اوست كتاب اخبار المدينة و اخبار الزينبات و اين كتاب اخير را حسن محمد قاسم با مقدمه و ترجمه‌ي مؤلف آن در مصر به سال 1351 هجري و سال 1353 به طبع رسانيده است و نسخه‌ي خطي از آن در ضمن مجلدي از رساله‌هاي خطي به خط خود اينجانب در كتابخانه‌ي ما موجود است كه آن را در سال (1360) ه ق در قم از روي نسخه‌ي كه از حضرت علامه‌ي استاد سيدنا آيةالله المرجع آقاي سيد شهاب‌الدين مرعضي نجفي دام‌ظله العالي مرحمت فرمودند استنساخ كرده‌ام. عبيدلي را استاد فن رجال شيخ نجاشي (ره) در كتاب رجال خود ذكر كرده و فرموده: او عالم فاضل صدوق و از امام رضا عليه‌السلام روايت مي‌كند [60] و در سائر كتب رجال نيز وي را عنوان كرده و صاحب عمدة الطالب نسب وي را ضبط كرده [61] است و روايت او از امام رضا عليه‌السلام منافات دارد با تاريخ تولدي كه براي عبيدلي در سال 214 نگارش داده‌اند چنانچه نقلش گذشت زيرا امام رضا عليه‌السلام در سال 203 از هجرت از دنيا رحلت فرموده چطور مي‌شود عبيدلي كه در سال 214 متولد شده باشد از آن حضرت روايت كند و چون كلام نجاشي (ره) بسيار مورد اعتماد و نقل او مقدم بر نقل كسيست كه گفته عبيدلي در سال 214 متولد شده پس روشن [ صفحه 80] مي‌شود كه تولد وي مدتها قبل از سال نامبرده اتفاق افتاده است تااندازه‌ي بوده كه بتواند از امام رضا عليه‌السلام روايت كند و احتمال قوي مي‌رود كه عبيدلي در حدود سن نود سالگي از دنيا رحلت كرده باشد و وفاتش در شصت و سه سالگي صحت نداشته باشد. و از آنچه نگارش داده شد معلوم مي‌شود جهت اين كه استادنا البحاثة الاكبر طهراني (قدس‌سره) در الذريعة الي تصانيف الشيعة به تاريخ تولدي كه براي عبيدلي نسابه ذكر كرده‌اند اعتماد نفرموده و متذكر نشده و فقط به تاريخ وفاتش اطمئنان فرموده آنجا كه مي‌فرمايد: اخبار الزينبات لشيخ الشرف يحيي العبيدلي النسابة المتوفي سنة (277) ذكر فيه الزينبات من ولد ابي‌طالب ثم ولد ولده طبع سنة: (1333) بمصر [62] . پس معلوم گشت كه عبيدلي از سادات جليل حسيني و با چهار واسطه نسب شريفش به امام سجاد سلام‌الله‌عليه متصل شده و مردي عالم و فاضل راستگو و از اصحاب امام رضا عليه‌السلام و از راويان حديث از آن حضرت بوده است در جلالت قدر و عظمت شأن آن سيد عالي‌نسب همين اندازه بس است كه نجاشي (ره) در حق وي فرموده:كه عالم فاضل صدوق بوده است، پس نقلياتش مورد اعتماد و به رواياتش مي‌توان ترتيب اثر داده و اطمئنان كرد.

###### نقل از محتويات كتاب عبيدلي

اين سيد جليل‌القدر و عالم عظيم‌الشأن در كتاب اخبار الزينبات [ صفحه 81] گويد: حدثني ابراهيم بن محمد الحريري قال حدثني عبدالصمد بن حسان السعدي عن سفيان الثوري عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيه عن الحسن بن الحسن [63] قال لما حملنا الي يزيد و كنا بضعة عشر نفسا امر ان نسير الي المدينة فوصلناها في مستهل...هزار افسوس كه بعد از كلمه‌ي (مستهل) يعني در اول ماه.... در نسخه‌ي چاپي و خطي اخبار زينبات محل كلمه يا كلماتي (بياض) سفيد مانده و تاريخ ورود اهل‌بيت عليهم‌السلام به مدينه در اول كدام ماه بوده است معلوم نمي‌شود اگر نسخه كاملي به دست آيد اين موضع تاريك روشن مي‌گردد و از بعض تواريخ ظاهر مي‌شود كه در ماه ربيع الاول سال 61 وارد مدينه شده‌اند و بعيد نيست در اوائل ماه ربيع الاول 61 وارد شوند كه از كربلاء تقريبا به ده روزه رفته باشند چنانچه حجاج در آن زمان به هشت روزه و ده روزه مي‌رفته‌اند.

###### حسن مثني در كربلاء و بردن او به شام‌

و عبيدلي (ره) بعد از جملات بالا كه از امام صادق عليه‌السلام از حسن مثني (ره) نقل مي‌كند بعد ورود خودشان را به مدينه و امر حاكم مدينه [ صفحه 82] عمرو بن سعيد الاشدق كه منادي در كوچه و بازار مدينه ندا در داده كه امام زين العابدين عليه‌السلام با عموزاده‌ها و عمه‌هاي خود وارد مدينه مي‌شود نقل كرده و گويد: مردها و زنها و اطفال ناله و فريادكنان بيرون دويدند و بانوان بني‌هاشم نداي واحسيناه واحسيناه واحسيناه بلند كرده بودند و سه روز و شب [64] اقامه‌ي عزا شد و زنهاي بني‌هاشم و اهل مدينه دور ما را گرفته و اجتماع كرده بودند بعد مسندا نقل كرده و گويد: كانت زينب بنت علي عليه‌السلام و هي بالمدينة تألب الناس علي القيام بأخذ ثار الحسين [ صفحه 83] عليه‌السلام فلما قام عبدالله بن الزبير بمكة و حمل الناس علي الاخذ بثار الحسين عليه‌السلام و خلع يزيد بلغ ذلك اهل المدينة فخطبت فيهم زينب و صارت تؤلبهم علي القيام للاخذ بالثار فبلغ ذلك عمرو بن سعيد فكتب الي يزيد يعلمه بالخبر فكتب اليه: ان فرق بينها و بينهم فامر ان ينادي عليها بالخروج من المدينة و الاقامة حيث تشاء فقالت قد علم الله ما صار الينا قتل خيرنا و انسقنا كما تسقا الانعام و حملنا علي الاقتاب فوالله لا خرجنا و ان اهريقت دمائنا فقالت لها زينب بنت عقيل يا ابنة عماه قد صدقنا الله وعده و اورثنا الارض نتبؤا منها حيث نشاء فطيبي نفسا و قري عينا و سيجزي الله الظالمين اتريدين بعد هذا هوانا ارحلي الي بلد آمن ثم اجتمع عليها نساء بني‌هاشم و تلطفن معها في الكلام و واسينها. بعد عبيدلي (ره) گويد: و بالاسناد المذكور مرفوعا الي عبيدالله بن ابي‌رافع قال: سمعت محمد اباالقاسم ابن علي [65] يقول: لما قدمت زينب بنت علي عليه‌السلام من الشام الي المدينة مع النساء و الصبيان ثارت فتنة بينها و بين عمرو بن سعيد الاشدق و الي المدينة من قبل يزيد فكتب الي يزيد [66] يشير عليه بنقلها من المدينة فكتب له بذلك فجهزها هي و [ صفحه 84] من اراد السفر معها من نساء بني‌هاشم الي مصر فقدمتها لايام بقيت من رجب.

###### ورود زينب كبري به مصر

بعد مسندا از حضرت امام صادق سلام‌الله‌عليه و آن حضرت از جناب حسن مثني نقل كرده و گويد: لما خرجت عمتي زينب من المدينة خرج معها من نساء بني‌هاشم فاطمة ابنة عم الحسين و اختها سكينة. در آخر كلامش كه گفته: حضرت زينب عليهاالسلام چند روز از ماه رجب مانده بود وارد مصر شد بدون شك ماه رجب سال شصت و يك هجرت است چون بعدا گفته كه زينب كبري عليهاالسلام در ماه رجب شصت و دو هجري در مصر از دنيا رحلت فرموده و نقل كرده كه آن بانوي عصمت عليهاالسلام پس از ورودش به مصر يازده ماه و پانزده روز در مصر اقامت كرده و از دنيا رحلت فرموده است و عين عبارتش اين است: و بالسند المرفوع الي رقية بنت عقبة بن نافع الفهري قالت كنت فيمن استقبل زينب بنت علي عليه‌السلام لما قدمت مصر بعد المصيبة فتقدم اليها مسلمة بن مخلد و عبدالله به الحارث و ابوعميرة المزني فعزاها مسلمة و بكي فبكت و بكي الحاضرون و قالت هذا ما وعد الرحمن و [ صفحه 85] صدق المرسلون [67] ثم احتملها الي داره بالحمراء فاقامت به احد عشر شهرا و خمسة عشر يوما و توفيت و شهدت جنازتها و صلي عليها مسلمة بن مخلد في جمع بالجامع و رجعوا بها فدفنوها بالحمراء بمخدعها من الدار بوصيتها.

###### وفات بانوي عصمت در مصر

بعد روايت كرده كه زينب كبري سلام‌الله‌عليها در پانزدهم ماه رجب سال 62 هجرت در مصر از دنيا رحلت فرموده و محل دفن آن بانوي عصمت را تعيين كرده است.

###### مدت اقامت بانوي عصمت در مدينه و مصر پس از مراجعت از شام‌

از آنچه نقل شد به خوبي مي‌توانيم به اين نتيجه برسيم كه حضرت زينب كبري عليهاالسلام در كوفه و شام چنانچه بعضي از متأخرين كه نزديك به زمان ما بوده‌اند و توهم كرده‌اند كه زياد توقف كرده باشد توهم و تصور بي‌اساس بيش نيست و هيچگونه شاهد تاريخي ندارد و اين معني در ذهن انسان كاملا تقويت مي‌شود چنانچه مشهور است در اربعين اول بيستم شهر صفر سال 61 به كربلاء از شام مراجعت و بعد رهسپار مدينه شده و قريب چهار ماه و چند روز در مدينه توقف كرده و در اواخر ماه رجب [68] 61 هجري وارد مصر شده و يازده ماه و نيم در مصر [ صفحه 86] اقامت فرموده و در ماه رجب سال 62 هجري در آن سامان از دنيا رحلت فرموده است و اگر اسراء اهل‌بيت در اربعين اول به كربلاء نيامده باشند شاهدي بر اين كه در موقع ديگر آمده‌اند نداريم و اگر كسي گفته باشد توهم و خيال بيشتر نيست و اين نقد عبيدلي نسبت به تاريخ رفتن زينب كبري عليهاالسلام به مصر و جريان اوضاع مدينه و تحريص زينب كبري عليهاالسلام مردم را به خون‌خواهي حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام و حركت آن بانوي عصمت به طرف مصر و ماندن يازده ماه در آن سامان وقتي جامه‌ي عمل به خود مي‌پوشد كه در كوفه و شام زياد اقامت نكرده باشد.

###### وفات بانوي عصمت در سال (شصت و پنجم) ه مدرك ندارد

و كتاب اخبار زينبات عبيدلي قديمترين مدرك و مصدر و مورد اعتماد است ولي بعضي از اعاظم معاصرين نظر بر اشكالات و شبهاتي كه علامه‌ي محدث نوري (ره) در لؤلؤمرجان شهرت داده ذهن ايشان را مانند بسياري از اشخاص بعد از محدث معظم‌له گرفته و به حال تشويش آورده و نتوانسته شبهات ايشان را حل و برطرف نمايد و لذا در تاريخ وفات زينب كبري عليهاالسلام به سال 65 از هجرت معتقد و تاريخ وفات آن بانوي عصمت را به سال نامبرده ضبط كرده است در صورتي كه شاهد تاريخي قابل اعتمادي كه وفات زينب كبري عليهاالسلام به سال 65 ثبت كرده باشد نيست [ صفحه 87] و نقل بعضي از علماي معاصرين از عامه و خاصه تاريخ وفات بانوي عصمت را به سال مزبور نيز تبعا به بعضي از اعاظم معاصرين كه اشارت رفت مي‌باشد و الا مصدر معتبري ندارد. چنانچه خود نگارنده در تعليقات كتاب الفردوس الاعلي [69] تاريخ وفات آن بانوي عصمت را به سال 65 ضبط كرده‌ام تبعا به بعضي از اعاظم معاصرين بوده است و الا مدرك و مستندي بر آن نيافته‌ام و آنچه عبيدلي (ره) در اخبار زينبات ثبت كرده اقرب به اعتماد و اولي به اطمئنان است.

###### نقل از تتمه‌ي محرم محدث خياباني

در اينجا لاز ديدم آنچه شيخنا العلامة المحدث خياباني [70] رحمةالله‌عليه [ صفحه 89] در اواخر مجلد چهارم از كتاب وقايع الايام تتمه‌ي محرم الحرام درباره‌ي تعيين تاريخ روز وفات بانوي عصمت نقل از عبيدلي (ره) و ديگران نگارش داده آورده شود چنانچه گويد: حركت حضرت زينب سلام‌الله‌عليها از مدينه و ورود مصر و تعيين روز وفات آن مخدره: عبيدلي در زينبات و حافظ ابن عساكر در تاريخ كبير و مورخ ابن طولون دمشقي در رساله‌ي زينبيه گفته‌اند كه عمرو بن سعيد از اقامت حضرت زينب سلام‌الله‌عليها در مدينه شكايت و سعايت كرده به يزيد مكتوب داشت و اعلام نمود كه وجود آن مخدره مهيج قلوب مردم است [ صفحه 90] زيرا كه او فصيحه و زبانش بليه‌انگيز است و مي‌خواهند كه به خون‌خواهي حسين عليه‌السلام قيام نمايند و چون اين خبر به يزيد رسيد و از حال ايشان مطلع گرديد نوشت كه ايشان را به بلاد ديگر تبعيد نما حضرت زينب سلام‌الله‌عليها اقامت مصر را و بعضي از اهل‌بيت هجرت شام را اختيار كردند آنگاه عمرو بن سعيد ايشان را تجهيز سفر نموده حضرت زينب عليهاالسلام با بعضي از اهل‌بيت و سكينه و فاطمه دختران حسين عليه‌السلام از مدينه حركت كردند و چون اين خبر به والي مصر مسلمة بن مخلد انصاري رسيد با جماعتي از اصحاب خود و جمله از اعيان مصر به استقبال شتافتند و در قريه بين طريق مصر و شام ملاقات نمودند اول شعبان سنة: (61) هجرت وارد مصر شده و يازده ماه و تقريبا پانزده روز از شعبان سنة: (61) گذشته تا رجب سنة: (62) در مصر اقامت كردند. و توفيت رضي‌الله‌عنها مساء يوم السبت ليلة الاحد لاربعة عشر يوما مضت من رجب من السنة. و آن خاتون معظمه سلام‌الله‌عليها آخر روز شنبه چهاردهم رجب همان سال شب يكشنبه به رحمت حق پيوست و پس از وفاتش اقارب آن مخدره و سكينه و فاطمه به مدينه برگشتند.

###### قول راجح در ولايت زينب كبري

بعد باز محدث خياباني (ره) از كتاب السيدة زينب عليهاالسلام نقل مي‌كند كه در ص 20 گويد: سيده زينب رضي‌الله‌عنها بنت امام علي بن ابي‌طالب كرم‌الله وجهه در شعبان سنه‌ي ششم هجرت متولد و با جد بزرگوار خويش پنج سال زندگاني نموده تقريبا دو سال از برادر عالي مقدارش [ صفحه 91] حسين عليه‌السلام كوچكتر بود. و توفيت يوم السبت مساء ليلة الاحد رابع عشر رجب الفرد سنة: (62) من الهجرة مجموع عمرها ستة و خمسون عاما. نگارنده گويد: چنانچه در تعليقات الفردوس الاعلي نگارش داده شده راجح در نظر آنست كه ولادت با سعادت حضرت زينب كبري عليهاالسلام در پنجم جمادي‌الاخرة سال پنجم از هجرت واقع شده است [71] . محدث خياباني (ره) پس از نقل مطالب گذشته از كتاب السيدة زينب و اخبار زينبات براي اين كه فائده را تكميل كند موضوع مزبور را از استادنا العلامة الكبير آقاي آقا ميرزا محمدعلي اردوبادي نجفي (قدس‌سره) سئوال و خواستار نظر شده و آن علامه‌ي جليل [72] نيز از كتاب زينبات عبيدلي (ره) و از مصادر ديگر آنچه به نظرش رسيده به ايشان مرقوم فرموده و محدث خياباني (ره) كلمات و جملات ارزنده‌ي او را در [ صفحه 92] كتاب وقايع تتمه‌ي محرم نقل كرده است [73] .

###### اهتمام صاحب كتاب «وفات زينب الكبري» در تعين مرقد او

مطلبي كه به تناسب مقام تذكر آن را در اينجا لازم مي‌دانم آنست: بعضي‌ها در كتابي كه به عنوان: وفات زينب الكبري تأليف و طبع و نشر كرده اهتمام كرده كه مرقد مبارك آن بانوي عصمت را در يكي از سه اماكن در مدينه‌ي منوره يا در مصر يا در شام تعيين نمايد. و عمده دليلي كه بر مدفون شدن «زينب كبري» سلام‌الله‌عليها در شام آورده آنست:كه در سال مجاعه كه در حجاز واقع شده عبدالله بن جعفر طيار رضوان‌الله‌عليه ناچار شد به شام سفر فرمود و بانوي عصمت در شام درگذشت و همان جا مدفون گرديد. ولي اين ادعا كه در حجاز مجاعه واقع شده و جريان مسافرت عبدالله عليه رحمةالله پيش آمده اساس اين قول و نقل آن قضيه و تاريخ و مصدرش كتاب نزهة اهل الحرمين [74] علامه‌ي كبير آقا سيد حسن صدر كاظميني رحمه‌الله است كه در سال (1354) ه. ق وفات يافته و نيز كتاب خيرات الحسان است و تا اين تاريخ نگارش اين سطور در اين موضوع به مدركي غير از آن دو كتاب اطلاع نيافته‌ام و در هيچ يك از آن دو كتاب مدرك آن تاريخ مجاعه نقل نشده كه أقلا آيندگان بدانند كه بعد از يكي هزار و سيصد سال مستند اين ادعا و مصدر آن چيست؟ و [ صفحه 93] احتمال قوي مي‌رود كه از افواه اخذ و در كتاب ضبط شده است زيرا كتب تواريخ معتبره بكلي خالي از اشاره به آن قضيه مجاعه است چنانچه قائل شدن به اين كه زينب كبري سلام‌الله‌عليها در مدينه‌ي منوره در بقيع دفن شده مدركي ندارد غير از آنچه علامه‌ي امين عاملي (ره) به آن تمسك جسته: كه مراجعت زينب كبري عليهاالسلام از شام به مدينه يقين است و خارج شدنش را از آنجا نمي‌دانيم، و نيز اين قول را صاحب طراز المذهب از امثال كتاب بحر المصائبها نقل كرده ولي كتاب مذكور ابدا ارزش تاريخي ندارد و قابل اين كه بر آن اعتماد شود نيست. اگر حضرت زينب كبري عليهاالسلام در مدينه‌ي منوره در بقيع دفن شده بود بر حسب عادت قبر مباركش نامعلوم نمي‌شد چنانچه قبور اشخاصي كه به مقام آن بانوي عصمت نمي‌رسند معلوم است چطور مي‌شود كه مرقد منور عقيلة العرب نامعلوم بماند.

###### اشاره به خرافاتي كه صاحب طراز المذهب نقل كرده‌

و آنچه صاحب طراز المذهب از انوار الشهادة و بحر المصائب نقل كرده: كه بانوي عصمت در حوالي شام وفات يافته در ضمن تفصيلي كه بدون ترديد از خرافات بوده و از مزخرفات محسوب است و ابدا حقيقت نداشته و حتي قابل آن نيست كه اشاره‌ي هم به آن بشود. و همچنين آنچه از كنز الانساب و سائر كتب مجهول المؤلف نقل كرده قابل اعتناء نيست نمي‌دانم چرا آنها را در كتابش نقل و ثبت كرده است؟

###### واقعه‌ي مجاعة مدرك ندارد

اشاره

كتب تاريخ و سير و انساب و تراجم و حديث و كتب بزرگاني كه [ صفحه 94] در تواريخ و حالات و آثار اهل‌بيت عليهم‌السلام سخن رانده و در تواريخ آنها به تأليف پرداخته‌اند اشاره به همچو واقعه‌ي تاريخي- مجاعه و مسافرت عبدالله جعفر رضوان‌الله‌عليهما- نكرده‌اند مانند شيخ كليني و شيخ صدوق و شيخ مفيد و سيد علم‌الهدي و شيخ طوسي و شيخ طبرسي و ابن شهرآشوب و ابن فتال نيشابوري و آيةالله علامه و سيد ابن طاووس و اربلي در كشف الغمة و علامه‌ي مجلسي كه دائرةالمعارفي مانند بحارالانوار تأليف فرموده و احاطه‌ي عجيبي بر سير و آثار و اخبار و احوال ائمه‌ي اطهار و اولاد امجاد آنها عليهم‌السلام داشته و همچنين از علماي اهل سنت آنهائي كه در تواريخ و فضائل و حالات اهل بيت عليهم‌السلام به تأليفات پرداخته‌اند اشاره به همچو واقعه‌ي تاريخي نكرده‌اند مانند سبط ابن الجوزي و ابن صباغ مالكي و ابن طلحه‌ي شافعي و حافظ گنجي و ابن الصبان و شبلنجي و محب طبري و بدخشي و سيد علي همداني و صاحب ينابيع المودة و ديگر از اعلام اهل سنت كه ذكر اسامي‌شان به طول مي‌انجامد و همچنين در تواريخ مكه و مدينه كه مستقلا به تأليف پرداخته‌اند از قضيه‌ي مجاعه خبري نيست و علامه‌ي صدر عاملي (ره) از كجا آن را اخذ و وارد كتابش (نزهة اهل الحرمين) كرده و از كتاب ايشان سرايت به تأليفات ديگران از شيعه و سني كرده است؟ معلوم نيست. ولي به دفن شدن آن صديقه‌ي صغري در مصر، عالم نسابه عبيدلي در كتابش كه قديميترين مدرك است تصريح كرده و ابن عساكر دمشقي در تاريخ كبير و ابن طولون دمشقي در رساله‌ي زينبيه و شعراني در لواقح [ صفحه 95] الانوار و شيخ محمد صبان در اسعاف الراغبين و شبلنجي در نور الابصار و شبراوي در الاتحاف و شيخ حسن عدوي در مشارق الانوار و مناوي در طبقات و سيوطي در رساله‌ي زينبيه و اجهوري در رساله‌ي مسلسل عاشوراء و زينب فواز در الدر المنثور و از مشاهير متأخرين از اهل تتبع و اطلاع فريدوجدي و ديگران تصريح كرده‌اند.

بعضي از شبهات به اخبار زينبات عبيدلي

اشاره

و آنچه لازم است و به آن بايد متذكر شد آنست: كه بعضيها اشكالاتي بر آنچه عبيدلي در اخبار زينبات آورده به گمان خودش وارد ساخته است كه به آنها در اينجا اشاره و بررسي مي‌شود:

شبهه‌ي اول و جواب آن‌

اول: اين كه در حديث عبيدلي آمده كه زينب كبري عليهاالسلام مردم را بر عليه يزيد پليد جمع كرده و برمي‌انگيخت و اين كار با مقام شامخ آن بانوي عصمت مناسب نبوده است. معلوم مي‌شود صاحب اين كلام از اشخاصي است كه در تحت نفوذ استعمار نشو و نما يافته تصور كرده كه انسان بايد انزوا را در امور اجتماعي اختيار كرده و در خانه نشسته و در كنج عزلت بسر برده نه امر به معروفي انجام دهد و نه در راه نهي از منكر قدمي‌بردارد و اگر بتواند روزها مانند خفاش در گوشه‌ي خزيده و شبها بيرون آمده پرواز كند كه عين خواسته‌ي دشمنان دين و ستمكاران روزگار است و اشخاصي كه با اين فكر خمود بزرگ شده‌اند در تاريخ گذشتگان هم همان‌طور قضاوت مي‌كنند تصور كرده كه زينب كبري عليهاالسلام كه از اسارت در دست يزيد پليد رهائي يافت پس از مراجعت به مدينه در گوشه‌ي خانه پنهان و دم فرو بسته و [ صفحه 96] در گوشه‌ي عزلت نشسته و بر عليه دستگاه ديكتاتوري اموي از جهاد زباني هم دست برداشته و آسوده بنشيند در صورتي كه بانوي عصمت بهتر آشنا به وظيفه‌ي شرعي خود بوده و در اداي واجب خود قدم برمي‌داشته مقام و جلالت شأنش در انظار عامه طوري بوده كه از طرف امام سجاد عليه‌السلام نيابت خاصه داشته و هر چه از طرف امام عليه‌السلام احكام نشر مي‌شد به آن بانوي عصمت نسبت مي‌دادند كه كسي نتواند حرفي بزند و در مقام تقيه امام عليه‌السلام از شر اشرار و منافقين بدتر از كفار مصون بماند [75] . نمي‌دانم وادار كردن مردم بر عليه يزيد پليد كه زمام امور مسلمين را به طور غاصبانه به دست گرفته و از هيچ‌گونه خيانت و جنايت باكي ندارد. چرابا مقام شامخ زينبي تناسب نداشته است؟ كه صاحب اين كلام به بانوي عصمت وظيفه‌ي شرعي تعيين مي‌كند؟ بانوي عصمت مي‌خواسته به هر نحو باشد گر چه با تبلغيات زباني بوده ظلم و ستم و نالايقي يزيد پليد را به مردم بفهماند و آنها را بر عليه او بشوراند و مظلوميت برادرش را آشكار سازد تا يزيد را ازتخت غاصبانه براندازد و نتايج نهضت برادر را به مرحله‌ي عمل آورد. واقعا انسان در حيرت و تعجب مي‌شود از خمودي فكر صاحبان [ صفحه 97] اين گونه كلامها و از جمود ارباب اين‌گونه قلم‌فرساها- لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. گويا صاحب آن اعتراض پوچ نظري به خطبه‌ي آن بانوي عصمت در كوفه و مجلس يزيد پليد و مكالماتش با ابن‌زياد نينداخته است [76] ؟

شبهه‌ي دوم و جواب آن‌

دوم: در حديث عبيدلي آمده كه زينب كبري بعد از آن كه به وي پيشنهاد شد از مدينه‌ي منوره خارج شود قسم ياد فرمود كه از مدينه خارج نشود گر چه خونش ريخته شود و بعد از آن خارج شد پس آن عمل چطور با قسم مي‌سازد؟ در جواب گفته مي‌شود: ما نمي‌دانيم كيفيت قسم خوردن زينب كبري عليهاالسلام به چه نحو و چطوري بوده؟ و معلوم نيست راوي عين الفاظ و صيغه‌ي قسم آن بانوي عصمت را به ما نقل كرده باشد و از خود خارج شدنش معلوم مي‌شود كه قسم به نحوي بوده كه منافات نداشته كه از مدينه خارج گردد و بدون شك رويه و رفتار زينب كبري عليهاالسلام بدون دستور و اوامر امام سجاد عليه‌السلام نبوده است و شايد خروجش از مدينه پس از امر امام عليه‌السلام باشد.

شبهه‌ي سوم و جواب آن‌

سوم: در حديث عبيدلي نقل شده كه زينب كبري عليهاالسلام با بانوان [ صفحه 98] از مدينه خارج شد و رهسپار مصر گرديد و چرا در آن حديث نيامده كه از رجال بني‌هاشم كسي مانند زوجش عبدالله بن جعفر طيار همراه آن بانوي عصمت از مدينه تا مصر بوده است؟ در جواب گفته مي‌شود: از قديم گفته‌اند (اثبات شيئي نفي ما عدا نمي‌كند) حديث عبيدلي به مناسبت نقل حالات زينب كبري عليهاالسلام به همراهان او از مخدرات خاندان عصمت متعرض شده و نسبت به همراهانش از رجال متعرض نگشته از كجا معلوم كه از مردها همراهش نبوده‌اند؟ از كجا مي‌توان آن را نفي كرد؟ در صورتي كه برحسب عادي بعيد است كه از رجال همراه نداشته باشند شايد روات يك قسمت از حالات و تاريخ را نقل و از قسمت ديگر آن ساكت شده و نقل نكرده‌اند.

شبهه‌ي چهارم و جواب آن

چهارم: در حديث عبيدلي نيامده كه زينب كبري عليهاالسلام در اين مسافرت اجباريش به مصر از زوجش عبدالله به جعفر طيار (رض) استيذان كرد يا از حضرت امام سجاد عليه‌السلام اذن گرفت. جواب: اين اعتراض محتاج به بيان نيست. آيا اين معترض علم به غيب داشته كه بانوي عصمت از امام عليه‌السلام يا از زوجش عبدالله (رض) استيذان نكرده است؟ مگر روات در نقل قضايا به تمامي جزئيات آنها اطلاع پيدا مي‌كنند و در نقل تواريخ تمام خصوصيات را در مقام نقل و روايت در نظر مي‌گيرند؟ و عدم نقل راوي دليل آن نيست كه استيذان به علم نياورده است و بايد با صراحت گفت: اين اعتراضات ابدا وارد نبوده و اشكالهاي پوچ نبايد مورد اعتناء قرار گيرد ولي از آنجا [ صفحه 99] كه شايد در اذهان ساده و سطحي جاي گيرد و لذا به جواب آنها پيش دستي شد و آن شبهه‌ها غير از غيب‌گوئي و براي حديث عبيدلي عيب‌جوئي چيز بيشتر نيست- والله العالم.

###### جواب از بعض اعتراضها

مثل اين اعرتاضها كه بر آنها جواب داده شد اشكال تراشيهائي است كه به اذهان بعض اشخاص رسيده و براي تضعيف نوشته‌ي نسابه‌ي عبيدلي گفته شده است: اول: با ورود اهل‌بيت به مدينه انقلاب بر عليه خلافت يزيد برپا شد چطور مي‌شود در آن موقع زينب كبري (ع) را والي مدينه به مصر تبعيد كند؟. جواب: شايد هنوز انقلاب به مرحله‌ي شدت نرسيده بود و هنوز بني‌أميه به كلي از قدرت نيافتاده بودند قضيه‌ي تبعيد پيش آمده و خارج كردن آن بانوي كبري هم يكي از عوامل انقلاب بوده باشد ما از كجا مي‌دانيم و علم داريم كه انقلاب به مجرد ورود اهل‌بيت به مدينه واقع شده، بعيد نيست مدت كوتاهي آرامش بوده و در اثر ورود اهل‌بيت و تبليغ بر عليه يزيد انقلاب برپا گشته و بانوي كبري تبعيد شده كه از انقلاب جلوگيري شود ولي جلوگيري نتوانسته‌اند نمايند. دوم: عبدالله جعفر نظر به علاقه‌ي كه به زينب كبري داشت چرا با وي به مصر نرفت؟ جواب: از كجا معلوم كه مأمورين بني‌أميه و والي مدينه نگذاشته باشند كه عبدالله همراه بانوي كبري به مصر برود مگر در تاريخ [ صفحه 100] جزئيات قضايا ثبت گرديده تا ما علت آن را بدانيم و ممكن است بعض موانع شرعي و عرفي در بين بوده و ما از آنها اطلاع نداريم حالا بعد از صدها سال اين شبهات واهيه به ذهن اشخاص مضطرب الذهن مي‌آيد. سوم: اگر زينب كبري را مخير نمودند در اختيار بلاد چرا مكه را اختيار ننمود؟و اگر مكه و مدينه استثناء شده بود پس چرا به يمن نرفت كه از دوستان اهل‌بيت بودند و مصر را اختيار فرمود در حالي كه مصر در آن روزگار عثمان دوست بودند؟جواب: ما از كجا علم داريم كه دولت بني‌اميه واقعا بانوي كبري را مختار كرده بود به هر بلدي بخواهد برود بلكه آن در مرحله‌ي اول در موقع پيشنهاد خروج از مدينه بوده ولي در باطن اجبار داشته‌اند كه به مصر برود كه عثمان دوست بودند و اگر به يمن برود كه از دوستان اهل‌بيت (ع) بودند به دور بانوي كبري جمع مي‌شوند و انقلاب در يمن برپا مي‌شود چنانچه ابي‌ذر غفاري رضوان‌الله‌عليه را به شام مركز معاويه تبعيد كردند نه به يمن و بر بذه تبعيد شد با اين كه آنجا را خوش نداشت. چهارم: چرا به خانه‌ي مسلمة بن مخلد وارد شد در حالي كه او به أميرالمؤمنين (ع) بيعت نكرد و از آن حضرت منحرف و از اصحاب معاوية بود. جواب: كسي كه او را تبعيد كنند ممكن نيست او را مختار به تمام معني بگذارند از كجا معلوم كه والي مصر او را وادار نكرده كه به خانه او وارد شود آيا مي‌توان او را رد نمود و به خانه‌ي وي وارد نشد؟ [ صفحه 101] يا بانوي كبري مصلحت را در آن ديده و از باب تقيه خواسته بوي وارد شود در صورتي كه واقع أمر براي ما غيرمعلوم است اگر بنا باشد اين گونه شبهات واهية و توهمات فاسده و اعتراضات غير وارده به ميان آيد در جواب آنها بايد اين‌گونه جوابهاي متصوره نگارش داده شود. پنجم: از أساتيد متقدمين و مهره‌ي اخبار أحدي به اين موضوع يعني به رفتن بانوي كبري به مصر اشاره نكرده اگر صحت داشت نقل مي‌كردند مانند صدوقين و شيخ مفيد و كليني و شيخ طوسي و ابن شهرآشوب و يا از متأخرين مانند علامه‌ي مجلسي (ره) و ديگران. جواب: اما متقدمين چون آنها أخبار و تواريخ را هم مثل اخبار و أحاديث ديني اسلامي با سند نقل مي‌كنند و چون به آنها اين موضوع تاريخي از مشايخشان با اسناد نرسيده و لذا اشاره نكرده‌اند چنانچه به بسياري از قضايا اشاره نكرده و نقل نفرموده‌اند. چنانچه به قضاياي زيادي از تواريخ و أحوالات أئمه‌ي اطهار عليهم‌السلام و اولاد آن بزرگواران اشاره نكرده و نقل ننموده‌اند اگر شرح داده شود سخن به درازا مي‌كشد. و كتب زيادي كه از علماء و بزرگان متقدمين درباره‌ي بانوي كبري و أمثال او تأليف كرده‌اند به دست بزرگان متأخرين از آنها نرسيده و يا از بين رفته چنانچه اخبار زينبات عبيدلي تا به اين أواخر زمانها به دست نيامده بود أخيرا پيدا شد چنانچه كتب زيادي پيدا گشته كه در دسترس نبود و بعضي از آنها تا قرن ششم و هفتم هجري موجود بوده [ صفحه 102] بعد از آن تاريخ پيدا نيست و به دست نمي‌آيد. چنانچه به تاريخ ولادت اكثر اولاد ائمه‌ي اطهار (ع) تصريح نكرده و ننوشته‌اند و حضرت قمر بني‌هاشم ابوالفضل سلام‌الله‌عليه با آن عظمت و خدمت به اسلام و امام (ع) و جلالت و شأن و مقام كه در قلم ياراي تحرير و در زبان قدرت تقرير و بيان آن را ندارد با اين وصف آن بزرگان متقدمين كه به اسامي‌شان اشارت رفت به ولادتش تصريح نكرده‌اند و نگارش نداده‌اند اگر در اين زمان از كتب متقدمين تاريخ ولادت آن حضرت به دست بيايد ردش كنيم به دليل اين كه آن بزرگان ننوشته‌اند، اين حرف با كدام منطق مي‌سازد؟ مضافا بر اين كه جمعي از بزرگان مؤرخين به دفن شدن بانوي كبري در مصر تصريح كرده‌اند مانند ابن عساكر در تاريخ كبير و سيوطي در رساله‌ي زينبية و شعراني در لواقح الانوار ج 1 ص 23 و صبان در اسعاف الراغبين و عدوي در مشارق الانوار و زينب فواز و شبلنجي و شبراوي در الاتحاف و ديگران. و كسي كه گفته: همه‌ي آنان تبعيت از عبيدلي كرده‌اند بر فرض ثبوت اين ادعاء اين خود دليل محكمي بر اعتبار قول عبيدلي است. و ادعاء اين كه قول وي با اخبار و اقوالي كه مدفن زينب بنت علي عليه‌السلام را در شام و يا در مدينه مي‌دانند متعارض است. ادعاء بي‌اصل است زيرا كدام اخبار است كه درباره‌ي مدفون شدن بانوي كبري در شام وارد شده است؟ [ صفحه 103] كجاست آن اخبار از كتب حديث شيعه يا سني؟ چرا كسي از آن اخبار اطلاع ندارد؟ فعلي المدعي تعيين تلك الاخبار و نقلها من كتب الحديث مع بيان محالها منها فنحن له من الشاكرين و لعمله من المقدرين. و اگر مراد از(اخبار)عبارت از خبرها و اقوال مؤرخين است گر چه با اطلاق لفظ«اخبار»منافات دارد زيرا منصرف از آن اخبار و آثار وارده است- كدام اقوال است كه ترجيح بر اقوال امثال ابن عساكر دمشقي داشته باشد و ادعاء صاحب كتاب(نزهة اهل الحرمين)به تصريح محققين از معاصرين و ديگران حقيقت ندارد. و هشت نفر از مؤرخين كه به آنها اشارت رفت و از جمله‌ي آنها ابن عساكر است براي ما در مقام اعتماد و اعتبار كفايت مي‌كند. و اين كه طرفدار شبهات واهيه از هر طرف چاره‌اش بريده شده بنا كرده آن مؤرخين هشتگانه هرا كه تصريح به مدفون شدن زينب كبري در مصر كرده‌اند به تعصب وطني متهم كردن به ادعاء اين كه چون آنها اهل مصرند ارتكاز ذهني آنها بوده كه بانوي كبري در مصر مدفون است و لذا قبر مبارك را در قاهره نوشته‌اند. در ازاء اين ادعاء پوچ بي‌ارزش گفته مي‌شود: اگر مؤرخين را بنا شود با تعصب وطني متهم نمائيم بايد به اقوال آنها درباره‌ي اوطان‌شان أرجي قائل نشويم در صورتي كه برخلاف رويه بين مورخين است و فقط نوشتن پيشواي تاريخ‌نويسان بي‌تعصب ابن عساكر دمشقي كه اصلا از اهل [ صفحه 104] سوريا و ساكن دمشق بوده كلامش بسيار معتبر است اوست كه تعصب بي‌جا و عناد بي‌مورد او را وادار نكرده كه از حق بگذرد و سه مجلد از تاريخ كبيرش را به احوالات و تاريخ ترجمه‌ي أميرالمؤمنين عليه‌السلام اختصاص داده است كه اخيرا به همت عالي يكي از اهل تحقيق با آن انقلاب و آشوب و بلواي لبنان آن كتاب نفيس را در سه مجلد كبير چاپ كرده است جزاه الله خير الجزاء. اما مدفون بودن بانوي كبري در مدينه هيچ دليلي ندارد و تمسك به استصحاب بسيار بي‌نمك و فوق العاده خنك است و دليل بر بي‌دليلي است. زيرا استصحاب يك اصل و وظيفه‌ي عملي است جائي انسان مي‌تواند به استصحاب چنگ بزند و عمل نمايد كه دليل لفظي وجود نداشته باشد معلوم مي‌شود براي مدفون شدن بانوي كبري در مدينه دليلي موجود نيست و لذا به يك اصل عملي چنگ زدن آن هم در اثبات يك موضوع تاريخي بسيار خنك است از آن خنك‌تر تبعيت در چنگ زدن به استصحاب از سيد امين عاملي(ره)است و بدون تأمل و تفكر تقليد از وي كردن است. آيا بانوي كبري در مدينه در كجا مدفون است؟ كسي كه- مانند طرفدار شبهات- به استصحاب تمسك مي‌كند اين وظيفه‌ي عملي را در كجا مي‌خواهد به مرحله‌ي عمل برساند؟ پس استصحابي كه به درد نمي‌خورد و نتيجه نمي‌دهد چه فائده دارد. آيا با وجود دليل تاريخي از يك كتاب قديمي مانند كتاب عبيدلي [ صفحه 105] مي‌توان به استصحاب تمسك كرد؟ اگر- طرفدار شبهات لاطائلات- استصحاب را تمام مي‌داند پس چنگ زدنش به ادعاء صاحب كتاب نزهة اهل‌الحرمين كه از أفواه أخذ شده درست نيست زيرا او به موجب استصحاب بانوي كبري را در مدينه مدفون مي‌داند پس چطور معتقد است كه در شام مدفون است. اما نگارنده معتقد است كه استصحاب به درد نمي‌خورد و دليل به اين كه در شام مدفون است مورد اعتماد نيست و قصه‌ي مأخوذه از افواه است كه داخل كتاب شده است ولي نوشته‌ي عبيدلي مورد اطمئنان و اعتبار است و لذا احتمال قوي مي‌دهم كه مدفون بودن بانوي كبري در مصر صحت داشته باشد و نوشته‌ي عبيدلي دليل بر اين كه بانوي كبري در شام و يا كوفه بيشتر توقف نكرده مي‌باشد و انكار سخاوي مدفون بودن زينب(ع)را در مصر كه پس از چندين صد سال بعد از عبيدلي آمده و در سال 902 وفات كرده مورداعتبار و اعتماد نيست زيرا«اهل البيت ادري بما في البيت»عبيدلي از قدماء و از خاندان رسالت بوده و بهتر از سخاوي به مدفن بانوي كبري آشنائي داشته است. و اين كه طرفدار شبهات گفته: كه بر فرض صحت نوشته‌ي عبيدلي دليل به واقعه‌ي اربعين نمي‌شود- معلوم مي‌شود أصل مراد را درك نكرده است و از باب«حب الشي‌ء يعمي و يصم»است چون زياد دوست دارد تقريباتي را كه اين جانب براي اطمئنان خاطر و احتمال قوي كه رجوع اسراء أهل بيت در ماه صفر بيستم آن ماه بوده و وارد كربلاء شده و با جابر [ صفحه 106] ملاقات كرده‌اند آن تقريبات را هيچ نموده حدسيات و احتمالات خويشتن را ثابت نمايد و لذا حق دارد كه اصل مراد را درك نكند.

###### راي (لجنه‌ي ثقافه‌ي كربلاء) در تعيين مرقد

و براي(لجنه‌ي ثقافت ديني در كربلاء)رأي مخصوصي درباره‌ي دفن شدن زينب كبري عليهاالسلام در مصر يا در شام يا در مدينه‌ي منوره است كه اجمال آن با ترجمه به فارسي به طور اجمال و خلاصه نقل مي‌شود: عدد (12) از دوره‌ي اولي از كتاب«اجوبة المسائل الدينية في كربلاء»ص 15 س 5 سؤال 2 كدام از دو قبر صحيح است به زينب كبري عليهاالسلام نسبت داده شود؟ مرقدي كه در مصر است يا آن كه در شام مي‌باشد؟ (ج): كسي كه به تواريخ رجوع كند سه فقره از مراقد مي‌يابد كه نسبت هر سه به سيده زينب كبري بنت امام أميرالمؤمنين عليه‌السلام داده مي‌شود و هر سه نسبت صحيح است و أميرالمؤمنين عليه‌السلام را سه دختر بوده و نام هر يك از آنها زينب و كنيه‌شان ام‌كلثوم است. 1- زينب كنيه‌اش ام‌كلثوم خواهر ابويني سيدالشهداء عليه‌السلام است و ديوار بر وي ساقط شد و وفات يافت و امام حسين عليه‌السلام به وي نماز خواند و در مدينه‌ي منوره دفن شد [77] . [ صفحه 107] 2- زينب كنيه‌اش ام‌كلثوم او نيز خواهر ابويني سيدالشهداء عليه‌السلام بوده و او معروف(به زينب وسطي)است چنانچه زينب اولي معروف به كبري است و اين زينب وسطي را پسر عمويش عبدالله بن جعفر طيار تزويج كرده و آن بانوي عصمت [78] با فرزندانش محمد و عون در حضور برادرش امام حسين عليه‌السلام در كربلاء بود و اوست امور عائله امام عليه‌السلام را در سفر كوفه و شام اداره مي‌نمود و وقتي كه به مدينه برگشت مصادف با عام مجاعه در حجاز شد و با زوجش به شام سفر كرد و در راه مريض شد و در خيمه‌ي زوجش در دمشق وفات يافت و در آنجا دفن گرديد و لذا در سنگ قبرش نوشته‌اند: هذا قبر زينب الوسطي بنت علي ابن [ صفحه 108] ابيطالب عليه‌السلام. و اوست كه بعد از وفات خواهرش زينب كبري مشهور به كبري شد نسبت به زينب صغري كه عبارت از زينب سومي است كه ذكر مي‌شود: 3- زينب كنيه‌اش ام‌كلثوم است و مادرش غير از مادر سيدالشهداء عليه‌السلام است و او را شيخ مفيد(ره)در ارشاد ذكر كرده و با برادرش سيدالشهداء عليه‌السلام در كربلاء و با اسراء در سفر كوفه و شام بود و در افراد خاندان امامت بر شهادت امام حسين عليه‌السلام از گريان‌ترين اشخاص بشمار مي‌رفت و بعد از وقعه‌ي حره و مباح كردن يزيد جان و مال مردم مدينه او اقامه‌ي نوحه و ماتم به برادرش مي‌كرده و ظلم و ستم يزيد را اشاعه مي‌داد و عامل يزيد در مدينه به وي نوشت اگر تو استقرار سلطنت خود را در حجاز خواسته باشي لازم است زينب را از مدينه اخراج نمائي و يزيد امر به خارج كردن وي از مدينه به مصري كرد و عامل گمان كرد كه مصري كه مركزش قاهره است آنجا را اراده كرده و زينب داخل مصر شد و در غره شعبان 65 وارد گشت و وقتي كه به مصر رسيد اهل مصر احترامش كردند و با تجليل در خانه‌ي والي مصر مسلمة بن مخلد انصاري وارد نمودند و زينب از زحمات سفر شكايت داشت و مريض بود و او را اجل در آنجا درك كرد و در همان جا دفن شد.

###### راي مؤلف كتاب وفات زينب الكبري و رساله‌ي المرقد الزينبي‌

مؤلف كتاب(وفات زينب الكبري)و رساله‌ي(المرقد الزينبي) [ صفحه 109] بعد از نقل عبارات عربي آنچه گذشت از رأي(لجنه‌ي ثقافت ديني كربلاء)گويد [79] . قد عرفت مما سبق ان زينب المدينة توفيت بعد رجوعها اليها باربعة اشهر و عشرة ايام سنة: (61) ه. و ان زينب مصر توفيت عشية يوم الاحد لا ربع عشرة مضين من شهر رجب سنة: (62) ه. و ان زينب الشام توفيت في النصف من شهر رجب عام المجاعة في ايام عبدالملك بن مروان سنة: (65) ه علي الارجح و قيل سنة: (74) ه. يعني زينب كه در مدينه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (61) از هجرت وفات يافته و زينب كه در مصر مدفون است شب يكشنبه چهاردهم رجب سال 62 هجري وفات يافته. و زينب كه در شام مدفون است در نصف رجب سال مجاعه در ايام عبدالملك بن مروان نظر به قول راجح‌تر در نظر سال (65) از هجرت وفات يافته و گفته شده كه در سال (74) از هجرت وفات يافته است.

###### اشكال بر راي ثقافة

آنچه(لجنه‌ي ثقافت ديني)اظهار رأي كرده بسيار شبيه به جمع ميان اخبار متعارضه‌ي فقهي است كه فقهاء در فقه در موقع تعارض روايات مختلفه‌ي متعارضه در مقام استنباط احكام شرعيه كه مي‌خواهند از اخبار [ صفحه 110] متعارضه بعضي را رد نكرده و به كنار نگذارند و به همه‌ي آنها عمل كرده باشند جمع ميان اخبار مي‌كنند كه از موارد بسيار مشكل و سخت در مقام اجتهاد و استادي يك فقيه مجتهد را نشان مي‌دهد. و(لجنه‌ي ثقافة)هم خواسته ميان تواريخ متعارضه را با آن نحوي كه نقل شد جمع نمايد در صورتي كه تاريخ مجاعه مدرك درستي ندارد و بگمانم از افواه اخذ و وارد كتاب كرده‌اند و قبري در مدينه‌ي منوره منسوب به زينب عليهاالسلام وجود ندارد تا يكي از سه مرقد محسوب شود علاوه بر بعضي تاريخها كه(لجنه‌ي ثقافة)به آنها اشاره كرده ولي مستند آنها را نشان نداده است. و اما اين كه صاحب رساله‌ي(المرقد الزينبي)گفته: زينب كه در مدينه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (61) ه وفات يافته با رأي(لجنه‌ي ثقافة)كه اظهار كرد كه او خواهر ابويني سيدالشهداء عليه‌السلام است و ديواري بوي ساقط شد و وفات كرد و سيدالشهداء عليه‌السلام به وي نماز خواند چطور مي‌سازد؟ زيرا بنا به قول(لجنه‌ي ثقافة)بايد اين قضيه قبل از حركت سيدالشهداء عليه‌السلام از مدينه به سوي مكه و عراق واقع شده باشد و ادعاء صاحب رساله‌ي( المرقد الزينبي)آنست كه پس از مراجعت زينب از شام در مدينه وفات يافته اين كلمات كه تهافت و تباين كلي با بكيدگر دارند چطور با هم مي‌تواند توافق پيدا نمايد؟

###### كلام محدث خياباني

و شيخنا المحدث خياباني(ره)در وقائع الايام در ضمن كلامي [ صفحه 111] و نقل مرامي از كتاب(السيدة زينب)حسن محمد قاسم فرموده [80] : در هيچ تاريخي و تأليفي از خاصه و عامه در عداد بنات حضرت امير صلوات‌الله‌عليه زينب وسطي مذكور نيست زينب كبري دفنيه‌ي مصر و زينب صغري مكناة بام‌كلثوم مدفونه‌ي شام است.

###### كلام سيد امين عاملي در اعيان الشيعة

و پس از آن از كسي نقل كرده كه در سنگ مزار واقع در شام اين نقش موجود بوده (هذا قبر زينب الصغري بنت أميرالمؤمنين عليه‌السلام)اين نقل، با آنچه( ثقافه‌ي ديني كربلاء)نقل كرده چطور مي‌سازد [81] و همچنين با نقل سيد امام عاملي(ره)در اعيان الشيعة چطور درست مي‌آيد كه فرموده: وجد علي هذا القبر صخرة رأيتها و قرأتها كتب عليها هذا قبر السيدة زينب المكناة بام‌كلثوم بنت سيدنا علي رضي‌الله‌عنه و ليس فيها تاريخ و صورة خطها تدل علي انها كتبت بعد الست مأه من الهجرة و لا يثبت بمثلها شيئي و مع مزيد اتتبع و الفحص لم اجد من اشار الي هذا القبر من المؤرخين سوي ابن جبير الخ.

###### نقل عبيدلي كه در بنات امام سه نفر زينب است

نگارنده گويد: عبيدلي نسابه رحمه الله به هر سه زينب از بنات أميرالمؤمنين عليه‌السلام در اخبار زينبات تصريح كرده است آنجا كه گويد: زينب الكبري بنت علي بن ابيطالب عليه‌السلام امها فاطمة [ صفحه 112] الزهراء بنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ولدت في حياة جدها صلي الله عليه و آله و خرجت الي عبدالله بن جعفر فولدت له اولادا ذكرناهم في كتاب النسب الخ. بعد مسندا از امام صادق از امام باقر از امام سجاد عليهم‌السلام جريان شب عاشوراء و اشعار خواندن حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام را كه مي‌فرمايد: ياد هراف لك من خليل... نقل كرده است و شنيدن زينب كبري آن اشعار و ناله‌ي آن بانوي عصمت را بيان نموده و پس از آن سائر حالات زينب كبري را كه مقداري از آن نقل كرده‌ايم روايت كرده است. و گويد: زينب الوسطي بنت علي بن ابيطالب عليه‌السلام امها و ام اخواتها الحسن و الحسين و محسن و زينب الكبري و رقية فاطمة الزهراء بنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم... الخ رقية بنت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را از اولاد صديقه‌ي زهراء عليهاالسلام شمردن كه آن عصمت كبري سه دختر داشته باشد خلاف مشهور است گر چه غير از عبيدلي نيز گفته است. و باز گويد: زينب الصغري بنت علي بن ابيطالب عليه‌السلام امها ام‌ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقيل فولدت له القاسم و عبدالله و عبدالرحمن اعقب منهم عبدالله و ماتت زينب بالمدينة. ولي چنانچه نقل شد تصريح كرده كه زينب مدفونه در مدينه مادرش صديقه‌ي طاهره عليهاالسلام نبوده است اين قول بارائي كه(ثقافه‌ي ديني)اظهار كرده است درست درنمي‌آيد.

###### كنيه‌ي زينب كبري ام كلثوم است‌

و براي تحقيقات بيشتر درباره‌ي دخترهاي اميرالمؤمنين عليه‌السلام [ صفحه 113] كه اسامي مباركه‌ي آنها زينب و ام‌كلثوم بوده بايد به مجلد سي و سوم اعيان الشعية سيد امين عاملي قدس‌سره مراجعه شود و آنچه از تحقيقات آن بزرگوار محل شبهه و اشكال و نتوان آن را قبول كرد آنست: كه در مقام رد كلام صاحب كتاب نزهة اهل الحرمين في عمارة المشهدين النجف و كربلاء كه در هند چاپ شده و از رساله‌ي تحية اهل القبور بالمأثور [82] نقل كرده كه زينب كبري در سال مجاعه با زوجش عبدالله(ره)به شام آمده فرموده [83] : كه زينب كبري كنيه‌اش ام‌كلثوم نبوده. اين فرمايش آن بزرگوار خلاف تحقيق است با اين كه قبلا اعتقاد داشته كه كنيه‌ي بانوي عصمت ام‌كلثوم بوده ولي بعدا از آن رأي صحيحش برگشته است اما درست نيست و اين موضوع كه مراد از ام‌كلثوم كه در شب نوزدهم اميرالمؤمنين عليه‌السلام در خانه‌ي او مهمان بوده عبارت از زينب كبري عليهاالسلام است در تعليقات ترجمه‌ي كتاب علم امام عليه‌السلام با قرائن زيادي تحقيق و ثابت گرديده به آنجا رجوع شود [84] .

###### عدم اطلاع سيد الاعيان بر كلام عبيدلي

و سيد امام امين عاملي قدس‌سره موضوع ادعاء مجاعه را در حجاز و بودن عبدالله جعفر(ض)صاحب قراء و املاك در شام خوب تحقيق كرده [ صفحه 114] و آن را از حدس و تخمين و استنباط شمرده و ابدا مدرك و مستندي بر آن نيافته است رجوع شود به مجلد (33) اعيان الشيعة ص 209 -208 ط بيروت. پس آنچه(لجنه‌ي ثقافة)رأي داده اگر صحيح باشد و همچنين آنچه عبيدلي نقل كرده اگر دو نفر از بانوان عصمت به نام زينب و هر دو در كربلاء و شام بوده و مراجعت به مدينه كرده‌اند يكي در سال (61) و ديگري در سال (62) وفات يافته‌اند پس لابد بايد در شام توقف زياد نكرده باشند. ولي درباره‌ي مدفن زينب كبري عليهاالسلام آنچه عبيدلي نسابه(ره)نگارش داده در ميان سائر اقوال و آراء تقريبا مورد اعتماد مي‌تواند باشد و براي سائر اقوال مدرك و مستند قابل اعتماد نيست. و سيد الاعيان امام امين عاملي(ره)بر كلمات عبيدلي اطلاع نيافته است و الا مورد بحث و تحقيق قرار مي‌داد و اظهارنظر مي‌فرمود رحمةالله‌عليه.

###### روايت عبيدلي و دفع اشكال از آن‌

و آنچه تذكرش لازم است آنست: كه عبيدلي در اخبار زينبات روايتي از عبدالله بن عبدالرحمن انصاري راجع به موقع ورود حضرت زينب كبري سلام‌الله‌عليها به مصر نقل كرده و گويد: بانوي عصمت را بعد از چند روز از ورودش به مصر ديدم و بعد عباراتي نقل كرده كه بسيار بعيد به نظر مي‌رسد و شايد بعض اشخاص وجود همچو روايتي را در آن كتاب از جمله معايب و موجبات طعن بر آن كتاب تصور نمايد و لذا [ صفحه 115] خواستم در اينجا به اين نكته اشاره شود. اولا: راوي آن خبر عبدالله بن عبدالرحمن انصاري بر حسب ظاهر عبارت از( ابوطوالة)كه قاضي مدينه در زمان عمر بن عبدالعزيز بود و در سال (134) هجرت وفات يافته چنانچه ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب از كتاب(انساب الخزرج) دمياطي نقل كرده است [85] . و اگر عبدالله نامبرده در سال (62) هجرت در مصر در موقع ورود بانوي عصمت به آن سامان در آن ديار بوده باشد و سن وي دراندازه‌ي بوده كه ورود بانوي عصمت را ديده باشد در حين وفاتش در سال (134) بيشتر از هفتاد سال بايد داشته باشد و شايد در آن زمان هنوز به حد بلوغ نرسيده بوده و بانوي عصمت را ديده ولي باز نقل وي آن مطلب را بعدا براويان اخبار غلط بوده و زهي فضولي است و ناشي از بي‌تقوائي آن قاضي جورا ست. و اگر مراد از عبدالله بن عبدالرحمن انصاري غير از(ابوطوالة)است پس به نقل شخص مجهول‌الحالي ترتيب اثر نتوان داد. و ثانيا: عين همان عبارات كه عبدالله انصاري نقل كرده در بعض كتب مقاتل كه مورد اعتماد است موجود است روز عاشوراء در آن موقع كه خبر شهادت حضرت علي اكبر عليه‌السلام بخيمه‌ها رسيد و حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام با سرعت هر چه تمامتر به سر بالين فرزند عزيزش [ صفحه 116] سراسيمه روان شده و حاضر گشت و زينب كبري عليهاالسلام از خيام طاهرات خارج شد و يك سره رو به ميدان آورده و خود را به نعش علي اكبر عليه‌السلام‌انداخت و شايد اين رويه‌ي آن بانوي عصمت براي اين بوده كه برادرش امام عليه‌السلام را به خود مشغول كند و امام عليه‌السلام نعش فرزند را ترك كرده و به بازگردانيدن خواهر به خيام متوجه شود و از حزن و غم فرزند منصرف و كاسته گردد و لذا امام عليه‌السلام رو به جوانان كرده و فرمود: علي را به فسطاط حمل نمائيد و خود مشغول برگردانيدن خواهر شد. و عين عباراتي كه در روايت عبدالله انصاري در اخبار زينبات است در همان موقع خروج زينب كبري عليهاالسلام از خيمه‌ها نيز موجود است و هر توجيهي را كه بتوانيم درعبارات بعضي از مقاتل بنمائيم همان توجيه را در عبارات كتاب اخبار زينبات نيز مي‌آوريم. و ثالثا: از كجا براي ما معلوم شد كه آن عبارات خواه در بعضي از مقاتل يا در عبارت خبري كه در اخبار زينبات است بعدا به نسخه‌هاي كتاب دس و اضافه و جعل نشده است خصوصا نشخ كتب قديمه كه در سابق زمانها طبع وجود نداشت و ناسخين دخل و تصرف در كتب مي‌كردند و اهل غرض از دساسين و وضاعين به نسخه هاي كتابها دخالت كرده و بعض مطالب دس مي‌كرده‌اند خصوصا كتابهائي كه آنها را علماء و فقهاء و محدثين دائما قرائت نكرده و تمامي محتويات آنها را از اخبار و احاديث به يكديگر به طرز حديث و روايت و قرائت و سماع تحويل [ صفحه 117] نداده‌اند مانند كتب اربعه كه متواترا از مؤلفين آنها به ما رسيده و علماء به تمامي محتويات آنها مواظبت داشته‌اند با اين همه در آنها هم گاهي دس و وضع در نسخه‌ها پيدا مي‌شود چنانچه در عصر حاضر ديده مي‌شود كه دس مي‌نمايند با وجود صنعت شريف چاپ كه باعث حفظ احاديث و اخبار شده است، اما كتبي كه به مثابه‌ي كتب اربعه نيست بايد به نسخ صحيحه مراجعه شود و خيلي دقت شود كه از وضع و دس دشمنان دين مصون بوده باشد. پس ممكن است آن عبارات را در اخبار زينبات يا در بعضي از كتب مقاتل دس كرده باشند والله العالم.

###### ابن حزم اندلسي ظاهري و اكاذيب او

و نكته‌ي نيز در اينجا تذكر داده مي‌شود: ابن حزم اندلسي ظاهري كه مسلك ظاهريين را در ميان عامه به وجود آورده و در سال (456) ه. ق وفات كرده و علماي اعلام اهل سنت در حال حيات وي بر ضلالت و گمراهي او اجماع كردند [86] در كتابش: جمهرة انساب العرب گفته: كه ام‌كلثوم بنت اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه از صديقه‌ي طاهره سلام‌الله‌عليها متولد شده او را عمر تزويج كرد كه از وي زيد و رقيه متولد شدند بعد از عمر او را عون بن جعفر بن ابيطالب تزويج كرد و بعد از وي به حباله‌ي نكاح محمد بن جعفر بن ابيطالب درآمد و بعد از او ام‌كلثوم را عبدالله [ صفحه 118] بن جعفر ابن ابيطالب تزويج نمود بعد از آن كه عبدالله خواهرش زينب را طلاق داد ص 38 از كتاب جمهرة انساب‌العرب طبع دارالمعارف مصر. و عين عبارت اخيرش اين است: ثم خلف عليها بعده عبدالله بن جعفر ابن ابيطالب، بعد طلاقه لاختها زينب ص 38. عبدالله جعفر(رض)زينب كبري عليهاالسلام را طلاق بدهد و خواهرش ام‌كلثوم را تزويج كند همچو قضيه‌ي تاريخ نشان نداده و ضرورت بر بطلان آن حاكم و اين مطلب از اعاجيب اكاذيب ابن حزم محسوب است و از دروغهاي شاخدار و شاهكاريست كه ابن حزم در كتابش ثبت كرده است. اولا: تزويج عمر ام‌كلثوم را مورد اختلاف است و محقق و ثابت نيست چنانچه شيخ مفيد قدس‌سره مشروحا بيان فرموده است و جزم كردن بعضي از معاصرين به وقوع تزويج جاي بسي شگفت است و بر فرض صحت موضوع ام‌كلثوم در حال حيات خليفه‌ي ثاني وفات يافته است. و ثانيا: اگر همچو قضيه اتفاق افتاده باشد ام‌كلثوم و زيد با سقوط سقف از دنيا رفته‌اند و جنازه‌ي هر دو را با هم آورده و بر هر دو با هم نماز خوانده‌اند. علامه‌ي محدث متبحر شيخ حر عاملي قدس‌سره در وسائل الشيعة از شيخ طوسي قدس‌سره در كتاب خلاف از عمار ياسر رضوان‌الله‌عليه نقل كرده: ام‌كلثوم كه از حضرت زهراء بتول عليهاالسلام متولد شده در زمان امام حسن عليه‌السلام از دنيا رفته چنانچه گذشت ص 106. [ صفحه 119]

###### ذكر زبيري در نسب قريش اسامي اشخاص كه بنات در حباله نكاح آنها بودند

مصعب بن عبدالله بن مصعب زبيري كه در سال (236) ق وفات يافته در كتاب(نسب قريش)اسامي اشخاصي كه بنات مخدرات اميرالمؤمنين عليه‌السلام به حباله‌ي نكاح آنها آمده‌اند تفصيلا ذكر كرده و زوج ام‌كلثوم را كه مادرش صديقه‌ي كبري سلام‌الله‌عليهاست فقط خليفه‌ي ثاني را ذكر نموده و اشخاصي كه ابن حزم اندلسي از آنها اسم برده و ام‌كلثوم را در حباله‌ي نكاح آنها يكي بعد از ديگري دانسته ابدا اسمي نبرده است رجوع شود به كتاب(نسب قريش)ص 46 40 ط دارالمعارف- قاهره. و شكي نيست كه زبيري اقدم از ابن حزم‌اندلسي است و بهتر آشنا به تواريخ بني‌هاشم و آل ابوطالب است.

###### عدم اعتماد به تاليفات ابن حزم‌

و به جهت اين‌گونه دروغهاي شاهكار است كه اهل تحقيق به كلمات و نقليات و تأليفات ابن حزم اندلسي ارزش قائل نبوده و تأليفاتش مدرك و مصدر واقع نيست چنانچه در كتابش(الفصل)كه در ملل و نحل تأليف كرده چه هذيانها و دروغها و خرافات به دلخواه خود به فرق اسلامي نسبت داده است. كسي كه درباره‌ي والدين رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم در كتاب( الاحكام)ج 5 ص 171 هذياني گويد كه عموم مسلمين از آن بي‌ادبي بيزارند و نيش قلم ابن حزم مانند نيش عقرب جسارت را به آنجا رسانيده كه درباره‌ي والدين خاتم انبياء صلي الله عليه و آله آن دروغ شاهكار را بنويسد از او چه توقع بايد داشت؟ [ صفحه 120]

###### هذيان گويي آخوند اوف

ابن حزم در قدماء مانند ميرزا فتحعلي آخوندزاده [87] در اين اواخر زمانها به هذيان‌گوئي مشهور و به دروغ‌پردازي معروفند چنانچه آخوندزاده‌ي نامبرده خواسته با ياوه‌گوئي بر اساس اسلام لطمه وارد نمايد و حرفهائي زده كه جوابهاي آنها روشن است ولي مقام گنجايش و تناسب آن را ندارد و الا مشروحا بيان مي‌شد و علاوه حرفهايش به قول خودش بس جفنگ و چرند است قابل اعتناء نيست و خنده‌آور اينجاست كه گردآورنده آن انديشه‌ها آنها را از مطالب علمي خيال كرده است زهي تصور باطل زهي خيال محال. متأسفانه‌انديشه‌هاي او را اين روزها در مركز شيعه تهران طبع نموده و اجازه‌ي نشر هم داده‌اند در صورتي كه سراپا خيانت به دين [ صفحه 121] و مملكت و آئين مقدس اسلام و جنايت بر ايران و ايرانيان است.

###### از دلائل رفع استبعاد و اشكال بر آن‌

اشاره

صاحب منهاج الدموع از جمله دلائلي كه براي رفع استبعاد و استعجاب اين كه بسيار امكان دارد كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين اول به كربلاء آمده باشند گفته: پس از مراجعه به تاريخ استفاده مي‌شود كه سير مابين كوفه و شام در ظرف پنج روز و هفت روز الي ده روز در آن زمان بسيار امر عادي بوده و براي نمونه چند مورد ذكر كرده و مي‌گويد: تمام استعجاب مطلب براي آنست كه مسافت مابين كوفه و شام را در اين مدت كم غيرعادي فرض مي‌كنند و بعد ده دليل براي اثبات مطلب بيان كرده و رفع استبعاد نموده و نگارنده آن دلائل را با دلائل ديگر نگارش داده و مشروحا بيان مطلب كرد. ولي صاحب منهاج الدموع در ضمن بيان دلائل كه نگارش داده گويد: در منتهي الامال نقل شده كه ميثم تمار در سال شهادت خود به حج مشرف شد و پس از اتمام اعمال حج به طرف كوفه حركت كرد و ده روز هم قبل از ورود حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام به كربلاء ميثم در كوفه شهيد گرديد پس با اين كه مسافت مابين مكه معظمه و كوفه در حدود سيصد و هشتاد فرسخ است جناب ميثم اين مسافت بعيده را در حدود هشت روز طي نموده زيرا روز سيزدهم ذي‌الحجه از مكه خارج شده و بيست و هشتم هم شهيد گرديده [88] . [ صفحه 122]

###### اشتباه محدث قمي در منتهي الامال‌

به نظر اينجانب اين دليل درست نيست گر چه اگر آن طور بود كه نگارش داده است ميثم در ظرف مدت كمي به عراق آمده ولي اساس قضيه اشتباه است و صاحب منهاج الدموع به ظاهر عبارت مرحوم محدث قمي(ره)كه در منتهي الامال گفته:(چون از حج فارغ شد متوجه كوفه شد)نظر كرده و اشتباه وي باعث اشتباه صاحب منهاج الدموع گرديده است. در اينجا لازم است توضيح بيشتري در اطراف اين قضيه‌ي تاريخي داده شود تا اين اشتباه در تاريخ ميثم تمار رضوان‌الله‌عليه در كتابي كه نزد مردم متداول است و عبارت از منتهي الامال محدث قمي(ره)باشد باقي نماند.

###### ميثم تمار در حضور ام المؤمنين

محدث قمي(ره)با نظر سطحي بدون بررسي تصور كرده كه ميثم تمار رضوان‌الله‌عليه براي اداء اعمال حج در ماه ذي‌الحجه‌ي سال شصت هجرت به مكه مشرف شده است در صورتي كه اگر ميثم(ره)در آن سال در ماه ذي‌الحجه به مكه مشرف شده بود به حضور انور حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام كه در مكه تشريف داشت و در هشتم همان ماه ذي‌الحجه از مكه حركت فرموده قطعا شرفياب مي‌شد نه اين كه در مراجعت از مكه علي‌الظاهر در مدينه خدمت ام‌المؤمنين ام‌سلمه رضي‌الله‌تعالي عنها شرفياب شود و سراغ احوال سيدالشهداء عليه‌السلام را از آن بانوي باعظمت اسلامي بگيرد و ام‌المؤمنين فرموده باشد كه به يكي از باغهاي خود تشريف برده است ميثم گفت: كه چون تشريف [ صفحه 123] بياورد سلام مرا به او برسان و بگوي باين زودي من و تو به نزد حق تعالي يكديگر را ملاقات خواهيم كرد ان‌شاءالله تعالي. ام‌سلمه گفت: حضرت امام حسين عليه‌السلام تو را بسيار ياد مي‌كرد، ميثم گفت: من نيز پيوسته در ياد اويم و من تعجيل دارم و براي من و او امري مقدر شده است كه مي‌بايد به آن برسيم. و نيز ام‌سلمه(ض)به ميثم گفته كه به خدا قسم شنيدم رسول‌الله صلي الله عليه و آله درباره‌ي تو به علي اميرالمؤمنين عليه‌السلام در دل شب وصيت مي‌كرد.

###### تفسير ياد گرفتن ابن عباس از ميثم

ميثم كه از نزد ام‌سلمه(ض)بيرون آمد ديد ابن عباس(ره)نشسته به ابن عباس گفته هر چه خواسته باشي از تفسير قرآن از من سؤال كن زيرا من تنزيل قرآن را نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام خوانده‌ام و آن حضرت تأويل آن را به من تعليم كرده است ابن عباس(ره)دوات و كاغذ خواسته مشغول نوشتن آنچه ميثم بيان مي‌كند مي‌شود در آن ميان ميثم از كشته شدن خود به ابن عباس خبر مي‌دهد و اين كه او نهمين شخص است كه به دار كشيده خواهد شد، ابن عباس مي‌گويد آيا كهانت مي‌كني؟ مي‌خواهد كاغذ را پاره كند ميثم به وي مي‌گويد نگهدار كاغذ و آنچه را كه از من شنيدي هرگاه گفته‌هاي من حق و درست درآمد آن را نگه مي‌داري و اگر باطل درآمد آن وقت پاره مي‌كني ابن عباس قبول مي‌كند رجوع شود به تفصيل اين قضايا به كتب رجال. بر حسب ظاهر سيدالشهداء عليه‌السلام باغ و مواشي را در مدينه داشته و اگر ميثم در موسم حج در مكه بوده و در سيزدهم ذي‌الحجه از مكه [ صفحه 124] حركت كرده قطعا به حضور امام عليه‌السلام در آنجا شرفياب مي‌شد و سراغ او را در مدينه ازام‌سلمه(رض)نمي‌گرفت وانگهي اگر سيزدهم ذي‌الحجه بعد از اتمام اعمال حج از مكه حركت كرده باشد و سيدالشهداء عليه‌السلام در هشتم ذي‌الحجه حركت فرموده اقلا در راه به قافله‌ي امام عليه‌السلام ملحق مي‌شد. و بايد اضافه كرد اگر ميثم قبل از ورود سيدالشهداء عليه‌السلام به كربلاء به ده روز شهيد شده و سيدالشهداء عليه‌السلام در دوم محرم سال 61 وارد كربلاء گشته آن وقت ميثم بايد در بيست و دوم ذي‌الحجه شهيد شده باشد نه در بيست و هشتم ذي‌الحجه چنانچه صاحب منهاج الدموع تصور كرده است.

###### زنداني شدن ميثم

و در تاريخ ثابت است كه ميثم با مختار در زندان ابن‌زياد در كوفه زنداني شده و زنداني شدن آنها بعد از ورود ابن‌زياد به كوفه واقع گرديده و در 22 ذي‌الحجه ميثم به شهادت نائل گشته. ميثم در زندان به مختار مي‌گفته كه تو اين شخص را(يعني ابن‌زياد)كه مرا مي‌كشد خواهي كشت و انتقام خواهي كشيد و او تو را نمي‌تواند بكشد چنانچه خود مختار نيز از اميرالمؤمنين عليه‌السلام شنيده و يقين به اين امر داشت و مي‌گفت اگر مرا بكشيد خداوند مرا زنده خواهد كرد [89] تا دمار از روزگار شماها برآوردم از اينجا معلوم مي‌شود [ صفحه 125] چقدر ايمان و يقين به فرمايش اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه به وي خبر داده بود داشته است.

###### رفتن ميثم به عمره

آنچه پس از تحقيق معلوم مي‌گردد آنست كه ميثم رحمةالله‌عليه چنانچه فرزندش نقل كرده براي به‌جا آوردن عمره به مكه مشرف شده و اين امر در سال شصت هجري كه هنوز سيدالشهداء عليه‌السلام از مدينه به مكه حركت نفرموده بود و ميثم براي تشرف به محضر انور امام عليه‌السلام پس از به‌جا آوردن عمره در مكه به مدينه مشرف شده و با ام‌سلمة(رض)آن مذاكرات و صحبتها پيش آمده است و امام عليه‌السلام از مدينه در بيست و هشتم رجب حركت فرموده و لذا ميثم قبل از حركت امام عليه‌السلام نتوانسته به حضورش كه در باغ بوده شرفياب شود و در قادسيه مأموران ابن‌زياد كه يك صد نفر بودند در انتظار آن يگانه جانباز شهيد در راه حق بودند كه او را گرفتار نمايند و خود ميثم قبلا اين جريان را به معرف كوفه خبر داده بود كه تفصيلش در كتب رجال خصوصا در كتاب رجال‌كشي رحمه الله و در كتب مخصوصي كه در حالات ميثم(ره)تأليف شده مسطور است.

###### رفتن ميثم با خرما فروشان نزد ابن زياد

و شايد آمدن ميثم(ره)با خرمافروشان كوفه نزد ابن‌زياد چنانچه نقل كرده‌اند قبل از مسافرت وي به مكه بوده كه ابن‌زياد بغض و كينه‌ي ديرينه را در دل ناپاك با آك خود مي‌پرورانيد و پس از مسافرت ميثم(ره)به مكه او را از معرف كوفه مي‌خواست و نيز ممكن است پس از گرفتاري وي به دست دژخيمان ابن‌زياد در قادسيه تقريبا حال [ صفحه 126] آزادي داشته كه بتواند با خرمافروشان نزد ابن‌زياد برود و اين احتمال اخير در نظر پس از تأمل در تاريخ حالات ميثم قوي مي‌نمايد و اين كه فرزندش نقل كرده كه بعد از مراجعت پدرم دو روز نبود كه ابن‌زياد او را خواست و نهمين كسي بود كه به دار زده شد از باب مسامحه در تعبير است و او را از زندان خواسته و به دار كشيده‌اند والله العالم.

###### تصريح فرزند ميثم در رفتن او به عمره

شيخ ابوعمروكشي (ره) در كتاب رجال خود مسندا نقل كرده از فرزند ميثم تمار (ره) و گويد: (خرج ابي الي العمرة فحدثني قال استأذنت علي ام‌سلمة رحمه‌الله‌عليها)... الخ. مي‌گويد: پدرم بيرون شد (يعني از كوفه) براي عمره و به من نقل كرد كه اذن خواستم از ام‌سلمة رحمه‌الله‌عليها كه بر وي وارد شوم و ميان من و او حجاب زده شد بعد جريان خود را با ام‌سلمة و ابن عباس نقل كرده است [90] . و اين عبارت كه نقل شد صريح است كه ميثم (ره) براي به‌جا آوردن عمره به مكه مشرف شده و لذا مرحوم آقا شيخ محمد حسين مظفر نجفي (ره) در كتاب خود در احوال ميثم (ره) به اين تعبير بيان فرموده است: (و قيل ان ميثما و المختار في جمع كثير من الشيعة حبسهم ابن‌زياد بعد مقتل مسلم و هاني و لعل حبسه كان بعد قدومه من حج العمرة). [ صفحه 127]

###### روز شهادت ميثم

و ناگفته نماند: چنانچه گذشت [91] ميثم تمار رضي‌الله‌عنه در حين وفات معاويه در كوفه بوده و معاويه در (15) يا اول ماه رجب 60 بنا به قول ابن الاثير در تاريخ كامل مرده [92] . معلوم مي‌شود ميثم براي عمره بعد از مرگ معاويه مشرف شده و در مراجعت خواسته با امام حسين عليه‌السلام ملاقات نمايد چنانچه نقل شد و ممكن نشده است و ابن زياد كه وارد كوفه شده او را از معرف كوفه مي‌خواسته و مأموران در قادسيه در انتظار مراجعت وي بوده‌اند. پس از آنچه شرح داده شد روشن گرديد كه ميثم تمار رضوان‌الله‌عليه در سال شصت هجرت كه سال شهادتش بوده براي عمره به مكه مشرف شده در موقعي بوده كه هنوز سيدالشهداء عليه‌السلام در مدينه تشريف داشته و بعد از آن به كوفه آمده و در قادسيه گرفتار مأموران سازمان ابن‌زياد شده و در زندان ابن‌زياد بازداشت گشته و در بيست و دوم ذي‌الحجه سال 60 به شهادت نائل گشته است. پس ادعاء اين كه ميثم (ره) در ظرف هفت روز يا هشت روز ازمكه به كوفه آمده درست نيست. ولي بودن ميثم (ره) در حين وفات معاويه در كوفه و مشرف شدنش به عمره و برگشتن وي به كوفه باز سرعت سير و آمد و رفت را دراندك مدت ميان مكه و كوفه مي‌رساند. [ صفحه 128]

###### از دلائل رفع استبعاد

اشاره

ابوحنيفه سعيد بن بيان سائق الحاج همداني رحمه الله از اصحاب امام جعفر صادق عليه‌السلام بوده و او را شيخ نجاشي (ره) در رجالش و آيةالله علامه (ره) در خلاصه و شيخ عبدالنبي جزائري (ره) در كتاب رجالش و ديگر علماي رجال اماميه از ثقات روات به شمار آورده‌اند. و او را سائق الحاج گويند سايق با سين و الف و ياء مثناة دو نقطه در زير و قاف يعني امير حاج يا بعيد نيست عنوان حمله‌داري حجاج را داشته و آنها را به بيت الله الحرام مي‌برده و راهنمائي و مواظبت مي‌كرده و سوق مي‌داده است و در بعض جاها (سابق الحاج) با باء موحده ضبط شده يعني سبق به حجاج در رسيدن به مكه مي‌كرده است ولي اين ضبط تصحيف است و ضبط اول (سائق) صحيح مي‌باشد. از كتب رجال مانند رجال شيخ‌كشي (ره) و غيره ظاهر مي‌شود كه اين شخص در اندك مدت از كوفه به مكه مي‌رفته و حجاج راباخود مي‌برده و بيشتر از هشت روز يا ده روز يا چهارده روز طول نمي‌كشيده و علامه‌ي مامقاني قدس‌سره در تنقيح المقال در ترجمه‌ي وي مي‌فرمايد: سير از عراق تا مكه از راهي كه در زمان سابق متعارف بوده در ظرف چهارده روز سير سريعي نبوده است بلي در ظرف هشت روز سير سريع است.

###### سرعت سير ابوحنيفة سائق الحاج

و در حضور امام صادق عليه‌السلام صحبت از ابوحنيفه سائق به ميان آمده و گفته شد كه او (يسير في اربع عشرة) امام عليه‌السلام فرمود او را نماز نيست. [ صفحه 129] معني جمله‌ي مذكوره يا اين است: كه مسافت معيني را كه نزد آنها بوده در (اربع عشرة) طي مي‌كرده و ظاهر آنست كه مراد (اربع عشرة ليلة) است يعني در چهارده شب طي مي‌نموده يا مراد آنست كه در چهارده روز طي مي‌كرده يا اين كه در ظرف چهار ساعت ده فرسخ راه مي‌رفته. ولي معني سومي: در چهار ساعت ده فرسخ راه مي‌رفته بعيد است زيرا در آن زمان آن طور تعبيرات معمول نبوده تا ادعاء شود كه شايد در نسخ اين طور بوده (انه يسير في اربع ساعات عشرة فراسخ) ولي از قلم ناسخين يا روات حذف شده است زيرا تعبير مذكور از اصطلاحات زمان امام صادق عليه‌السلام دور است. و اين كه امام عليه‌السلام فرموده: لا صلاة له. او را نماز نيست يعني او را نماز كامل نيست چون ابوحنيفه‌ي سائق الحاج مرد ثقه است و لذا قطعا منظور اين نيست كه او نماز نمي‌خواند و در عرض راه ترك مي‌كند بلكه مراد آنست او از سرعت سيري كه در راه رفتن دارد موقع نماز خواندن از كثرت عجله به نمازش استخفاف مي‌كند و نمي‌تواند با سرعت سير نماز را با آرامش قلب و طمأنينه به جا بياورد و عملا نماز را خفيف مي‌شمارد. چنانچه سائق الحاجي هم در زمان اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه بوده و با سرعت از كوفه به مكه مي‌رفته او هم در نمازش استخفاف واقع مي‌شده و اسم او معلوم نيست و روايت راجع به او را شيخ ابوعمرو كشي (ره) در رجالش به مناسبت سائق الحاج بودن در ترجمه‌ي سعيد بن بيان [ صفحه 130] نقل كرده است. و اميرالمؤمنين عليه‌السلام او را در سرعت سيرش از كوفه به مكه توبيخ فرموده و تعبير مي‌فرمايد: او (خاسر الحاج) است و حيواناتي را كه مركبهاي حجاج بوده به مشقت مي‌اندازد و نماز را خفيف مي‌شمارد و او (ينفر الصلاة) كنايه از استخفاف به نماز است. و به قنبر (ره) كه ورود او را بر حبه‌ي كوفه به امام عليه‌السلام خبر داده فرموده: برو بو او را طرد كن. و حضرت امام صادق عليه‌السلام به مسمع فرموده: اميرالمؤمنين عليه‌السلام شهادت سائق الحاج را اجازه نمي‌فرمود. و اين شخص لابد همان سائق الحاج است كه در زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوده. و امام باقر عليه‌السلام فرموده: شهادت سائق الحاج قبول نمي‌شود زيرا او مركب خود را كشته و توشه‌ي راه خود را تلف كرده و نفس خودش را به تعب و مشقت انداخته و به نمازش استخفاف نموده است.

###### تعدد سائق الحاجها

و شايد سائق الحاجي كه در زمان حضرت باقر عليه‌السلام بوده آن هم غير از آن شخصي است كه در زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوده است زيرا هر زمان امير حاج و حمله‌دار حجاج وجود داشته است و بعيد هم نيست همان شخص باشد كه در زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوده ولي ابوحنيفه‌ي سائق الحاج غير از آن شخص است كه در زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوده و او مرد ثقه است و لابد استخفاف او به نمازش به نحوي نبوده كه به عدالت وي صدمه رسانيده باشد چون [ صفحه 131] در اصطلاح علماء اعلام و اصحاب جرح و تعديل معني لفظ (ثقه) عبارت از وجود عدالت با ضابط بودن آن شخص است يعني خبر و موضوعي را كه نقل مي‌كند از روي دقت و فهم نقل مي‌كند نه از روي سطحي و سادگي كه بعضي از اشخاص با اين كه عادل مي‌باشند ولي ضابط نيستند و زودباور بوده و هر چه بشنوند بدون دقت و تحقيق تصديق كرده و باور نموده و نقل مي‌نمايند و به جزئيات قضيه و عمق آن نمي‌رسند و به تحقيق نمي‌پردازند چنانچه جمعي از مؤلفين كتب نيز اين رويه را دارند.

###### روايت صدوق درباره‌ي ابوحنيفة

و شيخ صدوق قدس‌سره روايت كرده ازايوب بن اعين گويد: شنيدم از وليد بن صبيح مي‌گفت: عرض كردم به امام صادق عليه‌السلام كه ابوحنيفه هلال ذي‌الحجه را در قادسيه [93] رؤيت كرده و با ما عرفه را درك نموده و حاضر مي‌شود؟ امام عليه‌السلام فرمود: ما لهذا صلاة ما لهذا صلاة. معلوم مي‌شود ابوحنيفه‌ي مذكور به هشت روزه از كوفه به مكه مي‌رفته است.

###### مراد ابوحنيفه‌ي مشهور نيست‌

بعضي از علماء احتمال داده كه مراد از ابوحنيفه در روايت صدوق (ره) ابوحنيفه‌ي مشهور يكي از ائمه‌ي چهارگانه سنيهاست ولي اين احتمال صحت ندارد گر چه ابوحنيفه وقتي كه در عبارات مطلق گذاشته مي‌شود [ صفحه 132] منصرف به ابوحنيفه‌ي مشهور است الا اين كه در مورد روايت از سرعت سيري كه او از كوفه به مكه مي‌رفته قرينه است كه مراد ابوحنيفه سائق الحاج است كه معاصر امام صادق عليه‌السلام بوده گر چه ابوحنيفه‌ي مشهور هم معاصر آن حضرت است و در سال 150 وفات يافته و امام صادق عليه‌السلام در سال (148) رحلت فرموده است [94] . خلاصه از ملاحظه‌ي حالات اين سائق الحاجها كه در زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام و امام باقر و صادق عليهم‌السلام بوده‌اند معلوم مي‌شود كه به سرعت هر چه تمامتر در آن زمانها مي‌توانسته‌اند از كوفه به مكه‌ي معظمه بروند و در ظرف ده روزو هشت روز به مكه برسند و بدون شك سائق الحاج خودش تنها نمي‌رفته و لابد جمعي از حجاج را به همراه خود مي‌برده چون چنانچه گفته شد سائق الحاج يا امير حاج است يا راهنما و حمله‌دار حجاج بوده است و لفظ سائق هم احتمال معني دوم را تقويت مي‌كند و علاوه امير حاج را به نام سوق‌دهنده توصيف نمي‌كرده‌اند بلكه او را به لقب امير حاج وصف مي‌نموده‌اند و احتمال اين كه مراد بشارت دهنده [ صفحه 133] به قدوم حجاج باشد بسيار بعيد است زيرا بشارت دهنده از حجاج بيشتر به جلو نمي‌افتد كه آن‌اندازه سرعت در سير كند و بشارت دادن را هم به خودش كار مستقلي نمايد.

###### مراكب را غارت كرده بودند

تا اينجا مواردي را بيان كرديم كه سرعت سير را در آن زمانها بطور عادي ميان شام و عراق و عراق و حجاز كاملا روشن نمود پس استبعادي كه سيد بن طاووس قدس‌سره در اقبال و محدث نوري (ره) در لؤلؤ مرجان در سرعت سير دادن به اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام و در مراجعت‌شان از شام و خبر دادن ابن‌زياد قضيه‌ي شهادت سيدالشهداء عليه‌السلام را به يزيد و استيذان از آن پليد درباره‌ي خاندان رسالت كرده‌اند به كلي از بين مي‌رود و هيچ‌گونه استبعادي كه به نظرشان آمده ندارد گر چه بنا به گفته صاحب كتاب كامل بهائي با چهارپايان خودشان به شام برده باشند و اما ادعاء وي ثابت نيست چون مراكب را هم غارت كرده بودند چنانچه شمر بن ذي‌الجوشن از شترها به كوفه غارت برده بود و آن را كشته و به هر خانه‌ي كه از گوشت آن داده بود مختار ثقفي آن خانه را خراب كرد رجوع شود بامالي شيخ طوسي ص 249 ج 1- ط- نجف اشرف

#### نقل عين عبارت كتاب تظلم الزهراء

##### اشاره

و در اينجا مناسب است آنچه فاضل قزويني (ره) در كتاب تظلم الزهراء عليهاالسلام در رد سيد (ره) فرموده بعد از آن كه اشكال سيد قدس‌سره را نقل كرده و به طور فشرده جواب داده بياوريم و بعد به نكات ارزنده‌ي كلامش اشاره نموده و مشروحا بيان نمائيم. [ صفحه 134] نقل عين عبارت تظلم الزهراء فاضل قزويني در كتاب تظلم الزهراء عليهاالسلام گويد [95] : قال السيد (ره) [ صفحه 135] في كتاب الاقبال و جدت في المصباح ان حرم الحسين عليه‌السلام و صلوا المدينة مع مولينا علي بن الحسين عليه‌السلام يوم العشرين من صفر و في غير المصباح انهم و صلوا كربلاء ايضا في عودهم من الشام يوم العشرين من صفر [96] و كلاهما مستبعد لان عبيد الله بن زياد لعنه الله كتب الي يزيد يعرفه ماجري و يستأذنه في حملهم و لم يحملهم حتي عاد الجواب اليه و هذا يحتاج الي نحو عشرين يوما او اكثر منها و لانه لما حملهم الي الشام روي انهم اقاموا فيها شهرا في موضع لا يكنهم من حر و لا برد و صورة الحال يقتضي انهم تأخروا اكثر من اربعين يوما من يوم قتله عليه‌السلام الي ان وصلوا العراق او المدينة و اما جوازهم [ صفحه 136] في عودهم علي كربلاء فيمكن ذلك ولكنه ما يكون وصولهم اليها يوم العشرين من صفر لانهم اجتمعوا علي ما روي جابر بن عبدالله الانصاري [97] فان كان جابر وصل زائرا من الحجاز فيحتاج وصول الخبر اليه و مجيئه الي اكثر من اربعين يوما او علي ان يكون جابر وصل من غير الحجاز من الكوفة او غيرها. تا اينجا عين عبارات سيد اجل ابن طاووس (ره) در كتاب اقبال است و فاضل قزويني (ره) بعد از نقل آن در كتاب تظلم الزهراء گويد: اقول: غاية ما قال رحمه الله بعد تسليمه محض استبعاد و لا ينبغي بمحضه انكار الروايات فانا سمعنا من الموثقين قرب كوفة من دمشق بما قد تيسر للبريد ان يسير بثالثة ايام و لا سيما للولاة و الحكام بالجور و سيما مثل هذا الخبر المشؤم الذي هو عيد للشاميين و مدة مقامهم في دمشق علي ما في المنتخب لا يعلم كونها زائدة علي ثمانية ايام تقريبا و لم نظفر علي رواية دلت علي مقامهم فيها مدة شهر والله يعلم. و ايضا قد يذهب الحمام بالمكاتب باسرع من ذلك و استبعاد مجيئي [ صفحه 137] جابر من ارض الحجاز أبعد من هذا لما روي ان اباحنفة رأي هلال ذي‌الحجة بكوفه او بغداد و ورد مكة و حج تلك السنة و لان اخبار نواعيه عليه‌السلام من الجن و الطير و انقلاب التربة دما و غير ذلك اكثر من ان يخفي علي امثال جابر كما مضي بعضه والله اعلم بحقيقة الحال و التسليم لنا خير للمآل.

##### نكاتي كه در كلمات ارزنده‌ي فاضل قزويني است

###### اشاره

نكاتي كه در كلمات فاضل قزويني (ره) مندرج است به بعضي از آنها اشاره مي‌شود:

###### آن نكات موضوع (بريد) است‌

اشاره

اول: فرموده كه از موثقين شنيديم كه نزديكي كوفه از دمشق به نحوي كه آسان مي‌شود بريا بريد كه سير نمايد سه روز است به ويژه براي واليها و حكام جور يعني امور بريد در دست آنها بود و بسيار امكان دارد كه خاندان رسالت را در مقام اسارت با سير و سرعت بريد به شام برده باشند كه در آن زمانها بسيار متداول و معمول بوده است و اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر مي‌خواستند به دمشق برسانند گرچه با چهارپايان خودشان هم رفته باشند به هر زحمت بوده مأمورين و موكلين آنها را با سير بريدي خودشان برده‌اند و چهارپايان اسراء به مراتب بهتر از چهارپايان مأمورين بوده است ولي رفتن اسراء با چهارپايان خودشان ثابت نيست چنانچه در گذشته تحقيق شد. و در اينجا ناگزير از تحقيق وضع بريد در صدر اسلام و زمان خلفاء هستيم تا معنا و احوال بريد و سرعت سير آن روشن شود. [ صفحه 138]

###### تحقيق در لفظ «بريد»

لفظ (بريد) مشتق از برد يا ابرد به معناي ارسل است چنانچه گفته مي‌شود: بردت الحديد اذا ارسلت منه ما يخرج منه. و لفظ بريد عربي است چنانچه اين قول را خليل رحمه الله اختيار كرده است. و قول او در مقام تعارض با اقوال ديگر بر آنها ترجيح دارد. يا لفظ بريد فارسي معرب است و اصل آن در فارسي (بريده دم) مي‌باشد گويند چون فارسها در زمان اكاسره دم استرها را كه براي ويژه اين عمل بود قطع مي‌كردند كه از سائر استرها تميز يافته و شناخته شوند به آنها (بريده دم) گفته‌اند [98] اين معنا اگر صحيح بوده و حقيقت داشته و نتراشيده باشند روشن مي‌كند كه لفظ بريد از فارسها و ايرانيها اخذ شده و عربها و مسلمين از دوره‌ي جاهليت آن را اخذ و در اسلام معمول داشته‌اند ولي آنچه از قبول كردن اين مطلب انسان را بازمي‌دارد آنست كه در روم نيز به بريد آشنائي كامل داشته و در اصلاح آن كوشيده‌اند اگر بگوئيم روميها هم از ايرانيهاي دوره‌ي جاهلي اخذ كرده‌اند ممكن است راه تعصب بي‌جا را پيموده باشيم (كه در عصر ما معمول [ صفحه 139] است) زيرا غير از حدس بيشتر هيچ دليل محكمي بر اين ادعا نداريم و امكان دارد كه قضيه برعكس باشد و خنده‌آور آنست كه بعضي از اشخاص ناوارد خيال كرده كه هميشه بايد دم مركبهاي بريدي بريده شود اگر بريده نشود بريدي آنها باطل شده و به آنها بريد نمي‌گويند پس دم قاطرهاي اسراء را اگر چهارپايان خودشان باشد چون نبريده بودند و شايده م بريده بودند- پس با سرعت سير بريد نمي‌توانند بروند- اين حرف غير از خنده جواب ديگر ندارد. و بعضي گويد كه لفظ (بريد) لغت لاتيني (Veredus) و به معناي (خيل) اسب است و شايد اين قول هم از جهت شباهت لفظي حدس زده شده است و دليل متقني ندارد.

###### نفع هر قومي در آثار فعلي آنهاست‌

و تحقيق اين كه نخست قومي كه در دنيا عمل بريد را به وجود آورده علاوه اين كه از منظور و هدف ما خارج است گمانم بيشتر در اين‌باره به تحقيقات پرداختن غير از به دست آوردن يك موضوع تاريخي كهنه نتيجه‌ي ديگري نداشته باشد و آنچه فعلا در اين عصر ما نسبت به قومي و امتي منفعت مي‌دهد آثار عملي فعلي آنهاست و الا تحقيق مطالب پوسيده‌ي تاريخي كه چندان ثمر مهمي به حال امروزي ما نخواهد بخشيد چه منفعت دارد؟ مگر از نظر تعصب قومي انسان بخواهد يك موضوع تاريخي را نسبت به گذشته‌گان خويشتن بدهد و آن هم نتيجه غير از ايجاد عوامل تعصبات قومي كه بر ضد تعاليم اسلامي است ثمري ندارد زيرا اسلام تمامي امتيازاتي كه تساوي و تعادل را از ميان بشر [ صفحه 140] مي‌برد و برتري را در ميان بشر بدون جهت به وجود مي‌آورد آنها را لغو كرده و تساوي را استوار نموده است و ميزان برتري را در دو چيز قرار داده علم و تقوي است [99] و الا باليدن به اعمال گذشته‌گان زمان جاهليت چه نفعي به حال ما دارد؟ حالا عمل بريد را مسلمين از فارس و يا روم اخذ كرده و آن را تكميل و در نظام و استحكامش كوشيده‌اند يا پديده‌ي افكار خودشان است كه به مقتضاي احتياج روزافزون كه پيدا مي‌كردند و فتوحات پي‌درپي كه رخ داده و نصيب‌شان مي‌شد به عمل بريد و ايجاد آن اقدام كرده‌اند در هر صورت در تكميل آن نقش به سزائي داشته‌اند. بريد در اوائل اسلام به كساني گفته مي‌شده كه اخبار و احوال و اليها و امراء را به خلفاء و از طرف خلفاء به آنها با سرعت هر چه تمامتر مي‌رسانيدند و به تدريج به وسيله‌ي بريد نامه‌ها نيز فرستاده شد و به حاملين نامه نيز بريد اطلاق كردند و چون براي بريد مراكزي تعيين كردند و بر مسافت ميان مركزي كه بريد به آنجا مي‌رسيد و از آن مركز به بريد ديگر اخبار و نامه‌هاي را تحويل مي‌داد بريد گفتند كه چهار فرسخ يا دوازده ميل بوده است [100] . [ صفحه 141]

###### دنباله‌ي بريد (چاپار) و (پست) است‌

از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم نقل كرده‌اند كه درباره‌ي اوصاف بريدي كه به حضورش مي‌فرستادند به امراء نوشت: اذا أبردتم الي بريدا.... الخ اي ارسلتم الي رسولا. زمخشري گويد: البريد الرسول المستعجل يعني بريد فرستاده‌ي كه عجله در كارش داشته باشد كه با شتاب تمام عمل خود را انجام دهد و با سرعت هر چه تمام‌تر طي مسافت كند و دنباله‌ي همين بريد است كه تا زمان ما به نام (چاپار) و بالاخره به نام (پست) معمول گرديده است و البته در حالات و وظائف آن تغييرات كلي رخ داده است و فعلا به جز حمل نامه‌ها و بعضي كالاها و مطبوعات و امثال آنها وظيفه ندارد و تا به اين زمانهاي اخير كه هنوز ماشين (اتومبيل) روي كار نيامده و اختراع نشده بود اسبهاي (چاپاري) معمول بود كه هر چه زودتر نامه‌ها را از شهري به شهر ديگر مي‌رسانيد و هر كس از مردم و افراد عادي مي‌خواست از طي مسافت معمولي و عادي زودتر به شهري و محلي برسد با (چاپار) يا به نام (پست) مي‌رفت و طي راه مي‌كرد و مدتها نيز به نام (قاصد)شهرت داشت و فعلا به عنوان يك اداره و وزارت دولتي [ صفحه 142] روي كار آمده است كه با ماشينهاي مخصوص و (طائرة) هواپيما نيز حمل مي‌كنند.

###### ادعاء جمعي كه وضع بريد در اسلام از معاويه است‌

مشهور در كتب سنيها مانند تاريخ كامل ابن اثير آنست: اول كسي كه در اسلام استخدام بريد كرد معاويه بود چنانچه اين قول را قلقشندي در صبح الاعشي از ابوهلال عسكري در كتاب اوائل نقل كرده و از كتاب (التعريف) نقل نموده كه معاويه اين كار را بعد از رحلت اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه بناگزاري كرده است [101] چنانچه جرجي زيدان در تاريخ (التمدن الاسلامي) تبعا به ابوهلال عسكري بدون تحقيق و بعد از وي جمعي نيز تقليدا از او اين قول را تعقيب كرده‌اند.

###### ادعاء مذكور از جرجي زيدان و ديگران از اغلاط است‌

گويا به نظر كساني كه اين ادعاء را كرده‌اند قبل از معاويه از بريد در ميان مسلمين اثري نبوده بلكه آن زمامدار اموي اين عمل را روي كار آورده است ولي اساس اين ادعاء از اغلاط بشمار است و حقيقت ندارد و قبل از معاويه بريد در ميان مسلمين وجود داشته و در تاريخ شواهد زيادي بر اين مدعا موجود است كه اگر تمامي آنها نقل شود كلام به درازا مي‌كشد و لذا به چند مورد از آن شواهد اكتفا مي‌شود:

###### وجود بريد از اول اسلام‌

استاد تاريخ و فلسفه شيخ عبدالحي كتاني از علماء اهل سنت در [ صفحه 143] كتاب نظام الحكومة النبوية المسمي «التراتيب الادارية [102] » گويد: و لعله اول من رتبه علي طرق و مناهج مخصوصة رتب له الميل و المحطات و الا فالبريد معروف عند من قبله من الخلفاء الراشدين و اشتهر امره في مدة سيدنا عمر بن الخطاب. كلامش صحيح و نقلش درست است و شايد معاويه اول كسي است كه كه بريد را مرتب كرده و انتظامات آن در دوره‌ي او تكميل گشته و قبل از معاويه در دوره‌ي ابوبكر و عمر بريد وجود داشته بلكه در زمان خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بريده بوده است چنانچه اشاره شد. و عبدالملك اموي نيز از كساني است كه نظام بريد را منظم كرده است و نسبت ايجاد بريد به وي نيز از اغلاط است.

###### خالد در جنگ روم و اسلام آوردن جرجة

خبر وفات ابوبكر به خالد بن وليد در جنگ روم كه ابوبكر دستور داد خالد از عراق به روم رفت و مثني به حارثه را در عراق گذاشت به واسطه‌ي بريد به وي رسيده است چنانچه ابن الاثير در تاريخ كامل در ذكر وقعه‌ي (يرموك) در حوادث سال 13 هجرت ضمن بيان فتوحات شام نقل كرده كه (جرجة) از لشكر روم ميان صفهاي قشون روم و مسلمين آمده و خالد را خواسته و بعد از امان دادن به يكديگر و مكالمات زياد به خالد گفت: فاخبرني الي ما تدعوني؟ قال خالد: الي الاسلام او الجزية او الحرب قال: فما منزلة من الذي يجيبكم و يدخل فيكم؟ [ صفحه 144] قال: منزلتنا واحدة [103] قال: فهل له مثلكم من الاجر و الذخر؟ قال: نعم و أفضل لاننا اتبعنا نبيا و هو حي يخبرنا بالغيب [104] و نري منه العجائب و الايات و حق لمن رأي ما رأينا و سمع ما سمعنا ان يسلم، و انتم لم تروا مثلنا و لم تسمعوا مثلنا فمن دخل بنية و صدق كان افضل منا فقلب جرجة ترسه و مال مع خالد و اسلم و علمه الاسلام و اغتسل و صلي ركعتين ثم خرج مع خالد [ صفحه 145] فقاتل الروم.

###### رسيدن خبر وفات ابوبكر به جبهه‌ي روم به وسيله‌ي بريد

در همين واقعه بريد از حجاز وارد شده و خبر وفات ابوبكر را به خالد رسانيد چنانچه ابن الاثير قبل از جملات بالا كه نقل شد شدت قتال مسلمين و روم را نگارش داده و گويد: فانهم علي ذلك قدم البريد من المدينة و اسمه محمية بن زنيم فسألوه الخبر فاخبرهم بسلامة و امداد و انما جاء بموت ابي‌بكر و تأمير ابي‌عبيدة فبلغوه خالدا فاخبره خبر ابي‌بكر سرا [105] . عمر كه از عمل ناهنجار خالد درباره‌ي زن مالك بن نويره كه بعد از قتل وي بلافاصله با عيال او با تمام بي‌شرمي در عده‌اش زنا كرد دلگير گرديد و ابوبكر برخلاف حكم شرع و قانون اسلام از اجراي حد بر خالد خودداري كرد و عمر كه زمينه‌ي خلافت را با روي كار آوردن ابوبكر براي خويشتن مهيا نموده و مقدمات آن را چيده بود و پس از وي بر اريكه‌ي خلافت بدون شوري و مصلحت از مسلمين تكيه زد و خالد در جبهه‌ي روم بود اول كاري كه عمر انجام داد به شام بريد فرستاد و با وي نامه‌ي نيز نوشت و خالد را از امارت جيش معزول ساخت [106] .

###### چند مورد از عمل بريد در زمان عمر

خالد گفته: پيغمبر اكرم به ما از غيب خبر مي‌دادعمر بريد را خواسته و به وسيله‌ي آن نامه‌ي به عامل خود ابو [ صفحه 146] عبيدة در (حمص) نوشت و از عملي كه خالد بن وليد انجام داده بود سخت به مقام استنكار آمده و آن قضيه صريح در وجود بريد در زمان عمر است و تفصيل قضيه در كتاب النص و الاجتهاد مذكور است [107] چنانچه هديه‌ي زوجه‌ي عمر به ملكه‌ي روم و هديه‌ي وي به زوجه‌ي خليفه به واسطه‌ي بريد شده است [108] . در اوائل عمل بريد ميان مسلمين شتر استعمال مي‌شد بعد آن را به استرها تبديل كردند و بعد از آن اسب معمول گشت كه بيشتر سرعت در سير داشت.

###### قافله‌ي بريد چند مركب بوده و عوض كردن آنها در منازل‌

قافله‌ي بريد مركب از چهل يا پنجاه و يا بيشتر از شتر و استر و اسب بود و به هر منزل كه مي‌رسيد مركبها را عوض مي‌كردند و نفقه‌ي بريد در عصر اموي به چهار مليون درهم رسيده بود و در عصر بني‌عباس به يك‌صد و پنجاه نه هزار دينار بالغ مي‌شد. و شخص مخصوصي مباشر عمل بريد بود كه به وي (صاحب البريد) مي‌گفتند تقريبا رياست و امارت آن را داشته و براي بريد نشان خاصي [ صفحه 147] بوده است كه تفصيلا در صحب الاعشي قلقشندي مذكور است [109] .

###### سرعت سير بريد و وظيفه‌ي صاحب بريد

خلفاء خصوصا در دوره‌ي ملوك بني‌اميه و بني‌عباس بر سرعت سير بريد مي‌افزودند و سماعي خودشان را در اين راه بذل مي‌كردند كه هر قدر مسافت دور و دراز را دراندك مدت طي مي‌نمود بهتر بود و اخبار به خليفه مي‌رسيد و تسلط وي بر امور امراء و حكام و قضات و واليها بيشتر مي‌شد مسافت بين قاهره و دمشق را مثلا در چهار روز طي مي‌كردند و بين قاهره و حلب در پنج روز طي مي‌گشت حتي بريد شام به قاهره در هفته دو مرتبه مي‌رسيد. و صاحب بريد وظيفه‌ي بزرگ و مهمي را در دولت اسلامي متصدي بود او را خليفه و يا سلطان به تمامي نقاط مملكت و قلم‌رو خويش مي‌فرستاد تا از احوال آنها و رفتار واليها خبردار مي‌گشت و به خليفه گزارش فوي مي‌داد و وقتي به مركز خلافت وارد مي‌شد بدون تشريفات و مانع و تعيين وقت به فوريت هر چه زودتر نزد خليفه مي‌شتافت و حاجت و دربان دربار كه در دستگاههاي فراعنه‌ي روزگار غدار از ملوك ستمكار كه مانع ارباب حوائج و بيچارگان مي‌شوند از بريد نمي‌توانست مانع بشود به حضور خليفه و يا سلطان مي‌آمد و گزارش اخبار را شفاها به وي مي‌داد و نامه‌ها را به او مي‌رسانيد.

###### انتظامات راهها در عهده‌ي صاحب بريد

صاحب بريد به انتظامات طرق و شوارع و امنيت آنها از راه [ صفحه 148] زنان مي‌پرداخت و در تهيه‌ي آب براي افراد قافله جديت داشت چون أعوان و انصار و كارمندان زياد داشت.

###### رسيدگي به داد درماندگان در راهها در زمان اميرالمؤمنين

و اين موضوع در زمان خلافت حقه‌ي اميرالمؤمنين علي سلام‌الله‌عليه در نهايت درجه مورد نظر دولت اسلام بود و در راهها به داد درماندگان به فوري رسيدگي مي‌شد راه ميان مدينه و مكه در كمال راحتي براي مسافرين مهيا بود و صاحب بريد به حفر آبار در عرض راهها نظارت مي‌كرد و به منازل و خانهاي مسافرين رسيدگي مي‌نمود و در حفظ امنيت راههاي بلاد اسلامي كوشش داشته و به عهده وي موكول و محول بود كه تفصيلش در محل خود مسطور است.

###### ديده باني بريد

بريد ديده‌باني به امور امراء و حكام و قضات داشت و گزارش امور آنها را هر چه زودتر به خليفه مي‌داد و همين مراقبت به امور امراء و حكام است كه اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه در عهد مشهور خويش به مالك اشتر نخعي رضوان‌الله‌عليه درباره‌ي مراقبت و زير نظر گرفتن كارهاي عمال و كارمندان و كاركنان دولت اسلامي مرقوم فرموده: ثم تفقد اعمالهم و ابعث العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم [110] يعني كارهاي آنان را زير نظر بگير و مراقب و ديده‌بانها و بازرسهاي درست و وفادار بر آنها بگمار كه همان عمل و وظيفه‌ي بريد در آن زمان بوده است. [ صفحه 149] پس مراقبين و تفتيش كنندگان بايد از اهل صدق و درستكار و درست گفتار و اهل وفا باشند نه اين كه برعكس باشد. و به همين مناسبتهاي مزبوره اهتمام شديد در سرعت بريد داشته‌اند و بسيار اتفاق مي‌افتاد براي اين كه بعضي اشخاص را زودتر نزد خليفه يا امير حاضر نمايند اسبهاي بريد براي اين كار استخدام مي‌كردند و آن‌گونه اشخاص را با آنها حركت مي‌دادند و نزد او مي‌رسانيدند. سرعت سير بريد با اختلاف مراكب بريدها از شتر و اسب و استر و با اختلاف راهها از فراز و نشيب آنها مختلف مي‌شد و به گردن آن مراكب زنگ مي‌آويختند كه صداي آنها موقع راه رفتن با آن تندي سير و حركت شنيده شود آن به نام «قعقعة البريد» معروف بود [111] .

###### مامون در كنار نهر برذون‌

با همين بريد بوده كه براي مأمون‌الرشيد در روم در كنار نهر (برذون) رطب (ازاز) آوردند وقتي كه در كنار آن نهر قرار گرفت و از آب آن آشاميد و آرزوي رطب خرماي (ازاز) نمود و هنوز از جاي خود برنخواسته بود كه استرهاي بريد عراق از دور نمايان شدند و رطب (ازاز) با خودشان حمل كرده بودند و پيش مأمون به زمين گذاشتند و تمامي حاضرين در تعجب شدند [112] . [ صفحه 150]

###### ارسال نامه‌ي با سعات

و از طرق مخابره با بريد يكي هم ارسال نامه‌ها با (سعات) بوده كه مردان خفيف سبك بوده‌اند كه عادت داشته و تربيت يافته و به سير سريع با صبر و تحمل مراحلي را طي مي‌نموده‌اند و اين نوع (سعات) در ايام بني‌عباس در دوره‌ي حكومت ديالمه به وجود آمده و سرعت سير بعضي از ساعيان به حدي رسيده كه روزي بيش از چهل فرسخ (140) ميل طي مسافت كرده است. و نظام بريد در طول مدتهاي متمادي و ساليان دراز در دوران دولتهاي اسلامي گاهي بسيار مرتب و اوقاتي نامنظم بوده است.

###### حلمه‌ي مغول بر بلاد اسلامي‌

در دوره‌ي غلبه‌ي بلاي عظيم مغول (تاتار) بر بلاد اسلامي كه مانند سيل ريشه‌كن تمام بلاد اسلامي را فراگرفت و آن تاريكي خانمانسوز بر تمامي شهرها احاطه كرد و همچنين بعد از روي كار آمدن تيمور لنگ كه يك ظالم نامدار از ستمكاران روزگار بود و با تسلط وي بر شامات در سال 804 ه ق به كلي رشته‌ي بريد منحل و از هم مختل و گسيخته شده است چنانچه مغول بسيار باعث عقب‌ماندگي مسلمين از هر جهت شدند و چه ثروتهاي علمي از بين رفت و چه شهرستانها و كتب علمي در هر قسمت تار و مار و كتابخانه‌ها ويران و با خاك يكسان و دست‌خوش اجانب و قرباني آن دجله شد.

###### اطمينان حاصل است كه اسراء را با بريد برده‌اند

حالا كه بطور خلاصه از تاريخ و حالات بريد به عرض خوانندگان عزيز رسيد و روشن شد كه در دوره‌ي بني‌اميه و معاويه و يزيد موضوع بريد بسيار مرتب و تكميل شده و نهايت درجه منظم بوده و اشخاصي [ صفحه 151] را كه مي‌خواستند زودتر نزد ملوك بني‌اميه و امراء آنان برسانند با مراكب بريد نزد ايشان مي‌بردند و هيچ بعيد نيست و بلكه به انسان كه بررسي عميق در اين موضوع داشته باشد اطمينان كامل حاصل مي‌شود كه اسراء خاندان رسالت را با همان مراكب بريد برده‌اند كه نه محملي وجود داشت و نه سايه‌باني در آنها موجود بوده بلكه مخدرات و بانوان حرم رسالت را بر (اقتاب) شترها سوار كرده بودند كه جهاز چوبي است كه بر شترها مي‌گذارند و لذا عبارت مقاتل و تواريخ معتبره (اقتاب) است جمع قتب مي‌باشد و بانوان حرم رسالت از آن ترتيب و شكل با آن نحو اسارت نهايت شكايت را داشته‌اند و هيچ بعيد نيست كه با آن سرعت سير بريد و ترس از مردم و از بيراهه‌ها و غالبا از كنار شهرها كه اسراء را عبور مي‌دادند و از كمك مردم به آنها مانند نصر خزاعي ترس داشتند از اطفال خاندان رسالت از شترها و از بالاي قتبها در عرض راهها افتاده و پس از مدتي طي راه ملتفت شده‌اند كه از اطفال در راه افتاده و مانده است و در اثر همان زحمات طاقت‌فرسا از بانوان خاندان رسالت سقط جنين كرده است و با آن نحو كه آنها را در زير آفتاب سوزان صحراها و بيابانها در موقع فصل پائيز و خشكي هوا مي‌بردند در ظرف چند روز سر و صورت آنها پوست انداخته و تغيير پيدا كرده و احتياج به مدت متمادي مثلا به يك و دو ماه ندارد كه بعضي تصور كرده‌اند. گرچه بر فرض صحت اين ادعاء: كه اسراء را با چهارپايان خودشان برده باشند چنانچه در سابق تحقيق شد و صحت آن نيز معلوم نيست باز چهارپايان خود آنها در راه رفتن بهتر از چهارپايان مأمورين ابن‌زياد بوده ولي ظن قوي آنست كه چهارپايان امام (ع) را نيز غارت كرده بودند و از آنها شمر نيز برده بود. [ صفحه 152] از آنچه توضيح داده شد روشن مي‌گردد: آنان كه قضيه‌ي اربعين و رفتن اسراء اهل بيت عليهم‌السلام را به شام و برگشتن‌شان را در اربعين اول به كربلاء استبعاد كرده‌اند كاملا از تاريخ و جزئيات حالات بريد در آن دوران اطلاع نداشته و غفلت ورزيده‌اند و باعث شبهه و اشكال در ديگران نيز شده‌اند حتي كار را به جائي رسانيده‌اند كه اين موضوع را از محالات و از اكاذيب بشمار آورده‌اند و عمده باعث اين كار مرحوم علامه‌ي محدث نوري (ره) در لؤلؤ مرجان و بعضي از شاگردان وي در كتابش شده است [113] و بسيار خنده‌آور است بعضي از قاصرين باز تابع آنها مي‌شود.

##### از نكات عبارات قزويني

از نكات عبارات فاضل قزويني (ره) در كتاب تظلم الزهراء [ صفحه 153] آنست كه گفته: (قد ذيهب الحمام بالمكاتب باسرع من ذلك). از اين عبارت او معلوم مي‌شود كه خبرهاي دربار شوم يزيد از شام به عراق و استيذان ابن‌زياد پليد از آن دربار به وسيله‌ي كبوتر نامه‌بر رسيده است و انكار محدث نوري (ره) استعمال كبرتر نامه‌بر را در زمان يزيد وجهي ندارد چنانچه تحقيق آن مي‌آيد ان‌شاءالله تعالي. از اينجا برمي‌گرديم به فرمايشهاي محدث نوري (ره) كه در لؤلؤ مرجان براي استبعاد اين كه اسراي اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين اول سال شصت و يكم هجرت به كربلاء آمده باشند ذكر كرده چنانچه دليل اولش معلوم گشت كه بي‌وجه است پس به بررسي دليل دوم ايشان مي‌پردازيم.

### دليل دوم محدث نوري و جواب آن

#### اشاره

دليل دوم محدث نوري (ره) بر ادعاي خويشتن در نفي و استبعاد آمدن خاندان رسالت عليهم‌السلام به كربلاء در اربعين اول آنست كه معتمدين اهل تاريخ در سياق ذكر مقتل اشاره به قصه‌ي آمدن اسراء به كربلاء در اربعين اول نكرده‌اند بعد عبارت شيخ اعظم مفيد (ره) را در ارشاد شاهد آورده است و حاصلش آنست كه يزيد امر كرد نعمان بن بشير اسراء را به مدينه ببرد و ابدا اشاره‌ي به آمدن آنها به كربلاء نكرده است [114] . [ صفحه 154] جواب آن‌در جواب اين دليل محدث نوري (ره) گفته مي‌شود: اولا: از واضات است كه قصه‌ي را اگر جمعي از مؤرخين نقل ننمايند دليل بر عدم وقوع آن نمي‌شود چه بسيار از قضاياي تاريخي را جمعي از مؤرخين نگارش نداده‌اند و اگر شواهد به اين مدعا بياوريم كلام به طول مي‌انجامد. و ثانيا: شيخ مفيد (ره) در عبارات خود و از آنها عبارتي را كه در خصوص مراجعت اسراء خاندان رسالت از شام فرموده بنايش به اختصار كوشيدن است چنان كه دأب و رويه‌ي سابقين بوده كه در نقل قضايا و تواريخ به اختصار كوشيده‌اند و شواهد زيادي بر اين ادعا داريم كه اگر نگارش داده شود كلام به درازا مي‌كشد [115] . و ثالثا: شيخ اعظم مفيد (ره) و شيخ طائفه طوسي (ره) و امثال آن نوابغ روزگار كه از دعائم دين و اركان اسلام بشمارند در مقام نقل احاديث دينيه و حتي در نقل تواريخ و قضاياي عادي بنا و رويه‌شان به تحقيق و صحت نقل و درستي گفتار است و لذا اگر در موردي خواه از احاديث ديني و اخبار مذهبي اصولي اسلامي و فقهي باشد يا راجع به نقل قضايا و تواريخ و حوادث و جريانهاي عادي باشد بدون سند نقل نمي‌كنند [ صفحه 155] اگر در موردي سندي به نقل قضيه‌ي داشته باشند و ازمشايخ آنها مسندا قصه‌ي به آنها رسيده و روايت كرده‌اند نقل مي‌كنند و اگر مسندا از مشايخ‌شان موضوعي را نقل نكرده باشند آن را در كتاب خودشان نقل نمي‌نمايند چنانچه با تامل و دقت در كتاب امالي شيخ مفيد (ره) و امالي شيخ طوسي (ره) اين موضوع واضح و بر منصف متأمل آشكار است. پس آن دو بزرگوار و امثال آن بزرگان به قضيه‌ي اربعين اشاره نكرده‌اند چون مسندا از مشايخ آنها نرسيده و لذا نقل نكرده و اشاره نفرموده‌اند اين دليل نمي‌شود كه اصل قضيه در واقع حقيقت نداشته باشد تعجب از بعض قاصرين است كه در جائي از كتابش گفته كه شيخ مفيد (ره) و شيخ طوسي (ره) انكار قضيه‌ي اربعين را كرده‌اند و در جاي ديگر از همان كتاب گفته كه آن دو بزرگوار نسبت به قضيه‌ي اربعين ساكت هستند از انكار و تصديق چيزي نگفته‌اند ادعاء أولش باطل دومي صحيح است. و از آنچه گفته شد معلوم مي‌گردد كه درباره‌ي مسموم شدن بعضي از ائمه عليهم‌السلام كه شيخ مفيد (ره) در ارشاد مي‌فرمايد كه جمعي از شيعه قائل هستند كه با سم از دنيا رحلت فرموده از همين باب است زيرا سندي به آن قضيه نداشته و آن را روايت نكرده و لذا نسبت مسموم شدن امام عليه‌السلام را به جمعي از شيعه داده نه اين كه قضيه‌ي مسموم شدن را نفي فرموده باشد بلكه از مشايخش مسندا به وي روايت نشده و لذا خودش بطور جزم آن موضوع را نگارش نداده است. [ صفحه 156]

#### دليل سوم محدث نوري و جواب آن

##### اشاره

دليل سوم محدث نوري (ره) آنست كه شيخ مفيد در كتاب مسار الشيعة در وقائع ماه صفر و روز بيستم آن اشاره به آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء نفرموده با اين كه اولي بود كه اشاره بفرمايد و همچنين شيخ طوسي (ره) در مصباح متهجد و علامه‌ي حلي (ره) در منهاج الصلاح و كفعمي (ره) در دو موضع از مصباح [116] قريب به عبارت شيخ مفيد (ره) فرموده‌اند و اشاره به قصه‌ي اربعين نكرده‌اند. و بعد محدث نوري (ره) فرموده: ظاهر عبارت (يعني عبارت شيخ مفيد (ره) آنست كه روز اربعين از شام بيرون آمدند نه آن كه وارد مدينه شدند چنانچه بعضي توهم كردند چه از دمشق تا مدينه كمتر از يك ماه سير قافله متعارف نشود خصوص آن قافله حسب دستورالعمل يزيد به نعمان كه به آن رفتار نمود و بعد مابين دو بلد زياده از دويست فرسخ است و اگر مراد آن بود تغيير عبارت نمي‌داد و در حق جابر كه [ صفحه 157] اختلافي در ورود او در روز اربعين نيست به ورود در اينجا به رجوع تعبير نمي‌فرمود و در هر حال اين كلمات (يعني كلمات شيخ مفيد ره) صريح است در نيامدن ايشان به كربلاء و الا ذكر آن در وقايع ماه صفر از جهاتي اولي بود. تا اينجا آنچه لازم بود از عبارات محدث نوري (ره) نقل شد [117] . جواب آن‌در جواب گفته مي‌شود: چنانچه در جواب دليل دوم گفتيم شيخ مفيد (ره) در نقل تواريخ اگر سندي بر آن نداشته باشد نقل نمي‌كند معلوم مي‌شود در قضيه‌ي آمدن اسراء به كربلاء سندي از مشايخش نداشته و لذا مسكوت گذاشته و اشاره به آن قضيه‌ي تاريخي نفرموده است و شيخ طوسي (ره) و آيةالله علامه (ره) كه سبك شيخ (ره) را در كتابش تعقيب فرموده به همان رويه و رفتار قدم برداشته‌اند و اگر عبارت شيخ مفيد (ره) بر خلاف مشهور باشد كه رجوع اسراء در روز بيستم صفر از شام شده نه اين كه وارد كربلاء در آن روز شده باشند آن هم يكي از آن خلاف مشهورهاست كه شيخ اعظم مفيد (ره) در مسارالشيعة به بعضي از آنها تصريح فرموده چه مانع دارد كه شيخ (ره) برخلاف مشهور فرموده باشد كه رجوع از شام در روز بيستم صفر شده است در صورتي كه قول مشهور كه روز بيستم صفر ورود به كربلاء است اقوي و دليل بر صحت آن وجود دارد نه بر فرمايش شيخ اعظم اعلي الله مقامه. [ صفحه 158]

#### بعضي اقوال خلاف مشهور شيخ مفيد در مسارالشيعة

چنانچه شيخ مفيد (ره) درباره‌ي عقد و زفاف حضرت صديقه‌ي كبري فاطمة الزهراء عليهاالسلام بر خلاف مشهور ميان اماميه قائل شده و چون از مشايخش آن را روايت كرده و به وي مسندا آن طور رسيده و لذا آن قول را قائل و نقل فرموده است و در عين حال در همان كتاب مسار الشيعه قول ديگر را نيز نقل كرده است. در مسار الشيعة در وقائع ماه رجب فرموده: و في النصف منه لخمسة اشهر من الهجرة عقد رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم لاميرالمؤمنين عليه‌السلام علي ابنته فاطمة عقد النكاح و كان فيه الاشهاد لربها الاملاك و سنها يومئذ ثلاث عشر سنة عليها التحية و الرضوان [118] . يعني در نيمه‌ي ماه رجب پنج ماه از هجرت گذشته رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم عقد نكاح بست براي اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر دخترش فاطمة سلام‌الله‌عليها و در آن خداوند شاهد گرفت ملائكه‌ها را و سن زهرا سلام‌الله‌عليها در آن روزها سيزده ساله بود. و در نسخه خطي از كتاب مسار الشيعة كه در كتابخانه‌ي ما موجود است عبارت به اين نحو است «و سنها يومئذ احدي عشر سنة [119] » يعني [ صفحه 159] حضرت زهراء سلام‌الله‌عليها در آن روزها يازده ساله بود و اين نسخه‌ي خطي نيز وجهي دارد چنانچه به زودي از آنچه نگارش داده مي‌شود روشن مي‌گردد.

#### تاريخ عقد و زفاف صديقه‌ي طاهره

و در وقائع ماه ذي‌الحجه گويد: اول يوم منه لسنتين من الهجرة زوج رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اميرالمؤمنين عليه‌السلام به سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء البتول عليهاالسلام [120] معلوم مي‌شود اين روايت كه در اول ماه ذي‌الحجه سال دوم از هجرت تزويج صديقه‌ي طاهره عليهاالسلام با اميرالمؤمنين عليه‌السلام اتفاق افتاده آن را نيز شيخ مفيد (ره) روايت كرده و از مشايخش به وي رسيده و لذا در اول ذي‌الحجه آن را نگارش داده چنانچه نيمه‌ي ماه رجب را نوشته است. و نيز در مسار الشيعة در وقائع ماه محرم فرموده: و في ليلة احدي و عشرين سنة ثلاث من الهجرة كان نقل فاطمة عليهاالسلام الي اميرالمؤمنين عليه‌السلام و زفافها اليه و لها يومئذ ستة عشر سنة و روي تسع سنين [121] . يعني در شب بيست و يكم سال سوم از هجرت حضرت زهراء [ صفحه 160] عليهاالسلام را نقل داده و شب عروسي آن بانوي عصمت كبري با اميرالمؤمنين عليه‌السلام بود و در ان روز صديقه‌ي طاهره عليهاالسلام در سن شانزده سالگي بوده و روايت شده نه سال داشته است. اين دو فقره فرمايش شيخ اعظم (ره) راجع به سن صديقه‌ي طاهره عليهاالسلام در موقع عقد و زفاف در مسار الشيعة بايد با تاريخ ولادت و وفاتي كه نسبت به صديقه‌ي كبري عليهاالسلام در همان كتاب ذكر كرده سنجيده شود چنانچه در وقائع ماه جمادي‌الاخرة مي‌فرمايد: و في العشرين منه سنة اثنتين من المبعث كان مولد سيدة النساء فاطمة الزهراء عليهاالسلام و هو يوم شريف يتجدد فيه سرور المؤمنين [122] . و نيز فرموده: جمادي‌الاخرة اليوم الثالث سنة احدي عشرة من الهجرة كانت وفاة سيدة النساء فاطمة الزهراء بنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و هو يوم يتجدد فيه احزان اهل الايمان [123] .

#### آنچه از كلمات شيخ مفيد استفاده مي‌شود

آنچه از كلمات شريفه‌ي شيخ مفيد (ره) در كتاب مسار الشيعه نقل شده و مي‌توان از آنها نتيجه اخذ كرد اين است: ولادت با سعادت صديقه‌ي كبري عليهاالسلام كه در سال دوم مبعث در بيستم جمادي الاخرة اتفاق افتاده و عقد نكاح بنا به قول شيخ (ره) كه در نيمه‌ي ماه رجب پنج ماه از هجرت [ صفحه 161] گذشته واقع شده سن بانوي عصمت كبري در آن موقع تقريبا يازده سال مي‌شود كه موافق نسخه‌ي خطي از مسار الشيعة است. و بنا به فرمايش ديگرش كه در اول ماه ذي‌الحجة دو سال از هجرت گذشته عقد اتفاق افتاده سن صديقه‌ي طاهرة سلام‌الله‌عليها در موقع تزويج سيزده سال خواهد بود و كلماتش صريح است كه ميان عقد و زفاف فاصله شده است. و زفاف كه در بيست و يكم محرم سال سوم از هجرت واقع گشته كه يك سال يا تقريبا دو سال بعد از وقوع عقد زفاف واقع شده پس در آن موقع چهارده سال داشته ولي شيخ (ره) فرموده كه در آن موقع عصمت كبري شانزده سال داشته است وجهش معلوم نشد و بنا به فرمايش شيخ (ره) عصمت كبري در زمان رحلت كه سوم جمادي الاخرة سال يازده از هجرت است بايد بيست و چهار سال داشته باشد. و بنا به تاريخ ولادت كه شيخ (ره) ذكر كرده كه دو سال بعد از مبعث است و تاريخ رحلت كه سال يازده از هجرت است سنين عمر مبارك شفيعه‌ي روز جزا بيست و دو سال مي‌شود والله العالم. و نيز گفته مي‌شود: خيلي از وقائع تاريخي وجود دارد كه شيخ مفيد (ره) ابدا به آنها اشاره نفرموده و در تأليفات بسيار ارزنده‌ي خود كه از مصادر مهم بشمار است به آنها تصريح نفرموده است حالا ما نمي‌توانيم ادعاء كنيم چون شيخ مفيد (ره) مرقوم نفرموده مثلا فلان قضيه حقيقت ندارد از باب مثال به چند مورد اشاره مي‌نمايم: [ صفحه 162]

#### تصريح شيخ به محل دفن شهداء از بني هاشم و ديگران‌

شيخ اعظم مفيد (ره) در ارشاد فرموده [124] : در پائين پاي حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام گودالي كندند و ابدان طاهره‌ي شهداء را از بني‌هاشم در آنجا دفن كردند و نزديكترين شخصي كه به آن حضرت دفن شد علي بن الحسين عليهماالسلام است و اما اصحاب حسين عليه‌السلام كه با آن حضرت شهيد شدند آنها در اطراف آن حضرت دفن شدند و براي آنها ما قبوري به نحو تحقيق و تفصيل نمي‌دانيم الا اين كه ما شك نمي‌كنيم كه حائر حسيني بر آنها احاطه دارد و قمر بني‌هاشم ابوالفضل سلام‌الله‌عليه در محل شهادتش مدفون است در طريق غاضرية و قبر مباركش ظاهر است. و اما از قبور برادرانش اثري نيست و زائر بايد به پائين پاي سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه اشاره كرده و آنها را زيارت كند.

#### قبر شريف حبيب و حر

شيخ اعظم (ره) ابدا اشاره به ظاهر بودن قبر حبيب بن مظاهر اسدي رضوان‌الله‌عليه نكرده كه مستقلا و منفردا در كنار حائر مطهر دفن شده باشد. و همچنين به قبر حر رياحي اشاره نفرموده.

#### آمدن امام سجاد به دفن ابدان شهداء

و نيز به آمدن حضرت امام سجاد عليه‌السلام به طريق خارق‌العاده براي دفن امام عليه‌السلام و سائر شهداء اشاره نفرموده حالا مي‌توانيم ادعاء نمائيم چون شيخ اعظم (ره) به اين دو سه موضوع اشاره نكرده هر سه واقع و حقيقت ندارد در صورتي كه آمدن حضرت سجاد عليه‌السلام به طريق [ صفحه 163] خارق‌العاده به كربلاء و حضورش در موقع دفن ابدان طاهره‌ي شهداء خصوصا امام عليه‌السلام از مسلمات در ميان شيعه است و در زمان ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام و از فرمايشهاي آن حضرات درستي و صحت آن موضوع روشن و از وقائع غيرقابل انكار است. و مدفون شدن حبيب بن مظاهر (ره) در كنار حائر حسيني مستقلا جاي شبهه نيست زيرا از قرائن و تواريخ به دست آمده چون حبيب (ره) از قبيله‌ي بني‌اسد بوده و آنها خواسته‌اند امتيازي به وي قائل بشوند او را در همان محلي كه فعلا زيارتگاه اوست دفن كرده‌اند و حر (ره) را قبيله‌اش به كنار برده و دفن كرده‌اند و كشف قبر وي به امر شاه اسماعيل صفوي (ره) مشهور و در انوار نعمانيه مذكور است ج 3 ص 266 ط تبريز و اشاره ننمودن شيخ اعظم قدس‌سره دليل بر عدم وقوع آن نمي‌شود شايد چون شيخ مفيد (ره) آن را از مشايخش نقل نكرده و مسندا به وي نرسيده و لذا اشاره به آن نفرموده است.

#### قبر شريف حضرت مسلم

شيخ مفيد (ره) به واقع شدن قبر مطهر حضرت مسلم بن عقيل سلام‌الله‌عليه در جنب مسجد اعظم كوفه كه زيارتگاه عموم است اشاره نكرده و آن دليل بر عدم واقع بودن قبر مطهر حضرت مسلم در آن محل نمي‌شود در صورتي كه سيره‌ي مستمره و عمل شيعه از زمان ائمه عليهم‌السلام تا حال برآنست كه حضرت مسلم عليه‌السلام را در آنجا زيارت مي‌كنند و مدفون بودن آن حضرت را در آنجا از مسلمات مي‌شمارند و قرائني از توجهات حضرت بقيةالله ارواحنا فداه بر آن محل شاهد صادق بر [ صفحه 164] مدعاست چنانچه بر مطلع به احوال اشخاصي كه به شرف حضور آن حضرت نائل آمده‌اند پوشيده نيست. و اما اين كه محدث نوري (ره) سرعت سير قافله را از شام به مدينه چنانچه از شام به كربلاء استبعاد كرده و فرمايش وي جز استبعاد چيز ديگري بيش نيست از آنچه در گذشته از تواريخ و شواهد بر سرعت سير در آن زمانها نگارش يافت همه‌ي آن استبعادها را از ميان مي‌برد.

#### شيخ مفيد در ارشاد اغلب قضاياي مسلمه را نگارش داده‌

و نيز ناگفته نماند كه شيخ مفيد (ره) د كتاب ارشاد اغلب قضاياي مشهور و مسلمه را نقل كرده و در مواردي كه به طريق آحاد نقل شده به آنها اعتناء و اعتماد نفرموده و چون مراجعت اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام پس از خلاصي از اسارت به مدينه از مسلمات و جاي شبهه و اشكال نيست و لذا آن را نقل فرموده ولي اشاره به قضيه‌ي اربعين اول نفرموده است. چون به اصطلاح استطرادا در بين راه واقع شده و به دليل گفته‌اند كه قطار ما را به عراق و كربلاء بكشيد و بيشتر از دو سه روز در كربلاء نمانده‌اند و بر حسب عادت اين قبيل قضايا با مرور زمان روشن مي‌شود. و در اينجا خوب است به اين نكته اشاره شود: محدث نوري (ره) عدم نقل شيخ مفيد (ره) را در قضيه‌ي اربعين براي خود مدرك قرار مي‌دهد و گفتيم كه آن مدرك و دليل نمي‌شود ولي مطلبي كه شيخ مفيد (ره) آن را از مسلمات دانسته و نقل كرده محدث نوري (ره) در آن اشكال نموده و خواسته با نقليات آحاد و غير معتمده آن مطلب را تضعيف نمايد .

#### آنچه شيخ از آيات الهي در اميرالمؤمنين شمرده‌

چنانچه شيخ مفيد (ره) در ارشاد فرموده: و من آيات الله تعالي [ صفحه 165] الخارقة للعادة في اميرالمؤمنين عليه‌السلام انه لم يعهد لاحد من مبارزة الاقران و منازلة الابطال ما عرف له عليه‌السلام من كثرة ذلك علي مر الزمان ثم انه لم يوجد في ممارسي الحروب الا من عرته بشرونيل منه بجراح اوشين الا اميرالمؤمنين عليه‌السلام فانه لم ينله مع طول زمان حربه جراح من عدو و لا شين و لا وصل اليه احد منهم بسوء حتي كان من امره مع ابن ملجم علي اغتياله اياه ما كان و هذه اعجوبة افرده الله بالاية فيها و خصه بالعلم الباهر في معناها و دل بذلك علي مكانه منه و تخصصه بكرامته التي بان بفضلها من كافة الانام [125] . محدث نوري (ره) در لؤلؤ مرجان در ترجمه‌ي كلام شيخ اعظم مفيد (ره) گويد: حاصل ترجمه‌ي آن كه مدت زمان محاربه و مجالده‌ي آن حضرت در ميدان معركه با دشمنان از ايام محاربه از همه شجاعان و هزبران روزگار بيشتر بود و پيدا نشود از دليران كه پيوسته ايام مشغول كارزار بودند كسي مگر آن كه صدمه از عدوي خود خورده و جراحتي به او رسيده يا عيب و نقصي در اعضايش پيدا شده كه به آن بد شكل و سيما شده جز اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه به اين طول ايام مقاتله از عدو جراحتي و عيب و نقصي در بدن مباركش نرسيد و از دشمن بدي و مكروهي نديد جز ضربتي كه از ابن ملجم به مكر و حيله به آن حضرت [ صفحه 166] رسيد و اين آيه‌ي باهره‌ايست كه خداي تعالي آن جناب را به آن امر عجيب در ميان تمام دليران روزگار ممتاز فرموده.

#### باور نكردن محدث نوري به فرمايش شيخ مفيد

بعد محدث نوري (ره) فرموده كه كلام شيخ مفيد (ره) را نتوان باور كرد و به ظاهرش واگذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسيار كه بعضي از آن را خود آن شيخ معظم روايت كرده و به اختصار به جمله‌ي از آنها اشاره فرموده و حاصل مقداري از آنها اين است كه به اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه در جنگ احد جراحت بسيار رسيده است. محدث نوري (ره) عدم نقل شيخ مفيد (ره) را دليل مي‌داند ولي آنچه آن را شيخ (ره) از مسلمات دانسته و نقل كرده آن را باور نمي‌فرمايد ولي نمي‌دانم چرا محدث نوري (ره) متوجه نشده كه با اين كه شيخ مفيد (ره) بعضي از آن اخبار را خودش در كتاب اختصاص نقل كرده ولي به آنها اعتناء نفرموده و در ارشاد موضوع مزبور را از آيات باهره در وجود مقدس اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه شمرده وجهش چيست؟ لابد بايد جهتي دارد كه شيخ اعظم (ره) اين رويه را پيش گرفته و اعتمادي به آن اخبار نفرموده و آن اين است:

#### اضطراب نقل در زخم برداشتن اميرالمؤمنين در احد

در نظر شيخ اعظم مفيد (ره) خبر وارد در جراحت ديدن اميرالمؤمنين عليه‌السلام در جنگ احد مضطرب است و خبري كه مضمونش اضطراب داشته باشد از حجيت ساقط و نزد شيخ اعظم مورد اعتماد نيست زيرا در آن اخبار در بعضي نقل شده كه بدن مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام هشتاد جراحت برداشته بود و در بعضي هفتاد جراحت روايت شده و در [ صفحه 167] ديگري چنانچه در مجمع البيان طبرسي است شصت جراحت برداشته و در بعضي اخبار چنانچه در تفسير قمي (ره) نقل كرده نود جراحت است و قطب‌الدين راوندي (ره) در خرايج چهل جراحت نقل كرده و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب شانزده جراحت نقل كرده ايضا در مناقب از كتاب ابان بن عثمان زياده از شصت جراحت نقل شده و با اين اضطراب در عدد جراحات چطور مي‌توان زخم برداشتن اميرالمؤمنين عليه‌السلام را در روز احد تصديق كرد چنانچه شيخ مفيد (ره) در قضيه‌ي تزويج عمر ام‌كلثوم دختر اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه همين رويه را اتخاذ فرموده و چون روايت را در قصه‌ي تزويج نامبرده مضطربه ديده و لذا اعتماد نكرده و حديث تزويج مزبور را باطل دانسته است [126] . محدث نوري (ره) فرموده: كه اختلافات در عدد جراحات آن حضرت در روز جنگ احد قابل جمع است به نحوي كه مخالفتي در اخبار نباشد و بايد در محل خود ذكر شود . كاش به جمع ميان آن اخبار در همين جا متعرض مي‌شد و لابد بايد بفرمايند كه عدد مفهوم ندارد شانزده جراحت هشتاد را نفي نمي‌كند بلي درست است كه مفهوم عدد حجت نيست ولي اضطراب روايت در جاي [ صفحه 168] خود باقي مي‌ماند و آن را موهون مي‌سازد و اضطراب از بين نمي‌رود و از اعتبار ساقط مي‌كند شانزده با نود و چهل با هشتاد چه مناسبت دارد پس چه جهت داشته كه عدد جراحات اين اندازه با اضطراب بدون ضبط نقل شده است؟ محدث نوري (ره) از كتاب اختصاص شيخ مفيد (ره) نقل كرده كه روايت فرموده كه چون آن حضرت از جنگ احد برگشت هشتاد جراحت در بدن مباركش بود و فتيله‌ها را چون در زخمي داخل مي‌كردند از زخم ديگر بيرون مي‌آمد و آن جناب مانند گوشت جويده شده بود و بر روي پوستي جنابش را گذاشته بودند [127] .

#### فتيله گذاشتن به زخمهاي اميرالمؤمنين غير معقول است‌

محدث معظم نوري (ره) فرمايش شيخ مفيد (ره) را در ادعاء اين كه ابدا زخمي به بدن مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام نرسيده از مطالبي مي‌شمارد كه نمي‌توان باور كرد و باور كردنش بر وي مشكل مي‌شود ولي اين نقل كه به زخمهاي اميرالمؤمنين عليه‌السلام فتيله مي‌گذاشتند و چون داخل در زخمي مي‌كردند از زخم ديگر بيرون مي‌آمد و آن جناب مانند گوشت جويده شده بود اين خبر را باور مي‌فرمايد در صورتي كه كسي كه زخمهايش به آن صفت و شكل رسيده باشد آيا زنده مي‌ماند؟ و خون‌ريزي زخمها او را از پا درنمي‌آورد؟ آيا بدن مثل گوشت جويده شده باشد دوباره التيام مي‌پذيرد؟ مگر به طريق خارق‌العاده صحت بيابد [ صفحه 169]

#### از معجزات رسول الله درباره اميرالمؤمنين

چنانچه گويند كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم دست مبارك به بدن آن حضرت كشيد و صحت يافت اگر اين خارق‌العاده در اينجا قبول شود پس چرا در ادعاي شيخ مفيد (ره) قبول نمي‌شود در صورتي كه شيخ (ره) تصريح فرموده كه زخم نديدن بدن مبارك امام عليه‌السلام از آيات باهره‌ي الهيه بوده است پس امكان دارد پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم دست مبارك خود را به بدن امام عليه‌السلام كشيده كه ابدا زخم نبيند چنانچه در قضيه‌ي خيبر كه چشمهاي مبارك امام عليه‌السلام رمد داشت از بركت آب دهن مبارك رسول‌الله صلي الله عليه و آله كه ماليد تا آخر عمرش درد چشمي نديد [128] و نيز از اثر دعاي پيغمبر اكرم [ صفحه 170] صلي الله عليه و آله گرما و سرما به بدن مبارك امام عليه‌السلام تأثير نمي‌كرد و شيعه بر نقل آن اتفاق دارند.

#### از اخبار آحادي كه محدث نوري بر آن چنگ زده‌

و خبري كه محدث نوري (ره) به شيخ اعظم مفيد (ره) نسبت داده كه در اختصاص نقل فرموده كه بعد از وفات آن حضرت اثر جراحاتي كه در بدن مباركش بود از فرق تا قدم شمردند پس عدد آن به هزار رسيد [129] . اين خبر از اخبار آحاد بوده و صحت آن معلوم نيست و با آن مطلب ثابت نمي‌شود و با مطلبي كه مثل شيخ مفيد (ره) رئيس مذهب ناقل خبر مزبور خودش صريحا آن را مرقوم فرموده معارض نمي‌شود و معلوم مي‌گردد به آن خبر اعتناء و اعتماد نفرموده بلكه خبر واحديست كه از مشايخش رسيده و نقل كرده و مورد اطمئنانش نبوده است و لذا در ارشاد در مقام اظهارنظر ارزشي به آن خبر قائل نشده است.

#### تحقيق درباره‌ي فرو رفتن پيكان به پاي امام

و يكي از شواهد و دلائل محدث نوري (ره) كه با آن خواسته كلام شيخ مفيد (ره) را تضعيف نمايد و باور كردن ادعاء شيخ اعظم (ره) به وي مشكل شده است عبارت از قصه‌ي پيكان و فرو رفتن آن به پاي مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام است و نمي‌توانستند آن را بيرون بياورند و در حال نماز كه اصلا به بدن التفاتي نداشت آن را بيرون [ صفحه 171] آوردند [130] اين داستان در افواه شيعيان از خواص و عوام مشهور است و براي آن مدرك و مصدر قابل اعتمادي تا حال ديده نشده مگر تصريح علامه (ره) كه نقلش مي‌آيد و كفايت مي‌كند. ولي در اغلب كتبي كه از مدارك بشمار مي‌رود از تأليفات شيعه و سني پيدا نگرديده چنانچه محدث نوري (ره) خودش نتوانسته مستندي براي آن ذكر كند و لذا صريحا اقرار فرموده كه (مأخذ اصل آن فعلا در نظر نيست) و گفته كه اين قضيه در ايام جنگ صفين [131] اتفاق افتاده و چون اين داستان موافق مرام محدث نوري (ره) بوده آن را نقل كرده است.

#### مدرك قضيه‌ي پيكان كه بسيار مورد اعتماد است‌

و در بعضي از كتب علامه‌ي فيض كاشاني (ره) سابقا ديده‌ام كه نسبت اين قضيه را به مشهور در ميان شيعه داده و مدركي از تواريخ معتبره و روايات و كتب معتمده كه از مصادر بشمار است ذكر نكرده است و سيد فقيه طباطبائي يزدي (ره) در عروةالوثقي در مقام بيان اين كه براي اقبال و حضور قلب در نماز درجاتي است به اين قضيه تصريح فرموده و قبل از او علامه‌ي كبير متبحر نراقي (ره) در جامع السعادات فرموده: روي [ صفحه 172] انه وقع نصل في رجله عليه‌السلام فلم يمكن احدا من اخراجه فقالت فاطمة عليهاالسلام: اخرجوه في حال صلاته فانه لا يحس حينئذ بما يجري عليه فاخرج و هو في صلاته فلم يحس به اصلا [132] ولي اصل مدرك و مصدر اين قضيه از روايات و تواريخ تا حال به دست نيامده بود و احتمال داده مي‌شد كه از مشهوراتي باشد كه از افواه اخذ و داخل كتب شده است. ولي آيةالله علامه قدس‌سره در منهاج الكرامة فرموده: و كان اذا اريد اخراج شي‌ء من الحديد من جسده (ع) يترك الي ان يدخل في الصلاة فيتلقي متوجها الي الله غافلا عما سواه غير مدرك للالام التي تفعل به ص 75 -74 ط [ صفحه 173] تبريز بخط مرحوم شيخ عبدالرحيم (ره) و اين تصريح آيةالله قدس‌سره بهترين مصدر و مدرك است. و بايد تأمل شود آيا چطور پيكان در پاي انسان فرو مي‌رود و در آن مي‌ماند؟ آيا آهن يا چوبي كه در نوك آن آهن است در پاي مبارك امام عليه‌السلام مانده بود؟ چه نحو متصور است كه پيكان با آن وضع كذائي در پاي انسان بماند و انسان بتواند آرام بگيرد و امام عليه‌السلام طاقت بيرون آوردن آن را نداشته باشد و متحمل اذيت و زحمت آن باشد و نتوانند آن را بيرون بياورند مگر در حال نماز؟ لابد بايد گفت: كه ريزه‌هاي شكسته‌ي كوچك پيكان در پاي مبارك امام عليه‌السلام مانده است چنانچه (كلمه‌ي نصل) بر آن شاهد است و علاوه معلوم نيست تير را دشمن در موقع جنگ به پاي امام عليه‌السلام زده است و كسي نگفته كه آن را دشمن در موقع جنگ زده و ممكن است خود امام عليه‌السلام مي‌خواسته پا به زمين بگذارد و نوك تيري به پاي مباركش فرو رفته است. و تعبير بهتر در اين مطلب عبارتي است كه از علامه قدس‌سره نقل شد كه فرموده: اخراج چيزي از آهن از جسد آن حضرت مي‌شده و ظاهر آن اينست كه خورده‌ي آهن در جسد مبارك امام (ع) مانده بوده نه اين كه در جنگ كسي تير به بدن اطيب زده باشد و تعبير تير در بعض عبارات از باب مسامحه‌ي عرفيه است. اشخاصي كه اين داستان را نقل و مورد استناد خودشان قرار [ صفحه 174] مي‌دهند. أولا: بايد با مدرك متقن صحت وقوع آن را ثابت نمايند چنانچه از فضل خداوندي مدرك قوي آن نقل شد و الا قصه‌اي كه در افواه مشهور گرديده آن را نتوان دليل اتخاذ نمود و از افواه اخذ كرده و در كتب و تأليفات نقل و درج كرد گرچه از غايت اشتهار در افواه به بعض كتابها وارد شده باشد [133] . [ صفحه 175] و ثانيا كسي نمي‌تواند ثابت نمايد خورده‌ي آهني كه به پاي امام (ع) فرو رفته آن را دشمن در جنگ زده است تا نقضي بر ادعاء شيخ اعظم (ره) بتواند وارد نمايد. تعجب است محدث نوري (ره) صريح كلام شيخ مفيد (ره) را درباره‌ي زخم برنداشتن بدن اطهر اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه در مدت عمر مباركش غير از ضربت ابن ملجم مرادي لعنه الله مي‌خواهد باور ننمايد و چون باور كردنش به وي مشكل گرديده رد كند ولي در قضيه‌ي مراجعت خاندان رسالت از شام به ظاهر كلام شيخ مفيد (ره) تمسك جسته و مي‌خواهد قضيه‌ي اربعين اول را انكار نمايد اگر ظاهر كلام شيخ مفيد (ره) مدرك و حجت و دليل است و عدم نقل او قضيه‌اي را دليل بر نفي است پس صريح و نص كلام آن بزرگوار در مقام دليل بودن واضح و اولي خواهد بود.

#### تحقيق در زخم رسيدن به فرق مبارك امام در جنگ خندق‌

و اما زخم رسيدن به فرق مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام در [ صفحه 176] جنگ احزاب (خندق) از ضربت عمرو بن عبدود كه محدث نوري (ره) از جمله‌ي دلائل خويش در اشكال به فرمايش شيخ مفيد (ره) به شمار آورده و كلام شيخ طبرسي (ره)را در مجمع البيان و علي بن ابراهيم قمي (ره) در تفسير و ابن شهرآشوب (ره) در مناقب و امالي شيخ (ره) را شاهد آورده است. ممكن است گفته شود: از عدم اعتماد شيخ مفيد (ره) بر اين كه ضربت عمر و طوري بوده كه سر مبارك امام عليه‌السلام مجروح شده و بر فرق مبارك شمشير اصابت كرده باشد معلوم مي‌شود كه موضوع مزبور ثابت و محقق نيست و اگر به مرحله‌ي ثبوت رسيده بود مورد اعتماد شيخ مفيد (ره) مي‌شد و لذا خود آن شيخ اعظم در ارشاد در ضمن بيان تاريخ جنگ خندق به اين عبارت فرموده: و اقبل علي علي عليه‌السلام مصلتا سيفه و بدره بالسيف فنشب سيفه في ترس علي عليه‌السلام فضربه اميرالمؤمنين عليه‌السلام ضربة فقتله [134] . يعني عمرو رو آورد بر اميرالمؤمنين عليه‌السلام در حالي كه شمشير خود را از غلاف كشيده بود و پيش‌دستي كرد با شمشير بر آن حضرت و با سرعت آن را زد و برخورد شمشيرش برتاس كلاه اميرالمؤمنين [ صفحه 177] عليه‌السلام پس زد علي عليه‌السلام او را با ضربتي و او را كشت. بلي در بعضي از عبارات تواريخ به اين الفاظ نقل شده است: و اصاب رأسه فشجه فضربه علي عليه‌السلام علي حبل عاتقه فسقط يعني رسيد شمشير عمرو به سر مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام و آن را (شج) كرد يعني پوست سر مبارك امام عليه‌السلام را پاره كرد و يا آن را مجروح نمود. ولي اغلب تواريخ معتبره اين جملات فوق را ندارد و از اين عبارات زير تجاوز نكرده است: ثم اقبل علي علي (ع) فتنازلا و تجاولا فقتله علي عليه‌السلام [135] [ صفحه 178] چنانچه در بسياري از كتب تاريخ اسلامي همين عبارت نگارش داده شده معلوم مي‌شود مجروح شدن سر مبارك اميرالمؤمنين (ع) از ضربت عمرو از مسلمات نبوده و الا عموم مؤرخين بر آن تصريح مي‌كردند. پس ادعاي شيخ اعظم مفيد (ره) در جراحت نرسيدن به بدن اطهر اميرالمؤمنين عليه‌السلام در موقع جنگ دور از واقع نبوده و ادعائي نيست كه باور كردنش مشكل باشد و از غرائب بشمار آيد و انساني مثل علامه‌ي محدث نوري (ره) باور نفرمايد و در لؤلؤ مرجان از مطالب نادره بشمارد. پس جراحت ديدن اميرالمؤمنين عليه‌السلام در جنگ احد و خندق نزد شيخ مفيد (ره)با طرق و اسانيد خود از مشايخش ثابت نشده است چنانچه قضيه‌ي ام‌كلثوم و تزويج وي از عمر ثابت نشده است اگر نزد ديگران اين دو موضوع ثابت شود ربطي به عالم شيخ اعظم (ره) ندارد. [ صفحه 179]

#### دليل چهارم علامه‌ي محدث نوري بر نيامدن اسراء در اربعين‌

##### اشاره

چهارم از دلائل محدث نوري (ره) كه بر نيامدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء در اربعين اول ذكر كرده آنست كه شيخ جليل‌القدر عمادالدين ابوالقاسم طبري آملي كه از تلامذه‌ي شيخ ابوعلي فرزند شيخ طوسي (ره) است در كتاب بشارة المصطفي كه از كتب نفيسه‌ي موجوده است مسندا روايت كرده از اعمش كه از بزرگان محدثين است و او از عطية بن سعد بن جناده‌ي عوفي كوفي جدلي كه او نيز از روات اماميه است [136] و اهل سنت [ صفحه 181] در كتب رجال خود تصريح كرده‌اند كه او راستگو بود و در سنه 111 وفات كرد روايت كرده كه گفت: با جابر بيرون رفتيم به جهت زيارت حسين بن علي صلوات‌الله‌عليهما آنگاه شرح داد كيفيت ورود خود و جابر را به كربلاء و اجمال آن آنكه جابر غسل كرد و خود را شبيه محرمان نمود و به سعد خوشبو كرد و چون نابينا بود عطيه دستش را به قبر مطهر رساند پس بي‌هوش شد آب بر او پاشيد به حال آمد پس بسوز دل سخناني جگرسوز به آن حضرت عرض كرد آنگاه بر شهداء سلام كرد و در آخر كلامش گفت: كه ما نيز شريك بوديم در آن امري كه داخل شديد يعني مجادله و مقاتله [ صفحه 182] و نصرت ذريه‌ي خاتم الانبياء صلي الله عليه و آله و شهادت. عطيه گفت: ما رنجي نكشيديم و شمشيري نزديم و سرهاي اين گروه از بدن جدا و زنان‌شان بيوه و فرزندان‌شان يتيم شدند چگونه در اجر با ايشان شريك باشيم؟ جابر در جواب حديث نبوي را كه خود شنيده بود ذكر نمود كه هر كس دوست دارد عمل قومي را با ايشان در ثواب آن عمل شريك باشد و گفت: نيت من و اصحابم بر همان نيت حسين عليه‌السلام و اصحاب اوست. آنگاه فرمود: مرا ببريد به طرف خانه‌هاي كوفه چون قدري از مسافت راه طي شد فرمود اي عطيه آيا تو را وصيتي بكنم و گمان ندارم بعد از اين سفر ديگر تو را ملاقات كنم پس امر كرد او را به دوستي دوستان آل محمد عليهم‌السلام و دشمني با دشمنان ايشان.

#### شروع به جواب محدث نوري

محدث نوري (ره) تا اينجا اجمال قضيه را نقل فرموده و بعد از آن باز مي‌فرمايد: و از اين خبر شريف معتبر معلوم مي‌شود جابر چند ساعتي بيش در آنجا درنگ نكرده و كسي را ملاقات ننموده و به حسب عادت نشود كه اهل‌بيت وارد شوند و با جابر ملاقات كنند و عطيه در نقل چگونگي آن سفر زيارت با جابر ابدا اشاره به آن نكند. تا اينجا فرمايش محدث نوري (ره) بود. آنچه از كتاب بشارة المصطفي نقل فرموده در نسخه‌ي چاپ شده از آن نامبرده به سال 1369 قمري در نجف اشرف در مطبعه‌ي حيدري كه كتب نفيسه را با كاغذهاي كاهي براي استفاده‌ي مادي تجاري [ صفحه 183] چاپ كرده موجود است و از قرائن چنانچه از مقدمه‌ي آن كتاب نيز به قلم بعضي از فضلاء معلوم مي‌شود نسخه‌هاي مخطوط موجود از كتاب نامبرده در نجف ناقص بوده و نسخه‌ي كاملي وجود نداشته و بعدا نسخه‌ي از (محمره) به دست آمده و چاپ‌كننده و تصيحح‌كننده به گمان خودشان آن نسخه‌ي مطبوعه را از روي نسخه‌ي پيدا شده در محمره تكميل كرده و طبع و نشر كرده‌اند و قطعا محدث نوري (ره) از آن نسخه‌هاي خطي ناقصي كه در نجف اشرف بوده اخذ فرموده است ولي از قرائن معلوم مي‌شود كه حتي نسخه‌ي مطبوعه در سال (1369) قمري در نجف باز ناقص و كامل نيست .

#### آنچه سيد امين عاملي از روايت عطية نقل فرموده‌

و لذا مي‌بينيم سيد امام علامه‌ي اكبر مجتهد مشهور و متتبع واسع الاطلاع آقاي حاج سيد محسن امين عاملي نزيل دمشق- شام- صاحب كتاب كبير (اعيان الشيعة) كه يكي از چند نفر رجال نوابغ در اين اواخر زمانها و از مفاخر عالم تشيع بود در كتاب نفيس خود (لواعج الاشجان) كه از كتب بسيار معتبر است كه در عصر حاضر ما در مقتل سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه تأليف گرديده قضيه‌ي آمدن جابر انصاري (ره) را به كربلاء از كتاب بشارة المصطفي تأليف شيخ ثقه‌ي فقيه طبري (ره) نقل كرده و در ذيل آن جريان آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را به كربلاء در آن موقع كه جابر رضوان الله عليه در آنجا بوده از عطيه نيز نقل فرموده است و لذا خوب است عين عبارات كتاب (لواعج الاشجان) را از اول تا آخر نقل نموده و بعدا نظريات خود را اظهار نمائيم تا واضح شود كه دليل چهارم مرحوم محدث نوري (ره) تمام نبوده و آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام [ صفحه 184] را در اربعين اول به كربلاء نفي نمي‌كند. سيد امين عاملي (ره) در لواعج الاشجان آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را به كربلاء و ملاقات آنها را با جابر بن عبدالله انصاري [137] (ره) كه از بزرگان صحابه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام است و چند نفر از ائمه عليهم‌السلام را درك كرده مانند سيد اجل ابن طاووس قدس‌سره در لهوف نقل فرموده و بعد مي‌فرمايد [138] : و عن كتاب بشارة المصطفي و غيره بسنده عن الاعمش عن عطية العوفي قال خرجت مع جابر بن عبدالله الانصاري رضي‌الله‌عنه زائرا قبر الحسين عليه‌السلام فلما وردنا كربلاء دنا جابر من شاطئي الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار و ارتدي بآخر ثم فتح صرة فيها سعد فنثرها علي بدنه ثم لم يخط خطوة الا ذكر الله تعالي حتي [ صفحه 185] اذا دنا من القبر قال المسنيه فالمسته اياه فخر علي القبر مغشيا عليه فرششت عليه شيئا من الماء فلما افاق قال يا حسين ثلاثا ثم قال حبيب لا يجيب حبيبه ثم قال و اني لك بالجواب و قد شخبت اوداجك علي اثباجك و فرق بين بدنك و رأسك اشهد انك ابن خير النبيين و ابن سيد المؤمنين و ابن حليف التقوي و سليل الهدي و خامس اصحاب الكساء و ابن سيد النقباء و ابن فاطمة سيدة النساء و مالك لا تكون هكذا و قد غذتك كف سيد المرسلين ور بيت في حجر المتقين و رضعت من ثدي الايمان و فطمت بالاسلام فطبت حيا و طبت ميتا غيران قلوب المؤمنين غير طيبة بفراقك و لا شاكة في حياتك فعليك سلام‌الله و رضوانه و اشهد انك مضيت علي ما مضي عليه اخوك يحي بن زكريا ثم جال ببصره حول القبر و قال: السلام عليكم ايتها الارواح التي حلت بفناء الحسين عليه‌السلام و اناخت برحله اشهد انكم اقمتم الصلاة و آتيتم الزكاة و أمرتم بالمعروف و نهيتم عن المنكر و جاهدتم الملحدين و عبدتم الله حتي أتاكم اليقين و الذي بعث محمدا بالحق لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه قال عطية، فقلت لجابر فكيف و لم نهبط واديا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسيف؟ و القوم قد فرق بين رؤسهم و ابدانهم و اوتمت اولادهم و ارملت الازواج؟ فقال لي: يا عطية سمعت حبيبي رسول‌الله صلي الله عليه و آله يقول [139] : من احب قوما حشر معهم [ صفحه 186] و من احب عمل قوم اشرك في عملهم والذي بعث محمدا صلي الله عليه و آله بالحق ان نيتي و نية اصحابي علي مامضي عليه الحسين عليه‌السلام و اصحابه قال عطية: فبينما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام فقلت يا جابر هذا سواد قد طلع من ناحية الشام فقال جابر لعبده: انطلق الي هذا السواد و اتنا بخبره فان كانوا من اصحاب عمر بن سعد فارجع الينا لعلنا نلجأ الي ملجأ و ان كان زين‌العابدين عليه‌السلام فأنت حر لوجه الله تعالي. قال: فمضي العبد فما كان بأسرع من ان رجع و هو يقول يا جابر قم و استقبل حرم رسول‌الله صلي الله عليه و آله هذا زين‌العابدين عليه‌السلام قد جاء بعماته و اخواته فقام جابر يمشي حا في الاقدام مكشوف الرأس الي أن دنا من زين‌العابدين عليه‌السلام فقال الامام: أنت جابر فقال: نعم يا ابن رسول‌الله صلي الله عليه و آله فقال يا جابر: هنها والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبيت نساؤنا و حرقت خيامنا ثم انفصلوا من كربلاء طالبين المدينة. ظاهر كلمات اين سيد جليل بزرگوار آنست كه عبارت: قال عطية [ صفحه 187] فبينما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام... الخ جزء روايت عطيه است كه سيد امين (قدس‌سره) كه بسيار امين در نقليات خودش است آن را از كتاب بشارة المصطفي و غيره نقل فرموده است و اگر در آن كتاب نباشد از جاي ديگر نقل نموده و دانسته كه جزء روايت عطيه است و به آن ضم فرموده و از قرائن معلوم مي‌شود خبر عطيه زيادات داشته و در بعض جاها با اختصار نقل شده و در جاهاي ديگر قدري به طور كامل نقل نموده‌اند و آن خبر تقطيع شده است [140] . چنانچه آنچه خود علامه‌ي نوري (ره) از مصباح الزائر سيد اجل [ صفحه 190] سيد ابن طاووس (ره) نقل كرده شاهد بر اين مدعاست. در لؤلؤ مرجان پس از كلمات شريفه‌اش كه نقل كرديم مي‌فرمايد: سيد جليل مذكور طاب ثراه در كتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعين روايت كرده از عطا و ظاهرا همان عطيه‌ي مذكور در خبر سابق است گفت: من با جابر بودم روز بيستم صفر چون به غاضريه رسيديم آنگاه قصه‌ي غسل و سعد و بي‌هوشي را ذكر نمود پس از افاقه زيارتي از او نقل كرد كه به آن بر آن حضرت سلام كرد و معروفست آن زيارت به زيارت [ صفحه 191] آل الله ونيز زيارت مختصري براي علي بن الحسين عليه‌السلام و نيز مختصري براي شهداء آنگاه رفت بر سر قبر ابوالفضل عليه‌السلام و زيارت كرد و نماز به جاي آورد و رفت و ابدا اشاره در آن خبر از آن قصه نيست و گمان ندارم صاحب عقل سليمي باور كند كه حضرت سجاد عليه‌السلام به آنجا بيايد و در ظاهر اول زيارت آن جناب باشد و اشاره به آن نشود و زيارتي و سخني از آن حضرت نقل نكند و از جابر نقل زيارت كند كه تاكنون شيعيان در آن روز به آن عمل كنند. نگارنده گويد: خود محدث نوري (ره) تصريح فرمود كه جابر چند ساعتي بيش در آنجا درنگ نكرده و همان يك مرتبه به زيارت قبر مطهر مشرف شده و مراجعت به خانه‌هاي كوفه كرده پس زيارت آل‌الله كه در مفاتيح الجنان آن را محدث قمي (ره)نقل كرده و همان زيارت است كه در نيمه‌ي رجب نيز خوانده مي‌شود و شيخ مفيد (ره) آن را در نيمه‌ي رجب در زيارت سيدالشهداء عليه‌السلام نقل فرموده جزء روايت عطيه است چنانچه محدث نوري (ره) فرموده منظور از عطا همان عطيه است و غير او نيست چنانچه بعضي‌ها توهم كرده است با اين همه آن زيارت را شيخ عمادالدين طبري (ره) در بشارة المصطفي نقل نكرده است از اينجا معلوم مي‌شود روايت عطيه مفصل است و آن را محدثين تقطيع كرده‌اند و بعدا خيال شده آنچه در بشارة المصطفي و مصباح الزائر [141] [ صفحه 193] و غيره است روايات متعدده است و غفلت از تقطيع گرديده چون كتاب بشارة المصطفي محل نقل آن زيارت نبوده و لذا نقل نكرده است. و احتمال قوي مي‌رود كه در بعضي نسخه‌هاي بشارة المصطفي مانند نسخه‌ي مطبوعه در نجف اشرف به سال 1369 ق چنانچه گذشت آنچه راجع به اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام است نقل نكرده چون آن قسمت از روايت موردش كتاب مقتل است و مناسب آن كتاب كلماتي است كه جابر از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم راجع بر محبت آل محمد صلي الله عليه و آله و محبين آنهاست نقل كرده مي‌باشد و عمادالدين طبري (ره) خواسته آن جملات را نقل نمايد و هدفش از نقل آن خبر در كتابش آن كلمات بوده است. و همچنين آنچه از آن روايت راجع به زيارت بوده و مناسب كتاب مصباح الزائر است سيد اجل سيد ابن طاووس (ره) در آن كتاب نقل فرموده است و قطعه‌ي از آن خبر كه راجع به مقتل است در ورود اسراء به كربلاء در لهوف نقل كرده است و از اينجا معلوم مي‌شود و به خوبي روشن مي‌گردد كه آنچه سيد امين عاملي (ره) در (لواعج الاشجان) از كتاب بشارة المصطفي و غيره از عطيه قصه‌ي آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را در همان موقع كه جابر در كربلاء بوده نقل فرموده جزء روايت عطيه است چنانچه مقداري از روايت عطيه را كه در نسخه‌ي مطبوعه‌ي بشارة المصطفي موجود است سيد امين عاملي (ره) نقل نكرده و آن اين جملات است كه بعد از جمله‌ي (علي ما مضي عليه الحسين عليه‌السلام و اصحابه) گويد: خذني نحو ابيات كوفان فلما صرنا في بعض الطريق قال يا عطية هل [ صفحه 194] اوصيك و ما اظن انني بعد هذه السفرة مالقيك احبب محب آل محمد صلي الله عليه و آله ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد صلي الله عليه و آله ما ابغضهم و ان كان صواما قواما و ارفق بمحب محمد و آل محمد فانه ان تزل له قدم بكثرة ذنوبه ثبتت له أخري بمحبتهم فان محبهم يعود الي الجنة و مبغضهم يعود الي الناس [142] .اين آخر روايت عطيه است و محدث نوري (ره) ترجمه به فارسي آن را لؤلؤ مرجان نقل فرموده است و از زيارت آل الله در آنجا خبري نيست با اين كه از مصباح الزائر سيد (ره) معلوم است كه جزء همان روايت است اگر از قصه‌ي ورود اسراء اهل بيت عليهم‌السلام در آن نسخه كه به نظر مرحوم محدث نوري (ره) رسيده و نيز در نسخه‌ي مطبوعه از بشارة المصطفي در نجف خبري نيست از نقل زيارت آل الله هم خبري نيست و همچنين قصه‌ي اسراء اهل بيت را سيد امين عاملي در (لواعج الاشجان) از عطية جزء همان روايت نقل كرده ولي از جملات اخير روايت كه نقل شد در لواعج الاشجان از آنها خبري نيست.

#### خلاصه‌ي كلام در تطيع شدن روايت عطية

پس خلاصه‌ي كلام آنست كه از آنچه نگارش يافت واضح مي‌شود: روايت عطيه مفصل بوده و آن را تقطيع كرده‌اند و هر كس مقداري از آن [ صفحه 195] را بر حسب تناسب تأليفش نقل نموده. پس دليل چهارم محدث نوري (ره) كه بر نفي و استبعاد آمدن اسراء اهل بيت عليهم‌السلام در روز اربعين اول بيستم صفر به كربلاء ذكر كرده و چنگ به روايت عطية كه در كتاب بشارة المصطفي نقل شده زده است تمام نيست چنانچه بر متأمل روشن‌ضمير واضح و روشن گشت. و ناگفته نماند: اين كه جابر انصاري رضي‌الله‌عنه بعطية فرموده مرا به طرف خانه‌هاي كوفه ببريد و گمان نمي‌كنم بعد از اين سفر من تو را ملاقات كنم بعيد نيست اين فرمايش را جابر (ره) در موقع ديگر غير از موقع ورود اسراء خاندان رسالت و امام سجاد عليه‌السلام به كربلاء فرموده باشد چون جابر و عطية در حضور امام سجاد عليه‌السلام و سائر افراد خاندان امامت به مدينه رهسپار نشده و در كوفه مانده و عطية از اهل كوفه است و جابر مهمان به وي بوده و از كوفه به زيارت كربلاء مي‌آمده و اگر جابر (ره) در حضور امام سجاد عليه‌السلام به مدينه برمي‌گشت نقل مي‌شد و ابدا كسي آن را نقل نكرده است و روات و اهل تاريخ در زمانهاي قديم در نقل قضايا به اختصار كوشيده‌اند و قضيه را طوري نقل نموده‌اند انسان تصور مي‌كند كه يك قضيه و در يك وقت واقع شده است در صورتي كه در مواقع و اوقات مختلفه وقوع يافته است. و اين كه محدث نوري (ره) فرموده: گمان ندارم كه صاحب عقل سليمي باور كند كه حضرت سجاد عليه‌السلام به آنجا بيايد و زيارتي از آن حضرت عطية نقل نكند. [ صفحه 196]

#### تصور ورود اسراء به كربلاء و الحاق رأس اطهر به بدن اطيب‌

در ازاء اين فرمايش آن محدث جليل مي‌توان گفت: چون موقع ورود امام عليه‌السلام با مخدرات خاندان عصمت و طهارت بارض اطيب كربلاء پس از دچار شدن آنها به آن همه زحمات طاقت‌فرسا و بعد از اسارت و خلاصي از دست يزيد پليد و آوردن امام عليه‌السلام رأس اطهر و اقدس سيدالشهداء عليه‌السلام را همراه خود كه ملحق به بدن اطيب كند و ديدن بانوان عصمت قبر مطهر سيدالشهداء (ع) و قبور جوانان بني‌هاشم و سائر شهداء دشت كربلاء را در آن موقع آنها در چه حال بوده‌اند؟ از تصور ما خارج است. و حتما امام (ع) موقعي كه به نزديكي حائر مقدس مي‌رسد و با جابر و عطية ملاقات مي‌فرمايد و سائر اشخاص كه در آنجا بوده‌اند امر فرموده كه از حريم حائر مقدس و از دور آن محل شريف دور شوند تا مخدرات عصمت و طهارت وارد كنار حائر شريف بشوند چون قطعا آنها صدا به ناله و فغان بلند مي‌كنند و اشخاص نامحرم بايد بر كنار باشند گرچه آنها مودب با آداب شرع مقدس بوده و تمامي حركات و سكنات و رفتار آنها سر موئي از جاده‌ي شريعت مقدسه به كنار نخواهد شد و در حال گريه و شيون نيز مطابق دستور اسلام بوده ولي در مقام نوحه و ندبه اگر اشخاص نامحرم در آن محوطه نبوده باشند بهتر خواهد بود چنانچه حضرت زينب كبري سلام‌الله‌عليها روز يازدهم محرم كه به قتلگاه نزد نعش مبارك برادرش سيدالشهداء (ع) قرار گرفت چنان نوحه‌سرائي به برادر خويش كرد كه عبارت كتب مقاتل و تواريخ از شيعه [ صفحه 197] و سني اين است «و ابكت كل عدو و صديق» تمامي دوست و دشمن را به گريه درآورد پس حالا كه از اسارت شام برگشته و كنار قبر برادرها و برادرزاده‌ها قرار گرفته چه نوحه‌سرائي خواهد كرد و لذا قطعا امام (ع) امر مي‌فرمايد كه اشخاص بي‌گانه از حريم مطهر حائر شريف دور باشند و شايد به اين جهت عطيه و ديگران كنار شده‌اند و سخنان امام عليه‌السلام و يا كلماتي كه امام عليه‌السلام در موقع زيارت پدر بزرگوارش سيدالشهداء عليه‌السلام با آن كلمات زيارت فرموده نتوانسته‌اند حفظ نمايند و به شيعيان و نسل آينده آنها رابه يادگار بگذارند اين طور نيست كه علت عدم نقل زيارتي از امام عليه‌السلام در آن موقع منحصر به آن چه محدث نوري (ره) تصور فرموده، باشد شايد جهات و موانع ديگري علت آن شده كه به ما نقل نگرديده و به اطلاع ما نرسيده. يا كتبي كه اينگونه قضايا و حوادث را متضمن بوده و در آنها درج و نقل شده از ميان رفته چقدر كتابهاي اسلامي‌در حملات تاتار و مغول از كتابخانه‌هاي مهم بلاد اسلامي‌از بين رفته است كه جز اسامي و فهرست آنها را در كتب رجال و تراجم مطالعه نمي‌كنيم چنانچه بر اهل تتبع و اطلاع پوشيده نيست.

#### اضافات طبع دوم در رد شبهات طرفدار شبهات‌

در اينجا آنچه در طبع اول كتاب در رد دليل چهارم محدث نوري (ره) نگارش يافته بود تمام گشت و نظر بر اين كه ادعاي تقطيع شدن روايت عطية به بعض اشخاص كه اهل اين مطالب نبوده و خود را وادار به قلم‌فرسائي در اينگونه مطالب تاريخي نموده بسيار گران آمده خواسته با [ صفحه 198] ايجاد شبهات و تشكيكات واهيه آنچه در اين موضوع نگارش يافته موهون نموده و شبهات و استبعادهاي محدث نوري (ره) را تقويت نمايد و آنچه سيد در مصباح الزائر از عطا نقل كرده و زيارت نقل نموده و آنچه عمادالدين طبري در بشارة المصطفي از عطية روايت كرده غير از ديگري دانسته و عنوان كرده كه عطا غير از عطية است و تطبيق بين نقل عطا و عطية كرده و گفته معلوم مي‌شود كه نقليات اين دو نفر مغايرت دارند پس روايت عطا در مصباح الزائر غير از روايت عطية در بشارة المصطفي است. اولا: اجمالا در جواب اين طرفدار شبهات و رشك‌برنده بر تحقيقات گفته مي‌شود: 1- اختلاف بين بعض عبارات روايت در مصباح الزائر و بشارة المصطفي جهت آن از نقل به معني كردن روات است، روات ملتزم نبوده‌اند تمامي‌احاديث و روايات را با عين الفاظ آنها نقل نمايند جائي كه الفاظ مغير معني به تمام المعني نباشد نقل به معني نموده و نقل كرده‌اند چنانچه در علم (درايه) مشروحا بيان و مطلب عيان گرديده است خصوصا كه حديث راجع به نقل تاريخ و واقعه‌ي باشد كه راجع به احكام شرعيه و أدعيه‌ي مأثوره نيست. ب- ثابت كرده و روشن خواهيم كرد كه عطا همان عطيه است و غير از او نيست و شكي در اين‌باره نخواهد ماند پس آنچه در مصباح و بشارة المصطفي است يك روايت بوده و تقطيع شده است يعني روات در اصل [ صفحه 199] نقل روايت تقطيع كرده‌اند. ثانيا طرفدار شبهات واهيه و زياد كننده‌ي احتمالات فاسده گفته: كه شيخ فخرالدين طريحي متوفي (1085) ه اشاره بروز زيارت نموه و سال زيارت را مسكوت گذاشته و ترجمه‌ي عبارات را از منتخب طريحي (ره) و كتاب مصائب المعصومين شيخ عبدالخالق بن عبد الرحيم يزدي [143] [ صفحه 200] مرد متهم غيرقابل اعتماد آورده و گفته كه او عين عبارت لهوف را نقل كرده و ابدا در مورد تاريخ روز و سال تعرضي ننموده است. بعد از فاضل قزويني (ره) در كتاب تظلم الزهراء از كتاب بشارة المصطفي تأليف عمادالدين طبري از عطيه‌ي عوفي آمدن جابر را به كربلاء و غسل كردن او را نقل كرده و در آخر گفته: باز در اين حديث اشاره به روز و ماه و سال نشده و گفته:آنچه در لواعج الاشجان سيد امين عاملي (ره) فرموده چنانچه نقل شد: قال عطية فبينما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام... الخ و نقل آن گذشت ص 186. اين ذيل و اضافات به تنها لواعج الاشجان اختصاص دارد و در تظلم الزهراء و مصائب المعصومين و مفاتيح البكاء و ارشاد و لهوف و [ صفحه 201] ابومخنف ندارد. باز گويد: ذيلي كه سيد امين عاملي (ره) نقل كرده: قال عطية... الخ صحت ندارد... و احتمال تقطيع بدون اشاره نمودن بر صدر و ذيل روايت... اغراء به جهل است و اين هم از بزرگان بسيار بعيد است.

#### كشف شبهات صادره از طرفدار شبهات

جمود بر اين كه شيخ طريحي (ره) اشاره به سال نكرده و مسكوت گذاشته يا فلان شخص روز و سال را متعرض نشده اين قبيل كلمات و راه انداختن شبهات تمامي اينها غفلت از آنست كه مراد بزرگان از كلمات‌شان همان روز بيستم صفر سال 61 هجري است زيرا مرتكز در اذهان بزرگان از علماء و ديگران از آن كلمات‌شان روز بيستم صفر روز اربعين سال 61 هجري است چون ارتكازي در ميان شيعيان است عموما كه رأس اطهر سيدالشهداء (ع) پس از چهل روز از عاشوراء ملحق به جسد اطيب شده و آن را امام سجاد (ع) در اربعين آورده و به بدن اطيب ملحق كرده است چون كسي از مؤرخين و ارباب مقاتل نگفته كه رأس اطهر را كسي ديگر ملحق به بدن اطهر كرده است و كسي ابراز نكرده كه غير از امام عليه‌السلام كسي ديگر آن را الحاق به بدن كرده و كسي نگفته كه آمدن امام سجاد (ع) براي الحاق رأس اطهر به بدن امام (ع) در اربعين دوم اتفاق افتاده يعني هشتاد روز بعد از عاشوراء واقع شده يا موقع رفتن [ صفحه 202] از كوفه به شام كه بعضيها احتمال داده كه آن موقع از كوفه به كربلاء آمده‌اند زيرا رأس اطهر را نظر به اين رغم باطل در آن موقع به شام برده‌اند چطور مي‌شود آن موقع الحاق به بدن اطيب شده باشد، و كسي از اماميه نگفته كه اسراء شش ماه در كوفه مانده‌اند. و يا سال آينده 62 به كربلاء آمده‌اند اينها حدسيات بعض اشخاص مانند طرفدار شبهات است و حدسياتي است كه در اين‌باره زده شده و خصوصا پس از محدث نوري (ره) شبهات به راه انداخته‌اند و كليه احتمالاتي كه ذكر شد كلا حدس و تخمين و توهمات و احتمالات است كه در اعصار متأخره به ميدان آمده و از محدث نوري (ره) ناشي شده و او هم استبعاد سيد (ره) را در اقبال عنوان كرده و به شبهات بال و پر داده و تمامي اذهان را با آنها به تشويش انداخته‌اند و ابدا دليلي به آنها ندارند. و ابدا كسي قبل از زمان محدث نوري (ره) ايجاد شبهات نكرده و به شبهات بال و پر نداده مثل بال و پر دادنش به تحريف قرآن (العياذبالله) كه از حد خارج شده است فقط استبعاد سيد (ره) است كه در اقبال فرموده و ذهن آن بزرگوار را احتمال اين كه اهل بيت يك ماه در دمشق مانده‌اند گرفته و اما ايجاد شبهات نفرموده است. و علامه‌ي مجلسي (ره) هم استبعاد را خواسته به نحوي توجيه نمايد كه از قول مشهور به كنار نرود روز اربعين بيستم شهر صفر سال 61 به اندازه‌ي در ميان شيعه مسلم بوده و الحاق رأس اطهر بقدري روشن بوده حتي از علماي اعلام اهل سنت گفته: كه شيعه‌ي اماميه قائلند كه رأس مطهر [ صفحه 203] سيدالشهداء (ع) پس از چهل روز از شهادت آن حضرت به بدن اطيبش ملحق شده و الحاق‌كننده غير از امام سجاد (ع) كسي ديگر نيست و عين الفاظ علماء اهل سنت خواهد آمد. و لذا احتياجي نداريم بگوئيم: بايد جمع بين اخبار و تاريخ و ملاقات جابر نمائيم و چهار و پنج وجه كه جز احتمال و حدس بيش نيست تصوير كنيم و غير از تكثير احتمالات و زياد كردن حدسيات واهيه كه اصلا به درد نخواهد خورد چيز بيش نيست و غير از مشوش كردن اذهان و به حيرت انداختن اشخاص صافي‌طويت و سليم‌النفس خالي از شكوك و شبهات چيز ديگر نيست.

#### عطا همان عطية است و غير او نيست

طرفدار شبهات خيال كرده كه عطا غير از عطية است و هدفش از اين عنوان مي‌خواهد اثبات كند ادعاء اين كه-: روايت عطية تقطيع شده، تمام نگشته و ثابت نيست، و روايت سيد ابن طاووس (ره) را در مصباح الزائر كه زيارت را از عطاء نقل فرموده و علامه‌ي محدث نوري (ره) فرموده: ظاهر آنست كه عطا همان عطية است غير از روايت عطية دانسته تا بتواند مرام خود را اثبات نمايد و غافل از اين كه فرمايش محدث نوري (ره) صحيح است به چند وجه: [ صفحه 204] اول: غسل كردن جابر در فرات و لباس پوشيدن وي مثل اشخاص محرم و (سعد) استعمال كردن كه سيد (ره) در مصباح نقل كرده عينا همان عمل است كه عطيه نقل كرده و اختلاف در الفاظ روايت عطية در بشارة المصطفي و عطا در مصباح موجب دو روايت نيست مثلا جابر از عطا عطر خواسته يا از كيسه خود علف سعد درآورده و به بدن خود پاشيده در روايت عطية كيفيت آمدن بر سر قبر مطهر را مشروحا بيان كرده و در روايت عطا اختصار كرده از اين قبيل اختلاف در نقل و اختصار و تفضيل تمامي اينها ناشي از نقل روات حديث است كه نقل به معني نموده راويان با اختصار و تفصيل نقل كرده‌اند از يك نفر راوي اول حديث صادر نشده تا گفته شود: امكان ندارد از يك نفر شخص در يك رويداد و سرگذشت اين مقدار اختلاف روي دهد و از اين كلام نتيجه اخذ شود كه عطا غير از عطية است و حكم به جهالت عطا شود و روايت وي از اعتبار ساقط گردد و زيارت «آل الله» هم از اعتبار بيافتد. اگر شواهد اين مطلب ذكر شود كلام طولاني شده باعث ملال خواننده‌ي عزيز مي‌شود در يكي از خطب امام حسن مجتبي (ع) با اين كه آشكارا و در ميان جمعيت انبوه انشاء فرموده با عبارات مختلفه و تغييرات زيادي نقل شده و نيست اين كار مگر از طرف ناقلين خبر و راويان قصه و در روايات و احاديث اين مطلب به طور روشن نمايان و زياد واقع شده است علاوه غسل جابر و پوشيدن لباس كه راويان نقل به معني نموده يكي (قميص) تعبير آورده و ديگري (ازار) نقل كرده چندان فرق زيادي [ صفحه 205] ندارند در لغت گويد: «القميص»: «ما يلبس علي الجلد» و «الازار»: «كل ما تسترك» غير از اين كه يكي از ديگري به نحو عام و خاص فرق داشته باشد ندارند و هرگز روات ملتزم نبوده‌اند كه عين الفاظ همديگر را نقل كنند. اگر كسي تأمل كند گمان نمي‌رود كه شك داشته باشد كه قضيه‌ي نقل شده در مصباح و در بشارة المصطفي از غسل جابر و آمدنش نزد قبر مبارك قضيه‌ي متعدده نيست و يك واقعه بيشتر نبوده است. اختلاف در بعض الفاظ قصه هرگز مباينت را نمي‌رساند. در علم «دراية الحديث» كاملا بيان شده كسي كه عالم به الفاظ و مدلولات آنهاست و خبير به مقاصد و معاني است براي او نقل كردن حديث به معنا مانعي ندارد در حالي كه تمام معني را اداء كند و هرگز حديث با نقل به معني از حجيت نمي‌افتد و اين قول مشهور ميان علماي اماميه رضوان الله عليهم است و محقق قمي (ره) در قوانين فرموده: خلافي در اين مطلب ميان اصحاب ما وجود ندارد و همچنين صاحب فصول فرموده: من مخالفي در اين مطلب از اصحاب نمي‌شناسم و بر اين قول قائل شده اكثر مخالفين. پس اختلاف در تعبيرات ناشي از نقل كردن قصه به معني است نه اين كه دو قصه‌ي مغاير باشند اگر شواهد اين مطلب بيان شود كلام به طول مي‌انجامد و نظر بر اين كه بر اهلش مستور نيست از نقل شواهد صرف‌نظر گرديد و أما كسي كه أهلش نيست ما كاري با او نداريم- حسبه جهله. [ صفحه 206] دوم: در اول ورود جابر به كربلاء سه نفر بيشتر نبوده‌اند خود جابر بن عبدالله انصاري و غلامش و عطيه‌ي عوفي آن محدث جليل‌القدر اگر عطا غير از عطية باشد لازم گرفته كه شخص چهارمي نيز با آنها بوده باشد و بني‌هاشم و ديگران بعد از ورود جابر آمده‌اند و اگر ادعاء شود كه جابر يك دفعه با عطية آمده و غسل كرده و زيارت به جا آورده و دفعه‌ي دوم با عطا آمده عين همان اعمال از غسل و غيره را به جا آورده پس بر عهده‌ي اين ادعاءكننده است كه تعدد قضيه را به اثبات برساند و از قديم گفته‌اند: «دون اثبات ذلك خرط القتات» مگر اين ادعاء از روي احتمالات و حدسيات و تخيلات واهيه گفته شود آن هم به درد نمي‌خورد در اينجا مجرد ادعاء و احتمال و حدس فائده ندارد. سوم: آنچه كاملا ثابت مي‌كند كه عطا همان عطيه‌ي عوفي است عبارتي از تتبع و تحقيق در اسناد روايات وارده در كتب حديث است كه از عطية گاه عطا تعبير آورده‌اند و محدث نوري (ره) در حدس خود صائب است و براي دليل و شاهد اين مطلب بررسي به روايتي كه عطية از عائشة سؤال كرده و نقل نموده بس است: شيخ جليل محدث اقدم جعفر ابن احمد بن علي قمي نزيل «ري» قدس‌سره استاد شيخ صدوق قدس‌سره در كتاب «نوادر الاثر في علي خير البشر» روايت كرده به سندش از عبدالرحمن بن شريك از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشة عن علي (ع)؟ قالت: ذاك خير البشر لا يشك فيه الا كافر- ص 43. [ صفحه 207] باز به سند ديگر از عبد الله بن شريك از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشة... الخ همان حديث را نقل كرده ص 44. باز به سند خود از محمد بن عبيد بن عتبة الكندي از عبدالرحمن بن شريك از پدرش از اعمش از عطية قال: سألت عائشة عن علي (ع) قالت: ذلك خير البشر لا يشك فيه الا كافر. ص 44 ط طهران سال 1369 ه ق گر چه از عنوانهاي آن كتاب شريف توهم اين كه عطا غير از عطيه است ممكن است بشود ولي پس از تأمل در اسناد و متن حديث واضح است كه يك نفر بيشتر نيست فقط اختلاف در تعبير است و روايت يكي است. و عين همين روايت را در غاية المرام سيد علامه‌ي بحراني قدس‌سره از شيخ ابن بابويه (ره) به طريق عامه روايت كرده كه سند در وسطش عينا همان طريق مي‌شود كه شيخ ابومحمد جعفر قمي (ره) در (نوادر الاثر) روايت را از اعمش از عطيه نقل كرده ولي در غاية المرام (عطا) تعبير آورده است چنانچه به سندش روايت مي‌كند و گويد: قال حدثنا محمد بن عتبة الكندي بن عبيد قال حدثنا عبدالرحمن بن شريك قال حدثنا أبي عن الاعمش عن عطا قال: سألت عائشة عن علي ابن ابي‌طالب (ع) فقالت ذلك خير البشر و لا يشك فيه الا كافر. ص 450 جاي شبهه نيست كه سؤال كننده از عائشة عطيه است و سند يكي است و در سند غاية المرام تقديم تأخير فقط در لفظ (عتبة) و (عبيد) است. و توهم اين كه عطا و عطية دو نفرند و هر دو به يك نحو از [ صفحه 208] عائشة سؤال كرده و سليمان بن مهران اعمش كه از بزرگان متكلمين اماميه است از هر دو ايضا به يك نحو اخذ حديث نموده توهم باطل و بطلانش در غايت درجه واضح است و احتياج به تذكر ندارد محض براي توضيح واضحات نگارش يافت. پس كسي كه در كتابش عنوان كرده: كه (عطا غير از عطيه است) بطلانش واضح است چنانچه به تناقض كلام خود متوجه نشده در جائي گويد: كه شيخ مفيد و شيخ طوسي انكار اربعين را كرده‌اند كه اسراء از شام برگشته و به كربلاء آيند بلكه به مدينه رفته‌اند و در جاي ديگر گفته كه هر دو آن بزرگواران «شيخان» اربعين را انكار نكرده‌اند بلكه ساكت بوده‌اند نفيا و اثباتا فرمايشي نفرموده‌اند. ادعاء اولش باطل و كلام دومش صحيح است و جهت اين كه شيخان قدس‌سرهما ساكت شده و تصريح نفرموده‌اند از مطاوي كلمات در اين كتاب روشن و واضح گرديده است نيازمند به تكرار نيست. كسي كه گفته جابر بن عبدالله انصاري صحابي معروف با جمعي از بني‌هاشم به زيارت كربلاء شتافت و در اربعين دوم صورت به قبر حسين عليه‌السلام گذاشت- اين قولي است كه مدرك و دليلي از تواريخ و مقاتل نداشته و شواهد تاريخي كه قابل اعتماد باشد ندارد و برخلاف آنست كه شيعه‌ي اماميه گفته‌اند كه رأس مطهر سيدالشهداء (ع) بعد از چهل روز از شهادتش امام سجاد (ع) در كربلاء ملحق به بدن اطيب اطهر فرموده است و امام سجاد (ع) هم در غير روز اربعين كسي نگفته كه به كربلاء [ صفحه 209] آمده است مگر بعد از سالها كه امام (ع) به زيارت كربلاء و نجف اشرف آمده است و كسي كه با حدس و تخمين و از روي تصورات خويشتن گفته: اگر عصر 11 محرم به كوفه رفته باشند و روز 14 قاصد به شام برود و آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر برگردد و 3 روز ابن‌زياد تهيه‌ي سفر ببيند چنانچه همه نوشته‌اند روز 18 صفر از كوفه حركت به شام وقاع مي‌شود و به احتمال ضعيف شايد 19 صفر در موقع حركت از كوفه به شام در حال عبور با جابر ملاقات كرده باشند و سيد ابن طاووس به همين مناسبت ترديد كرده كه روز 19 صفر اربعين يا بيستم پس اربعين اول را در مسير حركت به شام بايد بدانيم ديگران هم اين قول را گفته بطوري كه از جمله (چنانچه همه نوشته‌اند) معلوم مي‌گردد جماعتي به اين قول قائل است و مؤيد اين قول است آنچه طبراني [144] در كامل بهائي مي‌نويسد كه اهل‌بيت در شانزدهم ربيع‌الاول وارد شام شدند. بنابراين ورود اهل‌بيت در بيستم صفر به كربلاء و ملاقات آنها با جابر قابل هضم خواهد شد. [ صفحه 210] در ازاء اين حدسيات گفته مي‌شود: جاي تعجب است طرفدار شبهات حرفهاي حدسي و بي‌مدرك يك نفر كارمند فلان اداره را نقل كرده و از حدسي بودن آنها صرف‌نظر مي‌كند ولي تلاش دارد كه تقريبات اين جانب را هيچ نمايد راست فرموده جدم رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم كه حسد ده جزء است نه جزء آن در ميان علماء است يك جزء در سائر مردم است و از آن يك جزء هم علماء حظ وافر دارند البته معلوم است كه اينها حالات علماء دنياست و علماي آخرت از آن‌گونه صفات بري‌ء هستند رجوع شود به تعليقات انوار نعمانيه ج 4 ص 324 -322 ط تبريز- روز 14 قاصد به شام برود و آخرش را هم تعيين كرده كه آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر وقت مراجعت خيال كرده كه برگردد- صحت اين حدس از كجا معلوم شده، و براي تهيه‌ي سفر ابن‌زياد هم وقت فرض نموده آن هم سه روز تعيين كرده تا آخر آنچه نگارش داده و از اين قبيل حدسيات و تخمينات بي‌مدرك كه جز توهمات چيز بيشتر نيست ابدا اعتماد را نشايد زيرا تمامي آنها توهمات و پندارهاي خيالي است و فرضيات بي‌مدرك مي‌باشد در كتب معتبره حركت اسراء را به شام روز (15 محرم) از كوفه گفته‌اند و ورود به دمشق را اول صفر نوشته‌اند و شاهد اقوي هم كه بر آن فرضيات ذكر كرده گفته: و شاهد اقوي تعبير فقيد ابن نما با كلمه‌ي مرور است وي چنين گويد: و لما مر عيال الحسين (ع) به كربلاء و جدوا جابر بن عبدالله الانصاري و جماعة من بني‌هاشم قدموا [ صفحه 211] الزيادرة في وقت واحد [145] . عبور كردن از جائي به جائي استعمال مي‌شود چنانچه در عبور اميرالمؤمنين (ع) در سفر صفين با كلمه‌ي مرور تعبير كرده زيرا مقصد صفين بود به سرزمين كربلاء گذشت و در سفر عيال حسين (ع) مقصد شام بود كربلاء يكي از منازل مي‌شد از اين جهت با كلمه‌ي مرور تعبير شده- اين دليل آن حدسيات است كه ذكر كرده بر فرض قبول كنيم كه مرور به آن معني است كه ادعاء شده است آيا مرور به گذشتن اهل‌بيت در مراجعت از شام و گذشتن آنها از كربلاء كه مقصدشان مدينه بود صدق نمي‌كند؟ يعني كربلاء را منزل قرار داده بعد كوچ به طرف مدينه شود. در اينجا قضاء و داوري را به وجدان خوانندگان گرامي محول مي‌كنم. در تاريخ كربلاء نظير آن عبارت را چنين ذكر كرده و در ضمن مطلبي گويد: ثم و من سوق الاساري و السبايا الي الكوفة فالي الشام ثم رجوعهم من الشام و مرورهم بكربلاء في طريقهم الي المدينة... الخ [146] . و شاهد بي‌اساس بودن اين ادعاء يعني مرور اهل‌بيت در موقع رفتن به شام از كربلاء شده چنانچه حدس زده‌اند در خود [ صفحه 212] عبارت كتاب مثير الاحزان ابن نما (ره) نمايان است: چون فرموده: در مرور عيال امام (ع) به كربلاء جابر و جماعتي از بني‌هاشم را يافتند كه براي زيارت آمده‌اند در وقت واحد. آيا در آن موقع تسلط ابن‌زياد به عراق و به ويژه كوفه و حوالي آن و روزهاي اختناق و خفقان بعد از وقوع واقعه‌ي جانگداز كربلاء و روز عاشوراء حتي طوري شده بود كه اكثر مردم خيال كردند كه ديگر كسي از بني‌هاشم بعد از آن كشتار نمي‌تواند نفس بكشد و اولاد علي عليه‌السلام به كلي مستأصل شدند و امام (ع) شهيد شد و رأس مطهر او را با يارانش به كوفه پيش ابن‌زياد ارمغان بردند آيا در آن موقع كه چند روز بيشتر نيست كه واقعه‌ي عاشوراء اتفاق افتاده و هنوز يزيد پشيمان نشده مي‌توان باور كرد كه جماعتي از بني‌هاشم به زيارت كربلاء آيند؟ تا با عيال امام (ع) ملاقات نمايند و 3 روز در كنار قبرش به عزاداري مشغول شوند چون جاي شك نيست هنوز اسراء و سر اطهر به دمشق بنا به ادعائي كه ذكر شد وارد نشده بود و يزيد با خشم مردم روبرو نگشته بود و اوضاع دگرگون نشده و مردم بلاد اسلامي با بغض بر عليه وي نشوريده و با نظر نفرت ننگريسته و امثال مروانها سراسيمه نزد يزيد نشتابيده كه هر چه زودتر اسراء اهل‌بيت را با نوازش و مهرباني به وطن خودشان برگردان و اگر همچو اقدامي نشود اوضاع وخيم و عاقبت كار تيره و تاريك است. [ صفحه 213] چطور در آن موقع خفقان بني‌هاشم توانستند به زيارت بيايند؟ آيا آنها از كوفه آمده بودند با آن وضع اختناقي آن شهرستان؟ يا از مدينه رهسپار شده بودند؟ اگر جابر در اول اربعين بيستم صفر سال 61 به زيارت امام (ع) شتابيده پس از پشيمان شدن يزيد و شكستن خفقان بود باز با خوف و ترس روبرو بود و چون رسول الله صلي الله عليه و آله به وي دستور داده بود كه سيد مظلومان را زيارت كند و به امر آن حضرت مي‌خواست عمل كند و البته جابر بن عبد الله انصاري كسي نيست كه خودش اعمالي از خود تشريع نمايد غسل كند و گامهاي خود را آرام بردارد و به زيارت قبر مقدس جگر گوشه‌ي زهراء بتول (ع) بشتابد قطعا تمامي اعمال و حركات وي مأخوذ از معصوم بوده است. ادريس عمادالدين قرشي متوفي (872) ه در كتاب «عيون الاخبار و فنون الاثار» گويد: [147] و روي الحسين بن جعفر بن موسي باسناده الي أم‌سلمة أنها قالت: سمعت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم يقول: ألا أن ابني الحسين مقتول فوالله لو اشترك في قتله اهل السماوات و الارض لادخلهم الله عزوجل كلهم في النار، ألا و أن مابين قبري و قبر الحسين روضه من رياض الجنة، ألا و ان قبر الحسين علي ترعة من ترع الجنة، ألا و ان كربلاء أرض من أرض الجنة. ثم التفت الي جابر بن عبدالله فقال له: يا جابر [ صفحه 214] زر قبر ابني‌الحسين، فان زيارته تعدل مائة حجة. پس معلوم شد كه جماعه بني‌هاشم در آن موقع نمي‌توانستند به كربلاء بيايند و دخالت بعضي از عجمها در كلمه‌ي (مر) در عبارت مثير الاحزان ناشي از دخالت در نكات كلمات لغت عربي است كه وي از آن عاري و بري است. و قول طرفدار شبهات كه گفته: زيادتي را كه سيد امين عاملي (ره) نقل فرموده: قال عطية فبينما... الخ. هيچ كس از بزرگان كه روايت عطية را از بشارة المصطفي تأليف طبري (ره) نقل كرده اين زيادتي را نقل ننموده است پس زيادتي مذكور در روايت عطية نيست اين حاصل كلام اوست. معلوم مي‌شود اصل منظور را درنيافته است زيرا ما مدعي نيستيم كه اين زيادتي در بشارة المصطفي بوده و تمامي روايت عطية در آن كتاب نقل شده و از آن تقطيع كرده‌اند بلكه مراد آنست در اصل روايت عطية قبل از صاحب كتاب بشارة المصطفي از محدثين كه آن را روايت كرده‌اند تقطيع واقع شده است. گرچه اولا: محتمل است در نسخه‌ي كامل از بشارة المصطفي اگر به دست آيد موجود باشد چنانچه اشاره كرده‌ايم كه نسخ بشارة المصطفي ناقص است و نسخه‌ي كه از روي آن در نجف اشرف چاپ شده ناقص بوده چنانچه در مقدمه‌اش به اين مطلب تصريح كرده‌اند و ممكن است نسخي كه از آن به دست جمعي رسيده اين زيادتي را نداشته است ولي سيد امين عاملي (ره) از نسخه‌ي كامل آن يا از جاي ديگر آن زيادتي [ صفحه 215] را به دست آورده و نقل فرموده اثبات سيد امين عاملي (ره) مقدم بر سكوت سائرين بلكه نفي ديگران است و در اول كلامش فرموده: «عن كتاب بشارة المصطفي و غيره... الخ از اين عبارت معلوم مي‌شود كه از غير كتاب بشارة المصطفي نيز نقل فرموده است. و ثانيا: اگر قبول نمائيم عمادالدين طبري (ره) در كتاب بشارة المصطفي چنانچه اشاره شد از اصل روايت تقطيع شده‌ي محدثين قدماء همين اندازه را نقل فرموده كه زيادتي سيد امين عاملي (ره) را ندارد و سيد ابن طاووس (ره) در مصباح الزائر قطعه‌ي از آن را به مناسبت حال كتابش نقل فرموده و در كتاب لهوف هم برحسب تناسب كتاب راجع به آمدن اسراء به كربلاء نقل فرموده و شاهد اين كه از علماي اعلام بر اين موضوع متوجه شده‌اند كه روايت عطية بقيه دارد و لذا بعد از نقل آن اين عبارت را مرقوم داشته‌اند «الحديث» الف و لام عهد است كه رويه‌ي محدثين است كه هرگاه در جائي تمام روايتي را نقل نكردند اين كلمه را «الحديث» مرقوم مي‌دارند چنانچه فاضل قزويني و غيره همين عمل را به كار بسته‌اند پس اغراء به جهلي در بين نيست كه سبب آن تقطيع شدن حديث شود و از بزرگان اشاره‌ي به آن ننمايند چنانچه طرفدار شبهات پنداشته است و به اين نكته در پاورقي ص 136 از طبع اول كتاب تصريح كرده‌ام چنانچه در اين طبع در ص 186 نيز موجود است ولي طرفدار شبهات ملتفت آن نشده يا متوجه اصطلاحات محدثين چنانچه در علم «دراية» بيان كرده‌اند نبوده است چنانچه محدث نوري (ره) با آن تبحرش در حديث [ صفحه 216] و رجال متوجه تقطيع حديث عطية نشده است از قديم گفته‌اند «كم ترك الاول للاخر» چنانچه تاريخ الائمه‌ي ابن ابي‌الثلج بغدادي (ره) را جمعي از بزرگان به نصر بن علي جهضمي كه از راويان آن كتاب است و راوي از حضرت رضا سلام‌الله‌عليه است داده بودند در مقدمه‌ي آن رساله تحقيق شد كه تأليف ابن ابي‌الثلج است و احدي به اين موضوع متوجه نشده بود و نيز تا حال كسي متوجه نشده بود كه روايت هرثمة ابن اعين تاريخ وفات امام رضا عليه‌السلام را با تاريخ قتل هرثمة و وفات امام عليه‌السلام درست نمي‌آيد و اين نكته در چند سال قبل تحقيق شده است. غرض به بعض نفوس گران نيايد كه چطور شد به فلان مطلب كسي متوجه نشد اما فلاني تحقيق كرد (ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء). چنانچه در همين كتاب نسبت به تاريخ هجري تحقيق مي‌شود كه اصل واضع تاريخ هجرت خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله است و نسبت اصل وضع آن به عمر از اغلاط است حالا اين مطلب را از اشخاصي كه رشك مي‌برند قبول ننمايند كه كسي از بزرگان صراحة آن را نگفته و تحقيق نكرده است در صورتي كه از بزرگان علماي اعلام شيعه و سني بر آن اشاره كرده‌اند چنانچه مي‌آيد ان‌شاءالله‌تعالي.

#### محدثين احاديث زيادي را تقطيع كرده‌اند

از محدثين احاديث زيادي را تقطيع كرده و به ابواب مختلفه‌ي كتب حديث توزيع نموده‌اند كه از حد و حصر خارج است آيا اغراء به جهل كرده‌اند؟ و مقدار زيادي از احاديث را نقل به معني نموده‌اند آيا به اشتباه رفته‌اند؟ خصوصا احاديثي كه راجع به احكام شرعيه نيست و [ صفحه 217] اخباري كه در موضوع ادعيه و زيارت و اذكار نيست چون در اين دو قسمت اخير خود الفاظي كه از معصوم عليه‌السلام شنيده شده دخيل بوده و لذا در آنها از نقل به معني خودداري شده و در نقل جريان آمدن جابر و غسل كردن وي كه از قبيل قصه و نقل تاريخ است نقل به معني رخ داده ولي در نقل زيارت قطعا اين كار عملي نشده است چنانچه به اين مطالب در علم درايه كاملا تصريح كرده‌اند. كتاب سليم بن قيس هلالي را كه از كتب معتبره‌ي مشهور است احاديث آن را كليني (ره) و صدوق (ره) و ديگر از اكابر تقطيع كرده و پخش به موارد زيادي كرده‌اند بدون اين كه اشاره‌ي به تقطيع نمايند آيا اغراء به جهل كرده‌اند؟ اغراء به جهل وقتي لازم مي‌آيد كه اگر اشاره به عمل خودشان ننمايند مفسده‌ي بر آن مترتب بشود حالا در عدم اشاره به تقطيع يك موضوع تاريخي چه فساد لازم مي‌آيد تا اگر اشاره ننمايند اغراء به جهل را در برداشته باشد. علامه‌ي مجلسي (ره) در بحارالانوار مقداري از كتاب امام عليه‌السلام را به محمد بن ابي‌بكر كه در امالي شيخ رحمه الله تفصيلا نقل شده تقطيع فرموده بدون اين كه اشاره به آن نمايد آيا اغراء به جهل كرده است؟ اگر موارد تقطيع بدون اشاره و تصريح بر آن را بشماريم كلام به درازا مي‌كشد و براي كساين كه اطلاع بر اين مطالب دارند روشن است. [ صفحه 218] بر فرض در بعض موارد اتفاق افتاده كه اشاره و تصريح بر تقطيع روايتي به ويژه در قسمتهاي تاريخي آن نكرده‌اند و مسامحه را روا داشته‌اند آيا محدثين و بزرگان ناقلين احاديث و تواريخ (العياذبالله) حكيم علي الاطلاق هستند كه از آنها اغراء به جهل سر نزند و به خطاء نرفته باشند؟ اغراء به جهل از حكيم علي لاطلاق قبيح است نه از كساني كه از آنها خطاء صادر مي‌شود.

#### زيادتي سيد امين را كسي ديگر نقل كرده‌

و ناگفته نماند زيادتي را كه سيد امين عاملي (ره) نقل كرده سيد بزرگوار متفرد در نقل آن از عطيه نيست عين همان زيادتي را در ذيل روايت عطيه در جاي ديگر نيز نقل كرده‌اند چنانچه شيخ جليل شيخ حسين بن شيخ علي آل شيخ سليمان بلادي بحراني در كتاب «حديث الاربعين في ذكر مجي‌ء الامام زين‌العابدين و أهل بيته الي أرض كربلاء» ص 29 ط- نجف به سال: 1372 ه ق نقل كرده و از عطية «ابن عطية» تعبير آورده كه قطعا از غلط نسخه است و روايت را از كتاب بشارة المصطفي نقل كرده و همان ذيل را كه سيد امين (ره) نقل فرموده او نيز نقل نموده و در ص 30 گويد: فكأنني بزين‌العابدين و قد أقبل... الخ از قول او: فكأنني... الخ كلام صاحب كتاب است و در طبع اول كتاب ص 188 به اين مطلب اشاره كرده‌ام پس قول طرفدار شبهات كه نقل آن زيادتي به سيد امين عاملي (ره) اختصاص دارد غلط است و اين كه گفته: «در تظلم الزهراء و مصائب المعصومين و مفاتيح البكاء و ارشاد و لهوف و أبومخنف ندارد». [ صفحه 219] اگر آن زيادتي را در تظلم الزهراء و ارشاد و لهوف ندارد عيبي بر آن نمي‌رساند چون روايت عطية ميان روات از زمان قديم تقطيع شده مقداري از آن را در كتب مذكوره غير از ارشاد مانند لهوف نقل كرده‌اند بقيه را نقل نكرده‌اند ولي سيد امين عاملي (ره) و شيخ حسين بن شيخ علي بن شيخ حسن آل شيخ سليمان بلادي بحراني بر آن مطلع شده و نقل كرده‌اند و اثبات مقدم بر سكوت و ادعاي علم مقدم بر جهل است و اما كتاب مصائب المعصومين و مفاتيح البكاء و أبومخنف نزد اينجانب بقدر فلسسي و پشيزي ارزش و اعتبار ندارد تا نقل و عدم نقل آنها مورد اعتناء قرار گيرد زيرا اين جانب به آن قبيل كتابها ارزش و اعتبار قائل نيستم مانند نظائر آنها كه مشروحا در اين كتاب به اسامي عده‌ي زيادي از آنها اشاره شده است. طرفدار شبهات گفته: احترام و اهميت روز اربعين به جهت آنست كه روز چهلم از شهادت سيدالشهداء (ع) است علل ديگر از آمدن جابر و يا اهل‌بيت به كربلاء تأثير ندارد. اين ادعاء ارزش ندارد در جواب اين كلام بي‌اعتبار گفته مي‌شود: شما از كجا دانستيد كه آمدن جابر و اهل‌بيت و ملحق كردن سر اطهر امام (ع) در آن روز به جسد انور تأثير در اربعين قرار دادن آن روز ندارد در صورتي كه كلام بزرگان اسلام مقدم بر ادعاء شماست كه تصريح به تأثير كرده‌اند. سيد علم الهدي (ره) و شيخ طوسي (ره) فرموده‌اند كه رأس اطهر [ صفحه 220] را در روز اربعين به جسد اطيب ملحق كرده‌اند و شيخ طوسي (ره) فرموده از آنست زيارت اربعين. و قول ابوريحان بيروني رياضي‌دان مشهور در اسلام گر چه در قولش متفرد است مقدم بر ادعاء شماست كه فرموده: در آن روز سر اطهر را به جثه‌ي انور ملحق نمودند و چهل نفر از اهل‌بيت امام (ع) او را زيارت كردند و از آنست زيارت اربعين. و سيد علامه‌ي امين عاملي (ره) فرموده: مشهور آنست كه خاندان رسالت در بيستم ماه صفر به كربلاء رسيده‌اند و زيارت اربعين كه از ائمه‌ي اهل‌بيت (ع) براي امام حسين عليه‌السلام وارد شده از آن جهت است- بعد استبعاد خود را- كه دليل نيست- بيان فرموده چون مرد علامه و بااطلاع بوده و مي‌دانست كه استبعاد دليل نمي‌شود بعد از آن از استبعاد جواب داده به نحوي كه در اين كتاب از ايشان نقل شده است. پس آنچه در ميان شيعه مشهور است و غالبا مطلب مشهور مطابق واقع مي‌شود- اي بسا شهرت است كه اصل ندارد- و غالبا شهرت اصل دارد مقدم بر ادعاء طرفدار شبهات است. چه پر واضح است كه ادعاء وي طرف مقايسه با فرمايش شيخ الطائفه‌ي طوسي (ره) نيست- حرفهاي طرفدار شبهات در مقابل تصريح شيخ (ره) اجتهاد در مقابل نص است كه به قدر پشيزي ارزش ندارد. و عين كلمات شيخ رحمه الله و بزرگان ديگر مي‌آيد ان‌شاءالله‌تعالي. اما ترتيب منازل از كوفه تا شام احدي از ارباب كتب مقاتل معتبره [ صفحه 221] و تواريخ مورد اعتماد به آن تصريح نكرده‌اند و آنچه طرفدار شبهات و ديگران در كتب مواعظ و منبريها ذكر كرده‌اند تماما مأخوذ از كتب مجعوله و ضعيفه و مجهول المؤلف مانند مقتل ابي‌مخنف و اسفرائني و از روي آنها نقشه‌هاي خيالي در هندوستان و پاكستان كشيده‌اند ابدا قابل اعتماد نيست چنانچه محدث محقق خياباني (ره) فرموده: «ترتيب منازل معلوم و مضبوط نيست» ج 4 تتمه‌ي محرم ص 283 بعد بدون مراعات ترتيب به وقائع بعض منازل اشاره كرده است. چون طرفدار شبهات باكي از نقل از كتب ضعيفه ندراد و لذا به نقليات آنها در ترتيب منازل تمسك كرده و اغلب قريب به همان داستانها كه در كتب منبريها مانند بحرالمصائبها است در كتابش درج كرده و به نقشه‌هاي خيالي تمسك نموده است بلي آنهائي كه از جريانها و داستانهاي منازل از كتب معتبره مانند ارشاد شيخ (ره) و لهوف سيد (ره) و مثير الاحزان ابن نما (ره) و لواعج الاشجان سيد امين عاملي (ره) نقل شده باشد مورد اعتماد است.

#### دليل پنجم محدث نوري بر نيامدن اسراء در اربعين و جواب آن

##### اشاره

دليل پنجم: كه محدث نوري (ره) براي خود ذكر كرده و مي‌خواهد ثابت كند اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را در موقع بردن از كوفه به شام از راه سلطاني برده‌اند كه از تكريت و موصل و نصيبين و حلب رد شده و غالبا آباد و به دهكده‌ي بسيار و شهرهاي معموره عبور مي‌كردند و از كوفه تا شام از آن راه قريب چهل منزل است و در اين مدعاي خوش چنگ به نقل مقتل ابومخنف زده كه فعلا در دست است و آن مقتل به تصريح [ صفحه 222] خود محدث نوري (ره) و سائر بزرگان اهل تحقيق از جعليات و موضوعات است و آن را به دروغ به ابومخنف لوط بن يحيي بسته‌اند اگر اصل مقتل ابومخنف موجود بود بسيار معتبر است ولي اين مقتل فعلي موجود كه مستقلا چاپ هم كرده‌اند مجعول بوده و جعلي بودن آن مسلم و جاي شبهه نيست گرچه بعضي از علماء خواسته منكرات آن را تطبيق با اصول مذهب نمايد ولي به تصريح خود محدث نوري (ره) بر متأمل در آن پوشيده نيست كه جز تكلف حاصلي ندارد و زحمت بي‌جا كشيده است اينگونه كتابها را از دشمنان عالم تشيع جعل مي‌كنند مانند دس و وضعي كه به بعض اخبار مي‌نمايند و نشر مي‌كنند و به بعض بزرگان عالم شيعه كه مقبول القول نزد عموم است نسبت مي‌دهند تا در قلوب عامه‌ي مردم جا گيرد و مقبول افتد مانند بعض تأليفاتي كه به محقق اردبيلي قدس‌سره نسبت داده‌اند. محدث نوري (ره) با اقرار به جعلي بودن آن مقتل خواسته با قرائن و امارات از نقليات سائر كتب و مقاتل نقل آن را تصحيح نمايد كه اسراء را از راه سلطاني برده‌اند. تا اين كه مي‌فرمايد: و چون عاقل تأمل كند سير از كربلاء به كوفه و از آنجا به شام با ملاحظه‌ي اقل ايام توقف در آن دو بلد و از شام تا به كربلاء در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه گفتيم اغماض كنيم و فرض نمائيم كه سير از بريه و غربي فرات بود آن هم بعد از تأمل صادق نظير اول است چه از كوفه تا شام به خط [ صفحه 223] مستقيم يك صد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدم ورود كوفه سيزدهم انعقاد آن مجلس مي‌شود و ايام رفتن قاصد به شام و مراجعت به كوفه كمتر از بيست روز چنانچه در اقبال گفته نشود بعد از آن ماندن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را در حبس كوفه و رسيدن خبر از يزيد را نقل فرموده و مي‌فرمايد: و اما آنچه بعضي از افاضل علماء در حواشي بر مزار بحار احتمال داده كه استيذان و جواب به توسط كبوتر بود كه ملوك سابق آن را به جهت قاصدي و بردن خط [148] از بلدي به بلدي تربيت مي‌كردند. فاسد است زيرا كه در عصر بني‌اميه و اوائل بني‌عباس اين كار متداول نبود بلكه شهاب‌الدين احمد بن يحيي بن فضل الله العمري تصريح كرده در كتاب تعريف كه اصل آن قسم كبوتر كه آن را حمام هدي و حمام رسائلي مي‌گويند در موصل بوده و ملوك فاطميين بسيار به او اعتناء داشتند. و از كتاب تمائم‌الحمائم محيي‌الدين ابن عبدالظاهر نقل كرده كه اول ملوك كه آن را از موصل نقل كرد نورالدين محمود بن زنكي بود در سنه‌ي (565) و بالجمله از اقبال گذشت كه يك ماه در حبس شام بودند و بعد از بيرون آمدن هفت روز مشغول عزاداري بودند چنانچه در كامل بهائي است و محمد بن جرير طبري در تاريخ خود گفته كه يزيد [ صفحه 224] ده روز ايشان را در خانه‌ي خود نگهداشت و بعد از آن ايشان را روانه كرد در مراجعت اجلال و اكرام و تأني و وقار در شب سير مي‌كردند چنانچه از كلام شيخ مفيد (ره) كه گذشت و ديگران معلوم مي‌شود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقيم سير كرده باشند مدت سير قريب به بيست و دو روز خواهد بود و حال آن كه از آن خط به جهت قلت آب و سائر مايحتاج سير ميسر نباشد خصوص براي آن قافله‌ي زنان و كودكان و ضعيفان. تا اينجا كلمات و فرمايشهاي محدث نوري (ره) بود كه براي اثبات عقيده‌ي خود دليل آورده است. جواب بر آن دليل‌و از آنچه از سرعت سير در آن زمانها نگارش داده شد و شواهد آورديم و نيز شواهد زيادي در متون تواريخ اسلامي موجود است گرچه قبول نمائيم كه از راه سلطاني اسراء را به شام برده‌اند باز سرعت سير شتران جماز ذلول آن زمانها و مراكب تربيت‌شده‌ي بريدها در اندك مدت آن راه را طي مي‌كردند اگر چه فرض شود اسراء را با مراكب خودشان برده باشند- گر چه ثابت نيست- و محدث نوري (ره) قياس به زمان خود فرموده و با مترهاي زمان خويش اندازه‌گيري كرده است و لذا آن همه استبعادها را به قلم آورده حتي كار را به جائي رسانيده كه از ممتنعات بشمار آورده در صورتي كه ميان مكه و كوفه بيشتر از شام تا كوفه است شواهد زيادي موجود است (چنانچه مقداري نقل شد) در مدت هشت روز و يا ده روز طي مي‌كرده‌اند و اين كه در شام يك ماه مانده‌اند مورد [ صفحه 225] اعتماد نيست چنانچه از فاضل قزويني (ره) نيز درگذشته نقل شد و معلوم نيست مرحوم سيد (قدس‌سره) آن را از كجا نقل فرموده است. داستانهائي كه امثال صاحب كتاب بحر المصائب كه خواسته اسم كتابش با مسماي آن مطابق شود براي منازل عرض راه ميان كوفه و شام تراشيده ابدا قابل ارزش و مورد اعتماد نيست تماما مأخوذ از افواه و كتب مجهول المؤلف و از قصه‌سرايان و نقليات بي‌مدرك قصه‌خوانان بوده و از نظر دقت و تحقيق به كلي بر كنار است. و تصريح طبري كه ده روز در شام بوده‌اند قطعا كليه‌ي مدت توقف اسراء و عزاداري آنها در آنها و توقف در دمشق را مرادش مي‌باشد خيال نشود كه ده روز در خانه و دربار شخصي يزيد مانده و هفت روز عزادراي كرده و چند روز هم براي تهيه‌ي مراجعت توقف نموده‌اند و از اين قبيل تصورات و تخيلات كه مجرد احتمالات بيشتر نيست بلكه گفته شده كه بيشتر از هشت روز و يك هفته توقف نكرده‌اند چنانچه فاضل قزويني (ره) و غيره تصريح بر آن كرده‌اند. و مدت هفت روز عزاداري غير از ده روز توقف در شام باشد كه صاحب كامل بهائي نوشته به متفردات آن كتاب در نقل تواريخ چندان نتوان اعتماد كرد چنانچه با تأمل در آن در نقل قضاياي تاريخي روشن است. و سير با خط مستقيم در مراجعت از شام كه احتياج به آب و سائر مايحتاج داشته است خود محدث نوري (ره) تصريح فرمود كه يزيد پليد [ صفحه 226] اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را با اجلال و اكرام روانه نموده پس قطعا كليه مايحتاج آنها را از آب و غيره تهيه مي‌بينند از كجا بر ما معلوم شده كه لوازم استراحت آن راه را فراهم نياورده‌اند همه‌ي آن حرفها مبعداتي مي‌باشد كه به ذهن مي‌آيد ولي در مقابل بايد مقربات را هم در نظر گرفت.

#### ادعاي بعض افاضل كه استيذان بوسيله‌ي كبوتر بوده‌

اما آنچه بعضي از افاضل علماء در حواشي بر مزار بحارالانوار فرموده: كه استيذان ابن‌زياد و جواب يزيد به واسطه‌ي كبوتر نامه‌بر بوده كلام بسيار نزديك به صواب و متين و درست است و معلوم مي‌شود بعضي افاضل نامبرده از اشخاص با اطلاع بوده است گر چه محدث نوري (ره) مدعاي او را فاسد شمرده است ولي ادعائش صحيح است چنانچه پس از دقت در تاريخ روشن خواهد شد.

#### آنچه محدث نوري در رد وي فرموده درست نيست‌

محدث معظم (ره) خيال كرده كه قبل از تربيت كبوتر نامه‌بر در (موصل) در زمان فاطميين و بردن نورالدين محمود آنها را از (موصل) در سال (565) هجري به شام آن كبوترها وجود نداشته‌اند در صورتي كه تربيت كبوتر نامه‌بر از زمان حضرت سليمان عليه‌السلام از انبياء عظام بوده و بلكه قبل از آن هم وجود داشته است و اين قضيه در (موصل) در زمان فاطميين تازگي نداشته و آنها نيز از گذشتگان ياد گرفته‌اند و اگر منظور اين باشد كه در اسلام از زمان آنها اين كبوتر تربيت شده و قبل از آن نبوده ان هم درست نيست چنانچه به زودي روشن مي‌شود.

#### توجه تاريخ نويسان در نقل قضايا به آنچه در آن زمان بحد كمال رسيده‌

ناگفته نماند هر قضيه و عملي كه در زماني به اوج كمال آن برسد [ صفحه 227] اغلب افكار عمومي تاريخ‌نويسان به طرف آن دوران متوجه شده و تاريخ‌نويسان روزگار كه عبد از مدتها پا به عرصه‌ي وجود مي‌گذارند خيال مي‌كنند از همان زمان به آن كار و عمل شروع شده است و از احوال قبل از آن دوران در غفلت بوده و توجه نمي‌نمايند.

#### ظهور قبر مبارك اميرالمؤمنين در زمان هارون‌

از باب مثال گفته مي‌شود: ظهور قبر مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام در نجف اشرف در زمان هارون‌الرشيد عباسي شهرت به سزا پيدا كرده و بعد از رفتن هارون به شكار و پناه بردن آهوها به بالاي تپه‌ها و نزديك نشدن شگهاي شكاري به بالاي تپه و مطلع شدن هارون كه در بالاي تپه قبر اطهر اميرالمؤمنين عليه‌السلام است و شبي رفته در كنار قبر مبارك تا صبح بيتوته كرده و بعد قبه‌ي عالي بر سر قبر اطهر بنا كرده است. لذا اغلب در كتب تاريخ و انساب و غيرها نسبت ظهور قبر مبارك را به زمان هارون‌الرشيد مي‌دهند در صورتي كه قبل از دوران هارون در زمان سفاح و منصور دوانيقي قبر مبارك را حضرت امام سجاد عليه‌السلام و امام صادق سلام‌الله‌عليه به شيعيان اميرالمؤمنين عليه‌السلام معرفي كرده بودند و خواص شيعه بر آن مطلع بودند و به زيارت قبر مبارك مشرف مي‌شدند و در زمان منصور دوانيقي زوار قبر مطهر خصوصا از كوفه زيادتر شد و داود بن علي عباسي والي كوفه بر آن مطلع شده و خواست قبر مطهر را از اساس بردارد يا حقيقت امر را درباره‌ي قبر مبارك به دست آورد و كرامتي كه در موقع كندن اطراف قبر مبارك ظاهر گشت و خبر به داود [ صفحه 228] رسيد و امر به توقف كارگران كرد [149] و صندوق و سايه‌باني بر بالاي قبر مطهر بنا نمود كه موقع تشرف هارون بر كنار قبر مبارك موجود بوده است و هارون قبه‌ي بر بالاي قبر مبارك امر به ساختمان كرد و چون ساختمان قبه از طرف‌هارون و هجوم زوار به زيارت قبر مطهر از دوره‌ي هارون شروع شده و در اشتهار به حد كمال رسيده و لذا تاريخ‌نويسان نسبت ظهور قبر مطهر اميرالمؤمنين عليه‌السلام را به زمان هارون الرشيد مي‌دهند.

#### مثال ديگر: وضع تاريخ هجري قمري‌

مثال ديگر: وضع تاريخ هجري قمري در اسلام كه از هجرت خاتم انبياء صلوات الله عليه و آله و سلم است مشهور در تاريخها و السنه و افواه مردم نسبت وضع آن را به زمان عمر بن خطاب (خليفه‌ي انتخابي مردم نه بلكه انتصابي از طرف ابوبكر) مي‌دهند چون در زمان وي مسلمين بسيار احتياج به ثبت تاريخ پيدا كردند زيرا فتوحات زياد گشت و ممالك مانند ايران و روم فتح شد و ثروت دولت اسلامي‌زياد گرديد و احتياج مبرم به نگارش تاريخ در امور مسلمين بيشتر شد و استعمال آن زيادتر گشت و لذا وضع تاريخ را مؤرخين به زمان عمر نسبت داده‌اند ولي اگر تحقيق شود آن طور نيست كه اصل وضع در زمان عمر شده بلكه قبل از دوران عمر اصل تاريخ هجري را خود رسول‌الله [ صفحه 229] صلي الله عليه و آله وضع فرموده است و شايد بعضي اشخاص موقعي به اين عبارات نگارنده برسد برايش تعجب رخ بدهد ولي جاي هيچگونه شگفت نيست پس لازم است به جملات زير توجه فرمائيد: شيخ ابوالعباس احمد قلقشندي در صبح العشي گويد [150] : حكي ابوجعفر النحاس في «صناعة الكتاب» عن محمد بن جرير انه روي بسنده الي ابن شهاب ان النبي صلي الله عليه و آله لما قدم المدينة- و قدمها في شهر ربيع‌الاول امر بالتاريخ. و علي هذا فيكون ابتداء التاريخ في عام الهجرة. قال النحاس: و المعروف عند العلماء ان ابتداء التاريخ بالهجرة كان في خلافة عمر بن الخطاب (رض).

#### وضع تاريخ هجري به امر خود رسول الله است

ملاحظه مي‌شود كه اصل ابتداء تاريخ هجري اسلامي را خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله وضع فرموده ولي چون در زمان عمر احتياج به ضبط تاريخ بيشتر گشته و لذا معروف ميان مؤرخين و علماء- چنانچه نحاس نقل كرده- آنست كه از زمان عمر ابتداء تاريخ هجري شروع شده است و چون اصل وضع تاريخ از خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله بوده و لذا موقعي كه عمر صحابه را جمع كرد كه تاريخ وضع شود و با آنها به مشورت پرداخت بعضي گفتند: كه ابتداء تاريخ را از مبعث بگذاريم و بعضي ديگر گفتند: از روز وفات [ صفحه 230] رسول‌الله صلي الله عليه و آله وضع شود. و بعضي اظهار نمودند: كه از هجرت رسول‌الله صلي الله عليه و آله از مكه به مدينه ابتداء تاريخ قرار داده شود زيرا از هجرت ابتداء ظهور قوت و شوكت اسلام است و عمر نيز اين قول را تصويب كرده و پسنديد.

#### پافشاري كننده كه مبدا تاريخ از هجرت باشد اميرالمؤمنين است

و از تواريخ ظاهر مي‌شود كه ابراز كننده‌ي اين قول كه ابتداء تاريخ اسلامي از هجرت شود عبارت از اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه است [151] و چون عمر و ديگران از صحابه پيشنهادهاي ديگر براي ابتداء تاريخ كرده‌اند برخلاف آنچه خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله از هجرت ابتداء تاريخ تعيين فرموده است و لذا اميرالمؤمنين عليه‌السلام به عمر فرموده كه ابتداء تاريخ از هجرت بشود كه خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله تعيين فرموده و هجرت [ صفحه 231] در ماه ربيع‌الاول بوده ولي ماه محرم را ابتداء گرفته‌اند براي اين كه حجاج در آن موقع از مكه منصرف و مراجعت مي‌كردند و نيز محرم از ماههاي حرام است.

#### نقل كلمات شيخ عبدالحي كتاني‌

و علامه شيخ عبدالحي كتاني در كتب (نظام الحكومة النبوية) المسمي (التراتيب الادارية) [152] گويد: باب في وضع التاريخ واصله. المعروف ان التاريخ بالهجرة النبوية حدث في خلافة عمر بن الخطاب و لكن حكي ابوجعفر بن النحاس في كتابه صناعة الكتاب و حكاه عنه القلقشندي في صبح الاعشي ص 240 في الجزء السادس عن محمد بن جرير انه روي بسنده الي ابن شهاب ان النبي صلي الله عليه و آله لما قدم المدينة- و قدمها في شهر ربيع الاول- امر بالتاريخ. قال القلقشندي و علي هذا يكون ابتداء التاريخ في عام الهجرة (ه). و في المواهب و امر صلي الله عليه و آله و سلم بالتاريخ و كتب من حين الهجرة. قال الزرقاني رواه الحاكم في الاكليل عن الزهري مفصلا، و المشهور خلافه و ان ذلك في زمن عمر كما قال الحافظ (ه). و قد قال الحافظ جلال‌الدين السيوطي رايت في مجموع بخط ابن القماح عن ابن الصلاح انه قال ذكر ابوطاهر محمد بن محمش الزيادي في تاريخ الشروط ان رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ارخ بالهجرة حين كتب الكتاب [ صفحه 232] لنصاري نجران و امر عليا عليه‌السلام ان يكتب فيه حين كتب عنه انه كتب لخمس من الهجرة قال فالمؤرخ بهذا اذا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و عمر تبعه في ذلك قال و قد اشبعت الكلام علي ذلك في مؤلف مستقل مختصر [153] بهذه المسألة (ه). قلت: سماه «الشماريخ في علم التاريخ» قال السخاوي فان ثبت فيكون عمر متبعا لا مبتكرا (ه). و قال الامام السهيلي في الروض ص 11 من الجزء الثاني [154] تاسيس مسجد قبا كان في اول يوم من حلول رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم دار هجرته و البلد الذي هو مهاجره و في قوله تعالي: (من اول يوم [155] ( و قد علم انه ليس اول الايام كلها و لا اضافه الي شئي في اللفظ الظاهر [156] . ففيه من الفقه صحة ما اتفق عليه الصحابة مع عمر حين شاورهم في التاريخ فاتفق رايهم [ صفحه 233] ان يكون التاريخ من عام الهجرة لانه الوقت الذي عز فيه الاسلام و الذي امر فيه النبي صلي الله عليه و آله و سلم و اسس المساجد و عبدالله آمنا كما يحبه فوافق رأيهم هذا التنزيل و فهمنا الان بفعلهم ان قوله سبحانه: (من اول يوم) ان ذلك اليوم هو اولل ايام التاريخ الذي نؤرخ به الان فان كان اصحاب رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم اخذوا هذا من الاية فهو الظن بافهامهم فهم اعلم الناس بكتاب الله و بتأويله و افهمهم بما في القرآن من اشارات و افصاح و ان كان ذلك منهم عن رأي و اجتهاد فقد علم ذلك قبل ان يكونوا و اشار الي صحته قبل ان يفعل اذلا يعقل قول القائل فعلته اول يوم الا بالاضافة الي عام معلوم او شهر معلوم او تاريخ معلوم و ليس‌ها هنا اضافة في المعني الا الي هذا التاريخ المعلوم لعدم القرائن الدالة علي غيره من قرينة لفظ او قرينة حال فتدبره ففيه معتبر لمن اذكر و علم لمن راي بعين فؤاده و استبصر و الحمد لله (ه) [157] و قد نقل كلامه ملخصا الحافظ في الفتح و قال عقبه كذا قال و المتبادر ان معني قوله: (من اول يوم) اي دخل النبي صلي الله عليه و آله و اصحابه المدينة (ه). [ صفحه 234] و قال ابن المنير كلام السهيلي كلام تكلف و تعسف و خروج عن تقدير الاقدمين فانهم قدروه من تأسيس اول يوم مكانه قيل من اول يوم وقع فيه التأسيس و هذا تأسيس تقتضيه العربية و تشهد له الاية (ه) قلت: كلام السهيلي ظاهر المأخذ جلي الاستنتاج و الذين استبشعوه كأنهم لم يذوقوه فتأمله بانصاف تري الحق مع ما املاه الاعمي لا ما كتبه البصراء و لذا اقتصر عليه معجبا به المولي شهاب الملة والدين الخفاجي في عناية القاضي و كفاية القاضي انظرها «و ربك اعلم بمن هو اهدي سبيلا». و اختيرت الهجرة للابتداء بها دون وقت الولادة و البعثة لاختلافهم فيها دونها و وقت الوفاة و ان شارك الهجرة في الاتفاق لا يحسن الابتداء بها عقلا لما ينشأ عنه من تهيج الحزن و الاسف بخلاف وقت الهجرة فانه يتبرك به لكونه وقت استقامة ملة الاسلام و اختير لافتتاح السنة المحرم دون غيره لكونه شهر الله واحد الاشهر الحرم و فيه تنصرف الناس من الحج.

#### وجوهي كه به مبدأ قرار ندادن سائر مبدأها ذكر كرده‌اند ضعيف است

تا اينجا آنچه شيخ عبدالحي كتاني در كتاب «نظام الحكومة النبوية» گفته بود نگارش يافت چون خالي از فائده نبود نقل گرديد ولي وجوهي كه براي عدم تعيين ولادت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و بعثت آن حضرت به مبدأ قرار دادن به تاريخ اسلامي ذكر كرده چنانچه غير از وي ديگران نيز گفته‌اند وجوه ضعيفه و قابل اعتماد نيست. بلكه چنانچه علامه‌ي مجلسي (ره) فرموده وجوهيست بسيار وهن [ صفحه 235] دارد زيرا لازم نيست به روز معين و ماه معين در ولادت و بعثت اتفاق باشد و علاوه علم به روز و ماه مدخليت در مطلوب كه ابتداء تاريخ باشد ندارد و فقط معين بودن سال ولادت و بعثت كفايت مي‌كرد و در زمان ما اختلافي در سال ولادت و بعثت وجود ندارد كجا رسد كه در اوائل و صدر اسلام باشد كه اصلا اختلافي در سال آنها نبوده است.

#### اصل جهت تعيين مبدأ تاريخ از هجرت‌

پس اصل جهت تعيين هجرت براي ابتداء تاريخ اسلام تعيين خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم است كه به وحي خداوندي تعيين فرموده است چنانچه از فرمايش‌هاي خاندان رسالت عليهم‌السلام آن معني به خوبي فهميده مي‌شود. و آنچه سخاوي گفته: اگر وضع مبدأ تاريخ اسلامي از هجرت ثابت شود كه خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آن را وضع فرموده است پس عمر تابع بوده نه اين كه در اين‌باره ابتكار به خرج داده است. اين كلام وي در نظر امثال سخاوي از علماء اهل سنت است. و أما نزد تابعين اهل‌بيت عليهم‌السلام و شيعيان آنها از بركات آثار وارده از خاندان عصمت و طهارت موضوع مزبور ثابت و كاملا محقق مي‌شود كه اصل وضع تاريخ اسلامي از هجرت و مبدأ قرار دادن آن به دستور وحي و به امر خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم شده است.

#### عبارت سند صحيفه سجاديه دليل متقن است‌

در نزد شيعه‌ي اماميه ثابت و محقق است كه صحيفه‌ي كامله‌ي سجاديه به طور قطع از اهل‌بيت عصمت عليهم‌السلام نقل شده و روايت ان از ضروريات بشمار است و از آن (زبور اهل‌بيت عليهم‌السلام) و (انجيل آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم) [ صفحه 236] تعبير مي‌آورند در سند آن صحيفه‌ي مباركه عباراتي از امام معصوم عليه‌السلام نقل شده كه به طور واضح مي‌رساند كه مبدأ تاريخ از هجرت از مصدر وحي تلقي شده پس لابد بايد عين عبارات آن نقل شود بعد به نكات آن اشاره گردد و اول كسي كه به اين موضوع (تا آنجا كه نگارنده اطلاع يافته‌ام) متفطن شده و آگاه گرديده عبارت از علامه‌ي مجلسي (قدس‌سره) در بحارالانوار در مجلد 14 (السماء و العالم) مي‌باشد چنانچه پس از اشاره به آنچه قوم از اهل تاريخ گفته‌اند و وجوه و مؤيداتي كه براي مبداء قرار دادن هجرت به تاريخ اسلامي ذكر كرده‌اند نقل فرموده و بعد گويد: تمامي آن وجوه ضعيف و موهون است.

#### فرمايش علامه مجلسي و فطانت آن بزرگوار

پس از آن آنچه به نظر علامه‌ي مجلسي (ره) مرجح براي مبداء قرار دادن به تاريخ از هجرت رسيده مي‌فرمايد [158] : و لقد عثرت علي خبر يصلح مرجحا و مخصصا لذلك قل من تفطن به و هو ما ورد في خبر الصحيفة الشريفة السجادية صلوات الله علي من الهمها حيث قال الصادق عليه‌السلام ان ابي‌حدثني عن ابيه عن جده عن علي عليه‌السلام ان رسول‌الله صلي الله عليه و آله اخذته نعسة و هو علي منبره فرأي في منامه [159] رجالا ينزون علي منبره نزو القردة يردون الناس علي اعقابهم القهقري فاستوي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم [ صفحه 237] جالسا و الحزن يعرف في وجهه فاتاه جبرئيل عليه‌السلام بهذه الاية: و ما جعلنا الرؤية التي اريناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن ( الاية) يعني بني‌اميه قال: يا جبرئيل أعلي عهدي يكونون و في زمني؟ قال: لا ولكن تدور رحي الاسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشرا ثم تدور رحي الاسلام علي رأس خمس و ثلاثين من مهاجرك فتلبث بذلك خمسا.... الي آخر الخبر. فيدل علي ان جعل مبداء التاريخ من الهجرة مأخوذ من جبرئيل عليه‌السلام و مستند الي الوحي السماوي و منسوب الي الخبر النبوي و هذا يؤيد ما روي ان اميرالمؤمنين عليه‌السلام اشار عليهم بذلك في زمن عمر عند تحيرهم و العلة الواقعية في ذلك يمكن ان تكون ما ذكر من انها مبداء ظهور غلبة الاسلام و المسليمن و مفتتح ظهور شرائع‌الدين و تخلص المؤمنين من اسر المشركين و سائر ماجري بعد الهجرة من تأسيس قواعدالدين المبين. اين كه جبرئيل (ع) گفته: «من مهاجرك» يعني از هجرت تو بعد باز گفته: «من مهاجرك» صريح است كه من جانب الله تعالي مقرر بوده كه هجرت رسول‌الله (ص) مبداء تاريخ اسلامي بشود و فطانت علامه‌ي مجلسي (قدس‌سره) بر اين موضوع، بسيار ارزنده است و كشف از احاطه و اطلاع آن بزرگوار مي‌نمايد. پس نزد ما شيعه‌ي اماميه ثابت است كه اصل بنيان‌گزار مبداء تاريخ اسلامي از هجرت خود رسول‌الله (ص) است و مسلمين بايد در [ صفحه 238] امور خودشان از آن تاريخ تبعيت نمايند و آن را معمول دارند نه اين كه در اثر نفوذ استعمار تاريخ پيغمبر (ص) خود را رها كرده و تاريخ ميلادي مسيحي را در ممالك خودشان معمول و رسمي نمايند كه زهي بي‌اهميتي و بي‌غيرتي است فعلا اغلب بلاد اسلامي عربي را تاريخ رسمي در نامه‌هاي رسمي و مكاتبات دولتي و بلكه ملي خودشان تاريخ ميلادي است و آن را استعمال مي‌كنند و كاشف از نفوذ استعمار است و در ايران گر چه تاريخ شمسي را با نامهاي كهنه و فرسوده‌ي زمان جاهليت معمول كرده‌اند ولي باز از هجرت رسول‌الله صلي الله عليه و آله است اما در امور ديني نتوان آن را مورد اعتماد در مقام عمل قرار داد و به آن عمل نمود چنانچه اگر تاريخ موهوم ديگري وضع نمايند نزد ارباب دانش ارزشي و مبدأ صحيحي ندارد- و راجع به اين موضوع در چند سال قبل در جنة المأوي و تعليقات خودم بر آن از استاد ما آيةالله كاشف الغطاء (قدس‌سره) و به قلم اينجانب مطالبي نگارش يافته به آنجا رجوع شود [160] .

#### تاريخ هجري صحيح ترين تاريخ است‌

و ناگفته نماند كه تاريخ هجري مبدأش معلوم و روشن و صحيح‌ترين تاريخ در ميان بشر است اما تاريخ ميلادي كه فعلا در ميان اتباع كليساهاي فعلي معمول است تاريخ صحيح نبوده و مبدأش غير معلوم [ صفحه 239] و درست نيست [161] . [ صفحه 240]

#### از دلائلي كه واضع تاريخ خود رسول الله است‌

از قرائن [162] و دلائل و اماراتي كه از آنها واضح مي‌گردد كه أصل وضع تاريخ از خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بوده علاوه بر آن قرائن كه ذكر شد: عبارت از بعض اخباريست كه از خود رسول‌الله (ص) نقل شده و در آنها پيغمبر اكرم (ص) تصريح فرموده كه اول محرم اول سال است يا جبرئيل عرض مي‌كند كه شهادت فرزندت حسين (ع) پس از شصت سال از هجرت تو خواهد شد يا تاريخ نامه‌ها و عهدها كه امام اميرالمؤمنين (ع) از طرف رسول‌الله (ص) نگارش داده و در آنها تاريخ هجري را مرقوم فرموده. [ صفحه 241] سيد أجل اعظم سيد رضي‌الدين ابن طاووس حسني قدس‌سره در كتاب اقبال فرموده [163] : صلاة اخري اول ليلة من المحرم رواها عبدالقارد بن ابي‌القاسم الاشتري في كتابه باسناده عن رسول‌الله صلي الله عليه و آله انه قال ان في المحرم ليلة و هي اول ليلة منه من صلي فيها ركعتين يقرء فيها سورة الحمد و قل هو الله أحد احدي عشر مرد و صام صبيحتها «و هو اول يوم من السنة» فهو كمن [164] يدوم علي الخير سنته و لا يزال محفوظا من السنة الي قابل فان مات قبل ذلك صار الي الجنة (ه). اين كه فرموده: «و هو اول يوم من السنة» يعني روز اول ماه محرم اول روز سال است. صريح است كه خود رسول‌الله (ص) اول سال هجري را از اول محرم قرار داده است و در زمان عمر كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرموده كه مبداء تاريخ بايد از هجرت گرفته شود و اولش نيز از ماه محرم بايد باشد تبعا به رسول‌الله (ص) بوده كه نگذاشته عمر و امثال او آن را تغيير دهند چنانچه به احكام زيادي از احكام اسلامي بعد از رسول‌الله (ص) مي‌خواستند تغيير دهند و اميرالمؤمنين (ع) مانع شده و يا حكمي را كه حق بوده آن را آشكارا ساخته و اين موضوع مهمي است كه بايد در اطرافش تحقيقات زياد به عمل آيد و در مورد ديگر نيز به اين مطلب اشاره [ صفحه 242] شده است [165] . سيد اجل رضي‌الدين ابن طاووس رضوان‌الله تعالي عليه به سند خود به طريق اهل‌بيت عليهم‌السلام روايت كرده [166] : قال كان رسول‌الله (ص) يصلي اول يوم من المحرم ركعتين فاذا فرغ رفع يديه و دعا بهذا الدعاء ثلاث مرات: اللهم أنت الا له القديم و هذه سنة جديدة... الخ. فرمايش رسول‌الله (ص) در اين دعاي شريف صريح است كه اول ماه محرم سال جديد است و لذا سيد ابن طاووس (ره) بعد از نقل آن تا آخر فرموده [167] : فان قيل: قد قدمت في كتاب المضمار ان اول السنة شهر رمضان و قد ذكرت في هذا الدعآء ان اول السنة المحرم. فاقول: قد قدمنا انه يحتمل ان يكون شهر رمضان اول سنة فيما يختص بالعبادات و ترجيح الاوقات و المحرم اول سنة فيما يختص بالمعاملات و التواريخ و تدبير الاس في الحادثات [168] . [ صفحه 243] حاصل فرمايش سيد (ره) اين است اگر گفته شود: كه اين دعاي شريف صريح است كه اول سال ماه محرم است و گفته‌ايد: كه اول سال ماه مبارك رمضان است. در جواب گفته مي‌شود: اول سال ماه مبارك رمضان است يعني ماه رمضان اول سال از جهت عبادت است و ماه محرم اول سال است نسبت به تاريخ و معاملات و تدبير امور مردم كه تاريخ اسلامي است و از مبدء وحي اخذ شده است (ان هو الا وحي يوحي) پس اين كه بعضي از معاندين اسلام توهم كرده و به زبان بعض قاصرين جاري مي‌شود كه تاريخ هجري را عمر تعيين كرده و اول آن را اول ماه محرم قرار داده خواسته بعض احقاد و عادات دوره‌ي جاهليت را در اسلام احياء و عملي نمايد اين كلام غفلت از اين است كه خود رسول‌الله (ص) تاريخ هجري را از اول ماه محرم قرار داده است حتي در دعاء نيز مي‌فرمايد: خدايا اول محرم اول سال جديد است. پس معلوم شد كه آن گونه توهمات جاهلانه و نسبت وضع تاريخ هجري اسلامي را مشوب با عادات زمان جاهليت كردن ناشي از احقاد ديرينه‌ي خود توهم‌كننده است. داعي مطلق ادريس عمادالدين قرشي در كتاب عيون الاخبار و [ صفحه 244] فنون الاثار [169] گويد: و عن سعد بن طريف عن أبي‌جعفر محمد بن علي (ع) انه قال: دخل الحسين (ع) علي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و هو غلام صغير فوضعه علي بطنه. فأتاه جبرئيل (ع) فقال: يا محمد، ابنك هذا تقتله أمتك علي رأس ستين سنة من هجرتك. ثم أراه التربة التي يقتل عليها. خبر صريح است كه شهادت سيدالشهداء (ع) با اخبار جبرئيل به رسول‌الله (ص) بعد از شصت سال از هجرت واقع خواهد شد و در دهم ماه محرم روز عاشوراء سال 61 واقع گرديده و از خبر دادن جبرئيل كه ده روز زياده است از باب مسامحه است كه در اينگونه كلمات واقع مي‌شود چنانچه نظائر آن در كلمات زياد است. و از آنچه گفته شد معلوم مي‌شود كه اشكال كردن در بعض مكاتيب و عهدهاي رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم كه در آنها تاريخ هجري نوشته شده و وضع تاريخ از زمان عمر است بي‌وجه است و غفلت از آنست كه تاريخ هجري را خود رسول‌الله (ص) تعيين فرموده است. حافظ ابونعيم اصفهاني در كتاب ذكر اخبار اصبهان [170] درباره‌ي خريد [ صفحه 245] سلمان فارسي از عثمان بن الاشهل اليهودي كه كاتب آن مكتوب اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه است در آخرش مرقوم فرموده: (و كتب علي بن ابي‌طالب يوم الاثنين في جمادي الاولي مهاجر «محمد بن عبدالله» رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم). و همچنين در عهد و سفارشنامه‌ي كه رسول‌الله (ص) در حق برادر سلمان رحمه الله به نام «مابنداذ فروخ» و عقب او به مردم توصيه فرموده و كاتب آن اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه است در آخرش مرقوم فرموده: و كتب علي بن ابي‌طالب بأمر رسول‌الله (ص) في رجب سنة تسع من الهجرة [171] . اگر بعضي از اين نامه‌هاي مانند سفارشنامه‌ي برادر سلمان (ض) از بعض جهات مورد اشكال واقع شود چنانچه در كتاب «مكاتيب الرسول» اشاره كرده ولي از جهت تاريخ نگاشتن در آنها مورد اشكال نيست چون تاريخ هجري را خود رسول‌الله (ص) تعيين فرموده و شهرت آن به جهت زيادتي احتياج به تاريخ از زمان عمر شده است. چنانچه در معاهده‌ي «مقنا» در آخرش گويد: و كتب علي بن ابي‌طالب بخطه و رسول‌الله يملي عليه حرفا حرفا يوم الجمعه لثالث ليال خلت [ صفحه 246] من رمضان سنة خمس مضت من الهجرة... الخ [172] . گويند معاهده‌ي مذكور موضوع و كذب و اختلاف است و اماراتي براي افتعال آن ذكر كرده‌اند چنانچه در «مكاتيب الرسول» چهار وجه به كذب و اختلاق بودن آن ذكر كرده و گويد: الاول: هذا الكتاب ارخ بالخمس من الهجرة مع ان التاريخ من الهجرة كان في زمن عمر باشارة من علي (ع) علي نقل جل المحققين [173] . و در پاورقي گويد: اقول: كان التاريخ من الهجرة في زمن عمر باشارة من علي عليه‌السلام كما في التنبيه و الاشراف- ص 252 و اليعقوبي ج 2 ص 123 و تاريخ الخلفاء ص 89 [174] و الكامل ج 2 ص 202 في آخر حوادث السنة السادسة عشر فعلي هذا يرد الاشكال كما ذكرنا. ولكن يمكن ان يقال: ان عليا عليه‌السلام هو المشير بذلك فلامانع من ان يكون عاملا به قبل ان يكون مشيرا كما وقع ذلك في بعض الكتب الاتية ايضا و لعل [ صفحه 247] الي ذلك نظر من قال: ان التاريخ من الهجرة كان في زمن الرسول (ص) كما في التنبيه و الاشراف ص 252- انتهي.

#### تحقيق در كلمات مسعودي

مسعودي در كتاب التنبيه و الاشراف كه در سال 1357 ق در مصر چاپ شده و ناشر « مكتبة العصرية» در بغداد است اگر ايمن از تحريف و دست‌خوردگي از طرف نااهلان و متعصبين جاهلي باشد [175] در ص 252 گويد: قال المسعودي: و قد روي الزهري محمد بن مسلم بن عبيدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله بن الحارث بن زهرة بن كلاب ان رسول‌الله صلي الله عليه و آله لما قدم المدينة مهاجرا أمر بالتاريخ. بعد ذهن مسعودي (ره) را شهرت نسبت وضع تاريخ به عمر گرفته كه ميان تاريخ‌نويسان اشتهار به سزا دارد و رويه‌شان نسبت دادن وقائع تاريخي است به زماني كه در آن زمان واقعه‌ي شهرت پيدا كرده و نقل صحيح زهري را خواسته معيوب ساخته و چنگ به شهرت ميان مؤرخين زده و لذا گفته: و هذا خبر مجتنب من حيث الاحاد و مرسل من عند من لا يري قبول المراسيل و ما حكيناه أولا هو المتفق عليه [ صفحه 248] اذ كان ليس في هذا الخبر وقت معلوم أرخ به و لا نقل كيفية ذلك. و به قول خود كه گويد آنچه اولا حكايت كرديم اتفاقي است اشاره كرده به آنچه قبلا در همان صفحه 252 گفته: و كان عمر شاور الناس في التأريخ لامور حدثت في أيامه لم يعرف لها وقت تؤرخ به فكثر منهم القول و طال الخطب في تواريخ الاعاجم و غيرها فاشار عليه علي بن أبي‌طالب أن يؤرخ بهجرة النبي صلي الله عليه و آله و سلم و تركه ارض الشرك فجعلوا التأريخ من المحرم و ذلك قبل مقدم النبي صلي الله عليه و آله و سلم الي المدينة بشهرين و اثني عشر يوما لانهم أحبوا أن يبتدئوا بالتاريخ من «اول السنة» و كان ذلك في سنة (17) أو ( 18) يتنازع الناس في ذلك. اجتناب ورزيدن مسعودي (ره) از خبر زهري كه گفته: رسول‌الله (ص) وقتي كه به مدينه تشريف فرما شد أمر به تاريخ كرد اولا به جهت خبر واحد بودن آن است ولي از آنچه از قرائن و اخبار ديگر نقل شد خبر زهري محفوف به قرائن خارجي مي‌شود و مورد وثوق و اطمئنان مي‌گردد. و ثانيا خبر زهري را رد مي‌كند به اين كه آن خبر مرسل است يعني وسائط در سند خبر حذف شده در مقابل اين اشكال مسعودي گفته مي‌شود: كه موضوع يك امر تاريخي است و اغلب نقليات تواريخ مرسلات است چنانچه اغلب نقليات خود مسعودي در آن كتاب و كتب [ صفحه 249] ديگرش از قبيل مراسيل است و نقل تاريخ با سند به فرمايش يكي از بزرگان مصري (شي‌ء ساحر) است كه اگر مانند نقليات ابوالفرج اصفهاني در أغاني نقل تاريخ با سند باشد انسان فريفته شده و مانند سحر است كه انسان به صورت ظاهرش فريب بخورد و اعتماد نمايد. نقل زهري از قبيل سائر تواريخ است در صورتي كه از قرائن خارجي مورد وثوق شد كفايت مي‌كند احتياج به نقل با سند ندارد. و ثالثا گفته: كه زهري كيفيت امر رسول‌الله (ص) به وضع تاريخ را نقل نكرده است. در جواب اين اشكالش گفته مي‌شود: رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم كه فرموده مبدأ تاريخ اسلامي بايد از اول ورودش به مدينه باشد و امر به اين موضوع فرموده ديگر اين امر كيفيتي را لازم ندارد كه زهري نقل نمايد و علاوه شما مؤرخين در بسياري از قضاياي تاريخ باجمال‌گوئي اكتفاء كرده و از نگارش تفصيل و جزئيات موضوعات تاريخي چشم‌پوشي كرده‌ايد يكي از آن موارد هم تفصيل كيفيت امر رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به وضع تاريخ مي‌باشد كه نقل نكرده‌ايد، و قضيه‌ي امر به اين كه هجرت آن حضرت مبدأ تاريخ باشد تفصيلي را لازم نگرفته است و ممكن است رسول‌الله (ص) اين موضوع را به اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه فرموده و امر كرده به آن حضرت كه در موضوع وضع تاريخ بايد مبدأ آن از هجرت باشد [ صفحه 250] و نگذارد مبدأ را وقت ديگر و يا از تواريخ ديگران گرفته باشند چنانچه اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه هم عملي فرموده و عمر را نهي فرموده است. ولي نكته‌ي كه در عبارت مسعودي (ره) است عبارت از قول اوست كه گفته: «لانهم أحبوا أن يبتدؤا بالتاريخ من اول السنة» كه براي مبدأ قرار دادن تاريخ هجري از اول محرم اين عبارت را ذكر كرده است يعني خواستند تاريخ را از ماه محرم قرار دهند و آن قبل از آمدن رسول‌الله (ص) به مدينه دو ماه و ده روز است چون دوست داشتند كه ابتداء كنند به تاريخ از اول سنه. و گذشت از قول رسول‌الله (ص) كه فرمود: اللهم... و هذه سنة جديدة. اگر اشاره با امري كه در زمان جاهليت بوده باشد جاي شك نيست كه رسول‌الله (ص) آن را تصديق فرموده چنانچه ماه‌هاي قمري را قرآن كريم تصديق فرموده و شهور اسلامي را با آنها قرار داده است و فرموده: ان عدة الشهور عندالله اثنا عشر شهرا في كتاب الله [176] . و مسعودي گفته: كه در خبر زهري وقت معلومي براي اين كه با آن وقت تاريخ تعيين شود نيست، جوابش از بياناتي كه تا اينجا نگارش يافت واضح است زيرا روشن گشت كه اول وقت تاريخ از اول روز ورود [ صفحه 251] رسول‌الله (ص) است به مدينه چنانچه در تحقيقات سهيلي و ديگران درباره‌ي آيه‌ي شريفه «من اول يوم» گذشت و دو ماه و ده روز تقريبا عقب كشيدن ضرر نمي‌رساند اگر هجرت در ربيع‌الاول يقيني باشد و ممكن است نظر به بعض تواريخ ورود رسول الله (ص) به مدينه در ماه محرم باشد چنانچه صاحب تنقيح المقال اين قول را اختيار فرموده است [177] ولي از فرمايشهاي خود رسول‌الله (ص) فهميده شد كه خودش ماه محرم را اول تاريخ هجرت مباركه‌ي خويش قرار داده است و لذا اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه پافشاري فرموده كه بايد آنچه رسول‌الله (ص) خودش تعيين فرموده برقرار بماند. پس در نظر مؤرخ مسعودي (ره) عمده اعتمادش بر حسب مذاق مؤرخي خويش به همان شهرت ميان تاريخ‌نويسان است بدون اين كه مطلب را باغوررسي و از روي تحقيق عميقانه نگارش داده باشد. و از روشن شدن مبدأ تاريخ هجري كه خود رسول‌الله (ص) أمر فرموده كه تاريخ قرار داده شود و وحي است، معناي حديثي كه شيخ صدوق (ره) در معاني الاخبار روايت فرموده از حضرت امام صادق سلام‌الله‌عليه و علامه‌ي مجلسي (ره) آن را در بحارالانوار [178] نقل فرموده و در آن حديث در [ صفحه 252] جواب يكي از زنادقه كه از بني‌اميه بوده از حروف مقطعه‌ي قرآني آيه‌ي شريفه‌ي ( المص) را امام (ع) تفسير فرموده و اشاره به انقراض دولت بني‌اميه كرده و علامه‌ي مجلسي (ره) در بيان شرح آن حديث فرموده كه با تاريخ هجري درست نمي‌آيد و فرموده بعيد است ابتناء فرمايش امام (ع) به تاريخ هجري باشد چون حدوث تاريخ هجري متأخر از زمان رسول‌الله صلي الله عليه و آله است- پس اشكال علامه‌ي مجلسي (ره) در آن خبر- بنا به آنچه فرموده در اصطلاح «مغاربه» حرف « صاد» در حروف «أبجد» شصت است و نود نيست سال انقراض بني‌اميه سنه‌ي (131) ه مي‌شود- حل شده و جاي شبهه نمي‌ماند و ابتناء فرمايش امام (ع) به تاريخ هجري از زمان خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم است و آيه‌ي: (المص) اشاره به تاريخ هجري و انقراض بني‌أميه است.

#### از نامهاي كبوتر نامه بر

پس از آنچه گفته شد معلوم مي‌گردد موضوعي كه در زماني شهرت به سزا مي‌كند و در اشتهار به حد كمال مي‌رسد نوعا تاريخ‌نويسان آن را از آن وقت مي‌دانند و به آن زمان نسبت مي‌دهند و در صدد تحقيق و بررسي كامل نمي‌شوند و در موضوع استفاده از كبوتران نامه‌بر و نسبت تربيت آن به زمان فاطميين و نقل آنها از موصل در سال (565) ه همين رويه را تاريخ‌نويسان اتخاذ و آن رفتار را پيش گرفته‌اند و الا قبل از آن تاريخ در اسلام نيز از كبوتران استفاده كرده‌اند. قلقشندي در صبح‌الاعشي [179] تصريح كرده كه در زمان مهدي سوم خليفه‌ي عباسي از آن كبوتران استفاده مي‌شده و بعدا به اندازه‌ي بهاي آن [ صفحه 253] كبوترها بالا رفته يكي به هفتصد دينار و به يك هزار دينار رسيده و تخم بعضي از انواع انها به قيمت گزاف خريد و فروش شده است. و انساب كبوتران را مثل انساب عرب محفوظ مي‌داشتند و در اين‌باره به تأليف دفاتر پرداخته‌اند. كبوتران پيامبر به نام (هدي) ناميده مي‌شوند و در مواردي كبوتر «بطاقه» نيز نام‌گزاري نموده‌اند كه از «بتاكيون» يوناني گرفته شده است و به معني نوشته‌ايست بر روي قطعه‌ي بسيار نازك كاغذ، اين نام را بر كبوتر از آن نظر نهاده‌اند كه نامه‌هاي كوچك را حمل مي‌كند بعضي عقيده دارند كه نام «ورقاء» در عربي نخستين بار بر اين نوع كبوتران كه حمل ورق نامه مي‌كرده‌اند اطلاق شده است و اين دسته از كبوتران به تيز پريدن شهرت بسيار دارند. استخدام كبوتران براي رسانيدن نامه‌ها در تاريخ كاري بسيار ديرينه است چنان كه در تورات آمده است نوح عليه‌السلام بود كه براي نخستين بار از كبوتر در اين راه سود جست و پس از او سليمان عليه‌السلام است كه از پرندگان به ويژه از كبوتران استفاده نمود در تاريخ بني‌اسرائيل نيز اشاراتي درباره‌ي كوشش‌هائي كه كبوتران در اين رهگذر داشته‌اند آمده است به داستان آنها رجوع شود [180] . [ صفحه 254] ولي ناگفته نماند داستانهاي آنها از اسرائيليات و قصه‌هاي تحريف شده و اعتماد را نشايد. و پس از پيامبران عظام عليهم‌السلام نخستين مردمي‌كه از كبوتر براي فرستادن نامه‌ها سود جستند ايرانيان بودند مردم يونان نيز راه و رسم پرورش كبوتران را آموختند جهان متمدن نيز به نقش پراهميت كبوتران در روابط كتبي آگاه شد و اين كه در زمان جنگ از كبوتران نامه‌بر استفاده مي‌كردند كار تازه‌اي نبود زيرا در روزگار بسيار كهن (بلينيوس) مؤرخ كه نقش كبوتران را در رسانيدن اخبار جنگ احساس كرده بود كلماتي دارد [181] .

#### نخستين كساني كه از كبوتران در جنگ استفاده كردند

و نخستين كساني كه در جنگ كبوتران را استخدام كردند روميان بودند آنجا كه ( آنتونيوس) هنگام محاصره‌ي (مورينا) در سال (43) ق. م [ صفحه 255] به رئيس حكومت خويش نامه‌اي فرستاد كه بر گردن كبوتري آويخته شده بود و او پاسخ نامه‌ي وي را بر پاي همان كبوتر آويخت و روانه كرد در آن دوران ميان همه ملتها اين كار مرسوم بوده است به ويژه دريانوردان مصري و يوناني كه در روزگار بطاله رسم‌شان بر اين بود كه هنگام نزديك شدن به خاك ميهن خويش كبوتري را رها كنند، چيني‌ها در كتابهاي خود نوشته‌اند كه ايشان در قرن هفتم ميلادي از كبوتر استفاده كردند و اين كار را از بازرگانان عرب و هند كه كبوتراني با خود آنجا برده بودند آموختند. پروفسور هيوبرت برد معتقد است كه مهدي سومين خليفه‌ي عباسي- نخستين كسي است كه سازمان استخدام كبوتران را در قرن هشتم ميلادي به وجود آورد اگر چه نخستين موردي كه مؤرخين در اين‌باره ياد كرده‌اند در روزگار معتصم عباسي است در آن هنگام كه وي در شهر سامراء بود اخبار گرفتاري بابك را به وسيله كبوتران نزد او فرستادند ولي چنانچه گذشت قلقشندي استفاده از كبوتران را در زمان مهدي عباسي صريحا نگاشته است بلكه در زمان بني‌اميه استفاده از كبوتران معمول بوده چنانچه تحقيق آن مي‌آيد.

#### ايجاد فرودگاهها براي كبوتران‌

راجع به تفصيل چگونگي استفاده از كبوتران نامه‌بر و ايجاد فرودگاهها براي آنها و سائر حالات مربوط به كبوتران رجوع شود به كتاب (نظام البريد في الدولة الاسلامية) تأليف دكتر نظير حسان سعداوي چاپ مصر سال: (1953) ميلادي و به ترجمه‌ي فصلي از آن كتاب به مجله‌ي [ صفحه 256] (هنر و مردم) شماره 1350( 112 -113) ش- ط تهران. كه به بسياري از منابع تاريخي كبوتران نامه‌بر اشاره كرده است و كاملا قدمت استفاده از آنها را رسانيده و كهن سالي اين عمل را ثابت مي‌نمايد تا تصور نشود كه استفاده از كبوتران از زمان فاطميين روي كار آمده است چنانچه محدث نوري (ره) ادعاء فرموده است. خبر قتل متوكل عباسي در سامراء به وسيله‌ي كبوتر به بغداد رسيده است [182] چه استبعاد دارد كه استفاده از كبوتران نامه‌بر در زمان معاويه و يزيد پليد وجود داشته [183] ولي چندان شهرت و اهتمام درباره‌ي آنها هنوز به كار نرفته بوده مانند زمان مهدي و معتصم عباسي و زمان فاطميين سازمان استخدام آنها به وجود نيامده است. و ممكن است معدودي از كبوتران در دوران يزيد و در دربار وي وجود داشته باشد كه از آنها استفاده نمايند در صورتي كه چنانچه گذشت چيني‌ها استفاده از كبوتران را از عربها در قرن هفتم ميلادي آموخته‌اند و مهدي عباسي در قرن هشتم ميلادي سازمان آنها را به وجود آورده معلوم مي‌شود عربها قبل از قرن هفتم در اين كار پيش‌قدم [ صفحه 257] بوده‌اند تا براي استفاده از كبوتران بازرگانان اسلامي همراه خودشان به چين برده‌اند. محفوظ داشتن انساب كبوتران و ثبت در دفاتر مخصوص دولتي شاهد صادق است كه استفاده از كبوتران نامه‌بر سابقه‌ي زماني داشته تا خواسته‌اند با مرور زمان انساب آنها از بين نرفته و محفوظ و معلوم باشد.

#### تفسير منسوب به امام عسكري

در كتاب تفسير منسوب به حضرت امام حسن عسكري سلام‌الله‌عليه كه محدث نوري ( قدس‌سره) آن را معتبر دانسته و در تأليفات خود خصوصا در مستدرك الوسائل از آن نقل مي‌كند گرچه نگارنده آن تفسير را مانند فقه الرضا عليه‌السلام [184] كه محدث نوري (ره) در خاتمه‌ي مستدرك الوسائل در اثبات اعتبار ان بسيار كوشيده و قدم مبارز و جدي برداشته مجعول دانسته و به هيچ كدام اعتماد ننموده و اعتبار قائل نيستم مگر آنچه از مطالب تفسير نامبرده مسندا به امام عليه‌السلام رسيده و نقل كرده باشند چون در آن تفسير بعضي از مطالب كه از امام عليه‌السلام نقل شده ممزوج و خلط كرده‌اند و همه‌ي آنها را به امام عليه‌السلام نسبت داده‌اند در آن تفسير به وجود كبوتر نامه‌بر در دوران بني‌اميه تصريح شده. و تفسير منسوب به امام عسكري سلام‌الله‌عليه گر چه نزد اينجانب [ صفحه 258] مورد اعتبار نيست ولي در اعتبار به‌اندازه‌ي كتابهائي كه در تاريخ تأليف كرده‌اند و در نقل وقائع تاريخي به آنها چنگ مي‌زنيم و از آنها نقل مي‌نمائيم ممكن است اعتبار داشته باشد عدم اعتبار و اعتماد بر آن تفسير از نقطه نظر امور ديني و مطالب و مسائل مذهبي است اما از جهت نقل تاريخ مي‌توان مورد نقل قرار داد خصوصا مثل محدث نوري (ره) كه اعتماد كامل بر آن تفسير دارد مي‌تواند استفاده‌ي تاريخي از آن نمايد. در تفسير نامبرده در قضيه‌ي مختار ابن ابي‌عبيد ثقفي رحمه الله كه انتقام گيرنده‌ي مشهور از قاتل‌هاي سيدالشهداء عليه‌السلام است گرچه آن قضيه را با تحريف و تغيير و تبديل و اغلاط زياد نقل كرده و نسبت همت گماشتن به قتل مختار را به حجاج بن يوسف ثقفي داده است [185] و به فرمايش بعضي از فضلاء اگر آن طور اغلاط باعث شود كه از كليه تفسير نامبرده دست برداريم و آن را به كنار بگذاريم بايد از كتاب كافي كليني (قدس‌سره) به جهت بعضي روايات كه در آن نقل شده دست برداريم مانند خبري كه رفتن يزيد پليد را به مكه و مدينه نقل كرده است در صورتي كه كسي از مؤرخين به آن اشاره نكرده و يزيد از شام اصلا بعد از خلافتش خارج نشده است. [ صفحه 259] و در آن قصه كه در تقسير نامبرده نقل شده ارتباط كوفه را با شام به وسيله‌ي كبوتران نامه‌بر ثابت كرده است كه كبوتر از شام به والي كوفه وارد شده كه مختار به قتل نرساند معلوم مي‌شود در دوره‌ي يزيد و ابن‌زياد استفاده از كبوتر نامه‌بر مي‌شده است. و آن قصه را علامه‌ي مامقاني (قدس‌سره) نيز در (تنقيح المقال) نقل فرموده رجوع شود به جلد سوم ص 204 ط نجف در شرح حال مختار رحمه الله. پس فرمايش بعضي از افاضل در حواشي بحارالانوار كه محدث نوري (ره) نقل فرموده متين و صحيح است و ظن قوي آنست كه استيذان ابن‌زياد از يزيد پليد درباره‌ي اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام كه آيا آنها را به قتل برساند؟ با به شام به اسارت روانه نمايد؟ به وسيله‌ي كبوتران نامه‌بر بوده است و ادعاء بعضي از افاضل نامبرده هيچگونه استبعاد را ندارد.

#### تحقيقات محدث خياباني

و خوب است در اين موضوع تحقيقاتي را كه شيخنا المحقق المحدث العلامة حاج مولي علي واعظ خياباني رحمه الله در كتاب تتمه‌ي محرم الحرام از مجلدات وقائع الايام آورده و حقيقت اين موضوع را كاملا روشن ساخته در اينجا بياوريم تا شبهه در اين كه استيذان ابن‌زياد از يزيد پليد درباره‌ي اسراء به وسيله‌ي كبوتر بوده نماند. شيخنا المحدث المعظم رحمه الله در مجلد چهارم از وقائع الايام [ صفحه 260] في تتمة محرم الحرام گويد [186] : ( مكتوب ابن‌زياد به يزيد و جواب آن پليد) در ملهوف گويد: و كتب عبيدالله بن زياد الي يزيد بن معاوية يخبره بقتل الحسين (ع) و خبر اهل بيته و لما وصل الكتاب الي يزيد و وقف عليه اعاد الجواب اليه يأمره فيه بحمل رأس الحسين (ع) و رؤس من قتل معه و بحمل اثقاله و نسائه و عياله. كه ابن‌زياد مكتوبي به يزيد بن معاويه نگاشت و صورت حال را بازگو نمود و در باب رؤس و اسراء تكليف خواست و چون مكتوب عبيد الله به يزيد رسيد و از قتل حسين عليه‌السلام آگهي حاصل نمود در جواب ابن‌زياد منشور كرد كه بي‌تواني سرهاي كشتگان را با اهل‌بيت ه ق صلي الله عليه و آله به جانب شام كوچ ميده و اموال و اثقال ايشان را نيز به صحبت ايشان حمل مي‌كن. (كيفيت ايصال اين مكتوب و جواب آن) بعد محدث خياباني (ره) فرموده: مؤلف گويد: حقير تا حال با وجود فحص شديد و تفتيش اكيد در هيچ تاريخي و تأليفي از خاصه و عامه كيفيت ايصال اين مكتوب و جواب را به شام و كوفه نديده‌ام كه [ صفحه 261] به چه نحو و كدام وسيله بوده و حال آن كه از تذكرة الخواص و قمقمام مستفاد مي‌شود كه روز پانزدهم رؤس و اسراء را از كوفه به جانب شام حركت داده‌اند. چنانچه در تذكره ص 148 بعد از نقل مجلس عبيدالله گويد: ثم ان ابن‌زياد حط الرؤس في يوم الثاني و جهزها و السبايا الي الشام و در قمقام ص 449 از او نقل كرده گويد: چون روز دوم برآمد رؤس را با مخدرات به جانب يزيد روانه داشت و به روايت شيخ كفعمي و شيخ بهائي و علامه‌ي مجلسي و ابوريحان صاحب آثار باقية و قمقام و روضة الاذكار در روز اول صفر رأس اطهر حضرت حسين عليه‌السلام را وارد شام نموده‌اند ولي كسي متعرض نشده كه آيا به چه واسطه بعد از عاشوراء مكتوب به شام رفته و جواب به كوفه برگشته تا پانزدهم محرم از كوفه حركت و اول صفر وارد شام شده‌اند و حال آن كه در آن اوان و زمان جاهليت و صدر اسلام يك وسيله‌ي سريعه و واسطه‌ي فوري بوده كه مخابرات مهمه و مكاتيب عمده را از شهري به شهري بعيد در زماني قريب مي‌رسانيدند و آن عبارت است از كبوتر معلم كه از زمان قديم در موصل و مصر و شام و قسطنطنيه و كوفه و بغداد و حلب و مدينه و ديگر بلاد عظيمه معمول و مرسوم بود. پس به همين وسيله و توسط كبوتر معلم بعد از عاشوراء تا چهاردهم محرم ابن زياد با شام مخابره و يزيد به كوفه جواب داده و روز پانزدهم رؤس و اسراء را انفاذ داشته در اول صفر وارد شام نموده‌اند. [ صفحه 262] و هكذا مخابرات شام و مدينه بين يزيد و وليد بعد از وفات معاويه در پانزدهم رجب در باب اخذ بيعت از حضرت حسين عليه‌السلام و امتناع آن جناب و مكتوب دوم يزيد در خصوص قتل آن بزرگوار و نهضت حضرت در شب بيست هشتم ماه مذكور همه در عرض ده روز بلا كلام و مسلم به همين طريق و توسط كبوتر معلم بوده است. (رسيدن خبر وفات معاويه از شام به مدينه در روز دوم فوت او به توسط كبوتر معلم). مرحوم احمد بن تاج‌الدين حسن سيف‌الدين استرآبادي از محدثين اماميه در كتاب آثار احمدي گويد: كه عبدالله انصاري مي‌گويد: با جمعي مردم در خدمت امام حسين عليه‌السلام بوديم بادي عظيم از جانب شام برآمد يكي از مواليان معاويه آنجا حاضر بود گفت: يابن رسول‌الله صلي الله عليه و آله جدت مردم را از وزيدن باد خبر مي‌داد و تو نيز اگر مي‌تواني خبر ده كه اين باد چه مي‌گويد آن حضرت فرمود: كه مي‌گويد: كه حاكم شام مرده و از جانب فوات جرعه كشيده (چشيده ظ) آن ملعون را سخن امام عليه‌السلام بسيار گران آمد اما بغير از سكوت چاره‌ي نديد روز ديگر خبر رسيد كه معاويه مرده و از خاك‌دان دنيا رخت فوات بدارالجزاء كشيده است. بعد محدث خياباني (ره) فرموده: پس معلوم شد كه به جز وسيله‌ي كبوتر نامه‌بر ايصال اين خبر ممكن نخواهد بود باز بعدا مي‌فرمايد: تفصيل كبوتر معلم. در اين مقام لازم است براي اثبات اين مطلب تفصيلي [ صفحه 263] در تأسيس اين امر مذكور آيد.

#### نقل از قاموس المعارف استادنا المدرس

در قاموس المعارف گويد [187] : كبوتر معلم و كبوترنامه و كبوتر نامه‌بر كبوتري است كه نامه را به بال آن بسته و از شهري به شهر ديگر مي‌فرستند چه در قديم الزمان مرسوم بوده كه چون زود رسيدن نامه را طالب بودندي آن را به بال كبوتر مخصوص معلمي مي‌بستند و آن هم به حسب تربيت و تعليم سابق آن را به مقصد مي‌رسانيده است. و در صدر اسلام در ميان مسلمانان هم مرسوم بوده و اول استخدام [188] آن در موصل پس در مصر در عهد ملوك فاطميه. پس در زمان بني‌عباس كه در ميان بغداد و اسكندر و نه مخابرات پياپي مرسوم بوده و آن به واسطه‌ي كبوتري بوده كه آن را كبوتر جلب مي‌ناميدند تا در قرن هفتم هجرت در عهد ايوبيان اداره‌ي مخصوصي ترتيب داده و از براي مخابره‌ي كبوتري برجهاي بسياري در قلعه‌ي قاهره [ صفحه 264] درست نموده بودند و عدد كبوتر اخباري در آن اوان به يك هزار و نهصد بالغ بوده است. و بالجمله استخدام كبوتر تا اواسط قرن (15 م) معمول بوده تا آن كه تلگراف الكتريكي پا به عرصه‌ي وجود گذاشته و آن شوكت كبوتري برهم خورد ليكن موافق نوشته‌ي جرجي زيدان در اروپا در اين اواخر در غايت اهميت بوده و مانند زمان سابق در درياها و معركه‌هاي كارزار و نظائر آنها كه مخابره‌ي تلگرافي ممكن نيست با كبوتران معلم مهمات خودشان را انجام مي‌دهند بلكه قديما آن را به مسافت زياده از يك صد و پنجاه ميل نمي‌فرستادند اما اكنون به مسافات بعيده زياد از يك هزار و پانصد ميل مي‌فرستند و در ترتيب تربيت آنها نخست به حمل نامه‌ي كوچك در مسافت نزديك آغازيده پس از آن دو ميل راه پس ده ميل پس صد ميل تا آن كه در مدت تعليم شش‌ماهه مقتدر مي‌باشد بر اين كه در ظرف پنج ساعت سيصد ميل مسافت را قطع كرده و برگردد و در آخر سال دوم پانصد ميل و در سال سوم هزار ميل را در پنج ساعت طي مي‌نمايد. و كبوتر پر عادت حامل نامه‌ي تواند بوده [189] كه وزن آن ده درهم باشد كه در لوله‌ي گذاشته و در زير پر آن مي‌آويزند و اين چنين كبوتر [ صفحه 265] را به قيمت گران مي‌فروخته‌اند حتي آن كه در عهد بني‌عباس يكي را به نهصد اشرفي طلا فروخته و يكي را هم از قسطنطنيه به بغداد آورده بودند به هزار اشرفي فروختند. باز محدث خياباني رحمه الله گويد: حكايات كبوتر معلم. براي توضيح مطلب و تأئيد مقصد مناسب است كه حكايات چندي منقول آيد: حكايت قصه‌ي عقبه و محافظت خداوند حضرت رسول و امير عليهماالسلام را و حمل منافقين خبر آسماني را به مخابره‌ي كبوتر معلم. در حيات القلوب ص 299 در ذيل غروه‌ي تبوك و قصه‌ي عقبه گويد: كه بعضي از مؤمنان به حضرت امير عليه‌السلام عرض كردند كه اين واقعه را يعني كيد و تدبير منافقان را در باب قتل آن جناب و لطف و محافظت پروردگار را به خدمت حضرت رسول صلي الله عليه و آله بنويس حضرت امير عليه‌السلام فرمود: كه پيك و نامه‌ي خدا زودتر از پيك و نامه‌ي من به رسول خدا مي‌رسد، و چون حضرت رسول صلي الله عليه و آله به نزديك آن عقبه رسيد كه جمعي اراده‌ي قتل آن برگوار را داشتند فرمود اينك روح الامين جبرئيل مرا خبر مي‌دهد كه جمعي بر هلاك علي عليه‌السلام تدبيري در حوالي مدينه كرده بودند و خداوند از لطف خود حفظ فرموده آن بيست و چهار نفر كه اصحاب عقبه بودند با يكديگر پنهان گفتند كه چه بسيار ماهر است محمد در كيد و مكر در اين زودي پيك مسرعي يا كبوتر نامه‌بري از مدينه به او رسيده است... الخ. پس معلوم شد كه از زمان جاهليت در حجاز اين كبوتر معلم مرسوم [ صفحه 266] بود كه منافقين خبر آسماني را به مخابره‌ي كبوتر معلم و كبوتر نامه‌بر حمل كرده‌اند. بعد محدث خياباني (ره) در اينجا قصه‌اي را كه در گذشته به آن اشاره شد و اصل آن تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه‌السلام است كه اغلب از جعليات به شمار است و اصل آن قصه حقيقت داشته و صحت دارد ولي قضيه را تحريف كرده و نسبت به حجاج دژخيم مشهور در عراق و والي از طرف عبدالملك اموي در آن سامان داده شده است ولي آن قضيه‌ي مختار ثقفي با ابن‌زياد بوده نه با حجاج و محدث معظم‌له رحمه الله آن را از جلاء العيون نقل كرده و لذا مانع ندارد آن قصه نقل شود و در اينجا آن را آن طور كه شيخنا المحدث (ره) در تتمه‌ي محرم الحرام نقل كرده بياوريم. مي‌فرمايد ص (275) : حكايت حجاج و مختار و نامه آوردن كبوتر دو مرتبه). در جلاء العيون ص 279 [190] گويد: حجاج بن يوسف ثقفي امر كرد مختار را بياوريد چون حاضر كردند نطع طلبيد و غلامان خود را گفت شمشير بياوريد و او را گردن بزنيد چون ساعتي گذشت و شمشير [ صفحه 267] نياورند گفت چرا شمشير نياورديد؟ گفتند شمشيرها در خزانه است و كليد خزانه پيدا نيست پس مختار گفت: نمي‌تواني مرا كشت و رسول خدا عليه‌السلام دروغ نگفته اگر مرا كشتي خدا مرا زنده خواهد كرد كه سيصد و هشتاد و سه هزار كس را از شما به قتل رسانم پس حجاج در خشم شد و يكي از ملازمان را گفت: كه شمشير خود را به جلاد بده تا او را گردن بزند چون جلاد شمشير را گرفت و به سرعت متوجه او شد كه او را گردن بزند به سر درآمد و شمشير در شكمش آمد و شكمش شكافته شد و مرد پس جلاد ديگر طلبيد چون متوجه قتل او شد عقربي او را گزيد افتاد و مرد پس مختار گفت: اي حجاج نمي‌تواني مرا كشت به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان بشاپور ذوالاكتاف گفت در وقتي كه عربان را مي‌كشت و ايشان را مستأصل مي‌كرد. نزار فرزندان خود را امر كرد كه او را در زنبيلي گذاشته و بر سر راه شاپور آويختند چون شاپور به نزد او رسيد و نظرش بر او افتاد و گفت تو كيستي؟ گفت منم مردي از عرب و از تو سئوالي دارم گفت بپرس نزار گفت: به چه سبب اين قدر از عرب را مي‌كشي و ايشان بدي نسبت به تو نكرده‌اند شاپور گفت: براي آن مي‌كشم كه در كتب ديده‌ام مردي از عرب بيرون خواهد آمد كه او را (محمد) گويند و دعوي پيغمبري خواهد كرد و ملك و پادشاهي عجم بر دست او برطرف خواهد شد پس ايشان را مي‌كشم كه او بهم نرسد نزار گفت: اگر آنچه ديده‌ي در كتب دروغ‌گويان ديده‌ي روا نباشد كه بي‌گناه چند را به گفته‌ي دروغ گوئي [ صفحه 268] به قتل رساني و اگر در كتب راست‌گويان ديده‌ي پس خدا حفظ خواهد كرد آن اصلي را كه آن مرد از او به وجود مي‌آيد و تو نمي‌تواني كه قضاي خدا را برهم بزني و تقدير حق تعالي را باطل گرداني و اگر از جميع عرب نماند مگر يك كس آن مرد از او بهم خواهد رسيد. شاپور گفت: راست گفتي اي نزار يعني مرد لاغر و نحيف و به اين سبب او را نزار گفتند پس سخن او را پسنديد و دست از عرب برداشت. اي حجاج حق تعالي مقدر كرده است كه از شما سيصد و هشتاد و سه هزار كس به قتل رسانم يا خدا تو را مانع مي‌شود از كشتن من يا اگر مرا بكشي خدا زنده خواهد كرد بعد از كشتن زيرا كه قول رسول خدا صلي الله عليه و آله حق است و در آن شكي نيست. باز حجاج جلاد را گفت: كه بزن گردن او را، مختار گفت او نمي‌تواند اگر خواهي تجربه كني خود متوجه شو تا حق تعالي افعي بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانيد. چون جلاد خواست كه او را گردن بزند ناگاه يكي از خواص عبدالملك مروان از در درآمد و فرياد زد كه دست از او برداريد و نامه به حجاج داد كه عبدالملك در آن نوشته بود: اما بعد اي حجاج بن يوسف كبوتر براي من نامه‌ي آورد كه تو مختار بن ابي‌عبيده را گرفته‌اي و مي‌خواهي او را به قتل آوري به سبب آن كه روايتي از حضرت رسول صلي الله عليه و آله به تو رسيده كه او انصار بني‌اميه را خواهد كشت چون نامه‌ي من [ صفحه 269] به تو مي‌رسد دست از او بردار و متعرض او مشو كه او شوهر دايه‌ي وليد پسر عبدالملك است و وليد از براي او نزد من شفاعت كرده است و آنچه به تو رسيده است اگر دروغ است چه معني دارد كه مسلماني را به خبر دروغي بكشي و اگر راست است تكذيب قول حضرت رسول صلي الله عليه و آله نمي‌تواني كرد پس حجاج مختار را رها كرد و مختار به هر كه مي‌رسيد مي‌گفت: كه من خروج خواهم كرد و بني‌اميه را چنين خواهم كشت. چون اين خبرها به حجاج رسيد بار ديگر او را گرفت و قصد قتل او كرد مختار گفت: تو نمي‌تواني مرا كشت و در اين سخن بودند كه باز نامه‌ي عبدالملك بن مروان را كبوتر آورد و در آن نامه نوشته بود كه اي حجاج متعرض مختار مشو كه او شوهر دايه‌ي پسر وليد است و آن حديثي كه شنيده‌اي اگر حق باشد ممنوع خواهي شد از كشتن او چنانچه ممنوع شد دانيال از كشتن بخت نصر براي آن كه مقدر شده بود كه بني‌اسرائيل را به قتل رساند پس حجاج او را رها كرد. محدث خياباني (ره) بعد از نقل آن قصه گويد: پس معين شد كه مخابرات فوري به توسط كبوتر معلم در زمان بني‌اميه معمول و مرسوم بود كه دو مرتبه در باب مختار به عبدالملك و حجاج بن يوسف خبر آورد.

#### عدم توجه علامه‌ي مجلسي و محدث خياباني به تحريف قصه‌

نگارنده گويد: چون علامه‌ي مجلسي (ره) و محدث خياباني (ره) به تفسير منسوب به امام حسن عسكري سلام‌الله‌عليه اعتماد داشته‌اند قصه‌ي مختار را با حجاج از آن نقل كرده‌اند ولي تعجب است متوجه [ صفحه 270] نشده‌اند كه آن قضيه با حجاج چطور مي‌شود صحت داشته باشد زيرا مصعب مختار را كشته و كف او را با مسماري به باب قصر نصب كرده و هنوز عبدالملك مروان به عراق مسلط نشده و استيلاء نيافته بود و حجاج خونخوار را والي عراق نكرده بود و بعد از آن كه حجاج از طرف عبدالملك والي عراق شد. آن مسمار را از باب قصر امر كرد كندند و كف مختار را درآورد و دفن نمود. مختار را ابن‌زياد حبس كرده بود كه با ميثم تمار (قدس‌سره) در حبس ملاقات و مكالمات دارند كه در گذشته به آن اشارت رفته است و ابن‌زياد مي‌خواست مختار را به قتل برساند و عبدالله بن عمر كه خواهر مختار عيال وي بود نزد يزيد شفاعت او را كرد و يزيد قبول نموده و ابن‌زياد را مانع از قتل مختار شد. پس آنچه در تفسير نامبرده نقل شده و علامه‌ي مجلسي (ره) در جلاء العيون نقل فرموده قصه‌ي تحريف شده است و حقيقت قضيه كه با ابن‌زياد رخ داده آن را تغيير و تبديل و شاخ و برگ داده و بعض جعلياتي بر آن افزوده و نقل كرده‌اند. و علامه‌ي مامقاني (ره) در تنقيح المقال مختصر آن قضيه را آورده مانند علامه‌ي مجلسي (ره) كه در جلاء العيون تفصيلا نقل فرموده و پس از نقل آن تصريح فرموده كه بديهي است كه حكومت حجاج بعد از مختار بوده است چنانچه مي‌فرمايد: [ صفحه 271] لا يخفي عليك ان القصة و ان كانت صحيحة الا ان الذي اراد قتله هو عبيدالله بن زياد دون الحجاج ضرورة تأخر حكومة الحجاج عن المختار قطعا... الخ. رجوع شود به ترجمه‌ي مختار رحمه الله ج 3 ص 204.

#### از خبطهاي صاحب قاموس الرجال‌

صاحب قاموس الرجال نسبت خبطي [191] كه به صاحب تنقيح المقال در نقل آن قصه داده ولي به خبط خويش متوجه نشده كه خود صاحب تنقيح المقال تصريح كرده كه نسبت آن جريان را به حجاج بن يوسف دادن خلاف ضرورت است، بلي در ضمن قصه نيز جعلياتي به نظر مي‌خورد كه صاحب تنقيح المقال از آن به عنوان سهو راوي آن قصه تعبير آورده و مي‌فرمايد: ملاحظه‌ي بعض فقرات آن خبر طولاني از آن كشف مي‌كند، ولي چون نظر صاحب قاموس الرجال و مبنايش بر ايراد و اشكال بر كلمات صاحب تنقيح المقال است و لذا به خبطها و خطاهاي خود متوجه نمي‌شود چنانچه موارد زيادي از ايرادات و اعتراضات وي بر تنقيح المقال وارد نيست. و در گذشته اشاره شد اقلا تفسير مجعول منسوب به امام عسكري سلام‌الله‌عليه از كتب قديمه بوده و به‌اندازه‌ي كتب تاريخ كه از آنها نقل نموده و در مقام نقل قضاياي تاريخي به آنها تمسك كرده و [ صفحه 272] مصدر نقليات خود قرار مي‌دهيم اعتبار دارد كه در موضوع كبوتر نامه‌بر آن قصه را نقل نمائيم. محدث خياباني (ره) مي‌فرمايد: حسان بن ثابت انصاري نيز از شعراي مخضرمين [192] كه زمان جاهليت و اسلام را درك كرده در اشعار خود اشعار به اين طير معلم و كبوتر نامه‌بر نموده. مرحوم سيد مرتضي علم الهدي (قدس‌الله‌سره) در فصول مختاره گويد: و قد كان فيه اي حسان بن ثابت بعد رسول‌الله صلي الله عليه و آله انحراف شديد عن اميرالمؤمنين عليه‌السلام و كان عثمانيا و حرض الناس علي علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام و كان يدعو الي نصرة معاوية و ذلك مشهور عنه في نظمه، ألا تري الي قوله: [ صفحه 273] يا ليت شعري و ليت الطير تخبرني ما كان بين علي و ابن عفانا ضجوا باشمط عنوان السجود به يقطع الليل تسبيحا و قرآنا لتسمعن و شكيا في ديارهم الله اكبر يا ثارات عثمانا خداوند او را با دو محبوب خود عثمان و معاويه محشور بنمايد و ما را از سوء عاقبت محفوظ بدارد. محدث خياباني (ره) بعد از نقل آنچه گذشت شروع كرده از تاريخ حلب تأليف قاضي‌القضاة محب‌الدين شيخ الاسلام ابوالفضل محمد بن شحنه‌ي حلبي حنفي قضاياي تاتار و هجوم آنها را به قلعه‌ي حلب نقل نموه و برجي كه به امر ملك مظفر براي كبوتران نامه‌بر ساخته بودند و تاتار خراب كرده و با خاك يكسان نموده‌اند نقل كرده است و آن در سال (628) ه. ق اتفاق افتاده و پس از آن برجي كه در باغ شاه طهران براي تعليم و تربيت كبوتران نامه‌بر، تأسيس كرده‌اند بيان نموده و تفصيل آن را از نامه‌ي فرمانده لشكر نظامي كه از طهران انفاذ داشته مشروحا نقل فرموده و چون خارج از منظور ما بود از نقل آنها خودداري شد اگر خوانندگان محترم مايل باشند به كتاب وقائع الايام تتمه‌ي محرم الحرام مراجعه فرمايند ص 279.

#### بودن كبوتر نامه بر از صدر اسلام

پس تا اينجا از آنچه نقل شد معلوم گشت كه كبوتر نامه‌بر از زمان صدر اسلام بلكه از زمان جاهليت مورد استفاده بوده و آنچه بعضي از افاضل علماء درها مش مزار بحار ادعا نموده كه استيذان ابن‌زياد از يزيد درباره‌ي اسراء خاندان رسالت به واسطه‌ي كبوتر بوده صحيح است و فاسد شمردن محدث نوري (ره) ادعاي او را بدون دليل مي‌باشد و بلكه دليل، ادعاء بعضي از افاضل را روشن مي‌سازد. [ صفحه 274]

#### تاريخ حركت اسراء از كوفه و مراجعت شان به كربلاء

و نقل سبط ابن الجوزي و ديگران كه اسراء خاندان نبوت را از كوفه در پانزدهم محرم (61) ه به سوي شام حركت داده‌اند صحيح است و اول صفر وارد شام كرده اند و قريب هشت روز [193] در شام توقف آنها شده و در ظرف پانزده روز تا آخر ماه محرم آنها را با سرعت سير بريد كه تفصيلا شرح داده شد برده‌اند و پس از هشت يا هفت روز حركت از شام شده و قريب دوازده روز در راه ميان عراق و شام بوده‌اند و بسيار امكان دارد كه با خط مستقيم سيرشان شده و آب و آذوقه تهيه ديده و عازم خروج از شام گشته‌اند و در راه از دليل كه در اختيار اسراء خاندان رسالت بوده و خواهش كرده‌اند كه يكسره به عراق برود تا آنها زيارت قبور شهداء دشت كربلاء را نموده و قبر اطهر و انور سيد مظلومان [ صفحه 275] ابوعبدالله حسين عليه‌السلام را زيارت نمايند. اشخاصي كه در آمدن اسراء خاندان رسالت ازشام به عراق در روز بيستم ماه صفر سال 61 هجرت در روز اربعين اشكالات تراشيده و شبهات به راه‌انداخته تا كار را به جائي رسانيده‌اند كه از محالات عادي شمرده‌اند از احوالات بريدها و سرعت سير آنها در آن زمان اطلاع كافي نداشته‌اند و از عمل كبوتران نامه‌بر و از وجود آنها در زمان بني‌اميه آگاهي نداشته و از قضيه‌ي اسراء خاندان نبوت ر رفتن به شام و مراجعت‌شان از شام و استيذان ابن‌زياد از يزيد درباره‌ي آنها به واسطه‌ي كبوتران نامه‌بر اطلاعات كامل نداشته و به تحقيق نپرداخته و لذا دچار آن همه اشتباه و استبعادها شده‌اند و كلمات و حرفهاي آنها باعث تشويش افكار مردم شده و استبعادهاي بعضي از اهل منبر هم قضيه‌ي اربعين اول را در منابر بيشتر مزيد بر علت گشته و موجبات تشويش افكار گرديده و تشنج را در اذهان مردم در اين خصوص ايجاد كرده است. و اميدوارم تقريباتي كه در اين كتاب نگارش يافت اعتماد بيشتر را بر ادعاء اين كه اسراء خاندان عصمت و طهارت در اربعين اول سال (61) ه به كربلاء آمده‌اند فراهم آورد علاوه بر قرائن و امارات ديگر كه ذكر خواهد شد ان‌شاءالله‌تعالي.

#### دليل ششم علامه‌ي نوري و جواب آن

##### اشاره

دليل ششم علامه‌ي نوري (ره) براي استبعاد آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء در اربعين اول (61) هجرت آنست: كه اگر حضرت امام سجاد عليه‌السلام و جابر بن عبدالله انصاري (ره) و جماعتي از بني‌هاشم در يك روز به كربلاء رسيده‌اند مناسب نبود جابر را اول زائر سيدالشهداء [ صفحه 276] عليه‌السلام گويند چنانچه شيخ مفيد (ره) در مسار الشيعة فرموده: و هو اول من زاره [194] ... يعني جابر اول كسي است كه سيدالشهداء عليه‌السلام را زيارت كرده است. اين دليل محدث نوري (ره) بسيار عليل و سست و موهون است زيرا رسيدن جابر و امام عليه‌السلام و سائر بني‌هاشم به كربلاء در يك روز لازم گرفته در واقع هم جابر اول زائر باشد چون بدون شك جابر (ره) قبل از امام عليه‌السلام و سائر افراد خاندان رسالت و بني‌هاشم به كربلاء رسيده و همراهش دو نفر بيشتر نبوده يكي غلام جابر (ره) و ديگري عطيه‌ي عوفي (ره) و ابدا كسي نگفته چنانچه تا حال در جائي نديده‌ام كه شخص ديگري هم با آنها بوده به نام عطاء و چهار نفر بوده‌اند و هنوز امام عليه‌السلام وارد كربلاء نشده بود كه جابر وارد شده و همراهش عطية و غلامش بوده و غسل كرده با آن كيفيتي كه معلوم است و نزد قبر مبارك حاضر گشته بعد از انجام وظائف زيارت بوده كه امام عليه‌السلام با مخدرات عصمت و طهارت وارد شده‌اند و لذا برحسب ظاهر جابر انصاري رضوان‌الله‌عليه حقيقتا اول زائر است گر چه عطية و غلام جابر همراهش بوده‌اند ولي نظر به جلالت و عظمت جابر (ره) كه از بزرگان صحابه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله بوده و از معمرين آنها و شخصي است كه آخرين صحابه بوده كه از دنيا رفته و لذا او را اول زائر گفته‌اند و او از طبقه‌ي غير امام عليه‌السلام و غير بني‌هاشم اين افتخار را برده است. و جابر (ره) به اندازه‌ي در انظار مسلمين عظمت داشته كه امام [ صفحه 277] باقر سلام‌الله‌عليه روايات را در مقابل سنيها از باب تقيه به وي نسبت داده است كه كسي از سنيها و نواصب ايراد نگيرد. أف باد بر اين ستمكاران دنيا و فراعنه‌ي روزگار كه صحنه‌ي دنيا بر حجت خدا و خليفةالله آن اندازه تنگ و عرصه را ضيق بگيرند كه امام عليه‌السلام احاديث را به يك نفر از صحابه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و خادمان رسالت نسبت بدهد و نتواند حق را آشكارا بيان و از خود عيان نمايد و هميشه در ادوار روزگار ستمكاران كارشان اين و رويه‌شان همين است و خداوند از آنها انتقام بگيرد و گرفتار عذاب اليم خود فرمايد.

#### اول زائر بودن جابر

و گذشته از آنچه گفته شد جابر (ره) را اول زائر گفتن از شيخ اعظم مفيد (ره) است و قبلا بيان كرديم چون به شيخ مفيد (ره) و امثال وي ورود امام سجاد عليه‌السلام به كربلاء در اربعين مسندا از مشايخش نرسيده و لذا شيخ مفيد (ره)به ورود امام عليه‌السلام به كربلاء اشاره نفرموده است ولي تشرف جابر (ره) مسندا به آن بزرگوار رسيده به اين جهت به آن اشاره و تصريح فرموده و او را اول زائر شمرده است و اين رويه‌ي شيخ مفيد (ره) اين را نمي‌رساند كه ما از مدارك و مصادر ديگر به دست نياورده باشيم كه امام عليه‌السلام و سائر افراد خاندان عصمت در اربعين اول به كربلاء آمده‌اند.

#### دليل هفتم علامه‌ي محدث نوري و جواب آن‌

##### اشاره

دليل هفتم شيخ محدث نوري (ره) آنست: كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام از شام به قصد وطن خودشان مدينه‌ي منوره خارج شده‌اند و بي‌اطلاع يزيد پليد هرگز ميسر نبود به عراق بيايند و يزيد شخص [ صفحه 278] خسيس بود و دنائت طبع داشت مخارج آنها را هرگز دو برابر نمي‌كند كه به عراق و زيارت قبر مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام بيايند. اين دليل هم مجرد احتمال بيشتر نيست زيرا يزيد به نعمان كه همراه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام بوده و مأمور بود با تمام احترام آنها را به وطن خودشان برساند سپرده بود كه در اختيار آنها باشد و از اوامر آنها سر نپيچد و در اطاعت‌شان باشد و هر امر نمودند اطاعت نمايد و لذا هيچگونه استبعاد ندارد كه امام عليه‌السلام به او امر كند كه قافله‌ي آنها را به عراق بكشد و او اطاعت كند چنانچه صريح تاريخ است كه خاندان رسالت بعد از آن كه از شام بيرون آمدند از نعمان خواهش كردند كه قطار قافله‌ي آنها را به كربلاء بگرداند و او هم قبول كرد از كجا معلوم شده كه يزيد بطور سري به او دستور نداده بود كه اگر خاندان نبوت از او خواهش كنند كه آنها را به عراق ببرد او قبول نمايد و از امر آنها خارج نشود و شايد سياست وقت هم به جهت ملاطفت به افراد خاندان عصمت نيز آن دستور را اقتضا كرده است و اشخاص دني و لئيم براي حيله و سياست و تزوير و صلاح كار خودشان مخارج زيادي را متحمل مي‌شوند و بيت‌المال مسلمين را در موارد زيادي بيهوده صرف مي‌كنند كه در آن احتمال استقرار رياست پنج روزه‌ي خودشان را تصور كرده باشند از كجا معلوم كه يزيد پليد آن ملاحظات را نكرده است بلكه براي اسكات مردم و به جهت برگردانيدن افكار عمومي و كاستن از خشم مردم بعد از شهرت شهادت ريحانه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم كه از [ صفحه 279] هر طرف و از گوشه و كنار بلاد اسلامي سيل خشم و نفرت به طرف يزيد هجوم مي‌آورده و قتل امام عليه‌السلام را به گردن ابن‌زياد مي‌انداخت و خود را بي‌اطلاع قلم داد مي‌كرد تا جلو نفرت و انزجار و غضب مردم را بگيرد تمامي اينها تقاضا كند كه خاندان رسالت (ع) را اسباب مهيا و فراهم بياورد كه به زيارت سيدالشهداء (ع) به كربلاء بروند.

#### ادعاي محدث نوري: راوي قصه مجهول است‌

علامه‌ي نوري (ره) فرموده: راوي قصه‌ي آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء كه در لهوف نقل شده مجهول بوده و معلوم نيست.

#### تحقيق در جواب آن

در جواب اين فرمايش ايشان گفته مي‌شود: چنانچه خود محدث نوري (ره) اعتراف فرموده اين نقل از قبيل نقل تواريخ و وقائع و حوادث است كه مؤلفين در تأليفات خودشان نگارش مي‌دهند از قبيل روايات محدثين نيست كه با اسناد باشد و با سند مخصوص نقل شود و پي راوي بگرديم و از احوالش جستجو نمائيم و از احاديث مربوطه به احكام شرع نيست كه از احوال راويان احاديث آنها اطلاع به دست بياوريم و از عدالت و وثاقت آنها در سراغ باشيم و به اقوال اصحاب جرح و تعديل مراجعه نمائيم. گرچه مؤرخين قديم و تاريخ‌نويسان در دوران‌هاي سابق مانند طبري و نظائر وي تواريخ را نيز با اسناد و طرق خودشان نقل كرده‌اند و چه بسا اين رويه در اذهان مؤثر واقع شده و رويه‌ي ساحرانه بوده باشد كه بسياري از اكاذيب را به صورت ظاهر فريبنده بخورد مردم بدهد به عنوان اين كه خبر با سند نقل شده چنانچه اين رويه در تاريخ كبير [ صفحه 280] طبري به كار رفته و روايات مجعوله و اكاذيب واضحه را با سند نقل كرده اگر به اين موضوع شرح داده شود كلام به درازا مي‌كشد رجوع شود به كتاب نفيس الغدير [195] .

#### رويه‌ي ساحرانه در نقل تاريخ‌

چنانچه همين رويه ساحرانه- نقل تاريخ با سند- در كتب ابوالفرج اصفهاني بكار رفته و چه بسيار قصص و افسانه‌ها و قصه‌هاي جعلي كه جنبه‌ي ادبي داشته با سند نقل كرده و داستانهاي مجعوله را با اسناد روايت نموده و آنهائي كه بعدا پا به عرصه‌ي وجود گذاشته‌اند آنها را قضاياي واقعي تصور كرده و به عنوان يك موضوع و قصه‌اي كه واقع و حقيقت داشته باشد تلقي به قبول نموده‌اند و عمده نظرشان بر اين است كه با سند نقل شده است در صورتي كه جعل‌كنندگان و وضاعين چنانچه قصه را جعل كرده‌اند سندش را نيز وضع نموده و ساخته‌اند. و لذا مهره‌ي فن و اهل تحقيق در نقل تواريخ به كتاب «الاغاني» ابوالفرج اصفهاني اعتماد نكرده و از جنبه‌ي تاريخي به كتاب نامبرده ارزش قائل نشده‌اند مثل جرجي زيدان مؤرخ مشهور كتاب «الاغاني» را مدرك نقليات خويشتن قرار داده و در كتاب تاريخ تمدن و آداب اللغة تمسك به حرفها ابوالفرج دراغاني نموده و با نقل بعض قصص روي تاريخ خصوصا تاريخ دوره‌ي بني‌عباس را خارج از حد و حصر آلوده با حرف‌هاي [ صفحه 281] خلاف واقع كرده است.

#### نقل كلمات دكتر زكي مبارك در «النثر الفني»

چنانچه در اين‌باره علامه دكتر زكي مبارك تحقيقات ارزنده در كتاب «النثر الفني» دارد درباره‌ي كتاب اغاني چه خوب گويد «فهو كتاب ادب لا كتاب تاريخ» و نيز گويد: «و الرواية بالسند شئي ساحر فتن به كثير من الناس و ظنوه علما دقيقا له آداب و شروط، و اعتمادا علي هذا العلم الدقيق اطمأن اكثر الباحثين الي روايات الاغاني فضلوا و أضلوا في حقائق التاريخ». رجوع شود به تحقيقات پرارزش دكتر نامبرده در كتاب نفيس «النثر الفني» از ص 234 تا ص 245 تا معلوم شود كه ابوالفرج كتاب ادب نگارش داده نه كتاب تاريخ ولي چون قضايا و افسانه‌هاي و قصه‌هاي بي‌حقيقت را با سند نقل كرده خيال مي‌شود كه ارزش داشته و واقع دارد و به خيال كسي گنجيده نمي‌شود كه ابوالفرج براي اهل لهو و لعب و غنا و موسيقي و مجالس عيش و طرب اهل فسق و فجور كتاب نوشته نه براي بيان حقائق تاريخي تا مورد اعتماد در تاريخ شود. چنانچه از فسق و فجورهاي خود آن مرد اموي مرواني نيز مقداري دكتر زكي مبارك در كتاب نامبرده‌اش نقل كرده است.

#### بايد اعتماد بيشتر به مؤلف كتاب باشد

پس به مجرد نشان دادن نام راوي خبري را نبايد فريب خورد و مورد اعتماد و اطمئنان قرار داد و به دليل اين كه چون فلان قضيه‌ي تاريخي راويش معلوم است و با سند رسيده تكيه نمود و اعتماد كرد [ صفحه 282] بلكه بايد اول خود مؤلف كتاب را در نظر گرفت و از حال او و مورد وثوق بودن او را به دست آورد و از ضابط و دقيق بودن مؤلف در نقل مطالب و قضايا و تواريخ بحث و تحقيق كرد و اگر در آن اوصاف مورد اعتماد گشت وثاقت و ديانت و امانت و عدالت او محرز شد اعتماد به كتابش و نقل مطالب و تواريخش و آنچه در كتابش نقل كرده مادامي كه اشتباه و اشكال در نقلياتش ثابت و محقق نشود نقليات او مورد اطمئنان و اعتماد خواهد بود. حالا آنچه كه سيد اجل اعظم سيد رضي‌الدين علي بن طاووس الحسني (قدس‌سره) در كتاب لهوف از آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء نقل فرموده گر چه راوي را ذكر نفرموده ولي به مراتب اعتماد به نقل آن بزرگوار بيشتر از نقليات سائرين است كه مطالب تاريخي را با سند و ذكر راوي نقل كرده باشند.

#### نقل فرمايش آية الله كوه كمري و ترجمه‌ي اجمالي ايشان

آيا به فرمايش سيدنا الامام المجتهد الاكبر استادنا السيد الحجة الكوه كمري (قدس‌سره [196] ): ابوالفرج اصفهاني در كتابش (مقاتل الطالبين) [ صفحه 283] مطالب و تواريخ را با سندهاي آنها نقل كرده چون اغلب نام راويان را ذكر نموده و مسندا به نقل آنها پرداخته مي‌توانيم بر حسب مذاق شيعي امامي خودمان به همه‌ي آنها اعتماد نمائيم؟ براي اين كه با سند نقل كرده؟. در صورتي كه اغلب از رجال زيديه نقل كرده و چون ابوالفرج تظاهر بزيدي بودن مي‌نمود و حال آن كه اموي مرواني است و از افسق ناس بوده و نزد شيعيان اظهار تشيع مي‌كرده چنانچه نظر به همان تظاهرش شيخ طوسي (ره) او را شيعي زيدي دانسته است [197] .

#### نقليات سيد ابن طاووس بيشتر مورد اعتماد است‌

نظر بر اين كه سيد اجل سيد ابن طاووس (قدس‌سره) در لهوف به اختصار كوشيده و لذا نام راوي را به دست نداده و ذكر نفرموده ولي [ صفحه 284] چون نقلياتش در غايت اعتبار و اطمئنان و اعتماد است و لذا به مراتب از مطالب ديگران كه تواريخ را با سند و ذكر نام راوي نقل كرده‌اند بيشتر محل اطمئنان و اعتماد است. چنانچه بر ممارس بر كتب سيد (ره) اين مدعي روشن بوده و بر كسي كه آشنا بر نقليات سيد (ره) باشد اين معني به خوبي واضح است زيرا بر كسي كه بر مؤلفات او آشنا است و دقت‌نظر آن بزرگوار را مشاهده مي‌كند كه چقدر با نظر دقيق نقل مطالب مي‌فرمايد در زمان وي كه هنوز مانند عصر حاضر ما معمول و مرسوم نبوده كه مطلبي را كه از كتابي نقل مي‌نمايند با تعيين صفحه و سطر و اگر آن كتاب طبع‌هاي متعدد داشته باشد با تعيين چاپ چندم آن كاملا متذكر شوند با اين كه در زمان سيد (ره) اين رويه معمول نبوده و چاپ كتب وجود نداشته با اين همه سيد (ره) در نقليات خود از كتب خصوصيات كتابي را كه از آن نقل مي‌نمايد متذكر شده و در كراس چندم و در كدام فصل است به همه‌ي آنها اشاره مي‌فرمايد و يا فلان كتاب كه نسخه‌ي عتيقه آن پيش آن بزرگوار بوده به آن نيز تصريح مي‌فرمايد پس مثل آن بزرگوار كتابي را كه مي‌خواهد به دست مردم بدهد و به اختصار كوشيده و در مجالس عزاء و سوگواري حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام خوانده مي‌شود تمام محتويات و مطالب آن كتاب مورد اعتماد كامل خواهد بود گر چه اسم راوي را ذكر نفرمايد.

#### اشاره به تقطيع روايت عطية چنانچه گذشت‌

و گذشته از همه‌ي اينها در بياناتي كه سابقا شده و به طور واضح [ صفحه 285] محقق كرديم كه آنچه سيد (ره) در لهوف از آمدن اسراء به كربلاء نقل فرموده و اسم راوي را ذكر نكرده راوي آن مطلب عبارت از عطيه‌ي عوفي كوفي (ره) است [198] كه همراه جابر بن عبدالله انصاري (ره) به كربلاء آمده و جريان ورود جابر را قبلا و چگونگي مهيا شدن او را از غسل زيارت و غيره براي آمدن به نزد قبر اطهر اطيب و ورود اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را از شام به كربلاء در روز اربعين و زيارت براي روز اربعين چنان كه سيد (ره) در مصباح الزائر نقل كرده تمام يك روايت است و راوي عطية رحمه الله است و آن روايت را تقطيع كرده و هر قسمت آن را به مناسبت مقام در كتابي نقل كرده‌اند آنچه راجع به زيارت است در مصباح الزائر و آنچه راجع بر حب خاندان رسالت است در كتاب بشارة المصطفي و آن قسمتي كه راجع بر مصائب سيدالشهداء عليه‌السلام است در كتاب مقتلي مانند كتاب شريف و بسيار معتبر «لهوف» نقل كرده‌اند چنانچه تفصيلا [ صفحه 286] در گذشته تحقيق شد.

#### تاخت كردن محدث نوري به اهل منبر

ناگفته نماند: علامه‌ي نوري (ره) در خاتمه‌ي بحثي كه گذشت به اهل منبر تاخت و انتقاد فرموده كه چرا اين قضيه‌ي اربعين را شاخ و برگ مي‌دهند؟ و عطيه‌ي عوفي را كه از محدثين و تابعين است غلام جابر انصاري (ره) قرار داده و آن وقت آزادش مي‌كنند و اين همه دروغ را بالاي منابر بيان مي‌كنند. اين فرمايش‌هاي علامه‌ي محدث نوري (ره) صحيح است، آقايان خادمين اهل‌بيت عليهم‌السلام و ذاكرين مصائب خاندان رسالت بايد متوجه اين معني كه آن محدث معظم‌له (ره) فرموده است باشند تا به طور جزم يك قضيه‌ي تاريخي را كه تمامي تفصيلات و جزئيات آن نقل نشده است با شاخ و برگ نقل ننمايند ولي عمده چيزي كه تا اندازه‌ي كار را سهل و آسان مي‌نمايد آنست كه اغلب آن شاخ برگها از باب زبان حال است نه بيان امر واقع شده تا دروغ‌پردازي بشود.

#### نصيحت به روضه خوانها و نوحه خوانها

بلي بر آقايان اهل منبر و روضه‌خوانها و نوحه‌خوانها لازم و واجب است طوري قضايا را نقل نمايند و نظم كنند كه از رويه‌ي زبان حال بودن و نوحه‌سرائي و ندبه نمودن خارج نشود و در نثر و نظم به نحوي بيان كنند كه جعل قصه‌ي دروغي نگردد و از زبان حالي بيرون نرود مثلا قصه‌اي را از زبان امام عليه‌السلام نقل مي‌كنند به طوري كه يك قضيه‌ي واقعي را نشان داده و هر شنونده خيال مي‌كند كه مثلا فلان مكالمه ميان امام عليه‌السلام و خواهرش زينب كبري عليهاالسلام واقع شده است در [ صفحه 287] صورتي كه حقيقت و واقعيت ندارد. باز تأكيد مي‌شود البته دقت نمايند و بكوشند كه از زبان حال بودن بيرون نرود و جعل قصه نشود و الا به دروغ كه از گناهان كبيره است مرتكب خواهند شد و با آن گناه كبيره به گمان خودشان عمل استحبابي را انجام خواهند داد. آيا اين عمل از نظر شرع مقدس اسلام چه صورت دارد؟ آيا با حرام مي‌شود عمل استحبابي را به جا آورد؟ و علاوه اسلحه و حربه به دست دشمنان دين و نواصب و خوارج و اعداء اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام ندهند اگر به تاريخ قضاياي كربلاء و دستگاه سيدالشهداء عليه‌السلام از روي محبت و علاقه‌ي زيادي صوري حرفهاي بي‌اصل دروغي وارد نمايند ضرر و ايذاء و اذيت آن به سيدالشهداء عليه‌السلام از شمشيرها كه روز عاشوراء به روي آن حضرت كشيدند و به بدن مباركش زدند بيشتر خواهد بود و وهابي مسك‌هائي كه هيچگونه حيا ندارند اصل تاريخ كربلاء را به آن دروغها ضميمه كرده و اساس صحيح را قياس به آن ناصحيح‌ها نموده و انكار خواهند كرد چنانچه يكي از سران وهابي‌مسلكها بلكه بنيان‌گزار اصل آن مسلك جمود و نافهمي و اساس آن رويه‌ي اعراب صحراي نجد و بيابان‌گردي كه عبارت از ابن تيميه‌ي حراني حنبلي است [199] و صاحب بدعتها و ضلالت‌ها و فساد [ صفحه 288] عقيدتهاست با تمام بي‌حيائي اصل اساس صحيح تاريخ را انكار كرده و گفته كه سر مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام را به شام پيش يزيد پليد نبرده‌اند و با چوب به لبهاي مبارك ريحانه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم نزده است و گويد: كسي را از اهل حسين عليه‌السلام اسير نكرده‌اند [200] . بي‌حيائي و جمود و كج‌سليقه‌گي و فساد عقيده انسان را وادار مي‌كند كه بديهيات و ضروريات را زير پا بگذارد و چنان كه ابن تيمية را وادار نموده و زير پا گذارده و يك امر ضروري را انكار كرده است. [ صفحه 289] و لذا شيخ شبراوي در كتاب الاتحاف بحب الاشراف كلام ابن تيمي را در انكارش كه سر مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام را به شام برده‌اند نقل كرده و موافقت ابن حجر را در شرح همزيه با وي بيان نموده ولي شبراوي ابدا اعتناء به كلام آنها ننموده و ارزشي به حرف‌شان قائل نشده و بعد از نقل كلام آنها فرستادن ابن‌زياد سر مطهر را با اسراء به شام پيش يزيد نقل كرده است و گفته كه كسي به يزيد بشارت آورد كه امام حسين عليه‌السلام كشته شد و سر مباركش را پيش تو مي‌آورند و گويد: فلم يلبث الا اياما قلائل حتي جئي برأس الحسين فوضع بين يدي يزيد، و از اين عبارت نيز معلوم مي‌شود كه رأس مطهر را در ظرف چند روز پيش يزيد پليد برده‌اند رجوع شود به الاتحاف ص 18 ط مصر سال (1318) ق. تا اينجا آنچه علامه‌ي محدث نوري (ره) در لؤلؤ مرجان نگارش داده بود و تلاش كرده بود كه آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را در اربعين سال (61) هجرت در بيستم ماه صفر به كربلاء بعيد شمارد دلائل او را نقل كرده و به فراخور حال در اطراف آنها به بحث پرداختيم چه حرف‌هاي اين رهي اعم از اين كه نزد ارباب دانش مورد قبول افتد يا رد شود منظور آنچه به نظر نگارنده مي‌رسيد در موضوع نامبرده نگارش يافت و هر كس در اظهارنظر خود در موضوع علمي و تاريخي و غيره آزاد است و خواست در اينجا آنچه علامه‌ي كبير متتبع واسع الاطلاع و مجتهد شهير آقاي حاج سيد محسن امين عاملي (قدس‌سره) در كتاب [ صفحه 290] اعيان الشيعة در موضوع آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين اول به كربلاء نگارش داده عين عبارات عربي آن علامه (ره) را در اينجا بياوريم و بعد ترجمه به فارسي آن را بنگاريم تا نظريه‌ي آن بزرگوار نيز كه مورد اعتناء و اعتبار است بر همه روشن گردد و موافقت وي در موضوع مزبور با نظر اينجانب آشكار شود.

#### نقل كلمات ارزنده مجتهد امين عاملي

سيد امين (ره) در قسم اول از جزء چهارم اعيان الشيعة ص 271 طبع دمشق مي‌فرمايد: ثم ان يزيد (لع) امر برد السبايا و الاساري الي المدينة و ارسل معهم النعمان بن بشير الانصاري في جماعة فلما بلغوا الي العراق قالوا للدليل مر بنا علي طريق كربلاء فلما و صلوا الي موضع المصرع و جدوا جابر بن عبد الله الانصاري و جماعه من بني‌هاشم و رجالا من آل الرسول صلي الله عليه و آله و سلم قد ورد و الزيارة قبر الحسين عليه‌السلام فتو افوافي وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و أقاموا المأتم و اجتمع عليهم اهل ذلك السواد و أقاموا علي ذلك اياما. و المشهور انهم و صلوا كربلاء في العشرين من صفر و منه زيارة الاربعين الواردة عن ائمة اهل البيت عليهم‌السلام للحسين عليه‌السلام [201] . [ صفحه 291] و قد يستبعد ذلك بان المسافة بين العراق و الشام تقطع في نحو من شهر و لابدان يكونوا بقوا في الشام مدة فكيف يمكن استيعاب الذهاب و الاياب و البقاء في الشام و الذهاب للكوفة و البقاء فيها في اربعين يوما. و يمكن دفع الاستبعاد [202] بانه يوجد طريق بين الشام و العراق يمكن قطعه في اسبوع لكونه مستقيما و كان عرب عقيل يسلكونه في زماننا. و تدل بعض الاخبار علي ان البريد [203] كان يذهب من الشام للعراق في اسبوع. و عرب صليب يذهبون من حوران للنجف في نحو ثمانية ايام. فلعلهم سلكوا هذا الطريق و تزودوا ما يكفيهم من الماء و اقلوا المقام في الكوفة و الشام والله اعلم. مي‌فرمايد: يزيد پليد امر كرد كه سبايا و اسراء خاندان رسالت [ صفحه 292] به مدينه برگردند و همراه آنها نعمان بن بشير انصاري [204] را فرستاد با جماعتي. و وقتي كه به عراق رسيدند [205] به دليل و راهنما گفتند ما را به طريق كربلاء ببر و زماني كه به محل مصرع شهداء كربلاء رسيدند ديدند جابر بن عبدالله انصاري و جماعتي از بني‌هاشم و مرداني از خاندان رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم براي زيارت حسين عليه‌السلام وارد شده‌اند و در وقت واحد وارد شده و با گريه و حزن و به سينه‌زنان ملاقات كردند و اقامه‌ي عزاء نمودند و اهل آن اطراف به دور آنها جمع شده و بر آن منوال چند [ صفحه 293] روزي اقامت نمودند. بعد سيد اعيان علماء شيعه (ره) مي‌فرمايد: مشهور آنست كه خاندان رسالت در بيستم ماه صفر به كربلاء رسيده‌اند و زيارت اربعين كه از ائمه‌ي اهل‌بيت عليهم‌السلام براي امام حسين عليه‌السلام وارد شده از آن جهت است. و بعيد شمرده مي‌شود آمدن ايشان در بيستم ماه صفر به جهت اين كه مسافت مابين عراق و شام كه در ظرف يك ماه طي شده و طول مي‌كشد و اهل‌بيت هم در شام لابد مدتي مانده‌اند پس چطور مي‌شود كه آمدن و رفتن و ماندن در شام و رفتن به كوفه و در آنجا ماندن همه‌ي اينها در مدت چهل روز تمام بشود. بعد مي‌فرمايد: ممكن است اين بعيد شمردن را با اين جواب دفع كرد كه راهي ميان شام و عراق وجود دارد كه ممكن است آن را در مدت يك هفته طي نمود چون راه مستقيم است و عربهاي (عقيل) در زمان ما آن راه را پيش مي‌گيرند. و بعض اخبار دلالت دارد بر اين كه «بريد» و پيك كه از شام به عراق مي‌رفت در مدت يك هفته مي‌رفته. و عربهاي (صليب) از حوران به نجف اشرف در ظرف هشت روز مي‌روند. پس شايد اهل‌بيت رسالت همين راه را پيش گرفته‌اند و همراه خودشان [ صفحه 294] از توشه‌ي راه و از آب آن اندازه برداشته‌اند كه به آنها كفايت كند و اقامت‌شان در كوفه و شام كمتر شده است. و اين فرمايش آن سيد مطلع متتبع خبير كبير بسيار متين است و آنهائي كه تصور مي‌كنند خاندان رسالت در دوران اسارت در دست دشمنان سرسخت اسلام بني‌اميه مدتها در كوفه و در عرض راه ميان عراق و شام و در خود شام زياد توقف كرده‌اند تصور و خيال صحيح نيست داستانهاي طولاني كه براي عرض راهها تراشيده و شاخ و برگها داده‌اند بي‌اساس و اعتماد را نشايد و حرفهاي ضعيف بي‌مدرك و از كتابهاي نااهلان و از تأليفات مؤلفين مجهول مانند مقتل جعلي ابي‌مخنف و اسفرائني أخذ و از ساده‌لوحان بي‌تفكر ناشي شده است.

#### ادعاي بعضي كه اسراء بعد از هشتاد روز آمده‌اند

چنانچه بعضي‌ها احتمال داده كه ورود اسراء به كربلاء در اربعين دوم يعني هشتاد روز بعد از عاشوراء آمده‌اند اين ادعاء مجرد احتمال است و كسي از مؤرخين آن را نگفته و در كتب معتبره ديده نشده از حدسيات اشخاصي مي‌باشد كه آمدن اسراء خاندان رسالت را در اربعين اول بعيد شمرده‌اند و از حالات بريد و غيره اطلاع نداشته‌اند و لذا قولي است كه ارزش ندارد. و تعجب آنست كه نسبت آمدن اسراء را در اربعين دوم سال (61) هجرت به شيخ طوسي (ره) در تهذيب داده شده ولي در آن كتاب شريف اثري از آنچه نسبت داده شده پيدا نگرديد. [ صفحه 295]

#### اشاره به جلالت شان سيد امين عاملي و سيدنا شرف الدين

و كلمات سيد عالي‌مقام علامه‌ي امين عاملي (ره) بايد مورد توجه و تأمل قرار گيرد با آن احاطه و اطلاعي كه داشت و يكي از آن اشخاصي بود كه نمونه‌ي بارز از شخصيت‌هاي مجاهد در راه دين بشمار مي‌رفت كه دوران آنها را درك كرديم و در رديف چهار يا پنج نفر از اكابر علماي شيعه بود كه كم‌نظير و در عصر خودشان مانند شيخ مفيد و سيد مرتضي علم الهدي و شيخ طوسي بودند كه با تأليفات كلامي خودشان خدمات شايان هر گونه تقديري به عالم اسلام و شيعه نشان داده‌اند و يكي از آن بزرگان عبارت بود از سيدنا الاعظم آقاي حاج سيد شرف‌الدين عاملي نزيل صور لبيان كه لطف خاصي بنگارنده داشت و مكاتبات زيادي به خط شريف او فعلا موجود است [206] . [ صفحه 297]

#### توقف اهل بيت سه روز در كربلاء

از كلمات اشخاصي كه به ورود اسراء در اربعين به كربلاء تصريح كرده‌اند چنين بر مي‌آيد كه خاندان رسالت سه روز در كربلاء براي عزاداري توقف كرده‌اند و ورودشان اجمالا به نحويست كه در گذشته نگارش يافت ولي محدث متتبع حاج ملا باقر بهبهاني (ره) ساكن نجف اشرف در كتاب الدمعة الساكبة [207] ورود خاندان رسالت را به كربلاء و حركت آنها را از آن دشت بلاء قدري با اضافات نقل كرده گر چه مدرك نقل خود را ذكر نكرده باعث ضعف شده و نسبت آن را به بعضي از كتب قديمه داده ولي خوب است عين عبارات او با الفاظ و كلماتش نقل [ صفحه 298] شود چون نامبرده شخص متتبع بوده لابد از مصدر مورد وثوقي نقل كرده است. قال: فلما بلغوا ارض كربلاء نزلوا في موضع مصرعه و وجدوا جماعة من بني‌هاشم و غيرهم و قد وردوا الي يارة الحسين عليه‌السلام فتلاقوا في وقت واحد و اخذوا بالبكاء و النحيب و اللطم و اقاموا العزاء الي مدة ثلاثة ايام و اجتمع اليهم نساء اهل السواد فخرجت زينب عليهاالسلام في الجمع و اهوت الي جيبها فشقته و نادت بصوت حزين يقرح القلوب: وااخاه واحسيناه وا حبيب رسول‌الله و ابن مكة و مني و ابن فاطمة الزهراء و ابن علي المرتضي آه ثم آه و وقعت مغشية عليها و خرجت ام‌كلثوم لاطمة الخدين تنادي برفيع الصوت اليوم مات محمد المصطفي اليوم مات علي المرتضي اليوم ماتت فاطمة الزهراء و باقي النساء لاطمات ناعبات نائحات قائلات وامصيبتاه واحسناه واحسيناه فلما رأت سكينة ما حل بالنساء رفعت صوتها تنادي: وامحمداه واجداه، يعز عليك ما فعلوا باهل بيتك ما بين مسلوب و جريح و مسحوب و ذبيح و احزني أسفا. ثم امر علي بن الحسين عليهماالسلام بشد رحاله فشدوها فصاحت سكينة بالنساء لتوديع قبر أبيها فدرن حوله فحصنت القبر الشريف و بكت بكاء شديدا و عنت و أنت و أنشات تقول: الا يا كربلاء نودعك جسما بلا كفن و لا غسل دفينا الا يا كربلاء نودعك روحا لاحمد و الوصي مع الامينا [ صفحه 299] قال: ثم فصلوا من كربلاء طالبين المدينة.... شيخ جليل آقا شيخ حسين بلادي بحراني در كتاب «حديث الاربعين» و ذكر مجيئي زين‌العابدين (ع) و عماته و اخواته الي أرض كربلاء گويد: و اما زينب فانها اقبلت و معها الحرم و الاطفال يعثرن في الاذيال و يبكين بالدموع السجال حتي أقبلن لذلك القبر المعظم فتكاببن عليه نادبات باكيات و علي الوجوه لاطمات ينادين ها نحن أقبلن اليك من الشام و عز عليك ما لقينا من العدات. أحما الضائعات بعدك ضعنا في يدي النائبات حسرا بوادي أو ما تنظر الفواطم في الاسر و ستر الوجوه منها الايادي ثكلا ما تري لها من كفيل حسري بين عصبة الالحاد فما زالوا بذلك الحال علي ذلك المنوال ناصبين المآتم جارين للدموع السواجم حتي عزموا علي الرحيل الي المدينة- فلما أرادوا ذلك وضع زين‌العابدين (ع) أصابعه علي القبر الشريف فانفجر منه دم عبيط فالتفت للحرم و الاطفال و نادي و دموعه في انهمال. خذوا لكم من دم الاحباب تحفتكم و خاطبوا الجد هذي تحفة السفر رشوا علي قبره ماء فصاحبه معطش بللوا احشاه بالقطر فأخذن من ذلك الدماء تحفة للاحبة، فيالها من مصيبة و يالها من كربة ثم و دعن تلك القبور و داعا يفطر الصخور و انفصلوا طالبين المدينة [ صفحه 300] و هي لفراق احبتها حزينة [208] .

#### اعجاز نشان دادن امام سجاد موقع رحيل از كربلاء

خارق‌العاده‌ي كه از حضرت امام سجاد سلام‌الله‌عليه نقل كرده كه حين وداع اسراء اهل‌بيت (ع) انگشتهاي مبارك را به قبر مطهر سيدالشهداء (ع) گذاشت و از آن خون خالص تازه‌ي نرمي منفجر شد گرچه متأسفانه مدرك و مصدر نقل آن را ذكر نكرده است ولي جاي استبعاد نيست زيرا ما شيعه‌ي اماميه‌ي اثناعشرية را اعتقاد آنست كه امام (ع) به تمامي‌اوصاف و كمالات- پيغمبر داراست يعني امام نظير- پيغمبر است در تمامي اوصاف غير از نبوت چنانچه در محل خود اين مطلب واضح و روشن و مبرهن شده است. خاتم‌الانبياء صلي الله عليه و آله و سلم انگشتان مبارك خود را در موارد متعدده به مقدار آب مختصري مي‌گذاشت و آب از وسط انگشتان مباركش مي‌جوشيد و جماعت انبوهي از آن سيراب مي‌شدند و براي توشه‌ي راه نيز تهيه كرده و با خود مي‌بردند و اين معجزه‌ي باهره از خاتم أنبياء (ص) از متواترات است و مسلمين بر آن قطع و يقين دارند پس چه استبعاد دارد از امام سجاد عليه‌السلام آن خارق‌العاده‌ي باهره نيز به ظهور پيوندد چون امام (ع) مانند نفس پيغمبر (ص) است. اذعان به معجزات بستگي به اذعان و اعتقاد به خدا و صانع [ صفحه 301] واجب‌الوجود دارد نزد خداپرستان و خداشناسان صدور معجزات و خارق‌العادات جاي هيچگونه شك و شبهه در امكانش نيست و وقوعش نيز محقق است يكي از فلاسفه‌ي غرب گويد: ايمان به معجزات از ايمان به خدا منفك نمي‌شود [209] . كساني كه با علوم طبيعي و تجربي مي‌واهند مشكل معجزات و خارق‌العاده‌هاي صادره از انبياء و اولياء را كه تواترا ثابت است حل نمايند سخت در اشتباهند با علوم تجربي حقيقت معجزات حل‌شدني نيست و تأويلات خنك با اوهام و تخيلات عادي بشري فائده نداشته و واقعيات را روشن و آشكارا نمي‌كند- و تفصيل بحث موكول به موردش مي‌باشد.

#### اشعار آقا شيخ باقر حلي كه واقعه‌ي اربعين را به نظم آورده‌

در اينجا مناسب است اشعار شاعر جليل آقا شيخ باقر حلي را كه درباره‌ي رجوع اسراء أهل‌بيت (ع) به كربلاء در اربعين سروده و از زبان زينب كبري (ع) سرگذشت اوضاع شام و غيره را بيان كرده بياورم: زر قبر سبط الهاشمي الهادي و لديه حزنا واحسينا ناد زر قبره في الاربعين وثق بها يوم القيامة فهي خير الزاد [ صفحه 302] و اذري مدامع مقلتيك بعندم مستعبرا متجلببا بسواد حتي كانك جابرا لما أتي مستقبلا للعابد السجاد وافا من الشام المشومة أهلها أسرته ظلما أمة الالحاد وافا بأضعان الفواطم زائرا لضرايح الشهدآء و الامجاد و اذكر مصيبة زينب اذا بصرت قبر الحسين هوت عليه تنادي أحسين تعلم مالقينا في السبا غصصا مقيما شجوها بفؤادي نشكوا اليك مسيرنا بين العدي و وقوفنا في مجلس ابن‌زياد نشكوا اليك وثاقنا بحبالهم و مساقنا قسرا لكل معادي نشكوا اليك الدخول الي بلاد الشام قد كانت لعمر ابيك شر بلاد مستبشرين رجالهم و نسائهم فكأنه عيد من الاعياد عجبا بنات أمية في حجبها و بنات أحمد للعيون بوادي و علي يزيد ادخلونا حسرا و العلج اظهر كامن الاحقاد أمر الخطيب بمشهد و بمسمع منا بأن يعلوا علي الاعواد فغدي يسب أخا النبي و صهره اذ كان مرغمها بيوم جهاد هتف الدعي يزيد في أشياخه و يقول نلت من النبي مرادي يوم بيوم فالحسين بعتبه كم كافحت اجداده أجدادي كانوا و كنا لا نطيق نزالهم في طعن ارماح و قرع حداد حتي اذا دارت رحي الايام قد ادركت اوتارا لاهل و دادي أحسين هذا بعض ما شاهدته رزء يصدع شامخ الاطواد [ صفحه 303] أحسين جئنا و الرؤس جميعها معنا لندفنها مع الاجساد [210] .و نرش فوق قبوركم ماء عسي نطفي بذاك حرارة الاكباد منعو كوا ورد الفرات و مائه طام و منكم كل قلب صادي أحسين جئناكي نقيم عزاك في وادي الطفوف و ياله من واد أضحي لافواج الملائك مهبطا و مزار شيعتنا مدا الاباد بتنا ثلاثا هذه وا أخوتي تدعو و تلك تصيح وا أولادي احبابنا سمعا عتاب أحبة لاحبة واصغوا الي الانشاد أيطيب مثواكم بأجداث البلا و نقيم بعد كموا بطول سهاد ما كنت أحسب قبل دفن جسومكم ان القبور تضم للؤتاد قد تغمد الاسياف في اغمادها اولم تكن تنضي من الاغماد كيف السبيل الي الرحيل و لم نجد من كافل عونا الي السجاد قاسي مصائب فوق ما فيه من الاسقام فرد بين جمع اعادي و بجيده و يديه و الساقين ذا أثر من الاغلال و الاصفاد احبابنا لا نستطيع فراقكم ان الفراق يفت في الاعضاد هل موعد للملتقي فنسر في رؤيا كموا و بكم يضئي النادي و منازل شيدتموها للقري كانت مناخ ركائب الوفاد هي مهبط التنزيل شامخة الثري و امان ملتجي‌ء من الاضداد [ صفحه 304] و بها تحط بني‌الرجآء رحالها فتنال بذل مواهب و ايادي هي كعبة الامال كم حجوالها اهل النهي من حاضر او بادي ابيات تقديس و تدرس بكم طابت لنا كالروض للرواد من بعدكم اضحت و ما فيها سوي ناع و باك معلن بحداد قد أفجعتنا النائبات بفقدكم و الدهر غادر جمعنا ببداد و من العجائب و الغرائب انها نشب الذآب لمقتل الاساد يا وقعة ما مثلها من وقعة لم انسها ابدا ليوم معادي

#### ملحق كردن امام سجاد سر، اطيب سيدالشهداء را به جسد مبارك بعد از چهل روز

و از شواهد آمدن اسراء خاندان نبوت در بيستم ماه صفر (61) هجرت در اربعين اول به كربلاء عبارت از ملحق ساختن سر مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام به جسد اطيب و انورش در كربلاء است كه جمعي تصريح كرده‌اند كه رأس مطهر بعد از چهل روز از شهادت ملحق به بدن اطهر شده است. مشهور ميان علماء امميه رضوان‌الله‌عليهم چنانچه علامه‌ي مجلسي (قدس‌سره) بر آن تصريح فرموده است آنست كه رأس اطهر و اطيب سيدالشهداء (ع) را در روز اربعين اول بيستم ماه صفر سال شصت و يك، حضرت امام سجاد عليه‌السلام با ساير اهل‌بيت از شام وارد كربلاء شده و سرهاي [ صفحه 305] مقدس شهداء را به بدنهاي آنها ملحق كرده است. اما ساير اقوال راجع به مدفن رأس مطهر اعتماد را نشايد و لذا به نقل مقداري از عبارات و تصريحات اشخاصي كه تصريح كرده‌اند كه رأس مطهر را بعد از چهل روز از عاشوراء به بدن مبارك در كربلاء ملحق كرده‌اند مي‌پردازيم بعد از آن كه در اين موضوع بررسي مي‌نمائيم. سيد اعظم رضي‌الدين علي بن طاووس حسني (قدس‌سره) در لهوف فرموده [211] فاما رأس الحسين عليه‌السلام فروي انه اعيد فدفن بكربلاء مع جسده الشريف و كان عمل الطائفة علي هذا المعني المشار اليه و رويت آثار كثيرة مختلفة غير ما ذكرنا تركنا وضعها كيلا ينفسخ ما شرطناه من اختصار الكتاب. از كلام آن سيد والامقام مفهوم مي‌شود كه عمل شيعه بر آنست: كه سر مبارك امام عليه‌السلام به جسد اطهر ملحق شده و به سائر اقوال در آن‌باره اعتناء نداشته‌اند و مي‌فرمايد: كه آثار زيادي در اين خصوص نقل شده به جهت اختصار كه در لهوف نظرش برآن بوه و براي زوار و قرائت آن كتاب در مجالس عزا، تأليف فرموده از نقل آن اقوال درباره‌ي رأس مطهر خودداري فرموده مانند اين كه رأس مطهر را خلفاء فاطميين از باب الفراديس در دمشق كه از خزانه‌ي يزيد پيدا كرده و در [ صفحه 306] آنجا دفن نمودند و بعدا از عسقلان به مصر برده و در قاهره دفن كردند و در آنجا بارگاه عظيمي دارد كه زيارتگاه است چنانچه سبط ابن الجوزي نقل كرده است.

#### حمل كردن فاطميين سري را از عسقلان به مصر

علامه‌ي امين عاملي (قدس‌سره) در لواعج الاشجان فرموده [212] : اقول حكي غير واحد من المؤرخين ان الخليفة العلوي بمصر ارسل الي عسقلان و هي مدينة كانت بين مصر و شام و الان هي خراب فاستخرج رأسا زعم انه رأس الحسين عليه‌السلام و جيئي به الي مصر فدفن فيها في المشهد المعروف الان و هو مشهد معظم يزار، و الي جانبه مسجد عظيم رأيته في سنة احدي و عشرين بعد الثلاثمائة و الف و المصريون يتوافدون الي زيارته افواجا رجالا و نساء و يدعون و يتضرعون عنده. و اخذ العلويين لذلك الرأس من عسقلان و دفنه بمصر كأنه لا ريب فيه لكن الشأن في كونه رأس الحسين عليه‌السلام. چنانچه فرموده بنا به اتفاق مؤرخين خلفاء فاطميين مصر سري را از عسقلان به قاهره انتقال داده‌اند و به نام رأس مطهر امام عليه‌السلام در آنجا دفن كرده و مشهد بزرگي بالاي آن ساختمان نموده‌اند ولي حرف، سر آنست كه واقعا آن سر رأس مطهر حسين عليه‌السلام بوده است؟ هرگز به آن علم نداريم و ثابت و محقق نشده است به ويژه كه [ صفحه 307] دست سياست و رياست خلفاء فاطميين با آن بازي كرده و چه منظور سياسي در آن عمل داشته‌اند كه سري را از عسقلان به مصر برده‌اند. آيا ظاهرا از ترس صليبيها اين كار را كرده‌اند واقعا خوف و هراسي از آنها داشته‌اند؟ صليبيها به چه منظوري آن مشهد را بايد خراب نمايند؟ تا خلفاء فاطميين از ترس آنها نسبت به رأس مدفون در عسقلان انتقال به قاهره بدهند؟ و كدام امر است كه دست سياست و رياست با آن بازي كند ولي حقيقت آن محفوظ باشد چه خوب گفته شده: الا قاتل الله السياسة و الرياسة فما دخلا شيئا الا افسداه. چنانچه در عصر خودمان نظائر اين قبيل قضايا زياد ديده مي‌شود اگر شرح داده شود كلام به درازا مي‌كشد و ممكن است بهانه‌ي جلوگيري از نشر كتاب بشود. (شرح اين هجران و اين خون جگر) (اين زمان بگذار تا وقت دگر) و «الامور مرهونة باوقاتها» يكي از معاصرين گويد: صاحب الاخبار السنية چنين روايت كرده است: الافضل بن بدر جمالي وزير اسبق مصر در يكي از مسافرتهايش به عسقلان دستور داد تا براي مشهد رأس الحسين كه در كنار عسقلان واقع بود بناي مجللي برپا نمايند. [ صفحه 308] اين بنا كه زيارتگاه عموم بود پس از سقوط عسقلان [213] نيز به حال خود باقي ماند و صليبي‌ها هيچگونه آسيبي بر آن نرساندند تا اين كه طلايع به وزرات مصر رسيد- طلايع كه از شيعيان خالص آل علي عليه‌السلام بود و نسبت به آثار آن خاندان سخت تعلق خاطر داشت شرط احتياط را در آن ديد كه سر مطهر را از عسقلان كه به واسطه‌ي وجود صليبيان پيوسته در معرض خطر بود به محل امني منتقل كند و بدين منظور ساختمان مسجد بزرگي را در كنار شهر قاهره آغاز نمود لكن همين كه كار ساختمان به پايان رسيد خليفه به وي گفت كه اين بناء چون در خارج حصار قرار گرفته لذا نمي‌تواند محل امني باشد پس بهتر است به جاي آن يكي از كاخ‌هاي داخل شهر را كه از آسيب دشمن و حملات آينده‌ي صليبيان در امان است انتخاب نمايد- از اين رو طلايع مسجد مزبور را به حال خود گذاشته و قصر زمرد را كه از كاخ‌هاي زيبا و مجلل بود بدين منظور انتخاب كرد و آنگاه در ميان آن بناي بسيار باشكوهي برپا ساخته و سر مطهر را از مدفن سابق بدانجا منتقل نمود- و بدين ترتيب آن سر پرشوري كه در چندين قرن پيش بر فراز نيزه‌ها و روي سپرهاي جنگاوران دست به دست گشته و از ميدان كارزار به كوفه و از كوفه به دمشق و از آنجا به عسقلان برده شده بود اين بار از عسقلان [ صفحه 309] به قاهره برده شد و در مسجدي كه اكنون مشهور به جامع سيدنا الحسين است مدفون گرديد.

#### عكس سر مبارك اصل و صحت ندارد

بعد صاحب اين كلمات در كتابش عكس سر بريده در بالاي نيزه را گراور كرده به عنوان اين كه رأس مطهر سيدالشهداء عليه‌السلام است و نسبت پيدايش آن را به موزه‌ي ايتاليا داده است و زهي خيال خام و زودباوري است عكس رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم را انتشار مي‌دهند و نسبت آن را به فلان دير نصاري داده و به خورد مسلمانهاي زودباور مي‌دهند و عكس اميرالمؤمنين عليه‌السلام را مي‌سازند و نسبت به فلان موزه‌ي فرانسه مثلا مي‌دهند و عكس رأس مطهر را درست مي‌كنند و نسبت آن را به موزه‌ي ايتاليا مي‌دهند و بعضي از تاريخ‌نويسان ما هم قبول كرده و حتي در كتابش گراور مي‌كند.

#### عكسهاي پيغمبر و ائمه خيالي است‌

در صورتي كه يكي از علامتها كه كذب آن نسبت‌ها را واضح مي‌سازد آنست كه در عكس رسول‌الله صلي الله عليه و آله و اميرالمؤمنين عليه‌السلام و در عكس رأس مطهر سيدالشهداء عليه‌السلام شاربهاي كلفتي به نظر مي‌رسد كه قطعا از آداب اسلامي خارج است و هرگز پيغمبر و اميرالمؤمنين و سائر ائمه عليهم‌السلام موهاي شارب را بلند نگذاشته موي جلو دماغ و لب بالا را از بيخ مي‌زدند و لذا محققين از فقهاء نوشته‌اند كه (بهتر تراشيدن موي شارب است از بيخ) و حتي از اميرالمؤمنين عليه‌السلام مشهور است كه اگر مرا ملامت نمي‌كردند بر شارب خود داغ مي‌گذاشتم كه در آن مو نرويد گر چه اين روايت را اين جانب تا حال در كتب حديث نديده‌ام و [ صفحه 310] نظر به شهرتي كه داشت نگارش دادم و توفيق اطلاع بر آن را از خداوند مسئلت مي‌نمايم ولي خود اين شهرت بزرگترين دليل است بر اين كه موي شارب را به حال خود گذاشتن و يا در شاربها موي بلندي گذاشتن از آداب و رسوم اسلامي دور است و هرگز پيشوايان اسلام و ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام كه داراي صفت عصمت‌اند خلاف آداب و رسوم ديني را به جا نمي‌آورند و با آن كلفتي موي شارب را كه از علائم مجوسيهاست نمي‌گذارند به حال خود بماند و در آن عكسها كه به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و اميرالمؤمنين (ع) و امام رضا (ع) و يا در عكس رأس مطهر شارب با آن كلفتي ديده مي‌شود بهتر دليل بر ساختگي بودن آنهاست و نقاشي‌كنندگان آنها كه يك مشت از يهوديهاي بي‌حياء و دشمنان سرسخت اسلام و بعضي از صوفي‌هاي و دراويش متصوفه مي‌باشند از آداب و رسوم اسلامي اطلاع ندارند عكسي كه درست مي‌كنند و به ان ذوات مقدسه نسبت مي‌دهند غافل از رويه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و ائمه عليه‌السلام هستند و لذا شاربها با آن كلفتي و بلندي براي آنها درست مي‌كنند كه بدون شك ساختگي و غلط است.

#### بعضي از مسلمانهاي زود باور

ولي اف بر يك عده مسلمانهاي بي‌خبر كه آن عكسها را زينت در و ديوار كرده و هتك حرمت نموده و حتي بر كتاب تاريخ نيز گراور مي‌كنند، چرا؟ براي اين كه مي‌بينند نسبت آن عكسها را به جاي دور و دراز حواله كرده و به فلان موزه‌ي فلان مملكت داده‌اند كه دسترس كسي نباشد كه واقع را بتواند به دست آورد و اگر كسي هم برود و در خود [ صفحه 311] آن موزه‌ها آنها را ديده باشد باز بدون شك ساختگي است و بايد دانسته شود تمامي‌آن عكسها كه نسبت به پيغمبر و امام (ع) داده‌اند و مي‌دهند اساسا دروغ و بي‌اصل و حقيقت است.

#### تحقيقات درباره‌ي رأس مطهر

قولي كه نقل شد مدفن رأس مطهر در قاهره است و از عسقلان به آنجا برده‌اند از شيعه احدي را بر آن قول قائل نتوان پيدا كرد مگر بعضي از تاريخ‌نويسان عصر حاضر ما كه اعتمادش بر تواريخ بيشتر باشد و قول مشهور ميان شيعه را كه ملحق كردن سر مطهر به بدن مباركش در كربلاء باشد به كنار بگذارد چنانچه علامه سيد امين عاملي (قدس‌سره) تصريح فرموده كه قول مزبور اختصاص بر اهل سنت دارد و احدي از شيعه بر آن قائل نيست [214] .

#### اقوال درباره‌ي رأس مطهر

محدث قمي(ره) در منتهي الامال گويد: احاديث بسيار دلالت مي‌كند بر اين كه مردي از شيعيان شام شبانه سر مبارك را دزديد... و سپس گويد: روايت است كه يزيد در پاسخ تقاضاي حضرت سجاد (ع) كه مي‌خواست سر پدر را بار ديگر زيارت كند گفت: تو ديگر هرگز آن را نخواهي ديد و اين روايت مضمون حديث راجع به سرقت رفتن سر مبارك را تأييد مي‌كند... و بعضي گفته: از ظاهر تواريخ چنين برمي‌آيد كه سر مطهر از [ صفحه 312] بالاي در سراي يزيد به سرقت رفت و به وسيله‌ي شيعيان آن حضرت در عسقلان به خاك سپرده شد. محدث قمي(ره) كه فرموده: احاديث بسيار دلالت مي‌كند... الخ جاي تعجب است در كدام آن احاديث است كه مردي از شيعيان رأس مطهر را شبانه دزديد و آن را آورد در عسقلان دفن كرد بلكه از آن احاديث است كه امام صادق (ع) مي‌فرمايد: قال لولده اسماعيل انه لما حمل الي الشام سرقه مولي لنا فدفنه بجنب اميرالمؤمنين (ع). و اگر سرقت اصل داشته باشد آورده نزد اميرالمؤمنين (ع) در نجف اشرف دفن كرده است نه در عسقلان و اگر به عراق آورده باشد در كربلاء دفن مي‌كند پس چرا به نجف مي‌برد. و اما پاسخ يزيد پليد به امام سجاد (ع): كه سر پدر را هرگز نخواهي ديد. در تواريخ ديگر تصريح شده كه امام (ع) سر مبارك را با رؤس ساير شهداء بالاخره از يزيد گرفت چنانچه يزيد در اول امر از دادن ساير اشياء غارت شده نيز خودداري مي‌كرد ولي امام (ع) اصرار ورزيد كه در ميان آنها مغزل جده‌ام فاطمة زهراء عليهاالسلام و مقنعه و قلاده و پيراهن او موجود است [215] بايد رد شود و گرفت. و آنچه بعضي گفته و احتياط كرده به ظاهر تواريخ نسبت داده كه [ صفحه 313] شايد واقع نداشته باشد چنانچه واقع هم ندارد كه سر مطهر از بالاي در سراي يزيد به سرقت رفت و به وسيله‌ي شيعيان آن حضرت در عسقلان به خاك سپرده شد. جاي بسي حيرت است زيرا قولي كه راجع به دفن شدن رأس مطهر در عسقلان است و آن قول اختصاص به سنيها دارد آنست كه سر مبارك در خزانه‌ي يزيد در دمشق بود و آن را كفن كرده و در باب فراديس دفن نمودند و ازآنجا خلفاء فاطميين نقل داده در عسقلان دفن كردند [216] و بعد ازآن از عسقلان در سال (548) ه روز يكشنبه 8 جمادي‌الاخرة به قاهره حمل شده است چنانچه در كلمات علامه‌ي امين عاملي (ره) گذشت نه اين كه سر مبارك به سرقت رفت و در عسقلان به خاك سپرده شد زيرا دفن كردن سري را در عسقلان بعدا اتفاق افتاده. و بعد از زمن يزيد و سرقت رفتن سر مطهر است. ابن فضل الله عمري در كتاب مسالك الابصار في ممالك الامصار مطبوع به تحقيق احمد زكي پاشا كه از مدارك و مصادر معتبره‌ي مشهوره است گويد: و المدي بعيد بين مقتل الحسين و مبني مشهد عسقلان ص [ صفحه 314] 220 ط دارالكتب قاهره سال (1342) ق و انكار كرده كه رأس مطهر به قاهره حمل شده باشد. معلوم مي‌شود كسي كه گفته: رأس مطهر به سرقت رفت و به وسيله‌ي شيعيان در عسقلان دفن شد. روايت سرقت رفتن رأس مطهر را ضميمه به تاريخ دفن شدن سري را در عسقلان كرده و از آن نتيجه‌ي موهومي گرفته است كه هيچگونه اعتماد را نشايد. علامه‌ي امين عاملي (ره) فرموده: الخامس (يعني از اقوال كه درباره‌ي رأس مطهر است): انه بدمشق قال سبط ابن الجوزي حكي ابن ابي‌الدنيا قال وجد رأس الحسين (ع) في خزانة يزيد بدمشق فكفنوه و دفنوه بباب الفراديس و كذا ذكر البلاذري في تاريخه قال هو بدمشق في دار الامارة و كذا ذكر الواقدي ايضا انتهي. و يروي سليمان بن عبدالملك قال وجدت رأس الحسين (ع) في خزانة يزيد بن معاوية فكسوته خمسة اثواب من الديباج وصليت عليه في جماعة من أصحابي و قبرته. و في رواية انه مكث في خزائن بني‌امية حتي ولي سليمان بن عبدالملك فطلب فجيي‌ء به و هو عظم ابيض فجعله في سفطه و طيبه و جعل عليه ثوبا و دفنه في مقابر المسلمين بعد ما صلي عليه فلما ولي عمر بن عبدالعزيز سأل عن موضعه فنبشه و أخذه والله اعلم ما صنع به و قال بعضهم: الظاهر من دينه انه بعث به الي كربلاء فدفنه مع الجسد الشريف و روي ابن نما عن منصور بن جمهور انه دخل خزانة يزيد لما فتحت فوجد بها [ صفحه 315] جونة حمراء فقال لغلامه سليم احتفظ بهذه الجونة فانها كنز من كنوز بني‌امية فلما فتحها اذبها رأس الحسين عليه‌السلام و هو مخضوب بالسواد فلفه في ثوب و دفنه عند باب الفراديس عند البرج الثالث مما يلي المشرق انتهي. بعد از نقل آن كلمات سيد امين عاملي (ره) گويد: اقول و كأنه هو الموضع المعروف الان بمسجد او مقام او مشهد رأس الحسين (ع) بجانب المسجد الاموي بدمشق و هو مشهد مشيد معظم [217] . از اين كلمات و عبارات چنين برمي‌آيد كه پيدا شدن رأس مطهر بنا به قول سنيها در خزانه‌ي يزيد پس از مدتها بوده نه اين كه از بالاي در سراي يزيد به سرقت رفت و در عسقلان مدفون شد. و با آن اقوال مختلفه و آراء پراكنده كه با هم تعارض واضح [ صفحه 316] دارند چطور مي‌شود به يكي از آنها اعتماد كرد و يكي را ترجيح داد؟ تا كجا رسد كه كسي كه بسيار به تاريخهائي كه از قلم هر شخصي تراوش نموده و علاقه و اعتماد بسياري بر آنها دارد خبر سرقت رفتن رأس اطهر را بر آنها بچسباند و نتيجه‌ي كه هيچگونه ارزشي ندارد و موهوم محض است اخذ نمايد و موضوعي كه هرگز واقعيت ندارد در كتابش بنگارد و رأس مطهر را در عسقلان مدفون سازد.

#### كلام امام يافعي‌

امام يافعي يمني مكي متوفي به سال (768) ه در مرآت الجنان گويد [218] و ما ذكر انه نقل الي عسقلان او القاهرة لا يصح. يعني آنچه گفته شده كه رأس مطهر امام (ع) به عسقلان نقل شده و يا به قاهره نقل داده‌اند صحيح نمي‌باشد، از كلام يافعي نيز كه صريحا نقل كردن رأس مطهر را به عسقلان و يا قاهره انكار كرده ظاهر مي‌شود كه نزد وي محقق شده كه سري كه نقل داده‌اند رأس مطهر امام عليه‌السلام نبوده است. پس آنچه خلاصه‌ي گفتار جمعي از مؤرخين اهل سنت است آنست كه سر مبارك امام (ع)را از خزانه‌ي يزيد پليد يافته‌اند و آن را در باب الفراديس دمشق دفن كرده‌اند و ظاهرا اين قضيه در زمان سليمان بن [ صفحه 317] عبدالملك خليفه‌ي پرخور اموري اتفاق افتاده [219] و در زمان فاطميين مصر از باب الفراديس به عسقلان نقل داده و از آنجا نيز در سال (548) ه يا (549) ه به قاهره حمل كرده‌اند و به نقل بعضي اين قضيه‌ي حمل رأس شريف از خوف صليبي‌ها بوده ولي از كجا كه امثال امير الجيوش بدر جمالي وزير المستنصر بالله معد فاطمي و ملك الافضل و در زمان الفائز بالله طلائع بن رزبك و ديگر زمامداران وقت نظريات سياسي كه در انظار مردم اثر بگذارد از اين عمل‌شان نداشته‌اند و بي‌جهت نيست كه امام يافعي ابومحمد عبدالله بن علي بن سليمان يمني مكي متوفي در سال (768) ه گفته: نقل دادن رأس اطهر را به عسقلان يا قاهره صحت ندارد چنانچه عين عبارت او گذشت و خود امام يافعي نقل كرده كه رأس مطهر را يزيد به مدينه‌ي منوره با خاندان رسالت و جمعي از موالي بني‌هاشم و عده‌ي از موالي ابوسفيان فرستاد و در مدينه در بقيع نزد قبر مادرش فاطمة عليهاالسلام دفن شد و گويد: [220] «هذا اصح ما قيل فيه» و از زبير بن بكار نيز اين قول [ صفحه 318] را نقل كرده ولي زبير به بكار از دشمنان اهل‌بيت عليهم‌السلام است اقوالش بقدر پشيزي ارزش ندارد و اگر رأس مطهر را به مدينه برده باشند در آنجا دفن نشده و قبر مادرش زهراء بتول عليهاالسلام در بقيع نيست جده‌ي امام عليه‌السلام فاطمة بنت اسد در بقيع مدفون است و از مؤرخين كه گفته‌اند رأس مطهر را به مدينه برده‌اند قائلند به اين كه آن را از مدينه به كربلاء آورده و به جسد اطيب ملحق كرده‌اند.

#### كلام سبط ابن الجوزي‌

سبط ابن الجوزي در تذكرة الخواص گويد: و اختلفوا في الرأس علي اقوال اشهرها انه رده الي المدينة مع السبايا ثم رد الي الجسد بكربلاء فدفن معه قاله هشام و غيره. گويد: اختلاف كرده‌اند درباره‌ي رأس مطهر به چند قولي مشهورترين آن قولها آنست كه رأس مطهر را يزيد به مدينه با اسراء اهل‌بيت فرستاد و از مدينه برگردانيده شد به جسد اطهر در كربلاء و دفن شد رأس مطهر با جسد مبارك و اين قول را هشام و غير او گفته است. در صورتي كه اسراء اهل‌بيت (ع) در اربعين به كربلاء آمده‌اند قطعا رأس مطهر را كه با خودشان آورده‌اند در كربلاء دفن مي‌نمايند دوباره با خودشان به مدينه نمي‌برند و اين قول كه از اقوال سنيهاست مؤيد قول مشهور ميان اماميه است كه رأس مطهر به كربلاء برگردانيده شد و با جسد اطهر دفن گرديد.

#### توجه افكار عمومي بر عليه يزيد پليد

بعد از جريان اوضاع شام و قيام افكار عمومي مردم بر عليه يزيد [ صفحه 319] چنانچه طبري و سبط ابن الجوزي تصريح كرده‌اند يزيد در اول امر مسرور شده و از ابن‌زياد بسيار خوشحال [221] و مورد انعام و جايزه‌ي خود قرار داده ولي بعدا كه ديد انعكاس قضيه‌ي كربلاء در انظار مردم نتيجه‌ي بد بخشيد گناه را گردن ابن‌زياد انداخته و مي‌گفت كاش متحمل اذيت مي‌شدم و حسين (ع) را با خودم به منزل خود وارد مي‌كردم به جهت حفظ احترام رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و رعايت حرمت پيغمبر صلي الله عليه و آله و قرابت او اين كار را مي‌نمودم و مي‌گفت: لعن الله ابن مرجانة لقد بغضني الي المسلمين و زرع لي في قلوبهم البغضاء ثم غضب علي ابن زياد و نوي قتله [222] . كسي كه گويد: ابن‌زياد مرا نزد مسلمانها مبغوض گردانيد و تخم عداوت مرا در دلهاي آنها كاشت چطور رأس مطهر را به مدينه مي‌فرستد كه خلاف حيلت اوست. مجاهد گويد: به خدا قسم احدي در مردم نماند مگر اين كه [ صفحه 320] يزيد را، سب كرده و دشنام داده و به او عيب گرفت و او را ترك كرد [223] .

#### حركت دادن يزيد به اسراء از شام‌

نگارنده گويد: چون همه‌ي مردم مي‌دانستند كه ابن‌زياد هر چه كرده به امر يزيد بوده است با وصف اين كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام را كه خواست از شام حركت دهد به نعمان مأموريت داد كه به اهل‌بيت احترام كند بلكه از بغض و كينه‌ي مردم و نفرت آنها كاسته شود به نعمان گفت: با عده سپاهي كاروان خاندان نبوت را تا به وطن بدرقه كند و دستور داد: كاروان را در شب حركت دهد. همه جا قافله از پيشاپيش باشد و مأمورين با فاصله‌ي تقريبا يك ميدان اسب سايه به سايه‌ي آن حركت كنند. هر جا كه يكي از افراد خاندان رسالت براي انجام امري پياده شد و قافله‌ي آنها توقف كرد مأموران نيز به انتظار سوار شدن مجدد او در جاي خود بايستند. هر جا كه قافله فرود آمد و خيمه زد مأمورين نيز در نزديكي همان محل فرود آيند و خيمه زنند مأموران با افراد قافله‌ي خاندان رسالت با احترام بسيار رفتار كنند مانند رفتار غلام در مقابل مولي و سيد خود. با اين ترتيب و احترام از شام خاندان نبوت حركت كرده‌اند چطور مي‌شود با آنان رأس مطهر را براي ارعاب و قدرت‌نمائي و تسلط [ صفحه 321] نشان دادن به مدينه فرستد.

#### كلام حاج فرهاد ميرزا در قمقام‌

مرحوم حاج فرهاد ميرزا معتمد الدولة فرزند مرحوم عباس ميرزا نائب السلطنة [224] ابن فتحعلي شاه قاجار در سال 1292 قمري در سفر حج [ صفحه 322] به مصر رفته و بارگاه مشهد رأس الحسين عليه‌السلام را در قاهره ديده و عظمت آن ساختمان در نظر وي جلوه كرده و چون ذهن او را مقام و عظمت امامت گرفته تصور كرده كه از جهت بودن رأس مطهر در آن مكان است و لذا گويد: قول يافعي را در اين باب صحيح نمي‌دانم [225] يعني قول او كه گفته: نقل رأس مطهر به قاهره صحيح نيست چنانچه نقلش گذشت بعد معتمد الدوله گويد: در مدينه‌ي مصر كه از بلاد عظميه‌ي دنياست چنين مسجد بيهوده نمي‌توان ساخت.

#### قبه‌ي عالي دليل صحت آنچه مردم ادعاء دارند نيست‌

مدركش همان جلوه‌كردن عظمت آن مسجد در قاهره در نظر اوست و الا دست سياست رياست طلبهاي روزگار و حيله و تزوير آنها ساختمانهاي مهمتر از آن را در صفحه‌ي روزگار به يادگار مي‌گذارد اگر به شواهد اين مطلب پرداخته شود كلام به درازا مي‌كشد. و استاد شيخ احمد فهمي‌محمد در كتاب «ريحانة الرسول صلي الله عليه و آله سيدنا الحسين عليه‌السلام» در تأئيد دفن شدن رأس مطهر در قاهره به نقل صدور كرامات صوفيانه از آن مشهد و مسجد عظمي پرداخته و به شرح [ صفحه 323] خوابهاي فراوان همت گمارده كه ابدا در نزد ما به درد نخورده و ارزشي به آنها نمي‌توانيم قائل باشيم رجوع شود به كتاب نامبرده از ص 183 تا آخر آن كتاب- طبع مصر. وجود قبه‌ي عاليه و مسجد زرگ و ساختمان مهم در جائي دليل بر صحت آنچه معروف در ميان مردم است كه بدون تحقيق متوجه موضوعي مي‌شوند نمي‌باشد در قبرستان دمشق قبري كه داراي قبه‌ي عالي است منسوب به حضرت فاطمة بنت الحسين عليه‌السلام و حضرت سكينة بنت الحسين عليه‌السلام وجود دارد ولي دليل نمي‌شود كه آن دو بانوي با عظمت اسلامي در آنجا دفن شده‌اند زيرا به موجب تواريخ معتبره هر دو بانوي معظمه در مدينه‌ي منوره از دنيا رفته و در بقيع مدفونند.

#### احمد بن موسي در شيراز

در شيراز قبه‌ي مجلل بسيار عالي بر سر قبر (احمد بن موسي) ساختمان شده و داراي صحن و ضريح مهم و مسجد و غيره است و ميان مردم مشهور به قبر حضرت احمد بن امام موسي كاظم (ع) است و در ميان عجمهاي فارسي‌زبان مشهور به شاه چراغ شده است كه از سال يك هزارم بعد از هجرت اين شهرت و لقب پيدا گرديده و ظاهرا از ترهات صوفيه است. قبري كه در شيراز به نام (شاه چراغ) شهرت يافته در عصر اتابك ابوبكر بن سعد بن زنگي متوفي به سال (659) ه. ق ممدوح شيخ سعدي شاعر مشهور پيدا شده و قبل از آن ظاهرا اثري از آن قبر نبوده و پس از پيدا شدن قبرش جسدش را ديدند كه پوسيده نشده و تغيير نيافته و [ صفحه 324] در انگشتش خاتمي‌بوده [226] كه نقش آن اين است (العزة لله احمد بن موسي) و از آن خيال كرده‌اند كه فرزند امام كاظم (ع) است. و مؤرخ نسابه‌ي محقق علي بن زيد بيهقي معروف به ابن فندق متوفي به سال (565) ه. ق كه با خاندان اتابك ابوبكر معاصر بوده و از معاصرين بلكه از شاگردان امام مفسر طبرسي (ره) صاحب مجمع البيان است در كتاب (لباب الانساب) مخطوط انكار كرده كه احمد بن امام موسي عليه‌السلام در شيراز مدفون شده باشد و گويد: (و بعض النسابين يرون قبره و مزاره بشيراز و هذا مشهور من اغلاط العامة). و معلوم مي‌شود قبل از شهرت قبر نامبرده در زمان اتابك ابوبكر مذاكره‌ي قبر مزبور و مدفون شدن احمد بن موسي (ع) در ميان بوده است زيرا ابن فندق در سال (565) ه وفات يافته و شهرت قبر در زمان اتابك ابوبكر زنگي كه در (659) ه وفات كرده مي‌باشد پس به اين نتيجه مي‌رسيم كه قبلا قبر نامبرده شناخته شده ولي پيدا شدن جسد بدون اين كه تغيير يافته باشد در زمان ابوبكر زنگي شده و شهرت به [ صفحه 325] سزا كرده است و خيال شده كه قبلا كسي آن قبر را نمي‌شناخته است ولي ابن فندق شيديدا انكار كرده كه احمد بن امام موسي عليه‌السلام در آنجا مدفون باشد و مدعي شده كه احمد بن امام موسي (ع) در (اسفراين) از نواحي خراسان مدفون است ولكن ادعاي او نيز محقق و ثابت نيست كه موجب قطع باشد زيرا درباره‌ي مدفون شدن او قصه‌ي نقل مي‌كند كه به افسانه و خرافات نزديك است مانند آنچه در كتاب (آثار العجم) نقل كرده است و افسانه‌ي بيشتر نيست. بعضي گويد: كه احمد بن امام موسي الكاظم عليه‌السلام در بلخ مدفون است والله العالم. و علامه‌ي مامقاني (ره) مي‌فرمايد: عوام خيال مي‌كنند كه احمد بن موسي (ع) در جوار پدر بزرگوارش در صحن شريف مدفون است و آن توهم بيشتر نبوده و منشأ و مأخذي ندارد.

#### نسخه‌ي سر السلسلة نسابه‌ي بخاري‌

نگارنده گويد: احتمال قوي مي‌دهم كه احمد بن موسي مدفون در شيراز مشهور به شاه چراغ عبارت از احمد بن موسي مبرقع بن امام محمد تقي الجواد (ع) است زيرا شيخ نسابه‌ي معتمد ابونصر بخاري در كتاب «سر السلسلة العلوية» گويد: (و احمد بن موسي بن محمد التقي بن علي الرضا (ع) مدفون بشيراز مات بها بعد نقله من قم اليها). چنانچه عين همين عبارت در نسخه‌ي مخطوطه [227] از آن كتاب نامبرده [ صفحه 326] موجود است ولي در نسخه‌ي مطبوعه از كتاب «سر السلسلة العلوية» در هند كه از روي آن نسخه نيز در نجف اشرف به طبع رسيده اين عبارت را كه نقل شد ندارد معلوم مي‌شود نسخه‌ي چاپ شده در هند ناقص بوده و سقط داشته است. منظور گنبد و بارگاه و قبه‌ي عالي دليل صحت آنچه اشتهار يافته و قبري را به كسي نسبت داده‌اند نمي‌باشد بلكه بايد مدفون در آن محل ثابت شده و انسان يقين به مدفون شدن شخصي پيدا كند پس قبه و مسجد موجود در قاهره چنانچه ذهن مرحوم حاج فرهاد ميرزا معتمدالدوله قاجار را گرفته دليل مدفون شدن سري كه از عسقلان به قاهره برده‌اند رأس مطهر سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه باشد نمي‌شود. جاهاي زيادي را در بلاد اسلامي به عنوان اين كه مدفون در آنها از اولاد يكي از ائمه عليهم‌السلام است زيارتگاه كرده‌اند و يا شخص مدفون از اولاد مع‌الواسطه بوده ولي از اولاد بلاواسطه شهرت داده‌اند و بعض جاها را به بهانه‌ي صدور كرامتي مسجد ساخته و شهرت داده‌اند [ صفحه 327] و ظهور آن كرامت هم پس از كنجكاوي معلوم مي‌شود حقيقت ندارد.

#### قبه‌ي در تبريز در كوه سرخاب‌

در تبريز در قله‌ي كوه سرخاب مقبره‌ايست به نام (عين علي زين علي) و گويند كه اصل صحيح آن عون بن علي (ع) و زيد بن علي (ع) است و در افواه عوام تحريف و تصحيف گرديده [228] و هر دو فرزندان امام [ صفحه 329] اميرالمؤمنين (ع) است ولي اين شهرت بي‌اصل و بي‌اساس است آنجا مسكن دو جولاهه‌ي زاهد گوشه‌گير بوده كه صاحب روضات الجنان حافظ حسين متوفي (997) ه. ق از ترهات و خرافات صوفيه‌ي سنيها افسانه‌ي درباره‌ي آنها نقل كرده است [229] و جاي تكيه‌ي جماعتي از صوفيهاي نعمة اللهية بوده ولي حشري در تذكره‌ي خود به خاطر شاه عباس كبير صفوي و خوش‌آيند او آنجا را خوابگاه دو جگرگوشه‌هاي امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام [ صفحه 330] و نورديده‌هاي امام كونين قلمداد كرده بالاخره امام‌زاده درست شده و پس از چند قرن از افراد خاندان ما سادات طباطبائين عبدالوهابية مرد سليم‌النفس زودباوري نوشته‌ي حشري و امثال وي را مدرك خود قرار داده و از روي سادگي و سطحي بودن كه در بعضي طبايع انساني يك صفت غريزي است به نگارش هر نويسنده اعتماد كرده، در تاريخ بسيار ساده و سطحي و عوامانه‌ي خود به نام (تاريخ اولاد اطهار) نگارش داده و امام‌زاده‌ي لازم الاحترام ساخته است و بعدا اشخاصي پا به عرصه‌ي وجود مي‌گذارند و به اقوال آن ساده‌لوحان زودباور اطمئنان كرده و نوشته‌هاي آنها را براي خودشان مدرك قرار مي‌دهند و بعضي تقريبات و تأئيدات موهوم هم علاوه مي‌شود شسته و رفته امام‌زاده مي‌سازند ولي سادات و اولاد بلاشك و شبهه از بني‌فاطمة عليهاالسلام را احترام نمي‌گذارند سهل است بلكه بي‌احترامي مي‌كنند و اهانت وارد مي‌سازند.

#### به ادعاي ساختگي مسجدي را تعمير كردن در تبريز

يا با دعاي ساختگي ارباب حيله و تزوير و شيادان و راه‌زنان راه دين و طراران طريق آئين اماكن متبركه و مساجد مختلفه بنا مي‌شود و مردم عوام را نيز به آنجاها سوق داده و مورد استفاده‌ي يك عده استفاده‌جو قرار مي‌دهند چنانچه در عصر ما در جلو چشم مردم متدين و ارباب تحقيق در تبريز در محله‌ي كوچه باغ نزديك به جاده‌ي خيابان بزرگ راه‌آهن كه رو به طرف خط آهن و ايستگاه مي‌رود در سمت راست كسي كه [ صفحه 331] رو به طرف غربي شهر و ايستگاه خط آهن تبريز است [230] با حيله و تزوير و حقه‌بازي مردي معلوم الحال و داراي سوابق بي‌شمار و ادعاهاي او كه مي‌خواست چند نفر دكتر طبي را نيز گل بزند و فريب دهد ولي موفق نشد اما عوام را فريب داده و كرامتي ادعا نموده بالاخره مسجد كهنه را تجديد بنا كردند و به نام مسجد (كرامت) ناميدند و عوام و زنان را به آنجا سوق داده و در معرض استفاده‌ي مادي گذاشتند و اين قضيه در ميان سالهاي (1384) و (1385) قمري اتفاق افتاد و اين جانب در آن موقع اجبارا در نجف اشرف بودم و به دخالت بعضي از اشخاصي كه ممكن بود مردم از دخالت آنها باورشان باشد مسجد كرامتي ساختمان و تجديد بنا گرديد. [ صفحه 332] تعجب است شخصي مي‌گفته: گرچه ادعاي شخص معلوم الحال درست نيست و با موازين ديني صحيح نمي‌باشد [231] ولي اقلا باعث شد مسجد مخروبه‌ي آباد گشت. گوينده‌ي اين كلام متوجه نشده كه با دروغ و حقه‌بازي و جعل اكاذيب كه از گناهان كبيره است مسجد مخروبه‌اي را آباد كردن چه معني و چه فائده دارد؟ و چه نتيجه از آن برداشته مي‌شود؟ بلي نتيجه‌ي كه منظورشان بود برداشتند و آن عبارت از استفاده‌ي مادي از يك عده بيوه [ صفحه 333] زنان و ساده‌لوحان است. و ناگفته نماند: ممكن است به اذهان بعض اشخاص خطور كند در صورتي كه مدفون شدن رأس مطهر سيدالشهداء عليه‌السلام در قاهره در مسجد مشهد الحسين عليه‌السلام ثابت نيست بلكه به اعتقاد ما اماميه عدم دفن رأس مطهر در آن مكان محقق است پس چرا اين همه در كتب اهل سنت كرامات از آن بقعه‌ي عظيمه نقل مي‌كنند زيرا امكان دارد في الجمله صدرو كرامت از آن مكان صحت داشته باشد.

#### رفع شبهه‌

در رفع اين شبهه گفته مي‌شود: كه صدور كرامات از آن مكان يا بعضي جاهائي كه ممكن است وقوع كرامتي در آن محل كه به نام امام‌زاده يا مسجد يا هر محلي كه در آنجا عبادت به خدا مي‌شود و از آنجا امامي را از ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام دائما از دور زيارت مي‌كنند بالاخره مورد توجه مي‌شود زيرا اين قدر مردم در مكاني ايستاده و از آن مكان دائما متوجه و متوسل به امامي از معصومين عليهم‌السلام مي‌شوند و لابد به سلام چند نفري اقلا جواب مي‌دهند و به آن مكان با گوشه‌ي چشمي نظر مي‌افكنند و اگر كسي در آن مكان روي تضرع به درگاه خداوندي بياورد و متوسل به اولياء او بشود و از خداوند درباره‌ي آنها طلب نزول رحمت و سلام نمايد قطعا آنجا را مورد لطف و توجه قرار مي‌دهند و محل استجابت دعوات مي‌شود چون در توسل به انبياء و اولياء و ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام دور و نزديك فرق نمي‌كند گرچه نزد قبور مطهره‌شان خصوصيت نيز دارد ولي از دور هم توسل و چنگ زدن به دامن پاك آنها [ صفحه 334] و ممكن و جائز بوده و امكان و رجحان داشته و فرق نمي‌كند اما اين مطلب دليل نيست كه مدفون در آن مكان واقعا رأس مطهر امام عليه‌السلام يا در مكانهاي ديگر امام‌زاده‌ي بلاواسطه است.

### بررسي به اخبار وارده در مدفون شدن راس مطهر در نجف نزد اميرالمؤمنين

#### اشاره

آنچه از نقطه نظر ديني و جنبه‌ي مذهبي بايد مورد نظر و بررسي قرار گيرد نه ازجهت تاريخي و نقليات مؤرخين عادي كه صحيح و سقيم و درست يا وقايع نادرست را به قلم مي‌آورند عبارت از نظر به اخبار وارده در مدفون شدن رأس مطهر سيدالشهداء عليه‌السلام در نزد امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام در نجف اشرف است. در خبر مرفوع ابن اسباط از امام صادق (ع) مي‌فرمايد: انك اذا اتيت الغري رأيت قبرين قبرا كبيرا و قبرا صغيرا فاما الكبير فقبر اميرالمؤمنين عليه‌السلام و اما الصغير فرأس الحسين عليه‌السلام [232] . يعني وقتي كه تو به نجف رفتي دو تا قبر خواهي ديد قبر بزرگ [ صفحه 335] و قبر كوچك اما بزرگ آن قبر اميرالمؤمنين (ع) است و اما قبر كوچك آن سر مبارك امام حسين (ع) است. معلوم مي‌شود در آن زمان قبر كوچكي در نزد اميرالمؤمنين (ع) در نجف نمايان بوده و به عنوان اين كه رأس مطهر در آنجا دفن شده قبر كوچكي ساخته شده است. و در بعض اخبار است امام صادق (ع) كه به نجف آمده دو ركعت نماز براي زيارت اميرالمؤمنين (ع) و دو ركعت براي موضع سر مبارك امام حسين (ع) و دو ركعت براي موضع منبر قائم (ع) نماز خوانده است [233] . و در خبر يونس بن ظبيان گويد: امام صادق (ع) سوار مركب شد من هم در حضور آن حضرت سوار شدم تشريف آورد نزد تپه‌هاي سرخ پياده شد و وضو گرفت پس از آن نزديك به جائي كه ريگ جمع شده بود گشت و در آنجا نماز خواند و گريه فرمود بعد تمايل فرمود به جائي كه پائين‌تر از اولي ريگ جمع شده بود مثل همان عمل به جا آورد يعني نماز خواند و گريه كرد و فرمود: جائي كه اول در آنجا نماز خواندم موضع قبر اميرالمؤمنين (ع) بود و آن ديگري موضع رأس مطهر حسين بود و ابن‌زياد لعنه الله وقتي كه رأس حسين (ع) را [ صفحه 336] به شام فرستاد آن را به كوفه برگردانيدند و ابن‌زياد گفت: رأس مطهر را از كوفه خارج كنند تا اهل كوفه به جهت رأس مطهر آشوب نكنند و خداوند برگردانيد رأس مطهر را نزد اميرالمؤمنين (ع) دفن شد «فالرأس مع الجسد و الجسد مع الرأس». و جملات آخري خبر كه فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ احتمال دو سه معني در آن مي‌رود و ظاهرش آنست كه جمعي از اهل تحقيق گفته‌اند: فالرأس مع الجسد اي بعد ما دفن هناك ظاهرا الحق بالجسد بكربلاء. يعني بعد از آن كه رأس مطهر نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر حسب ظاهر دفن شده به جسد اطهر در كربلاء ملحق گرديده است و احتمال اين معني در نظر بسيار قوي است. ولي اشكال در آنست كه هنوز آن زمان يعني در سال شصت و يك از هجرت قبر اميرالمؤمنين (ع) را در نجف اشرف كسي از اشخاص عادي نمي‌شناخت تا آنچه در روايات ديگر كه فرموده‌اند: لما حمل رأسه الي الشام سرقه مولي لنا فدفنه بجنب اميرالمؤمنين (ع) [234] -تحقق يابد و از غلامان آن را از شام بدزدد و بياورد در نجف جنب اميرالمؤمنين عليه‌السلام دفن نمايد و علاوه اين كار با آوردن امام سجاد عليه‌السلام رأس مطهر [ صفحه 337] را به كربلاء و ملحق كردنش به بدن اطهر درست نمي‌آيد چنانچه مشهور ميان اماميه است. سيد عالم جليل حاج سيد اسد الله حسيني تنكابني (ره) در كتاب «مصائب الهداة [235] » بعد از نقل اقوال نسبت به دفن شدن سر مبارك امام (ع) گويد: «لكن خبر حمل امام سجاد (ع) اشهر و اظهر واصح در نظر است و مؤيد به عقل و نقل است» يعني حمل كردن امام سجاد (ع) و سر مطهره را ملحق كردنش به جسد اطيب در كربلاء صحيح‌تر است. شيخ محدث كبير شيخ حر عاملي (قدس‌سره) بعد از نقل روايات كه به بعض آنها اشاره شد كلام سيد اجل ابن طاووس (قدس‌سره) را نقل كرده كه مي‌فرمايد: رأس مطهر برگردانيده شد بر جسد اطيب و با بدن مبارك در كربلاء دفن شد و عمل اماميه بر آنست. فرموده: و لا منافات بينهما يعني در ميان عمل اصحاب ما اماميه و آن روايات منافات ندارد. و به اين جمله‌ي اجمالي اكتفا كرده و به كلام خودش خاتمه داده است. و شايد عدم منافات ميان عمل اصحاب و آن روايات با آن است كه ممكن است رأس مطهر را در موقع بردن به شام نزد قبر امام عليه‌السلام گذاشته باشند يا در مراجعت دادن ازآنجا در نزد قبر مبارك اميرالمؤمنين [ صفحه 338] عليه‌السلام گذاشته و از آنجا برگردانيده و در كربلاء با جسد اطهر دفن كرده‌اند و شيخ الفقهاء صاحب جواهر الكلام (قدس‌سره) بعد از نقل روايات مزبوره و نقل كلام سيد اجل ابن طاووس (قدس‌سره) كه عمل اماميه بر آنست كه رأس مطهر در كربلاء به جسد اطهر ملحق شده مي‌فرمايد: «و لعله لا منافاة لا مكان دفنه مدة ثم نقل الي كربلاء». يعني شايد منافات ميان آن روايات و عمل اصحاب نباشد زيرا ممكن است رأس مطهر را در نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام مدتي دفن كنند و بعد از آن به كربلاء نقل شده و با جسد اطهر دفن شده باشد. و صاحب جواهر الكلام بعد از آن كلمات شريفه‌اش روايتي را نقل كرده كه امام صادق سلام‌الله‌عليه در نزد قائم مائل در طريق غري نماز به جا آورد و از آن حضرت سئوال شد كه آن چه نمازي بود خوانديد؟ فرمود: اينجا موضع رأس مطهر جدم حسين عليه‌السلام است كه آن را در اينجا گذاشتند [236] . و بعد مطلبي را به طور امكان نقل فرموده كه خوب است در كتاب جواهر الكلام بماند و از آن نقل نشود چون به ثبوت نرسيده و حدس محض است. [ صفحه 339] پس امكان گذاشتن رأس مطهر در نزد قبر مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام وجود دارد ولي اين امكانها و احتمالها را در مقام جمع ميان اخبار در مقام فقاهت و اجتهاد گفته مي‌شود و از فقيه صادر مي‌گردد و ظاهر اخبار مزبوره دفن رأس مطهر در جنب اميرالمؤمنين عليه‌السلام است نه وضع كردن آن در نزد قبر مبارك امام (ع) علاوه از روايات و از بعض تواريخ هم معلوم مي‌شود قبر كوچكي در نزد قبر اميرالمؤمنين (ع) وجود داشته كه علامت دفن شدن رأس مطهر بوده است و اگر اين مطلب حقيقت دارد چطور شده كه بعدا آثاري از آن نمانده گر چه اشخاصي هستند كه از بالاي سر قبر مطهر اميرالمؤمنين (ع) رد نمي‌شوند نظر به آن رواياتي كه اشاره شد. و آنچه كار را سهل و اين موضوع مبهم را آسان مي‌كند آنست كه حقيقت امر در مفاد آن روايات بر ما معلوم نيست و وضع كردن رأس مطهر در نزد اميرالمؤمنين (ع) و يا دفن كردن در جنب آن حضرت و از آنجا نقل دادن به كربلاء و الحاق به جسد اطهر احتمالاتي است كه در مقام فقاهت براي رفع منافات ميان عمل اصحاب و مفاد آن روايات گفته شده ولي خداوند بر حقائق عالم است و چنانچه نقل شد در بعضي از آن روايات جملات متشابهي وجود دارد كه فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ اشاره به آنست كه رأس مطهر با جسد اطهر دفن شده است. و ممكن است حقيقت امر در آن روايات سري باشد از اسرار [ صفحه 340] كه واقع آن بر ما مكشوف نشده و براي مصالحي كه در آن زمان وجود داشته آن احاديث از ائمه عليهم‌السلام صادر شده است علاوه بر اسانيد آن اخبار كه درست تنقيح و تصحيح نشده است و مانند (مبارك خباز) كه در كتب رجال ذكري از وي نيست و (يونس بن ظبيان) كه از وضاعين حديث است از راويان آن اخبارند.

### اعراض اصحاب قادح در اخبار است‌

با اين كه آن روايات در جلو چشم علماي اعلام اماميه و فقهاء عظام اثني‌عشرية بوده و در كتب جوامع حديث شيعه آنها را ديده‌اند و به آنها اعتناء نداشته‌اند و اعراض‌شان از آن اخبار محقق بوده و شاهد آنست كه وثوق و اطمئنان به آنها نكرده‌اند زيرا صحت اسناد آن روايات تمام نشده و رجالي كه آنها را روايت كرده‌اند غيرمعروف مي‌باشند. و شكي نيست كه اعراض اصحاب از خبر و يا اخباري گرچه بيشتر باشد قادح بوده و وجود عيبي را در آن اخبار مي‌رساند بلكه هر قدر اخبار بيشتر بوده باشد و اسناد صحيح داشته باشد قادح بودن اعراض قوي‌تر مي‌گردد چون در اخبار چنانچه در مورد خود محقق شده عمل اصحاب شرط نيست بلكه اعراض‌شان قادح بوده و وجود عيبي را لازم گرفته است .

### كلمات سيد معاصر

پس آنچه سيد معاصر علامه‌ي محقق آقا سيد عبدالرزاق مقرم نجفي (قدس‌سره) در كتاب مقتل الحسين (ع) فرموده صحيح و قابل قبول است و خوب است عين عبارات آن مرحوم كه از اصدقاء بوده و مصداق «الحب في الله» با آن مرحوم در ميان بود در اينجا براي اتمام فائده [ صفحه 341] نقل گردد: در كتاب مقتل الحسين (ع) گويد: الرأس مع الجسد. لما عرف زين‌العابدين (ع) الموافقة من يزيد طلب منه الرؤس كلها ليدفنها في محلها فلم يتباعد يزيد عن رغبته فدفع اليه رأس الحسين (ع) مع رؤس اهل بيته و صحبه فألحقها بالابدان. نص علي مجيئه الرؤس الي كربلاء في «حبيب السير» كما في نفس المهموم ص 253 و رياض الاحزان ص 155 و اما رأس الحسين (ع) ففي روضة الواعظين للقتال ص 165 و في مثير الاحزان لابن نما الحلي ص 58: انه المعول عليه عند الامامية، و في اللهوف لابن طاووس ص 112 عليه عمل الامامية، و في اعلام الوري للطبرسي ص 151 و مقتل العوالم ص 154 و رياض المصائب و البحار: انه المشهور بين العلماء، و قال ابن شهر آشوب في المناقب ج 2 ص 200: ذكر المرتضي في بعض رسائله ان رأس الحسين (ع) اعيد الي بدنه في كربلاء، و قال الطوسي: و منه زيارة الاربعين، و في البحار عن العدد القوية لاخ العلامة الحلي (ره) مثله. و في عجائب المخلوقات للقزويني ص 67: في العشرين من صفر رد رأس الحسين (ع) الي جثته. و قال الشبراوي: قيل اعيد الرأس الي جثته بعد اربعين يوما [237] و في شرح [ صفحه 342] همزية البوصيري لابن حجر: اعيد رأس الحسين (ع) بعد اربعين يوما من قتله، و قال سبط ابن الجوزي: الاشهر انه رد الي كربلاء فدفن مع الجسد [238] ، و المناوي في الكواكب الدرية ج 1 ص 57 نقل اتفاق الامامية علي انه اعيد الي كربلاء، و ان القرطبي رجحه و لم يتعقبه بل نسب الي بعض اهل الكشف و الشهود انه حصل له اطلاع علي انه اعيد الي كربلاء. سيد معاصر محقق رحمه الله بعد از بيان جملات مذكوره فرموده: و علي هذا فلا يعبأ بكل ما ورد بخلافه، و الحديث بأنه عند قبر أبيه بمرأي من هؤلاء الا علام فاعراضهم عنه يدلنا علي عدم وثوقهم به لان اسناده لم يتم و رجاله غير معروفين.

### كلام ابوريحان بيروني

و از كتب بسيار معتبر قديم كه در آن تصريح شده كه رأس مطهر در كربلاء در بيستم ماه صفر به جسد اطيب ملحق شده عبارت از ابوريحان [ صفحه 343] بيروني است كه در كتاب خود «الاثار الباقية» بر آن تصريح كرده است. ابوريحان مرد حكيم و مؤرخ و رياضي‌دان مشهور است احتمال داده شده كه اصل وي از اهل بيرون در بلاد سند بوده و مدتي اقامت در خوارزم نموده ولي تحقيق آنست كه أصلش از أهل خوارزم است و در سال (440) هجرت وفات يافته است و تشيع وي جاي شك نيست اما حرف سر اين است كه شيعه‌ي امامي اثناعشري بوده يا زيدي است از تعبيرات وي از امام صادق سلام‌الله‌عليه و دفاعش از آن حضرت در موضوعي اثناعشري بودن وي نزد اين جانب قوي است و شايد بر حسب اقتضاء زمان و محيطش به زيدي بودن تظاهر داشته است. ابوريحان در كتاب نفيس خود «الاثار الباقية عن القرون الخالية» كه از نفائس كتب و از جلائل آثار بشمار است ولي متأسفانه كه نسخه‌ي ناقصي از آن در اروپا به طبع رسيده است [239] و آن كتاب در ايران به وسيله‌ي [ صفحه 344] يكي از مبتلايان به تعصب قومي ترجمه به فارسي گرديده و نواقص و معايبي را كه ترجمه‌هاي فارسي نوعا دارد آن نيز دارا مي‌باشد و خوب است عين عبارت عربي آن كتاب نقل شود و سپس ترجمه‌اش نقل گردد. ابوريحان گويد [240] : و في العشرين رد رأس الحسين عليه‌السلام الي جثته حتي دفن مع جثته و فيه زيارة الاربعين و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام. مترجم الاثار الباقية در ترجمه‌ي آن عبارت گويد: و در روز بيستم آن [241] سر حسين عليه‌السلام را به بدنش ملحق كردند و در همانجا دفن نمودند [ صفحه 345] و زيارت اربعين راجع به اين روز است و بدين سبب اين زيارت را اربعين گويند كه چهل نفر از اهل‌بيت او پس از مراجعت از شام قبرش را زيارت كردند [242] . و براي خواننده‌ي عزيز پوشيده نيست كه وجه تسميه‌ي زيارت اربعين در كلام ابوريحان غير از آنست كه مشهور است و از مختصات ابوريحان بشمار است زيرا هنوز غير از او به كسي ديگر اطلاع نداريم كه زيارت اربعين را به جهت زيارت چهل نفر از اهل‌بيت سيدالشهداء (ع) بداند بلكه مشهور آنست كه زيارت اربعين يعني بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت است كه اهل‌بيت (ع) وارد كربلاء شده و رأس أطهر را ملحق به بدن أطيب كرده‌اند و جابر انصاري (ره) نيز مشرف گشته و قبر مطهر را زيارت كرده‌اند.

### كلمات اعلام درباره‌ي رأس اطهر

زكريا بن محمد قزويني در كتاب عجائب المخلوقات گويد: اليوم الاول منه عيد بني‌أمية ادخلت فيه رأس الحسين رضي‌الله‌عنه بدمشق و العشرون منه ردت رأس الحسين الي جثته. يعني روز اول از ماه صفر عيد بني‌اميه است كه در آن روز سر مبارك حسين (ع) را وارد دمشق كردند و روز بيستم از ماه صفر برگردانيده [ صفحه 346] شد سر مبارك حسين (ع) بر جثه‌ي مباركش. و شيخ بهائي (ره) در توضيح المقاصد فرموده: روز اول صفر رأس مطهر امام حسين (ع) حمل بر يزيد در دمشق شد و بني‌اميه آن روز را عيد كردند ص 5 ط مصر. شيخ شهيد ابن فتال نيشابوري (ره) در روضة الواعظين ص 165 و فقيه ابن نما در مثير الاحزان ص 58 طبع سنگي قديم، و سيد ابن طاووس (ره) در لهوف و شيخ طبرسي (ره) در اعلام الوري ص 151 و شيخ عبدالله بحراني (ره) در مقتل عوالم ص 154 و صاحب رياض المصائب بعد از آن كه اقوال علماي عامه را نقل كرده‌اند فرموده‌اند: هذه اقوال المخالفين في ذلك و المشهور بين علماء الامامية انه دفن رأسه مع جسده رده علي بن الحسين (ع). يعني اقوالي كه گفته شده تمامي آنها اقوال اهل سنت درباره‌ي رأس مطهر است و اما مشهور ميان علماء اماميه آنست كه رأس مطهر با جسد سيدالشهداء (ع) دفن شده است آن را علي بن الحسين عليهماالسلام برگردانيده و عمل اماميه بر اين است. چنانچه اين قول مشهور ميان علماء اماميه را از علماء اهل سنت نيز اطلاع دارند و آن را مي‌دانند و بر علماء اماميه نسبت مي‌دهند و سيد علم الهدي (ره) چنانچه ابن شهر آشوب (ره) در مناقب نقل كرده به طور جزم اين قول را فرموده و شيخ طوسي (ره) فرموده از آن جهت [ صفحه 347] است زيارت اربعين [243] .

### كلمات شبراوي در الاتحاف‌

و شبراوي گويد: قيل اعيد الرأس الي الجثة بكربلاء بعد اربعين يوما من قتله [244] رجوع شود به كتاب الاتحاف بحب الاشراف ص 12 و عين [ صفحه 349] همين عبارات را در صفحه 23 نيز گفته است و سبط ابن الجوزي در تذكرة الخواص گفته: كه اشهر آنست كه رأس مطهر به كربلاء برگردانيده شد و با جسد مطهر دفن شد ص 150. و شيخ مناوي در كتاب الكواكب الدرية ج 1 ص 57 گويد: «نقل اتفاق الامامية علي انه اعيد الي كربلاء» يعني نقل شده كه اماميه اتفاق دارند بر اين كه رأس مطهر برگردانيده شد به كربلاء. و مؤرخ شهير صاحب حبيب السير گويد: تمامي رؤس شهداء را يزيد به حضرت سجاد (ع) تسليم كرد و آن حضرت آنها را در روز بيستم صفر با بدان طاهره ملحق فرمود و بعد متوجه مدينه شد و اين صحيح‌ترين روايات درباره‌ي مدفن رأس مكرم است. و نظير اين كلام در رياض الاحزان است ص 155 و محدث قمي (ره) نيز در نفس المهموم از حبيب السير نقل كرده است. از اين نقليات معلوم مي‌شود يزيد در اول امر بعد از اظهار امام عليه‌السلام كه بايد رأس مطهر را به من بدهي و آن پليد امتناع ورزيد بعدا [ صفحه 350] امام عليه‌السلام اصرار فرموده و اشياء غارت شده و رأس مطهر و ساير رؤس شهداء را گرفته است و در شام مزاري براي رؤس شهداء مشهور است شايد بعضي از رؤس مانده و در دمشق دفن شده است. علامه‌ي مجلسي (ره) در بحار فرموده: رأس مبارك با جسد شريف مدفون است و اين قول مشهور ميان علماء ما اماميه است و آن را علي بن الحسين عليهماالسلام برگردانيد. و سيد ابن طاووس (قدس‌سره) در اقبال نيز بر اين قول اعتماد فرموده است گر چه به احتمال اين كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام يك ماه در شام توقف كرده باشند در قضيه‌ي اربعين به اشكال دچار شده ولي به مدفون شدن رأس مطهر در كربلاء اعتماد فرموده است در صورتي كه جمعي چنانچه عبارت بعضي از آنها نقل شد تصريح كرده‌اند كه رأس مطهر پس از چهل روز از شهادت به بدنش ملحق گرديده و اين موضوع اين را مي‌رساند كه در اربعين به كربلاء آمده و رأس مطهر را به بدن اطهر ملحق كرده‌اند. علامه‌ي محدث جزائري (ره) در انوار نعمانية در ضمن كلامي گويد: خرج علي بن الحسين عليه‌السلام بالنسوة و رد رأس الحسين عليه‌السلام الي كربلاء- ج 3 ص 246 ط تبريز. شبلنجي در نور الابصار گويد: ذهبت الامامية الي انه اعيد الي الجثة و دفن بكربلاء بعد اربعين يوما من المقتل ص 115 ط مصر سنة (1320) ه. ق. يعني اماميه درباره‌ي مدفن رأس مطهر بر آن رفته‌اند كه رأس [ صفحه 351] مطهر برگردانيده شد به جسد اطهر بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت و در كربلاء مدفون شد. و عين اين عبارت را علامه‌ي شيخ محمد صبان از علماء اهل سنت در كتاب اسعاف الراغبين گفته رجوع شود به هامش نور الابصار ص 160- از طبع نامبرده و به كتاب (الحسين) علي جلال ص 140. مؤرخ حمدالله مستوفي در تاريخ گزيده گويد [245] : اهل‌بيت را با سر حسين عليه‌السلام پيش يزيد بن معاوية فرستادند او به سخن ابوبرده برادر ابوموسي اشعري ايشان را به مدينه فرستاد و سر حسين عليه‌السلام باز به كربلاء پيش تنش فرستاد و به روايتي در عسقلان دفن كردند و به روايتي در حران. و گفته شد كه دفن رأسي در عسقلان كه رأس مطهر سيدالشهداء عليه‌السلام باشد معلوم نيست و دست سياست فاطميين و ديگران با آن بازي كرده و سري را به عنوان رأس مطهر از محلي به محل ديگر نقل داده‌اند و دفن سر (حران) هم در كلام مستوفي ديده مي‌شود. [ صفحه 352] علي جلال در كتاب (الحسين) گويد [246] : و الامامية و بعض اهل السنة علي انه مدفون مع الجسد بكربلاء. علي جلال در نقل اقوال و آراء درباره‌ي رأس مطهر در كتاب نامبرده‌ي خود طول و تفصيل داده و نتوانسته به يكي از آنها به طور قطع جزم نمايد و در آخر كلامش گفته: دفن كردن رأس مطهر در دمشق و نقل دادن به آن از آنجا به عسقلان و از عسقلان به قاهره ثابت نشده به نحوي كه ثبوت تمام باشد رجوع شود به صفحه 150-149. و در كتابش از اقوال ضعيفه و كلمات هذيان و حرفهاي خرافي زياد است و از كلمات بيهوده‌ي ابن تيميه‌ي حراني نيز بسيار نقل كرده كه غير از تمايل به مسلك جمود وهابي‌گري چيزي بيشتر نيست.

### قول صحيح قول اماميه است‌

پس قول صحيح آنست كه علماء اماميه بر آن قائل و عمل‌شان بر آنست كه رأس مطهر سيدالشهداء عليه‌السلام را امام سجاد سلام‌الله‌عليه در مراجعت از شام با رؤس شهداء به كربلاء آورده گرچه يقيني نيست كه تمامي سرهاي شهداء [247] را با خود آورده باشد ولي رأس مطهر را با [ صفحه 353] مخدرات عصمت و طهارت بدون شك با خود به كربلاء آورده و در اربعين روز بيستم شهر صفر سال 61 در كربلاء ملحق به جسد اطهر و اطيب كرده است و سائر رؤس شهداء را نيز در كربلاء دفن فرموده است. آيا در آن موقع كه امام عليه‌السلام مي‌خواسته رأس مطهر امام حسين عليه‌السلام را در قبر مباركش ملحق به بدن اطهر كند آن مخدرات و بانوان عصمت در چه حال بوده‌اند؟ و قطعا امام (ع) آنها را امر مي‌كند كه كنار شوند و آن منظره را كه در ذهن انسان تصور مي‌شود نديده باشند كه عبارت از كشف قبر مطهر و الحاق رأس انور است.

### توقف رباب تا يك سال در كنار قبر مطهر

و در بعض تواريخ معتبره نقل شده كه رباب بنت امري‌ء القيس كلبي كه زوجه‌ي با وفاي سيدالشهداء (ع) بود و تا يك سال در كنار قبر مبارك امام (ع) در كربلاء مانده و در آنجا اقامت نمود و بعد از آن به مدينه مراجعت كرد و از كثرت غم و حزن و تأسف بر آن حضرت از دنيا رفت و آن بانوي باوفا با اسراء اهل‌بيت به شام رفته بود و در مراجعت در اربعين در كربلاء مانده و تا يك سال در كنار قبر مبارك امام عليه‌السلام در كربلاء اقامت گزيده است. [ صفحه 354] ابن الاثير در تاريخ كامل گويد: و كان مع الحسين امرأته الرباب بنت امري‌ء القيس، و هي أم ابنته سكينة، و حملت الي الشام فيمن حمل من أهله، ثم عادت الي المدينة...... و قيل: انها أقامت علي قبره سنة و عادت الي المدينة فماتت أسفا عليه [248] . در كتاب يكي از معاصرين است كه شيخ كليني (ره) در كتاب كافي از مصقلة بن طحان روايت كرده كه گفت: از امام صادق (ع) شنيدم كه فرمود: هنگامي‌كه حضرت سيدالشهداء (ع) شهيد شد زوجه‌ي كلبيه او بر قبر ابي‌عبدالله (ع) ماتم اقامه كرد و تا يك سال گريست. نگارنده گويد: زوجه‌ي كلبيه‌ي آن حضرت عبارت از (رباب) مادر سكينه و عبدالله رضيع است [249] و يك سال بعد از واقعه‌ي كربلاء و فاجعه‌ي عاشوراء زنده بوده و لابد در اربعين اول در بيستم ماه صفر سال (61) هجرت از اسارت شام برگشته [250] و در كنار قبر سيد مظلومان سيدالشهداء [ صفحه 355] (ع) اقامت كرده و جلو آفتاب نشسته و در سايه قرار نگرفته و تقريبا پس از يك سال، مراجعت به مدينه نموده و از دنيا رحلت فرموده است، و ملاحظه‌ي تاريخ آن بانوي معظمه جريان اربعين اول سال شصت و يك را تأئيد مي‌كند. و آنچه از شيخ كليني (قدس‌سره) نقل شد به تبعيت از يكي از معاصرين است كه به نشر بعض تأليفات اقدام كرده و بدون تحقيق و تثبت و ضبط چند كتابي طبع و نشر كرده و در كتابش به اين عبارت از شيخ كليني (ره) نقل كرده است. ثقة الاسلام كليني در كافي از مصقلة بن الطحان [251] روايت كرده كه [ صفحه 356] گفت از امام صادق (ع) شنيدم كه فرمود هنگامي كه حضرت سيدالشهداء (ع) شهيد شد (اقامت امرأته [252] الكلبية علي قبر ابي‌عبدالله مأتما و بكت سنة كاملة و بكين النساء و الجواري.... الخ. اما آنچه در كتاب كافي شيخ كليني (ره) موجود است عين عبارت آن اين است:

### روايت مصقلة الطحان‌

مصقلة الطحان قال: سمعت اباعبدالله (ع) يقول: لما قتل الحسين عليه‌السلام اقامت امرأته الكلبية عليه مأتما و بكت و بكين النساء و الخدم.... الخ. در نسخ متعدده از كتاب كافي عبارت همين است كه نقل شد و علامه‌ي فيض كاشاني (ره) نيز در وافي عين اين عبارت را نقل فرموده فقط مصقلة را با ثاء مثلثه (مثقله) نوشته است. رجوع شود به كافي ج 1 كتاب الحجة ص 466 ط آخوندي- تهران و ص 254 ط تبريز به سال (1311) ه. ق و مرآت العقول ج 1 ص 394 و كافي با شرح ملا صالح مازندراني (ره) ج 7 ص 230 ط تهران به سال 1385 ه ق و ديگر نسخ چاپي و خطي از كتاب كافي. و رجوع شود به وافي ج 1 باب 115 ص 174. [ صفحه 357]

### زياد كردن جملاتي بر روايت‌

بعد از اين همه تفصيل و واضح بودن اصل عبارت روايت نامبرده معلوم نيست معاصر در كتابش از كجا جملات: (علي قبر ابي‌عبدالله) و (سنة كاملة) به روايت كتابي مثل كافي افزوده و از كدام نسخه نقل كرده كه بلاشك غلط بوده و چرا نسخ صحيحه را به كنار گذاشته و از آنها نقل ننموده؟ و اگر آن كلمات افزوده شده در روايت بعض نسخ كافي وجود داشت علامه‌ي مجلسي (ره) در مرآت العقول و مولي صالح مازندراني (ره) در شرح كافي به آن نسخه اشاره مي‌كردند در صورتي كه ابدا متعرض نشده‌اند. نمي‌دانم با اينگونه مسامحه و سهل‌انگاري در نقل روايات چند مجلد تأليف با آن همه سستي عبارات و به كلي خالي از تحقيقات طبع و نشر دادن چه فائده به عالم اسلام خواهد بخشيد؟ بلكه ضرر خواهد ورزيد. در صورتي كه معني روايت با اضافه كردن آن جملات مذكوره بسيار فرق مي‌كند. خداوند صديقنا العلامة الخطيب آقاي حاج ميرزا عباسقلي تبريزي واعظ چرند ابي‌رحمه الله را غريق رحمت خود فرمايد روزي درباره‌ي تأليفات اين شخص معاصر جامد بي‌تحقيق محرف روايات صحبت به ميان آمد فرمود: من تأليفات وي را به كتابخانه‌ي خودم نمي‌گذارم وارد بشود و در رديف و در جرگه‌ي كتب نفيسه قرار بگيرد. حالا از آنچه راجع به روايت مذكوره شرح داده شد معلوم مي‌شود اگر به تحقيق محتويات تأليفات معاصري كه بدون ذكر نام وي [ صفحه 358] بطور اشاره گذشتيم پرداخته شود چقدر اشتباهات و تحريفات و تصحيفات در آنها به وي رخ داده بايد كتاب مستقلي تأليف گردد و متأسفانه كه براي جمعي در آينده بلكه در حال حاضر مصدر نقل شده و براي اشخاص مسامحه‌كار در آتيه مدرك درست خواهد شد. و اما اقامت بانوي معظمه و باوفاي اسلامي رباب رضوان‌الله‌عليها در كنار قبر حضرت سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه بسيار مورد اعتماد است كه حقيقت داشته باشد و بيشتر از يك سال بعد از امام (ع) در دنيا زندگاني نكرده و از كثرت حزن و تأسف در مدينه از دنيا رحلت كرده است. اديبه‌ي فاضله زينب فواز در كتاب الدر المنثور در ترجمه‌ي رباب گويد: و بقيت بعده سنة لا يظلها سقف بيت الي ان ماتت [253] .

### تحقيق و بررسي درباره‌ي خبر مصقلة الطحان

#### اشاره

اگر اضافه كننده آن جملات زيادي: «علي قبر ابي‌عبدالله» و «سنة كاملة» به روايت مصقلة الطحان از اول تا آخر دقت مي‌كرد و قرائني [ صفحه 359] را كه در آن وجود دارد ملاحظه مي‌نمود و عبارات و جملات آن روايت را تا آخر مطالعه كرده و در آنها ت.مل مي‌كرد به وي روشن شده و مي‌ديد كه آن قرائن شاهد است كه روايت مزبوره راجع به پس از مراجعت بانوي معظمه «رباب» زوجه‌ي باوفاي امام (ع) به مدينه است كه از كربلاء پس از اقامت يك سال در ميان آفتاب چنانچه گفته شد بسيار مورد اعتماد است كه اين واقعه حقيقت داشته باشد به مدينه برگشته و باز در اقامه‌ي ماتم به سيدالشهداء (ع) كوتاهي نداشته حتي از تاريخ و اخبار معلوم مي‌شود در خوراك و پوشاك خود هم به طور عزاداري و اشخاص مصيبت زده بوده و غذاهاي لذيذ نخورده و طعام‌هائي كه اشك چشم را زياد نمايد تناول فرموده و زنان و خادمها به دور وي جمع مي‌شده و گريه بر سيدالشهداء (ع)مي‌كرد و آن بانوي معظمه گريه و زاريش در خانه و منزلي بوده و اگر آن جريان و احوال كه خبر طحان به آن دلالت دارد در كنار قبر مطهر سيدالشهداء (ع) در كربلاء اتفاق افتاده بود در آن اوقات در آنجا هنوز خانه‌ي وجود نداشته تا آن بانوي معظمه امر كند مرغها را از آن خانه بيرون رانند.

### معني روايت مزبوره و اشتباه بعضي شارحين‌

پس بهتر آنست براي اتمام فائده تمامي آن روايت را اكه به جملات اوائل آن اشاره و مختصري نقل شد در اينجا بياوريم و براي بعض شارحين اشتباهي كه در شرح خبر نامبرده رخ داده و علامه‌ي مجلسي (ره) آن را در كتاب مرآت العقول نقل فرموده و ظاهرا اشكالي بر گفته آن شارح نفرموده [ صفحه 360] متذكر شده و مفاد صحيح آن خبر چيست؟ معلوم گردد والله الموفق. عن مصقلة الطحان قال: سمعت اباعبدالله عليه‌السلام يقول: لما قتل الحسين عليه‌السلام اقامت امرأته الكلبية عليه مأتما و بكت و بكين النساء و الخدم حتي جفت دموعهن و ذهبت فبينا هي كذلك اذا رأت جارية من جواريها تبكي و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها: مالك أنت من بيننا تسيل دموعك؟ قالت: اني لما اصابني الجهد شربت شربة سويق، قال: فأمرت بالطعام و الاسوقة. فأكلت و شربت و أطعمت. و أهدي الي الكلبية جؤنا لتستعين بها علي مأتم الحسين عليه‌السلام فلما رأت الجؤن قالت: ما هذه؟ قالوا هدية أهداها فلان لتستعيني بها علي مأتم الحسين عليه‌السلام فقالت: لسنا في عرس، فما نصنع بها ثم أمرت بهن فأخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم يحس لها حس كأنما طرن بين السماء و الارض و لم يرلهن بها بعد خروجهن من الدار اثر [254] . «الجؤن» مثل (صرد) جمع جوني است و آن نوعي از مرغ قطاست كه بالها و بطنش سياه است و آن را در فارسي (اسفرود) گويند و معروف به (باقرقره) است آن مرغها را كسي به بانوي معظمه «رباب» هدية فرستاده كه از آن غذا تهيه نمايد و براي ماتم نگهداشتن بر سيدالشهداء عليه‌السلام و گريه و زاري به آن حضرت تقويت شود و آن بانوي معظمه نيز فرموده طعام درست كردن از مرغان لطيف در ماتم آن [ صفحه 361] حضرت تناسب ندارد غذاهاي لذيذ را در عروسيها درست مي‌كنند و امر كرد آن مرغها را از خانه خارج كردند و وقتي كه آنها را از خانه بيرون برده‌اند مرغان پريدند و از آنها اثري ديده نشده است. اين است حاصل معني و مفاد آن روايت ولي علامه‌ي مجلسي (ره) وجوه چندي در مرآت العقول در شرح خبر مزبور ذكر كرده كه مايه‌ي بسي تعجب است و فرموده: و قيل كأن النساء كنمن الجن او كن من الارواح الماضيات فتجسدن (انتهي) و بالجملة الخبر لا يخلو من تشويش و اضطراب لفظا و معني [255] . قلت: لا اضطراب في الفاظ الخبر و لا تشويش في معناه كما عرفت نعم لا شك في ضعف سند الخبر علي المشهور و مصقلة مهمل في كتب الرجال و لم يذكر له في الكافي غير هذا الخبر ولكن وجود الخبر في الكافي يكفي في هذا الموضوع التاريخي. و ما ذكرناه من معني الخبر هو المتعين في معناه و لا يحتمل غيره و اليه اشار الفضال الصالح المازندراني (رحمه الله تعالي) في شرحه علي الكافي فراجع [256] .

### شبهات واهيه و رد آنها

تا اينجا در طبع اول كتاب نگارش يافته بود پس از نشر كتاب [ صفحه 362] در موضوع باقي ماندن حرم باوفاي امام عليه‌السلام بانوي معظمه (رباب) كه گفته شده تا يك سال در كنار قبر مطهر در كربلاء مانده بعد مراجعت به مدينه كرده وفات نمود و اين قول كه گفته شد بعيد نيست اصل داشته باشد، طرفدار شبهات اين قضيه را به اعتقاد خود از محالات دانسته و شبهاتي به راه‌انداخته بعد از آن كه راجع به خبر مصقلة الطحان در اين كتاب نگارش داده‌ام آنها را پس از شكستن سر و پاي مطلب نقل نموده بدون اين كه از روي رشك اشاره‌ي به تحقيقات اينجانب نمايد گفته است: از خبر مصقلة استفاده مي‌شود كه رباب اقامه‌ي عزا را در مدينه كرده نه در كربلاء علاوه امام سجاد (ع) هرگز همسر حسين (ع) را در كنار قبر پدرش تنها نمي‌گذاشت تا يك سال بماند و بعد از يك سال به مدينه رجوع كند و در آنجا از دنيا برود. بعد گفته: آيا ذي‌شعوري اين عمل منافي غيرت را كه امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بيابان قفر بدون مرد محرم بگذارد؟ و خود با اهل‌بيت روانه مدينه شود آيا مي‌تواند قبول كند و تحليل دهد؟ بعد گويد: تاريخ ولو اين كه روز وفات عليا مكرمه رباب را به طور قطع تعيين نكرده ولكن همه اتفاق دارند كه در مدينه وفات كرده و يك سال بعد از شهادت حسين (ع) زنده بوده و بعد از آن دنيا را وداع كرده با اين وضع چطور مي‌شود گفت كه اين بانو يك سال در كربلاء مانده و بعدا آمده در مدينه رحلت نموده و با چه اشخاصي مي‌توانست [ صفحه 363] بيايد كه به ساحت خاندان رسالت توهين نشود؟ در جواب اين شبهات گفته مي‌شود: اولا هرگز كسي به طور جزم نگفته كه بانوي معظمه (رباب) تمام يك سال را در كنار قبر مطهر مانده و ابن الاثير در تاريخ بطور (قيل) نقل كرده يعني گفته شده و از ايام طفوليت موقعي كه به مدرسه مي‌رفتيم به ما ياد داده‌اند كه نسبت دادن مطلب به «قيل» اشعار به تمريض دارد شايد اشعار مزبور براي اين است كه يك سال تمام نشده است، و از خبر مصقلة گرچه ضعيف است معلوم مي‌شود كه عزا نگاه داشتن بانوي مكرمه (رباب) در مدينه بوده و از اين طرف گفته شده كه در كنار قبر مبارك مانده از آن جمعها كه صاحب طرفدار شبهات كرده در جمع بين خبر و تاريخ هم ممكن است گفته شود كه قريب يك سال كه از روي مسامحه يك سال گفته مي‌شود در كنار قبر اطهر مانده و بعد مراجعت به مدينه كرده چه اشكالي دارد كه اين طور بين خبر و تاريخ جمع شود؟ غرض بانوي معظمه در شام و كوفه زياد توقف نكرده است و اگر به كنار قبر مبارك آمده قطعا با سائر افراد خاندان رسالت با هم آمده است. آيا طرفدار شبهات اطلاع دارد كه امام سجاد (ع) بانوي معظمه (رباب) را در كنار قبر مطهر تنها گذاشته است؟- اگر تاريخ ساكت است. آيا سكوت تاريخ مقتضايش آنست كه گفته شود امام (ع) او را در آنجا تنها گذاشت؟ و به هيچ چيز احتياج نداشت خوراك و پوشاك برايش لازم نبود؟ قطعا احتياج داشته و امام (ع) تمامي آنها را فراهم [ صفحه 364] آورده است اغلب مؤرخين دورانهاي گذشته هميشه و غالبا به نقل تاريخ اجمالا اكتفاء كرده‌اند چنانچه در جاي خود اين موضوع به طور كامل بررسي و تحقيق شده است. به طور جزم غيب‌گوئي: كه امام (ع) بانوي مكرمه را در كربلاء كنار قبر امام عليه‌السلام تنها گذاشته از حرفهاي خنده‌آور است از كجا به اين موضوع يقين گرديد و به قلم آورديد؟ آيا ذي‌شعوري به اين عمل احتمال مي‌دهد؟- تا اين كه شما به اين احتمال جزم گرديد. خنده‌آور اين عبارات است كه گفته: آيا ذي‌شعوري اين عمل منافي غيرت را كه امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بيابان قفر بدون محرم بگذارد؟... الخ. گويا نويسنده‌ي اين كلمات قطع كرده كه امام (ع) بانوي مكرمه را در وسط بيابان قفر بدون مرد محرم گذاشته است اگر قطع به اين حرفش دارد ما با وي سخني نداريم قطعش به خودش حجت است ولي به ما قطع حاصل نيست بلكه ما يقين داريم كه هرگز امام (ع) بانوي معظمه را در كنار قبر امام عليه‌السلام- اگر ماندن (رباب) در كنار قبر مطهر اصل داشته باشد- قطعا تنها نمي‌گذارد نمي‌دانم طرفدار شبهات از كجا علم رسانيده كه امام (ع) او را تنها گذاشته است؟ و در مراجعت از كربلاء به مدينه تاريخ اشخاص را تعيين نكرده كه با چه اشخاص مراجعت كرده تا طرفدار شبهات باور نمايد و قطعا با اشخاصي مراجعت كرده كه مورد اطمئنان بوده‌اند سكوت تاريخ دليل آن نيست كه ما [ صفحه 365] اشخاصي كه با آنها مراجعت كرده آنها را بايستي بشناسيم و اگر نشناسيم باور ننمائيم. علاوه معلوم مي‌شود صاحب اين كلمات و شبهات اطلاع كامل از تاريخ كربلاء نداشته است زيرا به مجرد اين كه يزيد پشيمان شد و گناه را به گردن ابن‌زياد انداخت مردم از هر طرف رو به كربلاء نهاده و به ويژه قبيله‌ي بني‌اسد اطراف قبر مطهر را گرفته و شب و روز كنار قبر مطهر خالي نبود و در دهات نزديك قبر اطهر بودند و دائما به دور قبر مطهر پروانه‌وار مي‌گشتند و موقعي نمي‌شد كه خالي بماند حتي بعضيها قائلند كه بنا را به دور قبر مطهر بني‌اسد ساختمان كرده و مسجد بنا نمودند و بعضي قائلند كه مختار ثقفي تشييدبنا كرده است ولي جاي شك نيست كه بعد از دفن سيدالشهداء سلام‌الله‌عليها دور قبر مطهر هيچ وقت خالي نمانده است چون طرفدار شبهات اطلاع نداشته غيرتش به جوش آمده و گفته چطور مي‌شود در وسط بيابان قفر بانوي مكرمه بدون مرد محرم بماند از مسلمات تاريخ است كه قبر مطهر سيدالشهداء (ع) از روز دفنش اطرافش هيچ زمان از زوار خالي نمانده حتي آن موقعي كه هنوز قبه و بنا ساختمان نشده دور قبر مطهر از زوار خالي نبود چنانچه خود طرفدار شبهات به آن اعتراف دارد مگر در زمان متوكل عباسي مدتها مأمورين دولتي نمي‌گذاشتند كسي به كنار قبر اطهر برود و هر وقت هارون‌الرشيد و يا متوكل قبه‌ي مباركه‌ي قبر مطهر را خراب مي‌كردند شيعيان از هر طرف هجوم آورده فوري قبه را بالاي قبر مطهر [ صفحه 366] ساختمان مي‌نمودند چنانچه بر مطلع به تاريخ كربلاء اين مطلب پوشيده نيست. ابن الاثير كه اين قول را نقل كرده: كه بانوي مكرمه نزد قبر مطهر مانده اگر اصل داشته باشد هيچگونه مانعي به نظر نمي‌رسد مگر غيرت طرفدار شبهات به جوش آمده و قبول ننمايد كه چطور آن بانوي معظمه در كنار قبر مطهر تنها و بدون شخص محرمي مانده است؟ اولا: در اينگونه نقل قصه‌ها مسامحه مي‌شود ادعاء اين كه بانوي معظمه در كنار قبر مبارك مانده معني آن اين نيست كه شب و روز از قبر مطهر جدا نشده بلكه ممكن است در آن آباداني‌ها و قراء نزديك حائر مقدس اقامت نموده و اغلب اوقاتش نزد قبر مطهر بوده است چنانچه آن زمان كه هنوز قبر مطهر اميرالمؤمنين عليه‌السلام مشهور نشده و غير از خواص از شيعه و اصحاب ائمه عليهم‌السلام كسي ديگر نمي‌شناخت آنها كه مي‌شناختند و به زيارت قبر اطهر مي‌آمدند در قريه‌ي نزديك بربوات بيض كه در آنجا قبر مبارك واقع است و به آن قريه نجف مي‌گفتند بعد داخل نجف فعلي شده در آن محل توقف مي‌كردند و از آنجا به زيارت قبر مبارك مشرف مي‌شدند همچنين در زيارت سيدالشهداء (ع) در قراء نزديك به حائر حسيني توقف مي‌كردند و از آنجا به زيارت حائر مقدس مشرف مي‌گشتند و بانوي معظمه اغلب اوقاتش نزد قبر مبارك بوده است. و ثانيا: ماندن بانوي مكرمه نزد قبر مطهر جاي استبعاد نيست چون در صدر اسلام توقف زوجات با وفاي اشخاص و اشراف نزد قبور [ صفحه 367] آنها معمول بوده و بانوان مكرمه در نزد قبر شوهرهاي‌شان عزادار مي‌شدند.

### توقف فاطمه نزد قبر حسن مثني تا يك سال‌

از مسلمات تاريخ است كه پس از وفات سيد اجل اعظم حسن مثني (ض) فرزند ارجمند حضرت امام حسن مجتبي عليه‌السلام عيالش كه فاطمة بنت الحسين عليه‌السلام بوده آن بانوي معظمه تا يك سال در كنار قبر زوجش حسن مثني چادرزد (فسطاط) و عزادار شد و پس از يك سال كه شب شد أمر كرد آن را چيدند و ندائي شنيد كه گويد: «هل وجدوا ما فقدوا» نداكننده‌ي ديگري به وي جواب داد: «بل يئسوا فانقلبوا» رجوع شود به كتب معتبره‌ي شيعه و سني. و بعضي گويد: بانوي معظمه فاطمة (ض) به بيت لبيد تمثل جست: (الي الحول ثم اسم السلام عليكما) (و من يبك حولا كاملا فقد اعتذر) محدث قمي (ره) د سفينة البحار گفته: الذي ذكرناه عن زوجته فاطمة من انها ضربت علي قبره فسطاط و كانت تصوم النهار و تقوم الليل الي سنة نقله الشيخ المفيد و كثير من علماء الشيعة و السنة و كان هذا شايعا بين النساء المحترمات الحانيات. سفينة ج 1 ص 256 ط نجف اشرف بعد محدث قمي (ره) قضيه‌ي بانوي معظمه «رباب» را از ابن الاثير نقل كرده است. حالا بنا به عقيده‌ي طرفدار شبهات گفته شود كه بانوي معظمه فاطمة [ صفحه 368] در كنار قبر حسن مثني (ض) چطور يك سال تنها مانده آيا از محارمش نزد وي شبها بوده يا نه؟- از اين قبيل شبهات واهيه كه قابل ذكر نيست چون قطعا تنها نمي‌شود و از كسان و خادمها در حضورش حاضر بوده‌اند عينا همين حال درباره‌ي بانوي معظمه «رباب» موجود است جاي شبهه‌تراشي نيست.

### خيمه زدن ام سلمة در مسجد و عزادار شدن وي به امام

ام‌المؤمنين أم‌سلمة (ض) پس از شنيدن شهادت حضرت سيدالشهداء (ع) در دشت كربلاء و ظاهر شدن علامات شهادت آن حضرت به واسطه‌ي تربتي كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و امام حسين سلام‌الله‌عليه به وي داده بودند لباس سياه در بر كرد و قبه‌ي سياهي در مسجد رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم زده و در آن خيمه عزادار شد. ادريس عمادالدين قرشي در كتابش عيون الاخبار و فنون الاثار گويد [257] : و عن أبي‌نعيم باسناده عن أم‌سلمة رضوان‌الله‌عليها، أنها لما بلغها مقتل الامام الحسين بن علي (ع) أضربت قبة سوداء في مسجد رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و لبست السواد. چون ام‌المؤمنين ام‌سلمة (ض) سن شريفش بالا رفته بوده نتوانسته به كربلاء به زيارت قبر مطهر سيدالشهداء (ع) برود و در كنار قبر اطهر عزادار شود و لذا در مسجد رسول‌الله (ص) قبه‌ي سياهي زده و لباس سياه [ صفحه 369] پوشيده و عزادرا شده است و در سال (62) هجرت دارفاني را وداع گفته است رضوان‌الله‌عليها. غرض رويه‌ي توقف زنان مدتي در كنار قبر بزرگان از ازواج در صدر اسلام معمول بوده و از افراد بانوان خاندان رسالت نيز اين كار را عملي كرده‌اند و از طرف ائمه‌ي هدي سلام‌الله‌عليهم منعي نرسيده و در آن مواقع بانوان هاشميات و ديگران را منع از اين عمل و به جا آوردن آن نفرموده‌اند.

### غيرت طرفدار شبهات

طرفدار شبهات بس غيور است ناراحت نشود اگر ماندن بانوي معظمه «رباب» در كربلاء در كنار قبر سيدالشهداء (ع) اصل داشته باشد قطعا امام سجاد (ع) او را تنها نمي‌گذارد و بسيار احتمال قوي مي‌رود كه قريب يك سال مانده و بعد مراجعت به مدينه كرده است. و در مراجعت به مدينه هم قطعا با اشخاص مورد اعتماد مراجعت نموده گر چه تاريخ ساكت است ولي طرفدار شبهات يقين كند كه با افراد مورد اطمئنان مراجعت كرده است. اگر مؤرخين احتمال مي‌دادند كه بعد از بيشتر از يك هزار سال اينگونه شبهات پوچ به ذهن بعض اشخاص خواهد آمد اسامي اشخاصي را كه آن بانوي معظمه با آنها مراجعت به مدينه كرده به دست مي‌آوردند و در تاريخ ثبت مي‌كردند. در هر حال طرفدار شبهات مسلم دانسته كه آن بانوي معظمه يك سال بيشتر پس از شهادت امام عليه‌السلام در دنيا زندگي نكرده و در مدينه از دنيا رفته پس احتمالات و توهمات كه اهل‌بيت يك سال در كوفه مانده‌اند يا در شام زياد توقف كرده‌اند يا چندين ماه در اين دو محل مانده‌اند احتمالات و پندارهاي بي‌اساس و توهمات و خيالات فاسده بيشتر نيست. [ صفحه 370] پس از مسلم بودن اين كه بانوي معظمه رباب يك سال بيشتر بعد از قضيه‌ي كربلاء در دنيا نمانده و پس از مراجعت از اسارت شام در مدينه از دنيا رفته احتمالاتي كه در كتب ضعيفه داده‌اند اسراء اهل‌بيت چهل روز در شام توقف كرده‌اند يا يك ماه يا يك ماه و نيم يا شش ماه و در كتب ضعيفه‌ي تأليف شده در عصر حاضر كه بدون تحقيق با نشان دادن مصدر و پيدا نشدن مطلب در آن مصدر توقف شش ماه به ابن بابويه (ره) نسبت داده شده يا بعضي هيجده روز گفته يا هشتاد روز در كوفه مانده‌اند يا شش ماه در كوفه در حبس بوده‌اند تمامي اين اقوال را باطل مي‌كند و آن اقوال ضعيف بوده و حدسيات بوده قابل اعتماد نيست علاوه اضطراب در تعيين مدت توقف قصه را بي‌اعتبار كرده و سلب اعتماد و اطمئنان مي‌كند و بايد به مورد متيقن اكتفاء نمود و آن مدت توقف اسراء خاندان رسالت در شام كمتر بوده است و ممكن است چنانچه اهل تحقيق گفته‌اند بيشتر از يك هفته و هشت روز نباشد.

### نقل بعض سئوالهاي سائل و بررسي بر آنها

#### اشاره

يعني سئوال كننده راجع به قضيه‌ي اربعين كه در اوائل كتاب بر آن اشاره شده و او فاضل متقي جناب آقاي آقا ميرزا علي جناب‌زاده است خداوند أمثال او را كه در ترويج دين مي‌كوشند زياد كند. سائل در سئوالش گويد: مرحوم حاج شيخ قمي (ره) در منتهي [ صفحه 371] الامال جلد اول بعد از ذكر جريانات كوفه و شام مي‌فرمايد: پس با ملاحظه‌ي اين مطالب خيلي مستعبد است كه اهل‌بيت عليهم‌السلام بعد از اين همه قضايا از شام برگردند و روز بيستم صفر اربعين كه روز ورود جابر به كربلاء بود به كربلاء وارد شوند. در پاسخ گفته مي‌شود: اين فرمايش مرحوم محدث قمي (ره) مانند فرمايش استادش محدث نوري (ره) بيشتر از استبعاد نيست و تبعيت از استادش مي‌باشد و در علم كلام نزد متكلمين از واضحات است كه استبعاد دليل نيست. و همچنين آنچه در كتابش وقائع الايام ص 195 بعد از نقل فرمايش سيد (ره) در لهوف كه اهل‌بيت عليهم‌السلام در موقعي كه جابر به كربلاء آمده آنها نيز وارد شده‌اند گفته: اين مطلب خيلي مستبعد است و خود سيد (ره) در اقبال نيز استبعاد فرموده و مقام را گنجايش نقل نيست و شيخ ما در (لؤلؤ مرجان) كلام را در اين مقام بسطي داده است طالبين به آنجا رجوع نمايند. فرمايشهاي شيخ ايشان را در لؤلؤ مرجان ملاحظه و بررسي شد و دلائلي كه نقل كرده بود تمام نبوده و مدعاي او را ثابت نمي‌كند چنانچه تفصيلا گذشت. محدث نامبرده آن همه شاخ و برگها و تفصيلها كه در حالات اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در شام و راهها ميان كوفه و شام در كتابها كه اغلب از اهل منبرها در تأليفات خودشان هر چه توانسته‌اند با شرح و تفصيل [ صفحه 372] بيان كرده‌اند و در مقتلهاي جعلي مثل مقتل أبومخنف نقل نموده‌اند ملاحظه نموده و به نظرش مراجعت اسراء خاندان رسالت در اربعين اول بيستم صفر بعيد آمده بدون اين كه به تحقيق و بررسي كامل پردازد ولي از آنچه بيان و بررسي شد روشن مي‌شود كه آمدن اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء در روز اربعين اول هيچگونه استبعادي را در بر ندارد و تمامي تقريباتي كه براي استبعاد ذكر كرده‌اند از بين مي‌رود. و نيز از آنچه تحقيق كرديم روشن مي‌شود كه حرفهاي صاحب كتابهاي كامل بهائي كه مرحوم اعتماد السلطنة در كتابش حجة السعادة في حجة الشهادة نقل كرده كه اسراء را در 16 ربيع الاول 61 به دمشق وارد كرده‌اند قول بسيار ضعيف است و در كتب معتبره تصريح كرده‌اند كه در اول ماه صفر وارد كرده‌اند و آن روز را بني‌اميه عيد قرار داده‌اند چنانچه غالب نقليات در حجة السعادة از صفحه 56 تا 59 قابل اعتماد نيست. صاحب كتاب جنات الخلود كه در سال (1128) ق تأليف شده گويد: بيستم صفر روز ورود اهل‌بيت عليهم‌السلام است به كربلاء. گرچه اينجانب به متفردات آن كتاب اعتماد ندارم چنانچه در تعليقات خود بر انوار نعمانيه‌ي سيد محدث جزائري (ره) نگارش داده و جهت آن را بيان كرده‌ام [258] رجوع شود به انوار نعمانيه ج 1 ص 379 [ صفحه 373] ط تبريز. اما در نگارش تاريخ ورود اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين و روز بيستم صفر به كربلاء متفرد در نقل نيست چنانچه مشهور هم آنست. و مرادش بيستم صفر سال (61) است چون اين موضوع ارتكازي در اذهان شده است و اگر غير از سال (61) بود بر آن تصريح مي‌كرد.

### نقل كلام شيخ بهائي و تحقيق در اطراف آن‌

علامه‌ي محقق اعظم شيخ بهائي (ره) در رساله‌ي توضيح المقاصد فرموده [259] : التاسع عشر (من شهر صفر) فيه زيارة الاربعين لابي‌عبدالله الحسين عليه‌السلام و هي مروية عن الصادق عليه‌السلام و وقتها عند ارتفاع النهار و في هذا اليوم و هو يوم الاربعين من شهادته عليه‌السلام كان قدوم جابر بن عبدالله الانصاري رضي‌الله‌عنه لزيارته عليه‌السلام و اتفق في ذلك اليوم ورود حرمه عليه‌السلام من الشام الي كربلاء قاصدين المدينة علي ساكنها السلام و التحية.

### نماز خواندن سيد الشهداء در روز عاشورا

شيخ بهائي (ره) كه در اين كلمات شريفه‌اش كه نقل شد روز اربعين را روز نوزدهم صفر دانسته علت آن آنست كه ابتداء روز چهلم [ صفحه 374] را از روز عاشوراء حساب فرموده و ماه محرم 61 را سي روز تمام فرض كرده و لذا روز نوزدهم صفر روز اربعين مي‌شود ولي روز عاشوراء را نتوان ابتداء اربعين به حساب آورد زيرا شهادة حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام بعد از اداء نماز ظهر و اواخر وقت عصر اتفاق افتاده است و بايد ابتداء چهل روز را از روز يازدهم محرم دانست و روز بيستم صفر روز اربعين مي‌شود.

### نماز ظهر خواندن آن حضرت جاي شك نيست‌

و سيد در اقبال تصريح فرموده كه وقوع شهادت در اواخر روز عاشوراء اتفاق افتاده است ص 589 و شايد شيخ بهائي (قدس‌سره) نظرش در حساب آوردن روز عاشوراء ابتداء چهل روز به آن بوده كه جمعي از بزرگان تصريح كرده‌اند كه شهادت امام عليه‌السلام در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده لذا بنا بر آن قول بايد روز عاشوراء را به حساب آورد چنانچه شيخ (ره) در تهذيب ج 6 ص 42 س 2 ط نجف و علامه (ره) در تحرير الاحكام ص 131 ط تهران فرموده‌اند كه شهادت سيدالشهداء عليه‌السلام روز عاشوراء قبل از زوال واقع شده ولي تحقيق مطلب برخلاف آن است كه از صريح كلام شيخ و علامه قدس‌سرهما و ديگر از بزرگان معلوم مي‌گردد زيرا به تصريح ارباب مقاتل سيدالشهداء عليه‌السلام روز عاشوراء در وقت زوال هنوز به شهادت نائل نشده بود و نماز ظهر را اداء فرموده و صلات خوف خوانده و بلكه اين مطلب محقق و ثابت گرديده به نحوي كه قابل تشكيك و جاي شبهه نيست و شهادت امام عليه‌السلام در وقت عصر اتفاق افتاده [ صفحه 375] و لذا روز عاشوراء را نتوان اول و ابتداء چهل روز به حساب آورد بلكه ابتداء چهل روز از روز يازدهم محرم است. شيخ اعظم مفيد (قدس‌سره) در ارشاد فرموده [260] : و قاتل اصحاب الحسين (ع) القوم اشد قتال حتي انتصف النهار...... و اشتد القتال و التحم و كثر القتل و الجراح في اصحاب ابي‌عبدالله الحسين (ع)الي ان زالت الشمس فصلي الحسين (ع) باصحابه صلاة الخوف [261] . و سيد اجل اعظم سيد ابن طاووس (قدس‌سره) در لهوف فرموده: چنانچه در ترجمه‌ي آنست: راوي گفت: وقت نماز ظهر فرا رسيد حسين عليه‌السلام زهير بن قين و سعيد بن عبدالله حنفي را دستور داده تا پيش روي آن حضرت بايستند پس حضرت با نيمي‌از باقي‌مانده يارانش (به ترتيب نماز خوف) به نماز ايستاد در اين اثناء تيري به جانب حضرت پرتاب شد پس سعيد بن عبدالله خود را در مسير تير قرار داد و آن را به جان خود خريد و به همين منوال خود را سپر تيرهاي دشمن نمود تا آن كه [ صفحه 376] از پاي درآمد و بر زمين افتاد و مي‌گفت: بارالها لعنت كن اين مرم را به لعنتي كه بر عاد و ثمود كرده‌اي بارالها سلام مرا به حضور پيغمبرت ابلاغ بفرما و آن حضرت را از درد زخمهائي كه بر من رسيد آگاه فرما كه مرا در ياري خاندان پيغمبرت هدفي به جز پاداش تو نبود سپس درگذشت رضوان‌الله‌عليه و سيزده چوبه‌ي تير به جز زخمهاي نيزه و شمشير در بدنش ديده شد [262] . و علامه‌ي امين عاملي (قدس‌سره) در لواعج الاشجان گويد: و حضر وقت صلاة الظهر فقال ابوثمامة الصيداوي للحسين (ع) يا اباعبدالله نفسي لنفسك الفداء هولاء اقتربوا منك و لا والله لا تقتل حتي اقتل دونك و أحب ان القي الله ربي و قد صليت هذه الصلاة فرفع الحسين (ع) رأسه الي السماء و قال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين الذاكرين نعم هذا اول وقتها ثم قال: سلوهم ان يكفوا عنا حتي نصلي ففعلوا فقال لهم الحصين بن تميم انها لا تقبل فقال له حبيب بن مظاهر زعمت لا تقبل الصلاة من آل رسول‌الله صلي الله عليه و آله و انصارهم و تقبل منك يا خمار فحمل عليه الحصين و حمل عليه حبيب فضرب حبيب وجه فرسه بالسيف فشب به الفرس و وقع عنه الحصين فاستنقذه اصحابه و شدوا علي حبيب فقتل رجلا منهم. و قال الحسين (ع) لزهير بن القين و سعيد بن عبدالله الحنفي [ صفحه 377] تقدما امامي حتي اصلي الظهر فتقد ما امامه في نحو من نصف اصحابه حتي صلي بهم صلاة الخوف فوصل الي الحسين (ع) سهم فتقدم سعيد بن عبدالله و وقف يقيه من النبال بنفسه مازال و لا تخطي فما زال يرمي بالنبل حتي سقط الي الارض و هو يقول: اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبيك عني السلام و ابلغه مالقيت من ألم الجراح فاني أردت ثوابك في نصر ذرية نبيك. و في رواية انه قال: اللهم لا يعجزك شئي تريده فابلغ محمدا صلي الله عليه و آله نصرتي و دفعي عن الحسين عليه‌السلام و ارزقني مرا فقته في دارالخلود ثم قضي نحبه رضوان‌الله‌عليه فوجد فيه ثلاثة عشر سهما سوي ما به من ضرب السيوف و طعن الرماح. و قيل: صلي الحسين عليه‌السلام و اصحابه فرادي بالايماء [263] . شيخ فقيه ابن نما (قدس‌سره) نيز در مثير الاحزان [264] به نماز خواندن حضرت سيدالشهداء (ع) تصريح فرموده و اشاره كرده كه گفته شده آن حضرت و اصحابش فرادي با اشاره نماز خواندند بعيد نيست كه نگذاشته باشند نماز خوف به جا بياورد و لذا فرادي و با اشاره خوانده‌اند. خلاصه‌ي كلام آنست كه نماز ظهر خواندن سيدالشهداء (ع) در [ صفحه 378] روز عاشوراء جاي شك نيست حالا نماز خوف به جا آورده يا نگذاشته‌اند و نماز را با اشاره و فرادي به عمل آورده‌اند ولي نماز خواندن آن حضرت از اموريست مسلم و از وقائعي است كه نتوان در آن شبهه نمود. پس معلوم مي‌شود فرمايش شيخ الطائفه (ره) در تهذيب كه شهادت امام (ع) در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده و آيةالله علامه (ره) نيز در تحرير از وي تبعيت فرموده خالي از صحت بوده و بعيد نيست اشتباه از قلم شيخ (ره) يا ناسخين واقع شده و عبارت (بعد الزوال) تصحيف به (قبل الزوال) گرديده است والله العالم.

### بررسي به كلام محدث قمي و فيض كاشاني

و اما آنچه محدث قمي (ره) در مفاتيح الجنان فرموده: كه روز بيستم روز اربعين و به قول شيخين روز رجوع حرم امام حسين عليه‌السلام است از شام به مدينه و روز ورود جابر بن عبدالله انصاري است به كربلاء.... الخ. و همچنين آنچه علامه‌ي فيض كاشاني (ره) در تقويم المحسنين نظير فرمايش محدث قمي (ره) را فرموده تمامي آنها تبعيت از شيخ مفيد (ره) و شيخ طوسي (ره) است و در حقيقت فرمايش شيخ (ره) هم به تبعيت از استادش شيخ مفيد (ره) است و تفصيلا بيان كرديم كه دأب و رويه‌ي آن دو بزرگوار در نقل تواريخ آنست اگر سندي به نقل وقائع از مشايخ خودشان نداشته باشند نقل نمي‌كنند و چون جريان قضيه‌ي ورود اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء در مراجعت از شام مسندا به آن دو بزگوار نرسيده و [ صفحه 379] لذا اجمالا به همان‌اندازه كه نگارش داده‌اند اكتفاء كرده‌اند و نقل ننمودن آن دو شخصيت بزرگ عالم اسلام دليل آن نمي‌شود كه قضيه واقعيت نداشته باشد چنانچه نظائري بر آن در گذشته بيان شد كه آن بزرگواران نقل نكرده و ساكت شده‌اند.

### كلام شيخ مفيد در مسموم شدن امام جواد

چنانچه شيخ مفيد (ره) مسموم شدن حضرت امام جواد (ع) را در ارشاد به قومي از شيعه نسبت داده چون خودش با سند از مشايخش روايت نفرموده و لذا گويد: و قيل انه مضي مسموما و لم تثبت بذلك عندي خبر فاشهد به [265] و علاوه بر اين شيخ طوسي (ره) مانند استادش سيد (ره) تصريح فرموده كه روز بيستم ماه صفر رأس مطهر امام (ع) به جسد اطيبش در كربلاء ملحق شده است و از آنست زيارت اربعين و الحاق‌كننده غير از امام سجاد (ع) كسي ديگر نيست و بايستي محدث قمي (ره) به اين فرمايش شيخ (ره) كه موافق مشهور ميان شيعه‌ي اماميه است اشاره مي‌كرد و مي‌فرمود: كه روز بيستم صفر رأس مطهر به بدن [ صفحه 380] اطيب انور به دست امام سجاد (ع) ملحق شده است.

### اشتباه آقاي دكتر آيتي در سخنراني خود

يكي از سئوالهاي سائل آنست: كه دكتر محمد ابراهيم آيتي در سخنراني 6 ص 104 كتاب بررسي تاريخ عاشوراء مي‌فرمايد: اما داستان آمدن اهل‌بيت را از شام به طرف عراق و رسيدن آنها در اربعين به كربلاء به هيچ وجه نمي‌توان باور كرد يا سند قابل اعتمادي براي اين افسانه‌ي تاريخ به دست آورد. در جواب گفته مي‌شود: آقاي آيتي در كنجكاوي و تتبع و سعي خويش در به دست آوردن يك موضوع تاريخي كه نهايت درجه شهرت دارد قصور ورزيده و موفق به اطلاع يافتن نشده و راه تحقيق را نپيموده و شبهاتي كه اذهان امثال محدث نوري (ره) و ديگران را مشوش نموده در ذهن ايشان نيز جاگير شده و لذا در تعبير خودش رعايت احتياط را نكرده و از آن واقعه به افسانه‌ي تاريخ تعبير آورده است و اگر سند قابل اعتماد را ايشان نتوانسته‌اند به دست آورند اين دليل آن نمي‌شود كه يك موضوع تاريخي واقع و حقيقت نداشته باشد و اگر دقت كرده بود سند قابل اعتماد را به دست مي‌آورد و آن را باور مي‌كرد و باور كردنش بر وي مشكل نمي‌شد چنانچه تصور مي‌كنم بر كسي كه اين كتاب را مطالعه نمايد باور كردن به قضيه‌ي اربعين برايش آسان مي‌شود. بدون شك اگر آقاي آيتي موضوع بريد را كه در آن زمانها بوده بررسي مي‌كرد و نيز اگر از موضوع كبوتران نامه‌بر اطلاع داشت و با سرعت سيري كه در آن زمان مابين عراق و شام و حجاز و عراق [ صفحه 381] را طي مي‌كرده‌اند در نظر مي‌گرفت و از آنها با اطلاع بود آن جملات را در سخنراني خود به زبان نمي‌آورد و ادعايش غير از استبعاد چيز ديگري نيست. و نبايد ترديد ورزيد كه آقاي آيتي بر تقطيع شدن خبر عطيه‌ي عوفي و از نقل وي آمدن اسراء را به كربلاء و ملاقات‌شان با جابر (ره) چنانچه تحقيق شد مطلع نشده است بايد موضوع تاريخي كه ميان مردم شهرت داشته باشد ريشه و حقيقت آن را به دست آورد و با مسامحه و سرسري نگذشت زيرا اغلب شهرتها اصل داشته و حقيقت دارد و از قديم گفته‌اند: بسا شهرتها اصل ندارد. ولي اغلب آنچه مشهور است مطابق واقع درمي‌آيد و اصل و اساس دارد.

### به نقليات كتاب معالي السبطين بدون دقت نتوان اعتماد كرد

سائل در سئوالهاي خود از كتاب (معالي السبطين) مرحوم حاج شيخ مهدي مازندراني (ره) نقل كرده كه قضيه‌ي ورود اهل‌بيت را از عطيه‌ي عوفي نقل نموده و از بعض كتب مقاتل كه نام نبرده نقل مي‌كند كه سوادي نمايان شد و جابر گفت اگر آقايم امام سجاد عليه‌السلام باشد تو آزادي بزودي برگشت و گفت برخيز جابر استقبال كن امام را... الخ. در گذشته بيان كرده و بررسي نمويم كه روايت عطيه‌ي عوفي را محدثين تقطيع كرده و هر قسمتي از آن را در محل مناسبي از كتابها نقل نموده‌اند و آنچه علامه‌ي امين عاملي قدس‌سره در لواعج الاشجان [ صفحه 382] نقل كرده در گذشته نقل نموديم. [266] .و آنچه صاحب معالي السبطين از بعض كتب مقاتل نقل كرده از لواعج الاشجان نيز نقل گرديد ولي در نقل صاحب معالي السبطين بعض زيادات موجود است و معلوم است كه از دخل و تصرف و اضافات بعض كتب مقاتل است يا از جهت نقل به معناست و صحيح آنست كه در لواعج الاشجان است و به نقليات كتاب معالي السبطين از هر جهت چندان اعتماد نيست مگر اين كه مدارك و مصادر نقليات خودش را نشان داده و ذكر كند و از كتبي نيست كه آن را بتوان مدرك نقل قرار داد با مؤلف آن مرحوم آقاي حاج شيخ مهدي مازندراني (ره) آشنائي و مكاتبه داشتم و در كتاب نامبرده‌اش صحيح و ضعيف را به هم آميخته و بر ناظر بر كتابش لازم است كه دقت كند و صحيح را از سقيم در آن كتاب تشخيص دهد با اين حال بعض تحقيقات نيز دراد كه ذكر آنها موجب اطاله‌ي كلام است. اما اين كه سائل نقل كرده كه در معالي السبطين است: كه جابر به عطية گفت: تو آزادي اشتباه است در عبارات معالي السبطين آن را نيافتم بلكه جابر به غلامش آن جملات را فرموده است [267] . [ صفحه 383] سائل در سئوالهاي خود فرمايش علامه‌ي مجلسي (ره) را كه در زاد المعاد فرموده نقل كرده و استبعاد آن بزرگوار را درباره‌ي آمدن اهل‌بيت در اربعين اول به كربلاء نقل نموده و خوب است عين عبارات علامه‌ي مجلسي (ره) را از زادالمعاد نقل نمائيم و بعد از آن به بررسي پردازيم.

### نقل كلمات علامه‌ي مجلسي در زاد المعاد

علامه‌ي مجلسي (ره) در زادالمعاد در بيان اعمال ماه صفر فرموده: روز بيستم اين ماه مشهور است به روز اربعين يعني روز چهلم شهادت حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام پس از نقل بعض زيارات براي روز اربعين فرموده: بدان كه مشهور آنست كه سبب تأكيد زيارت آن حضرت در اين روز آنست كه حضرت امام زين‌العابدين عليه‌السلام با ساير اهل‌بيت در اين روز بعد از مراجعت از شام به كربلاي معلي وارد شدند و سرهاي مقدس شهداء را به بدنهاي مطهر ايشان ملحق كردند و اين بسيار بعيد است از جهات بسيار كه ذكر آنها موجب تطويل است . و بعضي گفته‌اند: كه در اين روز اهل‌بيت عليهم‌السلام وارد مدينه طيبه شدند و اين نيز بسيار بعيد است. و بعضي گفته‌اند: كه شايد حضرت امام زين‌العابدين عليه‌السلام با اعجاز و طي الارض مخفي به كربلاء رفته باشند از شاه و سرها را به بدنها ملحق كرده باشند و اين ممكن است اما روايتي در اين باب به نظر نرسيده است بلكه بعضي از روايات منافاتي بالجمله با اين دارد. [ صفحه 384] و وجهي كه از احاديث ظاهر مي‌شود آنست كه اول كسي كه از صحابه‌ي حضرت رسالت عليه‌السلام به زيارت آن حضرت مشرف شد جابر بن عبدالله انصاري بود و او در اين روز به كربلاء رسيد و آن حضرت را با شهداء زيارت كرد و چون جابر از اكابر صحابه بود و اساس اين امر عظيم را گذاشت مي‌تواند بود كه سبب مزيد فضل زيارت آن حضرت در اين روز شده باشد و شايد كه وجوه ديگر داشته باشد كه بر ما مخفي باشد و چون فرموده‌اند كه در اين روز زيارت كنيم بايد كرد و تفحص سببش ضرور نيست [268] . از صريح كلام علامه‌ي مجلسي (ره) معلوم مي‌شود: كه آمدن امام سجاد عليه‌السلام با اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين سال 61 هجرت به كربلاء مشهور ميان اماميه است و رؤس شهداء را آورده و با بدان طاهره ملحق كرده‌اند و در شهرت اين قول جاي ترديد نيست و دليلي براي استبعاد نشمرده و آن جهات بسيار را كه دوري اين قول را مي‌رساند ذكر نفرموده و غير از آن قرائن و دلائلي كه علامه‌ي محدث نوري (ره) در لؤلؤ مرجان به آنها متعرض شده و براي استبعاد آمدن اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در اربعين اول به كربلاء ذكر كرده جهات ديگري نيست و تمامي آنها را نقل نموده و در اطراف آنها تحقيق و بررسي كرده و غير از استبعاد [ صفحه 385] و شبهات چيز بيشتر نبود علاوه بر دلائل و قرائن زيادي كه براي تقويت قول مشهور ذكر كرديم. اما قائل شدن به اين كه در روز بيستم ماه صفر سال 61 هجرت وارد مدينه‌ي طيبه شده‌اند هيچگونه قابل اعتماد نيست چنانچه خود محدث نوري (ره) نيز بر آن اعتراف كرده است.

### آمدن امام سجاد بطي الارض مجرد احتمال و دليل ندارد

اما احتمال آمدن امام سجاد عليه‌السلام در روز اربعين سال 61 به كربلاء به طريق اعجاز و طي الارض مجرد احتمال در مقام ثبوت است و اثبات مي‌خواهد و دليلي بر آن نداريم چنانچه خود علامه‌ي مجلسي (ره) بر آن اعتراف فرموده كه از روايات شاهد بر آن نيافته و در آن‌باره خبري به نظر شريفش نرسيده و لذا مجرد احتمال فائده ندارد علاوه اين كه بعضي از روايات منافات با آن احتمال دارد. اما اول زائر بودن جابر بن عبدالله انصاري (ره) در گذشته گفته شد كه صحيح است و او اول وارد به كربلاء است و امام عليه‌السلام با اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام بعد از جابر وارد شده‌اند گرچه در يك روز اتفاق افتاده است. پس از تأمل و بررسي در كلمات علامه‌ي مجلسي (ره) دليلي بر نفي آمدن اهل‌بيت عليهم‌السلام به كربلاء در روز اربعين اول سال 61 هجرت پيدا نيست كه قول مشهور را به اعتراف خود آن بزرگوار نفي نمايد و بر آن خط بطلان بكشد و غير از استبعاد محض چيز بيشتر نيست و از آنچه تفصيلا از تقريبات و دلائل و از اقوال علماء شيعه و سني نقل شد [ صفحه 386] قول مشهور را قوي ساخته و موجبات اطمئنان و اعتماد را بر آن بيشتر مي‌نمايد.

### علامت بودن زيارت اربعين بر ايمان

#### اشاره

و شايد از وجوهي كه براي تأسيس روز اربعين براي سيدالشهداء عليه‌السلام از سال 61 هجرت و از آن زمان تا حال كه شيعه بر اين امر هميشه قيام و اقدام كرده و آن را زنده نگهداشته‌اند آنست كه براي سيدالشهداء عليه‌السلام زمين و آسمان تا چهل روز گريه كرده چنانچه زرارة بن اعين شيباني رحمه الله كه از اكابر فقهاء شيعه و محدثين با عظمت اماميه است از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است به اين عبارت: قال قال ابوعبدالله عليه‌السلام يا زرارة ان السماء بكت علي الحسين عليه‌السلام اربعين صباحا بالدم و ان الارض بكت عليه اربعين صباحا بالسواد و ان الشمس بكت اربعين صباحا بالكسوف و الحمرة و ان الملائكة بكت عليه اربعين صباحا و ما اختضبت منا امرأة و لا ادهنت و لا اكتحلت و لا رجلت حتي أتانا رأس عبيدالله بن زياد و ما زلنا في عبرة [ صفحه 387] بعده... الحديث [269] .

### از وجوه تأسيس روز اربعين‌

از اين حديث شريف كه در صحيح‌ترين كتب حديث شيعه (كامل الزيارة) نقل شده استفاده مي‌شود كه بكاء آسمان و زمين و ملائكه و آفتاب بر سيدالشهداء عليه‌السلام تا چهل روز طريقه و عادتي را كه در ميان مردم يك حال استمراري پيدا كرده و بر سيد مظلومان اربعين نگاه مي‌دارند نشان مي‌دهد حتي در ميان مردم در زمان فوت كسان خودشان نيز اين رويه معمول شده و اين سيره‌ي مستمره را انجام مي‌دهند و احترام آنها را كه از دنيا رفته‌اند نگاه مي‌دارند و شيعه تا اربعين آن حضرت از شادي و خشنودي و سرور خودداري مي‌كنند حتي در غير مسلمانان نيز اين عادت در مرده‌هايشان مراعات مي‌شود خصوصا كه از بزرگان آن قوم باشد و كسي باشد كه آثار عملي و نتايج قدمي را كه در راه رفاه و آسايش ديني و دنيوي آنان برداشته باشد و در اصلاح جامعه از جان‌گذشتگي نشان داده و نهضتي بر عليه ظلم و ستم و از بين بردن ظالمين و ستمكاران روزگار كرده و نهضتي به وجود آورده كه در اثر آن اسلام و قرآن را زنده نگاه داشته و دين الهي را از دست خوش‌دشمنان سرسخت آن نجات داده و زحمات خاتم انبياء صلي الله عليه و آله را نگذاشته به هدر برود و بازيچه‌ي بني‌اميه شجره‌ي ملعونه گردد و با خون خود درخت توحيد را [ صفحه 388] سيراب نموده و نگذاشته در نتيجه‌ي ظلم و جور و بي‌ديني و اشاعه‌ي فحشا و منكر بني‌اميه خشك شود و خون دل خويش را در راه خدا بذل كرده تا مردم را از حيرت ضلالت و گمراهي كه در اثر تسلط بني‌اميه و اشغال آن شجره‌ي ملعونه مقام خلافت الهيه را پيش آمده بود برهاند و اگر آن نهضت مقدس نبود از اسلام بغير از اسلام اموي و از دين بغير از دين يزيدي و دين تشريفاتي و ساخته‌ي بني‌اميه چيزي باقي نمانده بود چنانچه نظريات مستعمرين در دنياي فعلي نيز درباره‌ي اسلام همان نيات شوم است كه بني‌اميه داشتند.

### دائمي بودن آثار و نتايج نهضت سيدالشهداء

و لذابايد مسلمين عموما و شيعه خصوصا در زنده نگهداشتن تاريخ واقعه‌ي جانگداز كربلاء و در احياء آثار آن دشت پربلاء اهتمام تمام به كار ببرند و يكي از مراسمي كه بايد هر سال تجديد شود موضوع اربعين است، كيست كه از سيد مظلومان لايق‌تر باشد كه هر سال تا اربعين او آثار و مآثر او را زنده نگاه داشت؟ و در تمامي روزهاي زيارتي تظاهر به زيارت قبر مباركش برپا نمود؟ و اربعين او را هر سال تجديد كرد؟ تا معلوم نمود چنانچه تا حال معلوم شده نهضت سيدالشهداء عليه‌السلام غالبية في صورة المغلوبية و البته بايد فقط به قدرداني از سيدالشهداء عليه‌السلام اكتفاء نكرد بلكه عمده آنست كه در هدف با آن حضرت قدم برداشت و در هر زمان شركت كرد و سرمشق اخذ نمود. بلي گاه مي‌شود بر حسب اقتضاء زمان بايد رويه‌ي حضرت امام حسن مجتبي عليه‌السلام سرمشق شود و گاه رويه‌ي سيدالشهداء عليه‌السلام را دستور [ صفحه 389] و سرمشق اتخاذ نمود و مصلحت وقت و زمان را با دقت ملاحظه كرد چنانچه آن بزرگواران كردند. و ناگفته نماند اگر سائر مردم بر اموات خودشان در زمان وفات آنها اربعين نگاه مي‌دارند و در سالهاي ديگر از آن رويه دست برمي‌دارند چون مزايا و نتايج زندگاني آنها محدود است و آثارش هميشگي نيست و دراندك مدت هر قدر كار بزرگي را انجام داده باشند بالاخره منقضي شده و دائمي نيست. به خلاف آثار و نتايج نهضتي را كه سيدالشهداء عليه‌السلام برپا نموده كه مزاياي آن تمام‌شدني نيست و درس عبرتي است بر آيندگان و سرمشق نهضتي است بر از جان‌گذشتگان بر آنهائي كه در راه دين و در احياء شريعت سيد المرسلين صلي الله عليه و آله جان خود را نثار مي‌كنند و نفسهاي خود را قرباني مي‌دهند و در فكر آنند كه ظلم و ستمهاي بني‌اميه را با مرور زمان به ياد علاقه‌مندان به اسلام و قرآن بياورند و جناياتي كه آن شجره‌ي خبيثة در حق خاندان پيغمبر صلي الله عليه و آله عملي كرده‌اند با گذشت زمان كهنه نشود و فراموش نگردد و جنايت‌كاران دوران نتوانند انكار نمايند چنانچه در گذشته اشاره شد كه ابن تيميه با تمامي بي‌حيائي و پرروئي چه كلمات جنايت‌كارانه به قلم آورده و چطور كاري را كه مثل آفتاب است خواسته انكار نمايد و امثال ابن تيميه‌ها در هر زمان در كمينند و در هر دوران مي‌خواهند طرفداران اهل‌بيت عليهم‌السلام را هدف اكاذيب خودشان قرار بدهند. [ صفحه 390]

### روايت علائم پنجگانه از امام عسكري

و لذا شيعه هميشه در تمامي روزهاي سوگواري حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام و از آنهاست روز اربعين آن حضرت در تظاهر به زيارت و اقامه‌ي ماتم و عزاداري كوتاهي نكرده و نبايد بكنند و از اينجاست كه امام حسن عسكري عليه‌السلام زيارت اربعين را از علائم ايمان شمرده چون مؤمن واقعي كسي است كه نگذارد آثار نهضت حسني فراموش شود و در قدرداني و شركت در هدف آن حضرت كوتاهي نورزد. شيخ طوسي (ره) در كتاب تهذيب كه يكي از كتب اربعه است و ما شيعه‌ي اماميه احكام شرعيه و فروعات دينيه‌ي خودمان را از آنها اخذ مي‌كنيم فرموده [270] : و روي عن ابي‌محمد الحسن العسكري عليه‌السلام انه قال: علامات المؤمن خمس: صلاة الخمسين، و زيارة الاربعين، و الختم في اليمين، و تعفير الجبين، و الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم.

### تحقيق در حديث شريف در چند مورد

### ‏مورد 1

ترتيب شمار علامت‌هاي پنجگانه در تهذيب شيخ (ره) به [ صفحه 391] نحويست كه نگارش يافت: 1- نماز پنجاه ركعت يا پنجاه و يك ركعت چنانچه احاديث صحيحه‌ي كثيره بر آن دلالت دارد و اجماعي ميان علماء اماميه است چنانچه بزودي تحقيق مي‌شود. 2- زيارت اربعين كه متبادر به اذهان چنانچه علماء اعلام فهميده‌اند وتوضيح بيشتر داده خواهد شد زيارت روز بيستم صفر روز اربعين سيدالشهداء عليه‌السلام است. 3- انگشتر را به دست راست كردن. 4- پيشاني را به خاك ماليدن. 5- بسم الله الرحمن الرحيم را بلند گفتن. چنانچه سيد اجل ابن طاووس (ره) در اقبال [271] و فيض كاشاني (ره) در وافي [272] همان نحو نقل كرده‌اند كه از تهذيب شيخ (ره) نقل شد.

### مورد 2

دوم: در نسخه‌ي تهذيب شيخ (ره) عبارت: (صلاة الخمسين) است يعني از علائم مؤمن يكي پنجاه ركعت نماز است كه در روز و شب به جا آورده مي‌شود از فرائض و نوافل يوميه. و نسخه‌ي وافي نيز مطابق تهذيب بوده و عبارت: (صلاة الخمسين) است. [ صفحه 392] ولي سيد بن طاووس (ره) در اقبال و بعض ديگر در تأليفات خودشان از شيخ (ره) روايت كرده‌اند كه حديث را (صلاة احدي و خمسين) نقل فرموده است. يعني نماز پنجاه و يك ركعت. و شيخ فقيه همداني (ره) در مصباح الفقيه از مصباح المتهجدين [273] شيخ (ره) عبارت را (صلاة الاحدي و خمسين) نقل فرموده و در خود كتاب مصباح المتهجدين شيخ (ره) عبارت به همان نحو است و دو نسخه خطي از مصباح در كتابخانه‌ي ما موجود است يكي در سال (942) هجري قمري استنساخ شده و از روي نسخه‌ي تصحيح گرديده كه بر علامه‌ي كبير فاضل مقداد و عالم رباني ابن فهد حلي قدس‌سرهما قرائت و مقابله شده و مصحح از آن در سال (961) قمري فارغ شده است. و نسخه‌ي ديگر به خط نسخ در سال (1057) قمري استكتاب شده و تصحيح گرديده ومورد اعتماد و اطمئنان است و اين نسخه از متملكات آقا شيخ علي احسائي بوده است و خط و نقش و مهرش در ظهر نسخه به سال (1236) قمري موجود است. در هر دو نسخه عبارت: (صلاة الاحدي و الخمسين) است. بايد دانست كه روايات وارده از خاندان عصمت و طهارت صلوات‌الله‌عليهم در اين باب عدد نوافل مختلف است در روايات كثيره [ صفحه 393] فرائض و نوافل را پنجاه و يك ركعت نقل كرده‌اند كه هفده ركعت فرائض يوميه و هشت ركعت نافله‌ي ظهر و هشت ركعت نافله‌ي عصر و چهار ركعت نافله‌ي مغرب [274] كه بعد از نماز مغرب خوانده مي‌شود و بعد از نماز عشاء دو ركعت نماز وتيره كه يك ركعت محسوب است و يازده ركعت نماز شب كه با دو ركعت شفع و يك ركعت وتر يازده مي‌شود. و دو ركعت نافله‌ي نماز صبح كه مجموع سي و چهار ركعت است و با هفده ركعت نمازهاي فرائض يوميه‌ي پنجگانه پنجاه و يك ركعت مي‌شود. و در روايات ديگر مانند آنچه از تهذيب نقل گرديد عبارت: (صلاة الخمسين) است كه وتيره را بعد از نماز عشاء جزء نوافل نياورده‌اند و شايد جهت آن عدم مواظبت وجود مقدس رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بر نماز وتيره است چنانچه از احاديث اهل‌بيت عليهم‌السلام ظاهر مي‌شود و از بعض ديگر از احاديث ظاهر است كه آن را نيز مي‌خوانده نظر به مصالح و مقتضياتي كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله خودش عالم به آنها بوده ولي در حق ماها استحباب وتيره ثابت و محقق و بلكه مستحب مؤكد است. و آنچه مسلم است و از نصوص كثيره استفاده مي‌شود: نمازها در روز و شب پنجاه و يك ركعت از فرائض و نوافل است و از اين امر مسلم نتوان دست برداشت و عمل را به روايات ديگر كه تصريح مي‌كند [ صفحه 394] مجموع فرائض و نوافل پنجاه ركعت است گذاشت چون نصوص كثيره رجحان بر طائفه‌ي دومي داشته و علاوه بر اين كه اجماع قائم و محقق است كه فرائض و نوافل پنجاه و يك ركعت است. و لذا فقهاء رضوان‌الله‌عليهم رواياتي را كه دلالت بر پنجاه ركعت دارد حمل بر معاني و جهات ديگر كرده‌اند مثل اين كه جماعتي گفته‌اند: كه نظر به مراتب فضل است يا نظر به جعل اولي و ثانوي است. يا نظر به اختلاف جهات مزاحمت عرضيه است يا غير از اينها از محامل كه در كتب فقه بيان شده و شرح و تفصيل اين مطلب فقهي در اين مورد از موضوع اين كتاب خارج است. و در اين خصوص رجوع شود به كتاب شريف و اثر خالد سيد استاد ما امام فقيه آيةالله آقاي طباطبائي حكيم (قدس‌سره) كه در شرح عروة الوثقي به نام: مستمسك العروة الوثقي [275] - تأليف و در تمامي اقطار و بلاد اسلامي شهرت علمي آن كتاب نفيس طنين‌انداز و اشتهار تمام دارد و درس خارج چند مجلد از آن اثر گرانبها در حضورش درك شد.

### مورد 3

#### اشاره

سوم: پنجاه و يك ركعت نماز در روز و شب از مختصات شعيه‌ي [ صفحه 395] اماميه است و لذا امام عليه‌السلام از علائم مؤمن شمرده است زيرا اهل سنت گرچه در عدد ركعات نماهاي فرائض پنجگانه با شيعه اتفاق دارند و عدد ركعات نمازهاي يوميه‌اي واجبي از ضروريات در اسلام است. ولي در ميان سنيها در عدد نوافل اختلاف است به نحوي كه هيچ كدام از اقوال آنها پنجاه و يك ركعت نمي‌شود و براي ما احتياجي به نقل اقوال آنها نداشته و تحقيق در اطراف آن اقوال لزوم ندارد و از بركت ائمه‌ي اهل‌بيت معصومين عليهم‌السلام كه تمامي اقوال و اخبارشان به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم مي‌رسد احتياجي به اقوال ائمه‌ي اربعه‌ي ايشان نداريم و اقوالشان را مورد اعتماد نمي‌شماريم و لذا از نقل اقوال سنيها درباره‌ي عدد نوافل صرف‌نظر مي‌شود.

#### مورد 4

##### اشاره

چهارم: دوم از علائم مؤمن كه در حديث شريف آمده عبارت از زيارت (اربعين) است و شكي نيست كه مراد زيارت حضرت سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه در روز اربعين بيستم شهر صفر در كربلاء مي‌باشد. و آنچه از اذهان كج ظاهر شده و از آناني كه اعوجاج سليقه در فهم اخبار و احاديث دارند ابراز گرديده و معاني احاديث را از مصب و جريان و مسير خود خارج مي‌نمايند و در بعض كتابها نيز نگارش داده‌اند كه مراد از زيارت (اربعين) در حديث شريف عبارت از اربعين مؤمن است يعني از علائم مؤمن يكي نيز زيارت چهل نفر از برادران مؤمن مي‌باشد. اين حرف خلاف متبادر از حديث در نهايت درجه قول سخيف [ صفحه 396] و معني منافي با ذوق سليم و ذهن مستقيم است با اين كه ابدا قرينه در روايت كه دلالت بر آن معني كند وجود ندارد هرگاه اين معني مراد بود بايستي عبارت: (زيارة الاربعين) را بدون الف و لام عهدي بيان مي‌فرمود پس با آوردن آن الفاظ شريفه با الف و لام عهد خواسته اشاره فرموده و شنونده را متنبه سازد بر اين كه زيارت اربعين نيز از سنخ سائر مثالها كه براي علائم مؤمن در حديث شريف مي‌شمارد مي‌باشد و زيارت اربعين نيز مثل آنهاست زيارتي كه در خارج در روز معهود معلوم و از كارهاي اختصاصي اهل ايمان و مشهور است. و از حضرت امام صادق عليه‌السلام براي آن روز زيارت مخصوص مأثور بوده و شيخ طوسي (ره) در مصباح المتهجدين با سند معتبر بلكه صحيح از صفوان بن مهران روايت كرده و صفوان گويد: قال لي مولاي الصادق صلوات‌الله‌عليه في زيارة الاربعين تزور عند ارتفاع النهار و تقول: السلام علي ولي الله و حبيبه السلام علي خليل الله و نجيه [276] السلام علي صفي الله و ابن صفيه السلام علي الحسين المظلوم الشهيد... تا آنجا كه مي‌فرمايد: [ صفحه 397] و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة [277] .... الخ.

#### تفسير ناروا به عبارت: «و زيارة الاربعين»

آنان كه در جمله‌ي: و زيارة الاربعين. مي‌خواهند تصرفات ناروا كنند و حمل بر زيارت چهل مؤمن نمايند در صورتي كه نه قبلا اشاره به آن شده است و نه قرينه‌ي مساعدي بر آن موجود است كه آوردن آن جملات با الف و لام عهد صحيح باشد در اشتباه بوده و راه كجي [ صفحه 398] را پيموده‌اند كه برخلاف راه راستي است كه علماي اعلام رهسپار شده‌اند (ره چنان رو كه ره‌روان رفتند). خواننده‌ي محترم توجه فرمايد: عبارت: و زيارة الاربعين. در حديث امام عسكري سلام‌الله‌عليه عين همان عبارت است كه در روايت صفوان از امام صادق صلوات‌الله‌عليه وارد شده: في زيارة الاربعين كه بدون شك الف و لام براي عهد است. گذشته از آنچه نگارش يافت ممكن است گفته شود: زيارت چهل مؤمن از علائم اسلام نزد عموم شيعه و سني است و از كارهاي اختصاص اهل ايمان نيست تا از ديگران با آن امتياز يافته باشند و امام عليه‌السلام از علائم مؤمن شمارد. اما زيارت سيدالشهداء عليه‌السلام در روز اربعين از اموريست كه ايمان خالص بر اهل‌بيت عليهم‌السلام مؤمن را بر آن وادار كرده است و جاي شك نيست آنهائي كه در روز اربعين سيدالشهداء عليه‌السلام در سرزمين مقدس كربلاء در كنار قبر سيد مظلومان ابوعبدالله عليه‌السلام براي زيارت اجتماع مي‌نمايند شيعيان خاص آن حضرت بوده و علاقه‌مند بر آن بزرگوارند. علاوه علماي اعلام شيعيه‌ي اماميه رضوان‌الله‌عليهم از حديث شريف امام عسكري صلوات‌الله‌عليه خصوص زيارت اربعين سيدالشهداء عليه‌السلام را فهميده‌اند و غير از آن معني متبادر بر اذهان معني ديگري بر اذهان علماي اعلام تبادر نكرده است. [ صفحه 399] چنانچه شيخ طوسي (ره) در تهذيب بعد از نقل احاديث در فضيلت زيارت عاشوراء همين حديث شريف را نقل فرمده است و در مصباح المتهجدين در ضمن عنوان زيارت اربعين حديث مزبور را روايت كرده است. و آيةالله علامه قدس‌سره در كتاب منتهي المطلب فرموده: مستحب است زيارت حسين عليه‌السلام در بيستم صفر بعد حديث نامبرده را نقل فرموده و همچنين سيد ابن طاووس (ره) در اقبال و علامه‌ي مجلسي (ره) در مزار بحار و محدث بحراني خدر حدائق و عالم رباني محقق سيد حيدر كاظمي (ره) در عمدة الزائر و غير از آن بزرگواران از فقهاء عظام حديث شريف را در عنوان زيارت روز بيستم صفر نقل كرده‌اند كه اگر به ذكر اسامي شريفه‌ي آنها پرداخته شود كلام به درازا مي‌كشد. بعضيها استبعاد كرده‌اند كه اگر مراد از عبارت: و زيارت الاربعين. زيارت روز اربعين بيستم شهر صفر باشد امام عليه‌السلام ثواب زيارت و آثار اخرويه‌ي كه بر آن مترتب مي‌شود بيان مي‌فرمود چون رويه‌ي اهل‌بيت عليهم‌السلام آنست موقعي كه مردم را تحريص و ترغيب بر زيارت سيدالشهداء عليه‌السلام و يا زيارت سائر ائمه‌ي هدي عليهم‌السلام فرموده‌اند ثواب اخروي آن را نيز بيان فرموده‌اند ولي در اين حديث اين رويه اتخاذ نشده است. و اين استبعاد به هيچ‌وجه قابل اعتناء نيست زيرا امام عليه‌السلام در اين حديث در صدد بيان علائم مؤمني است كه امتياز از ديگري داشته [ صفحه 400] باشد و از آن علائم هم يكي زيارت اربعين است و اجمالا خواسته علائم پنجگانه را به شمار آورد و در مقام بيان آثاري كه بر زيارت اربعين مترتب مي‌شود نيست تا از آثار و ثواب و نتائج اخروي و دنيوي آن بيان فرمايد و علاوه چه مانع دارد در جائي صلاح نمي‌بيند كه ثواب و آثار را بيان فرمايند. و ناگفته نماند: كه استحببا زيارت اربعين كه روز بيستم ماه صفر است جاي شبهه نيست چنانچه شيخ اجل اعظم شيخ مفيد (ره) در رساله‌ي: مسار الشيعة و آيةالله علامة (ره) در كتاب تذكرة و تحرير و ديگران از اكابر فقهاء و مجتهدين شيعه بر آن تصريح فرموده‌اند. پس بر سائر علائم اهل ايمان كه در حديث بر آنها متعرض شده و بيان فرموده است بپردازيم.

#### مورد 5

##### اشاره

پنجم: سوم از آن علائم انگشتر را به دست راست كردن است و عموم افراد شيعه‌ي اماميه بر اين كار مواظبت دارند و ملتزم مي‌باشند و اين آداب مأخوذ از ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام است كه شيعه به فرمايش آن حضرات متدين و به أوامر آنها عمل كرده‌اند.

#### حرمت انگشتر و حلقه‌ي طلا بر مردها

مگر عده‌اي در عصر ما از غرب‌زده‌ها به وجود آمده‌اند كه عوض انگشتر كه نگين آن از جنسهائي باشد كه ائمه عليهم‌السلام دستور داده‌اند حلقه‌ي طلائي به انگشت دست چپ كرده و به اين كار حرام اقدام نموده و تقليد ازغربيها مي‌نمايند كه زهي بي‌هميتي و غرب‌زدگي است كه به عمل حرامي كه هيچگونه حظ نفساني ندارد مرتكب مي‌شوند و انگشتر طلا و حلقه‌ي طلا براي [ صفحه 401] مردها حرام است و اگر آن را به دست كرده و نماز بخوانند نمازشان باطل است.

#### عمل اهل سنت به بدعت

و جماعتي از اهل سنت در اين عمل استحبابي يعني انگشتر را به دست راست كردن با شيعه مخالفت ورزيده‌اند چنانچه در موارد بسياري با اين كه خودشان اقرار دارند كه سنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و طريقه‌ي اسلامي آنست كه شيعه به آنها عمل كرده‌اند باز براي ضديت و مخالفت با شيعه در آن موارد بر عكس سنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله عمل كرده و مي‌كنند. ابن حجر گفته: مالك (يكي از ائمه‌ي چهارگانه أهل سنت) مكروه داشته كه به دست راست انگشتر كنند بلكه بايد به دست چپ باشد و باجي از علماء مالكيها مبالغه ورزيده در ترجيح دادن به قول مالك: كه انگشتر بايد به دست چپ شود [278] . مؤلف (الهداية) از علماء حنفي‌ها گويد: آنچه تشريع شده انگشتر را به دست راست كردن است ولكن چون آن را رافضي‌ها بر خودشان شعار اخذ كرده‌اند ما آن را در دست چپ قرار داديم. علامه‌ي زمخشري در ربيع الابرار گويد: اول كسي كه انگشتر به دست چپ كردن را شعار اخذ كرد و برخلاف سنت رفتار نمود معاوية بود [279] . از آنچه نقل شد معلوم مي‌شود كه انگشتر را به دست چپ كردن [ صفحه 402] از آثار تبليغات شوم و از افكار مذموم دوره‌ي بني‌اميه مي‌باشد كه در فكر وارونه كردن سنن اسلامي و دستورهاي نبوي بودند كه آنچه از خاندان هاشمي بروز نموده به تمامي آنها تغيير بدهند و علني و آشكارا بر خلاف سنت ثابته از رسول الله صلي الله عليه و آله قدم بردارند و اسلام را اسلام أموي نمايند و بر مخالفت شيعه‌ي اميرالمؤمنين عليه‌السلام قيام كنند و برخلاف آنچه در دين حنيف است اقدام كرده باشند و نماز جمعه را كه معاوية در روز چهارشنبه خواند و برخلاف ضرورت دين قدم برداشت بهتر دليل به آنچه ادعا داريم مي‌باشد كجا رسد مخالفت در سنن و مندوبات و مكروهات و سائر احكام و فروعات شرعيه كه از حد و حصر خارج است.

#### عمل به بدعت در تسنيم قبر

چنانچه بالاي قبر را بعد از دفن ميت مسطح كردن سنت است ولي سنيها با اقرار خودشان كه سنت محقق در اسلام آنست و شيعه به آن عمل مي‌كنند برخلاف سنت ثابت در دين براي مخالفت با شيعه بالاي قبر را تسنيم يعني به شكل پشت ماهي درست كرده و آن را عملي كرده‌اند. شيخ محمد بن عبدالرحمن دمشقي در كتاب: (رحمة الامة في اختلاف الائمة) كه در هامش الميزان شعراني طبع گرديده ج 1 ص 88 گويد [280] : السنة في القبر التسطيح و هو اولي علي الراجح من مذهب الشافعي. [ صفحه 403] و قال ابوحنيفة و مالك و احمد: التسنيم اولي لان التسطيح صار شعارا للشيعة. و قال الغزالي و الماوردي: ان تسطيح القبور هو المشروع لكن لما جعلته الرافضة شعارا لهم عدلنا عنه الي التسنيم. أف باد بر اين تعصب بي‌جا و عناد بي‌مورد كه باقرار خودشان سنت ثابته در اسلام را رها مي‌كنند و برخلاف آن قدم برمي‌دارند كه چون شيعه آن را عملي كرده و بر آن مواظبت دارند و در ميان خودشان بدعت را رواج مي‌دهند به جهت تبعيت از آنچه بني‌أمية بر عليه اسلام قدم برداشته‌اند.

#### كلمات نارواي صاحب تفسير روح البيان نسبت به روز عاشورا

شيخ اسماعيل حقي بروسوي متوفي سال 1137 ق در تفسير «روح البيان [281] « گويد: قال في عقد الدرر و اللئالي: المستحب في ذلك اليوم- يعني يوم عاشوراء- فعل الخيرات من الصدقة و الصوم و الذكر و غير هما و لا ينبغي للمؤمن ان يتشبه بيزيد الملعون في بعض الافعال و بالشيعة و الروافض و الخوارج ايضا يعني يجعل ذلك اليوم يوم عيد او يوم ماتم ، فمن اكتحل يوم عاشوراء فقد تشبه بيزيد الملعون و قومه، و ان كان للاكتحال في ذلك اليوم اصل صحيح. فان ترك السنة سنة اذا كان شعارا لاهل البدعة كالتختم باليمين فانه في الاصل سنة لكنه لما كان [ صفحه 404] شمار اهل البدعة و الظلمة صارت السنة ان يجعل الخاتم في خنصر اليد اليسري في زماننا كما في شرح القهستاني. و من قرأ يوم عاشوراء و اوائل المحرم مقتل الحسين رضي‌الله‌عنه فقد تشبه بالروافض خصوصا اذا كان بألفاظ مخلة بالتعظيم لاجل تحزين السامعين و في كراهية القهستاني: لو اراد ذكر مقتل الحسين ينبغي ان يذكر اولا مقتل الصحابة لئلا يشابه الروافض.

#### كلام غزالي كه بر واعظ حرام است خواندن مقتل حسين

و قال حجةالاسلام [282] الغزالي. يحرم علي الواعظ و غيره رواية مقتل الحسين و حكايته و ماجري بين الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه يهيج بغض الصحابة و الطعن فيهم و هم اعلام‌الدين و ما وقع بينهم من المنازعات فيحمل علي محامل صحيحة و لعل ذلك لخطأ في الاجتهاد لا لطلب الرياسة و الدنيا كما لا يخفي (ا ه). [ صفحه 405]

#### رد بر غزالي و امثال وي‌

تمامي اين حرفها و مطالب از حكم بكراهت و يا استحباب و يا سنت و يا بدعت كه نگارش داده‌اند و با اقرار خودشان سنت را تبديل به بدعت كرده و بدعت را به جهت مخالفت با شيعه رواج داده و بر آن عمل كرده‌اند همه‌ي اين داستانهاي بي‌ارزش پديده‌ي افكار امثال غزاليها و ماورديها بوده و بقدر پشيزي در نظر ما ارزش ندارد و به اقرار خودشان از سنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله نيست و بدعتهائي است كه از خودشان تراشيده‌اند. قهستاني كه گفته: اگر كسي اراده كند كه مقتل امام حسين عليه‌السلام را بخواند و تاريخ شهادت آن حضرت را ذكر كند سزاوار است اول مقتل صحابه را بخواند تا به رافضيها شباهت پيدا نكند. منظورش آنست كه ذاكر مقتل حسين عليه‌السلام اول بياد مثلا مقتل عثمان بن عفان اموي را بخواند در صورتي كه عموم صحابه اجماع بر كفر عثمان كردند و او را واجب القتل دانستند و پس از آن كه او را كشتند [283] [ صفحه 407] در قبرستان مسلمانها نيز نگذاشتند دفن شود و چند نفر جنازه‌ي او را برده در (حش كوكب) دفن كردند. ولي مسلمانها مقتل او را بخوانند و بر او گريه كنند كه مقدمات وارونه كردن اسلام را بني‌اميه به دست عثمان فراهم آوردند و مجلس سقيفه هم خالي از دسيسه‌ي آنها نبود كه خلافت را غصب نمايند. و به عقيده‌ي آقاي غزالي حجةالاسلام سنيها: بر واعظ حرام است كه مقتل سيدالشهداء عليه‌السلام را بخواند و آنچه ميان صحابه از نزاع و دشمني و خصومت اتفاق افتاده تمامي آنها را نديده و نشنيده انگاشته و حقايق تاريخي را مستور نگهدارد و از واقعيات چشم بپوشد تا به دامن آلوده‌ي عده‌اي از صحابه كه به نص قرآن مجيد از منافقين بوده‌اند گرد و غباري ننشيند زيرا معاويه‌ها و عمر وعاصها و مغيره‌ها و ابوسفيانها و امثال آن منافقين كه از زنادقه بوده‌اند از اعلام دين و از بزرگان اسلام محسوب شوند.

#### كلام ثعالبي درباره‌ي ابوسفيان‌

ثعالبي در كتاب (لطائف المعارف) ابوسفيان را از مشاهير زنادقه [ صفحه 408] و از زنات مثل مغيرة به شعبه شمرده است [284] . چنانچه ابوسفيان و پسرش معاوية از مؤلفة القلوب بودند [285] يعني از بيت‌المال مسلمين به آن پدر و پسر مي‌دادند كه تأليف قلوب شده و به اسلام تمايل نمايند و بالاخره از روي ناچاري پس از فتح مكه و قوت و شوكت اسلام در صورت ظاهر اظهار اسلام كردند ولي در باطن در همان نفاق و زنديقي خود باقي بودند و بر عليه اسلام فعاليت داشتند و حرفهاي ابوسفيان پس از خلافت عثمان كه خلافت را بكره تشبيه كرده و خطاب به بني‌اميه نموده و گفته كه آن را به هر طرف مي‌خواهيد بزنيد نه بهشتي در كار است نه آتشي وجود دارد مشهور و در كتب سنيها مسطور است.

#### آنچه ابن عبدالبر و مسعودي نقل كرده‌اند

ابن عبدالبر در استيعاب گويد [286] : روي عن الحسن ان اباسفيان دخل علي عثمان حين صارت الخلافة اليه فقال له قد صارت اليك بعدتيم و عدي فأدرها كالكرة و اجعل اوتادها بني‌امية فانما هو الملك و لا ادري ما من جنة و لا نار. [ صفحه 409] امثال اينها را آقاي غزالي مي‌گويد: كه از اعلام دين هستند نبايد درباره‌ي آنها حقايق تاريخي رابه زبان آورد و وقائع صحيح را نگاشت تا مبادا حقايق تاريخ خلفاي جاهل نيز آشكار شود. مسعودي در مروج الذهب [287] گويد: و قد كان عمار بن ياسر (ض) حين بويع عثمان بلغه قول ابي‌سفيان صخر بن حرب في دار عثمان بعد الوقت الذي بويع فيه عثمان و دخل داره و معه بني‌امية فقال ابوسفيان افيكم احد من غيركم؟ و قد كان قد عمي قالوا: لا قال: يا بني‌امية تلقفوها تلقف الكرة فوالذي يحلف به ابوسفيان ما زلت ارجوها لكم و لتصيرن الي صبيانكم وراثة.

#### بي دليل بودن ادعاي غزالي‌

و بايد دانست كه اصل جلوگيري غزاليها از تعرض به حقائق تاريخ صحابه و روشن كردن اوضاع و احوال منافقين از آنها و تحقيق در اعمال و افعال ناهنجاري كه از بعض صحابه صادر شده و باعث ضعف اسلام و مسلمين گرديده‌اند آنست: كه با روشن شدن حقيقت تاريخ جمعي از صحابه و چه اوضاع و احوالي پس از رحلت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم برپا كردند كه اسلام را از مسير صحيح‌اش كه پيغمبر اكرم عليه‌السلام ترتيب داده و شالوده‌ي آن را ريخته بود منحرف نموده و خارج كردند و باعث چه صدمات و لطمات بر اسلام شدند و حب رياست و جاه آنها را به چه اعمال زشت وادار كرد. [ صفحه 410] اساس موضوع خلافت به عقيده‌ي سنيها متزلزل شده و به اركانش رخنه رسيده و به كلي منهدم مي‌گردد و لذا چاره جز اين كه جلوگيري از تحقيق و بررسي در تاريخ صحابه نمايند ندارند ولي غافلند كه ناموس مطرد در تاريخ با مرور زمان حقايق را روشن و واقعيات را آشكارا ساخته و نسل آينده از كنجكاوي در تاريخ صدر اول پس ازرحلت رسول‌الله صلي الله عليه و آله خودداري نخواهند كرد و از امثال غزاليها و از حمل بر صحت‌هاي نارواي آنها تلقيد كوركورانه نخواهند نمود در صورتي كه باب اجتهاد را به تمام معني الكلمة مفتوح كرده بودند و رياست طلبي‌ها و جاه دوستي‌ها را حمل بر رأي در اجتهاد مي‌نمودند حتي در مقابل نص قرآن و رسول‌الله صلي الله عليه و آله اجتهاد مي‌كردند و حال آن كه اجتهاد در مقابل نص بالاتفاق باطل است و بعدا نيز باب اجتهاد را به كلي مسدود كردند كه نسل آينده درباره‌ي صحابه و منافقين ابدا نتواند اجتهاد نمايد ولي نسل آينده هرگز به اين حرفهاي مفت بي‌دليل و مدرك گوش نداده و باب اجتهاد را كه طبيعت شرع مقدس اسلام بر انفتاح و باز بودن آن حاكم است باز دانسته و در تاريخ حالات صحابه و در موضوع خلافت كه خود سنيها آن را از فروع دين مي‌دانند و به عقيده‌ي آنها قابل اجتهاد است اجتهاد خواهند كرد. در عصر ما هم با آن حرفهاي پوسيده‌ي غزاليها ديدند نمي‌توانند جلوگيري از فهميدن و دانستن و كنجكاوي در موضوعات تاريخي و فروعات ديني نمايند به مقام فلسفه‌بافي با افكار ساده و سطحي و غرب‌زدگي در [ صفحه 411] موضوع امامت و خلافت اسلامي مي‌آيند بلكه با فلسفه‌تراشي كه غالبا جز ادعاء بدون دليل و فتواي بي‌مدرك و خيال‌بافي بيشتر نيست در موضوع امامت سخن رانده و جز يك مشت پديده‌هاي دل بخواهي بعضي اشخاص چيز ديگر نيست بلكه بتوانند در تصحيح خلافت اشخاص جاهل و اموي‌هاي فاسق را بخورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولي‌الامر بشناسانند ولي هر چه گويند و نويسند آن‌گونه خلفاء كه جمعي از رويه‌ي ملوك جبابره سر موئي قدم به كنار نگذاشته‌اند و از ستمكاران روزگار محسوبند جوانان عصر حاضر بغير از اين نظر، با نظر ديگر كه آنها را خلفاي الهي و جانشينان رسول گرامي بدانند در حق آنها اعتقاد نخواهند كرد. فتواهاي امثال غزالي و قهستاني نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتناء نيست زيرا از ضروريات مذهب اهل‌بيت معصومين عليهم‌السلام و تابعين و شيعيان آنها خواندن مقتل و تاريخ احوال امام حسين عليه‌السلام در روز عاشوراء و يا سائر اوقات از افضل قربات بوده و ترغيب و تحريص ائمه‌ي اهل‌بيت عليهم‌السلام شيعه را بر اين كار خداپسندانه از حمد تواتر گذشته و ضروري و اجماعي ميان شيعه‌ي اماميه است. زيارت قبور مباركه‌ي آن حضرات و عزاداري و گريه و زاري در مصائب وارده بر ائمه‌ي اهل‌بيت عليهم‌السلام خصوصا بر سيدالشهداء عليه‌السلام از افضل اعمال و ازا عظم مستحبات و از الزم اموريست كه بر عموم شيعه محافظت بر آن واجب و زنده نگاه داشتن آن لازم است. [ صفحه 412] و در خصوص گريه و بكاء بر مصائب سيدالشهداء عليه‌السلام و زيارت آن حضرت رجوع شود به صحيح‌ترين كتاب حديث و معتبرترين تأليف در اخبار و احاديث صحيحه‌ي وارده از اهل‌بيت معصومين عليهم‌السلام و جامع‌تر از همه‌ي كتب در اين مطلب نامبرده: كتاب (كامل الزيارات) شيخ ثقه‌ي اجل جعفر بن محمد بن قولويه قمي قدس‌الله روحه كه در سال (1356) قمري به همت علامه‌ي كبير مجاهد آقاي اميني صاحب‌الغدير قدس‌سره طبع و نشر شده و بعدا با طبع افست نيز منتشر شده است. با وجود دستور ائمه‌ي هدي سلام‌الله‌عليهم چه اعتناء به فتواي بي‌دليل نواصب و خوارج و دشمنان اهل‌بيت عليهم‌السلام داريم كه با عقل ناقص و رأي كاسد خودشان فتوا داده و برخلاف دين حكم تحريم و تحليل صادر كرده‌اند در صورتي كه خاندان رسالت ائمه‌ي اطهار معصوم بوده و هر چه نقل كنند از جدشان رسول‌الله صلي الله عليه و آله به آنها رسيده و لذا اعرف به احكام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانين اسلام‌اند. بايد از آقاي غزالي سئوال شود: كه شما با كدام دليل فتوا داده‌ايد كه خواندن واعظ مقتل سيدالشهداء عليه‌السلام و حكايت كردن وي قضاياي كربلاء را در شرع حرام است؟ آيا از رسول‌الله صلي الله عليه و آله به شما خبري رسيده؟ يا از بعض صحابه كه مانند شما اشخاص عادي و غيرمعصوم بوده‌اند به شما روايتي نقل شده است؟ آيا فتواي امام جعفر صادق عليه‌السلام قابل اتباع است يا رأي منحوس [ صفحه 413] شما؟ [288] در صورتي كه خود رسول‌الله (ص) به فرزندش حسين (ع) گريه كرده و چطور و در كجا كشته خواهد شد نقل فرموده است. از اقوال خاندان عصمت و طهارت كه به نفص قرآن كريم معصومند و آيه‌ي تطهير در شأن آنها نازل گشته و يكي از «ثقلين» كتاب الله و عترت هستند كه در حديث متواتر قطعي الصدور مأمور هستيم به هر دو چنگ بزنيم انسان باايمان بايد تبعيت كند يا از قول مثل شما؟ بلي كسي كه فتوي بعدم جواز لعن كردن بر يزيد بدهد انسان از وي چه توقع داشته باشد [289] . از آثار فتواي مثل شماست كه امام صادق عليه‌السلام فرموده: كه آسمان و زمين بركات خود را قطع مي‌كند. [ صفحه 414]

#### مورد 6

##### اشاره

ششم: (چهارم) از علائم مؤمن «تعفير الجبين» است. تعفير در لغت چيزي را بر خاك گذاشتن است زيرا (عفر) در لغت به معني (تراب) است و اگر مراد از جبين در اين حديث جبهه باشد يعني پيشاني را بر خاك گذاشتن چنانچه بعضي از فقهاء مانند محدث فقيه بحراني (ره) در حدائق ادعاء فرموده كه ظاهر از حديث اين معني است و ادعاء كرده كه در لسان اهل‌بيت عليهم‌السلام جبين در معني جبهه زياد استعمال شده جنانچه در مسأله‌ي تيمم وارد شده است آن وقت منظور از فرمايش امام عليه‌السلام در حديث نامبرده از علائم مؤمن: گذاشتن جبين بر خاك است غرض آنست كه پيشاني را در حال سجده انسان بايد بر زمين و خاك بگذارد ولي اهل سنت ملتزم نيستند كه پيشاني را بر خاك بگذارند. چنانچه ابوحنيفه و مالك و احمد (در يكي از دو روايت كه از وي نقل شده) گفته‌اند: كه جايز است در سجده پيشاني را بر كور عمامه [290] و بر دامن لباس گذاشتن [291] و حنفي‌ها جايز مي‌دانند پيشاني را بر كف گذاشتن [ صفحه 415] با كراهت [292] و جايز مي‌دانند بر گندم و جو سجده كردن و پيشاني را بر تخت و بر كمر كسي كه در جلو نمازگزار نماز مي‌گذارد مثل آن نمازي كه او مي‌خواند گذاشته باشد [293] . در مكه‌ي معظمه در مسجدالحرام با چشم خودم ديدم كه در نماز جماعت نمازگزار در موقع سجده پيشاني خود را بر پاشنه‌ي پاي نمازگزاري كه در جلو او بود گذاشت و سجده نمود. در مذهب اهل‌بيت عليهم‌السلام كه از جد خودشان احكام را اخذ كرده‌اند و رسول الله صلي الله عليه و آله نيز از مصدر وحي تلقي فرموده در سجده پيشاني را نبايد بر چيزهاي خوردني و پوشيدني گذاشت بلكه بايد بر زمين و آنچه از زمين روئيده پيشاني را گذاشت.

#### سجده بر تربت كربلاء

و اين كه در ميان شيعه معمول است از خاك مقدس كربلاء از تربت كنار قبر سيدالشهداء عليه‌السلام خاك برمي‌دارند و آن را لوح درست كرده و غالبا در نماز به آن سجده مي‌كنند چون از خاك زمين است و به تمامي خاكها سجده مي‌شود و خاك كربلاء به جهت شهادت سيدالشهداء عليه‌السلام شرافت پيدا كرده و اهل‌بيت عليهم‌السلام به ما فرموده‌اند در هر نمازي كه سجده بر تربت كربلاء باشد خداوند آن نماز را به خاطر امام حسين [ صفحه 416] عليه‌السلام قبول مي‌كند به اين جهت است كه شيعه به تربت كربلاء مواظبت دارند سجده كنند نه اين كه بغير از تربت امام حسين عليه‌السلام به چيز ديگر و خاك ديگر سجده را جايز ندانند يا درباره‌ي تربت سيدالشهداء عليه‌السلام به معني ديگري كه نواصب و خوارج و وهابيها به شيعه نسبت مي‌دهند و در ميان افراد عامي خودشان نسبتهاي ناروائي در حق شيعه شهرت داده‌اند شيعه قائل باشند مانند اين كه به شيعه نسبت داده‌اند كه چون بألوهيت سيدالشهداء عليه‌السلام قائلند و امام حسين عليه‌السلام را خدا مي‌دانند به خود آن حضرت و بر تربت قبر مبارك وي سجده مي‌كنند اين قبيل نبتهاي بي‌حقيقت و سفيهانه را حيا نكرده و به شيعه داده و بخورد اشخاص عامي‌شان نيز داده‌اند و لذا در موقع نماز به سجده‌ي شيعيان به تربت كربلا با چشم تعجب خيره شده و نگاه مي‌كنند. ياد دارم در (رمادي) كه از سوريه برگشته و وارد عراق شدم و غروب نزديك بود توقف كرديم كه نماز مغرب را ادا كرده و حركت نمائيم وضوء گرفته در صحن خانه‌ي وسيعي حصيرانداخته خواستم مشغول نماز باشم ديدم عده‌اي از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمي ايستادند فهميدم كه مي‌خواهند بدانند كه چطور سجده خواهم كرد و من هم در موقع سجده پيشاني را به بالاي حصير گذاشتم و ساير رفقا نيز اغلب از من تبعيت كردند بعد از فراغت از نماز چند نفر از آنها جلو آمده از حقيقت سجده بر تربت كربلاء كه بعضي از همراهان در نماز [ صفحه 417] گذاشته بودند سئوال كردند واقع امر را به آنها بيان كردم بسيار قانع شده و امتنان به جا آوردند و اظهار نمودند كه به ما جور ديگر تلقين كرده‌اند. نظير اين قضيه در زينبيه‌ي دمشق نيز اتفاق افتاد و چند نفر از دوستان عراقي از عربهاي شريف اهل نجف اشرف نيز بودند به جمعي از جوانان اهل سنت از اهل سوريه و مصر و لبنان واقع امر را در سجده كردن شيعه بر تربت سيدالشهداء عليه‌السلام بيان كرديم و از آنچه خيال كرده و از روي تقليد اعتقاد نموده بودند عذر خواستند.

#### آنچه علامه‌ي كبير شيخ عرفي در كتابش نقل كرده

چنانچه اهل غرض از اهل سنت در حق شيعه هذيانهاي زيادي گفته‌اند، علامه‌ي جليل كبير شيخ محمد سعيد عرفي از اكابر علماي اهل سنت در كتابش (سر انحلال الامة العربية و وهن المسلمين) كه از نفائس تأليفات است و براي هر مسلمان مطالعه‌ي آن لازم است كه از اسرار زيادي مطلع باشد در ذيل عنوان: (تحصيل العلوم) درباره‌ي تعصب‌ورزي بعضي از مذاهب كه بيرون از حد تعصب به خرج مي‌دهند و ديگران را اهل بدعت مي‌دانند بياناتي دارد تا اين كه مي‌فرمايد: اما مذاهب آل بيت النبوة فالويل لمن انتمي اليها حتي و لو وافقه قول في المذاهب الاربعة فانه الكفر الصريح لا بل هو أشد منه و كثيرا ما سمعت من بعض الحمقي ان النصاري و اليهود اقرب الي المسلمين ممن يتعبدون علي مذاهب آل البيت بل الكتب مشحونه‌ي بهذا فيطلقون عليهم القاب الذم بدون روية و لا تفكر، و اقل ما يقال فيهم انهم روافض و لعل هذا الامر ابتدأ في العصر الاموي [ صفحه 418] و زاد في العصر العباسي و لذلك روي عن الامام الشافعي انه قال: ان كان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان اني رافضي و للعوام حكايات بشأن مسخ الشيعة بعد الموت خنازير و انقلاب صورهم في الحياة يخجل العاقل من ذكرها و لذلك لا تجد احدا يدرس كتب الموالين لاهل البيت و لو من قبيل الاطلاع و مع ان الازهر في مصر من بعض آثارهم لانه من حسنات الفاطميين فلا تقرؤفيه مذاهب آل البيت و لو من قبيل الذكري لانه الا حق بها [294] . اينها عين عبارات يك نفر عالم كبير از بزرگان علماي سنيهاست كه تعصب را به كنار گذاشته و حق را نگارش داده و انتقادي از هذيانهاي أهل سنت درباره‌ي شيعه كرده است.

#### شيعه اهل سنت را مسلمان و پاك دانسته و بر جنازه‌ي آنها نماز مي‌خواند

و چه قدر خرافات و هذيانها و اباطيل در حق شيعه‌ي اهل‌بيت عليهم‌السلام در ميان عوام سنيها رواج دارد كه مي‌فرمايد: انسان عاقل از ذكر آنها خجالت مي‌كشد. با آن معتقدات باطله و عقائد كاسده چه اميد اتحاد و وحدت كلمه در مقابل دشمنان اسلام در ميان مسلمين خواهد ماند [295] ، در صورتي كه شيعه كليه مسلمين غير از خوارج و نواصب و غلات [ صفحه 419] همه را مسلمان دانسته و آنها را پاك مي‌داند و اگر بميرد بر جنازه‌اش نماز مي‌خواند و اگر در آخرت مآل كار غير اهل ايمان به خسران و زيانكاري گرايد و به مراتب اهل ايمان نرسند و يا به عذاب اليم گرفتار باشند مطلبي است كه حقيقت امر نزد خداوند تعالي است. بلي كسي كه به ولايت و امامت و خلافت و وصايت بلافصل اميرالمؤمنين و اولاد طاهرين آن حضرت سلام‌الله‌عليهم اجمعين قائل نباشد مآل كارش در آخرت بخسران ابديست و اعمال و عباداتش مقبول درگاه خداوندي نيست ولي كسي از شيعه غير شيعه‌ي اثناعشريه را كافر نمي‌داند و بدتر از يهود و نصاري و كافر نمي‌شمارد بلكه به وي به نظر برادري نگاه كرده و انما المؤمنون اخوة [296] را فراموش نمي‌كند، در مقابل اين معتقدات شيعه اهل سنت در حق شيعه آن مزخرفات را [ صفحه 420] اعتقاد دارند كه شيخ اجل عرفي بر آنها اقرار و بر آن معتقدات اعتراف كرده است. بلي شيعه خوارج و نواصب و غلات را كافر مي‌دانند و در اين اعتقاد اهل سنت نيز با آنها موافقت دارند و از متفردات شيعه نمي‌شمارند زيرا مودت و محبت اهل‌بيت از ضروريات اسلام است و كتاب و سنت بر آن ناطق و صراحت دارد و لذا دشمني و بغض و عداوت اهل‌بيت عليهم‌السلام موجب كفر و ظالمين بر آنها از جهت دشمني و عداوت و يا غلو مستوجب لعن است. و خداوند مي‌فرمايد: الا لعنة الله علي الظالمين [297] .

#### ائمه اهل بيت بر تربت كربلاء سجده كرده‌اند

ائمه‌ي اهل‌بيت معصومين عليهم‌السلام در نماز به تربيت سيدالشهداء عليه‌السلام سجده مي‌كرده‌اند چنانچه حضرت امام سجاد عليه‌السلام در موقع اسارت و حركت از كبلاء مقداري از تربت همراه خود برداشته بود ولي آن زمان هنوز از تربت گل كرده و لوح درست كنند مرسون نشده بود و حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام بر تربت سجده مي‌فرمود و خاك كربلاء را در كيسه‌ي نگاه مي‌داشتند و در موقع نماز آن را پهن كرده و بر آن سجده مي‌كردند و ظاهرا از زمان غيبت صغراي امام زمان ولي عصر بقيةالله ارواحنا فداه از تربت لوح درست كردن كه تا حال مرسوم است معمول شده چون خاك تنها را در نزد انسان و در بغل نگاه داشتن قدري مشكل شده و از خاك [ صفحه 421] ممكن بود گرد و غباري ريخته شود و لذا از خاك كربلاء گل كرده و از آن اين لوحها (مهر) درست كردند كه در نگاه داشتن سهل و آسان باشد. شيخ جليل محمد بن عبدالله بن جعفر حميري (ره) از حضرت ولي عصر ارواحنا فداه لوح درست كردن را سئوال كرده و امام عليه‌السلام نير فرموده‌اند كه اشكالي نداشته و جائز است [298] و فضيلت دارد.

#### كيفيت تيمم و توضيح آن‌

و اگر مراد از «تعفير الجبين» خود جبين باشد كه به طرفين پيشاني اطلاق مي‌شود چنانچه ظاهر عبارت (جبين) همين است و در تيمم هم كه مسح بايد به جبهه و جبينين باشد چنانچه مقتضاي روايات [ صفحه 422] است و مراد مسح كردن به پيشاني و طرفين پيشاني است كه با كف دست كه عبارت از تمامي باطن دست است و باطن انگشتهاي نيز داخل كف مي‌باشد و در موقع مسح بايد انگشتان ابهام را باز نگاه داشته كه به پيشاني و جبينين [299] يعني طرفين پيشاني كه چندان مو ندارد مسح شود. و متأسفانه غالب اشخاص با اين كه مسأله‌ي تيمم از مسائل مبتلي به و عام‌البلوي است از اين نكته غافل و در موقع تيمم انگشت ابهام را ضم به انگشت سبابه كرده و از مسح به جبينين غفلت دارند يا مثل [ صفحه 423] بعضيها خيال مي‌كنند در موقع مسح كه طولا با كف تا ابروها و بالاي بيني مسح شد دوباره عرضا نيز مسح نمايند تا مسح جبينين به عمل آيد در صورتي كه اشتباه محض است. پس بنا بر آنچه گفته شد مراد از (تعفير الجبين) گذاشتن طرفين پيشاني بر خاك در حال سجده‌ي شكر است نه سجده‌ي نماز باشد كه غايت تذلل در مقابل عظمت كبريائي پروردگار عالم است و دوري از كبريائي انساني است و غرض ارشاد مؤمن بر تذلل بوده و اين كه بهتر آنست: در سجده‌ي شكر جبينين را به خاك بگذارند. و از اين معني كه براي حديث شريف بيان كرديم سيد محقق صاحب مدارك قدس‌سره فرموده كه ظاهر آنست كه تعفير جبينين رجحان شرعي دارد. و علامه‌ي طباطبائي سيدنا بحرالعلوم قدس‌سره در منظومه در سجده‌ي شكر فرموده: و الخد اولي و به النص جلا و في الجبين قد أتي محتملا چنانچه در سجده‌ي شكر گذاشتن خدين يعني طرفين رو را بر خاك بهتر است و ميان شيعه‌ي اماميه در تعفير خواه مراد از (جبين) پيشاني باشد يا خود (جبين) باشد كه ظاهر هم آنست احدي اختلاف ندارد ولي اهل سنت به تعفير ملتزم نيستند خواه در سجده‌ي نماز باشد يا در سجده‌ي شكر بلكه جمعي از آنها مانند نخعي و مالك و ابوحنيفه سجده‌ي شكر [ صفحه 424] را مكروه دانسته‌اند بلي بعضي از حنبلي‌ها [300] و شافعي‌ها [301] جايز دانسته موقعي كه نعمتي به انسان رخ دهد يا نقمتي از انسان زائل گردد.

#### مورد 7

##### اشاره

هفتم: (پنجم) از علائم مؤمن كه حديث شريف بر آن تصريح كرده بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» است.

#### جهر كردن اميرالمؤمنين به بسم الله‌

شيعه‌ي اماميه بر حسب روايات وارده از اهل‌بيت عصمت عليهم‌السلام قائلند كه در نمازهاي واجبي كه قرائب را در آنها بلند گفته مي‌شود و از صلوات جهريه است واجب است بسم الله جهرا گفته شود و در نمازهاي اخفاتي جهر به بسم الله مستحب است و در اين عمل خودشان تبعيت از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام كرده‌اند و از ضروريات مذهب مي‌باشد و در اين مقام براي ما كفايت مي‌كند آنچه را كه امام فخرالدين رازي در تفسير كبير-مفاتيح الغيب- گفته و فرمايش او را در اينجا بياوريم: مي‌فرمايد: روي البيهقي في السنن الكبير عن ابن هريرة قال: كن رسول‌الله صلي الله عليه و آله يجهر في الصلاة ببسم الله الرحمن الرحيم، ثم ان الشيخ البيهقي روي الجهر عن عمر بن الخطاب، و ابن عباس، و ابن عمر، و ابن الزبير، و اما ان علي بن ابي‌طالب رضي‌الله‌عنه كان يجهر بالتسمية [ صفحه 425] فقد ثبت بالتواتر، و من اقتدي في دينه بعلي بن ابي‌طالب فقد اهتدي، و الدليل عليه قوله عليه‌السلام: اللهم ادر الحق مع علي حيث دار [302] . و نيز گويد: اطباق الكل علي ان عليا كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم [303] . و گفته: الجهر بذكر الله يدل علي كونه مفتخرا بذلك الذكر غير مبال بانكار من ينكره و لا شك ان هذا مستحسن في العقل فيكون في الشرع كذلك...... و كان علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام يقول: يا من ذكره شرف للذاكرين و مثل هذا كيف يليق بالعاقل ان يسعي في اخفائه؟ و لهذا السبب نقل ان عليا رضي‌الله‌عنه كان مذهبه الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم في جميع الصلوات و اقول: ان هذه الحجة قوية في نفسي راسخة في عقلي لا تزول البتة بسبب كلمات المخالفين [304] .

#### اقرار امام رازي به قول حق در جهر به بسم الله‌

باز امام رازي گويد: قالت الشيعة: السنة هي الجهر بالتسمية، سواء كانت في الصلاد الجهرية او السرية، و جمهور الفقهاء يخالفونهم [ صفحه 426] فيه [305] . و گويد: الدلائل العقلية موافقة لنا و عمل علي بن ابيطالب عليه‌السلام معنا و من اتخذ عليا اماما لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقي في دينه و نفسه [306] . از اين كلمات امام رازي بطور روشن معلوم مي‌شود: كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و اميرالمؤمنين عليه‌السلام جهر ببسم الله الرحمن الرحيم مي‌كرده‌اند و شيعه نيز تابع آن دو ذات مقدس شده‌اند نه تابع فقهاء كه تبعيت از معاوية ابن ابي‌سفيان اموي كرده‌اند چنانچه از كلمات خود امام رازي مستفاد مي‌شود. و اين عمل شيعه موافق دلائل عقليه نيز ميباشد و هر كس در دين خود اقتداء به امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام كرده باشد و او را امام دين خود اخذ نمايد بعروة الوثقاي خداوندي چنگ زده و در دين خود ز ريسمان محكم الهي گرفته است چون از مسلمات در اسلام است كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله فرموده: اللهم ادر الحق مع علي حيث دار. خدايا حق را با علي بگردان به هر كجا كه او بگردد-اين مطلب خلاصه‌ي آنست كه از كلمات امام رازي استفاده مي‌شود. [ صفحه 427] آيا از تاريخ حالات امام رازي معلوم مي‌شود كه با اين همه اقرار خود كه اگر انسان در دين تبعيت از امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام كند در نجات بوده و بحبل خداوندي چنگ زده است در نمازهاي خودش جهر به بسم الله مي‌كرده؟ يا تعصب و مماشات با افراد عامي‌از اهل سنت وي را وادار كرده كه دانسته حق را زير پا بگذارد؟ آيا چنگ زدن به اميرالمؤمنين عليه‌السلام اختصاص در جهر به تسميه دارد؟ يا انسان در تمامي شئون ديني خود با يد اقتداء به آن حضرت نمايد و او را در تمامي عقائد و احكام و شرعيات و اعتقادات مقتدا و امام خود بداند در نجات و رستگاري خواهد بود؟ البته معلوم است قطعا كه اختصاص به اين مسأله ندارد پس بسيار ظن قوي وجود دارد كه امام رازي با آن علم و معلومات خويشتن و با آن افكار فلسفي خود در نفس خويش اذعان كرده: كه اگر اميرالمؤمنين عليه‌السلام در اسلام امام و مقتداي انسان باشد در نجات بوده و راه صحيح را پيموده است و شايد به اين جهت است كه امام رازي در كتاب اربعين [307] خود ادله‌ي شيعه را در مسأله‌ي امامت بسيار با اتقان و استحكام نقل كرده و [ صفحه 428] در جواب آنها بسيار سست و با جوابهاي موهون كه از مقام امام رازي دور است گذشته است چون ديده ادله‌ي شيعه بسيار محكم و حق است باطنا اذعان به حقانيت آن ادله كرده و در صورت ظاهر با جوابهائي كه ابدا قانع‌كننده نيست گذشته است چطور مي‌شود كه مثل وي نداند كه آن جوابها در مقابل آن ادله‌ي بسيار متقن كه خودش با فكر دقيق فلسفي خود به رشته‌ي تحرير و بيان آورده تاب مقاومت نداشته و هرگز جواب بر آن ادله‌ي محكمه نخواهد شد.

#### ناراحت شدن آلوسي از كلمات امام رازي‌

و ناگفته نماند: كلماتي كه از تفسير كبير امام رازي درباره‌ي جهر به تسميه نقل شد و در اين مسأله تبعيت از اميرالمؤمنين عليه‌السلام را تقويت كرده و گفته هر كس در دين خود به اميرالمؤمنين عليه‌السلام اقتدا كرده پس او هدايت يافته است آن كلمات را آقاي ابوالثناء آلوسي صاحب تفسير روح المعاني نتوانسته به هضم بدهد و برايش بسيار سنگين آمده و او را فوق‌العاده ناراحت كرده است و كلماتي بعد از نقل كلام امام رازي گفته و جملاتي به هم بافته كه ابدا نزد شيعه ارزشي نداشته و ناشي از ولاء و محبت وي به معاويه و خاندان بني‌اميه است و لذا لايق به كلمات آقاي آلوسي عدم اعتناء به آن كلمات است و وقت انسان اشرف از آنست كه برد و انتقاد وي صرف شود زيرا روح نصب و عداوت با شيعه در خانواده‌ي ايشان مشهور [308] و تبعيت از ابن تيمية معروف است و از [ صفحه 429] قرار معلوم سيد نعمان فرزند آلوسي از آراء ابن تيمية بر تفسير پدرش افزوده است [309] . [ صفحه 430]

#### اخفات به بسم الله از معاويه بروز كرده‌

و ترك كردن جهر به بسم‌الله الرحمن الرحيم و اخفات گفتن آن از بني‌اميه ناشي گشته و در مقابل عمل اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه جهر به تسميه مي‌فرموده اصرار ورزيده‌اند كه آن را ترك كنند و اخفات نمايند. امام رازي گويد: ان عليا عليه‌السلام كان يبالغ في الجهر بالتسمية فلما وصلت الدولة الي بني‌امية بالغوا في المنع من الجهر سعيا في ابطال آثار علي عليه‌السلام. فلعل انسا خاف منهم فلهذا السبب اضطربت اقواله فيه و نحن ان شككنا في شيئي فانا لا نشك انه مهما وقع التعارض بين قول أنس و ابن المغفل و بين قول علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام الذي بقي عليه طول عمره فان الاخذ بقول علي اولي فهذا جواب قاطع في المسألة [310] . پس آقاي آلوسي تبعيت از بني‌اميه را بر تبعيت از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و اميرالمؤمنين عليه‌السلام ترجيح داده چنانچه عموم اهل سنت در عصر حاضر هم از بني‌اميه پيروي مي‌كنند و در تسميه اخفاف مي‌نمايند و اصل ترك بسم‌الله الرحمن الرحيم از معاويه بروز كرده يا اخفات نموده ولي مردم نشنيده‌اند بعد اعتراض نموده‌اند. امام رازي در تفسير كبير نقل كرده كه معاويه به مدينه آمد و به مردم امامت نمود و در نماز جهري تسميه را ترك كرد و بعد از آن كه [ صفحه 431] نماز را تمام نمود مهاجرين و انصار از هر طرف زبان اعتراض را گشوده و فرياد زدند: اي معاويه آيا فراموش كردي و از ما نماز را دزدي نمودي؟ پس بسم‌الله الرحمن الرحيم چطور شد؟ معاويه دوباره نماز را اعاده كرده و از سر گرفت [311] . و ممكن است اصلا نخوانده يا اخفات نموده باشد كه مردم نشنيده‌اند يا بنا داشته اصلا بسم‌الله گفتن را از نماز حذف نمايد و اعتراض مهاجرين و انصار باعث شده كه به نيت فاسد خود نرسيده و به جهت مخالفت با رسول‌الله صلي الله عليه و آله و اميرالمؤمنين عليه‌السلام در تسمية اخفات كرده و اين سنت سيئة و بدعت آشكار را از خود به يادگار گذاشته و سنيها نيز تا حال تابع معاويه شده‌اند. چنانچه در نماز خواندن با جماعت در پشت‌سر هر امام فاسق و فاجر تبعيت از بني‌اميه كرده‌اند چنانچه علامه‌ي شهير شيخ محمد سعيد عرفي (ره) در كتاب نفيس ( سر انحلال الامة العربية و وهن المسلمين) بر آن تصريح كرده رجوع شود به كتاب نامبرده از ص 39 تا ص 48 ط 2 دمشق سال 1386 ه ق. [ صفحه 432] چون بني‌اميه مي‌خواستند به سنن و احكام شرع از واجبات و مستحبات و به تمامي قوانين اسلامي تغيير بدهند و دشمنان سرسخت اسلام بودند همان معاويه است كه در اين خيال بود و مي‌خواست اصلا اسم رسول‌الله صلي الله عليه و آله كه در بالاي مناره‌ها در صبحگاهان با آواز بلند طنين‌انداز مي‌شود آن را موقوف سازد و لذا از جزئيات احكام گرفته بود تغيير مي‌داد و تسميه را در نماز ترك مي‌كرد تا به كليات برسد.

#### طرف داري آلوسي از بني اميه

آقاي آلوسي مدعي سيادت و بودن از خاندان نبوت هاشمي- كه بدون شك نسب ساختگي است- طرفداري از بني‌اميه كرده و گفته: كه امام رازي روايت مي‌كند اعتراض اهل مدينه را بر سيد ملوك بني‌اميه يعني معاويه با آن لفظ شنيع و محل رفيع [312] يعني مقام بلندي كه معاويه داشت و مالك الرقاب و قهرمان الماء و الطين شده بود آيا نترسيدند و ساكت نشدند؟ يعني با آن تسلط معاويه و ايجاد خفقاني كه وي بعد از آن كه مسلط شد و رويه‌ي خلافت اسلامي را تبديل به روش سلطنت اكاسره و قياصره كرد مهاجرين و انصار از ترس نمي‌توانستند با آن لحن شديد به وي اعتراض كنند و گويند: اي معاويه فراموش كردي و از نماز دزديدي؟ آيا نمي‌توانستند با دوستي و صداقت و اخلاص بگذرند؟ يعني از ترس با معاويه مماشات با وي كرده و با ملايمت رفتار نمايند و اعتراض نكنند؟ [ صفحه 433] و بنا به ادعاي آقاي آلوسي يك موضوع مهم ديني را در بوته‌ي تعويق و تعطيل بگذارند. اينها توضيح عباراتي است كه آقاي آلوسي در رد امام رازي بيان كرده است ولي فراموش نموده كه در اوائل اسلام و در زمان خلفاء سه‌گانه و در دوره‌ي اميرالمؤمنين عليه‌السلام مسلمانها آزاد بودند و در هر موضوعي و در هر واقعه‌ي خصوصا كه راجع به موضوعات سياسي و ديني و احكام شرعي بود در مقابل خليفه آنچه اعتراض داشتند با صراحت بيان و طلاقت لسان و با لهجه‌ي صريح اعتراض مي‌كردند و كسي نمي‌توانست ممانعت و جلوگيري از آزادي زبان آنها نمايد و اصلا در اسلام مسلمان آزاد است و گر چه در روي خود زمامدار باشد حرف خود را بزند و كجا رسد كه در نماز كه عموم مهاجرين و انصار در آن نماز اجتماع دارند معاويه تسميه را نگويد بدون شك عموما زبان اعتراض را مي‌گشايند و حتي اين رويه و آزادي و حريت در زبان و بيان تا دوره‌ي بني‌عباس باقي بود اعتراض بر عمر كه چرا لباس تو بلندتر شده در صورتي كه غنيمت بر عموم مسلمانها برابر قسمت شده و شهادت فرزندش كه من سهم خودم را به پدرم داده‌ام كه لباسش بلند شود مشهور است و حرف معترض بر وي كه اگر كج‌روي كرده باشي با اين شمشير كجي تو را اصلاح مي‌كنم معروف است اين آزادي زبان در افراد جامعه‌ي اسلامي است زماني كه دشمنان اسلام بگذارند قوانين اسلامي حكم‌فرما باشد. آقاي آلوسي زمان معاويه را قياس به زمان خويش كرده كه در [ صفحه 434] بغداد در دوره‌ي امپراطوري عثمانيها كه به نام اسلام خفقان و اختناق شديدي به بار آورده بودند كه كسي جرأت كوچكترين اعتراض را در غياب خليفه‌ي عثماني نداشته تا كجا رسد كه در حضور او باشد و بتواند زبان اعتراض بگشايد، يكي از بزرگان علماء نوشته كه در اواخر زمانهاي عثمانيها بود كه قدغن كرده بودند كه در طلاق‌نامه‌ي زنان كه طلاق خلعي باشد لفظ «خلعي» كه شبيه به خلع از خلافت است نگارش نيابد. آقاي آلوسي در زير بار اين قبيل سلطه و تسلطها و در همچنان محيط آلوده به اختناق نشوونما يافته و بزرگ شده و لذا زمان معاويه را قياس به زمان خويشتن كرده است ولي غافل از اين كه فرق بين آن دو زمان از زمين تا آسمان است.

#### آزادي زبان در اسلام و قصه‌ي عمري و هارون‌

در اينجا قصه‌ي نقل شود تا معلوم گردد كه چطور تا دوره‌ي بني‌عباس چنانچه اشاره شد آزادي زبان در اسلام گر چه نسبت به خود خليفه‌ي وقت اعتراض شود حكمفرما بوده است و بزرگان از امر به معروف و نهي از منكر خودداري نمي‌كردند و خلفاي وقت هم به آنها با نظر تجليل و احترام نگريسته‌اند و از آنها جلوگيري نكرده‌اند و به اصطلاح روز دمكراسي حقيقي در اسلام است و اگر اقوامي امروز در دنيا به آن عمل مي‌كنند عين رويه‌ي اسلامي و عدالت است بدون اين كه از روي اعتقاد به اسلام ايمان بياورند ولي قانون اسلام در ميان‌شان حكم فرماست. سعيد بن سليمان گويد: در مكه‌ي معظمه بودم و در پهلوي من عبدالله بن عبدالعزيز عمري قرار گرفته بود و هارون‌الرشيد به حج آمده [ صفحه 435] بود شخصي به عبدالله گفت: يا اباعبدالله، هان اين است اميرالمؤمنين سعي مي‌كند و مسعي را براي او خلوت كرده‌اند، عمري به آن مرد گفت: لا جزاك‌الله عني خيرا. خدا به تو از من جزاي خير ندهد، مرا به مشقت و تكليف‌كاري انداختي كه از آن من غني و بي‌احتياج بودم يعني اطلاع نداشتم و براي من تكليف متوجه نشده بود كه به امر به معروف و نهي از منكر قيام نمايم پس از آن عبدالله به پا خواست و من هم پشت سر او رفتم و هارون‌الرشيد رو كرد از مروه و اراده نمود به صفا برود پس عبدالله صدا زد به هارون و گفت: يا هارون، وقتي كه‌هارون به وي نگاه كرد گفت: لبيك يا عمر، عبدالله گفت: بصفا بالا برو وقتي كه هارون به صفا بالا رفت عبدالله گفت: گوشه‌ي چشمت را به طرف بيت بينداز [313] ، هارون گفت: به‌جا آوردم، عبدالله گفت: چقدر مردم است: هارون گفت: كيست كه آنها را بشمارد؟ عبدالله گفت: چقدر عدد در مردم مثل آن جماعت هست؟ هارون گفت: خلقي كه عدد آنها را كسي بشمار نياورد مگر خدا. عبدالله گفت: بدان اي مرد كه هر يك از آن افراد مردم سئوال كرده مي‌شود از اعمال مخصوص نفس خودش و اما تو در تنهائي سئوال [ صفحه 436] كرده مي‌شود از تمامي افراد آنها پس نظر كن چطور مي‌شود حال تو؟ راوي گويد: پس هارون گريه كرد [314] و نشست و اطرافيان هارون بودند دستمالي پس از دستمال ديگري براي آب چشم او مي‌دادند يعني آب چشم خود را با دستمال خشك كند. عمري گفت: هارون موعظه و نصيحت ديگري به تو بگويم؟ هارون گفت: بگو اي عموي من، عبدالله گفت: به خدا قسم مرد در مال خود اسراف مي‌ورزد و سزاوار آن مي‌شود كه او را از مالش منع [ صفحه 437] كنند و او را محجور سازند پس چطور مي‌شود حال آن كسي كه از بيت‌المال مسلمين اسراف كند؟ بعد از آن عبدالله رفت و هارون گريه مي‌كرد. بغوي گويد: پس به من رسيد و اطلاع يافتم كه هارون‌الرشيد مي‌گفته: من دوست دارم هر سال به حج بروم و چيزي مرا از آن مانع نيست مگر مردي از اولاد عمر مي‌شنواند به من آنچه را كه من خوش ندارم آن را بشنوم [315] .

#### سفاكي هارون الرشيد

بايد دانست كه هاورن‌الرشيد پس از ساليان دراز كه رويه‌ي خلافت اسلامي به صورت سلطنت اكاسره و قياصره درآمده بود و آن حكومت مواساتي اسلام به تمام معني الكلمة و از هر جهت از حيث حقوق و احكام و اجراء قوانين حقوقي و جزائي اسلامي در آن دوره در كار نبوده و كلا اجرا نمي‌شده با اين همه آزادي زبان و امر به معروف و نهي از منكر و موعظه و نصيحت زمامداري مثل هارون تا چه اندازه آزاد بوده و آثار آن حريت كامل اسلامي هنوز در ميان مسلمانها باقي بوده كه عمري توانسته هارون را با آن شدت لحن موعظه كند و او نيز با تمام ادب گوش داده و به حال گريه بيايد با آن شدت و صولتي كه وي داشته است [316] . [ صفحه 438] و لذا حضرت امام موسي الكاظم عليه‌السلام درباره‌ي حدود فدك كه هارون درخواست كرد كه حدود آن را بيان فرمايد و به امام عليه‌السلام واگذار نمايد امام عليه‌السلام تمامي حدود ممالك اسلامي را به روي هارون با تمام آزادي زبان فرمود يعني اگر تو بخواهي حق را بر صاحب آن بسپاري اين خلافت و سلطنت بر تمامي ممالك اسلامي از آن منست بايد به من رد گردد نه فقط فدك كه آن را شيخين از صديقه‌ي طاهره زهراء بتول سلام‌الله‌عليها غصب كردند و حق ريحانه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله را از دست وي گرفتند. پس آزادي زبان در زمان هارون عباسي تا آن اندازه باشد در زمان معاويه معلوم است تا چه حد آزاد خواهد بود. اشخاصي كه از آزادي زبان در اسلام و اعتراض بر زمامداران وقت و جلوگيري نكردن از كسي كه حرف خود را بزند اطلاع كاملي ندارند و لذا به نظرشان مي‌رسد كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام با اين كه آنها را اسير و دستگير وارد كوفه كرده‌اند و سوار شترها بوده‌اند و افراد [ صفحه 439] خاندان رسالت را با شترهائي كه جهاز چوبي بيشتر در آنها نبوده در كوچه و بازار كوفه مي‌گردانيده‌اند با وجود مأمورها كه به اسراء مواظب بوده و آنها را سوق مي‌دادند چطور شده كه حضرت امام سجاد عليه‌السلام و زينب كبري (ع) و ام‌كلثوم عليهاالسلام در ميان مردم انبوه كوفه در بالاي شتر آن طور به مقام تكلم آمده و بيانات كرده‌اند؟ چون اسير را نمي‌گذارند آزادانه بيانات كند و مانع مي‌شوند كه آن طور بر عليه ستمكاران تبليغات نمايد. ولي اينگونه اشخاص اين توهمات بي‌جا را از روي عدم اطلاع از آزادي زبان در اسلام كره‌اند و مطلع نبوده‌اند كه در ميان مسلمانها چقدر حريت در حرف زدن و دفاع از حق حكم‌فرما بوده با وجود اين كه سيدالشهداء عليه‌السلام را شهيد و خانواده‌اش را اسير نموده‌اند با اين همه باز از آزادي زبان نمي‌توانسته‌اند ممانعت نمايند و لذا اين اشخاص بي‌خبر از اوضاع اسلامي و تاريخ مسلمين صدر اول اسلام خيال كرده‌اند كه اسراء اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام آن بيانات و خطبه‌ها را در كوفه در مراجعت از شام موقع آمدن‌شان به كربلاء به مرحله‌ي عمل رسانيده‌اند گر چه بعضي از عبارات اين توهم را باعث مي‌شود ولي برخلاف آنست كه ارباب مقاتل و تواريخ در اكثريت نقل كرده‌اند كه آن قضايا در موقع ورود اسراء به كوفه از كربلاء بعد از شهادت امام عليه‌السلام اتفاق افتاده نه در مراجعت‌شان از شام بوده است و اگر ادعاي آن اشخاص ثابت شود باز كشف از آزادي زبان مي‌كند. [ صفحه 440]

#### آزادي زبان در اسراء اهل بيت

چنانچه اگر ملاحظه شود افراد اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام در مجلس ابن‌زياد در كوفه و در مجلس يزيد پليد در شام چطور آزادانه و بدون واهمه و اندك هراسي بروي ابن‌زياد و يزيد آنچه توانسته‌اند حق را گفته و اظهار كرده‌اند و آنها نتوانسته‌اند از تكلمات آنها جلوگيري كنند. و حضرت امام سجاد عليه‌السلام در منبر شام با حريت و آزادي تمام آن بيانات را كرده و كسي نتوانسته مانع باشد يا در كوفه و شام با ساير افراد مردم با آزادي كامل گفتگو كرده و مظلوميت خودشان را اظهار و از ظلم و ستم يزيد سخن رانده‌اند. و پس از مراجعت به مدينه آزادانه ظلم و ستمهاي يزيد را به مردم بيان كرده‌اند چنانچه در كتب مسطور و در مؤلفات مذكور است قضاياي آزادي زبان در دوره‌ي خلافت ابوبكر و عمر در تاريخ ثبت است كه ادني‌ترين مردم حق داشت و مي‌توانست اعتراض خودش را با تمام آزادي زبان اظهار كند و بر خليفه ايراد بگيرد. و قضاياي ابوذر غفاري رضوان‌الله‌عليه و تكلمات و بيانات وي در روي عثمان اموي در تاريخ اسلام مسطور و در ميان مسلمين تا امروز مشهور است گرچه او را برخلاف حق تبعيدش كردند ولي زبانش را نتواسنتند ببندند و تبعيد وي از مهمترين مثالب عثمان در ميان مسلمين شد. و عباده‌ي انصاري (رض) در دمشق جنايات معاويه را در ملاء عام [ صفحه 441] آشكارا مي‌نمود و با زبان آزاد بيان مي‌فرمود و معاويه زبان او را نمي‌توانست ببندد. و حتي معاويه از آزادي زبان ابوذر رحمة الله عليه به عثمان شكايت كرد تا او را دوباره از شام به مدينه مراجعت دادند، از ملاحظه‌ي تمامي اين قضاياء به خوبي روشن است كه آزادي بيان در آن زمان در ميان مسلمانان تا چه‌اندازه بوده است. اگر به قضايا و داستانها كه نسبت به آزادي زبان در اوائل اسلام رخ داده شرح داده شود كلام به طول انجاميده و به درازا خواهد كشيد و لذا به همين اندازه اكتفاء شد.

### تحقيق درباره‌ي زيارت و صلوات و سلام بر پيغمبر و امام

#### اشاره

دانسته شد كه زيارت روز اربعين را امام عليه‌السلام از علامت‌هاي مؤمن شمرده و زيارت مخصوصي از حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام درباره‌ي زيارت سيدالشهداء عليه‌السلام در روز اربعين بيستم صفر وارد شده كه آن را صفوان بن مهران جمال- آن مرد ثقه‌ي جليل‌القدر- روايت كرده است چنانچه در گذشته بر آن اشاره شد. زيارت قبور انبياء و اوصياء از اعمال حسنه و از جمله‌ي كارهاي تقرب‌جوئي در پيشگاه خداونديست و ذكر تواريخ آنها و مصائبي كه [ صفحه 442] بر آن حضرات وارد شده و قدرداني از زحمات آنها كه در راه دين متحمل شده‌اند از جمله‌ي كارهاي عقلائي در ميان بشر بوده چنانچه اقوام مختلفه‌ي دنيا نسبت به بزرگان‌شان در روزهاي مخصوص از ايام مصائب و سرورشان مجالس و به اصطلاح لغت عربي زبان ديني عموم امت اسلامي (احتفالات) عظيمه تشكيل مي‌دهند و از آنها تقدير به عمل مي‌آورند و زيارت قبور ائمه‌ي دين و انبياء و مرسلين و خاصه قبر مطهر سيدالانبياء و خاتم‌النبيين و اوصياء طاهرين او صلوات الله عليهم اجمعين از مظاهر آن قدردانيها و از مصاديق آن مجالس و احتفالات است كه انسان در نزد قبور مطهره‌ي آنها حاضر شده و با الفاظ شريفه‌ي وارده در عبارتهاي زيارتهاي مأثوره به آنها صلوات و سلام فرستاده و به مدائح و مصائب‌شان متذكر شده و به ياد آورد. علاوه بر اجر و ثوابهاي اخروي كه بر اين عمل چنانچه خودشان تصريح فرموده‌اند و در اخبار متواتره وارد شده مترتب مي‌شود. و نزد قبور سائر صالحين از مؤمنين نيز حاضر شدن و دعا كردن نزد آنها و طلب مغفرت و آمرزش و رحمت نمودن درباره‌ي آنهائي كه اجسادشان در آن قبور آرميده از كارهاي خوب و ازا عمال مرغوب در نظر شرع بوده است خصوصا زيارت قبر پدر و مادر اهميت بسيار دارد. اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه فرموده: زوروا موتاكم فانهم يفرحون بزيارتكم و ليطلب الرجل حاجته عند قبر ابيه و امه بعد [ صفحه 443] ما يعدعو لهما [317] . مي‌فرمايد: زيارت كنيد مرده‌گان خودتان را زيرا آنها از زيارت شما مسرور مي‌شوند و فرح مي‌كنند و بايد مرد حاجت خود را نزد قبر پدرش و مادرش از خدا بخواهد بعد از آن كه در حق پدر و مادرش دعا نمايد. از فرمايش امام عليه‌السلام استفاده مي‌شود كه آنهائي كه از دنيا رو به آخرت گذاشته و از بدن جسماني عنصري دست كشيده‌اند با بدن مثالي برزخي زنده بوده و توجه به قبور خودشان كه ابدان آنها را در آن قبور به خاك سپرده‌اند دارند چون ساليان دراز با آن ابدان انس گرفته‌اند و زيست نموده و علاقه‌ي خودشان را كه از آنها قطع مي‌نمايند و ابدان در قبور مي‌مانند و روز به روز از بين مي‌روند ارواح متوجه بر اوضاع و احوال آنها مي‌شوند و در عالم برزخ توجه به ابدان دنيوي خودشان مي‌كنند و اشخاصي كه به زيارت قبر آنها مي‌روند آنها را مي‌شناسند و با رفتن آنها به زيارت آن قبور مسرور مي‌شوند و از دعاي زائرين فرح مي‌كنند و شادي آنها باعث استجابت دعاي زائرين مي‌شود خصوصا پدر و مادر كه به اولاد بيشتر علاقه دارند زيارتشان [ صفحه 444] باعث مسرت بيشتر آنها مي‌گردد و موجب برآورده شدن دعاي اولاد است. علاوه بر حقوق پدر و مادري كه در گردن اولاد در حال حيات و مماتشان برقرار است و اولاد بايد هميشه آنها را مراعات نمايند و پس از درگذشت پدر و مادر آنها را فراموش نكنند.

### رويه‌ي رسول الله در ايستادن نزد قبور

و سيره و رويه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بر ايستادن در نزد قبور مؤمنين و طلب مغفرت و رحمت از خداوند احديت جلت عظمته در حق آنها جاري بوده و اين كار را هميشه عملي مي‌فرموده و اهتمام آن حضرت بر توقف در نزد قبور شهداء و سادات و رؤساء آنها عملي و جاري بوده مانند قبر حضرت سيدالشهداء (رض) و امثال آن بزرگوار حتي رسول‌الله صلي الله عليه و آله نزد قبور آنهائي كه در صورت ظاهر اظهار اسلام مي‌كردند ولي در باطن منافق بودند مي‌ايستاده و بر آنها دعا مي‌فرموده.

### نهي خدا از ايستادن رسول الله نزد قبور منافقين‌

تا آيه‌ي شريفه نازل شد و از ايستادن نزد قبور منافقين نهي فرمود چنانچه در قرآن مجيد مي‌فرمايد: و لا تصل علي احد منهم مات ابدا و لا تقم علي قبره انهم كفروا بالله و رسوله و ماتواو هم فاسقون [318] . از دعا كردن بر احدي از منافقين كه بميرد نهي شد و از ايستادن [ صفحه 445] نزد قبرشان قدغن گشت ولي ايستادن نزد قبور سائر مسلمانها و دعا بر آنها ازجمله‌ي امور جائزه و مندوبه بوده و در حال رجحان خود چنانچه در حال حيات رسول‌الله صلي الله عليه و آله و در دوره‌ي زندگاني آن حضرت در دار دنيا بوده باقي ماند. و مراد از آيه‌ي شريفه فقط نهي از ايستادن رسول‌الله صلي الله عليه و آله در نزد قبر منافق در حال دفن نيست زيرا لفظ آيه‌ي شريفه اطلاق دارد و تقييدي در بين نيست و به اين جهت است كه در تفسير جلالين اينطور تفسير كرده است: و لا تقم علي قبره لدفن او لزيارة [319] . و فريد وجدي مصري در تفسيرش گويد: اي و لا تقف علي قبره للدفن او الزيارة [320] . و در تفسير ابوالسعود است: اي لا تقف عليه للدفن او للزيارة و الدعاء [321] . اينها تفسير صحيح بوه و نظر به اطلاق آيه‌ي شريفه است كه شامل نهي از ايستادن براي دفن و زيارت و دعاست و خداوند احديت جلت [ صفحه 446] عظمته حكم را در آيه‌ي شريفه با ابدي بودن مقيد فرموده پس از اين تقييد كشف مي‌شود كه مراد از (و لا تصل علي احد منهم...) و منظور از صلات در آيه‌ي شريفه خصوص صلات ميت نيست زيرا نماز ميت بيشتر از يك مرتبه به عمل نمي‌آيد پس بايد صلاتي كه از آن در آيه‌ي شريفه نهي شده دعائي باشد كه تكرارش ممكن شود تا مقيد كردن به ابديت درست و صحيح باشد و الا مقيد كردن آن با قيد ابديت معني ندارد پس مراد از نهي از ايستادن نزد قبر و دعا بر ميت بطور دائمي است. و مراد از صلات به معني لغويست نه اصطلاحي و منظور طلب عطف و رحمت بر صاحبان قبور در موقع ايستادن نزد قبر آنها مي‌باشد. و علاوه از جمله‌ي (علي احد منهم) استغراق افرادي استفاده مي‌شود دوباره تكرار و تأكيد آن با لفظ (ابدا) وجهي ندارد مگر اين كه منظور نهي از ايستادن نزد قبور هر يك از افراد آنها به طور دائمي و استمراري بوده باشد چنانچه ظاهر از لفظ «ابدا» استمرار زماني است مانند آيه‌ي شريفه كه مي‌فرمايد: و لا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدا [322] . يعني زنهاي پيغمبر صلي الله عليه و آله را بعد از رحلت وي از دنيا تزويج [ صفحه 447] ننمائيد و اين حكم دائمي‌و هميشگي و به طور استمرار در هر زمان است تصور نكنيد كه مدتي دارد و تا وقت معني اين حكم هست. پس آيه‌ي شريفه دلالت دارد كه سيره‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله بر آن جاري بوده كه نزد قبور مسلمين گرچه از منافقين بودند مي‌ايستاد و بر آنها دعا و طلب رحمت مي‌فرمود و معلوم است كه دعاي پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله در حق كسي رد نمي‌شود و در حق منافقين چطور به استجابت برسد؟ در صورتي كه آنها در باطن از كفار بدترند «ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار [323] و لذا آيه‌ي شريفه: و لا تصل علي احد منهم... نازل گشت و فقط خداوند از عمل رسول‌الله صلي الله عليه و آله در حق منافقين نهي فرموده است ولي در حق غير منافقين رجحان عمل در حال خود باقي مي‌باشد. پس رفتن به زيارت قبور مؤمنين و ايستادن در نزد قبور آنها و دعا و طلب مغفرت براي آنها از اموريست كه در اسلام رجحان دارد و مطلوب است كجا رسد كه قبر مطهر خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و ائمه‌ي طاهرين سلام‌الله‌عليهم باشد و يا سائر بزرگان صحابه‌ي پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله كه بعد از آن حضرت از طريقه‌ي مستقيمه‌ي اسلامي بر آنها انحراف دست نداد و نفاق اظهار نكردند و در جاده‌ي شرع نبوي استقامت ورزيدند و [ صفحه 448] همچنين قبور اولاد ائمه عليهم‌السلام و علماي اعلام اسلام و بزرگان دين كه به مذهب حق خدمات انجام داده‌اند به زيارت قبورشان رفتن و طلب دعا و مغفرت و رحمت از خداوند متعال در آن اماكن نمودن تأسي به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشد. لكم في رسول‌الله اسوة حسنة [324] .

### صلوات و سلام به رسول الله

#### اشاره

و اما صلوات و سلام فرستادن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله از ضروريات در اسلام و نص صريح قرآن است كه فرموده: ان الله و ملائكته يصلون علي النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما [325] . به موجب اين آيه‌ي مباركه صلوات فرستادن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به عموم مؤمنين لازم و اهتمام در احياء اين شعار ديني و زنده نگهداشتن آن هميشه از واجبات است و از سياق آيه به قرينه صلوات مراد از «و سلموا» سلام بر آن حضرت است و احتمال هم دارد به معني منقاد بودن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم مراد باشد چنانچه جمعي اين معني را فهميده‌اند [ صفحه 449] پس بايد هر جا كه اسم مبارك رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ذكر شد يا با القاب خاصه‌اش شنيده شد صلوات فرستاده شود و اين شعار اسلامي كه هر جا اسم مبارك رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به ميان آمد خواه انسان در حال انفراد باشد يا در موقع اجتماع با مسلمانهاي ديگر به ويژه در موقعي كه در يك جا اجتماع شده بايد در صلوات بر آن وجود مبارك صدا به صلوات به آسمان بلند شود و مسلمانها بر اين شعار بزرگ مواظب بوده و همت گمارند. تاريخ نشان نداده كه هر وقت اسم يكي از بزرگان امت‌هاي دنيا و پيشوايان ديني و يا دنيوي بشر اسمي به ميان آيد اتباع و علاقه‌مندان آنها صدا به شعاري در حق‌شان بلند كنند مگر حضرت خاتم انبياء صلي الله عليه و آله و سلم كه خداوند خواسته به نام نامي او رفعت و عظمت داده و در اذان با اسم خود پس از شهادت به توحيد شهادت به رسالت او داده شود و هر وقت اسم مباركش شنيده شد صدا به صلوات و سلام بلند شده و طنين‌انداز گردد و فرموده: و رفعنا لك ذكرك [326] . چنانچه از فضائل اختصاصي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم يكي نيز آنست كه خداوند به ايام زندگاني آن حضرت قسم ياد فرموده و به زندگي و دوره‌ي [ صفحه 450] حيات احدي از انبياء گذشته سوگند ياد نفرموده است چنانچه فرموده: لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون [327] . و دل دشمنان اسلام از اين موضوع صدا به صلوات بسيار دردناك و از چيزهائيست كه آنها را زائد از حد ناراحت‌كننده است و از اموريست كه كفار را به بغيض آورده و دل‌شان را پر از ملال مي‌نمايد و لذا مسلمين بايد هر قدر بتوانند اهتمام بر اين امر نشان بدهند و صدا به صلوات بلند كنند.

### موضوع سه گانه كه دشمنان اسلام در فكر از بين بردن آنهااند

موضوع صلوات به رسول‌الله (ص) خصوصا در حالت اجتماع مسلمانها در مجالس و موارد اجتماع ديگر يكي از امور سه‌گانه است كه اجانب و دشمنان اسلام را به فكر از بين بردن آنها از ميان مسلمانهاانداخته است: اول: قرآن كريم. دوم: موضوع حج رفتن مسلمانها و آن كنگره‌ي بزرگ اسلامي را سالي يك مرتبه در مكه‌ي معظمه تشكيل دادن و آن شعار بسيار مهم اسلامي را با آن عظمت به انجام رسانيدن است. سوم: صدا به صلوات و سلام بلند كردن موقعي كه نام نامي حضرت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ذكر مي‌شود پس مسلمانها بايد در حفاظت به اين سه [ صفحه 451] موضوع اهميت بيشتر بدهند. و بايد هر جا كه اسم مبارك رسول‌الله (ص) نوشته شود صلوات و سلام نيز نگارش داده و از اين عمل غفلت ننمود كه در واقع ترك آن مخالفت با قرآن مجيد است كه امر به صلوات فرستادن بر آن حضرت نموده و بعضي از غرب‌زده‌ها ترك صلوات و سلام را يك رويه‌ي نارواي بسيار بدي به خودشان اتخاذ كرده و آن بي‌ادبي را شعار و دثار خود ساخته و در كتابها و نوشته‌ها فقط به نگارش اسم مبارك رسول الله صلي الله عليه و آله بدون نوشتن صلوات گر چه با علامت (ص) باشد اكتفاء مي‌نمايند. ولي براي اهل اسلام و ايمان اين روش بي‌ادبي روا نيست و بايد اين شعار اسلامي را ترك ننمايند گرچه با نگارش علامت (ص) باشد به مرحله‌ي عمل برسانند در صورتي كه بعضي از علماء اسلام از اشاره با نگارش (ص) يا (صلعم) منع كرده است [328] و گفته كه آن كار اشخاص كسل مي‌باشد و شهيد ثاني ( ره) فرموده: اول كسي كه (صلعم) نوشت دستش [ صفحه 452] قطع شد [329] و شيخ أجل أعظم آقا شيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي (ره) والد شيخنا البهائي قدس سرهما در كتاب «دراية» در ضمن بيان اين كه براي كاتب حديث مستحب است صلوات و سلام نوشتن به رسول‌الله و أئمه عليهم‌السلام مي‌فرمايد: ص 193 «و يكره الرمز لذلك كما يكره بل يحرم افراد النبي صلي الله عليه و آله عن الال بالصلاة و السلام كما يفعله أعداؤهم هذا مع ما قد رووا في صحاحهم عن النبي صلي الله عليه و آله انه قال: من صلي علي و لم يصل علي آلي فقد جفاني.... الخ.

### صلوات از نظر فقهي

#### اشاره

و اما موضوع وجوب صلوات و سلام فرستادن موقعي كه اسم مقدس پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم ذكر مي‌شود از نقطه نظر فقاهتي و رويه‌ي استنباط و اجتهادي نسبت به واجب بودن آن و عدم وجوبش و يا استحباب مؤكد است محل استدلال بر اين مسأله و اتخااذ تصميم از نظر فتوي گرچه محلش كتاب فقه است ولي در اينجا ناگزير از اشاره بوده و اجمالا مي‌نگارد: مشهور ميان فقهاء وقتي كه اسم مبارك رسول‌الله (ص) ذكر مي‌شود [ صفحه 453] عدم وجوب صلوات است خواه انسان خودش به اسم مبارك تلفظ نمايد يا از كسي ديگر بشنود و جمعي از بزرگان فقهاء مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب كرده‌اند و جمعي ديگر از مجتهدين اماميه مانند شيخ صدوق و فاضل مقداد و شيخ بهائي و سيد محقق صاحب مدارك و فيض كاشاني و علامه‌ي مجلسي و محدث بحراني و شيخ حر صاحب وسائل و مولي صالح مازندراني و سيد علامه‌ي مدني رحمهم الله و بعضي ديگر قائل به وجوب شده‌اند. رسول‌الله (ص) فرموده: من ذكرت عنده و لم يصل علي فدخل النار فابعده الله. و امام باقر عليه‌السلام بزرارة فرموده: و صل علي النبي(ص) كلما ذكرته او ذكره ذاكر عندك في الاذان او غيره. و رسول‌الله صلي الله عليه و آله در حديثي مي‌فرمايد: و من ذكرت عنده و لم يصل علي فلم يغفر الله له و ابعده الله. و امام صادق عليه‌السلام فرموده: قال رسول‌الله صلي الله عليه و آله ارفعوا اصواتكم بالصلاة علي فانها تذهب بالنفاق.

### عدم وجوب صلوات مشكل و حكم به وجوب مشكلتر

احاديث در اين مسأله بسيار است و تيمنا به اين چند حديث اكتفاء شد اگر به جوامع حديث مانند وسائل الشعية و غيره رجوع شود معلوم مي‌شود كه با وجود اين همه احاديث كه ظاهر در وجوب صلوات به رسول‌الله صلي الله عليه و آله است و نيز با وجود ظاهر آيه‌ي شريفه: ان الله و ملائكته [ صفحه 454] يصلون..... كه امر به صلوات فرستادن است و اخبار و احاديث وارده در اين باب معارضي از احاديث ديگر ندارد فتوي دادن بعدم وجوب مشكل است ولي مشكلتر از آن حكم به وجوب است زيرا اگر واجب بود و با اين كه موضوع مبتلي به است و عموم مسلمين را محل ابتلاء و عام‌البلوي است به‌اندازه‌ي شهرت پيدا مي‌كرد كه از ضروريات دين بشمار مي‌رفت و نظر به مجرد مشهور بودن عدم وجوب نيست كه تا گفته شود: با وجود ظاهر اخبار و آيه‌ي شريفه به شهرت اعتناء نمي‌شود و شهرت دليل نيست، بلكه نظر بر آنست كه اگر واجب بود در ميان مسلمين اشتهار به سزا پيدا مي‌كرد و در ميان عموم مردم شهرت مي‌نمود چطور مي‌شود كه بر فقهائي كه از اساطين دين و از اساتيد فقه‌اند مستور بماند و مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب كنند بلكه به نحو استفاضه از فقهاء ادعاء اجماع بر عدم وجوب كرده‌اند پس معلوم مي‌شود آيه‌ي شريفه و احاديث كثيره در بيان تأكد استحباب است چنانچه از قرائن ديگر نيز اين معني استفاده مي‌شود. پس نظر به ظاهر آيه‌ي شريفه و احاديث كثيره احتياط واجب صلوات فرستادن بر خاتم انبياء محمد مصطفي و اوصياء طاهرين و معصومين آن بزرگوار است صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين خواه انسان خودش اسم مبارك آن حضرت را تلفظ نمايد يا كسي ديگر اسم مبارك را به زبان آورد.

### نقل كلماتي از سيد علي خان مدني

و خوب است كلماتي را كه سيد علامه‌ي محقق سيد علي خان مدني [ صفحه 455] قدس‌سره در شرح صحيفه‌ي سجاديه عليه‌السلام نگارش داده در اينجا بياورم. قال رحمه الله تعالي: الصلاة عليه (ص) في غير الصلاة و عند عدم ذكره مستحبة عند جميع اهل الاسلام و لا يعرف من قال بوجوبها غير الكرخي فانه اوجبها في العمر مرة كما في الشهادتين. و اما في الصلاة فاجمع علماؤنا (رض) علي وجوبها في التشهدين معا و قال الشافعي هي مستحبد في الاول واجبة في الثاني و قال ابوحنيفة و مالك مستحبة فيهما معا. و اما عند ذكره (ص) فظاهر كثير من الاخبار كقوله (ص): من ذكرت عنده و لم يصل علي دخل النار، و من ذكرت عنده فنسي الصلاة علي خطأبه طريق الجنة، و قوله: من ذكرت عنده و لم يصل علي فدخل النار فابعده الله. انها تجب كلما ذكر و كلما سمع ذكره لان الوعيد امارة الوجوب و هو مختار ابن بابويه و المقداد من اصحابنا و الطحاوي من العامة. قال الزمخشري: و هو الذي تقتضيه الاحتياط و منهم من اوجبها في كل مجلس مرة و منهم من اوجبها في العمر مرة. و قال المحقق الاردبيلي (ره) و لا شك ان احتياط الزمخشري احوط. و يمكن اختيار الوجوب في مجلس ان صلي اخراوان صلي ثم ذكر يجب ايضا كما تعدد الكفارة في تعدد الموجب اذا تخللت و الا فلا انتهي. ثم قال العلامة المدني بعد نقل ذلك عن المحقق الاردبيلي قدس‌سرهما: و الحق ان هذه التفاصيل عرية عن المستند فالقول بشي‌ء منها [ صفحه 456] تحكم و الا ولي الوجوب عند كل ذكر للاخبار الكثيرة الصريحة بالامر بها كلما ذكر و الاصل في الامر الوجوب. و اما القول بالاستحباب مطلقا كما ذهب اليه جماعة مستدلين بالاصل و الشهرة المستندين الي عدم تعليمه (ع) للمؤذنين و تركهم ذلك مع عدم وقوع نكير عليهم كما يفعلون الان و لو كان لنقل. ففيه: ان عدم التعليم ممنوع و كذا عدم النكير كعدم النقل. فقد روي ثقة الاسلام في الكافي في باب بدء الاذان و الاقامة باسناده عن ابي‌جعفر (ع) اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل علي النبي (ص) كلما ذكرته او ذكره ذاكر في اذان و غيره. علي ان عدم النقل لا يدل علي عدمه و اصالة البرائة لا يصح التمسك بها بعد ورود القرآن و الاخبار به. ثم الظاهر من بعض الاخبار كقول الصادق عليه‌السلام اذا ذكر النبي (ص) فاكثروا الصلاة عليه حيث رتب الامر بالصلاة علي الذكر بالفاء التعقيبية هو ايقاعها علي الفور فلو اهمل اثم علي القول بالوجوب و لم تسقط و كذا الظاهر ان الامر بها عام لكل احد و علي كل حالة حتي في الصلاة فلو ترك الامتثال و اشتغل بالقرائة فيها هل تبطل الصلاة علي تقدير الوجوب ام لا؟ فان قلنا: ان الامر بالشيئي نهي عن ضده الخاص و النهي في العبادة يقتضي الفساد بطلت [330] و ان قلنا: بعدمه فلا و هو الراجح. [ صفحه 457] فلو تكرر الذكر تكرارا كثيرا بحيث يخرج بالاشتغال بالصلاة عليه عن كونه مصليا لا يبعد القول بسقوط التكليف بها لان الفعلين اذا تضيقا و تعذر الجمع بينهما علمنا ان احدهما ليس بواجب قطعا و لما كان مشتغلا بالصلاة و وجب اتمامها و الاستمرار فيها كان ما ينافيه غير مأمور به فليتأمل.

### تحقيق در احاديث‌

بنا به اتفاق جميع مسلمين و اجماع آنها در غير از تشهد نماز و جائي كه اسم مبارك رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ذكر نشده باشد صلوات بر آن [ صفحه 458] حضرت مستحب است پس آيه‌ي شريفه: يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه... كه امر به صلوات مي‌فرمايد معلوم مي‌شود اما استحبابي است چون آيه‌ي شريفه راجع به مطلق صلوات است و مقيد به حال ذكر اسم مبارك و يا نماز نيست و اگر امر وجوبي بود چون مسأله‌ي مبتلي بهاي عموم مسلمين است از ضروريات در اسلام مي‌شد پس معلوم مي‌شود مسلمين از اين امر استحباب فهميده‌اند. و اما وجوب صلوات در حال ذكر اسم مبارك چنانچه گفته شد از آيه‌ي شريفه آن را نتوان استفاده كرد و اگر بر فرض ظاهر امر در آيه وجوب باشد در تشهد نماز امتثال به وجوب متحقق مي‌شود پس بايد به سراغ احاديث وارده در اين مسأله برويم و از روايات هم استفاده‌ي وجوب پس از دقت در آنها مشكل است زيرا اخباري كه در آنها وعيد ذكر شده مستفاد از آنها دعاء بر شخصي شده كه خداوند او را اگر داخل آتش شده باشد از رحمت خود دور سازد نه اين كه صلوات نفرستادن موجب دخول در نار است. و عمده در احاديث صحيح زرارة از ابوجعفر عليه‌السلام است كه فرموده: اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل علي النبي كلما ذكرته او ذكره ذاكر عندك في الاذان او غيره. و اين حديث شريف هم به قرينه‌ي سياق كه در اذان امر به افصاح الف وهاء فرموده معلوم مي‌شود وارد در مورد ادب است و اين احتمال در آن حديث احتمال قريب است و لذا نتوان به ظاهر آن حديث در [ صفحه 459] مقابل آن همه ادعاء اجماعها كه از اكابر فقهاء و آشنايان به مذاق شرع مقدس نسبت به عدم وجوب صلوات صادر شده تمسك نمود پس حق آنست كه گفته شد احتياط واجب صلوات فرستادن است در هر جا كه به اسم مبارك تلفظ شود يا از كسي ديگر شنيده شود. و اما صلوات فرستادن به رسول‌الله (ص) در تشهد فرائض يوميه بدون شك واجب و اجماع اماميه بر آن قائم است چنانچه در صلوات بر پيغمبر (ص) صلوات بر آل محمد (ص) را بر آن ضم كردن مورد اتفاق و اجماع شيعه‌ي اماميه بوده و اخبار كثيره بر آن دلالت دارد و جاي شبهه نيست. و صلوات بر آن حضرت بدون ضم آل محمد (ص) بر آن جائز نبوده و رفتاريست كه بر خلاف دستور و أمر رسول‌الله (ص) مي‌باشد. از كارهاي بسيار تعجب‌آور اهل سنت يكي هم آنست كه دانسته و فهميده حق را زيرپا مي‌گذارند و بر آن عمل نمي‌كنند و رويه‌ي بني‌اميه را تعقيب كرده و تا حال نيز از دستور آن شجره‌ي ملعونه دست بردار نيستند چنانچه پوشيده نيست در اخبار كثيره به طرق خود آنها روايت كرده‌اند كه بعد از نزول آيه‌ي شريفه: ان الله و ملائكته يصلون علي النبي... عموم صحابه و انصار و سائرين از رسول‌الله (ص) سئوال كردند: يا رسول‌الله (ص) كيفيت سلام فرستادن را به شما دانسته‌ايم آيا صلوات فرستادن بر شما به چه نحو است؟ [ صفحه 460] در جواب فرموده: كه بگوئيد: اللهم صل علي محمد و علي آل محمد كما صليت علي ابراهيم و علي آل ابراهيم... الخ [331] . و ابن حجر مكي در الصواعق المحرقه [332] كه در رد شيعه نوشته گويد: صح يا رسول‌الله كيف الصلاة عليكم اهل البيت؟ قال قولوا: اللهم صل علي محمد و علي آل محمد... الخ. با اين همه تفصيل رويه‌ي اهل سنت در صلوات برخلاف دستور رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم است و (آل) را ترك مي‌كنند. اگر كسي به تفسير الدر المنثور جلال‌الدين سيوطي رجوع كند روايات زيادي خواهد ديد كه در همه‌ي آنها تصريح شده كه مسلمانها از رسول‌الله (ص) از كيفيت صلوات سئوال كرده‌اند فرموده است بگوئيد: اللهم صل علي محمد و علي آل محمد... الخ. و در تفسير نامبرده بيشتر از هيجده حديث نقل كرده كه در همه‌ي آنها نص صريح است كه (آل رسول ص) را در صلوات با رسول‌الله (ص) شريك قرار دهيد و در صحاح و سنن عامه اين موضوع را از جماعتي از صحابه نقل كرده‌اند مانند اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و ابوسعيد خدري [ صفحه 461] و عبدالله بن عباس و طلحة و ابوهريرة و ابومسعود انصاري و بريدة و ابن مسعود و كعب عجرة و ديگران. و روايات وارده از طريق شيعه زياد است چون علاقه‌ي شيعه به خاندان رسالت در حد كمال است و از بدعتها و دستورهاي بني‌اميه كه برخلاف سنت سنيه‌ي نبويه در ميان مردم و مسلمانها شهرت داده‌اند گريزانند و لذا هيچ وقت در صلوات بر پيغبمر اكرم (ص) (آل) او را از وي جدا نمي‌كنند و كتابهاي مستقلي در اين موضوع تأليف كرده‌اند. سيد علامه‌ي بحراني (قدس‌سره) در غاية المرام با بيست و سه طريق از طرق عامه و با بيست طريق از طرق شيعه و در تفسير برهان در تفسير آيه‌ي مباركه: ان الله و ملائكته يصلون... با بيست و پنج طريق از طرق شيعه به استثناء چند حديث از طرق اهل سنت و محدث جليل حويزي رحمه الله در تفسير نورالثقلين [333] با بيست و پنج طريق از طرق شيعه روايت كرده‌اند و در اكثر بلكه در تمامي آنها به استثناء دو سه حديث تصريح شده كه در صلوات به رسول‌الله (ص) نبايد (آل محمد) را جدا از آن حضرت نمود و بايد به رسول‌الله (ص) با آلش با هم صلوات فرستاد و در اغلب طرق شيعه به اين نحو است: (اللهم صل علي محمد و آل محمد) حتي در تشهد نماز كه بلاشك واجب است كه صلوات بايد گفت به ترتيب [ صفحه 462] مذكور گفته شود كافي است.

### ضم «آل» در صلوات به امر خود رسول الله

ولي اهل سنت چنانچه گفتيم: برخلاف فرمايش دستور رسول‌الله (ص) رفتار كرده و در زبانها و كتابهاي خودشان ضميمه كردن صلوات بر آل محمد را حذف كرده و اين طور صلوات مي‌گويند و مي‌نويسند: (اللهم صل علي محمد) يا (اللهم صل و سلم علي النبي) يا (صلي الله عليه و سلم)

### رويه‌ي اهل سنت در حذف آل

چنانچه در اغلب كتب و مؤلفات سنيها به طريق اخبر است چون شيعه مواظبت بر ضميممه آل دارند و لذا سنيها برغم آنها سنت نبويه را زير پاي خودشان گذاشته‌اند بسيار كمتر در مؤلفات اهل سنت ديده مي‌شود كه از رويه‌ي امويه پيروي نكرده و آل را حذف نكرده باشند مانند ابن حجر عسقلاني و بعضي ديگر كه بسيار نادر مي‌باشد. و از اكابر علماي اهل سنت از معاصرين كه در كتابش در صلوات (آل) را حذف نكرده و تبعيت از سنت فرموده و تقليد كوركورانه را رها كرده عبارت از علامه‌ي كبير مرد عاقل و داناي اسلامي‌شيخ محمد سعيد عرفي است كه در كتاب نفيس و اثر خالد خود (سر انحلال الامة العربية و وهن المسلمين) كه فعلا طبع دوم دمشق آن نزد نگارنده موجود است در صلوات از رويه‌ي مرضيه كنار نشده است در سال 1376 رسول‌الله وفات يافته رضي‌الله تعالي عنه. شيخ صدوق (ره) روايت كرده به اسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت ابوجعفر باقر عليه‌السلام از اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه قال: قال [ صفحه 463] رسول‌الله من صلي علي و لم يصل علي آلي لم يجد ريح الجنة و ان ريحها ليوجد من مسيره خمسمأة عام [334] . در تفسير نعماني (ره) با اسنادش از اميرالمؤمنين عليه‌السلام از رسول‌الله صلي الله عليه و آله نقل كرده كه فرمود: لا تصلوا علي صلاة مبتورة بل صلوا الي اهل بيتي و لا تقطعوهم فان كل نسب و سبب يوم القيامة منقطع الا نسبي. و ابن حجر در صواعق [335] نقل كرده: روي عن النبي (ص): لا تصلوا علي الصلاة البتراء فقالوا: و ما الصلاة البتراء؟ فقال: تقولون اللهم صل علي محمد و تمسكون بل قولوا: اللهم صل علي محمد و آل محمد.

### ضم «آل» در صلوات نزد شيعه ضروريست‌

شيخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الكلام قدس‌سره [336] فرموده: كه ضم (آل محمد) در صلوات مثل ضروريست در مذهب شيعه و به اين جهت است كه از بعض عامه نقل شده كه نهي كرده از صلوات گفتن بر (آل ) زيرا در آن اشعار بر افضي بودن است بعد مي‌فرمايد: پناه مي‌برم [ صفحه 464] بر خدا از اين عصبيت باطل چنانچه گفته شد از روي تعصب جاهلي فرمايش و دستور پيغمبر (ص) را به كنار انداخته‌اند.

### مراد از آل محمد چه كسانند؟

#### اشاره

ناگفته نماند: مراد از آل محمد كه بايد در صلوات به رسول‌الله (ص) صلوات بر آنها نيز ضميمه شود و آنها را هيچ وقت نمي‌توان جدا از صلوات به رسول‌الله (ص) كرد و اجماعي ميان شيعه است. عبارت از اميرالمؤمنين علي و فاطمه و حسن و حسين و نه امام معصوم از اولاد حسين صلوات‌الله‌عليهم است و اين مسأله از ضروريات اماميه اثناعشريه و از اتفاقيات بي‌شك و شبهه و از مسلمات ميان شيعه و از بديهيات است و روايات در اين موضوع بي‌شمار است. ثعلبي‌از بزرگان علماء اهل سنت در تفسير خود نقل كرده مسندا از شهر بن حوشب از ام‌سلمة (رض) عن رسول‌الله انه قال لفاطمه (ص) ايتيني بزوجك و ابنيك فجائت فالقي عليهم كساء ثم رفع يده عليهم فقال اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك و بركاتك علي آل محمد فانك حميد مجيد قالت: فرفعت الكساء لادخل معهم فاجتذ به فقال: انك علي خير. از روايات وارده در قضيه‌ي كساء و از اخبار متواتره از طرق فريقين در آن واقعه‌ي مهمه و موضوع بسيار بزرگ كه رسول‌الله (ص) خواسته [ صفحه 465] عملا اهميت آن را برساند و به مسلمانها بفهماند و آيه‌ي تطهير نازل شده كاملا معلوم و روشن است كه مراد از آل محمد و منظور از اهل‌بيت در آيه‌ي شريفه‌ي تطهير [337] عبارت از آن بزرگواران است كه رسول‌الله (ص) آنها را در زير كساء جمع فرموده و آنها را در قضيه‌ي مباهله با نصاراي نجران همراه خود به مباهله حاضر كرد. و نظر به اجماع قطعي و احاديث متواتره از طرق اهل‌بيت عليهم‌السلام نه فرزند امام حسين سيدالشهداء عليه آلاف التحية و الثناء داخل آل محمد و اهل‌بيت اطهار بوده و صلوات و سلام شامل آن ذوات مقدسه عليهم‌السلام نيز مي‌باشد.

### انكاري از صاحب قاموس‌

بسيار تعجب‌آور است كه فيروزآبادي صاحب كتاب قاموس در لغت در كتاب: (الصلات و البشر في الصلاة علي خير البشر) [338] اقرار كرده كه رسول‌الله (ص) اعلام و تعليم فرموده: كه در صلات بر او صلات بر آل را علاوه شود با اين حال باز خودش در همان كتاب و سايرين وقتي كه صلوات در موقع ذكر كلمه‌ي (رسول‌الله) يا در مقابل اسم مبارك آن [ صفحه 466] حضرت مي‌نويسند اين جملات را نگارش داده‌اند (صلي الله عليه و سلم) و (آل) را حذف مي‌كنند بعد فيروزآبادي در همان صفحه از كتاب نامبرده شروع به تفاصيلي كرده كه از جهتي به حق اعتراف نموده و از طرف ديگر دچار اشتباهاتي شده كه سراپا باطل و حرفهاي لاطائل است آنجا كه گويد: فلتعلم ان الله عز شأنه أمر بالصلاة علي رسول‌الله (ص) و لم يأمر بالصلاة علي آله في الكتاب و انما جاء الاعلام في تعليم رسول‌الله (ص) ايانا الصلاة عليه بزيادة الصلاة علي الال تا اين كه گويد: ثم اعلم ان آل الرجل في لغة العرب خاصته الاقربون اليه و خاصة الانبياء و آلهم هم الصالحون العلماء بالله من المؤمنين و قد علمنا ان ابراهيم كان من آله انبياء و رسل. بعد تفصيلي نگارش داده كه قريب به اجمالش اين است: مراد از آل محمد علماء صالحين از امت است كه آنها از خواص پيغمبر اكرم (ص) مي‌باشند و در صلوات مأثوره: اللهم صل علي محمد و آل محمد كما صليت علي ابراهيم و آل ابراهيم... الخ. از آل ابراهيم انبياء و رسل بودند مثل اسحق و يعقوب و يوسف و انبيائي كه از نسل ابراهيم آمده‌اند و نظر بر اين كه در اين امت نبوت ختم شده و باب تشريع احكام مسدود گرديده به اين مناسبت رسول‌الله (ص) از خداوند خواسته براي آل محمد مرتبه‌ي نبوت باشد گرچه آل او نمي‌توانند تشريع احكام نمايند چون منصب نبوت ندارند پس از كمال رسول‌الله [ صفحه 467] (ص) است كه آل خود را در رتبه به انبياء ملحق كرده است. و رسول‌الله (ص) بر ابراهيم عليه‌السلام مزيت دارد كه شرع وي نسخ نمي‌شود ولي از شرايع ابراهيم عليه‌السلام نسخ شد و رسول‌الله (ص) تعليم صلوات را به ما به اين صورت كه آل او را در صلوات به خودش ضم شود بيان نفرموده مگر از طريق وحي الهي و دعوت رسول‌الله (ص) در اين‌باره باجابت رسيده است. پس ما قطع داريم كه در اين امت اشخاصي هستند كه درجه‌ي آنها به درجه‌ي انبياء در نبوت ملحق شده است ولي حق تشريع احكام را ندارند و خداوند رسول‌الله (ص) را گرامي داشته كه آل او را شهداء بر امم انبياء قرار داده چنانچه انبياء را بر امت‌هاي خودشان شهداء قرار داده. بعد خداوند تخصيص داده بر اين امت يعني علماء آنها را كه به آنها تشريع فرموده اجتهاد در احكام را و مقرر فرموده كه آنچه نظر آنها در اجتهادشان بر آن مؤدي بشود آنها به مؤداي آن هم خودشان و هم مقلدين‌شان عمل نمايند چنانچه حكم شرايع انبياء و مقلدين آنها اين طور بود. پس خداوند اجتهاد را در اين امت به منزله‌ي وحي در انبياء بني‌اسرائيل قرار داده و براي آل محمد كه عبارتند از مؤمنين علماي اين امت مرتبه‌ي نبوت نزد خداوند تعالي است كه در آخرت ظاهر مي‌شود و در دنيا همين مقدار اجتهاد مشروع مي‌كنند و در دين و احكام اجتهاد نمي‌كنند مگر به امر مشروع از جانب خداوند تعالي. [ صفحه 468] و هرگاه اتفاق افتاد كه يكي از اهل‌بيت به اين مرتبه از علم و اجتهاد نائل شد براي آنها اين مرتبه وجود دارد مانند حسن و حسين و جعفر و نظائر آنها از اهل‌بيت كه جمع كرده‌اند ميان (اهل) و (آل) را و خيال نشود كه مراد از (آل محمد) عبارت از اهل‌بيت پيغمبر (ص) بالخصوص‌اند زيرا اين ادعا نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمي‌شناسد بلكه (آل) عبارت است از: خاصة الرجل و احباؤه: بتخفيف الباء الموحدة. و خداوند تعالي مي‌فرمايد: أدخلوا آل فرعون [339] ... و مي‌فرمايد: اعملوا آل داود شكرا [340] ...

### بررسي به مطالبي كه صاحب قاموس بيان كرده‌

فيروزآبادي بعد از اين تفاصيل باز گويد: و قول رسول‌الله (ص) علماء امتي كأنبياء بني‌اسرائيل و في لفظ: علماء هذه الامة انبياء سائر الامم و ان كان في اسناده مقال لكن يستأنس به فيما ذكرناه. به كلمات فيروزآبادي كه تا اينجا خلاصه‌ي ترجمه و يا عين لفظش نقل شد بررسي و تحقيق شود كه از نظر دقت صحيح است يا نه؟ و پس از آن مراد از (آل محمد) چنانچه گذشت در نزد شيعه‌ي اماميه كه در تمامي عقائد و اقوال و در احكام به اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام رجوع كرده و از آن حضرات اخذ كرده‌اند چيست؟ خواهيم پرداخت. [ صفحه 469] فيروزآبادي گفته: كه خدا در قرآن كريم به ما امر فرموده كه به رسول‌الله صلي الله عليه و آله صلوات بفرستيم ولي نسبت به آل رسول‌الله (ص) در كتاب امر به صلوات نفرموده است. اين فرمايش وي درست نيست زيرا خداوند در آيه‌ي شريفه: يا أيها اليذن آمنوا صلوا عليه.... امر به صلوات به رسولش فرموده و آيه بر آن دلالت مطابقي دارد و آيه‌ي شريفه لازم گرفته صلوات بر (آل) را بادلالت التزامي چون مسلمين بعد از نزول آيه چنانچه در احاديث كثيره نقل كرده‌اند از كيفيت صلوات از رسول‌الله (ص) سئوال كردند فرمود به من صلوات بگوئيد و آل محمد را ضم بر آن كنيد و اين اتفاقي ميان سني و شيعه است گرچه سنيها در مقام عمل با فرمايش پيغمبر (ص) موافقت ندارند و مخالفت مي‌كنند پس صلوات بر پيغمبر (ص) لازم گرفته كه صلوات بر (آل) نيز گفته شود و الا صلوات دم بريده و برخلاف دستور رسول‌الله صلي الله عليه و آله خواهد شد پس آيه‌ي شريفه بالالتزام دلالت دارد كه صلوات بر (آل) نيز با صلوات بر نبي صلي الله عليه و آله و سلم ذكر شود و در آيه‌ي شريفه فقط رسول‌الله (ص) ذكر شده اشاره به اين است كه (آل رسول‌الله ص) مانند خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله هستند و مثل يك نفس مي‌باشند رسول‌الله صلي الله عليه و آله از (آل) است و (آل) از رسول‌الله صلي الله عليه و آله‌اند فرقي ندارند به منزله‌ي نفس واحده هستند. در صحيح مسلم در كتاب صلاة در باب صلاة بر نبي (ص) بعد از تشهد و همچنين در صحيح بخاري در تفسير سوره‌ي احزاب با طرقي نقل [ صفحه 470] كرده‌اند كه تواتر دارد: قلت يا رسول‌الله اما السلام عليك فقد عرفناه و اما الصلاة عليك فكيف هي؟ فقال: قولوا اللهم صل علي محمد و آل محمد كما صليت علي ابراهيم و آل ابراهيم. و لذا آيه‌ي شريفه: صلوات لازم گرفته كه (آل محمد) مانند خود رسول‌الله (ص) افضل امت باشند و براي آنها منزلت و مرتبه‌اي است كه مانند خود پيغمبر اكرم (ص) مستحق صلوات هستند كه خداوند امر فرموده به پيغمبر (ص) و آل آن حضرت با هم صلوات گفته شود و از هم هيچ وقت جدا نشوند و لذا به اعتراف خود آقاي فيروزآبادي چنانچه كلماتش گذشت (آل محمد) در مرتبه‌ي انبياء و در درجه‌ي مرسلين هستند. و از اموري كه كشف از بطلان قول فيروزآبادي مي‌كند كه ادعا كرده آيه‌ي شريفه دلالت بر صلوات گفتن بر (آل محمد) را ندارد اذعان يكي از متعصبين علماي اعلام اهل سنت و اعترافش بر دلالت آيه‌ي شريفه به موضوع نامبرده مي‌باشد و او عبارت از ابن حجر مكي است كه در كتاب خود صواعق كه به گمان خويش در رد شيعه تأليف كرده [341] اقرار به دلالت [ صفحه 471] آيه نموده و خوب است عين عبارات وي از صواعق نقل شود [342] تا معلوم گردد خداوند چطور مطلب حق را به قلم يك نفر عالم متعصب سني جاري كرده است: سؤالهم بعد نزول الاية و اجابتهم باللهم صل علي محمد و علي آل محمد الي آخره دليل ظاهر علي ان الامر بالصلاة علي أهل بيته و بقية آله مراد من هذه الاية و الالم يسألوا عن الصلاة علي أهل بيته و آله عقب نزولها و لم يجابوا بما ذكر فلما اجيبوا به دل علي ان الصلاة عليهم من جملة المأمور به و انه (ص) [343] اقامهم في ذلك مقام نفسه لان [ صفحه 472] القصد من الصلاة عليه مزيد تعظيمه و منه تعظيمهم و من ثم لما أدخل من مر في الكساء قال: اللهم انهم مني و أنا منهم فاجعل صلاتك و رحمتك و مغفرتك و رضوانك علي و عليهم و قضية استجابة هذا الدعاء ان الله صلي عليهم معه فحينئذ طلب من المؤمنين صلاتهم عليهم معه (بعد ابن حجر حديث لا تصلوا علي الصلاة البتراء- را نقل كرده كه قبلا ما نقل كرديم و گويد:) و لا ينافي ما تقرر حذف الال في الصحيحين قالوا: يا رسول‌الله كيف نصلي عليك؟قال: قولوا: اللهم صل علي محمد و علي ازواجه و ذريته كما صليت علي ابرهيم الي آخره لان ذكر الال ثبت في روايات أخر و به يعلم انه (ص) قال ذلك كله فحفظ بعض الرواة ما لم يحفظه الاخر ثم عطف الازواج و الذرية علي الال في كثير من الروايات يقتضي انها ليسا من الال الخ... پس معلوم شد كه خداوند در قرآن كريم امر به صلوات بر (آل) را فرموده و آيه‌ي صلوات با دلالت التزامي‌بر آن دلالت دارد. بعد فيروزآبادي گويد: آل الرجل در لغت عرب خواص نزديكان وي مي‌باشند.

### معاني «آل» به نقل صاحب لسان العرب‌

بايد دانست كه معني (آل) در لغت متعدد است و اهل سنت بر حسب معاني (آل) در لغت در معني و مراد از (آل محمد) اختلاف شديد كرده‌اند و ابن منظور در لسان‌العرب تمامي آنها را تفصيلا نگاشته و خوب است خلاصه و اجمال آنچه او گفته در اينجا بياوريم: [ صفحه 473] در لسان العرب در ذيل ماده‌ي (أول) گويد [344] : و الال آل النبي (ص) اختلف الناس في الال فقال طائفة: آل النبي صلي الله عليه و آله من اتبعه قرابة كانت او غير قرابة و آله ذو قرابته متبعا او غير متبع و قالت طائفة: الال و الاهل واحد و الال اذا صغر قيل أهيل و عن الكسائي في تصغير آل أويل قال ابوالعباس فقد زالت تلك العلة و صار الال و الاهل اصلين لمعنين فيدخل في الصلاة كل من اتبع النبي (ص) قرابة كان او غير قرابة و روي عن غيره أنه سئل عن قول النبي (ص): اللهم صل علي محمد و علي آل محمد من آل محمد؟ فقال قائل: آله اهله و أزواجه كأنه ذهب الي ان الرجل تقول له: ألك اهل؟ فيقول: لا و انما يعني انه ليس له زوجة قال و هذا معني يحتمله اللسان ولكنه معني كلام لا يعرف الا ان يكون له سبب كلام يدل عليه [345] و ذلك ان يقال للرجل تزوجت؟ فيقول: ما تأهلت فيعرف بأول الكلام انه أراد ما تزوجت. و قال قائل: آل محمد أهل دين محمد و ذهب ناس الي ان آل محمد قرابته التي ينفرد بها دون غيرها من قرابته و اذا عد آل الرجل ولده الذي اليه نسبهم و من يؤويه بيته من زوجة او مملوك أو مولي او احد [ صفحه 474] ضمه عياله و كان هذا في بعض قرابته من قبل ابيه دون قرابته من قبل امه لم يجز أن يستدل علي ما أراد الله من هذا ثم رسوله الا بسنة رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم فلما قال ان الصدقة لا تحل لمحمد و آل محمد دل علي ان آل محمد هم الذين حرمت عليهم الصدقة و عوضوا منها الخمس و في الحديث. لا تحل الصدقة لمحمد و آل محمد قال ابن الاثير. و اختلف في آل النبي صلي الله عليه و آله الذين لا تحل الصدقة لهم فالاكثر علي أنهم أهل بيته. و قيل آله اصحابه و من آمن به و هو في اللغة يقع علي الجميع و آل الرجل اتباعه و منه قوله عز و جل. أدخلوا آل فرعون اشد العذاب. هذا تلخيص ما في اللسان. و قيل: الفرق بين الال و الاهل ان الاهل اعم منه يقال. اهل البصرة و لا يقال. آل الرجل قومه و كل من يؤل اليه بنسب او قرابة مأخوذ من الاول و هو الرجوع و اهله كل من يضمه بيته و قيل آل الرجل قرابته و اهل بيته و آل الرجل شخصه و كذلك آل كل شئي و آل الرجل اهله و لا يستعمل الا في ما فيه شرف فلا يقال: آل الاسكاف [346] . از اين همه اقوال مختلفه كدام را مي‌توان ترجيح داد؟ معلوم [ صفحه 475] است كه به اقوال و سخنان اشخاص عادي كه هر كس بر حسب فهم خود در مراد از (آل محمد) اظهار نظري كرده با در نظر گرفتن اين كه ترجيح بدون اين كه مرجحي در بين بوده باشد ممكن نيست چطور مي‌توان اعتماد كرد؟ قولي كه خواسته با سنت نبوية صلي الله عليه و آله كه فرموده: ان الصدقة لا تحل لمحمد و آل محمد. ترجيح دهد كه مراد از (آل محمد) كليه أقرباء رسول الله صلي الله عليه و آله است كه صدقه بر آنها حرام است.

### معني «آل» در اخبار متواتره‌

پس با آن همه احاديث و اخبار متواتره در قضيه‌ي حديث كساء و غيره مراد از (آل محمد) را بيان فرموده و خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله معني (آل محمد) را به مردم تفسير و توضيح داده و مراد خويشتن را ظاهر و آشكارا ساخته چرا مراد از (آل محمد) را كه عبارت از علي و فاطمه و حسن و حسين سلام‌الله‌عليهم مي‌باشند نتوان ترجيح داد؟ آيا تعجب‌آور نيست معنائي كه خود صاحب شريعت مقدسه بيان فرموده آن را به كنار گذاشته و بأمثال أقوال فلان لغوي مرد عادي بتوان اطمئنان پيدا كرد؟ و چرا اين همه احاديث به طرق أهل سنت و شيعه را به كنارانداخت كه با دلالت مطابقي به معناي (آل محمد) دلال دارد ولي به احاديثي تمسك نمود كه در مورد صدقه وارد شده چطور به آنها چنگ زده مي‌شود؟ و آن همه اقوال علماي أهل سنت كه از صاحب لسان العرب [ صفحه 476] شنيده شد در آنها قول فيروزآبادي كه (آل محمد) را به علماء امت معني كند ديده و شنيده نشد پس فيروزآبادي به دلخواه خودش خواسته (آل محمد) را معني كند در صورتي كه آل ابراهيم عليه‌السلام عبارتند: از اولاد ابراهيم عليه‌السلام مانند: اسماعيل و اسحق و يعقوب و انبيائي كه از نسل ابراهيم عليه‌السلام آمده‌اند ولي در رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم (آل محمد) به امت و در امت هم به علماء معني مي‌شود؟ در صورتي كه مقتضاي تشبيه به ابراهيم عليه‌السلام بايد (آل محمد) هم مثل (آل ابراهيم) از نسل و اولاد خاتم انبياء محمد مصطفي صلي الله عليه و آله و سلم بوده باشند نه از ديگران كه نسبت به آنها به رسول‌الله (ص) بيگانگانند گرچه از علماء امت باشند. و علاوه در نسل رسول‌الله (ص) اشخاصي هستند كه به حكم عقل و نقل معصومند- اگر تابع دليل باشيم- و اعلم امت اسلامي در عصر خودشان بوده‌اند و تمامي امت با علميت و افضليت آنها اعتراف دارند و آن ذوات مقدسه‌اند كه در مرتبه‌ي انبياءاند كه خود فيروزآبادي به اين موضوع اعتراف نمود و اشخاصي كه در مرتبه‌ي نبوت باشند بايد معصوم باشند و الا غير معصوم به مرتبه‌ي نبوت نائل نمي‌شود زيرا نائل شدن به آن مرتبه لازم گرفته كه به تمامي اوصاف و كمالات ني دارا باشد و از آنهاست صفت، و به عقيده شيعه‌ي اماميه كه با دلائل بسيار محكم و متقن ثابت كرده‌اند آنها از سائر انبياء گذشته و حتي از انبياء اولي‌العزم بغير از خاتم انبياء صلي الله عليه و آله و سلم افضلند و اعلم از آنها بوده‌اند. آن اشخاص افضل و اعلم كه در رتبه‌ي انبياء و به اعتراف خود [ صفحه 477] فيروزآبادي كه كلامش نقل شد خداوند به جهت گرامي داشتن رسول‌الله (ص) (آل) او را شهداء بر امم انبياء قرار داده كه مرتبه‌ي نبوت و امامت است آيا آنها مراد از (آل محمد) نباشند؟ آيا ملايان سنيها شاهد بر امم انبيائند؟ آيا آنها از اعمال امم آگاهند تا شهداء بر آنها باشند؟ يا رسول‌الله (ص) و اوصياء طاهرين او عليهم‌السلام‌اند كه بر اعمال واقف و نزد خداوند شاهدند. و قل اعملوا فسيري الله عملكم و رسوله و المؤمنون [347] . اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام كه در اسلام اعلميت و افضليت‌شان مورد اتفاق مسلمين است به عقيده‌ي فيروزآبادي كه عمر خود را در الفاظ و لفاظي بسر برده و از علوم (آل محمد) حظ و نصيبي نبرده اگر از اهل‌بيت كسي به مرتبه‌ي علماء از علم و اجتهاد رسيد و ميان (اهل) و (آل) را جمع كرد به مرتبه‌ي آنها مي‌رسد كه در جرگه‌ي (آل محمد) وارد شوند مانند آن حضراتي كه از آنها اسم برده است؟- زهي به اين بي‌ادبي و تصور باطل و خيال عاطل كه آقاي فيروزآبادي كرده: اشخاصي كه علوم‌شان من جانب‌الله‌تعالي است آنها را در رديف علماي امت كه نسبت به آن ذوات مقدسه جاهل‌اند نه عالم آورده است.

### اجتهاد مجتهدين مثل وحي بر انبياء نيست‌

اشخاصي كه علوم آنها از خاتم انبياء صلي الله عليه و آله و سلم اقتباس شده و فرمود: [ صفحه 478] (أنا مدينة العلم و علي بابها) [348] و اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و يازده فرزند آن حضرت همه‌شان باب علم رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم‌اند آنها را مانند اشخاص مجتهدين عادي كه علوم‌شان كسبي و تعلمي از امثال خودشانند خيال نموده اشخاصي كه علوم اولين و آخرين و انبياء و مرسلين نزد آنهاست و علم كتاب مبين (و فيه تبيان كل شيئي) در سينه‌هاي مبارك ايشان است آنها را با ملاهاي سنيها يكسان فرض كرده- أف باد بر اين جهالت و ناداني نابود باد اينگونه فهم‌ها و قلبهاي ظلماني- اينگونه اشخاص بودند كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را با معاوية بن صخر زنديق يكسان فرض كردند و امام عليه‌السلام فرمود: انزلي الدهر حتي قالوا علي و معاوية. و آقاي فيروزآبادي اجتهاد مجتهدين سنيها را كه باب اجتهاد را مسدود كرده و تقليد از چهار مجتهد مرده مي‌نمايند كه ابدا دليلي بر آن نداريم [349] مانند وحي انبياء بني‌اسرائيل تصور كرده است چنانچه [ صفحه 479] تصريحش بر آن گذشت. اين ادعاء وي اشتباه بزرگ است زيرا اجتهاد مجتهدين در مسائل و فروعات اختلافي مي‌باشد كه از ضروريات نيست و مؤداي اجتهاد آنها ظني و حكم ظاهري است و اگر مطابق واقع باشد مثاب و مأجور و به واقع عمل كرده است و اگر مطابق واقع نشد معذور خواهد بود اگر در بذل وسع و اجتهاد خود قصور و مسامحه روا نداشته باشد و اما [ صفحه 480] احكامي كه انبياء عليهم‌السلام به مردم بيان مي‌فرمايند حكم واقعي است كه از وحي تلقي و اخذ فرموده‌اند و از روي اجتهاد نيست گر چه اهل سنت از صدر اول اسلام خواسته‌اند به رسول‌الله (ص) نيز نسبت اجتهاد بدهند تا اجتهاد امثال معاويه‌ها را بلكه تصحيح كنند و خليفه را در تحريم امثال مسأله‌ي متعه‌ي زنان كه در مقابل نص قرآن كريم و در ازاء رسول‌الله (ص) اجتهاد نموده مجتهد بتراشند در صورتي كه پيغمبر (ص) از وحي تلقي مي‌كند و اجتهاد در حق وي معني ندارد و لذا اين بحث را كه آيا پيغمبر (ص) مجتهد بود و اجتهاد مي‌كرد؟ به ميان آورده‌اند [350] و علماي اعلام اين مطلب را در كتاب‌هاي علم اصول فقه كه در زمانهاي قديم در آن علم تصنيف فرموده‌اند عنوان كرده و به بحث پرداخته‌اند. در هر صورت مقايسه اجتهاد مجتهدين به نحو مشروع در احكام و فروعات اختلافي و آن را به منزله‌ي وحي بر أنبياء خيال كردن كلام باطل و تصور بي‌حاصل و فاسد است. بلي اگر منظورش از علمائي كه (آل محمد) مراد از آن ذوات مقدسه است عبارت باشد از اوصياء معصومين رسول‌الله (ص) آن وقت اين كلام وي صحيح است كه هر چه آنها بيان نمايند مانند فرمايش‌هاي [ صفحه 481] انبياء و خود رسول‌الله (ص) است زيرا آنها هر چه گويند و بيان فرمايند مأخوذ از رسول‌الله (ص) است فرقي در ميان نيست ولي باز بيانات و فرمايش‌هاي آنها نيز مانند خود پيغمبر (ص) در اصول و فروع دين از روي اجتهاد نيست بلكه مأخوذ از رسول‌الله (ص) است. و بايد اضافه كرد كه اجتهاد مجتهدين براي پيا كردن حكم واقعي كه از يك حكم الهي در واقعه‌ي بيشتر نيست مي‌باشد و ممكن است در پيدا كردن آن حكم مجتهد به خطا برود و مؤداي اجتهادش مطابق حكم واقعي نباشد ولي انبياء (ص) در بيان احكام واقعيه به خطا نمي‌روند پس چطور اجتهاد آنها مانند وحي بر انبياء مي‌شود؟ زيرا اگر مانند وحي باشد در آن خطا نمي‌شود بلي فيروزآبادي مبناي كلامش بنا به مذهب خودشان است كه مجتهد را در اجتهادش مصيب مي‌دانند يا قائل به حكم واقعي اصلا نيستند يا قائلند به عدد آراء مجتهدين در يك واقعه احكام مختلفه بر حسب مؤداي اجتهاد و ظن آنها حكم جعل شده و يا مي‌شود و در لوح محفوظ ثبت مي‌گردد بنا به اختلافي كه در مسأله‌ي تصويب از آنها نقل شده است و بطلان تمامي‌انها نزد ما واضح است.

### اشاره به مساله‌ي تخطئة و تصويب‌

و در اصول فقه اماميه در مسأله‌ي (تخطئه و تصويب) اين مطلب كاملا عنوان شده و به طور تفصيل تحقيق گشته به نحوي كه به كسي شك و شبهه نمانده است و بطلان قول به تصويب مانند آفتاب روشن گرديده و احتياجي براي تفصيل در اينجا نمانده است.

### موضوع بودن آنچه نقل شده: علماء امتي كانبياء... الخ‌

اما اين كه فيروزآبادي در ضمن كلامش گفته: به مدعاي وي كه [ صفحه 482] (آل محمد) را به علماي امت معني كرده با حديث علماء امتي كانبياء بني‌اسرائيل استيناس پيدا مي‌شود، درست نيست: اولا: اين حديث كه به سه نحو نقل شده: علماء امتي انبياء بني‌اسرائيل يا: كأنبياء بني‌اسرائيل يا: افضل من انبياء بني‌اسرائيل- در اصول و جوامع حديث شيعه‌ي اماميه پيدا نشده و علامه‌ي محدث جزائري (ره) و علامه‌ي حر عاملي (ره) و سيد علامه‌ي شبر (ره) د مصابيح الانوار كه از اكابر محدثين عظام‌اند تصريح كرده‌اند كه اين حديث از موضوعات سنيهاست ولي باز توجيهاتي بر آن ذكر كرده‌اند [351] چنانچه آن را از استاد اعظم ما آيةالله كاشف الغطاء (ره) سؤال كرده‌اند و توجيهاتي در جواب مرقوم فرموده است [352] . و خود آقاي فيروزآبادي نيز در كلامش اشاره كرده كه در سند اين حديث كلام است چنانچه گذشت: (و ان كان في اسناده مقال) و علماي اعلام بر فرض كه اين حديث صحت داشته باشد براي آن توجيهات مرقوم فرموده‌اند و الا حديث از جهت سند و راوي معلوم نيست بلكه از بزرگان محدثين شنيده شد و گذشت كه فرموده‌اند:از موضوعات است: [ صفحه 483] و در بعض عبارات واقع است: علماء امتي افضل من انبياء بني‌اسرائيل [353] - اگر منظور علماي امت باشد كه غيرمعصومند ترجيح و مرجوح بر راجح لازم مي‌آيد و آن محال است زيرا انبياء معصومند و علماء امت معصوم نيستند چطور مي‌شود كه افضل از انبياء باشند مگر اين كه گفته شود: كه علماي معصوم اين امت مراد است كه عبارت از حضرات ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام باشند اين معني صحيح است و جاي شك نيست كه ائمه‌ي معصومين اين امت افضل از تمامي انبياء و مرسلين و حتي اولي‌العزم غير از خاتم انبياء صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشند. و بزرگان محدثين نيز علماء امتي.... الخ را در حديث مذكور به معناي ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام دانسته‌اند زيرا آنها هستند كه در مقام و مرتبه‌ي نبوت بوده و بلكه افضل از انبياءاند. و تمامي آن معاني كه از لسان العرب براي (آل محمد) از علماي اعلام اهل سنت نقل شد و آقاي فيروزآبادي قائل است كه مراد عموم علماء مؤمنين اين امت است.

### قدر متقين بودن آل محمد بنا به اقوال عامه‌

و يا بنا به قول شافعي كه قائل است مراد از (آل محمد) عموم اقرباء رسول‌الله (ص) باشند كه صدقه بر آنها حرام است يا اقوال ديگر كه گذشت نظر به تمامي آنها دوازده معصوم از اهل‌بيت رسول‌الله (ص) [ صفحه 484] بدون كوچكترين شك داخل در آل محمد (ص) هستند زيرا دخول آنها قدر متيقن است ولي از احاديث و تواريخ معلوم و مستفاد مي‌شود كه در دوره‌ي بني‌اميه و آل مروان و بني‌عباس دشمنان خاندان نبوت بسيار كوشيده‌اند كه بتوانند (آل محمد) را طوري معني نمايند كه اختصاص به اميرالمؤمنين علي و اولاد طاهرين آن حضرت عليهم‌السلام نداشته باشد و مكالمات و مباحثات حضرت امام رضا عليه‌السلام در مجلس مأمون‌الرشيد در اثبات اين كه آل يس و آل محمد عبارت از ائمه‌ي طاهرين عليهم‌السلام است مشهور و در كتب مسطور است گاه گويند: (آل محمد) عبارت از تمامي امتند و گاه گفته‌اند: كه عبارت از تمامي اقرباي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم است و از اين قبيل اقوال تراشيده‌اند و فرمايش رسول‌الله (ص) را كه در قضيه‌ي كساء فرموده: اللهم هؤلاء آل محمد. زير پا گذاشته‌اند چنانچه در صلوات فرستادن معلوم شد با وجود آن همه روايات تا امروز رويه‌ي بني‌اميه را تعقيب كرده و از رويه‌ي رسول‌الله (ص) رو گردانيده‌اند چنانچه بني‌اميه اصرار ورزيده‌اند كه در صلوات (آل محمد) را ترك كرده و صلوات دم بريده فرستاده شود و آيه‌ي تطهير را به زوجات رسول‌الله (ص) تفسير كنند و گويند: مراد از اهل‌بيت زوجاتند و به مفسرين مزدور پول مي‌دادند و در مجامع عمومي و در بازارها ندا مي‌دادند كه مراد از اهل‌بيت كه آيه‌ي تطهير درباره‌ي آنها نازل شده عبارت از زوجات [ صفحه 485] پيغمبرند (ص) [354] . و همچنين اصرار ورزيده‌اند كه (آل محمد) را از معناي حقيقي آن خارج و به معاني مجازي حمل نمايند و پيروان آنها نيز كه بعدا پا به عرصه‌ي وجود گذاشته‌اند از آنها پيروي كرده و مي‌كنند. راغب اصفهاني در مفردات القرآن گويد [355] : قيل لجعفر الصادق رضي‌الله‌عنه: الناس يقولون: المسلمون كلهم آل النبي عليه الصلاة والسلام فقال: كذبوا و صدقوا. فقيل له: ما معني ذلك؟ فقال: كذبوا في أن الامة كافتهم آله. و صدقوا في أنهم اذا قاموا بشرائط شريعته آله. از اين تعبير كه مردم گويند مسلمين عموما آل نبي (ص) هستند واضح است كه مردم را دستهاي اموي وادار به آن حرفها مي‌كرده و بر فرض اگر با قرينه و مجازا (آل محمد) به امت هم اطلاق شود مردمي [ صفحه 486] كه اين ادعاء را مي‌كرده‌اند نمي‌توانند بودن قدر متيقني را از (آل محمد) انكار نمايند كه عبارت از ائمه‌ي طاهرين از اولاد سيد المرسلين (ص)اند. و فرمايش امام عليه‌السلام: في انهم اذا قاموا بشرائط.... الخ قرينه است كه اطلاق (آل) بر امت از باب مجاز و به معني اتباع است اگر به شريعت عمل نمايند.

### فرمايشهاي امام رضا

ريان بن صلت روايت كرده كه حضرت رضا عليه‌السلام در مرو به مجلس مأمون تشريف برد و در آن مجلس جماعتي از علماء اهل عراق و خراسان جمع شده بودند و مأمون از امام عليه‌السلام از آيه‌ي شريفه: ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا [356] سئوال كرده و آن حضرت برخلاف آنچه علماء در آن مجلس گفته‌اند بيانات فرموده و مأمون سئوال كرده كه آيا مراد از عترت (آل) است يا غير آل؟ امام عليه‌السلام فرموده: مراد (آل) است. و علماء گفته‌اند: از رسول‌الله صلي الله عليه و آله نقل شده: كه امت من آل من است و اصحاب پيغمبر صلي الله عليه و آله به نحو استفاضه گفته‌اند: كه مراد از آل محمد امت اوست. امام عليه‌السلام در جواب آنها فرموده: آيا به آل محمد صدقه حرام [ صفحه 487] است؟ علماء گفته‌اند: بلي حرام است، امام عليه‌السلام فرموده: به امت چطور صدقه حرام است؟ در عموميت گفته‌اند: نه حرام نيست، امام عليه‌السلام فرموده: اين فرق ميان امت و آل كافي است پس نمي‌شود گفت: كه مراد از آل امت است. و امام رضا عليه‌السلام در آن مجلس با دوازده آيه از آيات قرآني فضيلت عترت طاهره عليهم‌السلام را بيان فرموده از ملاحظه‌ي مجموع آن بيانات امام عليه‌السلام و كلمات علماء كه در حضور مأمون بوده‌اند معلوم مي‌شود كه علماء عامه چقدر اصرار داشته‌اند كه نسبت به معاني آل محمد و اهل‌بيت و ذريه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله پرده‌پوشي نمايند و همان افكار نادرست و عقائد باطله است كه تا حال در زبان و قلم سنيها باقي و در اصرار به آنها پافشاري مي‌نمايند. از همان افكار است كه آقاي فيروزآبادي در كلماتش اظهار كرده چنانچه نقلش گذشت: خيال نشود كه مراد از (آل محمد) عبارت از اهل‌بيت پيغمبر (ص) بالخصوص‌اند زيرا اين ادعاء نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمي‌شناسد بلكه (آل) عبارت از احباء و خاصان مرد است بعد آيه‌ي ادخلوا آل فرعون... را به خود شاهد آورده است.

### در معضلات بايد به آل محمد رجوع شود

به آقاي فيروزآبادي گفته مي‌شود: شما خودتان اقرار داريد كه (آل) در لغت عبارت از احباء و خاصان شخص است و خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و عترت طاهره از اولاد رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم كه برابر با كتاب الله و يكي از ثقلين هستند كه تا روز قيامت با هم خواهند بود و اتباع و شيعه‌ي [ صفحه 488] آن حضرات نيز اتفاق دارند تعيين كرده‌اند كه (آل محمد) و (اهل‌بيت) و (عترت) عبارت از خاصان از اولاد پيغمبر صلي الله عليه و آله و ائمه‌ي اثناعشر عليهم‌السلام و صديقه‌ي طاهره زهراء بتول عليهاالسلام مي‌باشد. آيا در مقابل اينها مي‌توان ادعاء كرد: كه مراد از (آل محمد) اهل‌بيت پيغمبر صلي الله عليه و آله بالخصوص نيستند زيرا اهل لغت و عرب اين معني را نمي‌شناسند؟ آيا تصريح خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام كه به موجب ادله‌ي عقليه و نقليه عصمت آنها ثابت است و اتفاق شيعيان آنها و اقوال و بيانات آنها بر حسب روايات وارده به اندازه‌ي اعتبار اقوال اهل لغت از عرب نمي‌باشد؟ تا آقاي فيروزآبادي گويد: اهل لغت و عرب آن را نمي‌شناسد؟

### شعر ناشي صغير

در صورتي كه تمامي امور و علوم به نحو صحيح در نزد آن بزرگواران است فيروزآبادي خودش و تمامي عرب بايد از ايشان اخذ علوم كنند و چه خوب گفته شاعر اهل‌بيت عليهم‌السلام: ناشي صغير آن مرد متكلم فقيه [357] چنانچه علامه شيخ محمد علي اعسم نجفي (ره) در تخميس [ صفحه 489] قصيده‌ي او گويد: بنو المختار هم للعلم باب لهم في كل معضلة جواب اذا وقع اختلاف و اضطراب (بآل محمد عرف الصواب و في أبياتهم نزل الكتاب) مراد از (آل محمد) آنچه را كه خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله بيان و تعيين فرموده و عترت طاهره عليهم‌السلام نيز فرمايش رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم را تعقيب فرموده‌اند و در حالي كه (آل) در لغت چنانچه صاحب لسان‌العرب تصريح كرد به اولاد انسان گفته مي‌شود كه نسب‌شان به وي برسد و سنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله تعيين كرده كه (آل محمد) عبارت از اولاد نسبي و صلبي او ائمه‌ي طاهرين عليهم‌السلام كه از اولاد رسول‌الله صلي الله عليه و آله‌اند مي‌باشد كه اهل عصمت‌اند. آيا در مقابل اين دليل محكم مي‌توان گفت: كه عرب (آل محمد) را به آن معني نمي‌شناسند؟- ولي چه بايد كرد از قديم گفته‌اند: «حب الشيئي يعمي و يصم» چون امثال فيروزآبادي‌ها تمام اهتمام‌شان براي تصحيح اقوال گذشتگان‌شان مي‌باشد و لذا از معايب و ايرادات و اشكالات كلمات خودشان چشم پوشيده و نوشته‌اند آنچه را كه نبايد بنويسند و نظر بر اين كه از مثل فيروزآبادي در كتابي كه آن را طبع و نشر كرده و نسبت آن را به وي داده‌اند آن حرفهاي ناصحيح و اغلاط بسيار واضح درج شده و لذا به كلام طول داده شد تا نادرستي آن حرفها روشن شده و باعث اشتباه ديگران نگردد. [ صفحه 490]

### عقيده‌ي صحيح در معني آل محمد

#### اشاره

و اما عقيده‌ي شيعه‌ي اماميه درباره‌ي معني (آل محمد) چنانچه گفته شد آنست كه آنها عبارتند: از اميرالمؤمنين و صديقه‌ي طاهره و امام حسن مجتبي و امام حسين سيدالشهداء و نه امام از ائمه‌ي هدي سلام الله عليهم اجمعين، و در صلوات هم كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم فرموده آنها را از من جدا ننمائيد عبارت از آن حضرات و ذوات مقدسه مي‌باشد. علامه‌ي متبحر سيد علي خان مدني در شرح صحيفه‌ي سجاديه عليه‌السلام گويد [358] آل محمد عندنا عترته الطاهرة من أهل العصمة عليهم‌السلام و لا وجه لتخصيص الشهيد الثاني (ره) بأميرالمؤمنين و فاطمه و الحسنين عليهم‌السلام. و للعامة اختلافات فقيل: آله أمته و قيل: عشريته. و قيل. من حرم [ صفحه 491] عليه الزكات من بني‌هاشم و عبدالمطلب. و علامه‌ي محدث سيد جزائري (ره) گويد: و اما آله صلي الله عليه و آله فقد اختلف المسلمون في المراد بهم والذي اجتمعت عليه شيعتهم بسبب النقل المستفيض عن المعصومين انهم المعصومون عليهم‌السلام لا غير [359] . و علامه‌ي مجلسي (ره) در آخر كتاب اربعين مي‌فرمايد: الثامنة: في تحقيق معني الال و أهل البيت و قد قالت العامة فيهما ما قالوا و لا نطيل الكلام بذكر أقاويلهم الفاسدة و ما ذهب اليه الفرقد الناجية الامامية و دلت عليه اخبارهم المتواترة هو ان المراد بالال فاطمه و الائمة الاثناعشر عليهم‌السلام و كذا اهل‌البيت و يظهر من الاخبار اختصاص اهل‌البيت باصحاب الكساء اما مع الرسول (ص) و بدون و لعله احد اطلاقاته و مصطلحاته في عرفهم عليهم‌السلام و قد وافقنا علي ما ذكرنا كثير من العامة و دلت عليه اخبارهم. نگارنده گويد: شكي نيست كه رسول‌الله (ص) داخل آيه‌ي تطهير است به اتفاق مسلمين و همچنين اجماعي در ميان امامية است كه ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام داخل مفاد آن آيه‌ي شريفه است چنانچه در محل خود مشروحا بيان شده است.

### فرمايش شهيد ثاني و اشكال محقق خونساري

(آل) را شهيد ثاني (قدس‌سره) در شرح لمعه اختصاص به اميرالمؤمنين و صديقه‌ي طاهره و حسنين عليهم‌السلام داده و فرموده: بباقي ائمه عليهم‌السلام [ صفحه 492] اطلاق مي‌شود از باب تغليب و علامه‌ي محقق آقا جمال‌الدين خونساري (ره) در حواشي خود فرموده: كه اطلاق (آل) بباقي ائمه عليهم‌السلام از باب تغليب باشد محل تأمل است. فرمايش آن محقق جليل درست بوده و حرف حق است زيرا اطلاق (آل) بباقي ائمه عليهم‌السلام اطلاق حقيقي است از باب معني مجازي نيست تا از باب تغليب باشد. و محقق خوانساري قدس‌سره مي‌فرمايد [360] : و عن الصادق عليه‌السلام: (آل محمد) ذريته. و الذرية هو العقب و عقب العقب مطلقا و اهل بيته الائمة عليهم‌السلام و عترته اصحاب الكساء. هذا بحسب اصل اللغة و الا فالال و الاهل و العترة في الاحاديث مترادفة كل بمعني كل. روايتي كه از امام صادق عليه‌السلام نقل فرموده: كه آل محمد (ص) عبارت از ذريه است و ذريه عقب انسان را گويند تا دامنه‌ي قيامت بر اولاد شامل است ولي ناگفته نماند: روايت اشاره به اين است كه (آل محمد ص) به ذريه اطلاق مي‌شود و اختصاص به آنها دارد و ساير اقارب مراد از آل محمد نيست مانند اين كه بني‌عباس ادعاي آل محمد بودن داشتند و اما [ صفحه 493] اين كه آل محمد محمد در صلوات و در تشهد شامل عموم ذريه است از فرمايش امام عليه‌السلام درنمي‌آيد چنانچه اهل‌بيت را نيز دو اطلاق است گاه استعمال در كليه اولاد و ذريه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم مي‌شود ولي اصل حقيقت استعمالش در اهل‌بيت عصمت و طهارت است چنانچه در آيه‌ي تطهير: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا. مراد از اهل‌بيت عبارت از آل عبا و حضرات معصومين عليهم‌السلام است چنانچه روايات متواتره به طرق سني و شيعه بر آن ناطق است. همچنين مراد از (آل محمد) كه اغلب استعمال مي‌شود و در صلوات خواه در تشهد نماز كه واجب است و يا صلوات فرستادن به رسول‌الله (ص) كه گفته مي‌شود: اللهم صل علي محمد و آل محمد، عبارت از عترة طاهره‌ي معصومين عليهم‌السلام است چنانچه سيد علامه‌ي متبحر (ره) در شرح صحيفه بر آن تصريح فرموده و نقل گشت. و فرمايش محقق خونساري (ره) كه فرموده: عترت رسول‌الله (ص) عبارت از اصحاب كساء هستند و اين بر حسب اصل لغت است مورد اشكال نيست زيرا عترت بر حسب لغت بر اولاد صلبي انسان اطلاق مي‌شود چنانچه در لسان العرب و ديگر كتب لغت بر آن تصريح شده است و در روايات نيز عترت به اصحاب كساء معني شده و اين منافات ندارد كه مراد از عترت تمامي اوصياء معصومين عليهم‌السلام‌اند چون در رأس آنها اصحاب كساء قرار گرفته‌اند و (عتر) به معني اصل (عاد الي عتره) اي [ صفحه 494] اصله و (العترة) نسل الرجل و ولده و گاه در (عشيره) نيز استعمال مي‌شود.

### معني عترت و نقل كلمات صاحب لسان العرب‌

ابن منظور در لسان‌العرب گويد: في حديث زيد بن ثابت قال قال رسول‌الله (ص): اني تارك فيكم الثقلين خلفي كتاب الله و عترتي فانهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض. قال محمد بن اسحق و هذا حديث صحيح و رفعه نحوه زيد بن ارقم و أبوسعيد الخدري و في بعضها: اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فجعل العترة اهل البيت. و العترة ولد الرجل و ذريته و عقبه من صلبه فعترة النبي (ص) ولد فاطمه البتول عليهاالسلام. و عترته اهل بيته الاقربون و هم اولاده و علي و اولاده و المشهور المعروف [361] ان عترته اهل بيته و هم الذين حرمت عليهم الزكاة و الصدقة المفروضة و هم ذوالقربي الذين لهم خمس الخمس المذكور في سورة الانفال. اين عبارات ملخص آنست كه در لسان‌العرب به عين اين الفاظ آمده است معلوم مي‌شود در ميان اهل لغت نيز (عترت) رسول‌الله (ص) عبارت از اولاد رسول‌الله (ص)از بتول الزهراء عليهاالسلام است و در حديث متواتر قطعي الصدور: اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي [ صفحه 495] كه عترت عبارت از اهل‌بيت است مراد از اين عترت كه عدل و مانند دو كفه ميزان و ترازو با كتاب خداوندي قرآن كريم با هم بوده و از يكديگر تا روز قيامت جدا نخواهند شد عبارت از ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام هستند كه با كتاب خدا تا روز قيامت با هم بوده و ابدا جدا نمي‌شوند زيرا كساني كه با كتاب خدا با هم باشند و از آن جدا نشوند قطعا بايد معصوم باشند و ائمه معصومند پس قرآن كريم هيچ‌وقت از آنها و آنها از قرآن جدا نمي‌شوند و عدل با كتاب خدا هستند و اگر در بعض اخبار عترت باعم از ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام تفسير و معني شده است منافات با معني عترت در حديث شريف متواتر مذكور ندارد. و فرمايش محقق خونساري (ره): كه آل و اهل و عترت در احاديث مترادفند و به معناي يكديگرند صحيح است و وقتي كه مطلق گذاشته مي‌شود عبارت از عترت طاهره عليهم‌السلام‌اند و گاه مي‌شود كه در اعم استعمال شده است چنانچه گذشت.

### نقل كلام صاحب كشف الغمة و نقل احاديثي در معني «آل»

و صاحب كشف الغمة اربلي قدس‌سره [362] را در تحقيق معني (آل) كلاميست طولاني و علامه‌ي مجلسي (ره) هم مقداري از آن را در بحارالانوار [363] نقل فرموده است. [ صفحه 496] گويد: فان قال قائل: فما حقيقة الال في اللغة عندك دون المجاز هل هو خاص لاقوام باعيانهم ام عام في جميعهم متي سمعناه مطلقا غير مقيد؟ فقل: حقيقة الال في اللغة القرابة خاصة دون سائر الامة و كذلك العترة ولد فاطمه عليهاالسلام خاصة و قد يتجوز فيه بان يجعل لغيرهم... خوب است در اينجا از حاديثي كه در معني (آل) وارد شده نقل شود. ابوبصير گويد: عرض كردم به ابوعبدالله عليه‌السلام. من آل محمد؟ قال: ذريته. فقلت: من أهل بيته؟ قال الائمة الاوصياء، فقلت: من عترته؟ قال: اصحاب العباء فقلت: من أمته؟ قال: المؤمنون الذين صدقوا بما جاء به من عندالله عزوجل المتمسكون بالثقلين الذين امروا بالتمسك بهما. كتاب الله و عترته اهل بيته الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. و هما الخليفتان بعد رسول‌الله (ص) علي الامة عليهم‌السلام [364] . ملاحظه شود: امام عليه‌السلام (آل محمد) را به ذريه تفسير فرموده كه گاه اطلاق مي‌شود و منظور اختصاص به ذريه دارد نه اين كه به عموم [ صفحه 497] آنها شامل است و اين منافات ندارد كه مراد از (آل محمد) در تشهد نماز و در صلوات فرستادن و در اغلب أدعيه كه انسان آنها را شفيع به درگاه خداوند آورده و عرض مي‌كند: الهي به حق محمد و آل محمد. عبارت از ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام است. و نيز امام عليه‌السلام اهل‌بيت را به ائمه‌ي اوصياء تفسير فرمود، و عترت را فقط به اصحاب عباء عليهم‌السلام معني كرد، ولي در تفسير عترت در اشاره به حديث ثقلين عترت را به اهل‌بيت معني فرمود كه در آيه‌ي تطهير نيز مراد از اهل‌بيت ائمه‌ي معصومين است، پس عترت را به اصحاب كساء تفسير كردن منافات ندارد كه مراد از عترت در حديث ثقلين تمامي اوصياء معصومين عليهم‌السلام مراد است. و در بعضي احاديث شريفه (آل محمد) را به كليه آناني كه نكاح آنها به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم حرام است تفسير فرموده‌اند و اين براي آنست كه بني‌عباس كه مي‌خواستند خودشان را در رديف (آل محمد) قرار دهند آنها را از شمول (آل محمد) خارج نمايند و اگر احيانا مجازا گاه مي‌شود كه (آل محمد ) در معني اعمي استعمال شود اين استعمال لازم نگرفته كه در صلوات و در تشهد نماز هم مراد از (آل محمد) شامل بني‌عباس هم باشد كه جمعي از آنها يك عده ملوك جبابره بيشتر نبودند و ظالم بودند و قرآن كريم مي‌فرمايد: و لا تركنوا الي الذين ظلموا فتمسكم النار. شيخ صدوق (ره) در معاني الاخبار روايت كرده از عبدالله بن [ صفحه 498] ميسرة گويد: عرض كردم به حضرت ابوعبدالله عليه‌السلام. أنا نقول: اللهم صل علي محمد و أهل بيته، فيقول قوم: نحن آل محمد، فقال: انما آل محمد من حرم الله عزوجل علي محمد صلي الله عليه و آله نكاحه [365] . عبدالله ديده وقتي كه مي‌گويد: اللهم صل علي محمد و آل محمد قومي كه كنايه از بني‌عباس است به خود مي‌بالند و ادعاء مي‌كنند كه ما داخل آل محمد هستيم عبدالله هم بر حسب عقيده‌ي صحيح خود كه بني‌عباس داخل صلوات نباشند (آل محمد) را تبديل (باهل بيته) كرده و اهل‌بيت چون اختصاص به اوصياء معصومين عليهم‌السلام دارد تا ادعاء شمول بر بني‌عباس از بين برود و از امام عليه‌السلام سئوال كرده وقتي كه ما صلوات مي‌گوئيم. قومي مي‌گويند كه ما آل محمد هستيم؟ و امام عليه‌السلام با جوابي كه خالي از شائبه‌ي تقيه نيست فرموده: (آل محمد) كساني هستند كه نكاح آنها به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم حرام است يعني اختصاص به اولاد صلبي پيغمبر اكرم (ص) دارد نه اين كه به عموم آنها شامل است امام (ع) خواسته رد ادعاء عباسيها باشد چنانچه نظير اين فرمايش از امام رضا (ع) نيز در مقابل بني‌عباس وارد است و نقل خواهيم كرد ان‌شاءالله‌تعالي.

### بيانات امام رضا در مجلس مأمون‌

حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون الرشيد همان مجلسي كه در گذشته بر آن اشاره شد بعد از آن كه علماء از آن حضرت از عترت [ صفحه 499] سئوال كرده‌اند آيا آنها عبارت از (آل)اند يا غير (آل) است؟ امام (ع) فرموده: «هم الال» يعني عترت عبارت از آل است. بعد علماء اعتراض بر امام (ع) كرده و عرض نموده‌اند به اين عبارت: فقالت العلماء: فهذا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم يؤثر عنه انه قال: «امتي آلي» و هؤلاء اصحابه يقولون بالخبر المستفاض الذي لا يمكن دفعه: «آل محمد أمته». فقال ابوالحسن عليه‌السلام: اخبروني هل تحرم الصدقة علي الال قالوا نعم. قال:فتحرم علي الامة؟ قالوا: لا، قال: هذا فرق ما بين الال و الامة و يحكم اين يذهب بكم اضربتم عن الذكر صفحا أم أنتم قوم مسرفون... امام (ع) صريحا مراد از (آل محمد) عموم امت باشد اساسا رد فرموده است و فرمايش امام معصوم (ع) حجت است و بايد از آن تبعيت كرد و بر عموم امت اسلامي واجب است كه از فرمايش امام رضا (ع) سر نپيچند و بر آن منقاد باشند زيرا او يكي از ثقلين است كه رسول‌الله (ص) هر دو را امانت و خليفه و هادي از خود گذاشته است چنانچه به نحو تواتر قطعي سني و شيعه نقل كرده‌اند. امام رضا عليه‌السلام در مجلس مأمون‌الرشيد كه با آيات قرآني به فضيلت اهل‌بيت استدلال فرموده و معاني اهل‌بيت و آل محمد و عترت را روشن ساخته است تا اين كه مي‌فرمايد: و اما الاية السابعة فقول الله تبارك و تعالي: ان الله و ملائكته [ صفحه 500] يصلون علي النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما [366] . و قد علم المعاندون منهم انه لما نزلت هذه الاية قيل: يا رسول‌الله قد عرفنا التسليم عليك فكيف الصلاة عليك؟ فقال: تقولون: اللهم صل علي محمد و آل محمد كما صليت علي ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد. فهل بينكم معاشر الناس في هذا خلاف؟ قالوا: لا، قال المأمون: هذا ما لا خلاف فيه اصلا و عليه اجماع الامة فهل عندك في الال شيئي أوضح من هذا في القرآن [367] ؟ قال ابوالحسن عليه‌السلام: نعم اخبروني عن قول الله عز و جل: «يس و القرآن الحكيم انك لمن المرسلين علي صراط مستقيم [368] « فمن عني بقوله: يس؟ قالت العلماء: يس محمد صلي الله عليه و آله و سلم لم يشك فيه احد. قال ابوالحسن (ع): فان الله عز و جل أعطي محمدا و آل محمد [ صفحه 501] صلي الله عليه و آله و سلم من ذلك فضلا لا يبلغ أحد كنه وصفه الا من عقله، و ذلك ان الله عز و جل لم يسلم علي احد الاعلي الانبياء عليهم‌السلام فقال تبارك و تعالي: سلام علي نوح في العالمين. و قال: سلام علي ابراهيم. و قال: سلام علي موسي و هارون. و لم يقل: سلام علي آل نوح و لم يقل: سلام علي آل ابراهيم. و لا قال: سلام علي آل موسي و هارون، و قال عزوجل. سلام علي آل يس.يعني آل محمد. فقال المأمون: قد علمت ان في معدن النبوة شرح هذا و بيانه [369] . بلي (آل) گاه در ذريه و اهل دين و اتباع و اقوام و عشيره استعمال مي‌شود چنانچه در قول خداوند سبحانه كه مي‌فرمايد: ادخلوا آل فرعون أشد العذاب [370] يعني اتباع فرعون را داخل شديدترين عذاب نمائيد اين معني لازم نگرفته كه در صلوات هم مراد از (آل محمد) امت و اتباع باشد با وجود تعيين خود رسول‌الله (ص) و ائمه‌ي طاهرين (ع) كه مراد از (آل محمد) چه كسانند و مراد را روشن ساخته‌اند. شيخ صدوق قدس‌سره در معاني الاخبار مسندا نقل كرده از امام صادق (ع) كه سليمان ديلمي گويد: قلت، لابي عبدالله (ع): جعلت فداك من الال؟ قال: ذرية محمد (ص) قال: قلت: فمن الاهل؟ قال: [ صفحه 502] الائمة عليهم‌السلام فقلت: قوله عزوجل: أدخلوا آل فرعون اشد العذاب قال. و الله ما عني الا ابنته [371] . و بايد متوجه شد كه سئوال‌كننده در اين روايت كه گذشت از مطلق (آل محمد) سئوال كرده نه از (آل محمد) كه در صلوات و در تشهد نمازها گفته مي‌شود و امام (ع) هم مطابق سئوال جواب فرموده و يكي از معاني (آل) را بيان كرده و (آل فرعون) واقع در آيه‌ي شريفه را به آن معني تفسير فرموده است. و منظور امام عليه‌السلام آنست كه (آل) از ذريه خارج نيست گرچه از دلائل ديگر فهميده شده از ذريه هم در صلوات و تشهد به ذريه‌ي عصمت و طهارت (ع) اختصاص دارد. بلي در بعض روايات وارد است: اللهم صل علي محمد و ذريته چنانچه در تعقيبات نماز صبح و مغرب وارد است و نقلش مي‌آيد. و بعيد نيست كه منظور شمول اين صلوات بر تمامي ذريه باشد ولي ممكن است به قرائن سائر روايات و اتفاق اماميه كه در (آل) قائلند در اينجا نيز مراد آن باشد كه اختصاص به ذريه دارد نه اين كه شامل عموم ذريه باشد. حضرت امام صادق (ع) فرمود: سمع أبي‌رجلا متعلقا بالبيت [ صفحه 503] و هو يقول: اللهم صل علي محمد. فقال له ابي (ع) لا تبترها، لا تظلمنا حقنا، قل: اللهم صل علي محمد و اهل بيته [372] . امام (ع) آن مرد را از صلوات دم‌بريده نهي فرموده، چون صلوات دم‌بريده برخلاف دستور رسول‌الله صلي الله عليه و آله است ولي اتباع بني‌اميه از زمان آنها تا حال بر اين عمل اصرار دارند و اگر كسي در صلوات (آل محمد) و (اهل‌بيت) را بر آن ضم ننمايد در حق اهل‌بيت عليهم‌السلام ظلم روا داشته و از ظالمين بر آنها محسوب است.

### نقل محدث قمي كلامي از بعض اهل كمال‌

محدث قمي (ره) در سفينة البحار گويد [373] اقول: و عن بعض اهل الكمال ان آل النبي صلي الله عليه و آله كل من يؤل اليه و هم قسمان الاول: من يؤل اليه مآلا صوريا جسمانيا كأولاده صلي الله عليه و آله و من يحذوا حذوهم من اقاربه الصوريين الذين يحرم عليهم الصدقة في الشريعة المحمدية و الثاني: من يؤل اليه (ص) معنويا روحانيا و هم اولاده الروحانيون من العلماء الراسخين و الاولياء الكاملين و الحكماء المتألهين المقتبسين من مشكوة انواره- الي ان قال- و لا شك ان النسبة الثانية آكد من الاولي و اذا اجتمعت النسبتان كان نورا علي نوركما في الائمة المشهورين من العترة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين ثم قال و كما حرم علي الاولاد الصوريين [ صفحه 504] الصدقة الصورية كذلك حرم علي الاولاد المعنويين الصدقة المعنوية اعني تقليد الغير في العلوم و المعارف انتهي. صاحب اين كلام محقق ملا جلال‌الدين دواني (ره) در حواشي شرح الهياكل است (آل)را به معني (كل من يؤل اليه) كرده كه يكي از معاني (آل) در لغت است و اولاد و اقارب و تمامي آنهائي كه بر آنها صدقه حرام است از (آل) محسوب نموده بر حسب دلبخواه خود يكي از معاني را انتخاب كرده و آنچه ادعاء نموده بر آن متفرع ساخته و تقريبا يك معناي عرفاني تصور نموده است و شبيه به كلام فيروزآبادي در كتاب الصلاة و البشر است كه گذشت. ولي شيخ اعظم بهائي (ره) آن را نقل كرده و فرموده: و هو مما يستوجب ان يكتب بالتبر علي الاحداق لا بالحبر علي الاوراق. و سيد جزائري (ره) نيز در انوار نعمانيه ج 1 ص 134 ط تبريز آن را پسنديده در صورتي كه با معني (آل) بنابر آنچه در ميان شيعه‌ي اماميه اتفاقي است نمي‌سازد و منظور از (آل) در صلوات فرستادن و در تشهد نمازها آن معني نيست كه او ادعاء كرده و گويا محقق دواني (ره) آن را در زمان تسنن خود گفته است و ظاهر آنست كه شيخ و سيد قدس‌سرهما از معني كردن او آل را به معني كل من يؤل اليه غفلت كرده‌اند چنانچه محدث قمي (ره) هم تابع آنها شده است.

### اشكال بر آن كلام‌

و خيال نشود كه معني (آل محمد) كه در صلوات و در تشهد نمازها كه بر آنها صلوات واجب است عبارت از اين معني كه محقق دواني (ره) [ صفحه 505] تصور كرده است مي‌باشد چنانچه در گذشته بيان شد مراد از (آل محمد) در آن موارد عبارت از عترت طاهرين و حجج معصومين عليهم‌السلام است و اين عقيده‌ي ما اماميه بر حسب روايات كثيره وارده در اين باب بوده و اجماعي در ميان ماست. و از غرائب قول كسي است كه گفته: در صلوات (آل) بر (اهل) ترجيح دارد زيرا (آل) شامل عموم شيعه هم مي‌باشد، صاحب اين كلام گويا از مرام شيعه اطلاع نداشته است كه عموم شيعه را به دل بخواه خود مشمول لفظ (آل) در صلوات خيال كرده است زهي تصور باطل زهي خيال محال.

### تشريف بردن امام كاظم به مجلس هارون و خذلان «نفيع»

و سيد علماء اسلام سيد مرتضي علم الهدي قدس‌سره در كتاب امالي روايتي نقل كرده كه بجاست در اينجا آن را بياورم سيد از مرزباني و او به سند خود از ايوب ابن حسين هاشمي نقل كرده كه گويد [374] : قدم علي الرشيد رجل من انصار يقال له: نفيع- و كان عريضا- قال: فحضر [ صفحه 506] باب الرشيد و معه عبدالعزيز ابن عمر بن عبدالعزيز و حضر موسي بن جعفر عليهماالسلام علي حمار له فتلقاه الحاجب بالبر (بالبشرخ) و الاكرام و اعظمه من كان هناك و عجل له الاذن، فقال نفيع لعبد العزيز: من هذا الشيخ؟ قال: أو ما تعرفه؟ قال: لا، قال هذا شيخ آل ابي‌طالب، هذا موسي بن جعفر، قال: ما رأيت اعجز من هولاء القوم يفعلون هذا برجل يقدر أن يزيلهم [375] عن السرير اما لئن خرج لاسوأنه، فقال له عبدالعزيز: لا تفعل فان هؤلاء اهل‌بيت قلما تعرض لهم أحد في خطاب الا و سموه بالجواب سمة يبقي عارها عليه مدي الدهر [376] قال: و خرج موسي بن جعفر [ صفحه 507] عليهماالسلام فقام اليه نفيع الانصاري فاخذ بلجام حماره ثم قال له: من أنت؟ فقال له: يا هذا ان كنت تريد النسب فأنا ابن محمد حبيب الله ابن اسماعيل ذبيح‌الله ابن ابراهيم خليل‌الله، و ان كنت تريد البلد، فهو الذي فرض‌الله علي المسلمين و عليك- ان كنت منهم- الحج اليه، و ان كنت تريد المفاخرة فوالله مارضي مشركو قومي مسلمي قومك أكفاء لهم حتي قالوا: يا محمد، أخرج الينا اكفاءنا من قريش. (و ان كنت تريد الصيبت و الاسم فنحن الذين امرالله تعالي بالصلاة علينا في الصلوات الفروضة بقوله: اللهم صل علي محمد و آل محمد، فنحن آل محمد) [377] خل عن الحمار، قال: فخلي عنه و يده ترعد و انصرف بخزي فقال له عبدالعزيز: ألم أقل لك؟ درباره‌ي صلوات فرستادن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و ثوابهاي أخروي كه بر آن مترتب است روايات كثيره از خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و ائمه‌ي اهل‌بيت عليهم‌السلام وارد است كه در جوامع حديث شيعه و سني نقل گرديده و كيفيت آن با عبارات متعدده روايت شده و براي تيمن روايتي را كه شيخ جليل فقيه ابومحمد جعفر بن احمد بن علي قمي نزيل ري رحمه الله أستاد شيخ صدوق (ره) در كتاب (العروس) در اول آن كتاب نقل كرده [ صفحه 508] بياورم [378] .

### صلوات در روز جمعه‌

مي‌فرمايد: روايت شده به ما از امام جعفر بن محمد عليهماالسلام: وقتي كه روز قيامت برپا شد خداوند احديت جلت عظمته روزها را در صورت‌هائي مبعوث مي‌كند كه آنها را مردم مي‌شناسند چه روزهايند و روز جمعه [ صفحه 509] را مبعوث مي‌كند جلو آن روزها باشد مانند عروسي صاحب جمال و كمال كه به شخص ديندار و مالداري فرستاده مي‌شود و در درب بهشت مي‌ايستد و روزها در پشت سر آن ايستاده باشند و شهادت مي‌دهد و شفاعت مي‌كند بر تمامي كساني كه صلوات بر محمد و آل محمد گفته باشند و بر غير آن اشخاص شفاعت نمي‌كند يعني شفاعت مي‌كند به آنهائي كه در روز جمعه صلوات گفته باشند. به امام عليه‌السلام عرض كردند: زياد صلوات گفتن در كدام وقت از اوقات افضل است؟ فرمود: يك صد مرتبه صلوات گفتن بعد از نماز عصر. شخصي عرض كرد چطور بگوئيم؟ فرمود: بگو: اللهم صل علي محمد و آل محمد و عجل فرجهم ظاهر از روايت آنست كه بعد از نماز عصر روز جمعه به آن كيفيت صلوات گفته شود. و ناگفته نماند: كه مبعوث شدن روزها و جمعه عبارت از تجسم روزهاست در روز رستاخيز و روز برگشت بر خداوند تعالي چنانچه اعمال و افعال و اعتقادات و بلكه حركات و سكنات و اوصاف و صفات و تمامي شئون و حيثيات بشري و لااقل اغلب آنها تجسم پيدا مي‌كنند و با انسان پس از مرگ همراه بوده و روز قيامت نيز با انسان مصاحب خواهند بود و ادله‌ي بسيار از كتاب و سنت بر آن دلالت دارد و در محلش بيان و ثابت شده است.

### جهت ضم «آل» بر صلوات‌

از آنچه نگارش يافت روشن شد كه در صلوات بايد (آل) را از [ صفحه 510] آن جدا نكرده و بر صلوات بايد ضميمه شود و لذا بهترين عبارتي كه بايد با آن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله صلوات فرستاد همان عباراتيست كه در افواه و السنه‌ي مردم از شيعيان از عالم و جاهل و بزرگ و كوچك و در تشهد نمازها معمول و مشهور است و بدون شك ان عبارت كفايت مي‌كند كه عبارت است از: «اللهم صل علي محمد و آل محمد». و مراد از (آل) در صلوات گفتن و در تشهد نمازها چنانچه كرارا نگارش يافت در نزد ما شيعه‌ي اماميه اثناعشريه عبارت از اميرالمؤمنين و صديقه‌ي طاهره فاطمه‌ي بتول زهراء عليهماالسلام و يازده ائمه‌ي معصومين ديگر صلوات‌الله‌عليهم مي‌باشند و آن بزرگواران هستند كه در نماز بر آنها صلوات فرستادن با جدشان خاتم انبياء صلي الله عليه و آله و سلم واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل خواهد شد. و حكمت و جهت انضمام (آل) كه خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم دستور فرموده و ضم آن را بيان كرده چيست؟ در اينجا دو وجهي براي آن از مرحوم مبرور سلطان متشرع عادل سلطان محمد اولجايتو مشهور (شاه خدابنده) مغولي رحمة الله عليه نقل شده و هر دو وجه بسيار لطيف است به نقل آنها اكتفاء مي‌شود و جهاتي ديگر نيز دارد ولي قبلا اين چند سطر را مي‌نگارد:

### هجوم مغول بر بلاد اسلامي‌

طائفه‌ي مغول كه به عموم بلاد اسلامي مانند سيل بنيان‌كن هجوم آوردند صدمات فراوان و خسارات مادي و معنوي بي‌پايان وارد ساختند [ صفحه 511] بلكه عمده باعث جلوگيري از پيشرفت مسلمين از جهات مختلفه شدند و كتب نفيسه‌ي اسلامي به يغما رفته و دست‌خوش و تاراج افراد آرتش جاهل و سربازان نادان مغول گشت. و كتابخانه‌ها از بين رفته و رجال برجسته نابود شده و بلاد اسلامي ويران و با خاك يكسان گرديد و عمده باعث آن جريان بر حسب ظاهر رويه و رفتار زمامدارن خونسرد و خودسر مسلمانان گشته كه اگر شرح داده شود غير از دلخوني و تأثرات دروني ثمري ندارد. هجوم مغول را بر بلاد اسلامي اميرالمؤمنين عليه‌السلام قبلا خبر داده است چنانچه كلمات گهربار آن حضرت مشهور است. ولي آنچه بايد در مد نظر گرفت آنست: كه از افراد مغول و از زمامداران خونخوار آنها در اثر معاشرت با مسلمانها و پي بردن آنها به حقايق اسلامي بالاخره اشخاصي را اسلام از آن نژاد تصفيه كرده و بيرون آورده و تحويل به جامعه داد كه از طرفداران سرسخت اسلام و از پيروان و ترويج‌كنندگان اسلام و قرآن شدند و مانند سلطان محمود غازان‌خان و برادرش اولجايتو محمد مشهور سلطان خدابنده به وجود آمدند كه از عاقل‌ترين و داناترين و فاضل‌ترين سلاطين اسلام گشتند. و در ميان سلاطين مغول كه در ايران سلطنت كرده‌اند مانند اين دو برادر چشم روزگار نديده است خاندان‌شان به ويراني ايران و سائر بلاد اسلامي كوشيدند ولي در مقابل آن اين دو برادر به آباداني و ترميم [ صفحه 512] ويرانيها همت گماشتند و از هر جهت رو به ترقي گذاشتند.

### فرمايش شيخ بهائي در حق غازان خان‌

شيخ اعظم شيخ بهائي عاملي قدس‌سره در رساله‌ي توضيح المقاصد [379] گويد: سلطان غازان در محبت به اهل‌بيت عليهم‌السلام معروف بود و در چهارم ماه شعبان به شرف اسلام مشرف شد و خود را محمود ناميد و با اسلام آوردن او از لشكريان وي و ديگران قريب يك صد هزار كس به اسلام مشرف شدند و اين واقعه در تاريخ شش‌صدو نودو چهار هجري بود و بر علماي اسلام انعام فراوان كرد و امر كرد آتشكده‌ها و بت‌خانه‌ها را ويران ساختند و ميل تمامي بر تشيع داشت ولي متمكن از اظهارش نشد اما برادرش سلطان محمد خدابنده اظهار تشيع نمود انارالله برهانه و يازدهم ماه شوال سال هفتصدو سه هجرت درگذشت. و سلطان محمد اولجايتو خدابنده در سال 716 در سن 36 سالگي وفات يافت و معني اولجايتو (سلطان مبارك) و متصلب در تشيع بود و علماء شيعه را معظم مي‌داشت مثل علامه جمال الحق والدين قدس‌الله‌روحه و ديگر از علماء شيعه، خواجه رشيدالدين فضل الله تاريخ مبارك غازاني را در تاريخ حالات محمود غازان نوشته و در سال 1358 هجري قمري به تصحيح (كارل‌يان) در انگلستان طبع شده است. [ صفحه 513]

### سلطان خدابنده و خطاب غازان به قضات و مشايخ‌

خواجه رشيد در ضمن حكايت دهم در نصيحت كردن غازان‌خان قضات و مشايخ و زهاد و اهل علم و تقوي را گويد: كه غازان به آنها مي‌گفته: (و اگر من چيزي خلاف شرع و عقل كنم مرا تنبيه و اعلام كنيد) [380] . نگارنده گويد: اين سخنان غازان نمونه‌ي مختصري از رويه‌ي حكومت در اسلام و اثر جزئي از آنست چون غازان از روي حقيقت اسلام و ايمان آورده بود و لذا آن سخنان را به زبان رانده است و از آثار عملي وي معلوم است كه مجرد حرف و حيله‌گري نبوده است. سلطان محمد خدابنده در ترويج مذهب شيعه‌ي اماميه كوشيده و سكه و خطبه به نام ائمه‌ي اهل‌بيت عليهم‌السلام كرد و آيةالله علامه قدس‌سره در سفر و حضر مصاحب وي بود و مدرسه‌ي سياره را كه براي تدريس و بحث و مطالعه‌ي علامه (ره) با شاگردانش ترتيب داده در سفرها آن مدرسه كه مشتمل بر خيمه‌هاي مخصوص بود نصب مي‌شد و يك صد نفر شاگرد در آنها پس از درس و بحث به مطالعه و حتي به استنساخ كتابها اشتغال مي‌ورزيدند. رويه‌ي آيةالله علامه (ره) با سلطان خدابنده و ترويج مذهب [ صفحه 514] اهل‌بيت عليهم‌السلام ابن بطوطه رحاله و سياحت‌كننده و جهانگرد مشهور را بسيار ناراحت كرده و لذا در كتاب رحله‌ي معروفش دروغهائي از خود بافته و داستاني از اساطير ساخته و گفته كه سلطان نامبرده بالاخره از مذهب تشيع (رفض) برگشت و مذهب اهل تسنن را پيرو شد كه از دروغهاي شاخدار ابن بطوطه است. سلطان محمد خدابنده تا آخر عمر خويش در مذهب شيعه بود و تا سال آخر عمرش كه در سال (716) ه ق رخت از جهان بربسته سكه به نام نامي ائمه‌ي اثناعشر عليهم‌السلام زده است و خود اين جانب از آن سكه‌ها مقدار زيادي در نزديكي از تجار مشهور در تبريز ديدم و خطوط و تاريخ آنها را خواندم.

### نقل از تاريخ ابن هلال

از تاريخ ابن هلال نقل شده كه در ايام دولت او تمامت قبائل جبل و ديلم و امراي ايشان مطيع و منقاد شدند و عرب و عجم كمر مطاوعت آن بر ميان بستند و او را در جهان از شهرها و قلاع و ابواب خير و مساجد و مدارس و عمارت عالي بسيار است و سادات را بسيار دوست بودي و با خاندان محمد صلي الله عليه و آله آشنائي تمامش بودي چنانچه مذهب ايشان اختيار نمود و خطبه و سكه به نام ايشان فرمود و بيشرت اوقات با شواغل جهانداري و موانع شهرياري به مباحثات علمي مشغول بودي و پيوسته صحبت با علماء و صلحاء داشتي و مسائل نيك مشكل پرسيدي و از خود نيك‌فكرهاي خوب كردي و آنچه او را در خاطر آمدي بر علماء عرض كردي. [ صفحه 515]

### بيان دو وجه از سلطان خدابنده در ضم آل بر صلوات‌

از آن جمله روزي در جامع سلطانيه [381] در مجلس وعظ نشسته بود واعظ در فضيلت صلوات كلمات ميراند سلطان پرسيد كه چرا با هر يك از انبياء آل او را در صلوات ذكر نمي‌كنند و در صلوات بر ختم‌انبياء اللهم صل علي محمد و آل محمد مي‌گويند و بي‌ذكر (آل) صلوات نمي‌فرستند؟ واعظ در جواب فروماند، سلطان فرمود: كه مرا در جواب اين مسأله دو چيز به خاطر رسيده بر شما عرض كنم كه اگر پسنديده باشد از شما انصاف بستانم و الا غرامت بكشم. وجه اول: آن كه چون دشمنان او را ابتر خواندند ايزد تعالي ابتريت را بر دشمنان او انداخت كه نسل ايشان منقطع شد و اگر نيز باشند كسي ايشان را نشناسد و نام نبرد و ذكر نكند. وجه دوم: آن كه اديان انبياء و ملك رسل ما تقدم چون در معرض نسخ و زوال و تبدل و انتقال بودند امضاء احكام آن علي‌الدوام [ صفحه 516] بر وارث و غيره لازم نبود به خلاف دين محمد صلي الله عليه و آله كه چون تا دامن قيامت به تغيير دول و تقلب دوران تغيير در آن صورت نمي‌بندد و بر متابعان او لازم است كه اخذ احكام آن از فرزندان او كنند لاجرم در صلوات ذكر ايشان به ذكر او صلي الله عليه و آله و سلم مقرون شد تا امت را معلوم شود كه حافظان شرع محمدي ايشانند و متابعت و حرمت ايشان را از جمله‌ي فرائض دانند. سلطان چون از تقرير جواب فارغ شد فضلاي مجلس زبان به تحسين و ثنا گشودند و از حسن درايت و تقرير او تعجب نمودند [382] . از كلمات سلطان خدابنده (ره) كه در وجه دوم بيان كرده روشن است كه عقيده‌ي شيعه را در معني (آل) در صلوات تقرير فرموده است كه مراد از آن عبارت از عترت عصمت و طهارت عليهم‌السلام‌اند چنانچه مكرر به اين مطلب اشارت رفت و ساير معاني (آل) در صلوات و تشهد نمازها مراد نيست. و چه خوب گفته شده: آل النبي عترته المعصومون عليهم‌السلام فغير العترة او العترة غير المعصوم ليسوا من آله صلي الله عليه و آله. [ صفحه 517] و اگر كسي عناد ورزد و بر معاني ديگر حمل كند خارج از رويه‌ي شيعه است چنانچه سنيها از روي لجاجت مي‌كنند.

### ادعاي محي الدين عربي در آيه‌ي تطهير و عدم صحت آن‌

چنانچه از مطالب تعجب‌آور آنها است كه بزرگ عارف و صوفي‌شان محي‌الدين عربي گفته: كه آيه‌ي شريفه‌ي: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا [383] . شامل جميع ذريه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله است و داخلند جميع اولاد فاطمه عليهاالسلام تا روز قيامت در حكم اين آيه از غفران پس ايشانند پاك كرده شده از گناهان تا آخر كلامش كه نگارش داده است [384] مگر اين كه مرادش معصومين عليهم‌السلام از اولاد صديقه‌ي طاهره عليهاالسلام باشد و الا كلامش صحيح نبوده و مرامش درست نيست زيرا از آيه‌ي شريفه عصمت اهل‌بيت استفاده مي‌شود و نظر به احاديث متواتره كه از طرق شيعه و سني نقل شده اهل‌بيت در آيه‌ي تطهير عبارت از پنج تن آل‌عبا عليهم‌السلام هستند و باقي ائمه (ع) نيز داخلند بالاجماع و امكان ندارد كه آيه بغير از آنها شامل شود پس چطور مي‌شود كه به جميع ذريه تا روز قيامت شامل بوده باشد؟ اينگونه حرفها و مطالب ناگوار بي‌مدرك و برخلاف دلائل متقنه از كتاب [ صفحه 518] و سنت از شيخ محي‌الدين عربي زياد نقل شده است.

### معني و منظور از صلوات

#### اشاره

آيا منظور از صلوات گفتن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و آل او را منضم به آن كردن چيست؟ و چه فائده در دنيا و آخرت نسبت به آن حضرت و اهل بيت‌اش دارد؟ در پاسخ اين سئوال گفته مي‌شود: اما در دنيا چنانچه قبلا اشاره شد منظور عملي كردن شعار باعظمت اسلامي است كه تا حال بر احدي از پيشوايان ديني و مذهب و قائدين دنيوي و زمامداران سياسي دنيا نصيب نشده كه هر وقت نام او را اتباعش به زبان بياورند در عموميت صدا و فرياد بر ثناء و دعاء با زبان مخصوص و با لحن خاصي به آسمان بلند شده و طنين‌انداز شود و هر قدر بتوانند با صداي بلندتر به آن شعار مذهبي اهتمام كنند و نام نامي او را زنده نگاه دارند و در ايام زندگاني و حال حيات آنها اين كار رخ نداده تا چه رسد بعد از وفاتشان مگر بر حضرت خاتم انبياء و اشرف كائنات محمد مصطفي صلي الله عليه و آله و سلم و اين وعده‌ي قرآن كريم و لطف خاص خداوند رحيم نسبت به آن وجود اقدس است كه فرموده: و رفعنا لك ذكرك [385] . [ صفحه 519]

### شهادت به ولايت در اذان‌

چنانچه در اذان اسم مبارك او را بعد از شهادت به توحيد خداوندي با شهادت به رسالت وي با تصريح به اسم مباركش با هم پشت‌سر هم مقرون ساخته و اعلام فرموده است. و بهتر است هر جا كه شهادت به توحيد خداوندي و شهادت به رسالت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ذكر شود خواه در اذان و اقامه باشد يا در غير آنها شهادت به ولايت و امامت اميرالمؤمنين (ع) علي عليه‌السلام نيز براي تكميل شهادتين ذكر شود و اين عمل در حد نفس خود مستحب است و مواردي پيش مي‌آيد كه به حد وجوب مي‌رسد و عناوين ثانويه عارض شده و رخ مي‌دهد كه مكلف ملزم مي‌شود كه شهادت به ولايت و امارت مؤمنين و امامت مسلمين در حق اميرالمؤمنين عليه‌السلام را بگويد گر چه شهادت به ولايت در اذان و اقامه از فصول و جزء آنها نيست كه اگر گفته نشد باطل شود ولي براي اين كه تكميل‌كننده‌ي شهادتين است و آنها بدون شهادت به ولايت فائده نداشته و اعمال مكلف بدون آن قبول نيست شهادت به ولايت و امارت علي عليه‌السلام نيز گفته مي‌شود و هيچگونه مانعي ندارد و رجحان شرعي دارد. و در اين مسأله رجوع شود به حاشيه‌ي عروةالوثقي تأليف شيخنا الاستاد كاشف الغطاء (ره) ط نجف و مستمسك العروة سيدنا الاستاد طباطبائي حكيم قدس‌سرهما و رساله‌هاي مستقلي كه در اين مسأله تأليف شده مانند رساله‌ي مستقلي كه علامه آقا سيد عبدالرزاق مقرم رحمه الله تأليف كرده و در نجف طبع شده است. [ صفحه 520] و اما فائده‌ي صلوات نسبت به عالم آخرت و جهان معنوي باطني آن در حق خاتم انبياء و اولاد طاهرين آن حضرت صلوات‌الله‌عليهم اقوال علماء و كلمات بزرگان اسلام در آن‌باره مختلف است.

### فرمايش شهيد ثاني در الروضة البهية

عالم رباني شهيد ثاني قدس‌سره در «الروضة البهية» فرموده: الصلاة المأمور بها في قوله تعالي: صلوا عليه و سلموا تسليما اصلها الدعاء لكنها منه تعالي مجاز في الرحمة و غاية السئوال بها عائد الي المصلي لان الله تعالي قد اعطي نبيه صلي الله عليه و آله من المنزلة و الزلفي لديه ما لا يؤثر فيه صلاة مصل كما نطقت به الاخبار و صرح به العلماء الاخيار. حاصل فرمايش آن عالم رباني و شهيد در راه حق از ظلم سلطان عثماني آنست: كه صلوات گفتن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم يك امر تعبدي است وضع شده با صورت مخصوصه كه با آن دعا شود و ثواب آن به خود مكلفين برمي‌گردد و رسول‌الله (ص) احتياجي بر آن ندارد چون خدا بر او منزلت و تقربي عنايت فرموده كه صلوات فرستادن در تقرب وي اثر نمي‌بخشد. و بعضي گفته: درجات عطاياي خداوندي حدي ندارد و خاتم انبياء از انبياء (ص) سلف به قبول فيوضات الهيه برتري داشته و تفوق دارد و لذا مي‌فرموده: ان ربي قد وعدني درجة لا تنال الا بدعاء امتي و از صلحاء مؤمنين طلب دعا مي‌كرد پس صلوات فرستادن بر آن وجود مقدس ممكن است تأثير داشته باشد و مراتب قرب الهي و تقرب معنوي [ صفحه 521] به پيشگاه خداوندي غيرمتناهي است چه مانع دارد كه هر صلوات بر آن وجود اقدس باعث بالا رفتن به درجات از مرتبه‌ي به مرتبه‌ي ديگر بالاتر از آن مرتبه‌ي اولي گردد.

### وجوه ديگر در فائده‌ي صلوات در حق رسول الله

و بعضي گفته: دعا كردن ما براي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم از جمله‌ي اعمال خود آن وجود مقدس است كه به سبب آن اعمال زيادتي قرب و برتري درجات به وي حاصل مي‌شود چون وجود اقدس خاتم انبياء (ص) باعث شده كه ما را از هلاكت نجات داده و ما او را شناخته‌ايم و صلوات بر او را دانسته‌ايم و صلوات گفتن بر او از جمله‌ي اعمال و عبادات آن حضرت است مثل دعا كردن مؤمن در حق برادر مؤمن ديگرش به سبب داخل شدن او در ايمان چون براي انسان: «ليس الا ما سعي» و بعضي گفته: كه صلوات گفتن ما بر خاتم انبياء (ص) باعث مي‌شود كه نسبت به آن وجود اقدس درجه‌ي شفاعت در حق خود ما حاصل شود و اين موضوع زيادتي درجه‌ي در حق آن وجود مقدس است چنانچه دعا مي‌كنيم و مي‌گوئيم: و تقبل شفاعته في امته.... الخ و بعضي گفته: كه صلوات دعاء است بر پيغمبر و ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام كه انقطاع وساطت رحمت كليه از آن حضرت نشود مانند اين كه مي‌گوئيم: اهدنا الصراط المستقيم چنانچه مي‌فرموده: رب زدني علما. [ صفحه 522] و بعضي گفته: كه صلوات دعاء است براي زيادتي نعمتهاي ما زيرا زيادتي نعمتها به ما و بالا رفتن درجات ماها باعث زيادتي نعمت بر آن حضرات عليهم‌السلام است مانند شاخ و برگهاي درخت و طراوت آنها كه باعث زينت درخت بوده و زيادتي بر آنست كه باب صفات به حال متعلق باشد.

### تحقيقات عمنا الاعظم مرحوم شيخ الاسلام

عمنا الاعظم مجتهد كبير حاج ميرزا محمود شيخ‌الاسلام [386] طباطبائي تبريزي قدس‌سره را در رساله‌ي «مسائل الدعاء» در جواب از سئوال سوم شخص سئوال‌كننده تحقيق عالي و دقيق است و نقل آن سئوال و جواب در اينجا خالي از فائده نيست و چون هر دو سئوال و جواب به عربي است ترجمه به فارسي آن را از ترجمه‌ي آن رساله‌ي شريفه كه به قلم سيد جليل فاضل معظم آقاي حاج سيد ابوالفضل حسيني ترجمه شده در اينجا بياورم و اصل رساله‌ي (مسائل الدعاء) كه به عربي است با (رساله‌ي ابداء البداء القول بالبداء) از تأليف آن مرحوم با هم به قطع كوچك در سال (1302) ه. ق در تهران طبع شده و ترجمه‌ي (مسائل الدعاء) به فارسي در سال (1368) ق در قم چاپ گرديده و ترجمه‌ي آن سئوال و جواب اين است: [ صفحه 523] پرسش سوم: شناختي و فهميدي كه خداوند سبحان دعاي دعاكنندگان را لامحالة اجابت مي‌فرمايد يا به سبب اعطاء آنچه سئوال نموده يا به واسطه‌ي اعطاء عوض آنچه آن را كه سئوال كرده است. پس آيا اجابت دعاي امت براي رفعت درجه‌ي پيغمبر و ائمه‌ي عليهم‌السلام و مانند اينها عين‌اش عطا مي‌شود (يعني درجات آنها را ارتقاء داده و بالا مي‌برد)؟ و يا اين كه عوض آن را مرحمت مي‌فرمايد (يعني در مقابل آن ثواب اخروي براي خود امت عطا مي‌فرمايد)؟ و به عبارت ديگر آيا دعاي امت براي آنها موجب زيادتي مراتب آنها مي‌باشد يا نه؟ بلكه فائده‌ي دعاي امت براي خود امت برمي‌گردد؟ پاسخ: به جماعتي از متكلمين و غير آنها نسبت داده شده است كه شق دوم را اختيار نموده‌اند و گفته‌اند، بر پيغمبر و ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام عطا شده است از بلندي درجه و قرب منزلت و بزرگي و عظمت فضل به اندازه‌ي كه ديگر دعاي دعاكننده در آن تأثيري ندارد و فائده‌ي دعاي امت براي آنها راجع به نفس خودشان مي‌باشد كه به واسطه‌ي اينها مقرب گرديده و استفاده‌ي ثواب مي‌نمايند چنانچه از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم روايت شده كه فرمود: (من صلي علي واحدة صلي الله عليه عشرا) يعني هر كه رحمت بفرستد براي من يك مرتبه خداوند عالم رحمت مي‌فرستد براي او ده مرتبه. [ صفحه 524] ولكن تحقيق مطلب چنان كه جمع كثيري از محققين گفته‌اند اين است: كه دعاي امت باعث زيادتي مراتب و مدارج آنها مي‌باشد به جهت اين كه نعماي الهي محدود به حدي نبوده و پايان و انتهائي براي آن متصور نيست و مدارج تفضلات خداوند تعالي را نتوان احصاء نمود و بودن آنها سلام‌الله‌عليهم در مرتبه‌ي كه بي‌نياز و غير محتاج باشند به ازدياد مراتب به تصور نمي‌آيد و بودن دعاي امت از اسباب ازدياد مراتب آنها جائز است. علاوه بر اشخاص بينا مخفي و پوشيده نيست كه هرگاه آنها از اين معني بي‌نياز بودند لزومي نداشت كه امت تحصيل ثواب و تقرب را به واسطه‌ي دعا كردن به آنها بنمايد و اولي و سزاوار براي امت در تحصيل ثواب و تقرب اين بود كه براي نفسهاي خودشان دعا بنمايند كه خدا آنها را در ايمان و اعتقاد به ائمه عليهم‌السلام ثابت و مستقيم فرمايد. بلي ممكن است گفته شود: اين كه زيادتي مراتب آنها سلام‌الله‌عليهم در خصوص خواستن رحمت بر آنها حاصل مي‌شود (يعني ممكن است زيادتي مراتب آنها در مورد طلب رحمت به جا آورده شده و به عمل بيايد) براي اين كه مراتب صلوات و رحمت و تفضل خداوندي غيرمتناهي بوده و پاياني ندارد. و اما در اعطاء خداوندي درجه‌ي شفاعت و وسله را به سبب دعاي امت براي پيغمبر صلي الله عليه و آله كه درجه‌ي است در بهشت و بالاتر از آن درجه نيست ممكن نيست زيرا اين كه ثابت شده است كه خداوند سبحان امثال [ صفحه 525] شفاعت و وسيله را به واسطه‌ي تحمل اثقال رسالت و زحمات او و به سبب ختم نبوت به آن بزرگوار عطاء فرموده است نه به جهت دعاي امت و اگر چه وارد شده از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم كه امر فرمود سئوال كنيد براي من وسيله را «علي رؤوس الخلائق» يعني علني و آشكارا كه خداوند متعال براي من بدهد. پس دعاي امت و طلب آنها از خدا اين كه عطا كند امثال شفاعت و وسيله را براي پيغمبر (ص) اذعان و اعتقاد است بر اين كه آنها حق پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم است و اوست كه لائق و سزاوار اينهاست و اين اذعان موجب تكميل ايمان است و در اين صورت اين طلب مي‌باشد از باب استعمال صيغه‌ي امر در تصويب و اين معني هم در عرف معروف است مانند اين كه رفيق تو مي‌گويد: ديدم فلاني را كه به پدر خود فحش مي‌داد پس او را زدم در اين حال تو مي‌گوئي بزن او را و مقصودت اين است كه زدن او را تحسين نمائي و شخص ضارب را تحسين نموده و استحقاق مضروب را تثبيت نمائي و از اين لحاظ است كه بعضي اوقات براي ضارب مي‌گوئي خوب كردي كه او را زدي و به جا بوده كه او را بزني وليكن ممكن است كه اين خدشه را دفع بكني با اين كه بگوئي: اگر چه ما مسلم مي‌داريم كه براي دعاي امت راجع به عطاء خداوند احديث امثال وسيله و شفاعت را وجهي و علتي نيست. و صرفنظر كرديم از اين كه طلب اعطاء آنها «شفاعت و وسيله» براي پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به جهت تصويب خلاف ظاهر است مي‌گوئيم: همانا در وسيله و [ صفحه 526] شفاعت تفضلات غيرمتناهيه و شئون كثيره مي‌باشد. پس سئوال شفاعت و وسيله براي پيغمبر (ص) راجع مي‌شود به سئوال كردن آن چيزي كه در آنها هست از تفضلات و شئون ديگر، اين معني را امعان‌نظر نموده و نيك بنگر. و اما آنچه در دعاي عصر جمع وارد است كه: و انك لم تأمر بالصلاة عليه الا بعد ان صليت عليه انت و ملائكتك- الي قوله عليه‌السلام- لا لحاجة الي صلاة احد من المخلوقين بعد صلاتك عليه و لا الي تزكيتهم اياه بعد تزكيتك بل الخلق جميعا هم المحتاجون الي ذلك لانك جعلته با بك الذي لا تقبل لمن أتاك الا منه و جعلت الصلاة عليه قربة منك و وسيلة اليك و زلفة عندك و دللت المؤمنين عليه و امرتهم بالصلاة عليه ليزدادوا بها اثرة لديك و كرامة عليك. يعني خدايا امر نفرموده‌اي به صلات و رحمت فرستادن بر پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم مگر بعد از آن كه تو و ملائكه‌هاي تو به او رحمت فرستاده باشيد (تا اين كه عرض مي‌كند) امر كردن تو براي ما كه صلات و رحمت به پيغمبر (ص) بفرستيم نه از اين جهت است كه پيغمبر (ص) احتياج به صلات و رحمت يكي از مخلوقات داشته باشد بعد از آن كه تو بر او صلوات فرستاده باشي و نه از اين راه است كه پيغمبر (ص) احتياج به تزكيه‌ي احدي داشته باشد بعد از آن كه تو او را تزكيه فرموده‌اي بلكه مخلوقات جميعا محتاجند به طرف صلوات بر پيغمبر (ص) به جهت اين كه تو قرار دادي او را وسيله‌ي خودت بطوري كه قبول نمي‌كني از كسي [ صفحه 527] كه بيايد به طرف تو مگر از اين راه و قرار داده‌اي رحمت را به روي تقرب بر تو و سيله به سوي تو و منزلت در نزد تو و دلالت و راهنمائي فرموده‌اي مومنين را بر آو و امر كردي آنها را به رحمت و صلات فرستادن بر پيغمبر (ص) كه به واسطه‌ي آنها در پيشگاه تو داراي كرامت و كردار نيك بشوند. پس آنچه استفاده مي‌شود از اين دعا اين است: كه وجود نازنين پيغمبر (ص) احتياج ندارد به صلات مخلوقات بعد از صلات و رحمت خالق متعال بر او به اين معني، كه صلات و رحمت خدا بر او باقي نمي‌گذارد كرامت بالاتري را مگر اين كه شامل آن مي‌باشد و حاصل نمي‌شود از صلوات خلق بر پيغمبر (ص) كرامتي مگر مرتبه‌ي پائين‌تر از آن كرامتي كه از رحمت فرستادن خدا حاصل مي‌شود پس بر صلوات خلق با وجود صلوات خالق احتياجي نيست. و اين معني غير آنست (كه بگوئيم): صلوات و رحمت فرستادن موجب كرامتي است نسبت به پيغمبر (ص) و اگر چه براي پيغمبر (ص) بوده باشد به واسطه‌ي صلات خداوند متعال مافوق آن كرامتي كه به سبب صلات عبد حاصل مي‌شود. و به عبارت ديگر: وجود مبارك پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم بي‌احتياج است از اين كه حاصل نمايد درجه‌ي را به سبب صلات و رحمت خلق بر او اگر چه صلات و رحمت خلق بر او موجب است حصول درجه نسبت به وجود نازنين پيغمبر (ص). [ صفحه 528] و به عبارت أخري: وجود مبارك رسول‌الله (ص) بي‌نياز است از اين كه خلق طلب نمايد از خدا اعطاء كرامت را بر او اگر چه خود پيغمبر (ص) محتاج است به اعطاء كرمت خداوند براي او. و اگر خواسته باشي (از باب تشبيه كامل بر ناقص) قياس كن اين مقام را بر مقام وزير چنانچه وزير از جهت كمال قربي كه با سلطان دارد بي‌نياز است از اين كه رعيت از سلطان طلب اكرام او را بنمايند با اين كه اگر چنانچه موقعي كه استدعا و تقاضا بنمايند اكرام او را مورد الطاف و اكرام سلطان واقع مي‌گردد و او را به جهت استدعاي رعايا اكرام فرمايد و او محتاج است به اكرام سلطان پس با نظر عميق و دقيقانه تأمل نموده و دقت كن تا اشتباهي باقي نماند [387] . آنچه از شهيد ثاني قدس‌سره نقل شد چنانچه در كلمات شريفه‌اش گذشت كه فرموده: اصل صلات كه خداوند در آيه‌ي: ان الله و ملائكته يصلون.... امر بر آن فرموده به معني دعاء است و آن از خداي تعالي مجاز در رحمت است، نظرش بر آنست كه مجاز بهتر از اشتراك است.

### قول مشهور كه صلات به معني دعاء است‌

مشهور در معني صلات گفته‌اند: صلات از خداوند تعالي رحمت است و از ملائكه استغفار است و از آدميان دعاء است و اقتضاء اين قول [ صفحه 529] آنست كه لفظ صلات در آن معاني مشترك لفظي باشد و لذا شهيد ثاني (ره) فرموده:كه صلات در اصل به معني دعاء است يعني حقيقت در آن بوده و از خداوند در رحمت مجاز است كه اشتراك لازم نيايد و مجاز بهتر از آنست و در مبحث تعارض احوال از اصول فقه گفته شده: «المجاز خير من الاشتراك» چون مجاز بيشتر است و دائره‌اش وسيعتر و اوسعيت در عبارت دارد و فائده‌اش زيادتر است زيرا در آن هيچ وقت توقف لازم نمي‌آيد و گفته شده: كه اشتراك بهتر از مجاز است زيرا اشتراك دورتر از خطاء است چون اگر قرينه نباشد توقف مي‌شود به خلاف مجاز.

### اشاره به مبحث تعارض احوال‌

چنان كه گفته شده: اشتراك بهتر از نقل است زيرا نقل تقاضاي وضع لفظ در دو معني مي‌كند با نسخ وضع اول به خلاف اشتراك. يا نقل بهتر از اشتراك است زيرا مفاسد نقل كمتر از مفاسد اشتراك است براي اين كه منقول محمول بر معني دوم مي‌شود وقتي كه مجرد از قرينه باشد به خلاف مشترك چون مشترك وقتي كه مجرد از قرينه شد مجمل مي‌شود پس فائده نقل بيشتر است. و همچنين از اين گفتارها درباره‌ي تخصيص خير از اضمار است يا نسبت به صورتهاي ديگر گفته‌اند. ولي تمامي آنها امور استحساني بوده و بر آنها اعتبار نيست و امكان ندارد در تشخيص مراد از لفظ بر آنها اعتماد كرد چنانچه محقق خراساني (ره) در كفايه بر آن تصريح فرموده است. مگر اين كه آن امور باعث ظهور لفظ در يكي از دو طرف احتمال [ صفحه 530] شود در آن وقت به طرف راجح اخذ مي‌شود به خاطر ظهور لفظ در آن طرف راجح و به علت حجيت ظهور نزد عرف و عقلاء و شارع نيز آن را امضاء فرموده است چنانچه در مبحث حجيت ظنون خاصه محقق شده است.

### اصول لفظيه و برگشت آنها به اصالت ظهور

چنانچه مرجع اصول لفظيه از اصالت حقيقت، و اصالت عدم اشتراك، و اصالت عموم، و اصالت اطلاق، و اصالت عدم نقل، و اصالت عدم اضمار، تمامي اينها وقتي كه امر دائر شد ميان معني حقيقي و ميان معني مجازي يا اشتراك لفظي يا تخصيص يا تقييد رجوع به آن اصول مي‌شود برگشت همه‌ي آنها بر اصل واحد است كه عبارت از (اصالت ظهور) مي‌باشد و آن اصل معتبر در نزد عرف و عقلاء است كه از باب عمل به ظاهر كلام بر آن اعتماد مي‌كنند و در باب حجيت ظواهر از جهت ظنون خاصه اثبات حجيت آن شده است.

### تحقيق در معني لفظ صلات‌

و در لفظ «صلات» تحقيق آنست كه آن از خداوند نيز مجاز در رحمت نيست بلكه استعمال به نحو حقيقت است زيرا صلات در اصل لغت حقيقت در يك معني بيشتر نيست و آن عبارت از معني «عطف» است و عطف نسبت از خداوند تعالي رحمتي است كه لايق ذات احديت اوست و عطف نسبت به ملائكة استغفار و نسبت به بشر دعاء بعضي از آنها به بعض ديگر است. پس نه اشتراكي در بين است و نه مجاز و استعاره در كار است و عطف از خداوند رحمت مي‌شود و از مخلوق استكانت و تذلل و طلب [ صفحه 531] رحمت و استغفار است و از بنده بر بنده‌ي ديگر طلب رحمت از خداست بر او [388] . [ صفحه 532] پس حاصل كلام آنست: كه لفظ «صلات» خواه از خداي متعال و خواه از ديگري حقيقت واحده است و اختلاف از جهت خصوصيت ربط است و كاشف از آن خصوصيت عبارت از اختلاف حروف است. و به همين اندازه در اينجا اكتفاء مي‌شود و مطلب به نحو تفصيل در محل خود از كتاب صلات در فقه است.

### نقل كلمات سيد علي خان و مرتضي زبيدي‌

علامه‌ي اكبر سيد علي‌خان مدني قدس‌سره در شرح صحيفه‌ي سجاديه عليه‌السلام فرموده: قال المحققون: ان الصلاة لغة بمعني واحد و هو العطف ثم العطف بالنسبة الي الله تعالي الرحمة اللائقة به و الي الملائكة [ صفحه 533] الاستغفار و الي الادميين دعاء بعضهم لبعض... [389] و علامه مرتضي زبيدي در شرح احياءالعلوم گويد: معني الصلاة: العطف و هو بالنسبة الي الله تعالي اما ثناؤه علي العبد عند الملائكة و هذا هو الاليق في تفسير صلاة الله علي انبيائه، و اما اكمال الرحمة، و بالنسبة الي غيره تعالي الدعاء بخير و بكون الصلاة بمعني العطف اتضح كل الاتضاح تعديتها بعلي [390] . و ناگفته نماند: كه در اكثر روايات شيعه در صلوات به رسول‌الله صلي الله عليه و آله فصل بين پيغمبر اكرم (ص) و بين (آل) «بعلي» نيست و به اين نحو است: اللهم صل علي محمد و آل محمد. چنانچه گذشت، و اما در اكثر روايات اهل سنت فصل با (علي) است و (علي آل محمد) مي‌باشد. علامه‌ي مجلسي قدس‌سره فرموده [391] : اعلم انه اشتهر بين الناس عدم جواز الفصل بين النبي صلي الله عليه و آله و بين آله (بعلي) مستدلين بالخبر المشهور بينهم و لم يثبت عندنا هذا الخبر و هو غير موجود في كتبنا و [ صفحه 534] يروي عن شيخنا البهائي رحمة الله تعالي عليه ان هذا من اخبار الاسماعيلية لكن لم نجد في الدعوات المأثورة عن ارباب العصمة صلوات‌الله‌عليهم الفصل بها الا شاذا و تركه اولي و احوط.

### فصلي «بعلي» در صلوات‌

و سيد علامه‌ي متتبع سيد عبدالله شبر (ره) در مصابيح الانوار بعد از نقل آنچه از علامه‌ي مجلسي (ره) نقل شد فرموده: اقول بل الفصل بها موجود في كثير من الادعية و الاذكار سيما في الصحيفة السجادية و لو لا خوف الاطالة لتلوت عليك من ذلك شطرا و افرا [392] . ولي واضح است كه در ميان شيعه عموما در صلوات با (علي) فصل نمي‌كنند خواه در مقام صلوات گفتن باشد يا در كتابت صلوات در كتب و مؤلفات چنانچه كتب و مؤلفات شيعه به اين موضوع بهتر گواه عادل و شاهد صادق است و بلاشك عمل عموم شيعه بر اين است و شايد جهت آن اينست همانا استعمال (علي) موهم فصل است به اين مناسبت ترك كرده‌اند گرچه از جهات ادبي اشكالي ندارد و فصل نيست و اما روايتي كه بزرگان: شيخ اعظم بهائي (ره) و علامه‌ي مجلسي (ره) به آن اشاره كرده‌اند ثابت نيست [393] و در كتب حديث شيعه وجود ندارد چنانچه اساتيد 535@فن حديث تصريح فرمودند و لذا احتياجي به توجيه چنين حديثي كه در كتب حديث اثري از آن نيست نداريم چنانچه بعضي از محشين كتب ادبيات عربي بعض توجيهات كرده‌اند [394] و آن حديث از ساخته‌هاي اهل سنت بوده و به شيعه نسبت داده‌اند و بر فرض اگر همچو حديثي باشد معني آن اينست هر كس فصل و جدا كند (علي) را - به كسر لام و تشديد ياء- يعني اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را از (آل) من و گويد: علي عليه‌السلام از (آل) پيغمبر صلي الله عليه و آله نيست و او از آل خارج است چنين شخصي به شفاعت من نائل نخواهد شد. [ صفحه 535] و لذا ما شيعه معتقديم كه (آل) عبارت از فاطمه‌ي زهراء و ائمه‌ي اثناعشر عليهم‌السلام هستند كه صلوات فرستادن بر آنها با رسول‌الله صلي الله عليه و آله در تشهد نمازهاي يوميه واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل است چنانچه كرارا گذشت.

### اشكال مشهور و دفع آن

#### اشاره

در روايات شيعه و سني در كيفيت صلوات كه مأثور و دستور داده‌اند اين عبارت زياد وارد است: اللهم صل علي محمد و آل محمد كما صليت علي ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد. و در رواياتي با زيادات ديگر نيز مأثور شده است و در ميان علماي اسلام اشكالي در اين مورد متوجه شده و مطرح انظار آنها واقع و توجيهات زيادي در رفع آن ذكر كرده‌اند. اما اشكال آنست: كه در علم بيان تصريح كرده‌اند كه مشبه‌به بايد اقوي از مشبه باشد مثل اين كه گويند: زيد كالاسد. ولي در اينجا آن طور نيست زيرا خاتم انبياء صلي الله عليه و آله و سلم اشرف و افضل از ابراهيم عليه‌السلام است و اين مطلب از ضروريات در اسلام و اجماعي ميان مسلمين است. و علماي اسلام توجيهات زيادي در رفع آن دارند مانند: شيخ شهيد (ره) در قواعد و فيروزآبادي صاحب قاموس در لغت در كتابش [ صفحه 537] الصلاة و البشر [395] و شيخ بهائي (ره) [396] و علامه‌ي مجلسي (ره) و سيد محدث جزائري (ره) [397] و سيد محدث شبر قدس‌سره و غير از آن بزرگواران نگارش داده‌اند و علامه‌ي مجلسي (ره) در اواخر كتاب اربعين و سيد شبر در مصابيح الانوار [398] چهارده فقره توجه ذكر كرده‌اند ولي بعض توجيهات عامه با مذاق و رويه و عقيده‌ي خاصه درست نيست و از توجيهات فاسده است.

### توجيهات علماي اعلام‌

در اينجا به چند توجيه صحيح اشاره كرده و نقل مي‌شود: اول: اكثر محققين خاصه و عامه گفته‌اند: كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله چون از جمله‌ي آل ابراهيم است پس صلوات بر آن حضرت و آلش در ضمن صلوات بر ابراهيم بر وجه اتم و اكمل حاصل است و مطلوب ما در صلوات كه درخواست مي‌كنيم:اللهم صل علي محمد و آل محمد.... الخ آنست كه پيغمبر اكرم و آلش به صلوات ديگري اختصاص يابد كه مماثل [ صفحه 538] صلواتي كه بر او و آلش و ديگران عموميت داشت. و الصلاة العامة للكل من حيث العموم أقوي من الخاصة بالبعض. دوم: تشبيه در عطا واقع شده و لازم نيست مثلا از سئوال كردن زيد كه به او نيز مانند عمر و عطا شود عمر و افضل از زيد هم باشد بلكه سئوالش از جهت سبقت زماني عطا بر عمرو است پس سئوال صلوات بر خاتم انبياء مانند صلوات بر ابراهيم از جهت سبق زماني ابراهيم است و از اين لازم نمي‌آيد كثرت و افضليت صلوات بر ابراهيم عليه‌السلام. سوم: اقوي بودن مشبه به اغلب در تشبيه بايد اقوي باشد لازم نيست بلكه گاه مي‌شود كه تشبيه بدون آن محقق مي‌شود چنانچه يكي از دو برادر به پدرشان مي‌گويند: اعطني دينارا كما اعطيت أخي. و از اين قبيل شايد باشد آيه‌ي شريفه كه فرموده: كتب عليكم الصيام كما كتب علي الذين من قبلكم [399] و آيه‌ي شريفه؛ احسن كما احسن الله اليك [400] تشبيه در اصل جعل فعل است نه در قدر بقدر. اين توجيه سوم برگشت بر دومي دارد بلكه عين آنست. چهارم: لازم نيست كه مشبه‌به از هر جهت بايد اقوي باشد بلكه لازم آنست كه شئي ظاهر و واضح بوده باشد چنانچه در آيه‌ي شريفه [ صفحه 539] مي‌فرمايد: مثل نوره كمشكاة [401] نور مشكاه كجا و نور الهي كجا ولي چون مشكاة امر واضح و ظاهر است و در نظر شنونده روشن است و لذا نور خدا را به آن تشبيه فرموده است و چون تعظيم و احترام ابراهيم عليه‌السلام و آل او امر ظاهر در تمامي عوالم امكان است و لذا صلوات و تعظيم رسول‌الله (ص) را به آن تشبيه كرده است. و مؤيد اين معني است كه در بعض دعاها در طلب صلوات به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم مانند صلوات بر ابراهيم عليه‌السلام كلمه‌ي: في العالمين. ضم شده است. و شايد آنچه از طيبي نقل شده كه گفته: ليس التشبيه المذكور من باب الحاق الناقص بالكامل بل من باب الحاق ما لم يشتهر بما اشتهر همين معني است. پنجم: كاف در «كما صليت علي ابراهيم... الخ براي تشبيه نيست بلكه براي تعليل است چنانچه نظير آن در قرآن مجيد واقع است مثل قول خداوند تعالي: كاما ارسلنا فيكم رسولا منكم [402] . و مي‌فرمايد: و اذكروه كما هداكم [403] . [ صفحه 540]

### مطلب ارزنده

#### اشاره

و از مطالب ارزنده و بحث‌هاي پسنديده كه تذكر آن را در اينجا لازم مي‌دانم آنست: صلوات فرستادن به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و اولاد طاهرين او عليهم‌السلام در تمامي حالات و اوقات رجحان شرعي داشته و از اعمال حسنه و اقوال مستحبه مي‌باشد خصوصا در موقعي كه بيشتر از شعائر ديني محسوب گردد و با صداي بلند چنانچه خود آن وجود مقدس دستور داده اين شعار اسلامي را بايد انجام داد.

### صلوات بعد از نمازهاي يوميه‌

و از مواردي كه صلوات گفتن بسيار خوب و هيچگونه رجحانش مشكوك نيست در تعقيبات بعد از نمازهاي فرائض پنجگانه است كه از تعقيبات مهمات به شمار است . بعضي از فضلاء گفته: افضل اعمال و افضل اوراد و اذكار صلوات بر محمد و آل محمد است سلام الله عليهم اجمعين بخصوص در عقب فرائض كه بايد بر همه‌ي دعاها صلوات را مقدم داشت [404] . [ صفحه 541] در اسرار الصلاة [405] در فصل تعقيبات پس از تكبيرات سه گانه بعد از نماز كه از تعقيبات است گفته: بعد از آن صلوات فرستادن است و صلوات به صورت خاصي نقل كرده و بعد از آن بعض تعقيبات ديگر بيان فرموده و گويد: ثم تسبيح الزهراء عليهاالسلام و الاخبار الواردة في فضله كثيرة.... الخ. البته بايد انسان از جاي خود تكان نخورده به نحوي كه در تشهد نماز قرار گرفته بود و از آن فارغ شد زانوهاي خود را از قبله برنگردانيده در حال رو به قبله و تورك و تكلم ننموده و به دور خود رونگردانيده مشغول تسبيح حضرت زهراء بتول عليهاالسلام بشود. امام صادق عليه‌السلام فرموده [406] : ما اطفال خودمان را به آن تسبيح امر مي‌كنيم مانند اين كه به نماز امر مي‌نمائيم و آن تسبيح بعد از هر نماز به من محببوب‌تر از هزار ركعت نماز خواندن در هر روز است. و جاي شك نيست كه آن تسبيح مبارك از افضل تعقبيات است.

### خواندن آيه‌ي: «ان الله و ملائكته يصلون الخ بعد از نمازها»

و اگر كسي بعد از تكبيرات سه‌گانه بعد از نماز آيه‌ي شريفه‌ي: [ صفحه 542] ان الله و ملائكته يصلون علي النبي.... الخ را بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد و بعد مشغول تسبيح صديقه‌ي طاهره عليهاالسلام بشود مانعي ندارد به نحوي كه در تشهد نشسته بود به وضع نشستن خود چنانجه بيان شد تغيير نداده باشد و تسبيح حضرت زهراء عليهاالسلام را به جا بياورد در موقع خود آورده است. شيخ صدوق قدس‌سره در كتاب خصال به سندي كه در غايت وثاقت و اعتبار است از امام صادق عليه‌السلام از اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل كرده كه: در مجلس واحد چهار صد فقره از چيزهائي كه براي شخص مسلم در دين و دنيايش صلاحيت دارد تعليم فرموده در ضمن همان حديث شريف است كه فرموده: فاذا فرغ العبد من صلاته فليصل علي النبي صلي الله عليه و آله و يسأل الله الجنة و يستجير من النار و يسأله ان يزوجه من الحور العين، فانه من صلي علي محمد النبي صلي الله عليه و آله سمعه النبي و رفعت دعوته.... الخ. باز در همان حديث شريف قبل از فقرات شريفه‌ي فوق كه نقل شد فرموده: اذا قرأتم «ان الله و ملائكته يصلون علي النبي». فصلوا عليه في الصلاة كنتم او في غيرها [407] . [ صفحه 543] از اين فرمايشهاي امام عليه‌السلام به خوبي استفاده مي‌شود كه بعد از فارغ شدن از نماز صلوات فرستادن استحباب دارد و هر وقت آيه‌ي شريفه‌ي: ان الله و ملائكته.... الخ قرائت شود به صلوات گفتن امر فرموده است خواه در اثناء نماز باشد يا در غير حال نماز و اگر آيه‌ي شريفه بعد از نماز خوانده شود پس باز امر به صلوات فرستادن فرموده است.

### قرائت آيه و صلوات منافات با تسبيح حضرت زهراء ندارد

پس اگر بعد از فارغ شدن از نمازها آيه‌ي شريفه قرائت شود خواه پس از فراغت از نماز انفرادي باشد يا بعد از فارغ شدن از نماز با جماعت بوده باشد و آيه‌ي شريفه خوانده شود و مردم در عموميت صدا به صلوات گفتن بلند نمايند چنانچه امر به بلند گفتن صلوات فرموده‌اند هيچگونه مانع شرعي نبوده بلكه رجحان و استحباب شرعي خواهد داشت و با موقع تسبيح حضرت زهراء عليهاالسلام منافات ندارد به نحوي كه بيان شد. و نسبت به آيه‌ي شريفه در خصوص تعقيب نماز مغرب و صبح حديث وارد شده و آن را شيخ صدوق (ره) به سند خود از حضرت امام صادق عليه‌السلام نقل كرده: عن ابي‌المغيرة قال: سمعت اباعبدالله عليه‌السلام يقول: من قال في دبر كل صلاة الصبح و صلاة المغرب قبل ان يثني رجليه او يكلم أحدا: ان الله و ملائكته يصلون علي النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما اللهم صل علي محمد و ذريته، قضي الله له مائة حاجة سبعين في الدنيا و ثلاثين في الاخرة قال: قلت ما معني صلاة الله و ملائكته و صلاة المؤمن؟ قال: صلاة الله رحمة من الله و صلاة ملائكته [ صفحه 544] تزكيه منهم له و صلاة المؤمنين دعاء منهم له [408] .

### صلوات فرستادن بر غير رسول الله

و اما صلوات فرستادن بر غير رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم جائز بوده و قرآن مجيد بر آن تصريح كرده است و فرموده: هو الذي يصلي عليكم و ملائكته [409] و قول خداوند تعالي: و صل عليهم ان صلاتك سكن لهم. [410] و فرموده: الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة [411] .

### تعصب زمخشري را به حرف ناهنجار وارد كرده‌

زمخشري گفته: اگر به يكي از اهل‌بيت عليهم‌السلام در تنهائي صلوات گفته شود مكروه است چون آن اتهام بر افضي بودن مي‌كشد [412] - زهي تعصب بي جا و عناد بي‌مورد كه مدلول آيات قرآني را زير پا مي‌گذارد و مانند زمخشري علامه‌اي را به اظهار آن سخن ناهنجار وادار مي‌كند و بدون دليل به كراهت يك امر جائز و بلكه راجح فتوي مي‌دهد.

### مكالمات آية الله با سيد موصلي در مجلس خدابنده‌

در اينجا مكالمات آيةالله علامه (ره) و مناظرات آن يگانه رادمرد فهامه به ياد انسان در مجلس سلطان خدابنده مي‌افتد كه آيةالله [ صفحه 545] قدس‌سره خطبه‌ي بليغه‌ي فصيحه ايراد فرموده و صلوات به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و به ائمه‌ي معصومين عليهم‌السلام در آن خطبه فرستاده و سيد موصلي كه در آن مجلس سلطاني بوده و در مناظره آيةالله با سائر علماء او ساكت نشسته بود به مقام تكلم آمده و گويد: دليل جواز صلوات فرستادن بر غير انبياء چيست؟ آيةالله قدس‌سره بي‌درنگ مي‌فرمايد: الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون. سيد موصلي مكابره را پيشه‌ي خود ساخته و گويد: كدام مصيبت است كه بر (آل) پيغمبر صلي الله عليه و آله رسيده تا اين كه آنها سزاوار صلوات فرستادن شده‌اند؟ آيةالله (ره) مي‌فرمايد: از شنيع‌ترين مصائب و اشد آنها آنست كه از ذراري آنها مثل تو به وجود آمده كه منافقين جهال كه مستوجب لعن و نكال‌اند آنها را بر آل رسول ملك متعال ترجيح مي‌دهد حاضرين مجلس به خنده زده و از حاضرجوابي آيةالله علامه (ره) و بالبداهة از جواب گفتن آن بزرگوار در تعجب شده و يكي از شعراء گويد: اذا العلوي تابع ناصبيا بمذهبه فما هو من أبيه و كان الكلب خيرا منه حقا لان الكلب طبع ابيه فيه [413] [ صفحه 546]

### سادات اگر تبيعت از ائمه اطهار ننمايند شرافت را از دست مي‌دهند

از سادات اگر تبعيت از ائمه‌ي اطهار و اجداد امجاد خودشان حجج خداوندي عليهم‌السلام ننمايند آن شرافت موهوبي و سيادت و عزت خدادادي را از دست مي‌دهند ولي حرف در سر پيدا شدن افرادي از سادات است كه اتصال نسب‌شان به خاندان رسالت صحيح و درست و خودش (العياذبالله) در مقام نصب و عداوت با اهل‌بيت عليهم‌السلام قدم بزند همچو سيد صحيح النسبي شايد بسيار كمتر پيدا بشود يا ديده نشود و يا از بني‌فاطمة نمي‌شود و اگر بر فرض پيدا گردد زهي بدبختي و زهي زيانكاري است كه شرافت نسب علوي را از دست داده است. من لم يكن علويا حين تنسبه فماله من قديم الدهر مفتخر [414] [ صفحه 547]

## كلمات و بيانات محمد علي حوماني

نويسنده‌ي فاضل شهير مرحوم محمد علي حوماني لبناني را در كتابش (دين و تمدين ) [415] كلماتي است شيرين راجع به صلوات و سلام فرستادن به امام اميرالمؤمنين و سائر معصومين عليهم‌السلام خوش دارم آن كلمات را از كتاب نامبرده در اينجا بياورم و عين كلمات عربي او را نقل نمايم. در كتاب نامبرده در مجلد پنجم پس از نقل آيه‌ي شريفه: اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون گويد: [ صفحه 548] اذكران بعض المسلمين أنكر علي من حي الامام عليا بتحية الرسول اذا قال عند ذكر الامام صلوات الله و سلامه عليه فذكر هذا لي و سألني: أحق انكاره ذلك علي ؟؟ فقلت كلا!! انه مخطئي لان الصلاة و التسليم يجوز علي أي رجل مؤمن، ثم تلوت عليه قول الله السابق تعالي مجده، و قلت له احفظ هذه الاية و اقرأها علي من انكر ذلك عليك، و عاد الي بعد مدة ليخبرني و هو مزهو، انه قد قرأ الاية علي خصمه فانصت اليه و فكر قليلا ثم قال له كأني لم اسمع هذه الاية الكريمة و سأدحض بها حجة من يعظنا بأن تحية الخلفاء الراشدين لا تتجاوز الترضي عنهم و الترحم عليهم الا علي بن ابي‌طالب فقد وردت تحيته بكلمة «كرم الله وجهه» [416] . [ صفحه 549] و أذكر ان بعض الناس انكر علي بعض آخر قوله: علي عليه‌السلام فقال له: قل علي كرم الله وجهه فان قولك (عليه‌السلام) لا يجوز الا علي رسول‌الله صلوات‌الله‌عليه. فاجابه: أيجوز أن اقول لك: عليك السلام. و أن تقول لي: سلام عليك. و لا يجوز أن اقول ذلك للامام صلوات‌الله‌عليه؟؟ فسكت ثم قلت له: ان في الصلاة ما يوجب ذلك حين تقول: اللهم صل علي محمد و آل محمد. أفليست الصلاة هنا واجبة علي علي؟؟ أو ما قال الامام الشافعي رضي‌الله‌عنه: يا آل بيت رسول‌الله حبكم فرض من الله في القرآن أنزله يكفيكم من عظيم القدر ان لكم من لم يصل عليكم لا صلاة له ليس الغريب ان ينكر بعض المسلمين صلاته و تسليمه علي الامام. ولكن الغريب أن يحمل المسلم هذه الفكرة من أعداء الاسلام المأجورين لهذا العدوان و تمضي القرون بعد القرون و الاجيال تلوا لاجيال و المسلمون مطمئنون الي أنهم علي بصيرة من دينهم بفعل التضليل و التدجيل اللذين خلطهما الجهل في لحم المسلم و دمه منذ عهد الامويين حتي اليوم، ثم لا ينتبه لهذا الخلط حتي في عهد النور. أقول: ليس الغريب أن ينكروا علي المسلم تصليته و تسليمه علي الائمة و المؤمنين بزعمهم أن الصلاة والسلام قاصران علي رسول‌الله ولكن الغريب هو ذلك التقليد الاعمي الذي مشوا به وراء تلك الطغمة من المضللين نكاية بأهل البيت عليهم الصلاه والسلام. [ صفحه 550] و الاغرب من ذلك أن يكونوا مسلمين ثم يقرأون القرآن و يسلم بعضهم علي بعض كلما التقوا و تراؤا بقولهم: السلام عليكم و الجواب بقولهم: و عليكم سلام الله و رحمته و بركاته. و في القرآن الايات الجليلة التي سبق ذكرها. ثم يفيضون في الصلاة لربهم خمس مرات كل يوم و يقولون في ختام كل صلاة: اللهم صل علي محمد و آل محمد، و اذا جادلوا اخصامهم نسوا كل ذلك و هزتهم النعرة الجاهلية للتعصب الاعمي فانكروا هذه الصلاة علي آل الرسول و أجازوها حتي علي الطغاة من قادة البغي و العدوان. و للتعصب الاعمي وجوه و وجوه، فان من هذا التعصب ما يصدر عن عمي العين، و منه ما يصدر عن عمي القلب: فلقد رأيت مظهرا من مظاهره في شخص الاديب الفلسطيني اسعاف النشاشيبي حيت أصدر كتابه «الاسلام الصحيح» و قرأت هذا الكتاب فوجدته حافلا بالشتائم لال الرسول و الخيرة من اصحاب محمد صلي الله عليه و آله، و نقلت بعض هذه الشتائم في مجلتي «العروبة» التي كنت أصدرها في لبنان و عجبت لذلك فسألت عن الكاتب: أهوذ و غينين يقرأ الكتب؟؟ فقالوا: انه «أعور» فقلت. هو نصف اعمي و سيشتد هذا العمي و يصبح كاملا بعد حين. و عند ما وردت مصر قرأت مقالا له في مجلة الرسالة كان اذا جاء بها علي ذكر معاوية او عمرو بن العاص يقول: صلوات الله و سلامه عليه، و اذا جاء علي ذكر الخفاء الراشدين قال: «رضي‌الله‌عنهم» فقلت: ليس [ صفحه 551] هذا من عمي العين ولكنه من عمي القلب، و اجتمعت بعد ذلك بأحد اعضاء الهيئة العربية العليا في القاهرة و أتينا علي ذكر اسعاف النشاشيبي قال احدهم: و لعله اسحق درويش قال. أعلمت كيف كان ختام حياته؟ قلت لا... قال: لقد تقوس ظهره حتي التصق ذقنه بالارض، فكان اذا خاطب أحدا لا يستطيع أن يرفع رأسه اليه. و قد عمي آخر حياته، و لقد مر بقراء «دين و تمدين» شئي من هذا لدي ذكر النشاشيبي و أنه يحمل نسبا الي الامويين [417] . [ صفحه 552] في هذا الاستطراد كثير من المتعة للنفس الحية الخالدة علي الدهر و لقد حبب الي هذا الصفع في اقفية أولئك الظلمة العتاة و أعقابهم و السالكين سلوكهم في ظلمة التاريخ. أقول: لقد حبب الي فيما اكتب هذا الصفع، تمادي عتاتهم و جبابرتهم و أذنابهم و الناهجين في الظلم و الهضم نهجهم [ صفحه 553] طوال قرون و قرون كانت و لا تزال حافلة بمثل ما ينقل الينا التاريخ من ذلك الظلم و الافتئات علي الحق حتي عمي منهم المبصر عمي غطي علي الاعين و ران علي الافئدة و حجر علي الضمائر، كان هذا الاستطراد حبيبا الي قلبي لانه توجيه الي الحق و صرف عن الباطل، و لنعد الان الي صلب الموضوع في مطلع البحث [418] .

## خاتمه‌ي كتاب

شكر خدا را كه كتاب را در اينجا به پايان رسانيده و آن را خاتمه مي‌دهم و بعد از اين شروع به تعليقات و اضافات كرده و فوائد زيادي به عنوان تعليقه بر آن افزوده مي‌شود ان‌شاءالله‌تعالي. منظور بررسي و تحقيقات در اطراف مطالب متنوعه و ضميمه‌ي آنها بر كتاب بوده و ثبت آنها در اين اوراق مي‌باشد كه نزد ارباب تحقيق مورد تحسين و بسيار ارزنده خواهد شد. و در اين طبع دوم فوائد زيادي علاوه بر آنچه در طبع اول كتاب بود افزوده مي‌شود چنانچه بر اصل كتاب مطالب زيادي اضافه گرديد. [ صفحه 555]

## تعليقات و اضافات

### اشاره

شروع به تعليقات: ص:- 2 س:- 7

### در عراق از هر طرف رو به كربلاء آورده و به زيارت قبر مطهر بيشتر اهميت مي‌دهند

#### اشاره

برادران ما شيعيان عراق كه اكثريت جمعيت آن سامان را تشكيل داده‌اند در مذهب خودشان تشيع بسيار ثابت‌قدم و در ترويج مذهب اهتمام داشته و در مقابل مخالفين مذهب شيعه قد علم كرده و در مقام دفاع از حيم مذهب مقدس تشيع آماده و ثابت‌قدم هستند. و در ايام زيارتي در نجف اشرف و كربلاء و كاظمين و سامراء كه هر يك از مشاهد مشرفه موسم مخصوص و ايام زيارتي ويژه‌ي به خود دارد از هر طرف رو به مشاهد مشرفه آورده و اجتماع بزرگ نموده و شعائر ديني را در ايام زيارت و مواسم مخصوصه رونق داده و به طرز أحسن برپا مي‌نمايند. و از اوصاف پسنديده و صفات ارزنده كه در آن مواقع قلوب [ صفحه 556] را جلب و بر اشخاص فهميده بسيار جالب و قابل ارزش است آنست: در روزهاي زيارتي در نجف و يا كربلاء و سائر مشاهد مشرفه اشخاصي كه هميشه در بيابان و صحرا و در اطراف فرات و دجله به كشاورزي و گله‌داري و دامپروري و زراعت اشتغال دارند و كمتر به شهرها آمد و رفت مي‌كنند و اغلب در ايام زيارتي رو به شهر مي‌آورند از هر طرف به مشاهد مشرفه خصوصا كربلاء هجوم آورده و در ايام سوگواري با شعار عزا و در اعياد با شعار شادي كه در ميان زنان اعراب [419] عراق (اشخاص باديه نشين) مرسوم است وارد شده و در صحن مقدس و رواقهاي حرم مطهر مسكن كرده و شب و روز زير آسمان كبود عراق در سرما و گرما اطاقهاي نشيمن آنها بوده و مي‌نشينند و مي‌خوابند و زندگاني مي‌نمايند ولي ديده نمي‌شود با آن كثرت و ازدحام آنها كه براي راه رفتن به حرم مطهر به جز يك راه باريك از ميان مردم باز بوده كه يك يا دو نفر به زحمت مي‌تواند از آن جا عبور كند در ميان‌شان [ صفحه 557] نزاعي درگيرد و شبها سرهاي خانواده‌ي كه فضاي صحن مطهر و در بعضي از خيابانها مسكن كرده و در موقع خواب به پاهاي خانواده‌ي ديگر چسبيده است و با آرامش روحي و جسمي كه پياده و اغلب پابرهنه راه آمده و خسته و خوابيده‌اند ابدا كسي با ديگري به مقام نزاع و گلايه نيامده و جنگ و جدالي به راه نمي‌اندازند در صورتي كه برحسب عادت در آن كثرت جمعيت و ازدحام و ضيق مكان براي سكونت خانواده‌ها نزاع و اوقات‌تلخي بيشتر درگيرد و براي اشغال مكان با هم ديگر به مقام جنگ و جدل برخيزد ولي ابدا از ستيزگي و جدال آثاري ديده نمي‌شود و اصلا از آنها دزدي از اشياء يك ديگر ديده نشده انسان قهرا از آن اخلاق و رفتار آنها خوشحال شده و از آن رويه‌ي انساني در آن مردم بياباني مسرور مي‌گردد دين مقدس اسلام است كه در آن افراد اثر كرده و آن بيابانيها را آن طور تربيت كرده است.

### نقل كلمات آقا سيد جواد شبر

و در اينجا خوش دارم آنچه سيد علامه‌ي خطيب شهير آقا سيد جواد شبر سلمه الله تعالي [420] در اثر نفيس خود كتاب «ادب الطف» او [ صفحه 558] «شعراء الحسين عليه‌السلام» كه تا اين تاريخ چهار مجلد از آن كتاب نفيس طبع و نشر گرديده در جلد اول راجع به روز اربعين سيدالشهداء عليه‌السلام نگارش داده بياورم و عين عبارات عربي شيرين ايشان را كه به طور خلاصه بر احوال ايام ارعبني حاوي است نقل نمايم: در جلد اول ص 41 ط بيروت سال (1388) ه. ق گويد: اربعين الحسين (ع) في كربلاء يوم اربعين الحسين عليه‌السلام و هو يوم العشرين من صفر من أضخم المؤتمرات الاسلامية يجتمع الناس فيه كاجتماعهم في مكة المكرمة تلتقي هناك سائرا لفئات من مختلف العناصر و يعتنق شمال العراق بجنوبه و الوفود من بعض ألاقطار الاسلامية فهذا الموكب يردد انشودته باللغة [ صفحه 559] العربية، و ذاك باللغة التركية، و ثالث باللغة الفارسية، و رابع باللغة الاوردية و هكذا. و لست مبالغا اذا قلت: ان هذا الموسم يجمع اكثر من مليون نسمة جاءت لا حياء ذكري الاربعين أو لزيارة (مرد الرأس) اذأن الروايات تقول: ان رأس الحسين عليه‌السلام أعيد الي الجسد الشريف بعد اربعين يوما من استشهاده، جاء زين‌العابدين علي بن الحسين عليه‌السلام و الفواطم معه و معهم الرأس الشريف و بقية الرؤوس و منه زيارة الاربعين. ان هذه المواكب من سائر الاقطار و مختلف البلدان تؤم كربلاء و قد سجلت ادارة السلطنة المحلية اكثر من 300 موكب اكثرها يضرب الخيام حوالي كربلاء و البعض يحجز المحلات الكبيرة و تستهلك كربلاء في هذا الموسم من الرز ما لا يقل عن مائة طن و كل موكب له منادون يدعون الناس الي المائدة و تناول الطعام باسم الحسين عليه‌السلام. و تتخلل هذا الموسم زيارات التعارف بين المواكب و تبادل العواطف و تقديم التمنيات و التحيات و عظيم الاجر يوم الحشر، ان الالاف من الناس يقومون بالخدمة لهؤلاء الزوار و يسخون بانفسهم من أجل راحة الزائرين فالبعض بسقي الماء المعطر و المذاب فيه السكر، و البعض برش ماء الورد، و البعض بالتهوية بالمراوح اليدوية و هكذا. چنانچه بيان فرموده در ايام اربعين در عراق بيشتر از يك مليون نفوس با مواكب حسيني براي زيارات قبر مطهر وارد كربلاء مي‌شوند و اجتماع عظيم محبت‌آميز مشتمل بر تعارفات مهرانگيز و اتحادآور و [ صفحه 560] مودت‌خيز فراهم مي‌آيد و آن شهرستان مقدس يك پارچه عزا و ناله و ضجه و نوحه و ندبه بر سيد مظلومان مي‌گردد، و مواكب از حرم حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام خارج شده به حرم حضرت ابوالفضل قمر بني‌هاشم (ع) هجوم‌آور مي‌شوند، و در آن روز اثرات نهضت حسيني در جلو چشم انسان مجسم و دلهاي آگاه به ياد آن مي‌افتند: كه در مثل همان روز امام سجاد عليه‌السلام با عمه‌ها و خواهرهاي خويش وارد آن سرزمين شده و سرهاي مبارك شهداء و رأس مطهر ريحانه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله را به جسد اطيبش ملحق فرموده آيا بانوان عصمت و مخدرات خاندان رسالت در آن موقع در چه حال بوده‌اند؟ آيا جابر رضي‌الله‌عنه و سائر بني‌هاشم كه تفصيلا از افراد آنها اطلاع نداريم خاك بر سر خودشان مي‌ريخته‌اند؟اگر انسان جزئي‌ترين تأملي به دل خود راه بدهد و آن منظره‌ي جانگداز را در جلو چشم خود مجسم نمايد آيا جا ندارد كه خاك بر سر بريزد؟ كه يك مشت درنده‌هاي بني‌أمية و ياران آنها پسر پيغمبر خدا را بكشند و سر فرزند مؤسس دين و آورنده‌ي اسلام و قرآن و خاتم انبياء را به شام به ارمغان ببرند و شرم نكرده اظهار اسلام هم نمايند و سر اطيب او را خانواده‌ي داغديده‌اش برگردانند و در كربلاء به جسد اطهرش ملحق نمايند، چرا؟ براي اين كه سلطنت شوم يزيد پليد استقرار و استقلال يابد، و كسي با وي در مقام معارضه نباشد، گرچه اسلام را زير پااندازد. و لذا حسين بن علي عليه‌السلام مي‌خواهد كه قد علم كند و اسلام و دين يزيد را تبديل به اسلام واقعي و دين محمدي و حسيني كند [ صفحه 561] زيرا اگر نهضت حسين عليه‌السلام نبود از اسلام اثري باقي نمي‌ماند مگر اسلام يزيدي، و از دين آثاري نبود مگر دين اموي، در شامات اقربائي به رسول‌الله صلي الله عليه و آله نمي‌شناختند مگر بني‌أمية، و يزيدي كه شب و روز با ميمونها محشور بود و با قرود و فهود سر و كار داشت و خمر و قمار روزگارش خوش بود رجوع شود به كتاب (النزاع و التخاصم) مقريزي طبع مصر. انسان فهيمده و مسلمان باوجدان اگر هميشه گريان و نالان باشد جا دارد، زيرا فقط تأمل در اين كه آيا از خست و دنائت دنيا نيست؟ و از عجائب و غرائب روزگار به شمار نمي‌آيد؟ كه فرزند پيغمبر صلي الله عليه و آله را بكشند و سر مبارك او را پيش زنازاده‌ها به كوفه و دمشق به ارمغان ببرند؟ مگر حسين بن علي عليه‌السلام چه كرده بود؟ و چه گناهي نعوذبالله‌تعالي از وي سر زده بود؟ بلي به ديكتاتوري قلدري سر فرود نمي‌آورد.

### دعبل خزاعي و شعر او

در اينجا دو بيت از قصيده‌ي دعبل خزاعي رحمه الله را بايد سرود و گريه كرد: لا اضحك الله سن الدهران ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر متأسفانه تا حال بقيه‌ي آن قصيده‌ي شريفه در اثر تتبع و تحقيق و كنجكاوي و تفتيش أساتيد عظام پيدا نشده است. [ صفحه 562] چنانچه آنان كه از معاصرين اشعار دعبل رحمه الله را جمع‌آوري كرده [421] و تدوين نموده‌اند به بقيه‌ي آن قصيده اطلاع نيافته‌اند گويا چنين [ صفحه 563] حدس زده مي‌شود در آن قصيده مثالب و مطاعن دشمنان أهل‌بيت و ظالمين بر خاندان رسالت را به نظم آورده و از ترس و خوف ستمكاران روزگار و از جهت تقيه آن قصيده را پنهان داشته و از بين رفته باشد شيخ علامه‌ي متبحر واسع الاطلاع آقا شيخ محمد سماوي نجفي قدس‌سره نيز مي‌فرمود: كه هر چه تتبع نموده‌ام به بقيه‌ي آن قصيده غراء اطلاع پيدا نكرده‌ام چنانچه در بعضي از تأليفات خود نيز به اين مطلب اشاره فرموده است [422] . نام دعبل محمد بن علي بن رزين از اولاد بديل بن ورقاء صحابي است.

### مرثيه‌ي دعبل بر سيدالشهداء

از اشعار دعبل خزاعي رضوان‌الله‌عليه است كه در مرثيه‌ي سيدالشهداء عليه‌السلام گفته است: [ صفحه 564] 1- جاؤوا من الشام المشومة اهلها بالشؤم يقدم جندهم ابليس 2- لعنوا، و قد لعنوا بقتل امامهم تركوه و هو مبضع محموس 3- و سبوا- فواحزني- بنات (محمد) عبري حوا سر ما لهن لبوس 4- تبالكم، يا ويلكم، أرضيتم بالنار؟ ذل هنا لك المحبوس 5- بعتم لدنيا غيركم، جهلا لكم، عز الحياة، و انه لنفيس 6- أخسر بها من بيعة أموية لعنت، و حظ البايعين خسيس 7- بؤسا لمن بايعتم، و كأنني بامامكم وسط الجحيم حبيس 8- يا آل (احمد) ما لقيتم بعده من عصبة هم في القياس مجوس 9- كم عبرة فاضت لكم و تقطعت يوم (الطفوف) علي (الحسين) نفوس [423] . [ صفحه 565] 10- واحسرتاه لكم جسوم بالعرا فيها، و فوق الذا بلات روؤس 11- صبرا موالينا، فسوف يديلكم يوم علي آل اللعين عبوس 12- ما زلت متبعا لكم و لامركم، و عليه نفسي ما حييت أسوس نقل از ديوان دعبل قدس‌سره جمع آقاي دكتر اشتر ص 261 -260- ط دمشق و در پاورقيها به اختلاف نسخ خصوصا در نسخه‌ي علامه‌ي سماوي (ره) تفصيلا اشاره كرده كه از نقل آنها صرف‌نظر شد.

### از اشعار نغز دعبل در مرثيه‌ي آن حضرت

چنانچه از مرثيه‌هاي مشهور دعبل خزاعي رحمه الله است كه آن را آقاي دكتر عبدالكريم اشتر در كتابش (دعبل بن علي الخزاعي شاعر آل البيت حياته و شعره دراسة تحليلية) ط دمشق در ص 232 نقل كرده و در ديوان در ص 41- قسم اول- نقل نموده است. 1- رأس ابن بنت محمد و وصيه يا للرجال- علي قناة يرفع 2- و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع من ذا و لا متخشع 3- ايقظت أجفانا و كنت لها كري و أنمت عينا لم تكن بك تهجع [ صفحه 566] 4- كحلت بمنظرك العيون عماية و أصم نعيك كل اذن تسمع 5- ما روضة الا تمنت أنها لك مضجع، و لخط قبرك موضع و اين اشعار در ديوان دعبل جمع آقاي دجيلي ص 107 موجود است و در معجم الادباء ياقوت در ج 11 ص 110 ط مصر و اعيان الشيعة ج 30 ص 353 و المدائح النبوية ص 132 و مناقب ج 271:3 و در كتب ديگر نيز نقل شده است.

### كاش شعراي عجم از امثال دعبل پيروي مي‌كردند

اي كاش شعراء عجم از ترك و فارس و ديلم در سرودن اشعار مراثي و نوحه‌سرائي و مرثيه‌خواني پيروي از امثال دعبل خزاعي مي‌كردند و از آن عالم شاعر نامدار شيعه مرثيه گفتن را بر سيدالشهداء عليه‌السلام مي‌آموختند خصوصا آنان كه در آذربايجان، با زبان تركي محلي آذري بر سيد مظلومان نوحه و ندبه كرده و اشعار مي‌سرايند از دعبل رحمه الله سرمشق اخذ مي‌كردند و هر چه به ذهن‌شان بيايد و با سجع و قافيه موافق آيد از آوردن آن كلمات خودداري كرده و با تناسب مقام امام عليه‌السلام و افراد خاندان رسالت اشعار به نظم مي‌آوردند و نسبت نارواني خداي نكرده بدون اين كه متوجه بشوند در مقام نوحه‌سرائي به امام عليه‌السلام يا به سائر افراد خاندان رسالت نمي‌دادند و از زبان مبارك امام عليه‌السلام يا قمر بني‌هاشم عليه‌السلام يا زينب كبري عليهاالسلام جعل قصه كه از زبان حالي بيرون مي‌رود و از نوحه و ندبه كردن خارج مي‌شود و جعل [ صفحه 567] تاريخ است خودداري مي‌كردند و بسيار مواظبت و دقت مي‌نموند كه از رويه و طرز زبان حالي كه مناسبت داشته باشد كنار نمي‌شدند و از جعل قصه و دروغ آشكارا پرهيز مي‌كردند تا اهانت به عالم تشيع واقع نشود و دشمنان دستگاه تبليغات سيدالشهداء عليه‌السلام آن پيرايه‌ها را دست‌آويز نكرده و به اوضاع و احوال عالم شيعه هجوم‌آور نشوند.

### نصيحت به آنان كه با زبان تركي آذري نوحه سرايي مي‌كنند

متأسفانه كه اغلب افراد مردم از معلومات علمي و دين بركنارند و يا سواد ندارند و اگر داشته باشند از اشعار و مرثيه‌هاي دعبل خزاعي و كميت أسدي و أمثال آن بزرگان دين كه جان عزيز خودشان را بالاخره فداي راه محبت خاندان رسالت و اهل‌بيت طهارت كرده‌اند اطلاع ندارند چون از لغت عربي و زبان عرب بهره‌اي ندارند و اهتمام به ياد گرفتن زبان قرآن و لغت ديني اسلام نمي‌كنند و دستهاي مرموز استعمارگران و دشمنان قرآن و اسلام در كارند و اغلب مسلمانان مصيبت‌زده در خوابند و در خواب خرگوشي غوطه‌ورند و گوش شنوائي ندارند حتي آنهائي كه خودشان را اهل ديانت مي‌دانند و در مسجد و محرابند ولي اغلب عوام و از رويه‌ي ديني بيزارند و تمايلات نفساني خودشان را از دين مي‌دانند: لا حول و لا قوة الا بالله (آنچه جائي نرسد فرياد است).

### نسبت‌هاي ناروا به خاندان رسالت خلاف شرع است

آيا عيب نيست كه گفته شود زينب كبري عليهاالسلام يا سائر مخدرات خاندان رسالت در مقابل لشگر عمر بن سعد بنا كردند بر سيد مظلومان [ صفحه 568] نوحه و ندبه كردن و (زلفهاي خود را پريشان كرده و به دست گرفت و عرض كرد يا محمدا...) اينگونه جملات كه نسبت خلاف شرع به افراد مخدرات اهل‌بيت طهارت است خواه در نظم باشد يا در نثر بلاشك نسبت خلاف احكام دين است كه به آنها داده مي‌شود زيرا حرمت بيرون آوردن زن موهاي خود را در پيش نامحرمان از ضروريات اسلام است و هرگز بانوان عصمت آن را در كربلاء يا در سائر مواقع به عمل نمي‌آورند و از اين قبيل جملات كه اگر شرح داده شود به درازا مي‌كشد نبايد نسبت داد. يا جملاتي در نظم و نثر در حق امام عليه‌السلام يا سائر افراد خاندان امام بيان كردن كه ذلت و حقارت‌آور باشد بايد از آن پرهيز نمود يا اوصافي نسبت دادن كه با صفات امام معصوم درست نمي‌آيد يا با القابي امام (ع) را مخاطب قرار دادن كه آن القاب و خطابات از اوصاف جبابره‌ي روزگار و از ستمكاران غدار به يادگار است چنانچه اميرالمؤمنين (ع) در خطب نهج‌البلاغة فرموده است: مرا با آن خطابها كه جبابره را مخاطب مي‌سازند مخاطب قرار ندهيد. و اين جملات از باب يادآوري بود كه شعراء دستگاه امام حسين (ع) متذكر باشند و علاقه‌ي عوامانه آنها را وادار نكند كه هر چه به زبان‌شان در نظم و نثر بيايد بگويند و هر طور دل‌شان خواست به نظم آورند و بايد از دروغ در نهايت درجه پرهيز كنند كه از گناهان كبيره است و حربه و اسلحه با رفتار و كردار خودشان به دست دشمن ندهند از امام [ صفحه 569] (ع) وارد است كه مضمونش اين است كه فرمود: براي ما زينت باشيد نه اين كه عيب و ايراد شويد طوري رفتار نمائيد كه ما را به مردم محبوب سازيد نه اين كه اعمال و گفتار و رفتار شما آنها را از ما دور كند و از عالم شيعه منزجر و متنفر و رنجور سازد. و ناگفته نماند: اشعار مراثي دعبل خزاعي قدس‌سره زياد و در قصيده‌ي تائيه [424] كه از شاهكارهاي دعبل رحمه الله است نيز از مصائب آل محمد صلي الله عليه و آله آورده و ديوانهائي كه در جمع و تدوين اشعار دعبل (ره) تأليف شده و در عصر ما چند ديوان از آنها قدم به عالم مطبوعات گذاشته مراثي زيادي را مشتمل است به آنها مراجعه شود.

### طبقات الشعراء دعبل

و براي خود دعبل خزاعي (ره) تأليفاتي است كه ابن النديم (الفهرست 229) ذكر كرده و از آنهاست كتاب (طبقات الشعراء) و تا اواخر قرن هفتم هجري نسخه‌ي از آن كتاب در حلب بوده دكتر عبدالكريم اشتر در كتاب (دعبل بن علي الخزاعي شاعر آل البيت) گويد: و قد كانت نسخة من الكتاب في حلب في نهاية القرن السابع (سنه 694 ه) مع نسخة من ديوان دعبل، لانا وجدنا اسمه في الفهرست الطريف الذي سمي: المنتخب مما في خزائن الكتب بحلب، و قد سمي‌الكتاب فيه: طبقات الشعراء، و وقع تحت رقم 601- ثم فقدناه- من بعد- كما فقدنا [ صفحه 570] الديوان ص 279 ط دمشق. از كتاب طبقات الشعراء دعبل قدس‌سره مبرد در كامل، و ابن الجراح در الورقة، و ابن معتز در طبقات الشعراء، و مرزباني در معجم الشعراء، و آمدي در الموازنة، و المؤتلف و المختلف، و خطيب بغدادي در تاريخ بغداد، و مقدسي در الظرائف و اللطائف، و ابن رشيق در العمدة، و ديگر اشخاص زيادي در تأليفات خودشان نقل كرده‌اند ابن رشيق در العمدة ج 1 ص 113 گويد: علي ان منهم من لم يقل قط الا هجوا او شبيها به: كيحيي بن نوفل، ذكره دعبل في طبقاته...

### شهادت دعبل

دعبل خزاعي رضوان‌الله‌عليه در ايام حيات و زندگاني پرارزش خويش علني ستمكاران و ظالمهاي روزگار را هجو كرده و فراعنه‌ي زمان خود و خونخواران دنيا را سب و شتم نموده است و لذا مي‌فرموده: (لي خمسون سنة أحمل خشبتي علي كتفي أدور علي من يصلبني عليها فما اجد من يفعل ذلك) و لذا غالب در اشعار وي هجو ستمكاران و رثاء اهل‌بيت عليهم‌السلام است. تا بالاخره در اهواز يكي از دژخيمان مالك بن طوق ده هزار درهم از آن خونخوار غدار گرفت و در پي دعبل رحمه الله مي‌گشت تا او را در يكي از دهات (سوس) كه نامش (طيب) بوده يافت و از ظهر قدم وي با عكازي مسموم زد و فرداي آن دعبل (ره) از دنيا رفت و در آن قريه مدفون شد و گفته شده كه او را حمل بسوس كرده و در آنجا دفن كردند. [ صفحه 571] و از شعر بحتري كه در مرثيه‌ي او گفته معلوم مي‌شود كه در سوس كه در اهواز است مدفون شده چنانچه گويد: جدث علي الاهواز يبعد دونه مسري النعي و رمة بالموصل ولي قريه‌ي (طيب) از قراء اهواز نيست، و وفات دعبل شاعر اهل‌بيت در سال (246) ه اتفاق افتاده است. و كسي كه در موصل است و بحتري به وي اشاره كرده عبارت از ابوتمام حبيب طائي است. و ابن رشيق كه در سال (456) ه وفات يافته در (العمدة) درباره‌ي وفات دعبل (ره) و سبب آن مطلب ديگري نيز نقل كرده رجوع شود به (العمدة) ج 1 ص 72 ط 4 بيروت، و ولادت دعبل (ره) در سال (148) ه بوده كه در همان سال امام صادق عليه‌السلام از دنيا رحلت فرموده و شهادت وي چنانچه گذشت در سال (246) ه اتفاق افتاده معلوم مي‌شود در حين وفات (98) سال داشته است خداوند او را با ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام محشور فرمايد. و ناگفته نماند: مرثيه‌اي كه از دعبل رحمه الله نقل شد: رأس ابن بنت محمد و وصيه.... الخ

### اشعار نغز دعبل را اعتماد السلطنة به شعراء قزوين داده و آن اشتباه است‌

در كتب معتبره چنانچه گذشت موجود و نسبت آنها را به دعبل (ره) داده‌اند و جاي شك نيست كه از آن عالم شاعر نامدار است. ولي مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنة مراغي وزير علوم [ صفحه 572] زمان ناصرالدين قاجار در كتاب «حجة السعادة في حجة الشهادة» نسبت آن اشعار را به بعضي از شعراء قزوين داده چنانچه احوالات خط حركت اسراء خاندان رسالت را تا شام از مقتل مجعول منسوب به ابومخنف نقل كرده و با اين كه گفته: مع ما نحن عليه من عدم الطمأنينة الي ما تفرد لوط [425] بروايته في مقتله... باز گويد: همانا به اين گردانيدن سر مبارك در ديار اسلام و قلمرو شريعت سيد الانام عليه‌السلام و اشهارش در هر شهر اشعار است اشعاري كه يكي از قدماء نكته‌سنجان محروسه‌ي قزوين سروده و چه نغز فرموده از ابويوسف قزويني نزيل بغداد منقول است كه گفت: ابوالعلاء معري را گفتم از نتايج طبع تو آيا هيچ در حق اهل‌بيت رسول‌الله عليهم‌السلام هست؟ به درستي كه برخي از سخن طرازان مملكت قزوين درباره‌ي ايشان شعرها مي‌سازند كه فصحاء تنوخ از اتيان به مثل آن عاجزند گفت: شعراء قزاونه چه مي‌گويند: گفتم: مي‌گويند: [ صفحه 573] رأس ابن بنت محمد و وصيه.... الخ (و اشعار را تا آخر نگارش داده ص 64). ابوالعلاء گفت: و من مي‌گويم: مسح الرسول جبينه فله بريق في الخدود ابواه من عليا قريش وجده خير الجدود

### پشيمان شدن يزيد از ترس مردم‌

بعد اعتماد السلطنة گويد: بعد از ورود علي بن الحسين عليه‌السلام و اهل‌بيت عصمت به شره دمشق چيزي نگذشت كه بر يزيد به معاويه معلوم گشت كه از جهت قتل حسين بن علي عليه‌السلام عقيدت اهل اسلام در حق او ديگرگون شده و خوف خروج و خلع است لاجرم از اين وقت سياق گفتار و كردار بگردانيد و از كشتن آن بزرگوار تبري اظهار همي كرد و همي گفت: و ما علي لو احتملت الاذي و انزلت الحسين معي في داري و حكمته فيما يريد و ان كان علي في ذلك و هن في سلطاني حفظا لرسول‌الله صلي الله عليه و آله و رعاية لحقه و قرابته لعن الله ابن مرجانه فانه اضطره فقتله فبغضني بقتله الي المسلمين و زرع في قلوبهم العداوة فابغضني البر و الفاجر بما استعظموه من قتلي الحسين ما لي و لابن مرجانة لعنه الله و غضب عليه. بعد پشيمان شدن ابن مرجانة را نيز نقل كرده است. ص 65 ط تبريز سال (1310) ق. و تعجب است كه نسبت اشعار دعبل (ره) را به نكته‌سنجان قزوين داده و گفتگوي ابويوسف قزويني را با ابوالعلاء معري نقل نموده [ صفحه 574] و آن اشعار نغز را به شاعر مجهولي از شعراء قزوين منسوب داشته، شعراء قزوين كجا و آن اشعار نغز عالي كجا، كه بتوانند آنها را بسرايند، در صورتي كه ياقوت در معجم‌الادباء و امثال وي آنها را از اشعار دعبل (ره) دانسته و در اين كه از اوست جاي شك نيست. و ممكن است از شعراء قزوين آن اشعار دعبل (ره) را به خود نسبت داده و ابويوسف قزويني هم متوجه آن حليت و سرقت نشده است چنانچه اعتمادالسلطنة نيز متوجه نشده كه آن اشعار از شاعر نامدار اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام دعبل خزاعي رحمة الله عليه است. [ صفحه 575]

### عزاداري اهل بيت در شام سه روز است‌

#### اشاره

ص:- 44 س:- 15 (بيشتر از ده روز در دمشق توقف نكرده‌اند) و از تاريخ طبري معلوم مي‌شود كه نوحه و ندبه‌ي خاندان رسالت در شام بعد از آن كه يزيد پليد از باب سياست و جلوگيري از تنفر افكار عمومي از وي اجازه داده كه بر سيدالشهداء عليه‌السلام اقامه‌ي عزاء نمايند سه روز اقامه‌ي عزاء نموده‌اند چنانچه گويد: ثم قال يزيد بن معاوية يا نعمان بن بشير جهزهم بما يصلحهم و ابعث معهم رجلا من اهل الشام أمينا صالحا و ابعث معه خيلا و اعوانا فيسير بهم الي المدينة ثم أمر بالنسوة ان ينزلن في دار علي حدة معهن ما يصلحهن و اخوهن معهن «علي بن الحسين» في الدار التي هن فيها قال: فخرجن حتي دخلن دار يزيد فلم تبق من آل معاوية امرأة لا استقبلتهن تبكي و تنوح علي الحسين فاقاموا عليه المناحة ثلاثا و كان يزيد لا يتغدي و لا يتعشي الا دعا علي بن الحسين اليه [426] . [ صفحه 576] بعد از آن طبري اظهار لعن يزيد را بر ابن مرجانة و انزجارش از وي نقل كرده در صورتي كه باطنا از وي خوشحال و مسرور و مورد انعام و جائزه‌ي خود قرار داده بوده است. پس اين كه در بعضي كتابها اقامه‌ي عزاء خاندان رسالت را در خانه‌ي يزيد در دمشق بيشتر از سه روز نگارش داده‌اند قول ضعيف و خالي از تحقيق است. و بلكه از اهل تحقيق گفته‌اند: كه توقف اسراء اهل‌بيت در شام از هفت روز بيشتر نشده است چنانچه در ص 274 گذشت و نيز در ص (370) از كتاب نقل شد به صفحه‌ي نامبرده مراجعه شود. [ صفحه 577]

### رفتن اسراء خاندان رسالت با چهارپايان خودشان به شام اصل ندارد

ص:- 68- س:- 20 -19 ادعاء صاحب كتاب «كامل‌بهائي» كه اهل‌بيت با چهارپايان خودشان به شام رفتند و عين عبارتش چنانچه گذشت اين است: «و امام و عورات أهل‌بيت به چهارپايان خود به شام رفتند زيرا كه مالها را غارت كرده بودند اما چهارپايان بديشان گذاشته بودند». كامل‌بهائي ص 291 ج 2 ط- قم اين ادعاء وي كه اهل‌بيت با چهارپايان خود به شام رفته‌اند علاوه بر آنچه در رد حرفش در اصل كتاب نگارش يافت. فرمايش شيخ اعظم شيخ مفيد (ره) در ارشاد آن را تكذيب مي‌كند زيرا شيخ (ره) مي‌فرمايد: ثم اقبلوا علي سلب الحسين عليه‌السلام...... و انتهبوا رحله وابله و أثقاله و سلبوا نسائه.... الخ ارشاد ص 257 ط- تبريز. و محدث قمي (ره) نيز عين اين عبارات ارشاد را در نفس المهموم نقل كرده است و مترجم آن كتاب گويد: مردم بر ورس و حله‌ها و شتران ريختند و غارت كردند...... شيخ مفيد گفت: اناث و شتران و بارو بنه‌ي آن حضرت را غارت كردند [ صفحه 578] و جامه‌هاي زنان را بربودند.... ترجمه‌ي نفس الهمهموم ص 204 س 18 ط تهران سال 1374 ه ق. و ابن الاثير در تاريخ كامل گويد: و مال الناس علي الورس و الحلل و الابل فانتهبوها و نهبوا ثقله و متاعه و ما علي النساء حتي ان كانت المرأة لتنزع ثوبها من ظهرها فيؤخذ منها- ص 79 ج 4 ط بيروت. و طبري گويد: و مال الناس علي الورس و الحلل و الابل و انتهبوها- ص 346 ج 4 ط- مصر- مطبعه‌ي استقامة قاهرة. بنا به صريح فرمايش و نقل شيخ مفيد (ره) و طبري و ابن الاثير شتران امام عليه‌السلام را غارت كرده‌اند پس آنها را به اهل‌بيت نگذاشته‌اند بماند و قول شيخ مفيد (ره) مقدم بر ادعاء صاحب كتاب كامل‌بهائي است زيرا فرمايش وي أقرب به صواب و عقل و اعتبار است زيرا ن غارتگران و وحشيان بيابان كه براي آدم كشتن و امام (ع) كشتن به دشت كربلاء جمع شده بودند از چهارپايان امام (ع) نمي‌گذارند چيزي بديشان بماند. [ صفحه 579]

### مسلمة بن مخلد و تحقيق در تاريخ وفات زينب كبري و ام سلمة

#### اشاره

ص:- 85- س:- 2 (و صلي عليها مسلمة بن مخلد) مسلمة بن مخلد انصاري از صحابه است و مسلمة بفتح ميم و سكون سين مهملة و مخلد بضم ميم و تشديد لام است از طرف معاوية والي مصر بوده و در سال 47 به اين امر تصدي كرده و در سال (62) وفات يافته است و عبيدلي تصريح كرده كه او بر زينب كبري عليهاالسلام نماز خوانده معلوم مي‌شود بعد از وفات آن بانوي عصمت مسلمة بن مخلد در همان سال وفات كرده است و اين خود نيز قرينه است كه وفات زينب كبري بنا به قول بعضي از بزرگان در سال 65 هجرت درست نيست و صحيح آنست كه در سال 62 مي‌باشد. و به وفات مسلمة بن مخلد در سال 62 هجرت جمال‌الدين ابن تغري بردي أتابكي متوفي (874) ه. ق در «النجوم الزاهرة» تصريح كرده است ج 1 ص 156 ط دارالكتب- مصر. چنانچه ابن تغري بردي در همان كتاب و در همان مجلد و صفحه با اين كه گفته: كه ام‌المؤمنين ام‌سلمة رضوان‌الله‌عليها در سال 61 هجرت [ صفحه 580] وفات يافته ولي از صريح عبارتش معلوم است كه وفات ام‌المؤمنين بعد از واقعه‌ي كربلاء اتفاق افتاده است ومؤيد آنست كه ام‌المؤمنين در سال 62 از دنيا رحلت كرده باشد چنانچه قول اقوي و مورد اعتماد همين است. ابن تغري بردي [427] در حق ام‌سلمة گويد: و كانت من أجمل النساء و طال عمرها و عاشت تسعين سنة و اكثر، و هي آخر أمهات المومنين وفاة، و قد حزنت علي الحسين و بكت عليه كثيرا. از قضيه‌ي تربت كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله به أم‌المؤمنين أم‌سلمة داده و فرموده بود كه هر وقت ديدي كه آن تربت مبدل به خون شده بدان ام‌سلمة كه فرزندم حسين عليه‌السلام را كشته‌اند و خود سيدالشهداء عليه‌السلام نيز به آن أم‌المؤمنين از تربت كربلاء مرحمت فرمود و امر كرد كه آن تربت را مانند تربتي كه جد بزرگوارش داده نگاه دارد و هر وقت خون شد بداند آن سيد مظلومان را شهيد كرده‌اند. معلوم مي‌شود كه قطعا ام‌سلمة بعد از واقعه‌ي جانگداز كربلاء وفات يافته است و علامه‌ي سيوطي در خصايص الكبري قضيه‌ي تربت دادن رسول‌الله صلي الله عليه و آله را به ام‌سلمه با چند طريق نقل كرده است رجوع شود به خصائص ج 2 ص 450 ط- مصر و قبه زدن وي در مسجد رسول‌الله (ص) در ص: 368- از كتاب گذشت. و از آنچه گفته شد روشن گرديد كه نسبت به ام‌سلمة دو فقره [ صفحه 581] تاريخ وفاتي كه محب طبري متوفي به سال (694) ق در كتابش (السمط الثمين في مناقب أمهات المؤمنين) ص 95 ط حلب سال 1346 نقل كرده از اغلاط است.

### ترجمه‌ي ام المؤمنين ام سلمة

در اينجا خوش دارم آنچه را كه شيخ فاضل آقا شيخ بدرالدين الصائغ العاملي در جزء اول از كتاب نفيس «أنا مدينة العلم و علي بابها» در ترجمه‌ي أم‌المؤمنين أم‌سلمة (ض) نگارش داده بياورم چنانچه گويد [428] : ان ام‌سلمة من خيار أمهات المؤمنين؛ واحدي زوجات النبي صلي الله عليه و آله و سلم الطاهرات، و هي ممن خضع لارادته صلي الله عليه و آله و سلم و لم يعص لم أمرا، بل هي سيدة امهات المؤمنين و أفضلهن و أتقاهن و أبرهن بعد خديجة الكبري سلام‌الله‌عليها؛ كانت ام‌سلمة تحمل عقلا وافرا، و فكرة عميقة، و بصيرة نافذة، اطاعت الرسول صلي الله عليه و آله و سلم باخلاص؛ و خدمته عن صدق و صفاء و طهارة؛ و كانت لدي الحقيقة اقرب ازواجه صلي الله عليه و آله و سلم اليه، و اسماهن عنده منزلة و أسرعهن تلبية لما يرضيه، ان جميع هذا يري من أحوالها و أوضاعها مع النبي صلي الله عليه و آله و سلم و قد اثني عليها الرسول (ص) غير مرة و خصوصا في حديث الكساء، ذلك الحديث النير الذي اثبت طهارة أهل البيت علي و ابنائه الانجاب صلوات الله عليهم أجمعين. [ صفحه 582] و يري المطلع الخبير أن أم‌سلمة من أكابر المحدثات عن الرسول صلي‌الله‌عليه‌وآله و سلم و من اجلاء و افاضل راويات احاديثه الزاهرة و خصوصا فيما روته لنا السيدة النبيلة عنه (ص) في فضل أخيه علي عليه‌السلام. و لهذه السيدة الجليلة اليد الكبري علي‌الدين و أهله في مقام الدفاع عن قداسة هذا الامم المعصوم، كانت رضي‌الله‌عنها بدافع الايمان و ايثارا للحق غير مبالية بعذل عاذل أو لوم لائم فتقف و تعطي عليا عليه‌السلام حقه من المدح و الثناء و السيادة علي سائر الصحابة. كما كانت عند حدوث أي شبهة في علي عليه‌السلام أو اعتراض عليه في عمل يبدو علي محياها التأثر و الانفعال ولكنها أبيك لم تكن ممن يلزم ناحية الصمت و يعجز عن رفع الشبهة و الاعتراض بل كانت رضي‌الله‌عنها تنهض منيعة بعقلها، حصينة بعلمها، نشيطة بايمانها و تبرز الحق جليا و توقف الخصم عليه مثبتة بذلك تبرير أعمال علي عليه‌السلام و أفعاله بما لا يبقي عند ذلك مقال لقائل. ان أم‌سلمة ذات علم و فضل و روية، ذات ورع و احتياط ؛ انها من المحافظات علي نقل الحديث النبوي بلفظه، و اللواتي لم تؤثر عليهن حمية الجاهلية و لا عصبية الاهل و القومية و العشيرة، و لم تكتم حديثا نبويا في مقام اظهار الحقيقة، كما لم تكن لتخفي شيئا من أحاديث صاحب الرسالة في مقام ابراز الفضيلة و رفع الجهالة خصوصا عند ما تقوم هذه السيدة للتنويه باسم علي عليه‌السلام و نثر ما تلقته فيه من الرسول صلي الله عليه و آله و سلم من سر و حديث يشعان عن سمو علي الكوكب الدري ألمتلالي‌ء. [ صفحه 583] و كم لهذه السيدة الفاضلة من موقف باهر أدلت عنده بالحجة و البرهان علي أن عليا عليه‌السلام كان معتمد الرسول صلي الله عليه و آله و سلم، و خليفته من بعده، و صاحب سره و نجواه، و وزيره المطلق في جميع الامور، و نائبه الخاص في سائر الاحوال. ان أم‌سلمة من أفاضل النساء المؤمنات اللاتي عرفن فضل علي عليه‌السلام علي جميع الصحابة و قد سنه و احترمن شخصيته، و جعلن ذكر فضائله عليه‌السلام عبادة، و تلاوتها عبادة، و استماعها عبادة، والنظر فيها عبادة. أجل لقد رأت أم‌سلمة أن في كتمان أي فضيلة من فضائل علي عليه‌السلام غمطا للحقيقة؛ و ظلما للفضيلة، و عصيانا للرسول صلي الله عليه و آله و سلم، بل علمت من وراء ذلك الكتمان عذاب الله تعالي و سخطه الدائم. فأم سلمة امرأة علمت، و ما اكثر العالمين و العالمات، ولكنها عملت، و ما اقل العاملين و العاملات، و بعملها و زيادة عرفانها و اجلالها لعلي عليه‌السلام كان لها الفوز علي زوجات النبي (ص) بمزيد قربها منه و اعزازه عنده باستثناء خديجة سلام‌الله‌عليها. ام‌سلمة (ض) اسمش «هند» است و از مهاجران به حبشة بوده و به مدينه مراجعت نموده و او را ابوبكر خواستگاري كرده قبول ننموده و رد كرد و رسول‌الله (ص) او را در سال دوم از هجرت تزويج فرمود و بعضي گفته: در سال چهارم قضيه‌ي تزويج واقع شد، و اخلاص و محبت وي به اميرالمؤمنين و صديقه‌ي طاهرة و حسنين عليهم‌السلام مشهورتر از آنست كه ذكر شود و مشاجره و مباحثه او با عائشه در مكه وقتي كه عائشة [ صفحه 584] مي‌خواست به جنگ اميرالمؤمنين (ع) به بصرة رود كشف از معرفت و كمال آن أم‌المؤمنين نموده و از مطاعن عائشة بشمار است. رسول‌الله (ص) كتابي كه در آن اسماء اهل جنت و اسماء اهل آتش بود نزد ام‌سلمة (ض) به وديعت گذاشته بود، و همچنين اميرالمؤمنين (ع) موقع تشريف بردن به عراق كتبي نزد وي گذاشته كه بعدا به امام حسن (ع) داد و آن حضرت نيز به امام حسين (ع) داده است. و نيز امام حسين (ع) وقتي كه به عراق تشريف مي‌برد كتب علم اميرالمؤمنين (ع) و ذخائر نبوت و خصائص امامت را نزد آن بانوي معظمه امانت گذاشت و پس از مراجعت امام زين العابدين (ع) به مدينة آنها را به آن حضرت تقديم كرد. تمامي اينها دلالت بر عظمت و جلال آن أم‌المؤمنين دارد رضوان الله تعالي عليها. [ صفحه 585]

### تحقيق عميق در تاريخ ام كلثوم

#### اشاره

ص:- 118- س:- 12 (و بر فرض صحت موضوع ام‌كلثوم در حال حيات خليفه‌ي ثاني وفات يافته است) اين قول يكي از اقوال درباره‌ي وفات ام‌كلثوم است كه از حضرت صديقه‌ي طاهره سلام‌الله‌عليها متولد شده و اقوال در تاريخ وفات و سبب آن مختلف است و قول مذكور اعتماد را نشايد. و حق مطلب آنست كه تاريخ أم‌كلثوم رضوان‌الله‌عليها بسيار مبهم و تاريك است و هر چه تأمل بيشتر شود بر تاريكي و ابهام آن افزوده مي‌شود و به نحويست كه نتوان به طرفي اطمئنان حاصل كرد و همچنين تزويج او به عمر واقع امر درست معلوم نيست كه اصل حقيقت قضيه چه نحو است و يا چه سري در كار بوده است؟ و حق با شيخ اعظم مفيد قدس‌سره است كه فرموده: اختلاف در نقل آن حديث را باطل مي‌سازد. [ صفحه 586] از نقل شيخ قدس‌سره در خلاف از عمار بن ياسر رحمه الله [429] وفات ام‌كلثوم و آوردن جنازه‌ي او و فرزندش زيد را و نماز خواندن به آنها معلوم مي‌شود وفات ام‌كلثوم در حال حيات عمار ياسر (ره) اتفاق افتاده و اگر نقل وي وفات ام‌كلثوم را در زمان عمر نرساند لا اقل وقوع آن را در زمان اميرالمؤمنين عليه‌السلام ثابت مي‌كند زيرا عمار رحمه الله در جنگ صفين شربت شهادت نوشيده كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله فرموده بود: تقتلك الفئة الباغية پس وفات ام‌كلثوم قبل از شهادت عمار موقعي كه در مدينة بود اتفاق افتاده است.و از دو فقره حديث كه كليني و شيخ رحمهما الله تعالي در باب عده به اسناد خودشان روايت كرده‌اند معلوم مي‌شود كه ام‌كلثوم در حين وفات عمر زنده بوده و در زمان عمر وفات نيافته است و در هر دو حديث نقل شده از امام صادق عليه‌السلام: وقتي كه عمر وفات يافت اميرالمؤمنين عليه‌السلام نزد ام‌كلثوم آمده و دست او را گرفت و او را به خانه‌ي خود آورد [430] . و از مؤرخين تصريح كرده‌اند كه وفات ام‌كلثوم بعد از خليفه‌ي ثاني اتفاق افتاده ابن سعد در طبقات گويد: عمر ام‌كلثوم را تزويج كرد [ صفحه 587] و هنوز او به حد بلوغ نرسيده بود و نزد عمر بود تا عمر به قتل رسيد [431] . و گاه نقل كرده كه عبدالله عمر به ام‌كلثوم نماز خواند و در نقل ديگر گفته: سعيد بن عاص امير مردم بود به وي نماز خواند. و نسابه‌ي عبيدلي در اخبار زينبات گفته: كه عبدالله و سعيد هر دو با هم به او نماز خواندند و در بحارالانوار نقل از مناقب گويد [432] : و ذكر ابومحمد النوبختي في كتاب الامامة ان ام‌كلثوم كانت صغيرة و مات عمر قبل ان يدخل بها و انه خلف علي ام‌كلثوم بعد عمر عون بن جعفر ثم محمد بن جعفر ثم عبدالله بن جعفر. اين نقل با نقلي كه براي عمر فرزندي از ام‌كلثوم متولد شد به نام زيد و دختري به نام رقية چطور مي‌سازد؟. در صورتي كه نقل نوبختي رحمه الله مورد اعتماد و اعتناء است. ابن سعد در طبقات گويد: تزوجها عمر بن الخطاب و هي جارية لم تبلغ فلم تزل عنده الي ان قتل و ولدت له زيد بن عمر و رقية بنت عمر ثم خلف علي ام‌كلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن ابي‌طالب بن عبدالمطلب فتوفي عنها ثم خلف عليها اخوه محمد بن جعفر بن ابيطالب بن عبدالمطلب فتوفي عنها فخلف عليها اخوه عبدالله بن جعفر بن ابيطالب [ صفحه 588] بعد اختها زينب بنت علي بن ابي‌طالب فقالت ام‌كلثوم: اني لاستحيي من اسماء بنت عميس ان ابنيها ما تا عندي و اني لا تخوف علي هذا الثالث فهلكت عنده و لم تلد لاحد منهم شيئا [433] .چنانچه نوبختي رحمه الله نقل كرده و ابن سعد در طبقات تصريح نموده ام‌كثلوم بعد از عمر با سه نفر از فرزندان جعفر طيار رضي‌الله‌عنه تزويج كرده و عبارت ابن سعد صريح است كه تزويج عبدالله جعفر ام‌كلثوم را بعد از زينب كبري عليهاالسلام واقع شده كه ظاهر در تزويج او بعد از وفات آن بانوي عصمت است. نه اين كه به زينب كبري عليهاالسلام طلاق داده باشد كه از اكاذيب ابن حزم اندلسي است [434] . [ صفحه 589] و اگر وفات ام‌كلثوم در زمان حيات عمار ياسر رحمه الله اتفاق افتاده باشد آن وقت تزويج ام‌كلثوم به فرزندان جعفر طيار خصوصا عبدالله جعفر كه بعد از وفات زينب كبري عليهاالسلام در سال 62 هجرت ام‌كلثوم را به حباله‌ي نكاح خود درآورده مورد اشكال و بايد صحت نداشته باشد. و خوب است در اينجا آنچه زينب فواز در كتاب «الدر المنثور» در ترجمه‌ي ام‌كلثوم آورده خلاصه‌اش نقل شود و حاصل آنچه وي در كتاب نامبرده آورده آنست: عمر ام‌كلثوم را از اميرالمؤمنين عليه‌السلام خواستگاري كرد امام عليه‌السلام فرمود او صغيره است پس از اصرار عمر امام عليه‌السلام ام‌كلثوم را با (بردي) پيش عمر فرستاد و عمر دست خود را به شانه‌ي ام‌كلثوم نهاد و گفت: به علي بگو: راضي شدم ام‌كلثوم گفت: آيا اين كار را مي‌كني؟ هرگاه تو اميرالمؤمنين نبودي بيني تو را مي‌شكستم. ام‌كلثوم پيش پدر آمده [ صفحه 590] و جريان را خبر داده و عرض كرد مرا نزد شيخ بدي فرستادي امام عليه‌السلام فرمود: او شوهر توست [435] . و عمر مهر ام‌كلثوم را چهل هزار قرار داد و زيد بن عمر و رقية از وي متولد شدند و ام‌كلثوم و پسرش زيد در يك وقت وفات يافتند و زيد در جنگي كه ميان بني‌عدي درگرفت خواست اصلاح كند مردي [436] از آنها در تاريكي زخمي به او زد و او چند روزي زنده بود و پس از آن با مادرش ام‌كلثوم با هم وفات كردند و امام حسن (ع) عبدالله عمر را پيش كشيد و وي بر او نماز خواند و اين قضيه پس از وفات عمر بن خطاب واقع شده است. [ صفحه 591] و پس از قتل عمر ام‌كلثوم را عون بن جعفر تزويج كرد و قصه‌ي نقل كرده حاصلش اينست: ام‌كلثوم امر خود را به اميرالمؤمنين (ع) واگذار كرد و امام (ع) او را به عون بن جعفر تزويج فرمود و او غلام بود و به ام‌كلثوم چهار هزار درهم فرستاد و او را پيش عون بن جعفر بردند و ام‌كلثوم با عون بود تا عون در كربلاء در حضور سيدالشهداء (ع) شهيد شد و ام‌كلثوم نيز در خدمت برادرش امام حسين عليه‌السلام در كربلاء بود و با سبايا به شام رفت و به مدينه برگشت و در مدينه وفات يافت. اين خلاصه‌ي آنست كه در الدرالمنثور آورده است و ترجمه به فارسي نقل شد رجوع شود به صفحه‌ي 62 ط اول مصر سال 1312 ه ق ولي به تهافت و تناقض كلام وي بايد متوجه شد: اگر ام‌كلثوم در زمان امام حسن مجتبي عليه‌السلام وفات يافته و امام (ع) عبدالله عمر را مقدم كرده كه بر او نماز بخواند، چطور ام‌كلثوم پس از تزويج به عون بن جعفر با وي به كربلاء آمده و عون در كربلاء شهيد شده و ام‌كلثوم به شام رفته و مراجعت به مدينه كرده و در مدينه وفات يافته است؟

### ادعاي تواتر از اصحاب قاموس الرجال وجهي ندارد

ابن قتيبة در معارف گويد [437] : (و اما ام‌كلثوم الكبري و هي بنت [ صفحه 592] فاطمة فكانت عند عمر بن الخطاب و ولدت له ولدا قد ذكرنا هم فلما قتل عمر تزوجها محمد بن جعفر بن ابي طالب فمات عنها ثم تزوجها عون بن جعفر بن ابي‌طالب فماتت عنده).... قول ابن قتيبة كه ام‌كلثوم نزد عون بن جعفر وفات يافته با آنچه در الدرالمنثور نقل كرده تناقض آشكار دارد چنانچه با قول خود ابن قتيبة كه گفته: محمد و عون در فتح شوشتر شهيد شده‌اند منافات دارد و نقل كلامش مي‌آيد ان‌شاءالله‌تعالي و ابن سعد نيز در طبقات نقل و تصريح كرده كه: امام حسن عليه‌السلام در نماز بر جنازه‌ي ام‌كلثوم حاضر بوده علاوه بر خبر عمار رحمه الله كه با نقليات الدرالمنثور توافق ندارد. و از كلمات علامه‌ي مامقاني (ره) در تنقيح المقال نيز ظاهر مي‌شود [ صفحه 593] ام‌كلثومي كه در كربلاء حاضر بوده همان بانوي عصمت است كه از صديقه‌ي طاهرة عليهاالسلام متولد شده ولي معلوم است كه با نقلهاي ديگر سازش ندارد. و از اشعاري كه پس از مراجعت اسراء به مدينة در موقع ورود اسراء خاندان رسالت ام‌كلثوم مي‌خوانده چنانچه در بعض كتب مقاتل نقل كرده‌اند: مدينة جدنا لا تقبلينا فبالحسرات و الاحزان جئنا تا آخر آن اشعار كه در منتخب وتظلم الزهراء نقل شده و ام‌كثلوم از رسول‌الله صلي الله عليه و آله (جد) تعبير آورده استفاه مي‌شود كه ام‌كلثوم بنت بتول زهراء عليهاالسلام است و در ابيات ديگر آن اشعار نيز همان تعبير را آورده ولي معلوم نيست آن اشعار از خود ام‌كلثوم است بلكه زبان حال است كه از لسان آن بانوي عصمت گفته شده و علاوه شايد مراد از ام‌كلثوم زينب كبري عليهاالسلام باشد و در بعض ابيات آن از امام حسن (ع) (عم) تعبير آورده كه با ام‌كلثوم خواهر امام (ع) مطابقت ندارد چنانچه گفته: و قل يا عم يا حسن الزكي عيال اخيك اضحوا ضا يعينا أيا عماه ان اخاك اضحي بعيدا عنك بالرمضا رهينا رجوع شود به «الدمعة الساكبة» ص 390. والله العالم. علامه شيخ جعفر نقدي رحمه الله در كتاب (زينب الكبري) بعد از نقل بيت [ صفحه 594] اول در پاورقي فرموده: هذا البيت من قصيدة يغلب علي الظن ان اكثرها او كلها ليس من نظمها بل من نظم غيرها من المتأخرين فلاحظه ص 160 ط نجف. كلام متين و صحيح است. و در قاموس الرجال گفته: و في نسب قريش مصعب الزبيري تزوجها بعد عمر عون بن جعفر فمات عنها و تزوجها عبدالله بن جعفر فمات عنها. ج 10 ص 406 ترجمه‌ي ام‌كلثوم. اولا: اگر اين عبارت در كتاب نسب قريش وجود داشته باشد با قول ابن قتيبة كه نقلش گذشت «ثم تزوجها عون بن جعفر فماتت عنده» درست نيامده و تباين كلي دارد و همچنين با قول ابن سعد در طبقات و گذشت: «فهلكت عنده» يعني ام‌كلثوم در حباله‌ي نكاح عبدالله جعفر بود وفات يافت. و در ثاني: جملات مذكوره را كه قاموس الرجال نقل كرده در كتاب نسب قريش زبيري كه (دار المعارف للطباعة و النشر) انتشار داده و در قاهره 23 مارس 1951. باريس 25 يونيه 1953- ا. ل. ب- بر آن مقدمه نوشته وجود ندارد يعني پيدا نكردم و بر عهده‌ي خواننده‌ي عزيز است كه باز به كتاب نسب قريش مراجعه نمايد. و صاحب قاموس الرجال گويد: كه اخبار ما در تزويج عمر ام‌كلثوم را متواتر است و زرارة نقل كرده كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه تزويج عمر از روي غصب شده است- ج 10 ص 406. ادعاء تواتر اخبار در موضوع نامبرده بي‌وجه است زيرا دو خبر [ صفحه 595] كليني و شيخ رحمهما الله تعالي نقل كرده‌اند چنانچه در باب (32) از ابواب عده‌ي وسائل الشيعة است. و دو خبر ديگر در كافي در كتاب نكاح از زرارة و هشام بن سالم است و روايت عمار ياسر در وسائل الشيعة باب (32) از ابواب صلاة جنائز است. تواتر با چهار پنج روايت محقق نمي‌شود بلي مي‌توان ادعاء كرد كه اخبار در حد استفاضة است علاوه بر رواياتي كه يك مطلب سري را در موضوع تزويج مزبور مي‌رساند و با آن اخبار مستفيضه منافات ندارد و اين كه امام عليه‌السلام فرموده: اين موضوعي است كه از ما غصب شده صحيح است ولي قضيه معلق است يعني هرگاه موضوع تزويج مزبور صحت داشته باشد از ما غصب شده است چنانچه علامه‌ي مجلسي قدس‌سره فرموده: المعني: غصبناه ظاهرا و بزعم الناس ان صحت تلك القصة بحار ج 42 ص 107. و سري كه در اخبار أئمة عليهم‌السلام وارد شده چه بسا آن حضرات از اظهار آن بر اكثر شيعه نيز خودداري و احتراز مي‌فرموده‌اند كه عقول‌شان آن را قبول نمي‌كند و يا باعث غلو آنها مي‌شود و لذا أئمة عليهم‌السلام آن را به بعض از خواص خودشان مانند عمر بن أذينه رحمه الله كه از ثقات بوده اظهار فرموده‌اند رجوع شود به بحارالانوار ج 42 ص 88 ط جديد.

### جنگ «شوشتر» و اسير شدن هرمزان

و به نكته‌ي در اينجا ناگزير از اشاره هستم: جمعي از مؤرخين [ صفحه 596] تصريح كرده‌اند كه محمد بن جعفر بن ابيطالب و برادرش عون بن جعفر در روز (شوشتر) شهيد شده‌اند و در همان روز (هرمزان) [438] اسير شد و بدون شك روز نامبرده در زمان خلافت عمر واقع شده و بعد از روز [ صفحه 597] مزبور تقريبا به شش سال [439] عمر از دنيا رفته پس چطور جمعي نوشته‌اند كه ام‌كلثوم را بعد از قتل عمر عون بن جعفر يا محمد بن جعفر و بعد از آن عون تزويج كرده است جنانچه از ابن قتيبة نيز نقلش گذشت با اين كه خود ابن قتيبة در المعارف گويد [440] : و استشهد محمد بن جعفر بتستر و اما عون بن جعفر فقتل بتستر ايضا و لا عقب له.... و نگارش اين دو مطلب از ابن قتيبة تناقض واضح است.

### تهافت و تناقض اقوال مورخين

و صاحب استيعاب و اصابه تصريح كرده‌اند كه عون و محمد در فتح شوشتر شهيد شده‌اند ابوعمر و ابن عبدالبر در استيعاب گويد: و استشهد عون بن جعفر و أخوه محمد بن جعفر بتستر و لا عقب له [441] . و ابن حجر در اصابة گويد: استشهد عون بن جعفر في تستر و [ صفحه 598] ذلك في خلافة عمر و ما له عقب [442] . و صاحب عمدة الطالب گويد: محمد و عون هر دو در كربلاء شهيد شده‌اند و محمد اكبر بن جعفر در صفين در حضور عمويش اميرالمؤمنين عليه‌السلام شهيد شده است [443] . حافظ كبير ابوعبدالله حاكم نيشابوري متوفي (405) ه. ق در كتاب (المستدرك علي الصحيحين في الحديث) ج 3 ص 142 قضيه‌ي تزويج ام‌كلثوم بنت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را از عمر روايت كرده و حافظ شمس‌الدين ذهبي متوفي (848) ه. ق در تلخيص (المستدرك) در ذيل همان صفحه گويد: (قلت منقطع) يعني اين حديث كه اين قصه را نقل كرده منقطع است و صحيح نيست پس از اعتبار ساقط است. نگارنده گويد: اين اقوال در اين كتب معتبره كه با هم تهافت و تناقض دارند تاريخ ام‌كلثوم را از جهاتي مبهم و تاريك ساخته و حقيقت امر را در صحت فرمايش شيخ اعظم رئيس مذهب محمد بن محمد بن نعمان بغدادي معروف به شيخ مفيد (ره) به وضوح رسانيده و لذا كلمات آن بزرگوار در اين قصه قول فصل و در اين قضيه كشف صدق است. پس كلمات ارزنده‌ي آن شيخ اعظم را در اينجا بياورم و به كلام خاتمه دهم: [ صفحه 599]

### صحت فرمايش شيخ اعظم مفيد

شيخ مفيد (ره) در جواب (المسائل السروية) فرموده: ان الخبر الوارد بتزويج اميرالمؤمنين عليه‌السلام ابنته من عمر لم يثبت و طريقته من الزبير بن بكار و لم يكن موثوقا به في النقل و كان متهما فيما يذكره من بغضه لاميرالمؤمنين عليه‌السلام و غير مأمون، و الحديث نفسه مختلف، فتارة يروي ان اميرالمؤمنين عليه‌السلام تولي العقد له علي ابنته، و تارة يروي عن العباس انه تولي ذلك عنه، و تارة يروي انه لم يقع العقد الا بعد و عيد عن عمر و تهديد لبني‌هاشم، و تارة يروي انه كان عن اختيار و ايثار، ثم بعض الرواة يذكر ان عمر اولدها ولدا سماه زيدا، و بعضهم يقول: ان لزيد بن عمر عقبا، و منهم من يقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من يقول: انه و امه قتلا، و منهم من يقول: ان امه بقيت بعده، و منهم من يقول: ان عمر أمهر ام‌كلثوم اربعين ألف درهم، و منهم من يقول: مهرها اربعة آلاف درهم، و منهم من يقول: كان مهرها خمسمائة درهم، و هذا الاختلاف مما يبطل الحديث [444] . از اين عبارات شريفه‌ي شيخ اعظم مفيد (ره) رويه و طريقه‌ي آن بزرگوار در عدم اعتماد به خبري كه به نحو اضطراب نقل شده چنانچه كرارا به آن اشاره شد واضح و روشن است و در تاريخ ام‌كلثوم نيز پس از تحقيق در روايات و تواريخ و كتب شيعه و سني آنچه به دست مي‌آيد [ صفحه 600] آنست كه شيخ اعظم قدس‌سره به آن تصريح فرموده است والله العالم. و آنچه از شيخ مفيد (ره) از (مسائل سروية) نقل شد به واسطه‌ي بحارالانوار علامه‌ي مجلسي (ره) است ولي آنچه در خود رساله‌ي مسائل سروية موجود است بعضي زيادات دارد و لذا خوب است عين آن از خود آن رساله نقل شود گرچه نسخه‌ي كه در نجف اشرف از آن رساله طبع شده اغلاط دارد و از مطبوعات دارالكتب التجارية است كه در ضمن چند رساله به نام (رسائل الشيخ المفيد) چاپ كرده و مشتمل بر هشت رساله از رسائل شيخ (ره) است و يكي نيز رساله‌ي مسائل‌السروية مي‌باشد ولي به اندازه‌ي زياد آنها را غلط چاپ كرده گويا اصلا در موقع طبع تصحيح نكرده‌اند با اين وصف نظر به بعض زيادات مورد احتياج را نقل مي‌نمايم. شيخ مفيد (ره) فرموده: ان الخبر الوارد بتزويج اميرالمؤمنين عليه‌السلام ابنته من عمر غير ثابت و هو من طريق الزبير بن بكار و طريقه معروف لم يكن موثوقا به في النقل و كان متهما فيما يذكره و كان يبغض اميرالمؤمنين عليه‌السلام و غير مأمون فيما يدعيه عنه علي بني‌هاشم و انما نشر الحديث اثبات ابي محمد الحسن بن يحيي [445] صاحب النسب ذلك في كتابه [ صفحه 601] فظن كثير من الناس انه حق لرواية رجل علوي له. و انما رواه عن الزبير بن بكار و الحديث نفسه مختلف فتارة يروي ان اميرالمؤمنين عليه‌السلام تولي العقد له علي ابنته و تارة يروي عن العباس انه تولي العقد له عنه و تارة يروي انه لم يقع العقد الا بعد و عيد عن عمر و تهديد لبني‌هاشم و تارة يروي انه كان من اختيار و ايثار. ثم بعض الرواة يذكران عمر اولدها ولدا سماه زيد،و بعضهم يقول: انه قتل من قبل دخوله بها، و بعضهم يقول: ان لزيد بن عمر عقبا، و منهم من يقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من يقول: انه و امه قتلا، و منهم من يقول: ان امه بقيت بعده و منهم من يقول: ان عمر امهر ام‌كلثوم اربعين ألف درهم، و منهم من يقول: أمهرها أربعة آلاف درهم، و منهم من يقول: كان مهرها خمسمأة درهم و بدء هذا القول و كثرة الاختلاف فيه يبطل الحديث و لا يكون له تأثير علي حال (ص 61 ط نجف). [ صفحه 602]

### كلمات شيخ شبراوي شافعي درباره‌ي آباء و اجداد رسول خدا

ص:- 119- س:- 17 (درباره‌ي والدين خاتم انبياء (ص) آن دروغ شاهكار) (را بنويسد) علامه‌ي امام شيخ عبدالله شبراوي شافعي (رض) در كتاب الاتحاف بحب الاشراف گويد: ان الله سبحانه قد أخرج هذا النوع الانساني لاجله صلي الله عليه و آله و سلم و ان آدم عليه الصلاة و السلام كان اول فرد من افراد هذه النوع و كان سائر افرده مندرجة في صلبه بصور الذرات فلما نفخ الروح في آدم كان نور نسمة محمد صلي الله عليه و آله يلمع في جبهته كالشمس المشرقة ثم انتقل ذلك النور من صلب آدم الي رحم حواء و منها الي صلب شيث ثم استمر هذا ينتقل من اصلاب الطاهرين الي ارحام الطاهرات و هو معني قوله تعالي: و تقلبك في الساجدين. و اشار اليه العلامة البوصيري بقوله: لم تزل في ضمائر الكون تختار لك الامهات و الاباء و كا كل جد من اجداده من لدن آدم يأخذ العهد و الميثاق [ صفحه 603] ان لا يضع ذلك النور المحمدي الا في الطاهرات فاول من اخذ العهد آدم اخذه من شيث و شيث من انوش و هو من قينين و هكذا الي ان وصلت النوبة الي عبدالله بن عبدالمطلب فلما اودع ذلك الجزء في صلبه لمع ذلك النور من جبهته فظهر له جمال و بهجة فكانت نساء قريش يرغبن في نكاحه... و قد دلت الايات و الاحاديث علي انه صلي الله عليه و آله و سلم كما طابت ذاته الشريفة بما أوتيه من الكمال الا علي كذلك طاب نسبه الشريف فمل يكن في آبائه و لا امهاته من لدن آدم و حواء الي عبدالله و آمنة الا من هو مصطفي مختار قد طابت أعراقه و حسنت أخلاقه. و اخرج ابن جرير عن مجاهد قال: استجاب الله تعالي دعوة ابراهيم في ولده و لم يعبد احد منهم صنما بعد دعوته واستجاب له و جعل هذا البلد آمنا و رزق اهله من الثمرات و جعله اماما و جعل من ذريته من يقيم الصلاة. قال السيوطي: و هذه الاوصفا كانت لاجداده صلي الله عليه و آله خاصة دون سائر ذرية ابراهيم و كل ما ذكر عن ذرية ابراهيم من المحاسن فان اولي الناس به سلسلة الاجداد الشريفة الذين خصوا بالاصطفاء و انتقل اليهم نور النبوة و احدا بعد واحد و لم يدخل ولد اسحاق و بقية ذريته لانه دعا لاجل هذا البلد الا تراه قال: اجعل هذا البلد آمنا و عقبه بقوله: و اجنبني و بني ان نعبد الاصنام. فلم تزل ناس من ذرية ابراهيم عليه‌السلام علي الفطرة يعبدون الله تبارك و تعالي، و يدل له قوله: و جعلها كلمة [ صفحه 604] باقية في عقبه، فان الكلمة الباقية هي كلمة التوحيد و عقب ابراهيم عليه‌السلام هم محمد صلي الله عليه و آله و آل الكرام. قال بعض الافاضل، اللهم حل بيننا و بين اهل الخسران و الخذلان الذين يؤذون رسول‌الله صلي الله عليه و آله بنسبة ما لا يليق بابويه الكريمين الشريفين الطاهرين. ص 42 -41. آنچه علامه‌ي شبراوي درباره‌ي نور رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و نسبت به اجداد كرام و آباء عظام آن حضرت نقل كرده موافق اخبار و احاديث وارده از عترة طاهرة سلام‌الله‌عليهم است.

### دعاي بعضي از افاضل

و اين كه در آخر كلامش از بعض افاضل نقل كرده كه گفته: خدايا حائل باش ميان ماها و ميان اهل خسران و خذلان از آنهائي كه اذيت مي‌كنند به رسول‌الله صلي الله عليه و آله با نسبت دادن آنچه لائق والدين كريمين شريفين طاهرين آن حضرت نيست. كلام بسيار متين و دعاي بسيار شريف است و از آن اشخاص يكي هم ابن حزم اندلسي است كه نسبت به والدين رسول‌الله صلي الله عليه و آله آن نسبت ناروا را در كتاب الاحكام ج 5 ص 171 داده است.

### كلام شيخ شبراوي درباره عبدالله

باز شيخ شبراوي گويد: اما عبدالله (ع) والد نبينا محمد صلي الله عليه و آله و سلم فقد كان اجمل قريش فشغفت به كل نساء قريش و كدن ان تذهل عقولهن و قد لقي عبدالله من زمنه من النساء ما لقي يوسف عليه‌السلام في زمنه من امرأة العزير. [ صفحه 605] و في الشفاء قال محمد بن السائب كتبت للنبي صلي الله عليه و آله خمسمائة ام فما وجدت فيهن سفاحا و لا شيئا مما كان من امر الجاهلية فان بعض الجاهلية كانوا اذا ارادوا النكاح يقول الزوج خطب و يقول اهل المرأة نكح و هذا عندهم عبارة عن العقد.

### نكاح آمنة

و اما نكاح عبدالله آمنة عليهماالسلام فكان عقدا موافقا لما عليه شريعة الاسلام مشتملا علي تلك الشروط المعتبرة و ان لم تكن بشرع بل بتوفيق من الملك العلام. و نقل العلامة النور الحلبي في سيرته عن الامام تقي‌الدين السبكي قال: الانكحة التي في نسبه صلي الله عليه و آله كلها مستجمعة شروط اصحة كأنكحة الاسلام و لم يقع في نسبه صلي الله عليه و آله منه الي آدم الانكاح صحيح مستجمع لشرائط الصحة كنكاح الاسلام الموجود اليوم. ثم قال فاعتقد هذا بقلبك و تمسك به و لا تزل عنه فتخسر الدنيا و الاخرة انتهي ص 42.

### اعتقاد شيعه‌ي اماميه‌

اعتقاد شيعه‌ي اماميه آنست كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم در مدت چهل سال قبل از بعثت به شريعت خود عمل مي‌كرده و به شرايع انبياء ديگر عمل نفرموده چنانچه با ادله‌ي متقنه‌ي عقليه و نقليه در محل خود ثابت است. پس قطعا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم در نكاح و سائر امور و احكام و شرايع به شريعت خود عمل نموده است چون از اول زمان تولدش پيغمبر بوده [ صفحه 606] و داراي علم و حكمت و كمالات و اوصاف نبوت و خاتميت را داشته و پس از چهل سال به اظهار رسالت و تبليغ و دعوت بيگانه‌پرستي مأمور و بدين مقدس اسلام دعوت فرموده است. و اعتقاد بعضي از محققين عامه هم همين است صلوات الله و سلامه عليه و آله الطاهرين و لعنة الله علي الذين يؤذون رسول‌الله صلي الله عليه و آله بنسبة ما لا يليق بأبويه و عمه ابي طالب عليه‌السلام من الذين كانوا في الزمن السالف و من الموجودين في عصرنا الحاضر آمين [ صفحه 607]

## تحريفي كه از صاحب قاموس الرجال صادر شده‌

ص:- 128- س:- 14 (علامه‌ي مامقاني قدس‌سره در تنقيح المقال....) ناگفته نماند: صاحب قاموس الرجال گفته: صاحب تنقيح المقال سند روايت ثاني مذكور در رجال‌كشي (ره) را در ترجمه‌ي ابوحنيفه سائق الحاج تحريف كرده و اين طور نقل نموده: (محمد بن عثمان بن حامد) ولي صاحب قاموس الرجال اقلا احتمال نداده كه نسخه‌ي رجال‌كشي (ره) كه نزد مرحوم مامقاني (ره) بوده مغلوط بوده نه اين كه آن مرحوم سند را عمدا تحريف كرده و نقل نموده زيرا عبارت سند روايت در تنقيح به اين نحو است: قال الكشي حدثني محمد بن عثمان بن حامد قالا حدثنا محمد بن يزداد عن محمد بن الحسين عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذكر عند ابي‌الحسن عليه‌السلام.... الخ و در نسخه‌ي ديگر: عند ابي‌عبدالله عليه‌السلام.... الخ. كلمه‌ي (قالا حدثنا) شاهد است كه شيخ‌كشي (ره) از دو نفر نقل كرده ولي اول سند در نسخه‌ي رجال‌كشي كه اغلب نسخه‌هاي آن اغلاط دارد غلط داشته يا كلماتي از قلم ناسخ تنقيح المقال افتاده و اگر بنا باشد [ صفحه 608] اين قبيل موارد را به تحريف عمدي كه ظاهر عبارت صاحب قاموس الرجال در آنست حمل نمائيم براي خود صاحب قاموس بايد گفت: در سند همان خبر تحريف رخ داده و اسقاط كرده زيرا سند خبر به نحوي كه در رجال‌كشي است به اين نحو است: حدثني محمد بن الحسن البراني (البراثي) و عثمان بن حامد قالا حدثنا محمد بن الحسين (الحسن) عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذكر عند ابي‌عبدالله (ع) ابوحنيفة السابق و انه يسير في أربع عشرة فقال: لا صلاة له و اما صاحب قاموس به اين نحو نقل كرده: عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن يزداد عن محمد بن الحسين عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال: ذكر عند ابي‌عبدالله (ع) ابوحنيفة السائق و انه يسير في اربعة عشر فقال: لا صلاة له ج 4 ص 352. و مرحوم مامقاني (ره) در نقل همين خبر عين متني را كه صاحب قاموس نقل كرده نقل فرموده ولي صاحب قاموس گويد: لفظ خبر (كش) ليس كما عبر (اربعة عشر يوما)بل (يسير في اربع، عشرة) و قد حرفه الخ جملات اربعة عشر يوما عبارت خود مرحوم مامقاني است عبارت متن خبر را تحريف نكرده و نقل متن روايت در قاموس و تنقيح يكي بوده و توافق دارند و عبارت: (اربعة عشر يوما) را مامقاني (ره) از خبر چنان فهميده است نه اين كه عبارت خبر را تحريف به اربعة عشر يوما كرده باشد چنانچه صاحب قاموس به وي نسبت داده است. بلي آنچه در عبارت متن خبر موجود در رجال‌كشي است اينست. [ صفحه 609] (يسير في اربع، عشرة) و آنچه صاحب قاموس در صفحه‌ي (353) ج 3 گفته صحيح است ولي در نقل متن روايت چنانچه گفته شد با تنقيح فرقي ندارند و صاحب قاموس گويد: شايد لف خبر اين طوري بوده. (انه يسير في اربع ساعات عشرة فراسخ) و لفظ (ساعات) و (فراسخ) از نسخه ساقط شده است و اين احتمال سقوط را به مجرد حدس و تخمين داده و شاهدي بر آن نياورده ولي وجود كلمه‌ي (قالا حدثنا) را در سند خبر در تنقيح قرينه نگرفته كه يا نسخه كه نزد مامقاني (ره) بوده غلط داشته و يا ناسخ اشتباه كرده است و خود صاحب قاموس كلمه‌ي (قالا حدثنا) را حذف كرده و كلمه‌ي (حدثني) را از اول سند و كلمه‌ي (البراني يا البراثي) را نيز حذف نموده. و در متن نقل خبر (في اربع، عشرة) را (اربعة عشرة) نقل كرده و به اختلاف نسخ در (محمد بن الحسين) كه از مزخرف روايت كرده متوجه نشده كه در بعض نسخه‌ها (محمد بن الحسن) است. آيا حالا مي‌توان نسبت تحريف عمدي را به صاحب قاموس داد؟ و حال آن كه جا دارد به وي نسبت داده شود چون در مقام تحقيق جزئيات خبر با سند و متن آن است كه بر مامقاني (ره) ايراد كرده و حمله‌ور شود كه عمده هدف اوست با استعمال رموز كه از سبكهاي كهنه در كتب رجال است پس آيا نسبت تحريف به مرحوم مامقاني (ره) دادن دور از انصاف نيست؟ در صورتي كه خودش به تصحيح آن كتاب كبير نفيس نرسيده و عمرش وفا به آن نكرده و ناسخ تنقيح اشتباهات دارد كه به حساب [ صفحه 610] ناسخ است و اشتباه از مؤلف تنقيح نيست اگر دقيقا به قاموس الرجال بررسي شود و با دقت تحت مطالعه و تحقيق قرار گيرد از اول آن كتاب تا آخرش به اشتباهات زيادي برخورد خواهيم كرد كه بايد مثل قاموس الرجال در اطراف اشتباهات آن تأليفي تنظيم گردد. و اگر تنقيح المقال با تهذيب و تنقيح و تحقيق و به اشراف جمعي از اهل فن بر آن طبع دوم مي‌شد و اشتباهات آن در تعليقات رفع مي‌گرديد و به اغلب اعتراضات بي‌مورد صاحب قاموس الرجال اشاره مي‌گشت و حملات وي با عبارات تلخ و بدون مراعات انصاف درباره‌ي تنقيح المقال روشن مي‌شد كتاب رجالي مي‌گشت كه از هر جهت جامع و بي‌نظير مي‌گرديد ولي تا حال اشخاصي كه بايد مقدمات اين امر رابه مرحله‌ي عمل برسانند به اين پيشنهاد اينجانب جامه‌ي عمل نپوشانيده‌اند با اين كه مكرر پيشنهاد شده است و اميدوارم كه اين آرزو تحقق پيدا نمايد والله الموفق. [ صفحه 611]

## موعظه‌ي اميرالمؤمنين بنوف بكالي و نهي از عمل «بريد»

### اشاره

ص:- 148- س:- 17 (همان عمل و وظيفه‌ي بريد در آن زمان بوده است) اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه در مواعظ بليغه و عاليه‌ي خود بنوف بكالي رضوان‌الله‌عليه او را از عمل «بريد» نهي فرموده است و اين خبر به خوبي مي‌رساند كه عمل بريد قبل از زمان معاوية بن صخر وجود داشته است. نوف بكالي (ره) گويد [446] : شرفياب شدم به محضر اقدس امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام و آن حضرت در رحبه‌ي مسجد كوفه بود و عرض كردم:السلام عليك يا اميرالمؤمنين و رحمة الله و بركاته فرمود: و عليك السلام [ صفحه 612] يا نوف و رحمه الله و بركاته. عرض كردم يا اميرالمؤمنين عليه‌السلام به من موعظه بفرمائيد فرمود: يا نوف احسن يحسن اليك [447] فقلت زدني يا اميرالمؤمنين فقال: يا نوف ارحم ترحم. فقلت: زدني يا اميرالمؤمنين فقال: قل خيرا تذكر بخير فقلت: زدني يا اميرالمؤمنين فقال: يا نوف اجتنب الغيبة فانها ادام كلاب النار ثم قال: قال عليه‌السلام: يا نوف كذب من زعم انه ولد من حلال و هو يأكل لحوم الناس بالغيبة. و كذب من زعم انه ولد من حلال و هو يبغضني و يبغ الائمة من ولدي، و كذب من زعم انه ولد من حلال و هو يحب الزنا،و كذب من زعم انه يعرف الله عز و جل و هو يجتري علي معاصي الله كل يوم و ليلة، يا نوف اقبل وصيتي: لا تكونن نقيبا و لا عريفا و لا عشارا و لا «بريدا». يا نوف صل رحمك يزد الله في عمرك، و حسن خلقك يخفف الله حسابك، يا نوف ان سرك ان تكون معي يوم القيامة فلا تكن للظالمين معينا، يا نوف من احبنا كان معنا يوم القيامة و لو ان رجلا احب حجرا لحشره الله معه، يا نوف اياك ان تتزين للناس و تبارز الله بالمعاصي [448] (فتلقي الله يوم يلقاك و هو عليك غضبان)، يا نوف احفظ عني ما اقول لك تنل به خير الدنيا و الاخرة. [ صفحه 613] چون كلمات گهربار باعث خير دنيا و آخرت انسان است از نقل تمامي آنها نتوانستم خودداري نمايم. غرض در فرمايش امام (ع) است كه نوف بكالي را از عمل (بريد) نهي فرموده است. و ظاهرا باعث نهي از عمل بريد همانا فراهم آمدن موجبات زحمت و مشقات حيوانات از شتر و استر و اسب در آن عمل است و از سرعت راه رفتن و با سير تندي كه حيوانات را در راهها سوق داده و راندن آنها با مشقات زيادي كه باعث ظلم و ستم بر حيوانها مي‌شده و گاه از آنها در عرض راهها از پا درمي‌آمده و كشته مي‌شدند كه هرگز اميرالمؤمنين (ع) راضي نمي‌شده كه بر حيوانات هم ظلم شود و لذا از عمل بريد نهي فرموده است. علاوه اين كه در خبرهاي بريد كه اخبار بلاد اسلامي و قضات و حكام و واليها را به مركز خلافت مي‌رسانيده شايد بعض اوقات خبرهاي خلاف واقعي رخ مي‌داده و باعث عمل برخلاف حق مي‌گرديد. چنانچه امام باقر سلام‌الله‌عليه در علت رد كردن شهادت سائق الحاج فرموده: كه او مركب خود را كشته و نفس خود را به مشقت انداخته و به نمازش استخفاف كرده است رجوع شود به صفحه‌ي (130) از كتاب كه نقلش گذشت و تمامي آنها از سرعت در سير به عمل مي‌آمده و البته در حق بريد اين حالات فراهم مي‌گشته و بلكه بيشتر به وجود خواهد آمد شايد از وجود و فراهم شدن اينگونه اعمال باشد كه امام عليه‌السلام نوف بكالي را از عمل بريد نهي فرموده است والله العالم. [ صفحه 614]

### ديدن رسول الله بني امية را كه به منبر او بالا مي‌روند

#### اشاره

ص:- 236- س:- 15 و هو علي منبره فرأي في منامه رجالا.... الخ بايد در اين چند جمله تأمل كرد كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله در بالاي منبر او را نعاس گرفته و در خوابش ديده كه بني‌أمية مثل ميمونها به منبر او بالا مي‌روند و مردم را بر عقب و زمان جاهليت قهقري داده و برمي‌گردانند خيال نشود خوابي كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله بني‌أميه را با آن وضع و شكل ديده مثل خوابهاي معمولي مردم است بلكه آن نشأة باطنيه‌ي پيغمبر و امام عليهماالسلام است و رؤياي عقلي علمي است كه حقايق را مشاهده مي‌كند گرچه در بالاي منبر باشد. سيد علامه‌ي اكبر سيد علي خان مدني قدس‌سره در أوائل شرح صحيفه‌ي سجادية گويد: اعلم ان النفوس القدسية النبوية مخالفة بماهيتها لسائر النفوس صفاء و نورا و انجذابا الي عالم الانوار فلاجرم تجري عليها الانوار الفايض من المبادي العالية اتم من سائر النفوس و اكمل و لهذا بعثت مكملة للناقصين و معلمة للجاهلين و مرشدة للطالبين و مصطفاة علي العالمين و لما كان صفاء جوهر نفس نبينا صلي الله عليه و آله اكمل تلك النفوس [ صفحه 615] القدسية و أقواها و أشدها اتصالا بالعقل الفعال المسمي بالعلم الا علي و المعلم الشديد القوي و هو المفيض للعلوم باذن الحي القيوم علي الواح النفوس العقلية فلا يبعد ان يكون المراد بمنامه (ص) النشأة الباطنية و برؤياه الرؤيا العقلية العلمية لا ما هو الظاهر من معني هذين اللفظين فان منامه صلي الله عليه و آله و سلم ليس كمنام غيره الا تري الي قوله المجمع عليه من الخاصة و العامة «ان عيني تنام و قلبي لا ينام» و انما عبر عن ذلك بالمنام و الرؤيا لقصد التفهيم و التعليم فان اكثر الناس يعجز عن ادراك الامور العقلية الا بصفة الامور الحسية والله اعلم. و ناگفته نماند: آنچه در معراج رسول‌الله (ص) اعتقاد اهل اسلام است آنست: آن بزرگوار بطوري كه در ميان مردم بود و زيست مي‌فرمود و با همان بدن عنصري خود عروج به سماوات و عوالم علوي فرموده و خداوند قادر متعال او را در شب معراج سير داده و بسدرة المنتهي رسانيده و عوالم بهشت و جهنم را مشاهده فرموده و به مقام قاب قوسين او ادني رسيده است و در همان شب مراجعت به مكه و مسجدالحرام كرده و از سير خود به مسجد اقصي و عوالم علوي خبر داده است. و قولي در اينجا از بعضي نقل شده و معراج رسول‌الله (ص) را همان معراجي كه بايد معتقد شد جسماني است آن را روحاني دانسته و برخلاف عقيده‌ي مسلمين حرف زده است و آن قول را نسبت [ صفحه 616] به معاويه‌ي مي‌دهند و از وي مشهور شده است و به عائشه نيز نسبت مي‌دهند در صورتي كه وي در سال معراج صغيره بوده و زوجه‌ي رسول‌الله (ص) نبود تا احوالات معراج نبي اكرم (ص) را نقل نمايد.

### تأويل كردن معاوية آيه‌ي شريفة را به معراج‌

معاوية مدعي شده كه آيه‌ي شريفه: و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك الا فتنة للناس.... الخ راجع به معراج است كه رسول‌الله (ص) روحش در خواب عروج كرده است رجوع شود به تفاسير مانند تفسير مراغي [449] و غيره و معاوية در زمان معراج در حال شرك بوده از روايات كثيره كه مورد نزول آيه‌ي شريفه و اين كه آيه راجع به بني‌أمية و به آن شجره‌ي ملعونه است معلوم مي‌شود معاوية نظر به خباثت و نفاق باطني خود خواسته آيه‌ي شريفه را به معراج تفسير كند و معراج را روحاني قلم داد نمايد و گويد آيه راجع به معراج است كه در خواب بوده و روحاني مي‌باشد و اذهان مردم را از تفسير صحيح آيه كه در حق بني‌أمية است برگرداند و اين عار و ننگ و شجره‌ي ملعونه بودن را از بني‌أمية بزدايد و افكار مردم را از تفسير آيه كه از خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله مأثور بوده و در ميان مسلمين شهرت بسزا دارد منصرف كند ولي زهي تصور باطل و زهي خيال محال زيرا در [ صفحه 617] تاريخ بالاخره حقايق روشن شده و واضح مي‌گردد و دسائس و حيله و تزوير معاويه‌ها آشكارا مي‌شود و معاوية و پدر زنديقش و فرزند پليدش رسوا شده و مورد لعن أبدي واقع مي‌گردند. لعن و دشنام باد تا بابد بر چنين پور و بر چنان پدري صدمه‌هاي و لطمه‌ها و جنايتها و خيانت‌هاي معاوية به عالم اسلام از حيطه‌ي بيان خارج و زبان از تقريرش عاجز است و تا امروز نيز أثرات آنها باقي و عالم اسلام را به تيره‌روزي نشانده است.

### در حق معاوية به كتاب نصائح الكافية و تقوية الايمان رجوع شود

درباره‌ي كفر معاوية و ملعنت وي رجوع شود به كتاب «نصائح الكافية» و كتاب «تقوية الايمان» سيد علامه‌ي متبحر سيد محمد بن عقيل علوي حسيني حضرمي نزيل (سنكافورا) كه حق مطلب را ادا فرموده است. و در كتاب «تقوية الايمان» تصريح كرده كه معاوية اقرار داشته كه وي در رويه‌اش نسبت به اهل‌بيت طاهر عليهم‌السلام تابع ابوبكر شده كه خاندان رسالت را از مقامشان بر كنار كرد در صفحه‌ي (7) در حق معاوية گويد: أليس هو أول من سن سب أخي النبي صلي الله عليه و آله و سلم؟ و هو أول منقص لابي‌بكر بقوله: انه أول من نحي أهل البيت الطاهر عن مقامهم و انه في معاداته لهم مقتف أثره و مقتدبه. وص 7 ط صيدا سال 1343 ه ق.

### اشعار امام شافعي در تعيين فرقه‌ي ناجيه‌

و در همان كتاب نفيس «تقوية الايمان» در بيان تعيين فرقه‌ي ناجيه [ صفحه 618] از هفتاد و سه فرقه‌ي مسلمين ثابت كرده كه فرقه‌ي ناجيه عبارت از عترت طاهرة و تابعين آنها هستند و اين اشعار ذيل را از امام شافعي نقل كرده است: يرحم الله الامام الشافعي اذ يقول: و لما رايت الناس قد ذهبت بهم مذاهبهم في ابحر الغي و الجهل ركبت علي اسم الله في سفن النجا و هم اهل بيت المصطفي خاتم الرسل و امسكت حبل الله و هو ولاؤهم كما قد امرنا بالتمسك بالحبل اذا افترقت في الدين سبعون فرقة و نيف كما قد جاء في محكم النقل و لم يك ناج منهم غير فرقة فقل لي بها يا ذاالرجالحة و العقل أفي الفرق الهلاك آل محمد؟ أم‌الفرقة اللاتي نجت منهم قل لي؟ فان قلت في الناجين فالقول واحد و ان قلت في الهلاك حفت عن العدل اذا كان مولي القوم منهم فانني رضيت بهم لا زال في ظلهم ظلي [ صفحه 619] فخل عليا لي اماما و نسله و انت من الباقين في اوسع الحل رجوع شود به «تقوية الايمان» ص 16 حاصل فرمايش امام شافعي آنست: آيا آل محمد (ص) و اهل‌بيت رسول‌الله (ص) از فرقه‌ي ناجيه هستند يا از فرق هالكه كه رسول‌الله (ص) فرموده تمامي هفتاد و سه فرقة در هلاكت‌اند مگر يك فرقه كه در نجاتند؟ و هرگز نتوان گفت: كه اهل‌بيت (ع) از فرق هالكه هستند در صورتي كه آيه‌ي مودت درباره‌ي آنهاست و مودت و محبت‌شان از ضروريات اسلام است و اگر گوئي اهل‌بيت (ع) از فرقه‌ي ناجيه‌اند چنانچه حق هم آنست پس تابعين و پيروان آنها نيز از فرقه‌ي ناجيه‌اند و در تعيين فرقه‌ي ناجيه بيانات زياد است چنانچه از محقق طوسي (ره) و غير او نقل شده است. [ صفحه 620]

### تحقيق در مدت حمل امام حسين و يحيي

#### اشاره

ص:- 240- س:- 15 (به مناسبت تاريخ ولادت حضرت عيسي (ع) متذكر مطلبي شدم) مطلبي كه بايد نگارش يابد آنست كه در بعضي تاريخها نگارش داده‌اند كه مدت حمل و ولادت حضرت امام حسين عليه‌السلام مانند مدت حمل حضرت عيسي (ع) شش ماه بوده چنانچه شيخ اقدم و ثقه‌ي جليل‌القدر ابن ابي‌الثلج بغدادي در تاريخ الائمة (ع) گويد: و كان حمل ابي‌عبدالله عليه‌السلام ستة اشهر و لم يولد لستة اشهر غير الحسين و عيسي بن مريم عليهماالسلام. ص 4 ط قم (1368) ق. و موافق اين تاريخ روايتي در كافي شيخ كليني (ره) در باب مولد الحسين عليه‌السلام وارد است ولي خبر مرسل مي‌باشد و در اكثر اخبار حضرت يحيي عليه‌السلام ذكر شده: (لم يولد لستة اشهر الا يحيي و الحسين عليه‌السلام) علامه‌ي مجلسي (ره) فرموده: شايد كلمه‌ي عيسي از تصحيف روات و ناسخين روايت باشد زيرا در اخبار معتبره وارد شده كه حمل عيسي عليه‌السلام نه ساعت بوده و به قولي سه ساعت شده در مرآت العقول عبارت خبر را [ صفحه 621] نقل فرموده و گويد: (الا عيسي بن مريم) لعل هذا من تصحيف الرواة او السناخ و في اكثر الاخبار المعتبرة الا يحيي و الحسين عليه‌السلام و قد ورد في الاخبار المعتبرة ان حمل عيسي كان تسع ساعات و قيل ثلاث ساعات قال الثعلبي: اختلف العلماء في مدة حمل مريم بعيسي فقال بعضهم: كان مقدار حملها تسعة اشهر كحمل سائر النساء و قيل: ثمانية اشهر و كان ذلك آية أخري لانه لم يعش مولود وضع لثمانية اشهر غير عيسي و قيل ستة أشهر و قيل: ثلاث ساعات و قيل: ساعة واحدة انتهي. بعد از آن علامه‌ي مجلسي (ره) فرموده: و اقول يحتمل ان يكون مادة تولد عيسي احدثها الله في مريم عليهاالسلام قبل نفخ جبرئيل عليه‌السلام بستة اشهر (ج 1 ص 393). محمد علي صابوني استاد كليه‌ي شريعت و دراسات اسلاميه در مكه‌ي مكرمه در كتاب «النبوة و الانبياء» گويد: كان عمر مريم حين حملت بعيسي عليه‌السلام 13 ثلاث عشرة سنة و قد اختلف العلماء في مدة الحمل فقيل انها كانت ساعة و قيل تسع ساعات و قيل ثمانية اشهر و قد روي الاخير عن (ابن عباس) و الصحيح انها حملت به حملا طبيعيا كما تحمل النساء و وضعته كما تضع النساء. قال ابن كثير رحمه الله: ثم الظاهر انها حملت به تسعة اشهر كما تحمل النساء و يضعن لميقات حملهن و وضعهن، اذلو كان خلاف ذلك [ صفحه 622] لذكر [450] .... الخ.

### در مدت حمل عيسي

اين كه گفته صحيح آنست كه مريم به عيسي (ع) حامل شد به حمل طبيعي مانند ساير زنان و ابن كثير گفته كه ظاهر آنست كه حمل مريم نه ماه بود معلوم نيست اين صحيح بودن و ظاهر شدن از كجا نزد آنها به دست آمده و به مرحله‌ي صحت و ظهور رسيده است پس هر دو صحت و ظهور به خود صاحبان آن كلام برگردانيده مي‌شود و بدرد ديگران نمي‌خورد. اگر مريم مدت نه ماه به عيسي عليهماالسلام به طور متعارف طبيعي باردار بود در ميان مردم معلوم مي‌شد و مشهور مي‌گشت و از آيات قرآني چنين فهميده مي‌شود كه در حين حمل و وضع حمل اين واقعه معلوم گشته و قبلا اگر سابقه‌ي حمل متعارف بود قبل از وضع حمل ميان مردم شهرت پيدا مي‌كرد و چه مانع دارد مدت حمل عيسي (ع) مانند اصل حملش از آيات الهي باشد كما اين كه قرآن كريم تصريح كرده كه عيسي (ع) از آيات خداونديست. پس در اينگونه مواقع واقع امر را غير از قول معصوم چيز ديگر به ما كشف نمي‌كند و از اقوال سايرين از مفسرين و ديگران به انسان [ صفحه 623] اطمئنان حاصل نمي‌شود و آنچه از معصوم رسيده و مورد اعتماد است مدت حمل ساعت واحده يا نه ساعت است و اما شش ماه كه در خبر مرسل كافي است آن را استاد اعظم فن حديث و خريت اكبر در اخبار و آثار علامه‌ي مجلسي (ره) فرموده: شايد از تصحيف روات يا ناسخين اخبار است چنانچه گذشت به قرينه تساوي حمل امام حسين عليه‌السلام و يحيي (ع) چنانچه در اخبار معتبره ميان آن دو بزرگوار تساوي مدت حمل ذكرشده است والله العالم.

### تاريخ الائمة تاليف ابن ابي الثلج بغدادي است‌

و اما فرمايش شيخ اقدم ثقة ابن ابي‌الثلج بغدادي رحمه الله در تاريخ الائمة كه تصريح به ولادت عيسي (ع) در شش ماه كرده شايد اعتمادش به همان روايت شده كه گذشت. و تاريخ الائمة آن بزرگوار را جمعي از بزرگان علماء بنصر بن علي جهضمي نسبت داده‌اند مانند سيد اجل ابن طاووس و علامه‌ي مجلسي (ره) و ديگران ولي از فضل الهي و از توفيقات رباني به اين بنده‌ي كثير التقصير معلوم شد كه آن تاريخ و جيز و مختصر تأليف ابوبكر محمد بن اسماعيل معروف به ابن ابي‌الثلج بغدادي متوفي (325) ق از ثقات علماء اماميه در غيبت صغري مي‌باشد و اين موضوع را به شيخنا الاستاد البحاثة الاكبر طهراني قدس‌سره از بلده‌ي طيبه‌ي قم نوشتم قبل از آن كه به نجف اشرف مشرف بشوم چنانچه در الذريعة ج 4 ص 473 به آن متذكر و مشروحا بيان فرموده و نيز در مقدمه‌ي تاريخ الائمه‌ي نامبرده كه در سال (1368) ق در قم به طبع رسانيده شد تفصيلا بيان كرده‌ام. [ صفحه 624] و ابن ابي‌الثلج رحمه الله معاصر با سفير كبير و عالم ثقه‌ي جليل ابوالقاسم حسين بن روح نوبختي (ره) بوده كه در سال (326) ه از دنيا رحلت فرموده و يكي از سفراء اربعة و نواب خاص حضرت بقيةالله ارواحنا فداه در غيبت صغري بوده و سفير سومي است.

### ابوالقاسم حسين بن روح نوبختي

و در بعضي از حواشي خودم بر تاريخ الأئمه‌ي (ع) نامبرده در حق آن بزرگوار چند سطري نگارش داده‌ام و هنوز به طبع نرسيده آن را در اينجا بياورم: ابوالقاسم الحسين بن روح بن ابي‌بحر احد السفراء الاربعة في الغيبة الصغري له المكانة العظمي عند الامامية و كانت له النيابة الخاصة عن القائم المهدي المنتظر ارواحنا فداه توفي سنة (326) ه. توجد انتسابه في كتب الفريقين علي انحاء متعددة كالنوبختي و الرومي و القمي و الاول هو الشايع في كتب الرجال ولكن لم يعلم علي التحقيق انه نوبختي نسبا و أبا او من طرف الام فقط او من جهة اخري و وصفه الشيخ ابن ابي‌الثلج (ره) في تاريخ الائمة (ع) ص 21 ب (النميري) كما في نسختين من الكتاب و هو من المعاصرين له و اعرف با حواله و نسبته فانه توفي سنة (325) ه قبل النوبختي (ره) بسنة و هما من القاطنين في بغداد و النميري نسبة الي قبيلة «نمير» التي هجاها الجرير في بيته المشهور و نمير كزبير ابي تلك القبيلة. و النوبختي نسبه الي (نوبخت بن كودرز) و اسرته من الاسر الايرانية الشهيرة بالتشيع و الولاء لاهل البيت عليهم‌السلام التي نبغ منهم جمع [ صفحه 625] من اكابر متكلمي الامامية و صنف استاذ عباس اقبال الاشتياني في تاريخ هذه الاسرة كتابا بالفارسية سماه «خاندان نوبختي» مطبوع سنة: (1311) ش بطهران و أحي فيه ذكر هذا البيت الشيعي القديم ولكن وقع له في هذا الكتاب زلات و هفوات و عثرات كثيرة تورط فيها علي خلاف الحقيقة عصمنا الله تعالي من الزلل في القول و العمل والله العاصم.

### نصر بن علي جهضمي

و الجهضمي بفتح الجيم و سكون الهاء و فتح المعجمة. و نصر بن علي الجهضمي من علماء السنة اثنان و اهملهما علمائنا الرجاليين و لم يتعرضوا لترجمة نصر بن علي الجهضمي في اصحاب الرضا (ع) مع انه يروي عنه (ع). احدهما: نصر بن علي بن صهبان بن أبي‌الازدي الجهضمي الكبير البصري كان صدوقا و وثقه ابن معين و ذكره ابن حبان في الثقات و قال مات في امرة أبي‌جعفر. و الثاني: نصر بن علي بن نصر بن علي بن صهبان الازدي الجهضمي ابوعمر و البصري الصغير الحافظ احد أئمة البصرة و هو حفيد الاول و عاصر المتوكل و المستعين من خلفاء بني‌العباس و هو من ثقات علماء السنة. قال ابوعلي بن الصواف عن عبدالله ابن احمد لما حدث نصر بن علي بهذا الحديث يعني حديث علي بن ابيطالب (ع): ان رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اخذ بيد حسن و حسين فقال: من احبني و احب هذين و أباهما و أمهما كان في درجتي يوم القيامة. أمر المتوكل بضربه الف سوط فكلمه فيه [ صفحه 626] جعفر بن عبدالواحد و جعل يقول له: هذا من أهل السنة فلم يزل به حتي تركه. و كان المستعين بعث اليه ليوليه القضاء فقال لامير البصرة: ارجع اليه فاستخير الله تعالي فرجع الي بيته فصلي ركعتين ثم قال: اللهم ان كان لي عندك خير فاقبعنني اليك فنام فنبهوه فاذا هو ميت. قال البخاري: مات في ربيع الاخر سنة خمسين و مأتين و فيها ارخه غير واحد و قيل: مات سنة احدي و خمسين و هو قول ابن جرير فيما حكاه مسملة بن قاسم و قال هو ثقة عند جميعهم و قال قاسم بن اصبغ سمعت الخشني يقول: ما كتبت بالبصرة عن أحد أعقل من نصر بن علي. انظر تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني ج 14 ص 431 -430 ط حيدرآباد. و خلاصة تذهيب تهذيب الكمال لحافظ صفي‌الدين احمد بن عبدالله الخزرجي ص 401 ط بولاق سنة: (1301) ه. ق. [ صفحه 627]

## تحقيق درباره‌ي كتاب فقه الرضا

ص:- 257- س:- 10 (مانند فقه الرضا عليه‌السلام) از علامه‌ي متبحر محقق آقا سيد حسن صدر كاظميني قدس‌سره نقل شده كه قائل بوه اين كتاب فقه الرضا كه از دوران صفويه مشهور شده و قبل از آن دوران اثري از آن كتاب نبوده همان كتاب (تكليف) محمد بن علي شلمغاني مشهور به ابن ابي العزاقر است كه از علماء سوء بوده و مردم را به ضلالت مي‌انداخت و بالاخره در اثر حسد به وكيل و نائب خاص حضرت بقيه‌الله ارواحنا فداه شيخ ابوالقاسم حسين بن روح نوبختي قدس‌سره از جاده‌ي حق منحرف و خسر الدنيا و الاخرة گشت. علامه‌ي امام حاج سيد شرف‌الدين عاملي قدس‌سره در مقدمه‌ي كتاب «تأسيس الشيعة الكرام لعلوم الاسلام» تأليف علامه آقا سيد حسن صدر (ره) فرموده: فصل القضا في الكتاب المشهور بفقه الرضا: كشف فيه حال هذا الكتاب بما لا مزيد عليه فاثبت انه كتاب التكليف لابن أبي‌العزاقر الشلمغاني و اوضح في ذلك وجه الاشتباه بما لم يسبقه اليه [ صفحه 628] احد. تأسيس الشيعة ص 19 ط عراق. گذشته از اين كه نقل شد دليلي بر نفي بودن كتاب فقه الرضا از امام رضا عليه‌السلام موجود است كه تمامي آنچه محدث نوري (ره) در خاتمه‌ي مستدرك از أدله براي اثبات اين كه كتاب فقه الرضا از امام عليه‌السلام است آورده همه‌ي آنها را از بين مي‌برد و آن اينست: آنچه از ادله‌ي زيادي در باب بحث از حجيت بينة در كتاب قضا از فقه ثابت شده و اظهر است عموم حجيت بينة است. پس هرگاه كتابي از كتب اخبار و احاديث پيدا شد خواه اسم مؤلف آن در آن كتاب ذكر شده باشد يا نشده و ما علم نداريم كه آن كتاب تأليف فلان شخصا است ولي دو نفر عادل شهادت دادند كه آن كتاب تأليف فلان شخص است با شهادت عدلين نزد ما شرعا ثابت مي‌شود كه آن كتاب تأليف آن شخص است و مي‌توانيم به آن عمل نمائيم و از آن روايت كنيم گرچه با نسبت دادن خبر به آن كتاب باشد و نقل نمودن از آن به عنوان «أخبرنا» يعني فلان شخص به ما خبر داد نباشد. و همچنين هرگاه عدلين شهادت دادند كه آن كتاب از امام عليه‌السلام و با خط شريف اوست يا به خط كسي ديگر است موضوع مزبور با شهادت‌شان ثابت مي‌شود. اما هرگاه ما علم رسانيديم يا ظن كرديم به اين كه شهادت آن دو نفر عادل يا شهادت يكي از آنها از باب اجتهاد يا علم به امارات است آن وقت شهادت‌شان به ما منفعت نمي‌دهد و ما نمي‌توانيم به آن [ صفحه 629] كتاب عمل نموده و از آن روايت كنيم به جهت اين كه اصل عدم ثبوت و عدم اعتبار است زيرا در صورت مفروضه قول آن دو نفر عادل از عنوان شهادت خارج شده و داخل در عنوان فتوي گرديده است كه براي مجتهد ديگر حجت نيست و هرگاه اعتماد بر آن بر مجتهد ديگر جائز باشد لازم مي‌آيد كه بر مجتهد تقليد از مجتهد ديگر جائز شود و رجوع او بر مثل خودش در فتوي و احكام وي بر مقلدين خود و غير آنها جائز باشد يعني فتواي او را مثل سائر ادله‌ي احكام قرار دهد زيرا فرق نيست ميان فتواي او و ميان شهادت عدلين از مجتهدين بر اين كه حكم الله تعالي در اين مسأله فلان نحو است و نماز و روزه و بيع و غير آنها از موضوعات مستنبطه و غيرها فلان طور است چون ملازمه واضح است بطلان لازم بسيار واضح و روشن‌تر است زيرا: اجماع و ضرورت قائم است بر اين كه به مجتهد تقليد جائز نيست. و علاوه بر آنچه بيان شد باز گفته مي‌شود: شهادت اجتهادي يا به طريق ظن است چنانچه غالب در اجتهاد آنست يا به طريق علم است كه مستند به حس نيست زيرا اگر مستند به حس باشد از باب اجتهاد نمي‌شود و فرض آنست كه از باب اجتهاد است پس مستند به حس نيست. در صورت اولي شهادت بالاجماع مسموع نيست به جهت اين كه در شهادت علم معتبر است. [ صفحه 630] و در صورت دوم گرچه ميان علماء اعلام محل كلام است ولي اظهر آنست كه آن هم مسموع نيست خصوصا در امثال اينگونه امور عظيمه‌ي عامه‌ي دينيه. پس آنهائي كه از بزرگان شهادت به نسبت كتاب (فقه‌الرضا) به امام عليه‌السلام مي‌دهند شهادت‌شان از روي اجتهاد و غير مستند به حس است و براي مجتهد ديگر نفع نمي‌دهد. و از آنچه گفته شد ظاهر گشت كه شهادت عادل واحد هم اگر از روي اجتهاد باشد و از باب اخذ به امارات بشود به طريق أولي مسموع نخواهد شد. پس اشخاصي كه كتاب (فقه‌الرضا) را به آن حضرت نسبت مي‌دهند و دعواي قطع عادي مي‌كنند كه آن كتاب از امام عليه‌السلام است بي‌وجه است زيرا قطع آنها بر ما حجت نيست. علاوه بر اماراتي كه در خود كتاب نامبرده وجود دارد و شهادت مي‌دهد كه آن كتاب از امام (ع) نمي‌باشد چنانچه بر كسي كه در آن كتاب تتبع كرده و دقت نمايد پوشيده نيست. و گمان نشود كه از آنچه گفتيم لازم مي‌آيد كه خبر واحد حجت نباشد زيرا خبر واحد كه به طريق نقل و روايت باشد كه در آن شرائط حجيت موجود است و شخص راوي مي‌گويد: فلان شخص اين طور روايت كرد و به طريقي است كه وي واقف و مطلع بر آن از روي حس شده آن را قبول مي‌نمائيم. [ صفحه 631] و اما هرگاه گويد: ظن كرده‌ام و از طريق عادي يا غيرعادي علم رسانيده‌ام فلان شخصي كه او را ملاقات نكرده‌ام چنين نقل كرده يا روايت كرده و همه‌ي اينها از طريق اجتهاد است قبول نمي‌نمائيم. و فرق در ميان اين دو صورت در نهايت درجه روشن و واضح بوده و بر أهلش پوشيده نيست و بر آنچه بيان كرديم از بزرگان علماء و فقهاء تصريح كرده است والله الموفق. حالا كه حال كتاب (فقه‌الرضا) معلوم شد آيا سزاوار است كه در كتابي كه به نام كتاب (جامع أحاديث الشيعة) تأليف شود و كتاب فقه‌الرضا را در رديف كتاب (كافي) كليني قدس‌سره آورده و گفته شود: (الكافي)- (فقه‌الرضا) يا در رديف سائر كتب اربعه‌ي اماميه آورده و روايات فقه‌الرضا را از احاديث شيعه شمرده شود؟ البته سزاوار نيست. [ صفحه 632]

## از اكاذيب طبري صاحب تاريخ‌

ص:- 280- س:- 1 (روايات مجعوله و اكاذيب واضحه را با سند نقل كرده) از جمله‌ي دروغهاي بسيار بزرگ ابن جرير طبري صاحب تاريخ كبير «تاريخ الامم و الملوك» نقل كردن وي افسانه‌ي صلح اميرالمؤمنين (ع) با معاوية بن صخر اموي منافق (پسر منافق بزرگ در اسلام) و والي ستمكار خائن مستبد و ديكتاتور شام است كه در حوادث سال چهلم هجرت نگارش داده و بدون پروا دروغ به آن بزرگي را در كتابش ثبت كرده است. و تا حال نديده‌ام كه كسي به اين دروغ ابن جرير طبري متوجه شده و متعرض شود بلكه ديده‌ام بعضي از اشخاص سطحي كه اين موضوع دروغي را از وي نقل كرده و ابدا توجهي بر بي‌حقيقت بودن ادعاي مؤرخ نامبرده نكرده است چنانچه گويد: و في هذه السنة فيما ذكر جرت بين علي و معاوية المهادنة بعد مكاتبان جرت بينهما يطول بذكرها الكتاب علي وضع الحرب بينهما [ صفحه 633] و يكون لعلي العراق و لمعاوية الشام فلا يدخل احد هما علي صاحبه في عمله بجيش و لا غارة و لا غزو. قال زياد بن عبدالله عن ابن اسحاق لما لم يعط احد الفريقين صاحبه الطاعة كتب معاوية الي علي اما اذا شئت فلك العراق ولي الشام و تكف السيف عن هذه الامة و لا تهريق دماء المسلمين ففعل ذلك و تراضيا علي ذلك فأقام معاوية بالشام بجنوده يجبيها و ما حولها و علي بالعراق يجبيها و يقسمها بين جنوده انتهي [451] . خوب بود از آن مكاتبات كه ميان اميرالمؤمنين عليه‌السلام و معاوية درباره‌ي صلح رد و بدل شده نقل مي‌كرد و به مجرد ادعاء آن اكتفاء نمي‌نمود مكاتبات اميرالمؤمنين (ع) غالبا محفوظ بوده و نقل شده در ميان آنها نامه‌ي كه مشعر بر صلح بوده و تراضي طرفين به عمل آمده باشد و اميرالمؤمنين عليه‌السلام رضايت داده كه معاوية در شام باشد و خراج آنجا را خودش جمع‌آوري كند همچو نامه‌ي از امام (ع) به نظر نرسيده است با اين كه غالبا نامه‌هاي امام (ع) را ثبت و ضبط كرده‌اند رجوع شود به نهج‌البلاغة و مستدركات آن كه مكاتبات امام (ع) در آنها جمع‌آوري شده است. [ صفحه 634] گذشته از اين آيا متصور است كه اميرالمؤمنين (ع) به اين كار يعني صلح و مهادنة با معاوية راضي شود؟ در حالي كه در اول امر كه بعد از عثمان زمام امور خلافت ظاهري را به دست گرفت و معاوية از طرف خليفه‌ي ثاني و عثمان در شام والي بود امام (ع) به فوريت او را عزل فرمود و امثال ابن عباس (ره) و ديگران از آن حضرت درخواست كردند كه معاوية را تا مدت كوتاهي در شام بگذارد بماند و بعدا او را از امارت شام معزول فرمايد و براي مصلحت وقت آن طور به نظرشان صلاح مي‌رسيده و آن را به امام (ع) پيشنهاد كرده و عرضه داشتند ولي آن مجسمه‌ي حق و عدالت فرمود: كوچكترين وقتي هم نمي‌توانم به امارت معاوية در شام امضاء بدهم و راضي باشم. امام (ع) به معاوية نوشته: و اما طلبك الي الشام فاني لم اكن اعطيك اليوم ما منعتك امس [452] . چون راضي شدن به امارت يك نفر ظالم ستمكار منافق بدتر از كافر گر چه در وقت بسيار كوتاه هم بوده باشد موجب ايراد و اشكال مي‌شد: كه در اول امر رضايت به امارت وي داده شد و حكومت او در اول كار [ صفحه 635] تجويز گشت و بعدا عدم رضايت اعلام گرديد. نظر ابن عباس (ره) و اشخاص ديگر با نظر سطحي و صورت ظاهر در همان موقع بوده ولي نظر واقع بين امام عليه‌السلام بالاتر از آن مصلحت‌هاي صوري و نظر به واقع و آينده بوده است و اگر امام عليه‌السلام به صلاح‌ديد آنها عمل مي‌فرمود بعدا باعث ايراد به آن حضرت مي‌گشت و صلاح همان بوده كه امام (ع) به آن اقدام فرموده و كوچكترين آني هم رضايت به امارت معاوية نداد. حالا آيا متصور است كه بعد از آن همه جنگ و خونريزي‌ها كه در جنگ صفين به عمل آمده و ليلة الهريرها با آن شدت سپري شده امام (ع) رضايت به امارت معاوية در شام بدهد؟ و مهادنة و صحبت صلح به ميان آيد؟ و تعجب در آنست كه از كلام طبري چنين برمي‌آيد كه كار صلح عملي شده و طرفين به كار خودشان اشتغال ورزيده و به جبايه‌ي خراج هم انجام داده‌اند كه قطعا همچو كاري وقوع نيافته است و هر كس از مؤرخين اسلامي اين قضيه را ثبت صفحات تاريخ كرده از ابن جرير طبري نقل نموده چون نقل اين افسانه از وي بروز كرده است مانند ابن كثير در البداية و النهاية كه مصدر نقلش تاريخ طبري است رجوع شود به مجلد 7 ص 323. و نظر به افسانه بودن آنچه طبري نقل كرده ابن اثير در تاريخ كامل كه تهذيب و تنقيح تاريخ طبري است و با اضافات ديگري آن را [ صفحه 636] تأليف كرده به پيرامون آن اسطوره‌ي طبري تفصيلا نگرديده و بلكه به مختصر اشاره اكتفاء نموده است چنانچه در حوادث سال چهلم هجري گويد: (و فيها جرت مهادنة بين علي و معاوية بعد مكاتبات طويلة علي وضع الحرب و يكون لعلي العراق و لمعاوية الشام لا يدخل احدهما بلد الاخر بغارة) [453] . در آن روزها كه امام اميرالمؤمنين (ع) در كوفه تشريف داشت و حتي در همان هفته كه در محراب مسجد كوفه در شب نوزده شهر رمضان سال چهلم هجرت با ضربت ابن ملجم مرادي لعنه الله شربت شهادت نوشيد با بيشتر از چهل هزار تن لشكر نصرت اثر آماده بوده كه حركت به جنگ صفين بفرمايد و اگر موضوع مهادنه و صلح كه طبري نگارش داده حقيقت داشته باشد با جمع‌آوري اميرالمؤمنين (ع) لشكر براي جنگ با معاوية چطور مي‌سازد؟ چنانچه ابن خلدون مغربي بربري كه يكي از متعصبين و نواصب محسوب است در تاريخ خود «كتاب العبر و ديوان المبتداء و الخبر» به اين موضوع معترف شده است چنانچه گويد: [ صفحه 637] و كان علي قبل قتله قد تجهز بالمسلمين الي الشام و بايعه أربعون ألفا من عسكره علي الموت فلما بويع الحسن زحف معاوية في اهل الشام الي الكوفة فسار الحسن في ذلك الجيش للقائه و علي مقدمته قيس بن سعد في اثني عشر الفا.... الخ. تاريخ ابن خلدون مجلد ثاني (بقية الجزء الثاني) ص 186 س 16 ط بيروت سال (1391) ق. اگر مهادنه و صلح شده بود پس امام (ع) به تصريح ابن خلدون چطور با چهل هزار نفر لشكر آماده و مجهز براي شام شده است. و آنچه افسانه و جعلي بون ادعاء طبري را به طور واضح روشن ساخته و آشكارا مي‌نمايد عبارت از نقل سيد اجل اعظم شريف رضي قدس‌سره خبر نوف بكالي (ره) را در نهج‌البلاغة است آنجا كه فرموده: ري عن نوف البكالي قال خطبنا هذه الخطبة اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام بالكوفة، و هو قائم علي حجارة، نصبها له جعدة بن هبيرة المخزومي، و عليه مدرعة من صوف، و حمائل سيفه ليف، و في رجليه نعلان من ليف، و كان جبينه ثفنة بعير، فقال عليه‌السلام: الحمد لله الذي اليه مصائر الخلق.... الخ. أين اخواني الذين ركبوا الطريق و مضوا علي الحق؟ اين عمار؟ و اين ابن التيهان؟ و اين ذوالشهادتين؟ و اين نظر اؤهم.... الخ. قال: ثم ضرب بيده علي لحيته الشريفة الكريمة فاطال البكاء ثم [ صفحه 638] قال عليه‌السلام: أوه علي اخواني الذين تلوا القرآن و احكموه.... ثم نادي با علي صوته: الجهاد الجهاد عبادالله الا و اني معسكر في يومي هذا فمن اراد الرواح الي الله فليخرج. قال نوف: و عقد للحسين عليه‌السلام في عشرة آلاف، و لقيس بن سعد رحمه الله في عشرة آلاف، و لابي ايوب الانصاري في عشرة آلاف، و لغيرهم علي أعداد أخر، و هو يريد الرجعة الي صفين، فما دارت الجمعة حتي ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله، فتراجعت العساكر، فكنا كأغنام فقدت راعيها، تختطفها الذئاب من كل مكان. پس معلوم شد كه امام (ع) در همان هفته كه از دنيا رحلت فرموده مردم را وادار به جهاد كرده و معسكر ترتيب داده بود و دعوت به جهاد و جنگ با معاوية فرموده است و اگر با معاوية به مهادنه پرداخته بود و صلح شده بود اين دعوت به جهاد چه معني دارد؟ و مراجعت عساكر از كجا بوده؟ و ترتيب آرتش با تعيين سرلشكرهاي نامبرده براي چه ترتيب داده بوده است؟ و با آن افسانه و اسطوره‌ي طبري چطور مي‌سازد؟ پس قطعي است كه آن قصه‌ي دروغي را ازا تباع بني‌أمية جعل كرده و از ساخته‌هاي شجره‌ي ملعونه است و طبري آن قصه‌ي مجعوله را وارد تاريخش كرده و در [ صفحه 639] صفحات آن ثبت نموده و بعضي اشخاص ساده و سطحي هم كه بدون تثبت و تحقيق به محتويات تاريخ طبري اعتماد و اطمئنان مي‌نمايند آن افسانه را از وي اخذ و در كتابهاشان نقل مي‌كنند. و ناگفته نماند: كه راوي اين افسانه كه طبري از وي نقل كرده عبارت از زياد بن عبدالله است و ظاهرا او زياد بن عبدالله بن طفيل بكائي عامري كوفي است كه در سال (183) ه. ق وفات كرده و جمع كثيري از علماء اهل سنت او را تضعيف كرده‌اند و نسائي گفته كه او ضعيف است و ابن حبان گويد: «كان فاحش الخطاء كثير الوهم لا يجوز الاحتجاج بخبره اذا انفرد». رجوع شود به تهذيب التهذيب ج 3 ص 375 و ميزان الاعتدال ذهبي ج 2 ص 91. [ صفحه 640]

## در مقتل اسفرائني به آمدن اسراء در (بيستم) صفر تصريح كرده‌

### اشاره

هامش: ص:- 199- س:- 9 مقتل اسفرائني.... نظر بر اين كه كتاب مقتل «اسفرائني» پر از جعليات و نقليات قصه‌سرايان است و لذا در طبع اول اين كتاب «تحقيق» به آن اعتماد نكرده و از آن نقلي ننموده و آن را در مطلبي گر چه موافق ادعاء ما باشد مصدر نقل قرار نداده بودم ولي چون طرفدار شبهات آن كتاب را در رديف مصادر نقليات خود آورده و به آن به اعتقاد خودش اعتماد كرده و لذا آنچه در آن كتاب نقل كرده و به آمدن اهل‌بيت در بيستم صفر به كربلاء و آوردن رأس مطهر و الحاق آن به جسد اطهر تصريح كرده در اينجا بياورم تا براي خوانندگان محترم روشن شود در كتابي كه خود طرفدار شبهات به نقليات آن تمسك كرده و چنگ زده و نسبت به داستانهاي راهها از كوفه تا به شام به آن اعتماد نموده در خود همان كتاب به مراجعت اسراء خاندان رسالت به كربلاء در بيستم صفر و آوردن رأس مطهر تصريح نموده و گفته: كه يزيد قائدي از قوادش را فراخواند و هزار نفر به وي ضم كرد و امر كرد اسراء را به مدينه برده يا هر مكاني [ صفحه 641] كه خواسته باشند ببرد و تمامي آنچه به اسراء اهل‌بيت لازم باشد فراهم و برآورده نمايد و رأس مطهر را به آنها داد و اسراء نيز آن را اخذ كرده و به راه افتادند و به كربلاء رسيدند و رأس مطهر را با جسد اطهر دفن كردند و عين عبارات مقتل اسفرائني را بياورم: «دعا بقائد من قواده و ضم اليه ألف فارس و أمره أن يسير بهم الي المدينة أو أي مكان شاؤا و أن يقضي لهم جميع ما يلزم ثم حشا الرأس بالمسك و الكافور و سلمها لهم فأخذوها و ساروا الي كربلاء و دفنوها مع الجسد الشريف......» پس از آن از اقوال سنيها نسبت به رأس مطهر نقل كرده و در ضمن آن به قصه‌ي جعلي و داستان دروغي كه بر حسب اعتبار عقلي هم بعيد است اشاره نموده و چنين گويد: «و روي ان اليزيد بعد ان ارسل عليا و من معه أمر بدفن الرؤس الا رأس الحسين فانه أرسلها خارج دمشق و معها خمسين فارسا يحرسونها ليلا و نهارا و ذلك من كثرة خوفه و فزعه فلما مات أتي بها الحراس و وضعوها في خزانته». خواننده‌ي عزيز در وجدان خود مي‌داند كه قول مذكور دور از عقل است و در اغلب كتبي كه راجع به رأس مطهر اقوال متعدده نقل شده به اين قول اشاره و اعتنائي نشده است. بعد در مقتل مذكور گويد: هذا ما ورد في دفن الرأس و اما علي و أخوته فانهم لما خرج [ صفحه 642] بهم القائد من دمشق و وصلوا الي بعض الطريق قالوا بالله عليك يا دليلنا مربنا علي طريق كربلاء لكي نجدد عهدا بيننا فقال لهم: سمعا و طاعة و سار بهم الي أن دخلوا كربلاء و كان ذلك اليوم يوم عشرين من شهر صفر فوافاهم جابر بن عبدالله الانصاري و جماعة من أهل المدينة و أقاموا البكاء و الحزن حتي ضجت الارض ثم ساروا قاصدين المدينة...... [454] از عبارت مقتل مذكور كه گويد: «و أمره أن يسير بهم الي المدينة أو أي مكان شاؤا و أن يقضي لهم جميع ما يلزم». كاملا روشن و واضح مي‌شود كه يزيد امر كرده بود تمامي آنچه به اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام لازم باشد فراهم آيد و اذن و اختيار داده بود كه به هر جا و هر مكان بخواهند بروند مختارند. پس آنچه محدث نوري (ره) فرموده [455] : كه اسراء اهل‌بيت از شام به قصد وطن خودشان مدينه‌ي منورة خارج شده و بي‌اطلاع يزيد پليد هرگز ميسر نبود به عراق بيايند...... تا آخر آنچه گذشت. وجهي ندارد، و تصريح صاحب مقتل مذكور كه يزيد امر كرد كه آنها به مدينه و هر مكاني را كه خواسته باشند بروند و هر چه لازم باشد [ صفحه 643] آن را فراهم و عملي نمايند. به تمامي توهمات محدث نوري (ره) خط بطلان مي‌كشد . و نيز از تصريح كتاب مقتلي «مقتل اسفرائني» كه طرفدار شبهات به آن اعتماد نموده و به داستانهاي وي در عرض راهها از عراق تا شام به آن چنگ زده واضح مي‌شود كه بايد نسبت به آمدن اسراء به كربلاء در بيستم صفر و آوردن رأس مطهر را با خودشان و ملحق كردن آن به جسد اطهر نيز اعتماد نمايد و اگر در غير بيستم صفر سال (61) هجرت بود صاحب مقتل به آن تصريح مي‌نمود مطلق گذاشتن منصرف به ماه صفر سال (61) مي‌باشد. [ صفحه 644]

### تبليغات خلاف واقع بني اميه در حق خودشان‌

#### اشاره

ص:- 319- س:- 2 (يزيد در اول امر مسرور شده و از ابن‌زياد بسيار خوشحال) تبليغات بني‌أمية در شام بر عليه اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه و آل علي (ع) به‌اندازه‌ي بوده كه مردم آن سامان اقرباء و خويش نسبت به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بغير از بني‌أمية كسي را به رسول‌الله صلي الله عليه و آله اقرباء و خويش نمي‌دانستند ولي ورود اسراء اهل‌بيت (ع) به شام و بيانات حضرت امام سجاد (ع) در منبر و شوارع دمشق و زينب كبري سلام‌الله‌عليها در مجلس يزيد و تماس گرفتن مردم شام با امام (ع) و تحقيق حال از آن حضرت پرده را از روي كار برداشت و يزيد رسوا شد و لذا هرگز نمي‌توانست اسراء را بيشتر در شام نگاه دارد. هند و شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبي نخجواني در كتاب «تجارب السلف» كه در سال (724) ه آن را به انجام رسانيده گويد: چون سر مبارك حسين را به دمشق بردند و زين‌العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب در ميان ايشان بود و او را با جماعت عورات خاندان نبوت [ صفحه 645] بر شتران نشانده بر پالانهاي بي‌غطاء [456] و غايشه در دمشق مي‌گردانيدند مانند اسيران كه از زنگ و حبشه مي‌آورند در اين حال پيري از اهل شام بيامد پيش زين‌العابدين بايستاد وا و را دشنام داد و اظهار شماتت مي‌كرد، زين‌العابدين گفت: اي شيخ قرآن‌خواني گفت: آري گفت: اين آيه خوانده‌ي كه: قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودد في القربي گفت: خوانده‌ام گفت: مرا مي‌شناسي؟ گفت: نه. گفت ذي‌القربي منم و نام و نسب خود را بگفت، پير او را سوگند داد كه راست مي‌گوئي؟ زين‌العابدين توئي؟ سوگند خورد كه راست مي‌گويم، پير گفت: به خداي من هرگز ندانستم كه (محمد) را بغير از يزيد و خويشان او خويشاوندي ديگر هست، آنگاه بگريست و از زين‌العابدين عذر خواست.

### توبه كردن هفتاد نفر از مشايخ شام در حضور امام

گويند: هفتاد كس از مشايخ دمشق بطلاق و عتاق و حج سوگند خوردند كه ما پيغمبر را بغير از يزيد خويشي ندانستيم و همه از زين‌العابدين عذر خواستند و زاري كردند و او همه را عفو فرمود [457] . [ صفحه 646] تبليغات خلاف واقع در حق بزرگان دين كه ورثه‌ي ائمه‌ي طاهرين‌اند (عليهم‌السلام) در هر دوره به شكلي روي كار آمده چنانچه در حق ائمه‌ي معصومين سلام‌الله‌عليهم در عصر خودشان تهمت‌ها و افتراها و اكاذيب به آنها نسبت داده‌اند در حق نواب عام آن حضرات و علماي اعلام ني نظائر آنها را گفته‌اند شمه‌ي از آنها را در كتاب (سفرنامه‌ي بافت) نگارش داده و مقداري از آنچه در عصر حاضر به وقوع پيوسته به قلم آورده و اوضاع علماي سوء و متشبهين به علماء را شرح داده‌ام. مسعودي در مروج الذهب گويد: و نزل عبدالله بن علي الشام و وجه الي ابي‌العباس السفاح اشياخا من اهل الشام من ارباب النعم و الرياسة من سائر اجناد الشام فحلفوا لابي‌العباس السفاح انهم ما علموا لرسول‌الله صلي الله عليه و آله قرابة و لا اهل‌بيت يرثونه غير بني‌أمية حتي وليتم الخلافة [458] . تبليغات خلاف واقع بني‌أمية بر عليه خودشان و بر عليه اهل‌بيت عليهم‌السلام و اقرباء واقعي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و رسوخ آن در اذهان مردم شام به‌اندازه‌ي رسيده كه در افكار مشايخ دمشق بنا به نقل صاحب تاريخ (تجارب السلف) چنانچه گذشت جاگير شده بود و اگر ورود اسراء خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نيافته بود پرده از روي كار برداشته نمي‌شد و نقل تجارب السلف معتبر است زيرا تاريخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب است و اخيرا تعليقات و حواشي عموزاده‌ي معظم دانشمند محترم استاد [ صفحه 647] حسن قاضي طباطبائي بر آن كتاب مستقلا چاپ و از طرف دانشكده‌ي ادبيات و علوم انساني تبريز منتشر گرديده است و تعليقات پرارزشي بر آن تاريخ نگارش داده‌اند. يزيد خيال كرده چنانچه صورت ظاهر حال نشان مي‌داد بر حسين بن علي سيدالشهداء عليهماالسلام غالب آمده و سلطنت شومش استقرار يافت و خود و اعقاب و احفادش مالك رقاب أمم و قهرمان الماء و الطين گرديد و تا قرنها اولاد و احفاد شومش السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان خواهند شد ولي در عالم خيال هم تصور نمي‌كرد كه در واقع سيدالشهداء عليه‌السلام غالب است و آخر كار يزيد برعكس آنست. و لذا دراندك مدت از اريكه‌ي تخت شوم سلطنت به زمين افتاده و سرنگون گرديد و تا أبد رسوا شد و پس از خودش پسرش معاوية ابن يزيد در بالاي منبر در مسجد دمشق رسوائي پدر را بر عموم اعلان نمود يزيد به‌اندازه‌ي از كشتن سيدالشهداء عليه‌السلام شاد و مسرور بود كه ابن‌زياد را نزد خود طلبيد و به او انعام و جائزه داد.

### شاد شدن يزيد از اسارت اهل بيت

محدث قمي (ره) در نفس المهموم چنانچه در ترجمه‌ي آن كتاب است گويد [459] : كسي كه در افعال يزيد و اقوال او نيك بنگرد بر وي آشكارا [ صفحه 648] گردد كه چون سر مطهر حضرت ابي‌عبدالله عليه‌السلام و اهل‌بيت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهر كرد و آن سخنان گفت و علي بن الحسين عليهماالسلام را با سائر خاندان در زنداني كرد كه از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره‌ي ايشان پوست انداخت [460] اما چون مردم آنها را شناختند و بزرگواري ايشان را بدانستند و مظلومي آنها بديدند و معلوم گرديد كه از خاندان رسولند صلي الله عليه و آله از كار يزيد كراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن كردند و به اهل‌بيت روي نمودند و يزيد بر آن آگاه شد خواست خويش را از خون آن حضرت بري نمايد نسبت قتل به ابن‌زياد داد و او را نفرين كرد و پشيماني نمود بر كشتن آن حضرت و رفتار خويش را با علي بن الحسين عليه‌السلام نيكو كرد و آنها را در سراي خاص خويش فرود آورد براي حفظ ملك و پادشاهي خود تا دل مردم را به خويش جلب كند نه آن كه راستي كار ابن‌زياد را نپسنديده باشد و از كشتن آن حضرت پشيمان شده باشد. [ صفحه 649] و دليل بر اين داستاني است كه سبط ابن الجوزي در تذكرة روايت كرده است كه ابن‌زياد را نزديك خود بخواند و مال فراوان او را بخشيد و تحفه‌هاي بزرگ داد و نزديك خود نشانيد و منزلت او را بلند گردانيد [461] و او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و نديم كرد و شبي مست با مطرب گفت: بخوان و خود اين ابيات بديهه انشاء كرد:

### اشعار يزيد پليد

اسقني شربة تروي مشاشي ثم مل فاسق مثلها ابن‌زياد صاحب السر و الامانة عندي و لتسديد مغنمي و جهادي قاتل الخارجي اعني حسينا و مبيد الاعداء و الحساد [462] .ابن اثير در كامل از ابن‌زياد نقل كرده است كه ابن‌زياد با مسافر بن شريح يشكري در راه شام گفت: من حسين عليه‌السلام را به امر يزيد كشتم و گفته بود يا او كشته شود يا تو كشته شوي من قتل او را اختيار كردم. پس پشيماني يزيد از قتل امام حسين عليه‌السلام از روي حيله و تزوير و سياست بوده چون ديده نتيجه‌ي بد در انظار مردم و افكار عمومي بر عليه‌اش [ صفحه 650] بخشيده خواسته خود را تبرئه كند بلكه با آن رويه جلب قلوب نمايد و الا در باطن مسرور از قتل آن حضرت بوده است. و شمر ابن ذي‌الجوشن نيز نماز مي‌خواند و بعد از نماز مي‌گفته: كه خدايا اطاعت از اولي‌الامر مرا وادار كرد كه ريحانه‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله را به قتل برسانم [463] رجوع شود به ميزان الاعتدال ذهبي ج 2 ص 280 ط مصر و انيس الموحدين ص 115 ط تبريز سال 1392 ق. [ صفحه 651] معلوم است كه اولي‌الامر شمر عبارت از يزيد و ابن‌زياد است. و اجازه دادن يزيد كه اهل‌بيت در دمشق در دربار خون‌بار او به سيدالشهداء عليه‌السلام عزاء برپا نمايند آن هم از راه حيله و سياست شومش بوده كه در انظار عموم بلكه بتواند خود را از خون امام عليه‌السلام تبرئه نمايد. در ترجمه‌ي نفس المهموم گويد [464] : در كامل بهائي گويد زينب عليهاالسلام نزد يزيد فرستاد و رخصت خواست براي برادرش حسين عليه‌السلام مجلس عزاء برپاي دارد يزيد لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجارة فرود آورد هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسيار نزد ايشان مي‌آمدند و نزديك بود مردم در سراي يزيد ريزند و او را بكشند مروان آگاه گرديد و گفت مصلحت نيست اهل‌بيت حسين عليه‌السلام را در اين شهر نگاهداري برگ سفر بساز و ايشان را سوي حجاز فرست و يزيد برگ سفر ايشان بساخت و به مدينه روانه كرد بنابراين روايت مروان بدان وقت در شام بود.

### يزيد دست و پاي خود را گم كرده بود

بنابر آنچه بيان شد يزيد پليد دست و پاي خود را گم كرده بود و نمي‌دانست چه حيلت انديشد تا جلو تنفر و انزجار مردم را بگيرد [ صفحه 652] و يورش مردم به دربارش كه او را بكشند و مروان از نيات مردم آگاه شده و يزيد را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حركت دادن به اسراء اهل‌بيت كرده است واضح مي‌سازد هفت روز عزاء برپا كردن بر سيدالشهداء عليه‌السلام بسيار بعيد است بلكه كليه مدت ماندن آنها در دمشق هفت روز شده است با آن هيجان مردم و اضطراب و تشويش در اذهان آنها چطور مي‌توانست اهل‌بيت را در دمشق بيشتر نگه دارد و تا چهل روز سر مطهر را در مناره‌ي مسجد جامع آويخته باشند يا آن سر انور اطهر را با اسراء خاندان رسالت به مدينه فرستاده باشد بلكه ملاحظه‌ي سياست يزيد و حيله‌ي وي براي جلب قلوب ايجاب مي‌كرده كه رأس مطهر را هر چه زودتر به بدن اطيب برگرداند تا جلو توجه افكار عمومي مردم را در بدبيني به خودش گرفته و بر خويش جلب نمايد چنانچه عموم شيعه‌ي اماميه بر آن قائلند و ناگفته نماند كه طبري گفته سه روز عزاء نگاه داشتند اهل‌بيت را در اول ورودشان به دمشق در خانه‌ي ويراني مسكن داده‌اند چنانچه در بصائرالدرجات از حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام روايت كرده كه علي بن الحسين عليه‌السلام را با همراهان نزد يزيد بن معاوية بردند آنها را در خانه‌ي ويران مسكن دادند يكي از ايشان گفت: ما را در اين خانه منزل دادند كه سقف فرو افتد و ما را بكشد پاسبانان به زبان رومي مي‌گفتند: اينها را بنگريد از خراب شدن خانه مي‌ترسند [ صفحه 653] با آن كه فردا آنها را بيرون مي‌بردند و مي‌كشند علي بن الحسين عليهماالسلام فرمود: هيچ كس از ما زبان رومي را نيكو نمي‌دانست جز من.

### پاسبانهاي زندان شام رومي بوده‌اند

از اين روايت شريفه استفاده مي‌شود: كه پاسبانان دولت بني‌أمية در زندان و آنهائي كه به اسراء اهل‌بيت (ع) گمارده بوده‌اند با زبان رومي تكلم مي‌نموده‌اند و ظن قوي آنست كه اصلا رومي باشند چون دولت بني‌أمية با روم ارتباط داشت و دولت روم در دربار بني‌أمية و معاوية و يزيد نفوذ داشته چنانچه سرجون بن منصور رومي‌كه معرب سرژيوس [465] است از زمان معاوية تا دوره‌ي عبدالملك تقريبا كاتب و وزير مشاور در دربار اموي بوده و تدبير قتل سيدالشهداء عليه‌السلام را به دست ابن‌زياد او به يزيد پيشنهاد نموده و حكومت عراقين بصره و كوفه را [ صفحه 654] با هم نموده و ابن‌زياد را والي آنها كرد و به محاربه‌ي سيدالشهداء عليه‌السلام وادار نمود و سرجون قبلا عهدي از معاوية اخذ نموده و نگه داشته بود چون يزيد با ابن‌زياد مابين‌شان خوب نبوده و بعد از مشاوره‌ي يزيد با سرجون و پيشنهاد وي كه ولايت عراقين را به ابن‌زياد بدهد و به جنگ امام عليه‌السلام بفرستد آن عهدنامه را به يزيد نشان داد و او نيز قبول كرد چنانچه شيخ مفيد (ره) در ارشاد و ديگران نقل كرده‌اند. ارتباط روم با دربار بني‌أمية به جهت تمايل نژادي بني‌أمية به آنها بوده و معاوية در زمان جنگ صفين با روم صلح كرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت به تفصيل آن رجوع به كتاب (التدوين) مرحوم اعتمادالسلطنة بشود و بني‌أمية از نژاد اصيل عربي نبودند رجوع شود به جنةالمأوي ص 304 ط 1- تبريز و ص 253 -250 ط 2 تبريز. و نيز از روايت استفاده مي‌شود كه امام عليه‌السلام زبان رومي را به خوبي مي‌دانسته چنانچه اعتقاد ما اماميه بر آنست كه امام به تمامي لغات آشنا بوده و با آنها تكلم مي‌كند لغتي پيدا نمي‌شود كه امام به آن جاهل باشد زيرا كسي كه به لغتي و به چيزي جاهل باشد او را امامت و خلافت الهيه نشايد كه حجت خدا بر مردم باشد.

### در اول كار يزيد در خيال كشتن اهل بيت بود

و از روايت مزبوره معلوم مي‌شود كه يزيد در اول امر پس از ورود اهل‌بيت (ع) به شام و زنداني كردن آنها در دمشق در خيال كشتن [ صفحه 655] و به كلي از بين بردن آنها بوده چنانچه از گفتگوي پاسبانان زندان ظاهر مي‌شود ولي بعدا از آن خيال خيبث منصرف شده و جهت آن توجه افكار عمومي و بيدار شدن مردم و انقلاب و هيجان آنها و انعكاس قتل سيدالشهداء عليه‌السلام در ميان مسلمين و بد نتيجه دادن آن بر يزيد است كه باعث شده از كشتن افراد خاندان رسالت صرف‌نظر نمايد چنانچه از فرمايشهاي امام سجاد (ع) با يزيد نيز استفاده مي‌شود كه فرمود: اگر مرا خواهي كشت كسي را وادار كن كه اين زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و يزيد پليد گفت: كه از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهيد برگردانيد چنانچه در مقاتل نقل كرده‌اند، از ملاحظه‌ي تمامي اينها معلوم مي‌شود كه يزيد نمي‌توانست اهل‌بيت را در دمشق بيشتر نگه دارد.

### معاويه فرزند يزيد و بيانات وي در منبر

يزيد بس رسوا شد دست از قتل اهل‌بيت (ع) برداشت و دراندك مدت از بين رفت و پسرش معاوية بن يزيد در بالاي منبر باز رسوايش كرد و چون كلمات معاوية بن يزيد داراي نكات چنديست عين آن را از كتب معتبره‌ي اهل سنت در اينجا بياورم. ابن تغري بردي در النجوم الزاهرة ج 1 ص 164 -163 ط قاهرة. گويد: معاوية بن يزيد بن معاوية بويع بالخلافة بعد موت أبيه يزيد بعهد منه اليه و ذلك في شهر ربيع الاول من سنة اربع و ستين، كان مولده [ صفحه 656] سنة ثلاث و اربعين فلم تطل مدته في الخلافة. قال ابوحفص الفلاس: ملك اربعين ليلة ثم خلع نفسه، فانه كان رجلا صالحا......ان معاوية هذا لما اراد خلع نفسه جمع الناس و قال: أيها الناس ضعفت عن أمركم فاختاروا من أحببتم، فقالوا: ول اخاك خالدا، فقال: والله ما ذقت حلاوة خلافتكم فلا اتقلدوزرها ثم صعد المنبر فقال: أيها الناس، ان جدي معاوية نازع الامر أهله و من هو أحق به منه لقرابته من رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و هو علي بن أبي‌طالب، و ركب بكم ما تعلمون حتي اتته منيته،فصار في قبره رهينا بذنوبه و أسيرا بخطاياه. ثم قلد أبي‌الامر فكان غير أهل لذلك، و ركب هواه و أخلفه الامل، و قصر عنه الاجل. و صار في قبره رهينا بذنوبه، و أسيرا بجرمه، ثم بكي حتي جرت دموعه علي خديه. ثم قال: ان من أعظم الامور علينا علمنا بسوء مصرعه و بئس منقلبه، و قد قتل عترة رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و اباح الحرم و خرب الكعبة، و ما انا بالمتقلد و لا بالمتحمل تبعاتكم، فشأنكم امركم، والله لئن كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها حظا، و لئن كانت شرا فكيفي ذرية ابي‌سفيان ما اصابوا منها، الا فليصل بالناس حسان ابن مالك، و شاوروا في خلافتكم رحمكم الله. [ صفحه 657] ثم دخل منزله و تغيب حتي مات في سنته بعد ايام.

### اشاره به بعض نكات بيانات او

خوانده‌ي عزيز، با نظر عبرت بنگرد و معاوية و يزيد كه خودشان را در شامات در أثر تبليغات شومشان أقرباء رسول‌الله صلي الله عليه و آله بخورد مردم داده بودند چنانچه شواهد آن گذشت بعد از يزيد پسرش معاوية در بالاي منبر در ميان جماعت انبوه از مردم اقرار مي‌كند كه أحق بر خلافت و أقرباء رسول‌الله صلي الله عليه و آله عبارت از علي اميرالمؤمنين عليه‌السلام است. و خداوند حقايق را به زبان او جاري كرده و در تاريخ به يادگار مانده، فرزند يزيد را حق‌گوئي و كنار گذاشتن تعصب جاهلي در صفحات تاريخ به نيك‌نفسي ياد مي‌كند ولي ابن تيميه‌ي حراني ناصبي پس از ساليان دراز كاسه از آش گرمتر شده از بني‌أمية بدتر گشته واضحات و ضروريات را انكار نموده و با بدنامي و ضلالت و گمراهي ياد مي‌شود زيرا او را تعصب جاهلانه و خباثت ذاتي وادار به طرفداري از يزيد پليد كرده اما فرزند يزيد را كنار گذاشتن تعصب وادار به اظهار حق كرده است. [ صفحه 658]

## آقا سيد عبدالمجيد صاحب ذخيرة الدارين‌

### اشاره

ص:- 327- س:- 15 (آقاي سيد عبدالحميد حسيني حائري (ره)) (در ذخيرة الدارين) سيد عبدالمجيد شيرازي حائري محدث شهير و سيد جليل واسع الاطلاع بوده محدث خياباني (ره) در مجلد رابع وقائع الايام تتمه‌ي محرم الحرام گويد: ص 215. و قد رأيته و اتفق اجتماعي معه بالحائر الشريف و استفدت من الكتب النفيسة الموجودة عنده ايام تشرفي بزيارة العتبة الحسينية صلوات‌الله‌عليه في سنة: (1345) ه و بعد عودتي من زورتي الي بلدتي تبريز بلغ خبر وفاته في السنة المذكورة. و كان عالما متتبعا مجدا مولعا بتفحص الاخبار الطريفة و الاثار اللطيفة من الكتب المعتبرة من الخاصة و العامه و انتخبت شطرا منها و كتب نبذا بخطه الشريف لنا و هو موجود عندنا رحمه الله و حشره مع أجداده الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين انتهي. [ صفحه 659] اندازه‌ي احاطه و اطلاع آن سيد جليل از كتابش ذخيرة الدارين كه در سال (1345) ه. ق قبل از وفاتش مجلد اول آن در نجف به طبع رسيده نمايان است و شيخ استاد (ره) در (الذريعة) ج 10 ص 15 از كتاب نامبرده اسم برده و فرموده كه آن در سه مجلد مي‌باشد. چنانچه فرموده: ذخيرة الدارين فيما يتعلق بالحسين و أصحاب الحسين (ع) مقتل كبير في ثلاث مجلدات للسيد عبدالمجيد بن محمد رضا الحسيني الشيرازي الحائري المعاصر، طبع مجلده الاول في النجف في (1345) و توفي المؤلف بعد الطبع بمدة قليلة. [ صفحه 660]

### تحقيق درباره‌ي علي اصغر و عبدالله رضيع‌

#### اشاره

ص:- 354- س:- 10 -9 (رباب مادر سكينه و عبدالله رضيع است) مشهور در كتب مقاتل و تواريخ آنست: طفل خوردسالي از اولاد حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام در روز عاشوراء با اصابت تير بر گلوي نازنين او شربت شهادت نوشيده و مظلوميت سيدالشهداء (ع) و جنايات ضد انساني بني‌أمية را به تمامي اهل عالم تا أبد آشكارا ساخته است. و با نظر سطحي آن طفل را كه (عبدالله رضيع) است و وجود او و تير خوردنش از مسلمات است عبارت از (علي اصغر) مي‌دانند و يكي مي‌شمارند. و چون در زيارت ناحيه‌ي مقدسه فقط از عبدالله رضيع اسم برده شده و به نام «علي اصغر» طفلي در زيارت ناحيه نيست از اينجا تصور اتحاد و يكي بودن پيش آمده است و درست دقت نشده و شايد به اذهان نيامده كه چند نفر طفل نابالغ و صغير روز عاشوراء در ميدان كربلاء هدف تيرهاي اوباش و دژخيمان و جان‌نثاران يزيد پليد گشته است. در صورتي كه بيشتر از ده نفر از بني‌هاشم از شهداء كربلاء هستند [ صفحه 661] كه اسامي مباركه‌ي آنها در زيارت ناحيه‌ي مقدسه نيامده معلوم مي‌شود در زيارت ناحيه نظر به تعداد اسامي تمامي شهداء نبوده است شايد به اسامي اشخاصي كه جلالت‌شان بيشتر است اشاره فرموده‌اند. و از فرمايش امام سجاد (ع) كه فرموده: ذبحت اطفالنا. معلوم مي‌شود اطفالي در كربلاء ذبح شده‌اند منحصر به يك نفر نيست. پس از دقت معلوم مي‌شود أحوالات آن اطفال خصوص دو طفل صغير امام (ع) را كه عبارت از (عبدالله رضيع) و (علي اصغر) است به هم خلط كرده و حالات مخصوص يكي را درباره‌ي ديگري نقل كرده و به هم مشتبه شده است. عبدالله از لقبش: «رضيع» معلوم است كه شيرخوار بوده و از تصريح شيخ مفيد (ره) و شيخ طبرسي (ره) در ارشاد و اعلام الوري روشن است كه امام (ع) در جلو خيمه‌ها نشسته و آن طفل را از بانوان حرم خواسته و سيد (ره) در لهوف فرموده: زينب كبري عليهاالسلام آن را آورده به امام (ع) داده كه وداع كند و مادر آن طفل رضيع رباب بنت امري‌ء القيس و نامش عبدالله است كه شش ماهه و شيرخوار بوده و او را در جلو چشم بانوان حرم امامت در حالي كه مادرش در جلو خيمه ايستاده بود [466] از گلويش حرملة با تير زده و آن موقع احوال بانوان [ صفحه 662] عصمت و مخدرات حرم امام (ع) چقدر دگرگون شده و در چه حال مي‌شوند؟ خدا مي‌داند. ابوالفرج اصفهاني گويد: چنانچه مسندا نقل كرده امام حسين (ع) غلامي را خواست و او را در بغل خود نشانيد و عقبة بن بشير تيري انداخت و او را ذبح كرد. از اين تعبير ابوالفرج و همچنين از تعبيرات بزرگان مانند شيخ مفيد (ره) كه فرموده: (و اجلسه في حجره) ص 254 ارشاد. ظاهر است كه آن طفل را امام (ع) در حجر خود نشانيده و دور از اعتبار عاديست كه نوزاد در بغل انسان بنشيند چنانچه نقل خواهد شد لابد بايد بر حسب عادي سن طفل قدري بزرگتر باشد تا امام (ع) او را در حجر مبارك خود بنشاند. شيخ مفيد (ره) فرموده: كه امام (ع) جنازه‌ي عبدالله را آورده نزد جنازه‌هاي شهدا از اهل‌بيتش گذاشت و گويد: «ثم حمله حتي وضعه مع قتلي اهل بيته» ص 254- ارشاد. و عبدالله رضيع كه تير به گلويش در جلو چشم مخدرات خاندن عصمت و مادرش رباب نشسته و او را ذبح كرده امام (ع) او را به خواهرش زينب كبري داده و سپس دو كف مبارك خود را از خون طفل پر كرده و به طرف آسمان انداخته است چنانچه در لهوف است يا به قول ديگر به زمين ريخته است چنانچه در ارشاد شيخ مفيد (ره) و تاريخ طبري است. [ صفحه 663] و سيد (ره) در لهوف فرموده: امام (ع) مصارع جوانان و احبه‌ي خود را ديد و ندا فرمود آيا معيني است كه به ما كمك كند و فرموده: فارتفعت اصوات السناء بالعويل فتقدم الي باب الخيمة و قال لزينب عليهاالسلام ناوليني ولدي الصغير حتي أودعه فاخذه و أو مأ اليه ليقبله فرماه حرملة بن كاهل بسهم فوقع في نحره فذبحه فقال لزينب: خذيه ثم تلقي الدم بكفيه فلما امتلاء تارمي بالدم نحو السماء ثم قال: هون علي ما نزل بي انه بعين الله تعالي قال الباقر (ع): فلم يسقط من ذلك الدم قطرة الي الارض. لهوف ص 66 ط صيدا. امام (ع) كه هر دو كف مبارك را پر از خون طفل فرموده بعد از آن كه او را به خواهرش داده و او طفل را از امام (ع) گرفته پس از آن هر دو كف را پر از خون كرده و به آسمان انداخته است چنانچه اعتبار و عادت هم آن را مي‌رساند اگر طفل در حالي كه در بالاي دستهاي امام عليه‌السلام بوده هر دو كف را نمي‌تواند پر از خون نمايد و طفل را هم نگاه دارد مگر يك كف را پر نمايد و پر كردن هر دو كف شاهد آنست كه بعد از دادن طفل به خواهرش زينب كبري عليهاالسلام اين كار را عملي فرموده است چنانچه صريح عبارت سيد (ره) در لهوف است و نقل شد. و در عبارت شيخ مفيد (ره) در ارشاد و سيد (ره) در لهوف ذكري از عطش طفل «عبدالله رضيع» در ميان نيست فقط اين است كه امام عليه‌السلام آمد جلو خيمه‌ها و طفل صغير را خواست براي اين كه وداع فرمايد و او را مي‌بوسيد در آن هنگام هدف تير حرملة قرار گرفت. [ صفحه 664] سبط ابن الجوزي در تذكره‌الخواص گويد: فالتفت الحسين فاذا بطفل له يبكي عطشا فأخذه علي يده و قال يا قوم ان لم ترحموني فارحموا هذا الطفل فرماه رجل منهم بسهم فذبحه فجعل الحسين يبكي و يقول: اللهم احكم بيننا و بين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا فنودي من الهوي «دعه يا حسين فان له مرضعا في الجنة » [467] . اين طفلي كه سبط ابن الجوزي اسم او را ذكر نكرده و قضيه‌ي تيرخوردن او را بيان نموده كه از جهت عطش گريه مي‌كرده و امام عليه‌السلام او را بالاي دست مبارك گرفته و خطاب به آن قوم ستمكار و درنده‌هاي بيابان كرده و فرموده: هرگاه به من رحم نمي‌كنيد به اين طفل رحم كنيد و او را با تير زده‌اند. اين حالات كه طفل را در مقابل آن قوم نگاه داشه مغايرت با جريان (عبدالله رضيع) دارد بلكه اين طفل علي اصغر است كه از عطش گريه كرده و امام عليه‌السلام او را آورده و براي او آب خواسته و فرموده اگر به من رحم نمي‌كنيد به اين طفل رحم كنيد و او را نيز هدف تير جفا قرار داده‌اند از اينجا ظاهر مي‌شود كه حالات اين دو طفل را به هم خلط كرده‌اند و ندائي كه از آسمان آمده «دعه يا حسين فان له مرضعا في الجنة» اين خطاب درباره‌ي عبدالله رضيع است كه امام عليه‌السلام به مجرد [ صفحه 665] شنيدن آن ندا طفل را به خواهرش زينب كبري داده است چون قضايا به هم مشتبه شده سبط ابن الجوزي آن ار درباره‌ي علي‌اصغر ذكر كرده است. علي اصغر شيرخوار نبوده بعضي گفته‌اند: كه چهار سال داشته و از نماز خواندن امام عليه‌السلام به وي چنانچه نقلش مي‌آيد ظاهر مي‌شود كه شش سال داشته است [468] و بعضيها بيشتر از آن نيز گفته‌اند [469] .

### معني نداي آسماني: دعه يا حسين فان له ... الخ‌

و معني آن نداي آسماني اين است كه يا حسين طفل شيرخوار را رها كن و لذا امام عليه‌السلام فورا طفل را به خواهرش زينب كبري عليهاالسلام داده و فرموده: يا اختاه خذيه. چون به مقتضاي بشريت در آن موقع در جلو چشم بانوان عصمت و مادرش رباب كه آن طفل شيرخوار تير خورده و خدا مي‌داند در آن حال اوضاع و احوال آن مخدرات عصمت با مشاهده‌ي آن منظره‌ي دلخراش طفل چطور شده؟ محبت اولاد خواسته به قلب مبارك امام عليه‌السلام راه بيابد و لذا فوري خطاب رسيده: اي حبيب من محبت اولاد با تير خوردن او مبادا به قلب تو كه پر از محبت خداست راه يابد بلكه او را رها كن و محبت او را از قلبت خارج كن زيرا براي [ صفحه 666] او در بهشت دايه و شيردهنده است تو مشغول محبت من باش كه در راه دين من از همه چيز حتي از اولاد خود هم گذشتي. و لذا امام عليه‌السلام فوري به خواهرش فرمود طفل را بگيرد و او را به آن بانوي عصمت داده است. معني آن ندا آن نيست كه بعضيها گويند: طفل را بگذار زمين راحت جان بدهد او را در بهشت شيردهنده است چنانچه رسول‌الله صلي الله عليه و آله درباره‌ي فرزندش ابراهيم عليه‌السلام فرموده: ان له مرضعا في الجنة- رجوع شود به اصابة به ترجمه‌ي ابراهيم بن رسول‌الله صلي الله عليه و آله و تهذيب الاسماء نووي ج 1 ص 102. و محمد بن طلحه‌ي شافعي در مطالب السؤل گويد: كان له عليه‌السلام ولد صغير فجائه سهم فقتله فرمله عليه‌السلام بدمه و حفر له بسيفه و صلي عليه و دفنه و قال هذه الابيات: غدر القوم و قد ما رغبوا... الخ. باز گويد: اما علي الاصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله و قد تقدم ذكره عند ذكر الابيات لما قتل [470] . خوارزمي ابومؤيد موفق بن احمد مكي اخطب خوارزم متوفي (568) ه. ق در كتاب مقتل الحسين عليه‌السلام گويد: فتقدم الي باب الخيمة و قال: ناولوني عليا الطفل حتي أودعه فناولوه الصبي فجعل يقبله و يقول: [ صفحه 667] و يل لهؤلاء القوم اذا كان خصمهم جدك محمد صلي الله عليه و آله و سلم فبينا الصبي في حجره اذ رماه حرمله بن كاهل الاسدي لعنه الله بسهم فذبحه في حجره فتلقي الحسين (ع) دمه حتي امتلاءت كفه ثم رمي به نحو السماء و قال: اللهم ان حبست عنا النصر فاجعل ذلك لما هو خير لنا. ثم نزل الحسين (ع) عن فرسه و حفر للصبي بجفن سيفه و رمله بدمه ثم صلي عليه و دفنه ثم وثب قائما و ركب فرسه و وقف قبالة القوم مصلتا سيفه بيده آيسا من نفسه عازما علي الموت و هو يقول: أنا ابن علي الخير من آل‌هاشم.... الخ [471] . پس از دقت در عبارات خوارزمي ظاهر مي‌شود كه قضيه‌اي عبدالله رضيع را با علي اصغر ممزوج و خلط كرده چون يكي دانسته با هم نقل كرده زيرا بنا به تصريح اكابر مانند شيخ مفيد (ره) و ديگران امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضيع در جلو خيمه‌ها به زمين نشسته و آن طفل را خواسته وداع فرمايد ولي خوارزمي با اين كه به اين مطلب اشاره كرده و بعد [ صفحه 668] گويد: امام عليه‌السلام بعد از تير خوردن طفل از اسب پياده شد و محلي را با شمشير در زمين كند و طفل را با خونش آغشته كرد، و خوارزمي چنانچه در نسخه‌ي خطي است [472] و محمد بن طلحه‌ي شافعي تصريح نمودند كه او را دفن فرمود و هر دو تصريح كرده‌اند كه به آن طفل نماز خواند. معلوم مي‌شو قضاياي اين دو طفل را به هم خط كرده‌اند امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضيع به زمين نشسته و در موقع تيرخوردن علي اصغر سوار اسب در مقابل لشگر بوده و براي او آب خواسته و بعد از اسب پائين آمده و بر او نماز خوانده خوب است عين عبارات شيخ اعظم مفيد (ره) را در اينجا بياورم. در ارشاد فرموده: ثم جلس الحسين (ع) امام الفسطاط فأتي بابنه عبدالله بن الحسين (ع) و هو طفل فاجلسه في حجره فرماه رجل من بني‌أسد بسهم فذبحه فتلقي الحسين (ع) دمه في كفه فلما امتلاء كفه صبه في الارض ثم قال: يا رب ان يكن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خير منه و انتقم لنا من هولاء القوم الظالمين، ثم حمله حتي وضعه مع قتل أهل بيته [473] . [ صفحه 669] جلوس امام (ع) در جلو خيام طاهرات براي وداع طفل و تيرخوردن طفل در جلو چشم بانوان و مخدرات حرم امام عليه‌السلام غير از آن طفل است كه از شدت عطش گريه مي‌كرده و امام (ع) مقابل لشگر آورده و فرموده اگر به من رحم نمي‌كنيد به اين طفل رحم كنيد اولي عبدالله رضيع دومي علي اصغر است. و از نماز خواندن امام (ع) بر آن طفلي كه تير خورده و امام (ع) از اسب پياده شده و با شمشير زمين را شكافته و ر او نماز خوانده و دفن فرموده ظاهر مي‌شود كه علي اصغر چنانچه گفته شد شش سال داشته و ظاهر نماز خواندن امام (ع)چون مي‌خواسته طفل را دفن كند در وجوب است و به كمتر از طفل شش ساله نماز واجب نيست و استحباب نماز و طفلي كه شش سال نداشته باشد معلوم نيست گرچه بعضيها فتوي به استحببا داده‌اند ولي تحقيق آنست كه مورد اشكال بوده و استحباب شرعي ثابت نيست مگر برجاء مطلوبيت خوانده شود و بعضي احتمالات درباره‌ي نماز خواندن به علي اصغر كه به بعض اذهان مي‌رسد مشكوك است و اصل عدم آنهاست. و سيد محقق معاصر قدس‌سره به موضوع اتحاد و يكي بودن و يا متعدد بودن اين دو طفل در كتاب (مقتل الحسين عليه‌السلام) متعرض نشده و مانند ديگران حالات آنها را به هم خلط فرموده و گويد: و دعا [ صفحه 670] بولده الرضيع يودعه فأتته زينب بابنه عبدالله [474] و امه الرباب فاجلسه في حجره يقبله [475] و يقول: بعدا لهؤلاء القوم اذا كان جدك المصطفي خصمهم [476] ثم أتي به نحو القوم يطلب له الماء فرماه حرملة ابن كاهل الاسدي بسهم فذبحه فتلقي الحسين (ع) الدم بكفه و رمي‌به نحو السماء. قال ابوجعفر الباقر (ع): فلم يسقط منه قطرة [477] و فيه يقول: حجة آل محمد عجل‌الله‌فرجه: السلام علي عبدالله الرضيع المرمي الصريع [ صفحه 671] المتشحط دما و المصعد بدمه الي السماء المذبوح بالسهم في حجر ابيه لعن الله راميه حرملة بن كاهل السدي وزويه (زيارة الناحية). بعد اشعاري نقل كرده و گويد: ثم قال الحسين (ع) هون ما نزل بي انه بعين الله تعالي اللهم لا يكون أهون عليك من فصيل، الهي ان كنت حست عنا النصر فاجعله لما هو خير منه و انتقم لنا من الظالمين، و اجعل ما حل بنا في العاجل ذخيرة لنا في الاجل، اللهم انت الشاهد علي قوم قتلوا أشبه الناس برسولك محمد صلي الله عليه و آله و سلم و سمع (ع) قائلا يقول: دعه يا حسين فان له مرضعا في الجنة [478] ثم نزل (ع) عن فرسه و حفر له بجفن سيفه و دفنه مرملا بدمه و صلي عليه [479] و يقال وضعه مع قتلي اهل بيته [480] . [ صفحه 672] قضاياي عبدالله رضيع را با علي اصغر با هم و ممزوج به هم نقل فرموده نماز خواندن به طفل كه ظهورش اقلا در شش سالگي است با طفل رضيع چطور مي‌سازد؟ و اين كه گفته شده كه رضيع را با قتلاي اهل‌بيت گذاشت اين نقل در كتب معتبرة مانند ارشاد شيخ مفيد (ره) و مثير الاحزان ابن نما (ره) و اعلام الوري طبرسي (ره) است كه صريحا با نماز خواندن به طفل و دفن كردن او منافات دارد و ظاهر است كه بقل قضاياي متناقض در حق يك نفر با هم سازش ندارد. و سيد معاصر رحمه الله ميان تير خوردن طفلي در جلو خيمه‌ها و آوردن او را به ميدان مقابل لشكر ضلالت و آب خواستن براي وي نيز جمع كرده در صورتي كه صريح عبارت شيخ مفيد (ره) و طبرسي (ره) و ديگران آنست كه امام عليه‌السلام آمد جلو خيام طاهرات و نشست به زمين و طفل رضيع را خواست وداع كند در آن حال كه امام عليه‌السلام نشسته بود او را هدف تير جفا قرار دادند (ثم جلس الحسين (ع)امام الفسطاط) ارشاد ص 354 و اعلام الوري ص 243 ط تهران مطبعه‌ي حيدري. و آن جملات را سيد معاصر (ره) نقل كرده است و ظاهر است تير خوردن در موقعي كه در جلو خيام بوده اتفاق افتاده و اين واقعه با آوردن به ميدان مقابل لشگر نمي‌سازد. پس آنچه براي اين جانب اطمئنان حاصل مي‌شود آنست: كه «علي اصغر» غير از «عبدالله رضيع» است و حالاتشان با هم مغايرت دارد چون بعد از مدتها قضاياي واقعه‌ي كربلاء از اشخاصي كه اطلاع از جريان واقعه [ صفحه 673] داده‌اند جمع‌آوري شده و لذا قضايا به هم اشتباه شده است چنانچه مي‌بينيم از امثال حميد بن مسلم كه از اتباع لشگر عمر سعد بوده و وقايع روز عاشوراء را ثبت كرده قضاياي كربلاء را نقل مي‌كنند.

### تولد يافتن طفلي در وقت ظهر روز عاشوراء

و براي امام (ع) در روز عاشوراء طفلي نيز از مادر متولد شده و توهم مي‌شود كه او نيز همان علي اصغر و عبدالله رضيع است در صورتي كه طفلي در ساعت ظهر عاشوراء از مادر متولد شود چه مناسبت دارد كه با آن دو طفل يكي بوده باشد؟ ابن واضح يعقوبي (ره) كه در سال (292) ق وفات يافته در تاريخش كه از قديم‌ترين كتب تاريخ است به تولد آن طفل در روز عاشوراء تصريح كرده و صاحب «الحدائق الوردية» كه از علماء زيديه است گفته: كه مادر آن طفل ام‌اسحق بنت طلحة بن عبيدالله تيمية است كه مادر فاطمة بنت الحسين عليه‌السلام است كه عيال حسن مثني رضوان‌الله‌عليه بوده است. و عين عبارت يعقوبي رحمه الله اين است كه در حالات امام عليه‌السلام گويد: ثم تقدموا رجلا رجلا حتي بقي وحده ما معه احد من اهله و لا ولده و لا أقاربه فانه لواقف علي فرسه اذ أتي بمولود قد ولد له في تلك الساعة فاذن في أذنه و جعل يحنكه اذ اتاه سهم فوقع في حلق الصبي فذبحه فنزع الحسين عليه‌السلام السهم من حلقه و جعل يلطخه بدمه و يقول: والله لانت اكرم علي الله من الناقة و لمحمد اكرم علي الله من صالح ثم [ صفحه 674] اتي فوضعه مع ولده و بني‌اخيه... [481] . از اين عبارت كه نقل شد معلوم است كه امام عليه‌السلام سوار اسب بوده و آن طفل تازه مولود را آورده‌اند و امام عليه‌السلام به گوش وي اذان گفته و در آن موقع با تير زده‌اند و كلماتي كه امام عليه‌السلام بعد از تير خوردن آن تازه مولود تكلم فرموده شباهت به آن كلمات كه در موقع تير خوردن عبدالله رضيع و علي اصغر فرموده ندارد ولي صاحب الحدائق الوردية قضيه‌ي آن تازه مولود را ذكر كرده و در آخر كلامش با قضيه‌ي عبدالله رضيع خلط كرده و روايت امام باقر عليه‌السلام را كه در حق عبدالله رضيع فرموده درباره‌ي آن تازه مولود آورده و آن را نيز عبدالله رضيع ناميده است. و سيد جليل آقا سيد عبدالمجيد حائري (ره) در ذخيرة الدارين در ضمن بيان اسامي و حالات اشخاصي كه در زيارت ناحيه‌ي مقدسيه از بني‌هاشم نامي از آنها ذكر نشده گويد: از آنها عبدالله رضيع است كه روز عاشوراء وقت نماز ظهر متولد شده بنا بر آنچه صاحب «الحدائق الوردية» روايت كرده است: قال: ولد للحسين (ع) في الحرب و امه ام اسحاق بنت طلحه بن عبيدالله التيمية زوجة الحسين (ع) فأتي به و هو قاعد فأخذه في حجره [ صفحه 675] و لباه بريقه و سماه عبدالله فبينما هو كذلك اذ رماه عبدالله بن عقبة الغنوي و قيل هاني بن ثبيت الحضرمي بسهم فنحره فأخذ الحسين (ع) دمه فجمعه و رمي به نحو السماء فما وقع منه قطرة الي الارض قال فضيل: و حدثني ابوالورد، انه قال: سمعت اباجعفر (ع) يقول: لو وقعت منه الي الارض قطرة لنزل العذاب انتهي كلام صاحب الحدائق [482] . مورد اعتماد درباره‌ي اين تازه مولود در روز عاشوراء آنست كه ابن واضح يعقوبي رحمه الله نقل كرده چون از قديم‌ترين كتب تاريخ و نزديكترين اشخاص است كه آن را به قلم آورده و بعد از وقعه‌ي عاشوراء به دويست و چند سال تقريبا نگاشته است و اما صاحب «الحدائق الوردية» قضايا و حالات اطفال را باز مقداري به هم خلط كرده است والله العالم.

### شعر آقا سيد حيدر حلي

و سيد اجل شاعر اهل‌بيت (ع) آقا سيد حيدر حلي (ره) به اين تازه مولود در اشعارش اشاره فرموده آنجا كه گويد: له الله مفطورا من الصبر قلبه و لو كان من صم الصفا لتفطرا و منعطف أهوي لتقبيل طفله فقبل منه قبله السهم منحرا [ صفحه 676] لقد ولدا في ساعة هو و الردي و من قبله في نحره السهم كبرا [483] .و از آنچه گفته شد كه از تأمل و دقت ظاهر مي‌شود علي اصغر غير از عبدالله رضيع است معوم مي‌شود آنان كه گفته‌اند: از اولاد سيدالشهداء عليه‌السلام علي اكبر شهيد در كربلاء است و اين كه سن او را در مقتل‌ها هيجده نوشته‌اند به اشتباه رفته‌اند عبارت (ثمان و عشرين) تحريف به تصحيف (بثمان عشر) شده. و امام سجاد عليه‌السلام را علي اوسط خوانده‌اند و علي اصغر را امام عليه‌السلام از شدت تشنگي به ميدان آورده و براي او آب خواسته و او همان است كه فرموده به اين طفل رحم كنيد چنانچه سبط ابن الجوزي تصريح كرده و نقلش گذشت و مشهور ميان شيعه است قول آنها صحيح مي‌باشد. چنانچه محب طبري در ذخائر العقبي ص 151 ط مصر و دياربكري در تاريخ الخميس ج2 ص 300 كه سه نفر از اولاد سيدالشهداء (ع) به نام (علي) ذكر كرده و عبدالله را غير از علي اصغر نوشته‌اند و محقق طوسي خواجه نصيرالدين قدس‌سره در كتاب «نقد المحصل» مي‌فرمايد: امام زين‌العابدين عليه‌السلام در كربلاء مريض بود و بيست و سه سال داشت و [ صفحه 677] براي امام حسين عليه‌السلام فزند ديگري بود به نام «علي» كه سنش هفت ساله بود و در همان روز «روز عاشوراء» شهيد شد- رجوع شود به نقد المحصل ص 179 ط مصر- معلوم است فرزندي كه براي امام عليه‌السلام بوده و هفت سال داشته عبارت از علي اصغر است غير از علي اكبر است كه بزرگترين بوده بلكه از حضرت سجاد عليه‌السلام نيز بزرگتر بوده است. و حمله كردن صاحب قاموس الرجال به محمد بن طلحه‌ي شافعي در كتاب مطالب السئول كه ادعا كرده امام (ع) را سه فرزند به نام (علي) بوده به ترتيبي كه نگارش يافت. و اين ادعاي وي را از غرائب شمرده بي‌وجه بوده و ابدا غرابتي ندارد.

### تصريح به اسم علي اصغر در بعض زيارات‌

و از آنچه از اول مطلب تا اينجا نقل كرديم معلوم شد كه جمعي به نام (علي اصغر) تصريح كرده‌اند و انحصار به صاحب مطالب السئول و شيخ ابن شهر آشوب (ره)ندارد چنانچه صاحب قاموس الرجال خيال كرده است و در عبارت زيارت كه سيد ابن طاووس (ره) در اقبال نقل فرموده صريحا نام (علي اصغر) واقع شده و بهتر شاهد بر مدعاست. اقبال ص 572. و تعجب نشود كه چطور شده اين اطفال را هدف تير قرار داده و آنها را از گلويشان با تير جفا ذبح كرده‌اند زيرا روز عاشوراء هر كس از اهل حرم و اطفال كه از خيام بيرون مي‌آمده هدف تيرباران دشمنان و تيراندازان آنها قرار مي‌گرفته حتي از بانوان و مخدرات حرم نيز اگر از خيمه‌ها بيرون آمده و جلو خيام درنگ مي‌كردند به آنها تير [ صفحه 678] اصابت مي‌نمود و فوري به درون خيمه‌ها برمي‌گشتند رجوع شود به جنة المأوي ص 217 ط- 1- تبريز.

### تحقيق در معني عبارت بري در حق عبدالله رضيع‌

و ناگفته نماند كه در تاريخ طبري در نقل قضيه‌ي عبدالله رضيع و تير خوردن او عبارتي واقع شده كه بعضي از اشخاص بي‌اطلاع آن را دست‌آويز كرده و خيال مي‌كنند كه قضيه‌ي آن طفل شهيد مظلوم واقعيت ندارد چون طبري با لفظ (زعم) آن را بيان كرده و گويد: قال: و لما قعد الحسين عليه‌السلام اتي بصبي له فاجلسه في حجره زعموا انه عبدالله بن الحسين.... الخ. و بعد از چند سطر گويد: و زعموا ان العباس بن علي قال لاخوته.... الخ [484] . و لفظ (زعم) در موردي كه مطلب برخلاف واقع باشد استعمال مي‌شود چنانچه در قرآن مجيد در هر جا كه لفظ (زعم) استعمال شده در معني خلاف واقع استعمال شده است. ولي بايد دانست كه لفظ (زعم) در عبارت طبري به معني (قال) است و كلام طبري كه گويد: (زعموا) يعني (قالوا). فيومي در مصباح المنير گويد: زعم زعما من باب قتل و في الزعم ثلاث لغات...... و يطلق بمعني القول و منه زعمت الحنفية و زعم سيبويه [ صفحه 679] اي قال. و ابن منظور در لسان العرب گويد: زعم زعما و زعما و زعما اي قال...

### نقل تحقيقي از مجموعه‌ي فقهي‌

چنانچه در بعض روايات وارده از اهل‌بيت عليهم‌السلام در زبان روات و اعاظم محدثين لفظ (زعم) استعمال شده و بلكه نسبت آن را به امام عليه‌السلام داده‌اند و البته آن بزرگان نسبت خلاف واقع را هرگز به امام عليه‌السلام نمي‌دهند پس منظورشان غير از معني مشهور است كه لفظ (زعم) در آن استعمال مي‌شود و بهتر است در اينجا براي توضيح مطلب و اتمام فائدة آنچه در بعضي از مجموعه‌هاي فقهي و اصولي كه هنوز خطي است و چاپ نشده نگارش داده‌ام بياورم و عين آن را كه به عربي به قلم آورده‌ام نقل نمايم: و اعلم ان ما يوجد في بعض الروايات من اقوال الروات من نسبة الزعم الي المعصوم (ع) ليس المراد منه معناه المتداول في الالسن و هو استعماله في خلاف الواقع و يطلق في انكار المقول علي ما هو الغالب في استعمال ذلك اللفظ في المعني المذكور فانه كثيرا ما يوجد ذلك في روايات الاعاظم و لسانهم من اصحاب الائمة عليهم‌السلام الذين لهم التقدم في العلوم و المعارف الدينية و مقامهم أجل و أسني من ان ينسبوا الي الامام (ع) التكلم علي خلاف الواقع بل مرادهم من ذلك استعمال لفظ «زعم» بمعني «قال» او ما اشبه ذلك. و من تلك الاخبار التي وقعت فيها هذه الكلمة هي موثقة ابن بكير التي رواها ثقة الاسلام عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي‌عمير [ صفحه 680] عن ابن بكير قال: سأل زرارة اباعبدالله عليه‌السلام عن الصلاة في الثعالب و الفنك و السنجاب و غيره من الوبر فاخرج كتابا زعم انه املاء رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم... الخ و ابن بكير هو عبدالله بن بكير الذي نقل الشيخ الكشي (ره) اجماع العصابة علي تصحيح ما يصح عنه و اقرارهم له بالفقه و عن الشيخ العياشي (ره) انه من فقهاء اصحابنا و عن الشيخ (ره) في العدة: ان الطائفة عملت بما رواه ابن بكير. و هو و ان كان فطحي المذهب الا ان علمائنا الرجاليين و ثقوه كما صرح به العلامة (ره) في المختلف حيث قال: ان عبدالله بن بكير و ان كان فطحي المذهب الا ان المشايخ و ثقوه قال ذلك: في مسألة تبين فسق الامام فراجع. و قول الشيخ العياشي (ره) انه من فقهاء اصحابنا مع انه فطحي المذهب فان الفطحية بالنسبة الي الحق أقرب من سائر فرق الشيعة لانهم قائلون بامامة الائمة الاثناعشر عليهم‌السلام الا انهم يقولون بامامة عبدالله الافطح بين الصادق و الكاظم عليهماالسلام لشبهة عرضت لهم. و ليس حالهم مثل حال الواقفية عن عناد و طمع لحطام الدنيا و زخرفها حيث قالوا: بالوقف طمعا لاكل الدينار و الدرهم التي كانت مجتمعة عندهم و لم تطل ايام الفطحية فان عبدالله مات في مدة قليلة و رجع عن القول بامامته جمع منهم حيث انكشف الحق لديهم و بقي جمع قليل قائلون بامامته بسبب الشبهة الواهية.

### روايت ابن بكير كه در آن نسبت «زعم» به امام داده‌

فالغرض ان ابن بكير و ان كان فطحي المذهب الا انه رجل فقيه جليل ثقة لا ينسب الي الامام عليه‌السلام الزعم بمعني خلاف الواقع فيحصل [ صفحه 681] القطع لنا ان مراده من قوله: «زعم انه املاء رسول‌الله صلي الله عليه و آله» يعني اخرج كتابا قال انه املاء رسول‌الله صلي الله عليه و آله.

### خبر شريف عبدالاعلي كه معني «زعم» را روشن مي‌كند

و يشهد علي ما ذكرنا شهادة واضحة رواية عبدالاعلي مولي آل سام الكوفي فقد روي في الوسائل عن محمد بن يعقوب بسنده عن محمد بن مالك عن عبدالاعلي مولي آل سام قال، حدثني ابوعبدالله عليه‌السلام بحديث فقلت له جعلت فداك أليس زعمت لي الساعة كذا و كذا؟ فقال: لا. فعظم ذلك علي فقلت: بلي والله زعمت. قال فعظم ذلك علي فقلت بلي والله قد قلته قال: نعم قد قلته اما علمت ان كل زعم في القرآن كذب. عبدالاعلي مولي آل سام من اصحاب الصادق عليه‌السلام كان من اجلاء متكلمي الامامية اذن له الامام الصادق (ع) في الكلام. فقد روي الكشي (ره) مسندا عن عبدالاعلي قال قلت: لابي عبدالله عليه‌السلام ان الناس يعيبون علي بالكلام و انا اكلم الناس فقال: اما مثلك ممن يقع ثم يطير فنعم و اما من يقع ثم لا يطير فلا. و الظاهر ان المراد من قوله (ع): مثلك ممن يقع ثم يطير. يعني مثلك ممن يلزم الخصم في البحث و يغلب عليه و كلما قرب الزام الخصم له يحصل لنفسه مخلصا و مفرا. و يظهر من ذلك انه كان حاذقا في صناعة الكلام ماهرا

### مهارت عبدالاعلي در علم كلام‌

في المجادلة مع المخالفين فهو مع ما عليه من هذه الجلالة لا يكون غرضه من قوله: «زعمت» نسبة خلاف الواقع الي الامام عليه‌السلام حتي لا يكتفي بذلك بل [ صفحه 682] يحلف عليه كما هو واضح. بل غرضه انك قلت لي كذا و كذا حيث استعمل لفظ «زعم» بمعني «قال» و يكشف من ذلك حلف الراوي عليه و حلف الامام عليه‌السلام ايضا انه ما زعم.

### شدت اهتمام ائمه در تأديب شيعة به آداب قرآن‌

و قوله: فعظم ذلك علي حيث عظم عليه قول الامام (ع) ما زعمت فانه (ع) كان قد حدثه بحديث قبل ذلك فاراد (ع) ان ينبه له ان «زعم» غالبا يستعمل في خلاف الواقع و انه ما «زعم» كذا و كذا علي نحو الاستعمال الغالب و كان مراد عبدالاعلي من قوله: «زعمت» يعني «قلت» علي ما يستعمله أهل العراق في ذلك المعني ولكن لما كان استعمال هذه الكلمة في القرآن الكريم في الكذب فاراد الامام (ع) ان يردعه من هذا الاستعمال علي اصطلاح الراوي و انه لا ينبغي لمثله هذا الاستعمال و ان كان استعمال الراوي علي خلاف معناه الغالب و بمعني «قال» كما هو عادة اهل العراق و هو عراقي كوفي. و يستفاد من الرواية شدة اهتمام الائمة عليهم‌السلام في التأدب بآداب القرآن و تعليمهم ذلك علي الشيعة و انه ينبغي التبعية عن القرآن في كل شئي حتي في استعمال الالفاظ و الكلمات المتداولة في الالسنة. والله الموفق. [ صفحه 683]

### تحقيق درباره‌ي عروسي حضرت قاسم

#### اشاره

ناگفته نماند: پس از فراغت از نگارش آنچه راجع به عبدالله رضيع و علي اصغر بود و بررسي بر تاريخ اطفال تير خورده‌ي سيدالشهداء عليه آلاف التحية و الثناء شد يكي از فضلاء درخواست كرد كه راجع به حضرت قاسم بن امام حسن مجتبي (ع) كه در كربلاء به شهادت رسيده و در موضوع عروسي او كه در كربلاء ادعا كرده‌اند چند سطر نگارش يابد سئوال ايشان را اجابت نموده و اين سطور را مي‌نگارد: اولا: موضوع عروسي قاسم (ع) در كتابي به غير از منتخب شيخ طريحي (ره) پيدا نشده است و در منتخب هم تصريح كرده كه آن را در كتب معتبره نيافته و مورد اعتماد قرار نداده است و سيدالشهداء (ع) دختري داشته باشد كه او را به حضرت قاسم (ع) تزويج كند وجود ندارد زيرا آنچه در كتب معتبره ذكر كرده‌اند براي امام حسين (ع) دو دختر بوده فاطمة و سكينة و بعضيها سومي را به نام زينب نگارش داده‌اند و در بعضي كتب مانند مطالب السئوال محمد بن طلحه‌ي شافعي دختر چهارمي نيز از بنات امام (ع) بشمار آورده ولي نام او را ذكر نكرده است و اما [ صفحه 684] فاطمه‌ي صغري كه در مدينه مانده باشد در كتب اماميه به نظر نرسيده يعني اصل ناقل وجود او و ماندنش در مدينه از كتب سنيها شهرت يافته و به بعض كتب اماميه از آنها نقل شده و در اغلب كتب معتبره‌ي سنيها هم نقل نشده است پس در روز عاشوراء كدام دختر امام (ع) به قاسم (ع) تزويج شده است؟

### بنات سيد الشهداء

اما فاطمة (ع) تزويج به جناب حسن مثني رضوان‌الله‌عليه شده بود كه از بزرگان علماء مانند شيخ مفيد (ره) و از علماي اهل سنت نقل كرده‌اند كه سيد الشهداء (ع) حسن مثني (ره) را مختار كرد كه يكي از دخترهايش از فاطمة و سكينة هر كدام را بخواهد به او تزويج كند در اينجا نقلها مختلف است كه حسن مثني خودش فاطمة را اختيار كرد يا او خجالت كشيد و سخني نگفت امام (ع) فرمود كه فاطمة را به تو تزويج مي‌كنم زيرا او به مادرم فاطمه‌ي زهراء سلام‌الله‌عليها شباهت دارد و حسن مثني با عيالش فاطمة (ع) در كربلاء بود و امام حسين (ع) بعضي از ودايع امامت را به فاطمة (ع) روز عاشوراء سپرد كه بعدا به برادرش حضرت سجاد سلام‌الله‌عليه بدهد و آن بانوي عصمت جده‌ي سادات حسني و طباطبائيين است و آنها به واسطه‌ي او حسيني‌اند. و اما سكينة شوهرش عبارت از پسر عمويش عبدالله بن امام حسن بن اميرالمؤمنين (ع) است كه قبل از وقعه‌ي كربلاء تزويج آنها واقع شده [ صفحه 685] بود و عبدالله در كربلاء شهيد شد و شيخ طبرسي (ره) در اعلام الوري گويد: و كان عبدالله بن الحسن (ع) قد زوجه الحسين ابنته سكينة فقتل قبل ان يبني بها [485] . و ابوالفرج اصفهاني نيز در أغاني به اين موضوع تصريح كرده است ج 14 ص 163. چنانچه ابوالحسن عمري در كتاب المجدي نيز نقل كرده است و آن كتاب از كتب معتبرة در انساب است. و اما زينب از اولاد سيدالشهداء (ع) چون ذكري از او در كتب معتبرة بغير از ذكر نامش نيست معلوم مي‌شود در حال صغر از دنيا رفته است و بعيد نيست كه او به نام (رقيه) معروف شده باشد كه در دمشق مدفون است و شايد جهت معروف شدن وي به نام (رقيه) چون در مدفن او در دمشق به نام (رقيه) بنت امام اميرالمؤمنين (ع) نوشته‌اند علتش آن باشد ولي او دختر سيدالشهداء (ع) است و علامه‌ي سماوي (ره) در رساله‌ي مواليد الائمة (ع) يكي از دختران سيدالشهداء (ع) به نام (رقية) شمرده است. و اما دختر چهارمي كه در مطالب السئول به وي اشاره شده و نامش را ذكر نكرده در تواريخ معتبره شرح حالي از وي در دست نيست و اگر صحت داشته باشد شايد اوست كه به نام فاطمة است و در مدينه مانده باشد والله العالم. [ صفحه 686] پس موضوع قصه‌ي عروسي قاسم (ع) صحت ندارد و لذا علامه‌ي مامقاني (ره) در تنقيح المقال فرموده: آنچه در منتخب از قصه‌ي تزويج قاسم (ع) مرسلا نقل شده من و سائر اهل تتبع در كتابهاي سير و تواريخ و مقاتل معتبره بر آن اطلاع نيافتيم رجوع شود در تنقيح به ترجمه‌ي حضرت قاسم (ع). ثانيا: بسيار دور از اعتبار است كه همچو قضيه‌اي روز عاشوراء با آن اوضاع و احوال و شدت بلاياء و مصائب اتفاق افتد گرچه بعضيها بعض تقريبات ذكر كرده‌اند ولي هيچ كدام باور كردني نيست و بايد از آنچه در خصوص اين قضيه علامه‌ي فقيه عالم رباني حاج شيخ جعفر شوشتري رحمه الله فرموده و در (فوائد المشاهد) ثبت است غفلت ننموده و به كلمات آن بزرگوار مراجعه كرد.

### نسبت قصه‌ي عروسي به قاسم مشتبه شده

و به نظرم مي‌رسد كه قصه‌ي عروسي قاسم (ع) كه هنوز به حد بلوغ نرسيده بوده اشتباه شده و قصه‌ي عروسي حسن مثني به صورت عروسي به نام قاسم (ع) در افواه شهرت يافته چون فاطمه (ع) را حضرت سيدالشهداء (ع) به حسن مثني (رض) تازه تزويج كرده و عروسي فرموده بوده كه در حضور عمويش سيدالشهداء (ع) از مكه حركت كرده و به كربلاء آمده‌اند و ظاهر آنست كه تزويج آنها در آن موقع كه در مكه بودند اتفاق افتاد است. [ صفحه 687] ابن فندق بيهقي رحمه الله در لباب الانساب- مخطوط- گويد: و كان الحسن بن الحسن خطب الي عمه الحسين بن علي (ع) احدي ابنتيه فقال له الحسين (ع) يابن اخي قد انتظرت هذا منك انطلق معي فجاء به حتي أدخله منزله فخيره بين فاطمة و سكينة فاختار فاطمة فزوجها اياه فقال الحسين (ع) فاطمة بنيت اكثر الناس شبها بامي‌فاطمة بنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله «و كان هذا التزويج في السنة التي قتل فيه الحسين (ع)».

### تزويج فاطمه به حسن مثني نزديك به محرم (شصت و يكم) شده

تصريح بيهقي (ره) كه اين قضيه‌ي تزويج حسن مثني و فاطمه عليهاالسلام در سالي اتفاق افتاده كه امام حسين (ع) آن سال به شهادت رسيده و البته اين واقعه در عرض راه از مكه به كربلاء يا بعد از ورود به كربلاء بعيد است كه واقع شده باشد و لابد مرادش سالي است كه قبل از سال شهادت است و وقعه‌ي عاشوراء در محرم سال (61) هجرت واقع شده پس قضيه‌ي تزويج قبل از ماه محرم (61) در سال (60) اتفاق افتاده است و بعيد نيست كه قبل از عاشوراء به مدت كوتاهي در مكه واقع شده باشد و منظور ابن فندق (ره) نزديك بودن وقوع آن قضيه به فاجعه‌ي عاشوراء است پس به بانوي عصمت فاطمه بنت الحسين عليه‌السلام «تازه عروس» گفتن صحيح است ولي صحت آن نسبت به تزويج او به حسن مثني رضوان‌الله‌عليه است كه تازه عروسي‌شان واقع شده بوده كه با هم به كربلاء آمده‌اند [ صفحه 688] و حسن مثني فرزند بزرگ امام حسن (ع) است و لذا قصه در حق قاسم (ع) شهرت يافته و قضيه‌ي دو برادر به هم خلط و مشتبه شده است و در حق حسن مثني است كه جدش اميرالمؤمنين (ع) فرموده: بقية السيف از اولاد من از جهت عدد نمو خواهد كرد. و لذا اولاد اميرالمؤمنين (ع) از او زياد انتشار يافته است و آن فرمايش اميرالمؤمنين (ع) در حق حسن مثني بهتر از امام سجاد (ع) تناسب دارد چون حسن مثني روز عاشوراء در جنگ زخم برداشته و دست مباركش از بدن جدا شده و در ميان جنازه‌هاي شهداء افتاده است چنانچه تفصيلش در كتب مقاتل معتبره نقل شده پس او بقيةالسيف است. ولي امام سجاد (ع) وارد جنگ نشده است صلوات الله و سلامه عليه و آله و علي آبائه و اولاده الطاهرين. سيد جليل آقا سيد عبدالمجيد حائري (ره) در ذخيرة الدارين گويد: أقول: انه نقل في الكتب المعتبرة مبارزة القاسم يوم الطف كما ذكرنا آنفا تفصيله من طريق المخالف و المؤالف و لم يذكر في تلك الكتب تزويجه (ع) في وقعة الطف الا في المنتخب فانه ذكر قصة تزويجه (ع) نقلا عن الغير فقال ان هذه القضية لم نظفر بها في الكتب المعتبرة و الروايات المعتمدة. فكأنه رحمه الله لم يعتمد علي ذلك النقل و نحن ايضا قد تصفحنا بمقدار وسعنا عن ما نقل و لم نجد فيه ما يعتمد عليه من [ صفحه 689] الاثار المثبتة لتلك القضية و ذلك الفاضل ايضا لم ينسبه الي أحد بل نسبه الي قيل و لا يثبت به شئي. ج 1 ص 154 ط نجف. چنانچه نگارش يافت به نظر مي‌رسد كه قضيه اشتباه شده جريان تزويج فاطمه عليهاالسلام به حسن مثني (رض) كه نزديك به محرم سال 61 واقع شده درباره‌ي برادرش قاسم (ع) در أفواه شهرت يافته و از روي مسامحه و اعتماد به شهرت در ألسنة به كتابي وارد گشته چنانچه نظير آن را در عصر حاضر نسبت به دفن شدن علي اصغر (ع) در روي سنيه‌ي مبارك سيدالشهداء (ع) مي‌بينيم كه بعضي از مسامحه‌كاران به كتاب خودش وارد كرده و بدون مدرك آن را در كتابش ثبت نموده اگر انتقاد و بطلان آن نگارش نيابد در آينده ممكن است مدرك قرار داده شود چنانچه در صفحه‌ي 175 -174 از كتاب نيز نگارش يافت مراجعه شود. [ صفحه 690]

### بعد از عاشوراء خانه اميرالمؤمنين و عقيل و رباب را خراب كرده‌اند

#### اشاره

ص:- 355- س:- 2 (مراجعت به مدينة نموده و از دنيا رحلت فرموده) بانوي با وفاي سيدالشهداء (ع) رباب بنت امري‌ء القيس تقريبا بعد از يك سال كه از كربلاء مراجعت به مدينة كرده آيا در كدام خانه از خانه‌هاي بني‌هاشم ساكن شده است؟ چون خانه‌ي خود آن بانوي عصمت را حاكم مدينة بعد از وقعه‌ي عاشوراء خراب و منهدم ساخته بود چنانچه خانه‌هاي زيادي را در مدينة خراب و ويران ساختند حتي خانه‌ي اميرالمؤمنين (ع) را نيز منهدم كردند. ابن فندق بيهقي (ره) متوفي (565) ه. ق در كتاب لباب الانساب [486] گويد: (و مامد يزيد يده الي تركة الحسين عليه‌السلام و امواله الا ان سعيد بن العاص (كذا في النسخة) كان والي المدينة فهدم حين سمع قتل الحسين (ع) دار علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام بالمدينة و دار عقيل و دار زوجة الحسين [ صفحه 691] (ع) أم‌السكينة) يعني يزيد دست خود را به تركه‌ي حسين عليه‌السلام و اموالش دراز نكرد الا اين كه سعيد بن العاص كه والي مدينة بود وقتي كه خبر قتل حسين عليه‌السلام را شنيد خانه‌ي اميرالمؤمنين (ع) را در مدينة و خانه‌ي عقيل و خانه‌ي زوجه‌ي حسين عليه‌السلام مادر سكينة را ويران ساخت. بيوت و خانه‌هاي سائر بني‌هاشم را نيز در مدينة خراب كرده و ويران ساخته و با خاك يكسان نموده‌اند.

### حرفهاي ناهنجار عمرو بن سعيد

والي مدينة عبارت از عمرو بن سعيد بن عاص الاشدق است چنانچه طبري و ديگران نوشته‌اند و بسيار مرد قسي‌القلب و درشت كردار و قبيح رفتار و زشت‌گفتار بوده و خبر شهادت سيدالشهداء (ع) را كه ابن‌زياد به وي در مدينة فرستاد و او امر كرد منادي در كوچه‌هاي مدينة ندا كرده و خبر قتل امام (ع) را اعلان نمود و صداي ناله و شيون از خانه‌هاي بني‌هاشم از مخدرات و بانوان هاشميات بلند شد و صداي آنها به خانه‌ي عمرو بن سعيد رسيد خنديد و به قول عمرو بن معديكرب متمثل شد: عجت نساء بني‌زياد عجة كعجيج نسوتنا غداة الارنب [487] .و بعد گفت: واعية بواعية عثمان. و رو به قبر مبارك رسول‌الله صلي الله عليه و آله كرده و اين جسارت را كرد: (يوم بيوم بدر يا رسول‌الله فانكر [ صفحه 692] عليه قوم من الانصار). اين كلمات و شماتت صادره از او كفر و ملعنت عمرو را آشكارا مي‌سازد و نشان مي‌دهد كه بني‌أمية در صدد انتقام‌جوئي از رسول‌الله صلي الله عليه و آله بوده‌اند و چون نتوانستند از خود رسول‌الله صلي الله عليه و آله انتقام گيرند [488] بعد از وي از اميرالمؤمنين و صديقه طاهرة و امام حسن مجتبي و سيدالشهداء عليهم‌السلام به مقام انتقام آمده‌اند. و اين عمرو همان شخص است كه ابن حجر هيثمي در مجمع الزوائد ج 5 ص 240 و تطهير الجنان كه درهامش الصواعق المحرقة ص 141 چاپ شده از ابوهريره نقل كرده كه قال سمعت رسول‌الله صلي الله عليه و آله يقول: ليرعفن علي منبري جبار من جبابرة بني‌أمية فيسيل رعافه و قد رعف عمرو بن سعيد و هو علي منبره صلي الله عليه و آله حتي سال رعافه.

### خبر دادن رسول الله از رعاف عمرو اموي‌

رسول‌الله صلي الله عليه و آله از رعاف كردن آن شقي در منبر خود خبر داده بوده و همان طور نيز واقع شده و بس است در حق وي كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله درباره‌ي او فرموده: كه او جباري از جبارهاي بني‌أمية است و همين [ صفحه 693] مرد جبار بعد از رسيدن خبر قتل امام حسين عليه‌السلام به مدينة امر كرده خانه‌هاي بني‌هاشم را خراب كرده‌اند بني‌أمية مي‌خواسته‌اند آثاري از بني‌هاشم و خاندان رسالت نگذارند بماند. سيد معاصر مقرم قدس‌سره در كتاب (مقتل الحسين) عليه‌السلام گويد: و كان عمرو فظا غليظا قاسيا امر صاحب شرطته علي المدينة عمرو بن الزبير بن العوام بعد قتل الحسين (ع) ان يهدم دور بني‌هاشم ففعل و بلغ منهم كل مبلغ و هدم دار ابن مطيع و ضرب الناس ضربا شديدا فهربوا منه الي ابن الزبير مقتل الحسين عليه‌السلام ص 406 ط 2 نجف (1376) ق.

### تحقيق درباره‌ي شهر بانويه شاه زنان‌

نظر به اين كه نام بانوي عصمت رباب زوجه‌ي حضرت سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه گذشت بعضي از دوستان درخواست كردند كه نسبت به زوجه‌ي ديگر امام عليه‌السلام بانوي معظمة «شاه زنان» نيز چند كلمه‌ي نگارش يابد كه آيا نام آن بانو شهربانوست يا «شاه زنان» است؟ در كربلاء بوده يا در حين ولادت امام سجاد از دنيا رحلت كرده بود؟ درخواست ايشان را قبول كرده و به نگارش جملات زير مي‌پردازد: يكي از زوجات حضرت سيدالشهداء (ع) عبارت از بانوي معظمة سيده‌ي جليله (شاه زنان) دختر كسري يزدجرد آخر سلاطين ساساني است كه مادر امام سجاد عليه‌السلام است. از علامه‌ي زمخشري در ربيع الابرار نقل شده كه گفته: روي عن النبي (ص) انه قال لله من عباده خيرتان فخيرته من العرب قريش و من العجم فارس و كان يقول علي بن الحسين (ع): أنا ابن الخيرتين. [ صفحه 694] لان جده رسول‌الله (ص) و أمه بنت يزدجرد الملك و أنشأ أبوالاسود: و ان غلاما بين كسري و هاشم لا كرم من نيطت عليه التمآئم [489] .آنچه از كتب معتبره‌ي اسلامي به دست مي‌آيد اسم آن بانو (شاه زنان) است چنانچه به موسوم بودن وي به اين نام جمع كثيري تصريح كرده‌اند مانند شيخ مفيد (ره) در ارشاد و شيخ طبرسي (ره) در اعلام الوري و ابن فتال نيشابوري (ره) در روضة الواعظين و شيخ شهيد (ره) در دروس و اربلي (ره) در كشف الغمة و ابن الخشاب در مواليد الائمة و ابن شهرآشوب مازندراني (ره) در مناقب و سبط ابن الجوزي در تذكرة الخواص و محمد بن طلحه‌ي شافعي در مطالب السؤل ص 77 و ابن تغري بردي در النجوم الزاهرة ج 1 ص 229 و سليمان ظاهر (ره) در (الذخيرة الي المعاد) ص 222 ط صيدا- و عبدالعزيز سيد الاهل در كتاب (زين‌العابدين علي بن الحسين (ع)) ص 15 ط بيروت و بستاني در دائرة المعارف [ صفحه 695] ج 9 ص 355 و اعيان الشيعة ج 4 ص 309 ط دمشق- و ديگر از كتب زيادي كه تعداد اسامي‌آنها به درازا مي‌كشد تصريح كرده‌اند كه نام آن بانوي باعظمت «شاه زنان» بوده است- گرچه در بعضي از آن كتب به اختلاف اسمش تصريح شده ولي آنها از اقوال نادره است و منافات با اسم اصلي او ندارد بلكه آنها از باب تغيير اسم است كه بعد از آن كه آن مخدره قدم به خاندان عصمت و طهارت گذاشته عرب از باب تغيير اسم با الفاظ و نامهاي مختلف عربي او را ناميده‌اند و شاهد اين مطلب اين كه در كتب معتبره مانند وفيات الاعيان اشاره‌ي به اسم عجمي او نكرده و فقط اسم عربي او را ذكر كرده و تصريح نموده كه او دختر يزدجرد است چنانچه گويد: و أمه «سلافة» بنت يزدجرد آخر ملوك فارس و هي عمة أم‌يزيد بن الوليد الاموي المعروف بالناقص. معلوم مي‌شود «سلافة» يا «غزالة» اسم عربي آن بانوي معظمه است و چه خوب فرموده سيد الاعيان در أعيان الشيعة: ظاهر آن كه نام اصلي او آنست كه شيخ مفيد (ره) ذكر كرده يعني «شاه زنان» است سپس آن را تغيير داده‌اند چنانچه مبرد ذكر كرده است و گفته: اسمها سلافة من ولد يزدجرد معروفة النسب من خيرات النساء. بستاني در دائرة المعارف گويد: أمه سلافة من سبايا الفرس و تلقب «شاه زنان» اي ملكة النساء- و شاه زنان در حين ولادت حضرت سجاد (ع) از دنيا رحلت نموده چنانچه شيخ صدوق (ره) در عيون اخبار الرضا (ع) روايت كرده به سند خود از سهل بن قاسم بوشنجاني گويد كه به من فرمود: امام رضا عليه‌السلام [ صفحه 696] در خراسان كه ميان ما و شما (يعني عجمها و ايرانيان) نسبتي است عرض كردم آن چيست أيها الامير [490] ؟ فرمود: عبدالله بن عامر كريز وقتي كه خراسان را فتح كرد دو نفر دختر يزدجرد بن شهريار ملك عجمها را گرفت و آنها را پيش عثمان بن عفان فرستاد او نيز يكي را به امام حسن (ع) و ديگري را به امام حسين (ع) بخشيد و هر دو دختر در حال ولادت طفل از دنيا رفتند و مادر علي بن الحسين عليهماالسلام در حال ولادت آن حضرت از دنيا رفت و او را بعضي از أم ولدهاي امام حسين عليه‌السلام متكفل شد. اين جملات از روايت شيخ صدوق (ره) استفاده مي‌شود و براي اطلاع از عين عبارات روايت رجوع شود به عيون اخبار الرضا (ع) ص 128 ط قم سال: 1377 ه ق. و تحقيق در سند روايت لازم نيست زيرا اطمئنان به آن در كتابي مثل عيون بيشتر از اقوال تاريخ‌نويسان است كه اغلب نقليات‌شان از مرسلات است. و شيخ ثقه‌ي أقدم ابن أبي‌الثلج بغداد (ره) متوفي (325) ه در تاريخ الائمة به وفات مادر امام سجاد (ع) در حال ولادت آن حضرت [ صفحه 697] تصريح كرده است رجوع شود به تاريخ الائمة ص 15 ط- قم. و از تواريخ معتبره معلوم مي‌شود كه فرستادن دختران يزدجرد به مدينة در زمان عمر واقع شده ولي در روايت مذكوره زمان عثمان را نقل كرده گرچه در بعض تواريخ نيز واقعه را به زمان عثمان نسبت داده‌اند و شيخ مفيد (ره) به زمان خلافت اميرالمؤمنين عليه‌السلام نسبت داده است. و ابن فندق بيهقي (ره) در لباب الانساب- مخطوط- گويد اكثر متأخرين گفته‌اند: دختر يزدجرد در دست مسلمين بعد از قتل پدرش در مرو در زمان عثمان واقع شده است و قتل يزدجرد دو سال بعد از جنگ «قادسية» اتفاق افتاده است. و سيد اعيان (ره) روايت شيخ صدوق (ره) را در اسيري دختران كسري در زمان خلافت عثمان ذكر كرده و فرموده كه عثمان يكي را به امام حسن (ع) و ديگري را به امام حسين (ع) داد و هر دو در حال نفاس وفات يافتند ولي فرموده اين روايت خلاف مشهور است و شايد در آن اشتباه واقع شده است. و سپس روايت شيخ مفيد (ره) را نقل فرموده كه اسارت دختران كسري در زمان اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه واقع شده و شاه زنان را به امام حسين (ع) داده از او امام زين‌العابدين (ع) متولد شد و ديگري [ صفحه 698] را به محمد بن ابي‌بكر داد و اسم او (كيهان بانويه) بود و از او قاسم بن محمد بن ابي‌بكر متولد شد پس امام سجاد (ع) و قاسم پسر خاله‌اند. و فرموده روايت شيخ مفيد (ره) اقرب به صواب است يعني نزديكتر به واقع است كه صحيح و درست باشد زيرا شيخ مفيد (ره) با كثرت علم و وسعت اطلاعش و احاطه‌ي وي بر علوم و تواريخ غير آنچه نقل شد ذكر نكرده است و علاوه وقوع اين قضيه در زمان عمر مستبعد است زيرا امام زين‌العابدين (ع) در زمان خلافت جدش اميرالمؤمنين (ع) متولد شده و عدم تولد آن حضرت از آن مخدره در ظرف بيست سال بعيد است يعني اگر قضيه در زمان عمر واقع شده باشد و ممكن است قضيه متعدد واقع شده است و تولد امام (ع) از آن مخدره باشد كه در زمان جدش اسير شده است والله العالم. و انچه براي انسان معلوم مي‌شود آنست كه بودن مادر امام سجاد عليه‌السلام دختر يزدجرد آخرين شخص از ساسانيان جاي شك نيست چنانچه بطلان بعض اقوال ناهنجار بعضي از مستشرقين اذناب استعمار و دشمنان اسلام جاي ترديد نيست و از شرح و بيان آن در اينجا چون تناسب ندارد و قلم‌فرسائي طولاني مي‌خواهد خودداري مي‌شود. ابن فندق (ره) گويد: به دختر كسري گفتند كه امام اميرالمؤمنين (ع) را اختيار كن. گفت: بر نفس خود ظلم كرده‌ام در جائي بنشينم كه [ صفحه 699] فاطمه‌ي زهراء (ع) از آن مكان برخواسته است و نيز گويد: گفته شده وقتي كه امام حسين عليه‌السلام دختر يزدجرد را تزويج كرده اميرالمؤمنين عليه‌السلام براي تهنيت وارد شد و از نام او سئوال فرمود گفتند اسمش «كيهان بانويه» است و گفته شد معناي آن: سيده‌ي دنيا و آخرت مي‌باشد. امام عليه‌السلام فرمود: سيده‌ي دنيا و آخرت عبارت از فاطمة دختر رسول‌الله صلي الله عليه و آله است او را سيده‌ي بلد بناميد پس مردم او را شهربانويه ناميدند. و مورد اعتماد از روايات و تواريخ آنست چنانچه گذشت ما در امام سجاد (ع) در حال تولد آن حضرت وفات يافته است و از تواريخ معتبره نيز ظاهر مي‌شود كه «شهربانويه» در واقعه‌ي جانگداز كربلاء در آن دشت پربلاء حاضر بوده چنانچه سيد علامه‌ي امين عاملي رحمه الله تعالي در كتاب نفيس خود (لواعج الاشجان) گويد: (و خرج غلام من خباء من أخبية الحسين (ع) و في أذنيه درتان فأخذ بعود من عيدانه و هو مذعور فجعل يلتفت يمينا و شمالا و قرطاه يتذبان فحمل عليه هاني ثبيت الحضرمي فضربه بالسيف فقتله فصارت أمه شهربانويه تنظر اليه و لا تتكلم كالمد هوشة) ص 180- ط- 3- صيدا. و قريب به مضمون اين عبارات در بعض كتب سير و مقاتل نيز [ صفحه 700] موجود است. و آنچه پس از تحقيق و تتبع و بحث و دقت‌نظر در كتب تواريخ و سير معلوم مي‌شود آنست: در ميان اسراء ايراني كه آنها را به مدينة آورده‌اند سه نفر از دختران يزدجرد بوده‌اند چنانچه ابن خلكان سه نفر بودن آنها را از زمخشري در ربيع الابرار نقل كرده و ابن العماد نيز در شذرات الذهب به سه نفر بودن آنها تصريح كرده است يكي از آن بانوان را عبدالله بن عمر تزويج كرده و از وي سالم متولد شده و يكي را محمد بن ابي‌بكر به حباله‌ي نكاح خود درآورده و از او قاسم به دنيا آمده و اسم مادر او كيهان بانويه يا شهربانويه بوده و سومي را حضرت سيدالشهداء (ع) تزويج فرموده و از او امام سجاد (ع) متولد گرديده است و اسم آن بانو «شاه زنان» است و در حال تولد آن حضرت از دنيا رحلت نموده است و در واقعه‌ي كربلاء حاضر نبوده و شايد دختر چهارمي نيز بوده كه او را امام مجتبي (ع) تزويج كرده چنانچه نقلش گذشت و آنچه مورد اطمئنان و مظنون قوي است آنست: كه شهربانويه كه در كربلاء حاضر بوده او زوجه‌ي محمد ابن ابي‌بكر است كه بعد از وفات محمد ابن ابي‌بكر امام حسين عليه‌السلام او را تزويج كرده است و بعد از شهادت امام (ع) آن بانوي معظمه خودش را به فرات انداخته و گفته شده كه امام سجاد عليه‌السلام به وي فرمود كه بر شتري سوار شود و به هر جا كه آن شتر رفت برود و در اينجا داستاني نقل مي‌كنند كه أفسانه و از أساطير است اعتماد را نشايد و سيد محدث [ صفحه 701] جزائري (ره) در أنوار نعمانيه بر آن اشاره كرده است (ج 3 ص 89 ط تبريز). و هرگاه قصه‌ي انداختن خود به فرات صحت داشته باشد براي اين بوده كه آن بانوي معظمه از ترس اسارت و طمع يزيد پليد به تزويج وي از روي عناد و عداوت با سيدالشهداء (ع) بوده است كه نابودي خود را با غرق كردن خود در فرات به تزويج يزيد بعد از شهادت امام عليه‌السلام ترجيح داده است ولي اين مطلب از جهت ديگر محل اشكال است و مؤيد اين نقل است اين كه در تاريخ اسمي و نقل حالاتي از آن بانوي معظمه بعد از فاجعه‌ي كربلاء ديده و شنيده نشده است با اين حال باز نتوان به اين نقل اعتماد كرد والله العالم. رجوع شود به ارشاد شيخ (ره) ص 270 ط تبريز، و اعلام الوري طبرسي (ره) ص 251 ط طهران، و روضة الواعظين ص 242 ط قم، و تحفة العالم طباطبائي آل بحرالعلوم ج 2 ص 4 ط- نجف. و لباب الانساب- مخطوط- و مصادر ديگر كه به اسامي آنها اشارت رفت. [ صفحه 702]

### تحقيق در نماز خوف خواندن سيدالشهداء

#### اشاره

ص:- 377- س:- 15 -14 (نگذاشته باشند نماز خوف به جا بياورد و لذا فرادي) (و با اشاره خوانده‌اند) منظور از اين كه نگذاشته باشند نماز خوف به جا بياورد يعني نماز خوف را به طريق صلاة ذات الرقاع به جا آورده باشد و الا فرادي و با اشاره نيز اگر خوانده باشند باز نماز خوف است چون نما خوف چند قسم است و از افراد آن و اقسامش فرادي و با اشاره و با تسبيحات اربعه نيز خوانده مي‌شود چنانچه در كتب فقه شرح داده و تفصيل و كيفيت آنها را بيان فرموده‌اند. شهيد ثاني (ره) در الروضة البهية فرموده: كه اقسام صلات خوف به ده قسم بالغ مي‌شود و فرد شايع آن صلات ذات الرقاع است كه حضرت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم مكرر آن نماز را به جا آورده‌اند. پس هرگاه خوف حاصل شود و دشمن در غير جهت قبله باشد و مسلمين اراده نمايند كه نماز را به جماعت بگذراند و ترسند كه در اثناي نماز دشمن بر ايشان حمله آورد بايد دو فرقه شوند اگر احتياج به [ صفحه 703] زياده از دو فرقه نباشد، يك فرقه نماز را به جماعت بگذارند و فرقه‌ي ديگر حراست ايشان نمايند و امام جماعت با يك فرقه يك ركعت مي‌گذارد و چون به ركعت دوم برخيزند فرقه‌ي كه اقتداء كرده‌اند قصد انفراد مي‌كنند و ركعت دوم را منفردا مي‌گذارند و چون فارغ شوند به حراست مشغول مي‌شوند و فرقه‌ي ديگر جاي آنها را گرفته و ركعت اول خودشان را به ركعت دوم امام اقتداء مي‌كنند و چون امام به تشهد مي‌نشيند ايشان برمي‌خيزند و ركعت دوم را به انفراد مي‌گذارند و امام به تشهد طول مي‌دهد تا با آن فرقه تشهد را به عمل آورده و سلام مي‌دهند و اگر نماز مغرب باشد امام مخير است به هر يك از اين دو فرقه كه خواهد يك ركعت مي‌گذارد و با فرقه‌ي ديگر دو ركعت ديگر و نحوه‌ي ديگري نيز دارد كه در فقه بيان شده است. و هرگاه جنگ شدت گيرد در آن وقت به هر طريق كه امكان داشته باشد ايستاده يا سواره يا در حال راه رفتن نماز مي‌گذارند و اگر بخواهند با جماعت يا فرادي به جا مي‌آورند كه به آن صلات (مطاردة) گويند و اگر رو به قبله كردن در تمامي نماز ممكن نباشد در بعضي از نماز كه بتواند رو به قبله مي‌كند اگر چه تكبيرة الاحرام باشد و ركوع و سجود به ريال اسب يا كوهه‌ي زين كند و اگر ركوع و سجود متعذر باشد با اشاره به سر كفايت مي‌كند و يا به هم گذاشتن و باز كردن چشمها باشد و اگر رو به قبله كردن گرچه در تحريمة باشد ممكن نشود استقبال ساقط مي‌شود. [ صفحه 704] و هرگاه نماز با قرائت و ايماء و اشاره به ركوع و سجود ممكن نباشد عوض قرائت و ركوع و سجود و واجبات آنها تسبيحات اربعه: (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر) كفايت مي‌كند البته نيت و تكبيرةالاحرام را بر ايماء و تسبيحات مقدم مي‌دارد و با تشهد و تسليم به نماز خاتمه مي‌دهد و نقل شده كه امام اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه در جنگ صفين در ليلة الهرير ظهرين و عشائين را آن طور نماز گذاردند.

### اقسام متعدده‌ي نماز خوف‌

غرض اقسام نما خوف زياد است و اسامي دارد و در سفر و حضر قصر است: 1- ذات الرقاع. 2- صلات عسفان كه اسم جائي است در سه ميلي مكه‌ي معظمه و رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم در آنجا آن نماز را خوانده و آن نيز ترتيبي دارد و در جواهرالكلام مسطور است. 3- صلات بطن النخل. 4- صلات شدة الخوف و كيفيت بعضي از آنها متعدد است و در كتب فقه اماميه رضوان‌الله‌عليهم مشروحا بيان شده است. از اين اقسام نماز خوف معلوم مي‌شود كه در اسلام نماز و خصوصا آن را با جماعت خواندن چقدر اهميت زياد دارد و نظر به اهميت نماز با جماعت بسيار دور از اعتبار است كه روز عاشوراء حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام كه براي برپا نگاه داشتن دين اسلام واقعي تا دين يزيدي اموي [ صفحه 705] جاي اسلام واقعي را نگيرد از جان خود در راه خدا گذشت و وقت نماز رسيد آن را به يكي از راههاي نماز خوف با جماعت نخوانده باشد و لذا عبارات كتب مقاتل و تواريخ معتبره آنست كه امام عليه‌السلام روز عاشوراء نماز خوف به جا آورد چنانچه در عبارت شيخ اعظم مفيد (ره) و بزرگان ديگر موجود است.

### تحقيق در مفاد كلام سيد معاصر

ولي سيد محقق معاصر مقرم قدس‌سره را در كتاب مقتل الحسين عليه‌السلام طبع دوم نجف صفحه‌ي (279) كلماتي است كه اصل منظورش را اين جانب نيافتم كه چيست؟ پس عين عباراتش را در اينجا بياورم كه در ذيل صفحه‌ي نامبرده بعد از آن كه نماز خواندن امام عليه‌السلام را از مقتل عوالم ص 88 و مقتل خوارزمي جزء ثاني ص 17 نقل كرده گويد: و الذي أراه ان صلاة الحسين عليه‌السلام كانت قصرا، لانه نزل كربلاء في الثاني من المحرم و من اخبار جده الرسول صلي الله عليه و آله و سلم مضافا الي علمه بأنه يقتل يوم عاشوراء لم يستطع ان ينوي الاقامة اذ لم تكمل له عشرة أيام و تخيل من لا معرفة له بذلك انه صلي صلاة الخوف. اگر نماز امام عليه‌السلام قصر بوده چون نيت اقامه‌ي ده روز نفرموده بوده نماز خوف هم در سفر و حضر قصر است چه مانع دارد امام (ع) نماز خوف خوانده باشد يعني عدم قصد اقامه منافات با خواندن نماز بنحو صلاة خوف ندارد اگر نماز خوف را به طريق صلات ذات الرقاع كه كيفيت آن شرح داده شد نخوانده باشد و به طريق فرادي و اشاره خوانده باشند باز نماز خوف است از كجا معلوم كه امام عليه‌السلام نماز را قصر خواند بدون اين كه به طريق صلات خوف خوانده [ صفحه 706] باشد كه ادعاء سيد معاصر رحمة الله عليه است در صورتي كه بزرگان علماء از شيعه و سني تصريح كرده‌اند كه امام عليه‌السلام صلات خوف خواند و عبارت بعضيها اين است: صلي بهم الحسين (ع) صلاة الخوف [491] . چنانچه گفتيم: بعيد است امام عليه‌السلام نماز را با جماعت نخوانده باشد چون در راه نماز جان خود را فداي دين مي‌كند و اگر به طريق صلات ذات‌الرقاع هم نخوانده باشد باز ممكن است به طريق ديگر نماز خوف را با جماعت خوانده است چطور مي‌شود با تصريح علماء و بزرگان به اين كه نماز خوف خوانده از قصر خواندن امام عليه‌السلام به اشتباه رفته باشند؟ و يا به مجرد نقل راويها اعتماد نمايند و بدون تحقيق در نقليات آنها نقل كنند؟ والله العالم. [ صفحه 707]

### نماز خواندن امام در اثناء جنگ‌

#### اشاره

ص:- 377- س:- 16- ز378- س:- 1 (نماز ظهر خواندن سيدالشهداء (ع) در روز عاشوراء جاي) (شك نيست) سيد مظلومان در آن موقع كه شمشيرهاي دشمن از هر طرف از غلاف كشيده شده و تيرها مثل قطرات باران او را هدف قرار داده بود نماز را در اول وقت ترك نفرموده و با جماعت اداء فرمود چنانچه در اسلام حتي در جنگها نيز نماز را بايد با جماعت بخوانند و چند قسم نماز خوف در كتب فقه بيان شده است چنانچه گذشت زيرا نماز جماعت از مستحباتي است كه اهميت بيشتر دارد و در نمازهاي يوميه مستحب مؤكد است در صورتي كه واجب اهميتش بيشتر و ثوابش زيادتر است مگر چند عمل مستحبي از آن قاعدة استثناء شده كه اول آنها نماز جماعت است كه مطلقا به صلاة منفرد با بيست و چهار درجة فضيلت دارد [492] .

### اعلام بر عموم علاقه مندان به سيدالشهداء

بر عموم علاقه‌مندان و عزاداران بر سيدالشهداء عليه‌السلام كه در مواكب حسيني و مجالس نوحه‌خواني و در محافل سيار كه هر هفته و در ايام وفيات أئمه عليهم‌السلام تشكيل مي‌دهند و خودشان را علاقه‌مند بدين مي‌دانند [ صفحه 708] اعلام مي‌شود: اگر واقعا علاقه‌مند به آن حضرت هستند و محبت به آن بزرگوار دارند و مي‌خواهند تبعيت از سيد مظلومان كنند و در دين خودشان از روي فهم و عقل قدم برمي‌دارند بايد بدانند كه سيدالشهداء عليه‌السلام روز عاشوراء در آن موقع گرماي هوا و تشنه لب و هجوم دشمن كه لشكر كفر و ضلالت براي از بين بردن آن حضرت و ياران باوفايش جمع شده بودند نماز را فراموش نكرده و آن را با جماعت نماز خوف به جاي آورده و بر كسي كه عرض كرد يابن رسول‌الله صلي الله عليه و آله وقت نماز است و با اين كه آن شخص تذكردهنده از شهداء كربلاست فرموده: (نماز را به ياد آوردي خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد) نفرموده خدا تو را از شهداء قرار بدهد. پس مقام نمازگزاران واقعي مقاميست كه امام عليه‌السلام دعا مي‌كند كه آن شخص را كه از شهداء كربلاست خداوند او را از نمازگزاران نمايد و از فرمايش امام عليه‌السلام عظمت و اهميت نماز واضح و نمايان است. پس آنان كه خودشان را از علاقه‌مندان به سيدالشهداء عليه‌السلام مي‌دانند و مجالس سوگواري و محافل سيار تشكيل مي‌دهند و نوحه‌سرائي مي‌كنند و به آن حضرت قدرداني مي‌نمايند ولي به نماز اهميت نمي‌دهند و اهانت كرده و استخفاف مي‌كنند و نماز را از اول وقت آن به تأخير مي‌اندازند و ضايع مي‌نمايند چنانچه در اخبار وارد شده كه در آخر الزمان مردم نماز را ضايع مي‌كنند يعني از اول وقت‌اش آن [ صفحه 709] را به تأخير مي‌اندازند و مشغول كسب و تجارت مي‌شوند و به نماز اهميت قائل نمي‌شوند و به آن استخفاف مي‌نمايند خصوصا آنان كه خودشان را علاقه‌مند به سيدالشهداء عليه‌السلام نشان مي‌دهند نماز را رها كرده و مشغول نوحه‌سرائي و ندبه‌گري مي‌شوند يا در وقت نماز كه از اهم واجبات است اعتناء ننموده مشغول سينه‌زني مي‌باشند يا مجلس فاتحه را ختم نمي‌كنند و يا واعظ در منبر موعظه مي‌كند يا روضه‌خوان مشغول ذكر مصيبت است معنايش اين است: اي سيد مظلومان كه خون پاك خود را در راه اقامه‌ي نماز و برپا نگاه داشتن آن بر زمين كربلاء ريختي ما بر شما قدرداني مي‌نمائيم و براي ريختن خون تو گريه مي‌كنيم ولي در آنچه خون تو درباره‌ي برپا و زنده نگه‌داشتن آن ريخته شده در آن از تو تبعيت نداريم و نماز را كه در آن موقع در اول وقت با جماعت خواندي ما در آن عمل و هدف تو با شما شركت نداريم و باعث سرزنش مخالفان عالم شيعه مي‌شويم و موجبات ايراد و اشكال و اعتراض دشمنان شيعيان شما را فراهم مي‌آوريم و عقلاء و اشخاص فهيمده هر چه به ما نصيحت كنند به حرف آنها هم گوش نمي‌دهيم بلكه كينه‌دوزي مي‌كنيم.

### قبولي تمام اعمال بسته به نماز است‌

اين قبيل اشخاص بايد بدانند اگر نماز قبول نشود اعمال ديگر آنها به طريق أولي قبول نخواهد شد با عدم اعتناء به نماز و خوار شمردن آن و ضايع كردن يك فريضه‌ي الهي كه قبولي تمامي‌اعمال واجبي و مستحبي نوحه‌گري و سينه‌زني بسته به اهتمام دادن به آن و قبولي آنست ثمري [ صفحه 710] نخواهند برد كجا رسد كه خداي نكرده مانند بعضي اشخاص بي‌خبر از دين و بي‌علاقه به معتقدات اسلام كه اصول و عقائد خود را هيچ درست نكرده و از اصول دين خود اطلاع ندارد نماز را اصلا ترك كند و نماز نخواند و تارك صلات باشد ولي نوحه‌سرائي كند و سينه بزند و اعمال زشت نيز از آنها سر بزند .

### بايد در هدف سيدالشهداء شركت كرد

اينگونه مردم از هدف مقدس سيدالشهداء عليه‌السلام مهجور و فرسنگها از شركت در مقصد آن حضرت دورند و بي‌خود خودشان را به زحمت مي‌اندازند علاقه‌مند به سيدالشهداء عليه‌السلام آن كسي است كه به نمازهاي واجبي و فرائض پنجگانه‌ي خود مواظب بوده و آن را از اول وقت به تأخير نياندازد زيرا خوشنودي آن حضرت در آنست كه عمل قدرداني كنندگان از او موافق عمل خود آن بزرگوار باشد چون نماز ستون دين است و تمامي عزاداريها و نوحه‌سرائيها و سينه‌زني‌ها براي سرپا نگاه داشتن نماز است آيا مي‌توان ستون دين را خراب كره و عملا در انهدامش كوشيد ولي نسبت به شخصيتي كه در استحكام آن ستون كوشيده و در بقاء آن خون پاك خود را ريخته قدرداني نشان داد؟ آيا اين عمل تناقض نيست؟ واي بر حال كساني كه ستون دين را عملا منهدم كنند ولي بر سيدالشهداء (ع) قدرداني نمايند آيا اين قبيل اشخاص اطلاع ندارند كه آنها عملا با بني‌أمية موافقت دارند كه مي‌خواستند نماز را ضايع و اسلام را از مسير صحيح خود منحرف سازند؟ اگر آن طور نبود پس ديكتاتور و يگانه‌قلدر و خودرأي بني‌أمية چرا نماز جمعه را به بهانه‌اي [ صفحه 711] در روز چهارشنبه خواند؟. و پس از آن كه در اريكه‌ي سلطنت قرار گرفت گفت: من با شما جنگ نمي‌كردم كه شما نماز بخوانيد و حج كنيد و ساير اعمال را به جا بياوريد من مي‌خواستم به شما امير شده و مسلط گشته و سلطنت كنم پس اشخاصي كه به نماز اهميت ندهند و آن را ضايع كنند يا ترك نمايند عملا با بني‌أمية در هدفشان شركت دارند و با نوحه‌سرائي و ندبه‌گري و سينه‌زني به سيدالشهداء (ع) قدرداني مي‌نمايند آيا اين اعمال ضد و نقيض با يك ديگر مي‌سازد؟

### علاقه مند واقعي كسي است كه به نماز اهميت دهد

علاقه‌مندان واقعي و صحيح بر سيدالشهداء (ع) كساني هستند كه به نماز اهميت دهند و آن را بر همه‌ي اعمال خودشان مقدم بدارند و موقع نماز كه رسيد و وقت آن داخل شد دست از همه‌ي كارهاي خودشان برداشته خواه كسب و تجارت باشد يا از اعمال مستحبي و نوحه و ندبه و ديگر كارهاي معمولي و مشغول نماز باشند و اهتمام شديد در به جاي آوردن فرائض پنجگانه نمايند و ستون دين را نگذارند ضايع شود و انهدام پذيرد.

### وضع مجالس ترحيم بايد اصلاح شود

و يكي از مجالسي كه در ميان ما ايرانيان مرسوم است و نسبت به آن نيز در اينجا لازم است تذكري داده شود عبارت از مجالس ترحيم است كه در فوت كسان مردم تشكيل داده مي‌شود و وضع آنها طوريست كه دشمنان عالم تشيع كه درصدد جستجوي نقاط ضعف هستند ايراداتي وارد مي‌كنند زيرا در موقع قرائت قرآن مجيد در آن مجالس كه مرسوم [ صفحه 712] است اعتناء به قرائت قاري قرآن و استماع آن نشده و مردم مشغول صحبت با يكديگر شده و به سيگار كشيدن و چائي صرف نمودن و آمد و رفت و توجه گرم به يكديگر و تسليت به صاحب عزاء شده و ابدا اعتنائي به شنيدن قرآن كريم نمي‌كنند ولي وقتي كه كسي مي‌خواهد نوحه‌خواني كند تمام مردم سكوت اختيار كرده و دست از چائي و سيگار و صحبت با يكديگر كشيده و مجلس به تمام معني آراسته و سكوت محض حكم‌فرما مي‌شود. دشمنان تشيع مي‌گويند كه اين شيعيان به نوحه‌گري سيدالشهداء (ع) از قرآن بيشتر احترام قائلند به قرائت و استماع قرآن اعتناء ندارند ولي به نوحه‌گري احترام بيشتر مراعات مي‌كنند و اين ايراد به صورت ظاهر وارد است گرچه حقيقت امر آن طور نيست و كسي از شيعه پيدا نمي‌شود كه قولا و اعتقادا به نوحه‌گري بيشتر از قرآن احترام قائل باشد گرچه صورت عملي كار باعث ايراد است. پس بهتر آنست كه مردم به حرف اشخاص فهميده گوش داده و خودشان بدون مداخله‌ي اشخاص خارج از امور مذهبي وضع مجالس ترحيم را تصفيه نمايند. فعلا در تبريز عزيز ما مجالس ترحيم كه سه ساعت يا دو ساعت است ساعات آن را تقسيم نموده و از روي برنامه تنظيم و از طرف صاحبان مجالس ترتيب و تشكيل يابد: مثلا نيم ساعت اختصاص به چائي و سيگار و صحبت و رفتن به بيرون از مجلس داده شود و نيم ساعت به قرائت [ صفحه 713] قرآن و استماع آن و عمل باطلاق آيه‌ي شريفه: و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا (204) الاعراف بشود. و كسي مادام قرآن قرائت مي‌شود از مجلس بيرون نرود و صحبت نكند و سيگار نكشد و چائي نخورد و نيم ساعت براي نوحه‌خواندن و ندبه نمودن به سيدالشهداء (ع) اختصاص يابد و نيم ساعت باز براي صرف چائي و صحبت و بيرون رفتن از مجلس باشد و نيم ساعت باز قرائت قرآن كريم به نحوي كه ذكر شد و نيم ساعت براي واعظ و خطابه مختص شود حالا موكول به ترتيب دادن صاحبان مجالس است منظور طوري باشد كه ساعات قرائت قرآن و كارهاي ديگر از هم جدا و عليحده شده و اختصاص داده شود و اميدوارم كه اين ترتيب را آقايان محترمين عملي نمايند تا از ايرادات مخالفان جلوگيري به عمل آيد ان‌شاءالله‌تعالي. [ صفحه 714]

### تذكر و تحقيق لازم

#### اشاره

از مطالبي كه تذكر آن را در اينجا لازم مي‌دانم آنست كه به ذهن بعض اشخاص چنين مي‌رسد كه بيان كردن در منابر و مجالس ديني و سوگواري حضرت سيدالشهداء عليه آلاف التحية و الثناء أجر و ثواب گريه بر آن حضرت و زيارت قبر مطهر آن سيد مظلومان سلام‌الله‌عليه در حق مردم اغراء آنها به معصيت شده و مردم را باعث جري كردن به گناهان و نافرمانيها مي‌شود كه مغرور شده به هر گناهي اقدام و هر معصيتي را مرتكب شوند. به تصور اين كه عزاءداري به سيدالشهداء (ع) و گريه و زاري و نوحه و ندبه و سينه‌زني بر آن حضرت و زيارتش موجب آمرزش گناهان شده و باعث غفران تمامي معاصي مي‌شود و اين نيست جز اين كه اغراء كردن مردم به معصيت و سبب جرأت و جسارت آنها به نافرماني و ارتكاب معاصي است كه به هر گناه كبيره‌ي مرتكب شوند به خيال اين كه گريه بر آن حضرت تمامي آنها را جبران مي‌كند و موجب آمرزش مي‌گردد. اين اشكال و شبهه‌ايست كه به ذهن اشخاص ساده و سطحي مي‌آيد و يا از روي غرض و معاندت با دستگاه عزاءداري سيدالشهداء (ع) [ صفحه 715] به زبان دشمنان جاري مي‌گردد و اشخاص غرض‌ران بخورد ساده‌لوحان مي‌دهند و بعضيها در مقام بيان اين اشكال استشهاد به سئوال و جوابي مي‌نمايند كه از شيخ أعظم استاد ما مجتهد اكبر كاشف الغطاء (قدس‌سره) صادر شده و آن را در تأليف و ترتيب كتاب «جنة المأوي» نقل كرده‌ام و لذا در اينجا اجمالا به جواب اشكال مذكور مبادرت نموده و سپس سئوال و جواب شيخ استاد اعظم (ره) را نقل كرده و آنچه در تعليقات بر «جنة المأوي» بر آن سئوال و جواب نگارش داده‌ام از تعاليقي كه هنوز به چاپ نرسيده و در نظر است ان‌شاءالله‌تعالي در طبع دوم آن كتاب نفيس به طبع برسد [493] تماما نقل و اشكال مذكور را كه در آن تعليق خود به فراخور حال حل نموده‌ام پرداخته شود بعونه تعالي.

### آيا در نقل ثواب گريه و زيارت اغراء بر معصيت است

نظر اشكال‌كننده بر آنست: كه نقل أجر و ثواب گريه بر سيدالشهداء (ع) و زيارت قبر أطهر آن حضرت موجب اغراء مكلف بر معصيت و باعث مغرور شدن آنها كه بر گناهان و فسق و فجور مرتكب شوند به اعتقاد اين كه گريه و زيارت، تمامي اعمال زشت و حرام را از بين برده و خداوند عفو فرموده و مي‌آمرزد.

### مورد عفو قرار گرفتن معلق و عقاب بر معصيت محقق است‌

اشكال‌كننده متوجه اين مطلب نشده كه گريه بر مصائب سيدالشهداء (ع) و عزاداري بر آن حضرت و زيارت قبر مبارك آن امام مظلوم (ع) از جمله‌ي مصاديق اسباب عفو الهي است كه عموم اماميه (رض) قائل به آن بوده و خداوند اشخاصي را كه مرتكب گناهان كبيره شده و بدون توبه از دنيا رفته‌اند از باب تفضل اگر بخواهد آنها را آمرزيده و مي‌بخشد [ صفحه 716] و مورد عفو خود قرار مي‌دهد و اين كار را از باب رحمت و تفضل خود به عمل مي‌آورد چنانچه مي‌فرمايد: ان الله لا يغفران يشرك به و يغفر مادون ذلك لمن يشاء [494] . ولي به اين نكته بايد كاملا توجه كرد: از اين عفو و غفران اغراء به معصيت لازم نمي‌آيد زيرا مورد عفو قرار گرفتن بسته به خواست خداونديست و معلق به مشيت الهي بوده و مشروط به امريست كه حاصل شدن آن معلوم نيست. از كجا مكلف قطع دارد كه اگر به سيدالشهداء عليه‌السلام گريه كردم و قبر مباركش را زيارت نمودم قطعا مورد عفو الهي قرار خواهم گرفت؟ چون عفو كردن خدا معلق و بسته به خواست خداست و ممكن است مشيت الهي قرار نگيرد و خداوند نخواهد و نيامرزد و مورد بخشش خود قرار ندهد. ولي در ارتكاب معصيت استحقاق عقاب بر آن قطعي است و معلق و مشروط به امر غيرمعلوم الحصول نيست بلكه محقق بوده و حصول استحقاق عقاب بر معصيت قطعي است و مكلف با ارتكاب به معصيت به عقاب يقين دارد چطور مي‌تواند بر امر محقق قطعي اقدام كند به اميد حصول امر معلق مشروط غيرمعلوم الحصول كه شايد به آن امر مشروط [ صفحه 717] به مشيت الهي نائل شود. پس بر اشخاصي كه ثواب گريه و زيارت سيدالشهداء عليه‌السلام را بر مردم بيان مي‌كنند لازم است اولا خودشان اين مطلب را كه در دفع اشكال مذكور بيان شد بفهمند و ثانيا به مردم نيز آن را بفهمانند و آنها را حالي كنند: در معصيت عقاب قطعي و محقق است و در گريه و زيارت حصول ثواب معلق و مشروط به مشيت خداوندي و قبول بوده و بسته به خواست خداست و هيچ وقت عاقل نمي‌تواند يك امر قطعي را به عمل بياورد به اميد حصول يك امري كه قطعي نبوده و بسته به خواست خداوندي و قبول اوست و اميد هست كه خداوند از روي تفضل و رحمت واسعه‌ي خود قبول فرموده و عفو فرمايد ولي مكلف هرگز به حاصل شدن آن قطع ندارد. و لذا شيخ استاد كاشف الغطاء (قدس‌سره) چنانچه نقل خواهد شد در جواب سئوال‌كننده فرموده: اگر ذكر اخبار ثواب فقط باشد در آن بزرگترين اغراء است. يعني ناقل فقط نقل ثواب كه در اخبار وارد شده آنها را بيان كند و به مردم عامي نفهماند كه حصول آن ثوابها و آمرزش گناهان مشروط به مشيت الهي و قبول آن اعمال در درگاه خداونديست و كسي قطع به آن نمي‌تواند پيدا بكند كه در حق او حاصل خواهد شد و اما اگر به معصيتي مرتكب بشود به مجرد ارتكاب مستحق عقاب بوده و عقابش قطعي است و هرگز مشروط به چيزي نيست و چطور عاقل بر امر محقق قطعي اقدام مي‌كند به جهت اميد حصول يك امري كه بسته به خواست خداست و غير معلوم الحصول است. [ صفحه 718]

### جواب ديگر

#### اشاره

و اما جواب دقيق ديگر از آن اشكال غير از جوابي كه نگارش يافت آنست: گريه بر سيدالشهداء عليه‌السلام و تشرف به زيارت آن حضرت به اميد وصول به آن اجر و ثوابها كه در اخبار متواتره بيان شده رجوع الي الله تعالي بوده و برگشت به طرف خداست به وساطت آن حضرت و از مصاديق توبه بوده و ندامت از معاصي است و اگر كسي با گريه بر سيدالشهداء عليه‌السلام و اشتغال بر عزاءداري و گريه و زاري بر آن حضرت و يا با اشتغال به زيارت آن حضرت مرتكب معصيت شده و از گناهان كبيره پرهيز ننمايد مانند آنست كه در حال توبه و اظهار برگشت بر خدا و ندامت از نافرمانيها باز در همان حال مرتكب معصيت بشود كه زهي زيانكاري و خسران ابديست و تمسخر و استهزاء (العياذ بالله تعالي) بر خداست كه انسان از طرفي به توبه و اظهار ندامت از معاصي مشغول شود و از طرف ديگر در همان حال به ارتكاب معصيت اشتغال ورزد. پس اگر اشخاصي باشند كه با گريه و عزاءداري بر سيدالشهداء عليه‌السلام و يا با اشتغال به زيارت آن حضرت از ارتكاب به معصيت و گناهان [ صفحه 719] كبيره باكي نداشته باشند مثلا نماز را ترك كنند و يا ضايع نمايند يا به سائر معاصي مرتكب بشوند در حقيقت در حال توبه مرتكب معصيت مي‌شوند و معلوم است كه معصيت در حال توبه جز استهزاء به درگاه خداوندي چيز بيشتر نيست و قطعا توبه محقق نشده و عقاب شديد بر معصيت قطعي بوده و نتيجه از آن عمل ظاهري نخواهند برد (ذلك هو الخسران المبين). پس اشخاصي كه به عزاءداري سيدالشهداء عليه‌السلام اشتغال مي‌ورزند و گريه و زاري بر آن حضرت مي‌كنند و به زيارت مرقد مطهرش اهتمام مي‌كنند بايد از معاصي و ارتكاب به گناهان كاملا پرهيز داشته و پيرامون معاصي كبيره و فسق و فجور نگردند تا اميد واصل شدن به رحمت الهي را داشته و مورد عفو قرار گرفته و مشمول رحمت واسعه‌ي خداوندي باشند. پس در نقل ثواب و أجر با فهمانيدن به مردم آنچه را كه مشروحا بيان شد اغراء به معصيت در كار نبوده و هرگز جرأت و جسارتي در بين نخواهد بود. و در اينجا عين سئوال و جوابي را كه در «جنة المأوي» درج شده بياورم و آنچه در تعليقات بر آن نگارش داده‌ام عينا نقل شود تا مطلب كاملا روشن گردد. [ صفحه 720]

### نقل سؤالي از شيخ استاد كاشف الغطاء و جواب آن‌

(هل البكاء علي الحسين (ع) اغراء للشيعة) سؤال ورد للامام كاشف الغطاء رحمه الله من فضيله الشيخ كاظم الخطيب [495] و هو: هل في قرائة الخطيب للاخبار الواردة في ثواب البكاء علي الحسين عليه‌السلام كما هو مذكور في محله من المقاتل الحسينية اغراء للشيعة يوجب حرمة قرائتها؟ الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله و تحياته و بركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد. جزاك الله عن أخ لك في الله يواليك و يحبك لوجه الله تعالي. و يؤسفني بل و يؤلمني اشد الا لم ان تجول الصروف و الظروف القاسية بين و بينك فلا يتمتع بصري برؤياك و لا سمعي بحديثك. و لكن [ صفحه 721] لا محيص من قضاء الله و قدره كما لا محيص من الرضاء بقضائه و العاقبة للمتقين. اما الاخبار الواردة في ثواب البكاء علي الحسين سلام‌الله‌عليه او زيارته فهي و ان كانت عظيمة و لكنه و لله المجد و العظمة أعظم من ذلك و يستحق اكثر من ذلك. و لكن اللازم علي خطباء المنابر و الذاكرين لرزية الحسين عليه‌السلام في هذا العصر الذي ضعفت فيه علاقة الدين و تجرأ الناس علي المعاصي و تجاهروا بالكبائر أن يفهموا ان الحسين عليه‌السلام قتل و بذل نفسه لاجل العمل بشعائر الدين، فمن لا يلتزم باحكام الاسلام و يتجاهر بالمعاصي فالحسين عليه‌السلام منه بري‌ء كبرائته من يزيد و أصحاب يزيد. و أما ذكر أخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء، و قد تنبه كثير من الكتاب و ذوي الالباب و نشروا ذلك في الصحف حتي ان بعضهم كتب مقالا واسعا في هذا المعني و جعل العنوان «جنايتنا علي الحسين» و حقا ان اكثر أعمالنا جناية عظمي علي الحسين عليه‌السلام و لا مجال للبيان اكثر من هذا و فقكم الله لكل عمل صالح بدعاء: محمد الحسين آل كاشف الغطاء رجوع شود به جنة المأوي ص 210 -209 ط- 1- تبريز [ صفحه 722]

### تعليقي مشتمل بر تحقيق‌

و آنچه اين جانب بر اين سئوال و جواب تعليقه‌ي نگارش داده و موضوع مزبور را كه آيا نقل ثواب بكاء بر سيدالشهداء عليه‌السلام و به زيارت آن حضرت اغراء بر معصيت است؟ تحقيق كرده‌ام در اينجا عينا با الفاظ عربي كه بهتر مي‌توان با آن زبان وسيع شريف مطالب علمي را بيان كرد بياورم تا نفعش عمومي گشته و بر طالبان حقائق بهترين ارمغان گردد. غير خفي علي افطن اللبيب و من يتحري الحقائق بالتحليل و التنقيب الصحيح ان صدور هذا الجواب عن شيخنا الامام الراحل العظيم قدس‌سره انما هو بالنظر الي مصلحة الوقت و الصلاح الذي رآه في اظهاره في هذا العصر التعيس بالنسبة الي بعض الافهام القاصرة من العوام المرتكبين للمعاصي الكبيرة و الموبقات العظيمة. و اما حقيقه الامر فهو ما أشار اليه في اول كلامه حيث قال «اما الاخبار الواردة في ثواب البكاء علي الحسين سلام‌الله‌عليه او زيارته فهي و ان كانت عظيمة ولكنه ولله المجد و العظمة أعظم من ذلك و يستحق اكثر من ذلك». فان الاخبار الواردة بل المتواترة معني في ثواب البكاء علي الحسين عليه‌السلام و زيارة قبره الشريف و مرقده المنيف مضافا الي ضرورة المذهب من أسباب العفو الالهي الذي يقول الامامية قاطبة بثبوته خلافا للمعتزلة المنكرين له و لا سبابه كالشفاعة. فان اصحابنا قائلون بالعفو الالهي عن [ صفحه 723] بعض المذنبين الذين ماتوا من غير توبة عن المعاصي الكبيرة و ان اصر العاصي عليها و مات من غير توبة- تفضلا من الله تعالي و رحمة لعباده و منة عليهم. كما ان القول بالشفاعة من ضرورياتهم.

### عفو الهي و هر مشرك كافر است و بالعكس

كما صرح بهذا الاعتقاد الشيخ المفيد و الشيخ الطوسي و الشيخ الطبرسي و المحقق الطوسي و العلامة الحلي و غيرهم ممن تقدم عليهم او تأخر عنهم رضوان الله تعالي عليهم. فان العفو عن الذنب من غير توبة لا مانع عقلا و نقلا من وقوعه منه تعالي لمن يشاء من عباده غير المشركين و الكافرين [496] اذلا راد لحكمه و لا مبدل لكلماته بل يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد. و قد نطق القرآن الكريم بهذا الاعتقاد الحصيح حيث قال الله تعالي: (ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء) [497] . [ صفحه 724] و قد نفي الله تعالي ان يغفر الشرك و اثبت انه يغفر ما دونه، فيعلم من ذلك ان عدم غفرانه الشرك انما هو مع عدم التوبة لقيام الاجماع علي غفرانه مع التوبة لانه ان كان ما دونه ايضا لا يغفر الا مع التوبة فقد صار ما دون الشرك مثل الشرك فلا معني للنفي و الاثبات. و لما كان افعاله تعالي كاحكامه تابعد للمصالح و مبتنية علي اساس صحيح و لا مجازفة و لا عبث في فعله تعالي فتخصيص عفوه و رحمته ببعض دون بعض لابد و ان يكون لمخصص. و هو قد يكون شفاعة نبي الله او وصي نبي و قد يكون بسبب ملكة نفسانية حسنة. و قد يكون بسبب صدور فعل من الافعال الحسنة كالبكاء علي الحسين عليه‌السلام و زيارة قبره الشريف. و قد ورد في ثواب البكاء عليه و زيارة قبره المطهر عن اهل البيت عليهم‌السلام ما يبحر العقول و لذلك صار الاعتقاد بالثواب في البكاء عليه و الزيارة لقبره الشريف من ضروريات مذهب الشيعة الامامة رضوان‌الله‌تعالي عليهم.و يدل علي ما ذهب اليه الامامية من جواز العفو الالهي من غير توبة بسبب من أسبابه الادلة العقلية و النقلية المذكورة في الكتب الكلامية و التفاسير القرآنية كالتجريد و شروحه و التبيان و مجمع البيان و غيرها. [ صفحه 725] و الايات الشريفة الدالة علي المؤاخذة و التعذيب و الوعيد كلها مخصصة بآية العفو و الغفران اعني قوله تعالي: (ان الله لا يغفران يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء) كا انها مخصصته بآيات التوبة و بما ورد من الاحاديث الكثيرة في خصوص البكاء علي سيدنا المظلوم الحسين عليه‌السلام و زيارة قبره المطهر. ولكن من الواجب الذي ينبغي ان يعلم انه ليس في اخبار البكاء اغراء للشيعة علي المعصية كما قد يتوهم و يزعمه بعض البسطاء نظير ما زعمه المعتزلة في مطلق العفو الالهي من غير توبة، فان الاغراء انما يحصل اذا قطع الانسان علي العفو و الغفران و اما اذا كان معلقا علي امر غير معلوم الحصول فلا اغراء قطعا، و الغفران بسبب من أسبابه معلق علي المشيئة الالهيهة كما في الاية الشريفه: «لمن يشاء» و لا علم لنا [498] انه يشاء ذلك ام لا؟ فيحتمل عدم العفو للشك في كونه ممن يشاءالله العفو عنه و اما في الذنب فالقطع حاصل للعاصي علي استحقاق العقاب و ليس الاستحقاق مشكوكا و هذا يكفي في الارتداع [ صفحه 726] عن المعصية و عدم الاغراء عليها. و بمثل هذا الاشكال يشكل علي ما دل علي العفو عن الصغائر في فرض الاجتناب عن الكبائر بل يشكل بالنسبة الي مطلق المعصية مع تشريع التوبة. ولكن يرتفع الاشكالان بان العفو عن الصغائر معلق علي الاجتناب عن الكبائر و لا يحصل العلم و لا الاطمئنان لاحد بانه لا يرتكب كبيرة اصلا حتي يكون مأمونا من العقاب حين ارتكاب الصغائر. و اما في التوبة فلا وثوق من المرتكب للمعصية حين ارتكابها انه يحصل له التوفيق للتوبة و يحتمل ان يموت قبل التوبة و معه لا مؤمن له من العقبا حين الارتكاب و علي فرض التوفيق لا قطع له لقبول التوبة في حقه بالخصوص. فهنا نقف معك أيها القاري‌ء الكريم و نقول: ان في قرائة الخطباء و الذاكرين في المنابر و نقلهم الاخبار الواردة في ثواب البكاء علي الحسين عليه‌السلام و كذا في نقل لاخبار الواردة في ثواب زيارة قبره المطهر ليس اغراء للشيعة علي المعصية بعد ما عرفت ان استحقاق العقاب علي المعصية قطعي و اما العفو الالهي الذي من أسبابه البكاء و الزيارة فمعلق علي أمر غيرمعلوم الحصول معلق علي المشية الالهية بل معلق علي قبوله تعالي البكاء و الزيارة ان صدرا عن المكلف مع شرائط القبول و لا يعلم [ صفحه 727] حصولها علي القطع فتبين ان حصول الثواب معلق و استحقاق العقاب قطعي محقق فكيف يحصل الاغراء؟

### وظيفه‌ي خطباء و اهل منابر

نعم ينبغي للخطباء و الذاكرين لمصائب الحسين عليه‌السلام عند نقل الاخبار الواردة في ثواب البكاء و الزيارة فهم ما ذكرناه اولا و افهام هذا المطلب علي العوام ثانيا و تفهيمهم ذلك علي النحو الاتم و و الا فهم المسئولون ان حصل الاغراء لهم و لذلك قال شيخنا الاستاد قدس‌سره: «و اما ذكر اخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء» يعني ذكر اخبار الثواب فقط من دون بيان واقع المطلب و تحليله عليهم كما هو حقه علي ما شرحناه فانه يحصل لهم الاغراء حينئذ.

### جواب تحقيقي ديگر

ثم لا يخفي علي القاري‌ء العزيز ان هنا جوابا آخر عن الاشكال ينبغي الاشارة اليه فنقول: ان البكاء علي الحسين عليه‌السلام من مصاديق التوبة فان التوبة عبارة عن الرجوع الي الله تعالي و الانابة اليه و الندامة عن المعاصي و البكاء علي الحسين عليه‌السلام رجوع الي الله تعالي بوساطته و هو يحصل بالارتداع عن المعاصي و عدم العصيان علي الله تعالي في أوامره و نواهيه فكيف يرتكب الباكي علي الحسين عليه‌السلام المعاصي و الموبقات و الحال انه يبكي عليه فمن ارتكب المعاصي و يبكي علي الحسين عليه‌السلام فهو يتوب و يرجع الي الله تعالي مع اشتغاله في حينه علي المعصية علي الله تعالي و يشتغل بالمعاصي حين التوبة و لا شك ان في ارتكاب المعصية [ صفحه 728] في حال التوبة تمسخر و استهزاء فيصير عمله من أعظم الموبقات و هذا هو الخسران المبين. و اكثر الباكين و الزائرين الذين يرتكبون المعاصي و الموبقات كتركهم الصلوات غافلون عن ذلك والله الهادي الي الصراط السوي ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب. [ صفحه 729]

### از رويه شيخ مفيد بايد پيروي كرد

#### اشاره

ص:- 378- س:- 18 (رويه‌ي شيخ مفيد (ره) و شيخ طوسي (ره) در نقل تواريخ آنست) (اگر سندي به نقل وقائع از مشايخ خودشان نداشته باشند) (نقل نمي‌كنند) و از اين رويه‌ي شيخ مفيد (ره) و بزرگان ديگر بايد درس عبرت گرفت و بر مؤلفين مسلمين بويژه شيعه لازم است كه از امثال آن بزرگان پيروي نمايند با اين كه عصر شيخ مفيد (ره) نزديك به اعصار ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام بوده باز خبري كه با سندش به آن بزرگوار و امثال آن شخصيت بزرگ ديني مانند سيد مرتضي علم الهدي (ره) و شيخ طوسي (ره) نرسيده و مورد اعتمادشان نمي‌گشت يك موضوع تاريخي را نقل نمي‌كردند كجا رسد به موضوعات اعتقادي و فروعات اصول دين و احكام شرع مبين كه بدون مدرك و روايتي با سند مورد اعتماد موضوع اعتقادي و فورعات احكامي را هرگز ادعا نكرده و ثبت اوراق كتابهاي خود نمي‌نمودند. و بعد از سپري شدن دوران آن بزرگواران نيز علماي اعلام آنچه در تصانيف و مؤلفات خودشان موضوع تاريخي و از احوال گذشتگان [ صفحه 730] و حالات ايشان نقل مي‌نموده‌اند مصادر نقليات خودشان را از كتب معتبره ارائه داده و نشان مي‌دادند گرچه از كتاب ضعيفي هم بوده بر آن مصدر و مدرك نقل تصريح مي‌كردند مانند سيد اجل سيد رضي‌الدين علي ابن طاووس حسني (ره) كه در تأليفاتش تمامي مدارك نقليات خود را گرچه از كتب ضعيفه هم بوده باشد نشان داده است چنانچه بر ناظر بر تأليفات آن بزرگوار اين مدعا روشن است و كتابي در تاريخ خلفاء تأليف فرموده به نام (الاصطفاء في تاريخ الخلفاء) متأسفانه تا حال به نسخه‌ي آن اطلاع نيافته‌ايم و اگر به دست مي‌آمد قطعا ارزش تاريخي بسيار دارد و از قرار معلوم حقائق تاريخي را در آن به قلم آورده است و شايد اين مطلب باعث عدم انتشار آنست، پس در هر كتابي كه اساسش بر نقليات گذاشته شده مؤلف آن هر قدر مصادر و مدارك نقليات خودش را نشان بدهد و بلكه با ذكر صفحه و سطر آنچه را كه نقل كرده از آن كتاب نگارش داده باشد باعث اعتماد و اعتبار بر آن كتاب خواهد بود.

### از لغزشهاي بعضي از ارباب تأليف و رد آن‌

و در ميان مشايخ محدثين عصر ما نيز مرحوم علامه‌ي محدث ثقه‌ي جليل آقاي حاج مولي علي واعظ تبريزي خياباني صاحب مجلدات وقائع الايام رحمه الله تعالي رويه‌ي بسيار خوبي در تأليفاتش دارد هرچه از ضعيف و قوي و صحيح و سقيم نقل كرده مصدر و سند نقل خود را نشان داده است و مانند بعضي از مؤلفين مثل مرحوم ملا اسماعيل واعظ سبزواري (ره) كتابها و تأليفات خود را با حرفهاي بي‌مدرك پر نكرده كه اسباب عار و ننگ شده و اهانت را به عالم شيعه وارد سازد تعجب است مرحوم [ صفحه 731] سبزواري حتي در تواريخ مشهوره و واضحه نيز حرفهاي بي‌اصل دارد. خصوصا كه نقل راجع به تاريخ يك هزار و چهارصد سال تقريبا قبل باشد حالا مؤلفي كه مي‌خواهد موضوع تاريخي يك هزار سال قبل را بيان كند بايد مدرك نقل را بيان نمايد و نشان دهد و الا بقدر پشيزي ارزش نداشته و مورد اعتماد نخواهد بود يا بيان نمايد كه فلان موضوع تاريخي را كه نگارش داده‌ام از استنباطات و اجتهادات خود آن مؤلف مي‌باشد نه اين كه از مؤرخين تصريح بر آن كرده باشند و اگر به اين امر تصريح نكند اجتهادات و استنباطهاي تاريخي خود را جزء تاريخ كرده و خيانت ورزيده است مانند استاد عباس اقبال كه در مقدمات كتابش (خاندان نوبختي) اين مطلب را عملي كرده و حدسيات خود را جزء تاريخ نموده كه هيچگونه ارزش تاريخي ندارد. و از آنچه گفته شد معلوم مي‌شود اگر كسي گويد: كه پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله (با تمكن مالي كه پس از ازدواج با خديجة داشت به آساني مي‌توانست وسائل تحصيل سواد و آموختن خط را براي علي عليه‌السلام فراهم سازد و هزينه‌اش را بپردازد [499] ) و ابدا مدرك اين ادعاي خود را [ صفحه 732] نگارش ندهد سر موئي ارزش ندارد و ادعائي مي‌باشد بدون دليل. اين همه كتابها از علماي شيعه و سني و اشخاص خارج از اسلام در تاريخ حالات اميرالمؤمنين عليه‌السلام تأليف كرده و به مجلدات پرداخته‌اند ابدا به همچو مطلبي اشاره نكرده‌اند و علاوه اين مطلب اگر از روي فهم و اجتهاد گوينده‌ي آن كلام است به خودش واگذار مي‌شود و هرگز كسي از شيعه آن را قبول ندارد و در اجتهاد خود به خطا رفته است زيرا آن مطلب با قواعد مذهب شيعه‌ي اماميه باطل است چون امام عليه‌السلام هيچ وقت احتياج به تحصيل علم و خط و تكثير سواد ندارد علم اميرالمؤمنين عليه‌السلام مأخوذ از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و علم لدني است يعني از جانب خداست و امام (ع) در تمامي اوصاف و كمالات معنوي خود مثل پيغمبر صلي الله عليه و آله است ابدا امام عليه‌السلام با پيغمبر صلي الله عليه و آله فرقي ندارد مگر در منصب نبوت كه امام عليه‌السلام آن را ندارد چون نبوت با خاتميت پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم خاتمه يافته و لذا فرمود: انت مني بمنزلة هارون من موسي الا انه لا نبي بعدي. هارون وصي موسي (ع) بود و منصب نبوت هم داشت فقط آن را در آن حديث متواتر قطعي الصدور استثناء فرموده و بغير از نبوت در تمامي اوصاف اميرالمؤمنين عليه‌السلام مثل پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله است چنانچه رسول‌الله صلي الله عليه و آله درس نخوانده و تحصيل علم و كتابت و خط نكرده اميرالمؤمنين عليه‌السلام نيز از كسي تحصيل علم و خط نكرده تا هزينه‌اش را پيغمبر صلي الله عليه و آله از مال خديجه عليهاالسلام بپردازد امام (ع) مثل پيغمبر صلي الله عليه و آله از اول امام [ صفحه 733] است نه اين كه به او بعدا علم و امامت داده مي‌شود و او را خداوند بعدا امام مي‌كند چنانچه پيغمبر اكرم ما صلي الله عليه و آله و سلم از اول تولدش پيغمبر و امام است. خداوند در حق عيسي (ع) فرموده: قال اني عبدالله آتاني الكتاب و جعلني نبيا. به فرمايش شيخ مفيد (ره) در اوائل المقالات: كلام عيسي (ع) در مهد در كمال عقل و ثبوت تكليف و بعد از اداء واجبي از او بود نبوتي بود كه براي او حاصل شده بود و ظاهر قرآن در قول خداوند تعالي: قال اني عبدالله.... الخ بر آن دلالت دارد و اين مذهب تمامي اهل امامت و جماعتي از شيعه غير امامي است و بر آن مذهب قائلند نفراتي از معتزلة و كثيري از اصحاب حديث و مخالف در آن خوارج و بعضي از زيديه و فرقه‌هائي از معتزله است- اوائل المقالات ص 105 ط 2 تبريز. و مفاد آيه‌ي شريفه را به معناي حقيقي آن هم حمل خواهيم كرد كه خدا مي‌فرمايد:عيسي گفت: من بنده‌ي خدايم و به من كتاب داده و مرا پيغمبر كرده است كه جملات ماضي در معني حقيقي خودش است نه معني مجازي باشد كه به اعتبار آينده به من كتاب خواهد داد و مرا نبي خواهد كرد چنانچه سنيها و سني‌مآبها مي‌گويند و حرفشان با موازين علمي درست نيست زيرا معني مجازي قرينه مي‌خواهد تا قرينه‌ي صارفه از معني حقيقي نباشد نمي‌توانيم لفظ را به معني مجازي حمل كنيم پس عيسي (ع) در آن موقع كه در گهواره بود پيغمبر بود و به او كتاب داده [ صفحه 734] شده بود اين است كه شيخ مفيد (ره) فرمود: كه كلام عيسي (ع) در مهد در كمال عقل و ثبوت تكليف و نبوت برايش حاصل بود- كلامي است كه مطابق قواعد علمي است چنانچه اين موضوع را در تعليقات كتاب جنةالمأوي و در كتاب علم امام (ع) ص 96 -74 مشروحا بيان كرده‌ام. و ضروري در اسلام است كه رسول‌الله خاتم انبياء صلي الله عليه و آله و سلم افضل از عيسي (ع) است پس قطعا از اول داراي علم نبوت و كمالات و اوصاف رسالت و خاتميت بوده و علم او تحصيلي نيست و اميرالمؤمنين علي (ع) نيز در تمامي‌اوصاف و كمالات مثل رسول‌الله صلي الله عليه و آله است و احتياجي به تحصيل علم و خط نداشت تا هزينه‌ي آن از مال خديجه عليهاالسلام پرداخت شود. و توهم نشود كه اينم طلب از اصول دين و فروعات آنست و ظواهر قرآن نسبت به اصول دين و فروع آن حجت نيست چون از ظواهر ظن حاصل مي‌شود و ظن در اصول دين و فروع اصول حجيت ندارد پس چطور اماميه تمسك به ظاهر قرآن مجيد: قال اني عبدالله.... الخ مي‌كنند. زيرا تمسك اماميه در اين مطلب مورد بحث به مجرد ظاهر ظن‌آور قرآن كريم نيست تا اشكال متوهم وارد شود به جهت اين كه با ضميمه‌ي سائر ادله و قرائن قطعيه ظاهر قرآن به مرتبه‌ي نص رسيده و از محكمات مي‌گردد زيرا قرآن و احاديث اهل‌بيت اطهار عليهم‌السلام و ضرورت مذهب اماميه توافق دارند با ملاحظه‌ي آنها براي مكلف قطع حاصل است كه [ صفحه 735] مفاد آيه‌ي شريفه نامبرده آنست كه احاديث اهل‌بيت عليهم‌السلام و ضرورت مذهب نيز بر آن دلالت دارد پس آنچه از قرآن استفاده مي‌شود قطعي است نه از باب ظن است كه اشكال متوهم وارد شود. و خداوند مي‌فرمايد: و آتيناه الحكم صبيا- يعني ما به يحيي نبوت را در ايام بچه‌گي وي داديم پس قطعا خاتم انبياء كه افضل از يحيي (ع) است بالضرورة نبوت و علم و حكمت رسالت را از حال صباوت و بچه‌گي ظاهري دارا بوده است و اميرالمؤمنين علي (ع) نيز مثل رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم است زيرا فرقي ندارند پس احتياجي به تعليم گرفتن خط و تحصيل علم نداشته است و علاوه پيغمبر و امام عليه‌السلام داراي روح پنجم است كه عبارت از روح‌القدس است كه به نص قرآن اختصاص به انبياء دارد و آن روح را پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم از اول دارا مي‌باشد و امام (ع) نيز مثل اوست و انسان كاملي كه داراي روح‌القدس است محتاج به تعليم و تربيت اشخاص عادي نيست تا از او تحصيل علم كند و خط بياموزد. و اگر كسي به پيغمبر و امام (ع) حق تعليم داشته باشد او بايد تفوق و برتري بر آنها داشته باشد چون در اين صورت فرض اين است كه علم امام تحصيلي است و علمش لدني و من جانب الله نيست و حال آن كه پيغمبر و امام (ع) برتري بر همه دارند و افضل از تمامي مردم‌اند زيرا ترجيح راجح بر مرجوح است كه موافق عقل است و در صورت اولي ترجيح مرجوح بر راجح لازم مي‌آيد و آن عقلا محال است. رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم در حال طفوليت امام حسن و امام حسين عليهماالسلام [ صفحه 736] كرارا مي‌فرموده: ابناي هذان امامان قاما اوقعدا و اين حديث از مسلمات است و ظواهر الفاظ آن حجت بوده و بر حسب قاعده حمل بر معني حقيقي خواهيم كرد پس آن دو بزرگوار در آن حال امام بوده‌اند و كسي كه امام بوده باشد بايد تمامي اوصاف امامت و كمالات آن را در آن حال داشته باشد و مشتقات بلاشك در حال تلبس به مبدأ در معني حقيقي استعمال مي‌شود و استعمالش در آينده مجاز است بالاتفاق و در حال انقضاء مورد اختلاف است كه آيا حقيقت است يا مجاز؟ پس در آن حال كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به حسنين عليهماالسلام اطلاق امام كرده بايد لفظ امام را در معني حقيقي استعمال فرموده باشد زيرا به اعتبار آينده‌ي آنها مجاز است و لفظ در آن بدون قرينه استعمال نمي‌شود و اعتبار من قضي هم در مورد حديث معني ندارد پس حسنين عليهماالسلام در حال حيات رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم كه پنج و يا شش سال داشته‌اند امام بوده‌اند و قيام و قعود آن دو بزرگوار براي امامت در آينده لازم نگرفته كه اطلاق: ابناي هذان امامان... در معني مجازي استعمال شده باشد چون قيام و قعود آن دو بزرگوار قطعا بعد از امام ناطق اميرالمؤمنين عليه‌السلام خواهد بود و با وجود آن حضرت آن دو بزرگوار امام صامت‌اند پس در زمان استعمال رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آن كلمات مباركه را امام بوده‌اند حقيقتا. نظر به قاده‌ي كه بيان شد: امام عليه‌السلام در تمامي اوصاف و كمالات [ صفحه 737] باطني و ظاهري بغير از منصب نبوت مثل پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم است و ابدا فرقي ندراند و لذا در ميان اماميه ضروري و از مسلمات است كه در امام صغير و كبير بودن فرق نمي‌كند تمامي كمالات كه در حال كبير بودن امام (ع) به هر نحو است از علم و فعليت آن و عصمت و واقعي بودن آن صفت و دارا بودن امام (ع) مثل رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به مقام ولايت تشريعي و تكويني [500] و سائر اوصاف و كمالات در حال بچه‌گي و طفوليت پيغمبر و امام (ع) و حال بلوغ و جواني و كهولت آن ذوات مقدسه يكسان بوده و فرق نمي‌كند مگر اين كه با وجود امام ناطق امام ديگر خواه در حال طفوليت او باشد يا در حال بلوغ و كبر سن امام (ع) بوده باشد مثل امام حسين (ع) در زمان حيات امام حسن (ع) امام صامت است و لذا دو امام ناطق در يك عصر جمع نمي‌شود و بعد از رحلت امام ناطق بعض شئون امامت مانند واسطه در فيض بودن و نزول ملائكه در شب قدر به محضر امام (ع) متوجه به امام (ع) صامت مي‌شود كه بعد از رحلت امام قبلي ناطق گرديده است و الا دارا بودن به كمالات امامت حال صغر و كبر و طفوليت و كهولت در امام (ع) فرق نمي‌كند و [ صفحه 738] اين مطلب از ضروريات مذهب اماميه بوده و ابدا قابل انكار نيست و لذا چند نفر از ائمه‌ي اطهار اثني‌عشر عليهم‌السلام در حال طفوليت امام ناطق شده‌اند و عموم شيعه بر آن اتفاق داشته و از ضروريات و اساسيات مذهب اماميه اثنا عشرية است. صفوان بن يحيي گويد: به امام رضا (ع) عرض كردم قبل از آن كه خداوند ابوجعفر يعني امام جواد (ع) را به شما روزي كند از شما از امام (ع) سئوال مي‌كردم مي‌فرموديد كه خداوند به من غلامي خواهد داد و حالا خدا او رابه شما ارزاني فرموده و چشمهاي ما را با وجود او روشن ساخته و خدا آن روز را به ما نشان ندهد هرگاه قضيه‌ي اتفاق افتاد يعني شما نباشيد پس ما به كه رجوع نمائيم؟ يعني امام كيست؟ امام رضا (ع) اشاره فرمود به ابوجعفر (ع) و او در جلو امام (ع) ايستاده بود عرض كردم فداي تو بشوم «هذا ابن ثلاث سنين» اين سه ساله است فرمود: و ما يضره من ذلك قد قام عيسي بالحجة و هو ابن اقل من ثلاث سنين [501] يعني در سن سه سال بودن به او ضرر نمي‌رساند كه امام باشد عيسي قيام به نبوت كرد و او كمتر از سه سال داشت. [ صفحه 739] امام رضا (ع) كه در سال (203) هجرت از دنيا رحلت فرموده امام جواد (ع) سن مباركش به هشت نرسيده بود زيرا تولد آن حضرت در سال (195) بوده است. خيراني از پدرش نقل مي‌كند گويد: در خراسان در پيش روي امام رضا (ع) ايستاده بودم شخصي عرض كرد اي آقاي من هرگاه آنچه خواهد شد بشود يعني شما از دنيا رحلت فرموده باشيد پس به كدام شخص رجوع كنيم فرمود: به فرزندم ابوجعفر (ع) شخص سئوال‌كننده گويا سن ابوجعفر (ع) را كوچك شمرد امام رضا عليه‌السلام فرمود: ان الله بعث عيسي بن مريم رسولا نبيا صاحب شريعة مبتدأة في أصغر من السن الذي فيه ابوجعفر (ع) [502] حاصل اين است كه خداوند عيسي را به رسالت و نبوت برانگيخت و او صاحب شريعت بود و سن وي كوچكتر بود از سني كه ابوجعفر (ع) در آن سن است.

### بيانات مأمون در حق امام جواد و اين كه علم اهل بيت از خداست

و موقعي كه مأمون‌الرشيد عباسي خواست دختر خود ام‌الفضل را به حضرت امام جواد عليه‌السلام تزويج نمايد و عباسيها اعتراض كردند كه وي سنش كوچك است مأمون در جواب آنها گفت: و اما ابوجعفر محمد بن علي عليه‌السلام قد اخترته لتبريزه علي كافة اهل الفضل في العلم و الفضل [ صفحه 740] مع صغر سنه و الاعجوبة فيه بذلك و أنا أرجو أن يظهر للناس ما قد عرفته منه فيعلموا ان الرأي ما رأيت فيه فقالوا: ان هذا الفتي و ان راقك منه هديه [503] فانه صبي لا معرفة له و لا فقه فامهله ليتأدب و يتفقه في الدين ثم اصنع ما تراه بعد ذلك. فقال لهم: و يحكم اني اعرف بهذا الفتي منكم و ان هذا من اهل‌بيت علمهم من الله و مواده و الهامه لم يزل آباؤه اغنياء في علم الدين و الادب عن الرعايا الناقصة عن حد الكمال فان شئتم فامتحنوا اباجعفر بما يتبين لكم به ما وصفت من حاله... بعد از جريان تفصيل آن مجلس و ظاهر شدن علم امام عليه‌السلام مأمون رو به اهل مجلس و بني‌العباس كرده گويد: و يحكم ان اهل هذا البيت خصوا من الخلق بما ترون من الفضل و ان صغر السن فيهم لا يمنعهم من الكمال اما علمتم ان رسول‌الله صلي الله عليه و آله افتتح دعوته بدعاء اميرالمؤمنين علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام و هو ابن عشر سنين و قبل منه الاسلام و حكم له به و لم يدع احدا في سنه غيره و بايع الحسن و الحسين عليهماالسلام و هما ابنادون ست سنين و لم يبايع صبيا غير هما افلا تعلمون الان ما اختص الله به هؤلاء القوم و انهم ذرية بعضها [ صفحه 741] من بعض يجري لاخر هم ما يجري لاولهم قالوا صدقت [504] الخ... در اين عبارات مأمون‌الرشيد خوب بايد تأمل كرد كه چقدر حقايق را روشن ساخته و با دليل و منطق چطور مدلل نموده كه در مثل امام جواد عليه‌السلام و در آبائه و اجداد آن حضرت صغر سن و كبر آن فرق ندارد زيرا علوم آنها كسبي نيست و در خواندن و نوشتن و علوم احتياج به كسي ندارند و به اين جمله او: «و ان هذا من اهل‌بيت علمهم من الله» بايد دقت كرد يعني علمشان من جانب الله تعالي است و كسبي نيست و لدني است: «و علمناه من لدنا علما [505] .»خداوند كه به خضر (ع) علم آموخته خاتم انبياء (ص) و اوصياء او اشرف و افضل از خضرند پس به طريق اولي به آنها علم لدني آموخته و الا آن حضرات افضل از خضر (ع) نمي‌شوند و حال آن كه بالضرورة من الدين افضلند.

### دلالت آيه‌ي تطهير

به عقيده‌ي شيعه‌ي اماميه و اكثر اهل سنت و اهل تحقيق آنها آية تطهر: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم [ صفحه 742] تطهيرا [506] . درباره‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و اميرالمؤمنين و فاطمه‌ي زهراء و امام حسن مجتبي و سيدالشهداء عليهم‌السلام نازل شده است و به موجب اخبار متواتره به طرق شيعه و سني مورد نزول آيه‌ي شريفه و مفاد آن اختصاص به پنج تن آل‌عبا عليهم‌السلام دارد و زوجات پيغمر صلي الله عليه و آله داخل نيستند چون دفع رجس از آن بزرگواران است نه رفع آن تا زوجات داخل شوند و رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم خارج از مفاد آيه‌ي شريفه باشد و رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم باالاجماع داخل آيه‌ي شريفه است پس دفع رجس است و زوجات خارج مي‌شوند قطعا. و خداوند تمامي پليديها را از آل‌عبا دفع فرموده و از اساس نگذاشته ارجاس معنوي به آنها راه يابد. و الف لام در (الرجس) يا استغراق است يا جنس در هر صورت افاده‌ي عموم مي‌كند پس تمامي ارجاس را خداوند از اهل‌بيت عليهم‌السلام دفع فرموده است و از جمله‌ي ارجاس معنوي گناه و جهل و ناداني و خطا و سهو و نسيان و حرص و طمع و امثال آنهاست و خدا تمامي آنها را از آل‌عبا عليهم‌السلام دفع فرموده است. و اراده‌ي خداوندي محال است از مراد تخلف كند و به مجرد مشيت [ صفحه 743] خداوندي و اراده‌ي تكويني تمامي ارجاس از آنها تكوينا برطرف شده است [507] در عين حالي كه اختيار دارند و مي‌تواند معصيت از آنها صادر شود و جهل و ناداني و خطا و سائر اوصاف از آنها سر بزند و به آنها راه يابد ولي نظر به ملكه‌ي عصمت هرگز محال است كه يكي از آن اوصاف رذيله از ايشان سر زده و بروز نمايد مثل اين كه ماها اختيار داريم دست خودمان را توي آتش فرو ببريم ولي هرگز اين كار را نمي‌كنيم و ضرر آن را مي‌دانيم و از سوختن دست آگاهيم پس در اهل بيت عليهم‌السلام از اول امرشان جهل راه ندارد و به اتفاق و اجماع اماميه باقي ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام داخل حكم آيه‌ي شريفه‌اند و به آنها نيز جهل را راه نيست و علم‌شان من جانب الله تعالي بوه و لدني است و از آن موقع كه در گهواره‌اند مانند حضرت مسيح عليه‌السلام چون داراي روح‌القدس بوه و عالمند [ صفحه 744] جهل در آنها وجود ندارد. يعقوب سراج گويد: وارد شدم به حضور حضرت امام صادق عليه‌السلام ديدم آن حضرت را در بالاي سر حضرت موسي عليه‌السلام ايستاده و او در گهواره است و با وي به طور سري و طولاني صحبت مي‌كند نشستم تا امام عليه‌السلام از صحبت با فرزندش فارغ شد پس رفتم به طرف او به من فرمود نزديك شو به مولاي خود و به او سلام كن نزديك شدم و به او در گهواره سلام كردم جواب سلام مرا با زبان فصيح به من رد فرمود بعد فرمود برو و دختري را كه ديروز به او نام‌گذاري كرده‌اي نام او را تغيير بده آن ناميست كه خدا آن را مبغوض مي‌دارد و دختري براي من متولد شده و اسم او را (....) گذاشته بودم امام صادق سلام‌الله‌عليه فرمود به امر وي امتثال كن تا راستگار شوي و نام آن دختر را تغيير دادم [508] .

### سن امام هادي در زمان وفات امام جواد

و حضرت امام هادي علي نقي سلام‌الله‌عليه در زمان وفات حضرت امام جواد عليه‌السلام هشت سال بيشتر نداشته چون وفات امام جواد عليه‌السلام در سال (220) ه اتفاق افتاده و ولادت امام هادي عليه‌السلام در سال (212) ه واقع شده و از ضروريات مذهب ما شيعه‌ي اماميه آنست كه آن حضرت در آن موقع هشت سالگي به تمامي علوم انبياء و مرسلين و علوم خاتم انبياء و علي مرتضي و آباء و اجداد اطهار خود دارا بود و بدون تعليم [ صفحه 745] از كسي خط مي‌نوشت و از كسي تعليم خط نوشتن ياد نگرفته تا هزينه‌اش را از دارائي خود يا پدر بزرگوارش بپردازد يا كسي ديگر بپردازد يا به حرف خرافي بعضي مانند رسول‌الله صلي الله عليه و آله هزينه تحصيل خط و علم اميرالمؤمنين عليه‌السلام را از مال خديجه عليهاالسلام كه در اختيار او گذاشته بود بپردازد و در يكي از دانشگاهها و دانشكده‌هاي خيالي حجاز يا در خود مكه از خوشنويسان زبردست و از استادان علوم تحصيلات خود را به پايان رسانيده باشد زهي اين تصورهاي باطل و اين خيال‌هاي محال و اين قلم‌هاي زهرآگين كه برخلاف عقائد ضروري شيعه‌ي اماميه برداشته مي‌شود. و تصورات باطلي در مخيله‌ها و اذهان به وجود آورده و موهوماتي از مزدوران استعمار جزء تاريخ بزرگان دين و بينانگذاران اسلام قرار داده مي‌شود كه جز خيانت و جنايت به عالم شيعه چيزي بيشتر نيست مي‌خواهند باآن دروغ‌پردازيها براي نسل آينده مدرك درست كنند. معلي بن محمد گويد: خارج شد امام ابوجعفر جواد عليه‌السلام در اول و ابتداي زمان وفات پدر بزرگوارش و نظر كردم بر قد آن حضرت تا قامت او را به اصحاب خودمان وصف و تعريف نمايم پس آن حضرت نشست بعد فرمود: اي معلي خداوند احتجاج فرموده در امامت مثل آنچه احتجاج فرموده با آن در نبوت و فرمود: [ صفحه 746] و آتيناه الحكم صبيا [509] . چون امام و پيغمبر فرقي ندارند مگر در منصب نبوت و مرتبه‌ي امامت و خلافت و ولايت كبري بالاتر از مرتبه‌ي نبوت است و اين مطلب را در تعليقات خود بر كتاب (انيس الموحدين) بيان كرده‌ام [510] پس همچنان كه خدا بر يحيي عليه‌السلام نبوت را در حال بچه‌گي داده امامت را نيز بر امام از اول عنايت فرموده است.

### تكلم ائمه با زبانهاي مختلف‌

ابوحمزة نصير خادم گويد: مكرر شنيدم ابومحمد امام حسن عسكري (ع) با غلامان خويش با لغتهاي آنها حرف مي‌زد و در آن غلام‌ها ترك و روم و صقالبه بودند و از اين كار تعجب كردم و گفتم او در مدينة متولد شده و به كسي ظاهر نشد تا اين كه امام ابوالحسن هادي (ع) از دنيا رفت و كسي او را نديد پس چطور با آنها با لغات‌شان تكلم كرده و حرف مي‌زند و اين مطلب را در نفس خودم مي‌گفتم پس آن بزرگوار رو كرد به من و فرمود: خداوند عزوجل حجت خود را از ديگر مردم و خلق خود جدا كرده و به او معرفت تمامي اشياء را عطا فرموده و حجت [ صفحه 747] او بر تمامي لغات و انساب و حوادث معرفت داشته و مي‌داند و هرگاه اين طور نباشد ميان حجت و آنهائي كه او بر آنها حجت خداست فرق نمي‌شود [511] . ناگفته نماند: صقالبه جمع صقلاب است و آنان اقوامي بودند كه در ميان بلغار و قسطنطنية سكونت داشتند و مردم فعلي چك‌وسلواكي و يوگوسلاوي از اعقاب همين اقوام مي‌باشند و صقلاب با سين نيز نوشته مي‌شود. نصير خادم از تكلم امام (ع) با غلامهاي خود با زبان مادري آنها از تركي و رومي و صقلابي در تعجب شده در صورتي كه مي‌دانسته امام (ع) در كودكي نزد كسي آن زبانها را ياد نگرفته و امام (ع) از ضمير او خبر داده و با دليل به او فهمانيده كه كسي كه او حجت خدا بر عموم بشر است بايد به زبان آنها آشنا باشد و الا بايد در او صفت نقص [ صفحه 748] وجود داشته باشد كه عبارت از نفهميدن اوست زبان اشخاصي را كه او بر آنها حجت خداست و حال آن كه در امام (ع) نقصي نبايد وجود داشته و فاقد صفات كمال بوده باشد چنانچه ادله‌ي عقلي و نقلي بر آن دلالت دارد. علي بن مهزيار گويد: غلام خود را پيش امام ابوالحسن هادي (ع) براي حاجتي فرستادم و او سقلابي بود و غلام برگشت در حالي كه در تعجب بود به او گفتم به تو چه شده كه در تعجب هستي؟ گفت: چطور تعجب نكنم پيوسته با من با زبان سقلابي حرف مي‌زد گويا او يكي از افراد ماست [512] . ابوهاشم جعفري تركي حرف زدن امام هادي (ع) را در مدينة ايام واثق عباسي به ابغاء سرلشكر قشون ترك نقل كرده است باز ابوهاشم جعفري تكلم امام هادي عليه‌السلام را با وي به زبان هندي نقل كرده و از معجزه‌ي امام عليه‌السلام به چندين زبان آشنا شده كه يكي از آنها زبان هندي بوده است [513] . آيا امام هادي و امام حسن عسكري عليه‌السلام آن زبانها را از كسي آموخته بودند؟ و به كسي كه از وي زبان ياد گرفته بودند به او اجرت [ صفحه 749] داده و هزينه‌ي آن را پرداخته بودند؟ آيا در تاريخي اين مطلب را در حق أئمه عليهم‌السلام نگارش داده‌اند؟ مگر اين كه گفته شود: گر چه مؤرخين درباره‌ي ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام همچو مطلبي را نگارش نداده‌اند ولي در عصر ما روشنفكران خمود پيدا مي‌شوند كه دروغهاي خيالي خودشان را جزء تايخ كنند و در صفحات آن آنها را ثبت نمايند بلكه مدركي براي نسل آينده تهيه كنند تا آنها بتوانند اميرالمؤمنين عليه‌السلام و ساير ائمه‌ي طاهرين (ع) را به رديف آن جهال بي‌علم و معرفت كه خلافت اسلامي را بعد از پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم اشغال كردند بياورند و آن حجج الهي را امثال آنها بشمارند.

### تذكر به خوانندگان محترم از اغراض استعماري‌

به خواننده‌ي محترم تذكر داده مي‌شود: كه در عصر ما كتابهائي تأليف مي‌شود كه در آنها جز عداوت با اسلام منظوري نيست و سعي دارند كه در تاريخ حالات رسول‌الله صلي الله عليه و آله و ائمه‌ي طاهرين عليهم‌السلام دروغها و اغراض استعماري غالب بلكه اغلب از مستشرقين را بگنجانند تا در تاريخ حالات پيغمبر اكرم و أئمه عليهم‌السلام لكه بچسبانند. و در آن كتابها احتمالات و حدسيات غير صائب و اجتهادات فاسد خودشان را با حرفها و افتراهاي مستشرقين به هم آميخته و از آن معجون مهلك ساخته و به خورد مردم ساده‌لوح از مسلمين بدهند و براي نسل آينده مدرك بي‌اساس درست كرده و مصدر بي‌حقيقت تهيه كنند و تاريخ را كه تاريك است تاريكتر نمايند و تاريخ رسول‌الله صلي الله عليه و آله و أئمه عليهم‌السلام را كه روشن و واضح است مبهم سازند ولي غافلند از اين كه زندگاني و [ صفحه 750] سرگذشت ايام كودكي پيغمبر اكرم (ص) و أئمه (ع) قبل از بعثت و بعد از آن روشن تر از آنست كه دشمنان اسلام بتوانند لكه بر آن بچسبانند و پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم را در كيش قوم خويش پندارند و يا به او نسبت خواندن و ياد گرفتن تورات را با آن كلفتي بدهند .

### غرض گوستاولبون در تاريخ تمدن‌

چنانچه اين كذب صريح و افتراء آشكار را (گوستاولبون فرانسوي) در تاريخ تمدن اسلام به ساحت قدس رسول‌الله صلي الله عليه و آله نسبت داده است كه از راهب بحيرا در سفر شام تورات ياد گرفت در صورتي كه مدت بسيار كمي و چند ساعت بيشتري به راهب نامبرده مهمان نبوده‌اند و علاوه كدام تاريخ و درك دام كتاب سيره‌ي رسول‌الله صلي الله عليه و آله اين مطلب را كسي نگارش داده است تا آقاي (گوستاولبون) آن كذب محض را در حق رسول‌الله صلي الله عليه و آله نوشته است و از تأليف كتابي به نام (تاريخ تمدن) منظوري [514] جزء اين كه آن چند كلمه دروغ واضح و كذب محض را در آن بگنجاند نداشته است بلكه به ساحت قدس رسول‌الله صلي الله عليه و آله و به تاريخ زندگاني روشن آن يگانه منجي عالم بشريت بتواند لكه‌ي سياهي وارد سازد ولي غافل بوده كه به ادعاء دروغي لباس صدق و راستي نتوان پوشانيد. [ صفحه 751] شيخ امام فقيه قطب‌الدين راوندي (ره) در كتاب «الخرايج و الجرائح [515] « نقل كرده از محمد بن ميمون گويد: در محضر حضرت رضا عليه‌السلام بودم و هنوز آن حضرت به خراسان تشريف نبرده بود و سفري به مكه فرمود من نيز در خدمت آن حضرت بودم چون خواستم مراجعت كنم خدمت آن حضرت عرض كردم كه مي‌خواهم به مدينه بروم كاغذي براي ابوجعفر محمد تقي جواد عليه‌السلام بنويسيد تا من ببرم امام تبسمي فرمود و نامه نوشت پس من روانه‌ي مدينة شده و آن نامه را آوردم و در آن وقت چشم‌هاي من نابينا شده بود پس موفق خادم حضرت امام محمد تقي عليه‌السلام را آورد در حالي كه در گهواره جاي داشت پس من نامه را به آن جناب دادم امام عليه‌السلام به موفق فرمود كه مهر از نامه بردار و كاغذ را باز كن پس موفق مهر از كاغذ برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود پس امام عليه‌السلام آن را ملاحظه كرد آنگاه به من فرمود: اي محمد احوال چشمت چگونه است عرض كردم ياابن رسول الله صلي الله عليه و آله چشمم عليل شده و بينائي از آن رفته چنانچه مشاهده مي‌فرمائي. فرمود: نزديك شو، نزديك آن حضرت رفتم پس دست مبارك خود را به چشم‌هاي من كشيد و چشمان من به حال خود برگشت آن طور كه صحيح بود پس من دست و پاي آن حضرت را بوسيدم و از [ صفحه 752] خدمتش بيرون آمدم در حالي كه بينا بودم. امام عليه‌السلام در حالي كه در گهواره است نامه را مي‌خواند و اعجاز و كرامت از دست مباركش صادر مي‌شود آيا احتياج دارد كه نوشتن و خواندن را ياد بگيرد؟ آيا مثل مردم عاديست؟ آيا مانند خلفاي ظاهري است كه از سائر اشخاص نوشتن و خواندن ياد بگيرد؟ و خليفه‌ي انتخابي مردم باشد.

### اعتقاد اماميه در حق امام

اعتقاد ما اين است كه امام (ع) منصوص از جانب خدا به واسطه‌ي پيغمبر صلي الله عليه و آله است و تمامي كمالات ظاهري و باطني و صوري و معنوي او موهوبي از طرف خداست و احتياجي به كسب و تحصيل آنها ندارد كما اين كه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم آن طور بود و اين اعتقاد را متكلمين اماميه در كتب كلام مبرهن كرده‌اند.

### قدغن بودن خواندن و نوشتن به پيغمبر

و از اينجاست كه بايد گفت: پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم نيز مثل امام مي‌توانست بخواند و بنويسد و اين صفت كمال را دارا بود و اگر دارا نباشد نقص لازم مي‌آيد و امام (ع) بايد در آن صفت بر وي برتري داشته باشد و حال آن كه امام (ع) در هيچ صفت برتري بر پيغمبر صلي الله عليه و آله ندارد بلكه پيغمبر صلي الله عليه و آله است كه در صفت منصب نبوت برتري بر امام عليه‌السلام دارد و امام (ع) بر آن صفت دارا نيست ولي در سائر صفات كمال با پيغمير (ص) يكسان است فرقي ندارند. پس پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم با اين كه مي‌توانست بخواند و بنويسد ولي قدغن بود خواندن و نوشتن بر او تا مبطلين بريب و شك نيافتند چنانچه قرآن كريم بر آن ناطق است. [ صفحه 753]

### روايت ابو بصير

روايت شده از ابوبصير كه گفت: عرض كردم به ابوالحسن موسي بن جعفر عليهماالسلام كه فداي تو شوم به چه شناخته مي‌شود امام؟ فرمود كه به چند خصلت اما اول آنها آن كه از پدرش به وي نص و اشاره مي‌شود تا حجت باشد و از جواب سئوالي عاجز نشود و هرگاه از سئوال خاموش شوند ابتداء به سخن مي‌نمايد و از اموري كه در آينده خواهد شد خبر مي‌دهد و با مردم تكلم مي‌كند به هر زبان كه خواهد. بعد از آن فرمود: اي ابومحمد بدهم به تو علامتي پيش از آن كه برخيزي يعني نشان بدهم به تو كه چطور امام (ع) اگر بخواهد با هر زبان حرف مي‌زند پس زماني درنگ نكرديم كه مردي درآمد و او از خراسان آمده بود و خراساني با امام (ع) به عربي تكلم كرد امام (ع) در جواب او به فارسي تكلم فرمود خراساني عرض كرد: به خدا قسم مرا منع نكرد از اين كه با شما به فارسي تكلم كنم مگر اين كه گمان كردم كه شما عارف به لغت فارسي نباشيد. امام عليه‌السلام فرمود: سبحان الله هرگاه من ندانم جواب تو را با زبان تو پس فضل و برتري من بر تو با چه باشد در آنچه با آن مستحق امامت باشم. بعد از آن فرمود: اي ابومحمد به درستي كه امام آن كسي است كه پوشيده نباشد بر او كلام هيچ يك از مردم و نه زبان مرغان و نه كلام [ صفحه 754] آن چيزي كه در آن روح باشد [516] . اين روايت شريفه كه مضومنش دلالت بر صحت آن دارد قواعد كليه را در باب خصال و اوصاف امام (ع) محتوي و جامع بوده و كافي مي‌باشد و نظائر آن زياد است و وجود آن حديث شريف در كتب بسيار معتبره‌ي شيعه‌ي اماميه براي اعتماد و اطمئنان كفايت مي‌كند و معتضد با احاديث زياديست كه قريب به آن مضمون مختصرا و مشروحا وارد شده است علاوه اين كه مطابق با ادله و براهين عقلي و نقلي است.

### نامه خواندن امام جواد در حال طفوليت‌

شيخ ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز كشي قدس‌سره كه از ثقات علماء و رجاليين شيعه‌ي اماميه در قرن چهارم هجري بوده در كتاب رجال كه از آن شيخ الطائفة شيخ ابوجعفر طوسي قدس‌سره اختياراتي فرموده و به نام اختيار معرفة الرجال است و آن در اعصار اخيره معروف به رجال‌كشي مي‌باشد روايت كرده از محمد بن سنان كه گفت [517] : شكايت كردم به حضرت رضا سلام‌الله‌عليه از درد چشم خود پس گرفت آن حضرت كاغذي و نوشت براي ابوجعفر جواد (ع) و آن حضرت از طفل سه ساله [ صفحه 755] كوچكتر بود [518] پس حضرت امام رضا عليه‌السلام آن نوشته را به خادمي داد و امر كرد مرا كه با او بروم و فرمود به من كه كتمان كن (يعني اگر از حضرت امام جواد (ع) معجزه‌ي ديدي آن را اظهار مكن) پس رفتيم به نزد آن حضرت و خادمي آن جناب را به دوش برداشته بود. محمد گويد: پس خادم آن نامه را در مقابل و جلو حضرت جواد [ صفحه 756] عليه‌السلام گشود حضرت جواد (ع) نظر مي‌كرد به آن نامه و سر مبارك خود را به جانب آسمان بلند مي‌كرد و مي‌گفت «ناج» پس اين كار را چند دفعه كرد پس رفت هر دردي كه در چشم من بود و چنان چشمم روشن و بينا شد كه چشم احدي مانند آن نبود پس گفتم به حضرت جواد عليه‌السلام كه خداوند تو را شيخ اين امت قرار دهد همچنان كه عيسي بن مريم عليه‌السلام را شيخ بني‌اسرائيل قرار داد پس گفتم به آن حضرت: اي شبيه صاحب فطرس. محمد گفت: پس من برگشتم و حضرت امام رضا (ع) به من فرمود: كه اين را پنهان كن من پيوسته چشمم صحيح بود تا وقتي كه فاش كردم معجزه‌ي حضرت جواد عليه‌السلام را درباره‌ي چشم خود پس ديگرباره درد چشم من عود كرد. پس راوي از محمد بن سنان رحمه‌الله‌تعالي كه بنا بر تحقيق از ثقات و بزرگان است منظور از كلام او كه گفت: اي شبيه صاحب فطرس سئوال كرده و او بيان نموده و قضيه‌ي فطرس ملك را در ايام تولد حضرت سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه نقل كرده و چون كلام به طول مي‌انجاميد از نقل آن خودداري شد رجوع شود به رجال‌كشي (ره) و منتهي الامال محدث قمي(ره) و ديگر مصنفات علماء كه آن قضيه را نقل فرموده‌اند رضوان‌الله‌عليهم. [ صفحه 757] شيخ ابوعمرو كشي رحمه الله مسندا نقل كرده [519] از احمد بن محمد بن ابي‌نصر و محمد بن سنان كه هر دو جميعا گفته‌اند: كه ما بوديم در مكه و ابوالحسن رضا عليه‌السلام نيز در مكه بود به امام (ع) عرض كرديم خدا ما را فداي شما فرمايد ما مي‌خواهيم از مكه بيرون برويم و شما اقامت داريد هرگاه رأي مبارك علاقه بگيرد براي ما نامه‌اي به ابوجعفر جواد (ع) بنويسيد كه ما آن را به حضور او با خودمان ببريم پس امام (ع) نامه‌اي به ابوجعفر (ع) نوشت و آمديم و به موفق خادم گفتيم امام جواد (ع) را براي ما بيرون بياورد او هم آن حضرت را براي ما بيرون آورد در حالي كه امام جواد عليه‌السلام در سينه‌ي موفق بود يعني او را در آغوش گرفته بود پس امام جواد (ع) رو كرد به خواندن نامه و آن را مي‌پيچيد و به آن نظر مي‌كرد و تبسم مي‌فرمود تا آخر آن رسيد و نامه را از بالاي آن مي‌پيچيد و از آخرش باز مي‌نمود محمد بن سنان گويد: پس وقتي كه از خواندن نامه فارغ شدن پاهاي مبارك خود را حركت داد و فرمود: ناج ناج [520] . [ صفحه 758] پس احمد گفت: پس از ان ابن سنان در آن موقع گفت: فطرسية فطرسية. و سيد علامه‌ي بحراني (ره) در كتاب مدينة المعاجز (المعجزات) نقل كرده از ابوجعفر محمد بن جرير طبري گويد حديث كرد به ما ابوالفضل محمد بن عبدالله و او گفت: نقل كرد به ما جعفر بن مالك فرازي او گويد: حديث نمود به ما علي بن يونس خراز از احمد بن محمد بن ابي‌نصر گفت: بودم من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغيره در حضور امام ابوالحسن رضا (ع) در مني فرمود براي تو حاجتي هست؟ عرض كردم بلي و نامه به همراه ما مرقوم فرمود به ابوجعفر (ع) و وقتي كه برگشتيم به مدينة امام جواد (ع) را مسافر (از خدام امام (ع) است) بر دوش خود براي ما بيرون آورد و آن حضرت در آن روز هيجده ماهه بود نامه را به آن حضرت داديم مهر آن را برداشت و نامه را خواند [521] . [ صفحه 759] و نامه نوشتن امام هادي (ع) با خط و زبان رومي در روايت مفصلي كه شيخ صدوق (ره) و ديگران نقل كرده‌اند مذكور است رجوع شود به كتاب مدينة المعاجز [522] و اكمال‌الدين صدوق (ره). اگر از اين قبيل احاديث كه در كتب و جوامع حديث روايت شده نقل شود بايد تأليف مستقلي جمع‌آوري گردد و به همين قدر در اينجا اكتفاء نموده و كلام يكي از بزرگان متكلمين اماميه را كه درباره‌ي ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام بيان فرموده بياورم.

### نقل كلمات ابن ابي جمهور احسائي

علامه‌ي متكلم كبير ابن ابي‌جمهور احسائي (قدس‌سره) در كتاب معين المعين گويد [523] : وجدت في بعض المصنفات.... دلائل اجمالية علي امامة الائمة الاثناعشر عليهم‌السلام احب ان احكيها بلفظها و هي احد الدلائل علي امامة ألائمة (ع): ما ظهر عنهم من العلوم التي تفرقت في فرق العالم فحصل في كل فرقة منهم فن و اجتمعت فنونها و سائر انواعها في آل محمد عليهم‌السلام ألا تري الي ما روي عن اميرالمؤمنين عليه‌السلام من ابواب التوحيد....؟ و عن الباقر و عن الصادق (ع) و اصحاب ابنه موسي (ع) و لم يبق فن من [ صفحه 760] فنون العلم الا روي عنه (ع) و كذلك كانت حال ابنه موسي (ع) من بعده من اظهار العلوم...... و كذلك كان سبيل ابي‌الحسن و ابي‌محمد العسكري عليهماالسلام و انما كانت الرواية عنهما اقل لانهما كانا محبوسين في عسكر السلطان ممنوعين عن الانبساط في العبارات و الفتاوي و ان يلقيهما كل احد من الناس.... و لم يمكن احد يدعي انهم اخذوا العلم عن رجال العامة او بلوغه من رواتهم و فقهائهم لانهم لم يروا قط مختلفين الي احد من العلماء في تعلم شيئي من العلوم و اكثره لا يعرف الا منهم و لم يظهر الا عنهم فعلمنا ان هذه العلوم بأسرها قد انتشرت عنهم مع غنائهم عن سائر الناس حتي زيادتهم في ذلك علي كافتهم و نقصان جميع العلماء عن رتبتهم فثبت انهم اخذوا بها عن النبي صلي الله عليه و آله فيما يحتاجون اليه و غنائهم عنهم فيكونوا مفزعا لامته في الدين و ملجأ لهم في الاحكام و جروا في هذا مجري النبي صلي الله عليه و آله في تخصيص الله له لا علامه احوال الامم السالفة و افهامه ما في الكتب المتقدمة من غير ان يقرأ كتابا او يلقي احدا من أهله هذا. فثبت في العقول: ان الاعلم افضل و الافضل اولي بالامامة من المفضول لما دل عليه الله من الايات و اذا كانت ائمتنا عليهم‌السلام اعلم الامة ثبت انهم ائمة الاسلام الذين استحقوا الرياسة علي الانام.... الخ. مي‌فرمايد: در بعض مصنفات علماء، دليلهاي اجمالي بر امامت ائمه‌ي اثناعشر عليهم‌السلام يافتم و خوش داشتم آنها را نقل نمايم و عين الفاظ آنها [ صفحه 761] را بياورم چون آنها يكي از دلائل بر امامت أئمه عليهم‌السلام است: آنچه از آنها از علوم آشكار شده و در تمامي فرقه‌هاي دنيا منتشر و متفرق گرديده و نزد هر فرقه اي از فرقه‌ها فني حاصل گشته و تمامي فنون و اصناف آن علمها و انواع آنها نزد آل محمد عليهم‌السلام جمع شده است آيا نمي‌بينيد آنچه از اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل شده از باب‌هاي توحيد...... و از امم باقر و صادق عليهماالسلام و از اصحاب فرزندش موسي عليه‌السلام و باقي نمانده فني از فنون علم مگر اين كه روايت شده از امام صادق عليه‌السلام و همچنان بود حال فرزندش موسي عليه‌السلام بعد از آن حضرت از آشكار ساختن علوم. و همچنان بود راهي كه امام هادي و امام حسن عسكري عليهماالسلام پيمودند در نشر علوم ولي روايت از آن دو بزرگوار كمتر بوده چون هر دو آن حضرات در أرتش خليفه‌ي وقت زنداني بودند و از بسط و نشر دادن علم با تكلم با مردم و فتوي دادن ممنوع بودند و كسي نمي‌توانست با آن دو امام عليهماالسلام ملاقات نمايد و تمام مردم نمي‌توانستند به حضور ايشان شرفياب شده و أخذ علم كنند. و أحدي اداء نكرده كه أئمه عليهم‌السلام از علماي عامه و رجال آنها أخذ علم كرده باشند يا علم به آن حضرات از راويان عامه و فقهاء آنها رسيده باشد زيرا أئمه عليهم‌السلام ابدا ديده نشده كه به نزد أحدي از علماء براي ياد گرفتن چيزي از علوم آمد و رفت داشته باشند با اين كه اكثر علوم شناخته نشده مگر از أئمه عليهم‌السلام و علوم آشكار نگرديده مگر از [ صفحه 762] آن حضرات عليهم‌السلام و از اينجا ما مي‌دانيم و علم مي‌رسانيم به اين كه اين علوم تماما از أئمه عليهم‌السلام انتشار يافته و آنها مستغني از سائر مردم بوده‌اند بلكه در اين‌باره آن حضرات (ع) برتري بر تمامي مردم داشته‌اند و تمامي علماء از رسيدن به مقامات علمي أئمه عليهم‌السلام كوتاه آمده و به مرتبه‌ي آنها هرگز نرسيده‌اند. پس ثابت شد كه أئمه عليهم‌السلام در هر آنچه احتياج به آن داشته‌اند علوم را از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اخذ كرده‌اند و آن حضرات غني از ديگران بوده‌اند تا اين كه آن حضرات پناهگاه أمت پيغمبر صلي الله عليه و آله در امور دين و ملجأ آنها در أحكام شرع مبين باشند و ائمه (ع) در اين حالات و اوصاف خودشان مانند رسول‌الله صلي الله عليه و آله بوده‌اند كه خداوند اختصاص داده بر او در آگاه نمودن وي بر احوال امتهاي گذشته و در فهمانيدن به او آنچه در كتابهاي گذشته بوده بدون اين كه كتابي بخواند يا احدي را از هر دو طائفه از اهل كتاب (يعني يهود و نصاري) ملاقات در خواندن نمايد. پس ثابت گرديد در عقلهاي عقلاء: اين كه اعلم افضل است و افضل اولي به اشغال مقام امامت است از كسي كه او مفضول است براي اين كه بر آن خداوند در آيات دلالت فرموده است پس وقتي كه ائمه‌ي ما (ع) اعلم امت‌اند ثابت شد كه آنها ائمه‌ي اسلام‌اند كه استحقاق رياست بر مردم دارند. اين جملات و كلمات معاني عباراتي است كه از قلم يكي از بزرگان [ صفحه 763] متكلمين اماميه صادر شده و حاصل آن اين است امام نيز مثل پيغمبر صلي الله عليه و آله احتياج به خواندن و نوشتن و ياد گرفتن خط و تحصيل ندارد و بر حسب قاعده نيز چنانچه مكرر اشاره كرديم قول صحيح و كلام درست است كه امام عليه‌السلام در تمامي اوصاف و كمالات مانند پيغمبر صلي الله عليه و آله است چنانچه پيغمبر صلي الله عليه و آله علم و كمالاتش از جانب خداست امام عليه‌السلام مثل اوست فرقي ندارد مگر در نبوت كه امام عليه‌السلام آن منصب را ندارد.

### نقل كلمات والد شيخ بهائي

و يكي ديگر از بزرگان علماي اماميه شيخ الاسلام شيخ حسين بن عبدالصمد حارثي همداني جبعي قدس‌سره والد شيخ بهائي رضوان‌الله‌عليه در كتاب دراية الحديث گويد: و لقد علم بين كل الخلق من العامة و الخاصة انه لم يسأل احد منهم عليهم‌السلام قط فتردد و لا توقف و لا استشكل احد منهم سؤالا قط و لا عول في جوابه علي كتاب و لا مباحث مع انهم لم يشاهدوا قط مختلفين الي معلم و لا ادعي ذلك عليهم مدع من اوليائهم و لا من اعدائهم بل كل واحد منهم يسند عن آبائه عن رسول‌الله صلي الله عليه و آله و هذا من أقوي الادلة علي اختصاهم بالمزايا التي يقطع كل ذي لب بانها من الله تعالي ميزهم بها عن الخلق و معجزاتهم الباهرات و اخبارهم بالمغيبات مما نقله الثقات و اشتهر في كل الامكنة و الاوقات...... انظر ص 41 ط ايران. پس كسي كه ادعاء كرده كه پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله هزينه‌ي تحصيل اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام را از مال خديجه‌ي كبري عليهاالسلام كه در اختيارش گذاشته بود پرداخت حرف بي‌مدرك گفته و كلماتي برخلاف معتقدات [ صفحه 764] شيعه‌ي اماميه سفته است. در تاريخ حالات آن حضرت كسي اين قضيه را نگارش نداده و اگر اين ادعاء از اجتهادات خود نويسنده‌ي آنست بر خودش برگردانيده مي‌شود و در استنباطات خود به خطأ و غلط رفته است مگر اين كه در معتقدات خود راه سنيها را پيموده باشد و مباني اعتقاداتش متكي و مبتني بر مباني سنيها باشد كه هر جاهل و نادان را لايق اشغال مقام خلافت و نيابت از پيغمبر صلي الله عليه و آله بدانند و مانند رئيس جمهوريهاي فعلي دنيا اشخاص عادي را به امامت انتخاب كنند و او را امام و خليفه بدانند فعلي الاسلام السلام چنانچه آخر كارشان نيز به اين وضع كشيد كه مي‌بينيم. آيا از ضروريات مذهب ما شيعه‌ي اماميه‌ي اثناعشريه نيست كه حضرت ولي عصر بقيةالله ارواحنا فداه در حين رحلت پدر بزرگوارش امام حسن عسكري عليه‌السلام بيشتر از پنج سال نداشت؟ آيا در آن سن به تمامي علوم و معارف رسول‌الله صلي الله عليه و آله دارا نبود؟ هرگز كسي كه شيعه و معتقد به عقائد حقه باشد نمي‌تواند آن را انكار كند.

### نقل كلمات شيخ مفيد

شيخ اعظم مفيد (ره) گويد: و كان سنه عند وفاة ابيه خمس سنين آتاه الله فيها الحكمة و فصل الخطاب و جعله آية للعالمين و آتاه الحكمة كما آتاها يحيي صبيا و جعله اماما في حال الطفولية الظاهرة كما جعل عيسي بن مريم في المهد نبيا و قد سبق النص عليه في ملة الاسلام من نبي الهدي عليه‌السلام ثم من اميرالمؤمنين علي بن ابي‌طالب عليه‌السلام [ صفحه 765] و نص عليه الائمة و احدا بعد واحد الي ابيه الحسن (ع) و نص ابوه عليه عند ثقاته و خاصه شيعته و كان الخبر بغيبته ثابتا قبل وجوده و بدولته مستفيضا قبل غيبته و هو صاحب السيف من ائمة الهدي (ع) و القائم بالحق المنتظر لدولة الايمان و له قبل قيامه غيبتان [524] ... الخ

### كلامي بي مأخذ و رد آن‌

امام عصر و ناموس دهر بقيةالله في العالمين در آن موقع پنج سالگي به تصريح شيخ اعظم مفيد (ره) چنانچه كلمات شريفه‌اش نقل شد مانند عيسي (ع) و يحيي (ع) بوده كه علم و حكمت و نبوت به آنها عطا شده بود و به امام (ع) نيز در آن سن مبارك تمامي علوم آنها و امامت عطا شده است آيا احتياج داشت پيش اشخاص عادي تحصيل كرده و خط نوشتن ياد بگيرد و هزينه و مخارج صرف كند از معلمي درس خواندن و نوشتن بياموزد؟ منظور از شرح دادن به اين حالات ائمه‌ي اطهار (ع) آنست كه معلوم شود ادعاء اين كه رسول‌الله (ص) از مال خديجه به آساني توانست وسائل تحصيل سواد و آموختن خط را براي علي عليه‌السلام فراهم سازد و هزينه‌اش را بپردازد دور از عقيده‌ي تشيع است و دور از واقع تاريخي و كذب محض و هذيان صرف است كه بلكه بتوانند اميرالمؤمنين عليه‌السلام را به رديف و جرگه‌ي اشخاص عادي بياورند و روح ضد تشيع و تعصب [ صفحه 766] آباء و اجدادي در آن گونه اشخاص بروز كرده، به كدام دليل اين نسبت بي‌مدرك به رسول‌الله صلي الله عليه و آله و اميرالمؤمنين عليه‌السلام داده شده؟ براي ما معلوم نيست. و از آنچه گفتيم معلوم شد كلام بي‌مأخذ است اگر گفته شود: قوله تعالي: قال اني عبدالله آتاني الكتاب و جعلني نبيا. اي سيجعلني نبيا فيما بعد لان الرضيع لا يكون قدوة للناس و حجة عليهم كيف و هو غير مسئول عن أقواله و أفعاله فهل يكون مسئولا عن تبليغ رسالات الله الي عباده؟ و عن الاناجيل ان عيسي بعث في سن الثلاثين و انما تكلم في المهد لتبرئة امه من الزنا و الفجور لا لانه نبي مرسل. قلت: قوله: اي سيجعلني نبيا فيما بعد. معني مجازي لا يصار اليه من دون قرينة صارفة عن المعني الحقيقي و ظواهر القرآن حجة بالاتفاق و مخالفة الاخباريين لا يعبأ بها كما حقق في اصول الفقه و المراد ان الاتفاق حاصل ان ظواهر القرآن حجة في الفروع و الاحكام و اما في اصول‌الدين و فروعها فايضا حجة اذا توافقت الظواهر القرآنية مع الادلة و القرائن القطعية من أحاديث العترة الطاهرة و ضرورة مذهب الامامية فمتي حصل التوافق يصل الظاهر القرآني الي مرتبة النص فيحصل للمكلف القطع من ظاهر القرآن و يصير المستفاد من الظاهر قطعيا فيكون جة في اصول‌الدين و فروعها لا ظنيا حتي يرد اشكال المتوهم كما اشرنا اليه في صفحة: (734) سطر: (11) بقولنا: و توهم نشود.... الخ و لذلك تمسك الشيخ المفيد قدس‌سره في حق عيسي (ع) بظاهر [ صفحه 767] القرآن الكريم بقوله: و ظاهر الذكر دليل علي ذلك في قوله تعالي:.... الخ كما يأتي نقل كلامه قدس‌سره. و لا بد من حمل الاية علي ظاهرها و ظاهر كلمة: «آتاني» و كذا ظاهر «و جعلني» علي صيغة الماضي: ان الله تعالي آتاه الكتاب و جعله نبيا في حال تكلمه و هو مع تبرئته لامه اخبر عن كونه نبيا صاحب كتاب و هذا هو المعني الحقيقي للاية و لا بد من الاخذ به و رفض المعني المجازي عملا بالقاعدة. قوله: لان الرضيع لا يكون قدوة الخ لم لا يكون الرضيع الذي هو عيسي المسيح عليه‌السلام قدوة للناس و حجة عليهم و هو آية من آيات الله الباهرة؟ نعم الرضيع الذي هو في بيت صاحب هذا الكلام لا يكون قدوة للناس و حجة عليهم لا الرضيع الذي هو آية من آيات الله تعالي كما نطق به القرآن الكريم في قوله: و جعلناها و ابنها آية للعالمين سورة 21 آية 91. و قوله: فهل يكون مسئولا عن تبليغ رسالات الله الي عباده؟ في هذه الكلمات مغالطة واضحة فان كون عيسي الرضيع نبيا في المهد يعني فيه علم النبوة و كمال العقل و كونه جامعا لجميع كمالات النبوة لا يستلزم ذلك كون المسيح عليه‌السلام رسولا مبعوثا الي الناس و مرسلا اليهم في ذلك الوقت حتي يقول صاحب هذا الكلام: فهل يكون الرضيع مسئولا عن تبليغ رسالات الله الي عباده؟ فانه لم يكن مرسلا مبلغا حينئذ عن [ صفحه 768] الله تعالي رسالاته الي الناس. نعم نقل الشيخ الطبرسي (ره) في مجمع البيان في تفسير آية: قال اني عبدالله الخ من جملة الاقوال ما هذا لفظه: و قيل ان الله تعالي اكمل عقله في صغره و ارسله الي عباده و كان نبيا مبعوثا الي الناس في ذلك الوقت مكلفا عاقلا و لذلك كانت له تلك المعجزة [525] . و الحق ان عيسي (ع) كان كامل العقل في ذلك الوقت و لم يكن مرسلا الي عباده و كان نبيا بمعني فيه علم النبوة و كمالات النبي و اوصافه باسرها ولكن لم يكن مبعوثا الي الناس في ذلك الحين و كان فيه كمال العقل و التكليف في نفسه فقول القائل: ان الرضيع غير مسئوال عن أقواله و افعاله، باطل من اساسه. و قوله: عيسي عليه‌السلام بعث في سن الثلاثين و نقله عن الاناجيل لا يعتمد عليه [526] فانه لا ينبغي الاعتماد بهذه الاناجيل المحرفة التي الفوها بعد زمن المسيح (ع) بقرون كثيرة كما هو محقق في محله انظر الي كتاب اظهار الحق للعلامة الكبير الهندي و غيره من الكتب و الاثار [ صفحه 769] الخالدة و اما الانجيل المنزل الي المسيح (ع) من الله تعالي فليس بأيدينا منه عين و لا أثر.

### از انجيلي كه به حضرت عيسي نازل شده اثري نيست‌

قال الشيخ المفيد قدس‌سره: في ضمن جواب المسألة المتممة للخمسين من المسائل العكبرية في حق رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم: انه لم يزل في الحكم مبعوثا و في العلم نبيا و هو كذلك [527] . قلت و هكذا نقول في حق المسيح (ع) حين كان في المهد رضيعا نبيا و في حق يحيي حين كان صبيا و آتاه الله الحكمة و النبوة و جعله نبيا و كذلك يجعل الصبي في ظاهر الحال اماما و حجة علي الناس كما جعل الامام الجواد و الامام الهادي و الحجة المنتظر القائم المهدي عليه‌السلام في حال صغرهم في ظاهر الحال اماما و خليفة و صويا و ائمة يهدون الي الحق بالضرورة من مذهبنا و جعل فيهم الحكمة و فصل الخطاب و جعل فيهم علوم الانبياء و المرسلين و لا سيما علوم خاتم النبيين صلوات الله عليهم اجمعين. و اما قوله: لا لانه نبي مرسل. فقلت نعم نبي بالمعني الذي ذكرنا ولكن لم يكن مرسلا في ذلك الوقت ففي قوله هذا مغالطة واضحة لان النبوة بالمعني الذي ذكرناه لا تستلزم الرسالة. و لا بأس هنا بنقل كلمات الشيخ المفيد قدس‌سره في كتابه اوائل [ صفحه 770] المقالات ما نقلنا مختصرا من ترجمتها فيما سبق.

### نقل كلمات شيخ مفيد در حق عيسي

قال قدس‌سره ما هذا لفظه الشريف: القول في كلام عيسي (ع) في المهد و اقول: ان كلام عيسي عليه‌السلام كان علي كمال عقل و ثبوت تكليف و بعد اداء واجب كان منه و نبوة حصلت له و ظاهر الذكر دليل علي ذلك في قوله تعالي: قال اني عبدالله آتاني الكتاب و جعلني نبيا و هذا مذهب اهل الامامة بأسرها و جماعة من أهل الشيعة غيرها و قد ذهب اليه نفر من المعتزلة و كثير من أصحاب الحديث و خالف فيه الخوارج و بعض الزيدية و فرق من المعتزلة [528] . ثم لا يخفي علي الباحث المنقب ان القائل انما ذكر تلك الكلمات التي أشرنا اليها و نقلناها بعينها فيما سبق من حمل آية: قال اني عبدالله الخ علي المعني المجازي و تفوه في حق المسيح (ع) بما نقلناه عنه كما سمعت، فقد اراد بذلك دحض شبهة مسيحي متزلف: ان عيسي (ع) نبي‌ء طفلا صغيرا علي العكس من محمد صلي الله عليه و آله و سلم الذي بعث بعد الاربعين أراد هذا المتزلف ان يفضل بزعمه عيسي (ع) علي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم.

### معني كنت نبيا و آدم ... الخ‌

ولكن قول هذا المتزلف باطل من أساسه و عاطل من أصله فان رسول‌الله (ص) بعث بالرسالة و تبليغ رسالات الله تعالي الي عباده بعد [ صفحه 771] الاربعين لا انه صار نبيا بعد بلوغ سنه الشريف الي الاربعين بل كان نبيا منذ تولده و صغره و عاملا بشريعة نفسه المقدسة لا بشريعة أحد من تقدمه كما ان عيسي (ع) كان في المهد نبيا بنص القرآن الكريم فكذلك كان رسول‌الله صلي الله عليه و آله نبيا في ذلك الوقت قطعا و قد روي الفريقان الشيعة و السنة انه صلي الله عليه و آله و سلم قال: كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين. و غير خفي انه صلي الله عليه و آله و سلم اشار في هذا الحديث [529] الي انه كان له النبوة و جميع كما لاتها القدسية و اوصافها العلية في مقام النورانية ايضا و لا شك انه كان له صلي الله عليه و آله و سلم من ذلك الحين الولاية العامد المطلقة الكلية و قد شرحنا الولاية التكوينية و التشريعية في تعليقاتنا علي كتاب «انيس الموحدين» للعلامة النراقي قدس‌سره فراجع. و أضف الي ما ذكرنا ان ضرورة الاسلام المقدس قاضية ان رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم أفضل الاولين و الاخرين من الانبياء و المرسلين و أوصيائهم المرضيين و من جميع الملائكة المقربين فاذا كان عيسي عليه‌السلام نبيا في [ صفحه 772] المهد و يحيي نبيا في حال كونه صبيا فكذلك النبي محمد خاتم النبيين صلي الله عليه و آله بالضرورة من الدين. و لما كان الامام لابد و ان يكون مثل النبي (ص) في جميع الاوصاف و الكمالات و الصفات العليا الا النبوة فالامام (ع) ايضا امام من حين تولده و كونه رضيعا في المهد و منذ صباوته الظاهره نعم لا يجتمع امامان في وقت واحد الا أن احدهما ناطق و الاخر صامت و اذا ارتحل الامام الناطق الي جوار رحمة ربه تعالي يحصل [530] بعض الشؤن للامام الحي الظاهر كنزول الروح و الملائكة في ليلة القدر الي حضرته المقدسة و يتوجه هداية الخلق اليه و وصول اعمالهم بوساطته الي الله تعالي و يصير هو واسطة في الفيض و يدعي يوم القيامة الخلائق الموجودون في زمانه و القائلون بامامته بهذا الامام قال الله تعالي: يوم ندعوا كل اناس بامامهم، و قال الله تعالي: و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا، الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لو لا ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك أنت الوهاب. [ صفحه 773]

### اشاره به جلالت علامه

#### اشاره

ص:- 471- س:- 19 (در اغلب آنچه از آيات قرآن مجيد استفاده مي‌شود) (مخالفت كرده‌اند) آيةالله شيخ جمال‌الدين حسن بن مطهر حلي شهير بعلامة قدس الله روحه كه نزد شيعه‌ي اماميه آيةالله مطلق در ميان علماي اعلام و علامه علي‌الاطلاق عبارت از آن بزرگوار است حقوق بسيار در ذمه‌ي عموم شيعه داشته و به زحمات بي‌شمار در مدت زندگاني خويشتن در راه ترويج دين و نشر آئين سيد المرسلين و اثبات حقانيت طريقه‌ي اهل‌بيت طاهرين عليهم‌السلام متحمل شده كه بر هر فرد شيعي امامي لازم است كه هيچ‌وقت و در هيچ زمان با مرور دوران او را فراموش نكرده و روح مقدس او را با اعمال خير و با بر و احسان و قرائت قرآن شاد نمايند، و الحق عظمت روحي آن بزرگوار طوريست با اين كه چندين قرن است كه از دنيا رحلت فرموده و در جوار اميرالمؤمنين (ع) آرميده ولي نام ناميش و لقب گراميش (علامه) نزد عموم شيعه از بزرگ و كوچك و خرد و كلان مشهور و در زبانها معروف و عموما به وي ثنا خوانند و قدرداني مي‌نمايند. [ صفحه 774] و راجع به نسب آن بزرگوار و اصل و نژادش داستاني دارم چون هنوز مدرك آن را خودم به دست نياورده‌ام نمي‌خواهم با نقل ثقات از فضلاء و دوستان به قلم آورده و نگارش بدهم و از خداوند متعال مسئلت مي‌نمايم كه هر چه زودتر زيارت أعتاب مقدسه را در عراق نصيب فرمايد تا بتوانم آنچه شنيده‌ام آن را بلكه خودم به رأي‌العين مشاهده و مدرك را تحصيل نمايم ان‌شاءالله‌تعالي بمنه وجوده بحق النبي و آله صلوات‌الله‌عليهم.

### اشاره به ايام اقامت در «زنجان»

در سه چهار سال قبل در سفر اجباري باستان كرمان و توقف در (بافت) تقريبا سي فرسخي شهرستان كرمان پس از مراجعت از آن سفر باز در زنجان به اقامت اجباري قريب به شش ماه بودم و از مهربانيهاي اهالي محترم زنجان عموما و از مهمان‌نوازي و محبت‌هاي بي‌پايان صديقنا الاخ الامجد علامه‌ي جليل آيةالله آقاي حاج آقا عزالدين حسيني دامت بركاته خصوصا كاملا برخوردار بوده و به ويژه از مذاكرات علمي و مباحثات فقهي و أدبي و تاريخي كه در حضور آن برادر مكرم معظم واقع مي‌شد صفاي عجيب و حظوظ روحي غريب داشت كه به وصف نمي‌آيد و به عبارت نمي‌گنجد و مقداري از آن حوادث و تواريخ در كتاب (سفرنامه‌ي بافت) شرح داده شده است و از جمله‌ي فوائدي كه در ايام توقف در شهرستان زنجان نصيب شد يكي هم اطلاع بر كتاب (ايضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة) است كه به نسخه‌ي خطي به قطع كوچك در كتابخانه‌ي شخصي آن برادر معظم ادام‌الله‌بقائه مطلع شده و به مطالعه‌اش موفق [ صفحه 775] شدم از ملاحظه‌ي آن كتاب معلوم مي‌شود كه آيةالله علامه قدس‌الله‌روحه چقدر افكار دقيق و ذهن عميق داشته و چقدر به زحمات طاقت‌فرسا متحمل شده و آنچه از آيات قرآني استفاده مي‌شود به طور فشرده و اجمال بيان فرموده و مخالفت عامه را با آن مطلب مستفاد نيز بيان فرموده است.

### اطلاع يافتن بر كتاب: ايضاح مخالفة السنة

قبلا آنچه شيخنا الاستاد البحاثة الطهراني قدس‌سره در (الذريعة) درباره‌ي اين كتاب نامبرده نگارش داده آن را در اينجا بياورم و بعد از آن براي نمونه از عين عبارات آن كتاب شريف كه در كتاب (الفوائد) نقل كرده‌ام در اينجا براي خوانندگان محترم نقل نمايم. شيخنا الاستاد (ره) مي‌فرمايد: (ايضاح مخالفة السنة) يعد من كتب التفاسير.... لما فيه من تفسير الايات و بيان مداليلها و يعد من كتب الردود الدينية لاشتماله علي بيان مخالفات لنص الكتاب و السنة. هولاية الله اللامة الحلي الحسن بن يوسف بن المطهر المتوفي سنة: (726) قال الشيخ المحدث الحر العاملي في ترجمة المؤلف (انه سلك فيه مسلكا عجيبا و بين المخالفات التي وقعت لكل آية من جهات كثيرة. و قد وصل الينا المجلد الثاني منه و فيه تمام سورة آل‌عمران) و ذكر انه يوجد في الخزانة الرضوية «اقول» نسخة الخزانة الرضوية توجد فيها حتي اليوم و هي من موقوفة ابن خاتون سنة 1067 و توجد في خزانة آل شيخ‌الاسلام بزنجان نسخة أخري. و قال سيدنا ابومحمد الحسن صدرالدين: (اني رأيت نسخة خط [ صفحه 776] العلامة المؤلف في مكتبة السيد آقا ميرزا الاصفهاني النجفي المولع بجمع الكتب المتوفي حدود سنة 1311، و الموجود في تلك النسخ من آية: زين للذين كفروا الحياة الدنيا- في سورة البقرة آية: 208 الي آخر سورة آل‌عمران و فرغ منه سنة: (723). جزء دوم آن كتاب شريف در كتابخانه‌ي شخصي صديقنا العلامة سلمه الله تعالي در زنجان موجود است و از موقوفات جد امجدشان سيد فقيه آقا سيد محمد بن قاسم حسيني شهير به مجتهد رحمه الله است و آخر جزء از كتاب اين است: تم الجزء الثاني من كتاب ايضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة و يتلوه في الجزء الثالث سورة النساء علي يد العبد الفقير الي الله تعالي حسن بن يوسف بن المطهر الحلي مصنف الكتاب تسويدا في الحضرة الشريفة الغروية صلوات‌الله‌علي مشرفها في آخر نهار الجمعة العشرين من شوال سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة و صلي الله علي محمد و آله الطيبين الطاهرين و سلم كثيرا. چنانچه شيخنا الاستاد (ره) فرموده از آيه‌ي شريفه: زين للذين كفروا الخ از سوره‌ي بقرة شروع فرموده و تا آخر سوره‌ي آل‌عمران است معلوم مي‌شود جزء اول را تأليف فرموده و نسخه‌ي نامبرده جزء دوم است و از جزء سوم خداوند عالم است كه موفق به تأليف آن شده يا نه؟ چون از اين نسخه‌ي جزء دوم چنانچه از تاريخ فراغش معلوم است سه سال تقريبا قبل از وفاتش فارغ شده است. [ صفحه 777]

### نقل مقداري از محتويات آن كتاب‌

و از بيانات آيةالله (ره) در اين كتاب معلوم است كه مخالفين چقدر مخالفت با مطالب مستفاد از قرآن كريم كرده‌اند و براي اطلاع نقل مي‌شود: قال قدس‌سره في اول هذا الجزء الثاني ما هذا لفظه: قال الله تعالي: زين للذين كفروا الحيوة الدنيا و يسخرون من الذين آمنوا و الذين اتقوا فوقهم يوم القيامة والله يرزق من يشاء بغير حساب. اقول: خالفت السنة هذه الاية من وجوه: (ا) زين: المزين للذين كفروا الحيوة الدنيا هو ابليس و جنوده لانه هو الذي يغر و يقوي دواعي الشهوة و يحسن فعل القبيح و الاخلال بالواجب و يسوف لهم التوبة و لا يصح ان يكون المزين هو الله تعالي لانه تعالي زهد فيها و اعلم انها دار الغرور و توعد علي ارتكاب القبايح فيها و انما يصح ذلك لو كانت الافعال مستنده الي العبد و خالفت السنة فيه. (ب) هذا اما يصح لو كان الله تعالي لا يفعل القبيح و خالفت السنة فيه. (ج) للذين كفروا: اسند الكفر اليهم و انما يصح ذلك لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (د) و يسخرون: اسند السخرية اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. [ صفحه 778] (ه) من الذين آمنوا: اسند الايمان اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (و) و الذين اتقوا: اسند التقوي اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (ز) فوقهم يوم القيامة: اي في عليين و الفجار في الجحيم و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب علي الله تعالي و خالفت السنة فيه. (ح) والله يرزق من يشاء: خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب علي الله تعالي و خالفت السنة فيه. (ط) بغير حساب: اي كثيرا لا يدخله الحساب لكثرته، اولا يرزق المؤمن علي قدر ايمانه و لا الكافر علي قدر كفره في الدنيا، او يعطي أهل الجنة ما لا يتناهي و لا يأتي عليه الحساب. و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب علي الله تعالي و خالفت السنة فيه. و در تفسير آيه‌ي شريفه‌ي مباهله مرقوم فرموده: قال الله تعالي: فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل: تعالوا ندع ابنائنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علي الكاذبين. اقول: خالفت السنة هذه الاية من وجوه: [ صفحه 779] (ا) فمن حاجك: أسند الفعل اليه و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (ب) فقل تعالوا: امر و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (ج) ندع ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم: اخبارات انما يعلم صدقها لو امتنع الكذب علي الله تعالي و خالفت السنة فيه. (د) فنجعل لعنة الله علي الكاذبين: أسند الفعل اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. استدل ابوبكر الرازي بهذه الاية علي ان الحسن و الحسين عليهماالسلام ابنا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و ان ولد البنت ابن علي الحقيقة. و استدل ابن غيلان بهذه الاية علي أن الحسن و الحسين صلوات‌الله‌عليهما كانا مكلفين في تلك الحال لان المباهلة لا تجوز الا مع البالغين. و استدلت الامامية بهذه الاية علي أن اميرالمؤمنين صلوات‌الله‌عليه كان أفضل الصحابة من وجهين: الاول: ان موضوع المباهلة ليتمير المحق من المبطل و لا يصح ان تفعل الا بمن هو مأمون الباطل و يكون مقطوعا علي صحة عقيدته و أنه أفضل الناس عند الله لان استعانة النبي صلي الله عليه و آله به في الدعاء تدل علي [ صفحه 780] علو مرتبته و شرف منزلته و تميزه عن غيره. و الثاني: ان قوله تعالي: و أنفسنا و أنفسكم أشار به الي أن نفس علي عليه‌السلام هي نفس محمد صلي الله عليه و آله و الاتحاد محال فالمراد به المساوات و مساوي الافضل أفضل. و اراد بقوله: نساءنا فاطمة عليهاالسلام. و هذا كله يدل علي أفضليتهم عليهم‌السلام علي غيرهم فان العقل يقضي بانه لو كان أحد أفضل منهم استند به النبي صلي الله عليه و آله في الدعاء علي ان الله تعالي هو الذي أمره بذلك و خالفت السنة فيه.

### توضيح كلام آية الله

توضيح كلام آيةالله قدس‌سره آنست كه: هر گاه كسي افضل از اميرالمؤمنين و فاطمه‌ي زهراء و حسنين صلوات‌الله‌عليهم وجود داشت و يا مساوي با آنها بود رسول‌الله صلي الله عليه و آله لابد بود تمامي آنها را در مباهله حاضر نموده و بياورد و اكتفاء به آن چهار وجود مقدس نفرمايد زيرا آيه‌ي شريفه ظاهر در عموم أبناء و نساء و أنفس است و جمع مضاف حقيقت در استغراق است ولي اين عمومات بر خصوص آن حضرات اطلاق شده و ضروري ميان مسلمانها است كه غير از آن ذوات مقدسه كسي را رسول‌الله صلي الله عليه و آله در مقام مباهله با نصاراي نجران نياورده و اگر در ميان مسلمين أحدي از پسرها و زنان و نفوس كه مساوي و هم‌رديف با آنان و مساوي با نفس رسول‌الله صلي الله عليه و آله بود لابد بايستي با آن حضرات به مباهله حاضر شود و اكتفاء به آن ذوات مقدسه نگردد زيرا ترجيح بلا مرجح محال است. [ صفحه 781] و اين كه در نساء و انفس اختصاص داده به زهراء و مرتضي (ع) ولي در ابناء اكتفاء به يكي از امام حسن و امام حسين عليهماالسلام نفرموده و بلكه هر دو سبطين را به مقام مباهله آورده معلوم مي‌شود در انفس أحدي نبوده كه برابري با اميرالمؤمنين عليه‌السلام كند كه مساوي با نفس رسول‌الله صلي الله عليه و آله است و در نساء نيز كسي نبوده كه برابر با زهراء بتول عليهاالسلام باشد و لذا آوردن آنها از نساء و أنفس از ديگران عموما غني بوده و آن دو بزرگوار رجحان بر ديگران داشته‌اند و الا اگر كسي هم‌رديف داشتند ترجيح بلا مرجح بوده بايستي آن هم رديف‌هاي آنها را نيز بياورد پس كسي از مسلمين در رديف آنها نبوده است ولي در ابناء چون سبطين با هم مساوي و هم‌رديف‌اند و لذا نمي‌توانست اكتفاء به آوردن يكي از آن دو بزرگوار بفرمايد و ترجيح بلا مرجح محال است و لذا لابد بايد هر دو را بياورد و اگر كسي در مسلمين با سبطين مساوي بود به ناچار بايستي او را هم بياورد ولي نياورده معلوم مي‌شود كسي در ابناء هم‌رديف آنها نبوده است و الا نياوردن هم رديف‌ها مخالف حكمت و عدالت و مساوات مي‌شد. پس از آيه‌ي شريفه بااندك دقت أفضليت اميرالمؤمنين عليه‌السلام از تمامي نفوس معلوم است زيرا با نفس پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم برابر و مساوي است و أحدي به آن نمي‌رسد و در نساء در افضليت كسي به زهراء بتول عليهاالسلام نمي‌رسد و همچنين در ابناء كسي هم‌رديف و مساوي با سبطين (ع) نبوده و آنها أفضل از تمامي أبناء بوده‌اند. [ صفحه 782]

## راجع به ورود جابر در اربعين و نقل كلام بعضي از معاصرين‌

### اشاره

ص:- 385- س:- 14 گفته شد: كه ورود جابر بن عبدالله انصاري (ره) در أربعين و أسراء اهل‌بيت (ع)به كربلاء گرچه در يك روز اتفاق افتاده است باز او اول زائر است: پس از مدتي مطلع شدم بر كلمات أرزنده‌ي فاضل معاصر محقق آقاي هاشم معروف الحسني كه تصريح فرموده كه ورود جابر بن عبدالله انصاري (ره) به كربلاء در اربعين اول سيدالشهداء (ع) يك روز قبل از ورود اسراء بوده است ولي مدرك و مصدر نقل خود را ذكر نكرده است. و عين عبارات ايشان در اثر خالدش كتاب «سيرة الائمة الاثناعشر» ج 2 ص 132 ط بيروت نقل مي‌شود و كلمات ايشان نظر بر اين كه از روي تحقيق و نقليات‌شان از مدارك صحيحه و مصادر مورد اعتماد است و لذا بسيار محل اطمئنان است- مي‌فرمايد: و يروي بعض الرواة ان يزيد بن معاوية خير الامام زين‌العابدين [ صفحه 783] (ع) بين البقاء بالشام و الرجوع الي المدينة فاختار الرجوع اليها فجهزهم يزيد ابن معاوية و أرسل معهم من يتولي ارادة شؤونهم و رعايتهم خلال طريقهم و طلبوا من الدليل ان يعرج بهم علي كربلاء فأجابهم لذلك. و كان جابر بن عبدالله الانصاري و جماعة من بني‌هاشم قد شدوا الرحال لزيارة الحسين (ع) فوردوا كربلاء قبل وصول السبايا اليها بيوم واحد و فيما كان جابر بن عبدالله و من معه يجولون بين القبور و اذا بموكب الامام قد أطل عليهم من ناحية الشام، فقال له قائده و كان جابر مكفوف البصر: اني أري سوادا قد طلع علينا من ناحية الشام فخاف ان يكون الموكب لاحد من أتباع يزيد او ابن‌زياد، فقال جابر: اذهب و أتنا بخبره مسرعا فان كان من أتباع ابن زياد لعلنا نأوي الي ملجأ، و ان كان لعلي بن الحسين (ع) و عماته و أخواته فأنت حر لوجه الله، فمضي و ما لبث ان رجع مسرعا و هو يقول: يا جابر قم و استقبل حرم رسول‌الله (ص) هذا زين‌العابدين (ع) قد جاء بعماته و أخواته، فقام جابر يمشي حافي الاقدام مسرعا حتي دنا من الامام زين‌العابدين (ع)، فوقع عليه يقبله و يبكي فارتج المكان من كثرة البكاء. و قال له الامام (ع): يا جابر ههنا والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبيت نساءونا و حرقت خيامنا. بنابراين كه جابر رحمه الله يك روز قبل از ورود اسراء وارد كربلاء [ صفحه 784] شده پس اول زائر گفتن به جابر رحمه الله صحيح بوده و او اول زائر است ولي ورود جابر به كربلاء يك روز قبل از ورود خاندان رسالت خلاف تصريح بزرگان است كه در يك روز وارد شده‌اند چنانچه شرح داده شد. و ناگفته نماند: از فرمايش جابر رحمه الله به غلامش با سرعت برو و سوادي كه ديده مي‌شود خبر آن را به ما بياور هرگاه از اتباع ابن‌زياد است شايد ما پناهگاهي به خودمان پيدا كنيم هرگاه علي بن حسين (ع) است پس تو در راه خدا آزاد هستي. از اين كلام جابر بن عبدالله رحمه الله معلوم مي‌شود كه آن بزرگوار آگاهي از مراجعت امام (ع) داشته است و در انتظارش بوده كه گفته: اگر امام سجاد (ع) باشد تو در راه خدا آزادي- و احتمال مي‌داده سوادي كه از جانب شام نمايان گشته امام علي بن الحسين (ع) بوده باشد و گويا از آزادي امام (ع) از دست يزيد با خبر بوده و جابر (ره) اين قضيه را از رسول‌الله (ص) و اميرالمؤمنين (ع) نيز شنيده است چنانچه آمدنش به زيارت كربلاء بعد از شهادت امام حسين عليه‌السلام به دستور و امر رسول‌الله (ص) بوده است چنانچه سابقا نيز به اين مطلب اشارت رفته است. و لابد جابر (ره) اين را هم شنيده بوده كه در زيارت اربعين با [ صفحه 785] امام سجاد عليه‌السلام ملاقات خواهد كرد و لذا به غلامش دستور داده اگر سوادي كه نمايان شده علي بن الحسين عليهماالسلام باشد تو آزادي، پس در جابر (ره) حالت انتظاري براي آمدن امام سجاد عليه‌السلام بوده است و الا از كجا احتمال مي‌داده كه سواد نمايان شده اگر از طرف ابن‌زياد نباشد پس امام علي بن الحسين عليهماالسلام است و همان طور هم شده است. [ صفحه 786]

### دكتر المنجد و ابن تيمية و لعن يزيد

#### اشاره

ص:- 413- س:- 7 (فتوي بعدم جواز لعن كردم بر يزيد...) آقاي دكتر صلاح‌الدين المنجد در لبنان كه آثاري و رساله‌هاي زيادي منتشر مي‌سازد أخيرا رساله‌اي به عنوان «سؤال عن يزيد بن معاوية» از تأليفات ابن تيميه‌ي حراني بنيان‌گذار مسلك خشك و جامد وهابي‌گري نشر نموده و تا حال چاپ سوم آن به نظر رسيده و در مقدمه‌ي آن گويد آنچه ترجمه‌اش تقريبا اين است: خليفه‌ي دوم اموي يزيد بن معاوية بن أبي‌سفيان يكي از اشخاصي است كه در تاريخ اسلامي آثار عميقه گذاشته و حوادث تأسف‌آوري كه مقدر شده بود در روزگار وي به دستهاي قواد او جاري شود همراه طعن شديد بر عليه او نزد طائفه‌ي از طوائف اسلامي شده و عده‌ي دوم را وادار بر تعصب بر له او كرده و در تعظيم وي بحد غلو رسيده‌اند [531] و هر دو فرقه [ صفحه 787] همين طور در روزگار در اختلافند و اهل سنت [532] طريق وسط را اتخاذ كرده‌اند و محامد اوصاف يزيد را ذكر مي‌كنند و از سوء اعمال او غفلت ندارند ولي آنها غلو نكرده‌اند در حق و باطل. تا اينجا ترجمه‌ي جمالي از كلام آقاي دكتر نامبرده است بعد گفته: كه رساله‌ي نامبرده را در كتابخانه‌ي جامعه‌ي «برنستن» در ولايات متحده در ضمن مخطوطات پيدا كرده و آن را چاپ نموده و نشر كرده و فتواي غزالي را هم به آن ضميمه نموده است گويا آقاي دكتر در ضم فتواي ناهنجار غزالي خواسته حرفهاي مزخرف ابن تيمية را تقويت نمايد. [ صفحه 788] از اين آقاي دكترسؤال مي‌كنيم شما كه نگارش داده‌ايد: يزيد از اشخاصي است كه در تاريخ آثار عميقه گذاشته آيا كدام آثار عميقه از يزيد پليد در صفحه‌ي روزگار به يادگار مانده است؟ مگر آثار ظلم و ستم و استبداد و ديكتاتوري و زير پا انداختن احكام و آثار اسلامي، آيا حوادث ناگوار و وقايع مؤلمه‌ي ناهنجار كه از قواد وي صادر گشته آيا بدون اطلاع و اجازه‌ي وي بوده؟ آيا يزيد نبود كه به حاكم مدينة دستور داد كه از حسين بن علي (ع) براي من بيعت بگير يا سرش را از بدن جدا كرده و پيش من بفرست؟ آيا همين دستور را به ابن زياد نداده بود؟ در صورتي كه تواريخ شاهد اين مدعاست. و رويه و رفتار ستمكاران و خونخواران روزگار است كه خودشان شخصا فرمان كشتار بيچاره‌گان و درمانده‌گان را مي‌دهند و سپس اظهار بي‌اطلاعي مي‌كنند و گناه را به گردن قواد خودشان مي‌اندازند در صورتي كه دستور تمامي جزئيات ظلم و ستم و كشت و كشتار را خودشان مي‌دهند. آيا انكار ابن تيميه با تمام بي‌حيائي و پرروئي كه واقعا مانند وي مرد بي‌حيائي تاريخ در صفحه‌ي روزگار نشان نداده به درد مي‌خورد كه انكار كرده اهل‌بيت سيدالشهداء (ع) را به شام أسير نبرده‌اند؟ و رأس مطهرش را به يزيد ارمغان نفرستاده‌اند؟ و با چوب خيزران بر لبهاي مباركش نزده است؟ چنانچه در همان رساله كه آقاي دكتر نامبرده نشر كرده اين مسلمات تاريخ را انكار نموده است و آقاي دكتر يك حرف و كلمه‌ي در پاورقي آن چيزي ننوشته است. و گويا در آن هذيان و لاطائلات [ صفحه 789] و انكار واضحات با وي موافقت نموده است و اگر با ابن تيميه در آن عقائد و انكار واضحات موافقت نداشت نوشته‌ي وي را نشر نمي‌كرد و هذيانهاي او را پخش نمي‌نمود. آيا يزيد از قضيه‌ي جانگداز كربلاء و آن فاجعه‌ي عظيمه به دست ابن‌زياد كه پس از شور با سرجون بن منصور رومي از بطارقه‌ي (پاتريك) روم حكومت عراقين- كوفه و بصره- را به وي واگذار كرد كه سيدالشهداء (ع) را او مي‌تواند دفع كند يا بيعت بگيرد اطلاع نداشت؟ آيا يزيد از فاجعه‌ي (حره) قتل عام مدينه‌ي رسول‌الله (ص) خبردار نبود؟ كه چه جنايتها ببار آمده كه قلم از نگارش آنها شرم دارد. آيا يزيد از خراب كردن كعبه‌ي مباركه و اهانت به خانه‌ي خدا بي‌خبر بود؟ و امر به تخريب بيت‌الله‌الحرام نكرده بود؟ پس يزيد كدام اوصاف حميده را دارا بوده كه اهل سنت (يعني وهابي‌مسلكها) آنها را متذكر مي‌شوند؟ خوب بود آقاي دكتر كه معلوم مي‌شود خود در مسلك ابن تيميه است از آن محامد اوصاف شمه‌ي بيان مي‌كرد تا مردم از خواندن آن محامد صفات يزيد بهره‌مند مي‌شدند و آقاي دكتر را در نشر آن اوصاف حميده كه در يزيد بوده برخوردار شده و بوي تحسين مي‌گفتند و آقاي دكتر مأجور عندالله مي‌شد، و او را روشنفكر دانسته و وي را داخل سائر روشنفكران مي‌دانستند كه تبعيت از اجانب و كفار را روشنفكري به حساب مي‌آورند. آيا در يزيد اوصاف حميده و صفات پسنديده سراغ داريد؟ [ صفحه 790] يزيدي كه كارش قماربازي و شراب‌خواري و ميگساري و ميمون‌بازي و رقص [533] پس از مستي بوده كه در وصفش آمده: «يزيد الخمور و القرود و الفهود» در صفحات تاريخ چيزي ديگري ثبت شده است؟ يزيد كه به محارمش دست خيانت دراز مي‌كرد و محرم و نامحرم نمي‌شناخت اوصاف حميده‌ي ديگري داشت؟ در حالات يزيد رجوع شود به كتابهاي خود اهل سنت كه چه جنايتها و اوصاف كثيفة و حالات خبيثة در صفحات آنها ثبت كرده‌اند، كه من اين صفحات را بيشتر از اين منزه مي‌دانم كه با شرح تاريخچه‌ي آن مرد لعين كه نشو و نماي مسيحي كرده سياه نمايم، و حالات و اوصاف حميده‌ي وي را بنا به عقيده‌ي دكتر نامبرده-در اين صفحات بنگارم و در جواب رساله‌ي كه از ابن تيمية نشر كرده و فتوائي كه از آقاي غزالي به ضميمه‌ي آن چاپ نموده كلمات ارزنده‌ي يكي از مشاهير علماي أهل سنت را در اينجا نشر مي‌دهم كه در جواب يكي از طرفداران يزيد نگارش داده تا آقاي دكتر عقيده‌ي وهابيهاي صحراي خشك نجد را نسبت به اهل سنت نداده و ساحت آنها را آلوده به حرفها و كلمات نالايق و ناهنجار ابن تيمية و غزالي صاحب احياءالعلوم كه مشحون از خرافات و طعون است ننمايد. [ صفحه 791]

### كلمات ارزنده‌ي ابن الجوزي‌

و همين كلمات أرزنده‌ي علامه ابن الجوزي كه سبط او در تذكرةالخواص نقل كرده در رد ابن تيمية و غزالي كافي است، و احتياجي بر نقل كلمات سائر علماي اعلام شيعة و سني نيست كه در رد ابن تيميه و غزالي نگارش داده‌اند، در تذكرة گويد: ذكر جدي ابوالفرج في كتاب الرد علي المتعصب العنيد المانع من ذم يزيد و قال سألني سائل فقال: ما تقول في يزيد بن معاوية؟ فقلت له يكفيه ما به فقال: أتجوز لعنه؟ فقلت: قد اجازها العلمآء الورعون منهم احمد بن حنبل فانه ذكر في حق يزيد ما يزيد علي اللعنة بعد با سندش نقل كرده از مهنا بن يحيي قال: سألت أحمد بن حنبل عن يزيد بن معاوية فقال: هو الذي فعل ما فعل قلت: مافعل؟ قال نهب المدينة قلت: فنذكر عنه الحديث؟ قال لا و لا غرامة [534] لا ينبغي لاحدان يكتب عنه الحديث. و حكي جدي ابوالفرج عن القاضي ابي‌يعلي ابن الفراء في كتابه المعتمد في الاصول باسناده الي صالح بن احمد بن حنبل. قال قلت: لابي ان قوما ينسبونا الي توالي يزيد فقال: يا نبي و هل يتوالي يزيد أحد يؤمن بالله [535] فقلت: فلم لا تلعنه؟ فقال و ما رأيتني [ صفحه 792] لعنت شئيا يا بني لم لا نلعن من لعنه الله في كتابه فقلت: و اين لعن الله يزيد في كتابه؟ فقال في قوله تعالي: فهل عسيتهم ان توليتم ان تفسدوا في الارض و تقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم و اعمي ابصارهم فهل يكون فساد أعظم من القتل قتل الحسين عليه‌السلام؟ و في رواية لما سأله صالح فقال يا بني ما اقول في رجل لعنه الله في كتابه و ذكره. قال جدي و صنف القاضي ابويعلي كتابا ذكر فيه بيان من يستحق [ صفحه 793] اللعن و ذكر منهم يزيدا و قال في الكتاب المذكور: الممتنع من جواز لعن يزيد اما ان يكون غير عالم بذلك او منافقا يريدان يوهم بذلك و ربما استفز [536] الجهال بقوله عليه‌السلام: المؤمن لا يكون لعانا قال القاضي: و هذا محمول علي من لا يستحق اللعن. فان قيل: فقوله تعالي: فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض. نزلت في منافقي اليهود. فقد اجاب جدي عن هذا في الرد علي المتعصب و قال الجواب: ان الذي نقل هذا مقاتل بن سليمان ذكره في تفسيره و قد أجمع عامة المحدثين علي كذبه كالبخاري و وكيع و الساجي و السعدي و الرازي و النسائي و غير هم و قال فسرها احمد بانها في المسلمين فكيف يقبل قول احمد انها نزلت في المنافقين. فان قيل: فقد قال النبي صلي الله عليه و آله اول جيش يغزو القسطنطينية مغفور له و يزيد أول من غزاها. قلنا: فقد قال النبي صلي الله عليه و آله لعن الله من اخاف مدينتي و الاخر ينسخ الاول. قال احمد في المسند: بنا أنس بن عياص حدثني يزيد بن حفصة عن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابي صعصعة عن عطأ بن يسار عن السايب [ صفحه 794] بن خلاد ان رسول‌الله صلي الله عليه و آله قال من اخاف اهل المدينة ظلما أخافه الله و عليه لعنه الله و الملائكة و الناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا و لا عدلا. و قال البخاري بنا حسين بن حريث ابنا ابوالفضل عن جعيد عن عايشة قالت سمعت سعدا يقول سمعت رسول‌الله صلي الله عليه و آله يقول لا يكيد اهل المدينة الا انماع [537] كما ينماع الملح في المآء و اخرجه مسلم ايضا بمعناه، و فيه لا يريد اهل المدينة احد بسوء الا اذا به الله في النار ذوب الرصاص. و اما قوله عليه‌السلام اول جيش يغزوا القسطنطينية فانما يعني ابوايوب الانصاري لانه كان فيهم و لا خلاف ان يزيد اخاف اهل المدينة و سبي اهلها و نهبها و اباحها و تسمي وقعة الحرة. و سببه: ما رواه الواقدي و ابن اسحق و هشام بن محمد ان جماعه من اهل المدينة و فدوا علي يزيد سنة اثنتين و ستين بعد ما قتل الحسين (ع) فرواه يشرب الخمر و يلعب بالطنابير و الكلاب فلما عادوا الي المدينة اظهر و اسبه و خلعوه و طردوا عامله عثمان بن محمد بن ابي‌سفيان و قالوا قدمنا من عند رجل لا دين له يسكر و يدع الصلاة و بايعوا عبدالله بن حنظلة الغسيل و كان حنظلة يقول يا قوم والله ما خرجنا علي يزيد حتي خفنا ان نرمي بالحجارة من السمآء: رجل ينكح الامهات و البنات و الاخوات و يشرب الخمر و يدع الصلاة و يقتل اولاد النبيين والله لو يكون عندي احد من الناس لا بلي الله فيه بلاء حسنا فبلغ الخبر الي يزيد فبعث اليهم مسلم [ صفحه 795] بن عقبة المري في جيش كثيف من أهل الشام فاباحها ثلاثا و قتل ابن الغسيل و الاشراف و أقام ثلاثا ينه الاموال و يهتك الحريم. قال ابن سعد: و كان مروان بن الحكم يحرض مسلم بن عقبة علي اهل المدينة فبلغ يزيدا فشكر مروان و قربه و أدناه و وصله. و ذكر المدايني في كتاب الحرة عن الزهري قال: كان القتلي يوم الحرة سبعمائة من وجوه الناس من قريش و الانصار و المهاجرين و وجوه الموالي و اما من لم يعرف من عبدأ و حرأ و امرأة فعشرة آلاف و خاض الناس في الدمآء حتي وصلت الدماء الي قبر رسول‌الله صلي الله عليه و آله و امتلاءت الروضة و المسجد قال مجاهد: التجأ الناس الي حجرة رسول‌الله (ص) و منبره و السيف يعمل فيهم و كانت وقعة الحرة سنة ثلاث و ستين في ذي‌الحجه فكان بينها و بين موت يزيد ثلاثة اشهر ما امهله الله بل اخذه اخذ القري و هي ظالمة و ظهرت فيه الاثار النبوية و الاشارات المحمدية. و ذكر ابوالحسن المدايني عن ام‌الهيثم بنت يزيد قالت: رأيت امرأة من قريش تطوف البيت فعرض لها أسود فعانقته و قبلته فقلت لها ما هذا منك قالت هذا ابني من يوم الحرة وقع علي أبوه فولدته. و ذكر ايضا المدايني عن ابي‌قرة قال قال هشام بن حسان ولدت الف امرأة بعد الحرة من غير زوج و غير المدايني يقول عشرة ألف امرأة و قال الشعبي: أليس قد رضي يزيد بذلك و أمر به و شكر مروان بن الحكم علي فعله؟ ثم سار مسلم بن عقبة من المدينة الي مكة فمات [ صفحه 796] في الطريق فأوصي الي الحصين بن نمير فضرب الكعبة بالمجانيق و هدمها و أحرقها و جاء نعي يزيد لعنه الله في ربيع. و قال جدي ليس العجب من قتال ابن‌زياد الحسين (ع) و تسليطه عمر بن سعد علي قتله و الشمر و حمل الرؤس اليه و انما العجب من خذلان يزيد [538] و ضربه بالقضيب ثناياه و حمل آل رسول‌الله سبايا علي اقتاب الجمال و عزم علي ان يدفع فاطمة بنت الحسين (ع) الي الرجل الذي طلبها و اشناده ابيات ابن الزبعري: ليت اشياخي ببدر شهدوا.... الخ أفيجوزان يفعل هذا بالخوارج؟ أليس باجماع المسلمين ان الخوارج و البغاة يكفنون و يصلي عليهم و يدفنون؟ و كذا قول يزيد لي ان اسبيكم لما طلب الرجل فاطمة بنت الحسين (ع) قول لا يقنع لقائله و فاعله باللعنة و لو لم يكن في قلبه احقاد جاهلية و أضغان بدرية لا حترم الرأس لما وصل اليه و لم يضربه بالقضيب و كفنه و دفنه و أحسن الي آل رسول‌الله [539] . [ صفحه 797] قلت و الذي يدل علي هذا انه استدعي ابن‌زياد اليه و اعطاه اموالا كثيرة و تحفا عظيمة و قرب مجلسه و رفع منزلته و أدخله علي نسائه و جعله نديمه. و سكر ليلة و قال للمغني غن ثم قال يزيد بديها: (اسقني شربة تروي فوأدي) (ثم مل فاسق مثلها ابن‌زياد) (صاحب السر و الامانة عندي) (و لتسديد مغنمي و جهادي) (قاتل الخارجي أعني حسينا) (و مبيد الاعدآء و الحساد)

### اشعار و كفريات يزيد

و قال ابن عقيل و مما يدل علي كفره و زندقته فضلا عن سبه [ صفحه 798] و لعنه اشعاره التي أفصح بها بالالحاد و أبان عن خبث الضمائر و سوء الاعتقاد قوله في قصيدته التي اولها: (علية هاتي و اعلني و ترنمي) (بذلك اني لا أحب التناجيا) (حديث ابي‌سفين قدما سمي بها) (الي احد حتي اقام البواكيا) (الاهات سيقني علي ذاك قهوة) (تحيزها العنبسي كرماشآميا) (اذا ما نظرنا في أمور قديمة) (و جدنا حلالا شربها متواليا) (و ان مت يا ام‌الاحيمر فانكحي) (و لا تأملي بعد الفراق تلاقيا) (فان الذي حدثت عن يوم بعثنا) (احاديث طسم [540] تجعل القلب ساهيا) (و لا بدلي من ان ازور محمدا) (بمشمولة صفراء تروي عظاميا) قلت و منها قوله: [ صفحه 799] (و لو لم يمس الارض فاضل بردها) (لما كان عندي مسحه في التيمم) و منها لما بدت تلك الحمول و أشرقت.... الخ و قد ذكرناها و منها قوله: (معشر الندمان قوموا) (و اسمعوا صوت الاغاني) (و اشربوا كاس مدام) (و اتركوا ذكر المعاني) (شغلتني نغمة العيدان) (عن صوت الاذان) (و تعوضت عن الحور) (عجوزا في الدنان) الي غير ذلك مما نقلته من ديوانه و لهذا تطرق الي هذه الامة العار بولايه عليها حتي قال ابوالعلاء المعري يشير بالشنار اليها: (أري الايام تفعل كل نكر) (فما أنا في العجائب مستزيد) (أليس قريشكم قتلت حسينا) (و كان علي خلافتكم يزيد) قلت و لما لعنه جدي ابوالفرج علي المنبر ببغداد بحضرة الامام الناصر و اكابر العلمآء قام جماعه من الجفاة من مجلسه فذهبوا فقال [ صفحه 800] جدي: الا بعدا لمدين كما بعدت ثمود، و حكي لي بعض اشياخنا عن ذلك اليوم ان جماعة سئلوا جدي عن يزيد؟ فقال ما تقولون في رجل ولي ثلاث سنين في السنة الاولي قتل الحسين (ع) و في الثانية أخاف المدينة و أباحها و في الثالثة رمي الكعبة بالمجانيق و هدمها فقالوا: نلعن فقال: فالعنوه و قال جدي في كتاب الرد علي المتعصب العنيد: قد جآء في الحديث لعن من فعل ما لا يقارب عشر معشار فعل يزيد و ذكر الاحاديث التي ذكرها البخاري و مسلم في الصحيحين مثل حديث ابن مسعود عن النبي صلي الله عليه و آله انه لعن الواشمات والمتوشمات و حديث ابن عمر لعن الله الواشمة و المتوشمة و لعن الله المصورين و حدث جابر لعن رسول‌الله صلي الله عليه و آله آكل الربا و موكله الحديث و حديث ابن عمر في مسند احمد لعنت الخمر علي عشرة وجوه الحديث و اورد اخبارا كثيرة في هذا الباب و هذه الاشيآء دون فعل يزيد في قتله الحسين (ع) و أخوته و أهله و نهب المدينة و هدم الكعبة و ضربها بالمجانيق و اشعاره الدالة علي فساد عقيدته، و من رام الزيادة علي هذا فليقف علي كتابه المسمي بالرد علي المتعصب العنيد. انتهي ما ذكره سبط ابن الجوزي في التذكرة توفي السبط سنة: 654 ه بدمشق و دفن في جبل (قاسيون) و كان من اكابر المؤرخين و أفاضلهم و من أعاظم علماء العامة.

### ابوالفرج ابن الجوزي‌

و كان جده العلامة ابن الجوزي ابوالفرج عبدالرحمن بن علي بن محمد البكري الحنبلي من اكابر علماء أهل السنة محققا في علوم جمة [ صفحه 801] كان له يد طولي في التفسير و الحديث و صناعة الوعظ و في كل العلوم و كان لا يراعي أحدا في ذكر نقائصه و مطاعنه و قد طعن في كتابه تلبيس ابليس علي الغزالي في مشيه علي طريق الصوفية و ذكره في الاحياء ما لا ينبغي للعالم ذكره من الحكايات التي هي من الاساطير الخرافية و ذكر في مؤلفاته من الاحاديث الموضوعة. و جمع العلامة ابن الجوزي اغلاط كتاب الاحياء في مجموعة و سماها اعلام الاحياء باغلاط الاحياء. و ذكر ايضا في عبدالقادر الجيلاني الصوفي ما يضع من مرتبته عند العامة و لذلك حبسته السلطة الغاشمة خمس سنين و كذلك تفعل في كل زمان بمن هو صادع بالحق و حر في أقواله و مجاهر في الامر بالمعروف و النهي عن المنكر و رادع عن أعمال الظالمين. و لابن الجوزي مصنفات كثيرة منها الرد علي المتعصب العنيد المانع عن لعن يزيد، رد علي عبدالمغيث ابن زهير الحنبلي حيث صنف كتابا في فضائل يزيد بن معاوية توفي ابن الجوزي ببغداد 12 رمضان سنة: 597 ه و له اشعار في مراثي الحسين عليه‌السلام- انظر بحارالانوار- ج 10 ص 257- ط امين الضرب. و الجدير بالذكر هنا نقل كتاب حبر الامة عبدالله بن عباس رضوان‌الله‌عليهما الي يزيد في جواب كتابه اليه يظهر منه ان يزيد أمر بقتل [ صفحه 802] الامام عليه‌السلام عداوة منه لله و رسوله و لاهل بيته و لا شك ان من هو عدو لله و رسوله فهو كافر ملعون. قال العلامة شمس‌الدين سبط ابن الجوزي في التذكرة [541] : ذكر الواقدي و هشام و ابن اسحق و غير هم قالوا لما قتل الحسين عليه‌السلام بعث عبدالله بن الزبير الي عبدالله بن عباس ليبايعه و قال أنا اولي من يزيد الفاسق الفاجر و قد علمت سيرتي و سيرته و سوابق ابي‌الزبير مع رسول الله صلي الله عليه و آله و سوابق معاوية فامتنع ابن عباس و قال الفتنة قائمة و باب الدماء مفتوح و مالي و لهذا انما أنا رجل من المسلمين فبلغ ذلك يزيد بن معاوية فكتب الي ابن عباس: سلام عليك اما بعد فقد بلغني ان الملحد في حرم الله دعاك لتبايعه فأبيت عليه وفاء منك لنا فانظر من بحضرتك من أهل البيت و من يرد عليك من البلاد فاعلمهم حسن رائيك فيناوفي ابن الزبير و ان ابن الزبير انما دعاك لطاعته و الدخول في بيعته لتكون له علي الباطل ظهيرا و في الماتم شريكا و قد اعتصمت في بيعتنا طاعة منك لنا و لما تعرف من حقنا فجزاك الله من ذيرحم خير ما جازي به الواصلين أرحامهم الموفين بعهودهم [ صفحه 803] فما انس من الاشياء ما انا بناس برك و تعجيل صلتك بالذي أنت أهله فانظر من يطلع عليك من الافاق فحذرهم زخارف ابن الزبير و جبنهم لقلقة لسانه فانهم منك اسمع و لك اطوع والسلام. فكتب اليه ابن عباس: بلغني كتابك تذكر اني تركت بيعة ابن الزبير وفاء مني لك و لعمري ما اردت حمدك و و لا ودك تراني كنت ناسيا قتلك حسينا و فتيان بني‌المطلب مضر جين بالدمآء مسلوبين بالعراء تسفي عليهم الرياح و تنتابهم الضباع حتي اتاح الله لهم قوما و اروهم فما أنس طردك حسينا من حرم الله و حرم رسوله و كتابك الي ابن مرجانة تأمره بقتله و اني لارجو من الله ان يأخذك عاجلا حيث قتلت عترة نبيه محمد صلي الله عليه و آله و سلم و رضيت بذلك. و اما قولك انك غير ناس بري فاحبس أيها الانسان برك عني و صلتك فاني حابس عنك ودي و لعمري انك ما تؤتينا مما لنا من في قبلك الا اليسير و انك لتحبس عنا منه العرض الطويل. ثم انك سألتني ان احث الناس علي طاعتك و ان أخذ لهم عن ابن الزبير فلا مرحبا و لا كرامة تسألني نصرتك و مودتك و قد قتلت ابن عمي و اهل رسول‌الله مصابيح الهدي و نجوم الدجي غادرتهم جنودك بامرك صرعي في صعيد واحد قتلي أنسيت انفاذ أعوانك الي حرم الله لقتل الحسين؟ فما زلت ورائه تخيفه حتي اشخصته الي العراق عداوة منك لله [ صفحه 804] و رسوله و لاهل بيته الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فنحن اولئك لا آبائك الجفاة الطغاة الكفرة الفجرة أكباد الابل و الحمير الاجلاف اعداء الله و اعدآء رسوله الذين قاتلوا رسول‌الله في كل موطن و جدك و أبوك هم الذين ظاهر و اعلي الله و رسوله ولكن ان سبقتني قبل ان آخذ منك ثاري في الدينا فقد قتل النبيون قبلي و كفي بالله ناصرا و لتعلمن نبأه بعد حين. ثم انك تطلب مودتي و قد علمت لما بايعتك ما فعلت ذلك الا و أنا أعلم ان ولد ابي و عمي اولي بهذا الامر منك و من أبيك ولكنكم معتدين مدعين أخذتم ما ليس لكم بحق و تعديتم الي من له الحق و اني علي يقين من الله ان يعذبكم كما عذب قوم عاد و ثمود قوم لوط و أصحاب مدين. يا يزيد و ان من اعظم الشماته حملك بنات رسول‌الله و أطفاله و حرمه من العراق الي الشام أساري مجلوبين مسلوبين تري الناس قدرتك علينا و انك قد قهرتنا و استوليت علي آل رسول‌الله و في ظنك انك أخذت بثار أهلك الكفرة الفجرة يوم بدر و أظهرت الانتقام الذي كنت تخفيه و الاضغان التي تكمن في قلبك كمون النار في الزناد و جعلت انت و ابوك دم عثمان وسيلة الي اظهارها فالويل لكما من ديان يوم‌الدين والله لئن اصبحت آمنا من جراحة يدي فما انت بآمن من جراحة لساني [ صفحه 805] بفيك الكثكث و أنت المفند المثبور و لك الاثلب و انت المذموم و لا يغرنك ان ظفرت بنا اليوم فوالله لئن لم نظفربك اليوم لنظفرن غدا بين يدي الحاكم العدل الذي لا يجور في حكمه و سوف يأخذك سريعا اليما و يخرجك من الدنيا مذموما مدحورا اثيما فعش لا ابالك ما استطعت فقد ازداد عند الله ما اقترفت والسلام علي من اتبع الهدي قال الواقدي فلما قراء يزيد كتابه اخذته الغرة بالاثم و هم بقتل ابن عباس فشغله عنه أمر ابن الزبير ثم اخذه الله بعد ذلك بيسير اخذا عزيزا. الكثكث بكسر الكاف فتات الحجارة و التراب و بفتح الكاف ايضا و الفند ضعف الرأي و الاثلب التراب ايضا و الثبور الهلاك كل هذا في معني الدعآء علي الانسان و ذمه- انتهي. از اين نامه‌ي ابن عباس (ض) به يزيد پليد نكات زيادي به دست مي‌آيد كه بايد در مد نظر گرفت و ذيلا به چند مورد آن اشاره مي‌شود: (1) ابن عباس (ره) تصريح كرده يزيد نامه به ابن مرجانة نوشته و او را امر به قتل سيدالشهداء (ع) كرده است پس ادعاء يزيد كه امام (ع) را ابن‌زياد به شهادت رسانيد و بعد از توجه افكار عمومي مردم بر عليه او مي‌خواست گناه را به گردن ابن‌زياداندازد دروغ محض و از حقه‌بازيهاي سياستمداران حيله‌گر بوده است. (2) صراحة نسب قتل امام عليه‌السلام و يارانش را به يزيد پليد داده [ صفحه 806] و فرموده: تو پسر عموي مرا و اهل رسول‌الله (ص) را به قتل رسانيدي. (3) لشكر تو به امر تو آنها را به قتل رسانيد پس آنها كه به كربلاء جمع شده بودند و اغلب بزرگان آنها از خوارج و دشمنان اهل‌بيت بودند مانند شمر و شبث بن ربعي و عمرو بن حريث و ديگران پس ادعاء ابن تيمية كه شيعه‌ها جمع شدند و امام (ع) را دعوت كردند و به وي ياري ننمودند افتراء و دروغ محض از آن مرد دشمن خدا و رسول (ص) است زيرا رؤساء شيعه و جمع كثيري را مانند مختار و سليمان بن صرد ابن مرجانة در كوفه زنداني كرده بود. و از آنها كه توانستند مانند حبيب بن مظاهر (ره) خود را به امام (ع) برسانند رسانيدند و از جان گذشتند. و اين كه گويند جماعتي كه به كربلاء جمع شده بودند و براي ريختن خون فرزند رسول‌الله (ص) تشنه بودند عموما از اهل كوفه بودند از اهل شام كسي ميان آنها نبود از داستانهاي دروغي دولت بني‌أمية مي‌باشد كه آن دروغ شاهكار را شهرت داده و به بعضي از كتابها وارد ساخته‌اند چنانچه مسعودي (ره) نيز اين داستان دروغي را در مروج‌الذهب نقل كرده و گويد: (و كان جميع من حضر مقتل الحسين من العساكر و محاربيه و تولي قتله من اهل الكوفة خاصة لم يحضر هم شامي) ج 2 ص 65 ط- مصر سال: (1303) ه. ق بلكه در ميان آنهائي كه با عمر سعد [ صفحه 807] و شمر و ديگران در كربلاء گرد آمده بودند از شام بسيار آمده بودند و فرمايش ابن عباس (ره) در نامه‌اش كه مي‌فرمايد. غادرتهم جنودك بامرك صرعي في صعيد....الخ خالي از اشاره به اين مطلب نيست و در شعر دعبل خزاعي رحمه الله تعالي كه گويد: جأوا من الشام المشومة اهلها.... الخ چنانچه نقلش خواهد آمد تصريح به اين مطلب است جائي كه از اهواز ايران چهار هزار نفر حركت كرده كه خودشان را به لشكر عمر بن سعد برسانند و بعد از پايان يافتن فاجعه كربلاء و روز عاشوراء به سرزمين پربلاء رسيده و امر را خاتمه يافته ديده و از غارت و چپاول خيام طاهرات امام (ع) و از اموال و احشام آن حضرت خودشان را دست خالي يافته و به كوفه پيش ابن‌زياد شتافته و درخواست انعام و جايزه براي آمدن و حضورشان به كربلاء اظهار نمودند و به امر ابن مرجانة به هر يك از آن افراد ربع دينار دادند و آن چند هزار نفر مشهور به «ربعيون» شدند آيا جائي كه از اهواز چند هزار نفر به كربلاء بروند از شام نمي‌آيند؟ آنها كه در كربلاء بودند از خوارج و عثماني بودند كه مي‌گفتند: نقتلك بغضا منا لابيك- مقتل اسفرائني ص 36 ط قديم مصر. از محشيان امالي سيد علم‌الهدي قدس‌سره آنجا كه سيد (ره) در متن كتاب اسمي از ابوعلي جبائي برده در هامش گويد: (ابوعلي من قرية يقال لها جباء و هي من رستاق كارور من ناحية الاهواز، و يقال لاهل هذه الناحية «الربعيون» لانهم كانوا استنفروا ليقاتلوا [ صفحه 808] الحسين عليه‌السلام، فجاءوا و قد فرغ من أمره فطلبوا الاجرة فقال ابن‌زياد: انكم لم تبلوا بلاء و أعطي كل واحد منهم ربع دينار. قال دامت ايامه: أخبرني بذلك العراقي العلوي البصري [542] ). ناگفته نماند: كه در بعضي از كتابها مانند مزاميرالاولياءها و نظائر آن بعض قصه‌ها و داستانها از رفتن لشكر از اطراف و اكناف به كربلاء نگارش داده‌اند كه مأخذ و مدرك صحيحي ندارد و گفته‌اند كه به الاغ و گاو سوار شده و به كمك ابن مرجانة و عمر سعد رفتند مصدر قابل اعتمادي ندارد شبيه باساطير قصه‌سرايان است مگر مدرك قابل اعتمادي به دست آيد. (4) ابن عباس (ره) تصريح فرموده كه يزيد از اعوان و انصار خود به مكه فرستاده بود تا امام عليه‌السلام را به قتل برسانند و حرمت حرم خدا را با قتل آن حضرت از بين ببرند و لذا امام (ع) ناچار از مكه حركت فرموده است تا از كشته شدن به شكل غفلتي أمان يابد تا در دشت كربلاء به قربانگاه خود بشتابد و علني و آشكارا خود را در راه دين قربان نمايد. [ صفحه 809] (5) ابن عباس (ره) گفته: اين رفتار يزيد با امام (ع) از روي عداوت با خدا و رسول‌الله (ص) و اهل‌بيت پيغمبر كه آيه‌ي تطهير در حق آنها نازل شده مي‌باشد پس كسي كه دشمن خدا و رسول (ص) باشد در كفر او شكي نيست. (6) ابن عباس با صراحت لهجه نوشته كه پدر و اجداد يزيد از دشمنان خدا و رسول (ص) بودند و آنها ايمان نياورده‌اند و آنها طغاة فجرة بودند كه در تمامي مواطن پدر و جد يزيد با رسول‌الله (ص) محاربه نموده‌اند و فرموده اگر من تنوانم از تو مؤاخذه نمايم و پيش‌دستي نمائي به من در شتاب به آخرت خداوند از جهت نصرت به ما كفايت مي‌كند و زود باشد كه خواهي دانست بعد از اين و وبال عمل خود را خواهي ديد. (7) ابن عباس (ره) گفته: يا يزيد از بزرگترين شماتت حمل كردن توست بنات رسول‌الله (ص) و اطفال و حرم او را از عراق تا شام أسير و دستگير تا به مردم نشان داده باشي قدرت خود را بر ما و اين كه بر ما قهر و غلبه نموده و مستولي شدي بر آل رسول‌الله (ص) به گمان اين كه أخذ نمودي خون اهل خودت از كفار و فجار در روز جنگ بدر، و انتقام را ظاهر نمودي و آن را پنهان داشته بودي، اگر از جراحت دست من در أمان بوده باشي از جراحت زبان من در امان نخواهي شد [ صفحه 810] به دهن تو باد سنگ و خاك. البته كسي كه حبر امت و عالم مسلمانها باشد بايد به ظالم خونخواري و آدم‌كش ناپاكي و دژخيم خون‌آشامي مانند يزيد پليد با زبان و قلم خويش مانند حبرالامة عبدالله بن عباس رضوان‌الله‌عليهما پسر عموي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اعمال ناهنجار وي را انكار نموده و آدم‌كشي او را تقبيح نمايد: آيا براي رياست چند روزه و سلطنت دو روزه‌ي دنيا فرزند پيغمبر (ص) و جگرگوشه‌ي زهراء (ع) را به قتل مي‌رساني؟ و جوانان بني‌هاشم و بزرگان صحابه را مي‌كشي؟ و به صغير و كبير و زن و مرد و خوردسال و كهن سال رحم نمي‌نمائي؟ از عذاب أليم خداوندي باك نداري؟ و به اسلام و مسلمين و قرآن كريم اين أندازه خيانت ورزيده باشي؟ ألا لعنة الله علي القوم الظالمين. پس بايد گفت: خداوند لعنت كند بر يزيد و اتباع او و آنهائي كه منع مي‌كنند از لعن كردن بر يزيد و لعن وي را روا نمي‌دانند چه خوش گفته امير علي شيرنوائي قطعه‌ي زيرا را آنجا كه سروده: اي كه گفتي بر يزيد و آل او لعنت مكن ز آن كه شايد حق‌تعالي كرده باشد رحمتش [ صفحه 811] آنچه با آل نبي كرد او، اگر بخشد خداي هم ببخشايد ترا گر كرده باشي لعنتش [543] در كتاب لطائف الطوائف گويد [544] : مولانا شيخ حسين [545] در زمان سلطان ابوسعيد ميرزا محتسب به استقلال بود چنان كه ميرزا گفته بود كه مولانا شريك ملك منست.... الخ. در زمان ميرزا بابر فقيهي دانشمند سمرقندي مولانا مزيد نام به هرات آمده بود روزي ايشان در مجلس ميرزا بودند و مولانا مزيد نيز حاضر بود ميرزا از او پرسيد كه در لعن يزيد چه مي‌گوئي؟ گفت روا نيست زيرا كه از اهل قبله بوده ميرزا روي به ايشان كرد و گفت مولانا مزيد خود اين مي‌گويد شما چه مي‌گوئيد؟ گفتند ما مي‌گوئيم: صد لعنت بر يزيد و صد ديگر بر مزيد. مسعودي (ره) در مروج الذهب گويد [546] : و كان يزيد صاحب طرب [ صفحه 812] و جوارح و كلاب و قرود و فهود و منادمة علي الشراب و جلس ذات يوم علي شرابه و عن يمينه ابن‌زياد و ذلك بعد قتل الحسين (ع) فاقبل علي ساقيه فقال: اسقني شربة...... تا آخر آن دو بيت كه در صفحه: 797 نقل گرديده بعد گويد: ثم أمر المغنين فغنوا و غلب علي اصحاب يزيد و عماله ما كان يفعله من الفسوق و في أيامه ظهر افغناء بمكة و المدينة و استعلمت الملاهي و أظهر الناس شرب الشراب و كان له قرد يكني بأبي‌قيس يحضره مجلس منادمته و يطرح له متكاء و كان قردا خبيثا و كان يحمله علي أتان و حشية قد ريضت و ذللت لذلك بسرج و لجام و يسابق بها الخيل و علي أبي‌قيس قباء من الحرير الاحمر و الاصفر مشهر و علي رأسه قلنسوة من الحرير ذات ألوان بشقائق و علي الاتان سرج من الحرير الاحمر منقوش ملمع بانواع من الوان فقال في ذلك بعض شعراء الشام في ذلك اليوم: تمسك أبا قيس بفضل عنانها فليس عليها ان سقطت ضمان ألا من رأي القرد الذي سبقت به جياد اميرالمؤمنين أتان و لما شمل الناس جور يزيد و عماله و عمهم ظلمه و ما ظهر من [ صفحه 813] فسقه من قتله ابن بنت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و انصاره و ما ظهر من شرب الخمور و سيره سيرة فرعون بل كان فرعون أعدل منه في رعيته و انصف منه لخاصته و عامته أخرج اهل المدينة عامله عليهم و هو عثمان بن أبي‌سفيان و مروان بن الحكم و سائر بني‌أمية و ذلك عند تنسك ابن الزبير و تألهه و اظهار الدعوة لنفسه و ذلك في سنة ثلاث و ستين (تا اين كه گويد): فسير اليهم بالجيوش من أهل الشام عليهم مسلم بن عقبة المري الذي أخاف المدينة و نهبها و قتل أهلها و بايعه أهلها علي أنهم عبيد يزيد و سماها نتنه و قد سماها رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم طيبة و قال من أخاف المدينة أخافه الله فسمي مسلم هذا لعنه الله بمجرم و مسرف لما كان من فعله.... الخ تا آخر آن جناياتي كه از يزيد صادر شده كه هر يك در تنهائي براي مستحق لعن بودن او كافي است و مسعودي (ره) و ديگر مؤرخين اسلامي تفصيلا نقل كرده‌اند. [ صفحه 814] (خاتمه‌ي اضافات) نظر بر اين كه تعداد صفحات كتاب «تحقيق» درباره‌ي أربعين با اضافات بعضي از فوائد و تحقيقات رو به فزوني مي‌رود و ضخامت كتاب بيشتر مي‌گردد و در اين طبع دوم كتاب باز مقداري اضافه شد. لذا در اينجا به تعليقات و اضافات و ضميمه‌ي آنها بر كتاب خاتمه داده و شكر به درگاه خداوند قادر متعال به جا مي‌آورم كه توفيق عنايت فرمود و كتاب را با ضمائم و زيادات به اتمام رسانيده و نيز موفق به طبع دوم آن شدم و چون اصل موضوع كتاب راجع به سرور شهيدان و سيد مظلومان سيدالشهداء سلام‌الله‌عليه است اميدوارم به خاطر آن حضرت در ساحت اقدس و پيشگاه مقدس حضرت ولي‌عصر و ناموس دهر امام زمان و حجت دوران بقيةالله ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه مورد نظر اقدس و اشرف واقع گردد ان‌شاءالله‌تعالي و از جناب آقاي حاج محمد آقا زارع نعمتي كه با نفقه‌ي وي اين كتاب طبع دوم شد كمال تشكر داشته و مزيد تأييدات و توفقيات ايشان را از درگاه خداوند قادر متعال مسئلت مي‌نمايم. [ صفحه 815] و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلي الله علي سيدنا و نبينا خاتم الانبياء و المرسلين «محمد» و آله الطيبين الطاهرين و سلم تسليما. جاي بسي شكرگذاري به درگاه خداونديست كه طبع دوم كتاب در 30/ ع 1398 /1 ه ق خاتمه يافت و از درگاه خداوندي توفيق بيشتري را در خدمات ديني مسئلت نموده و خلوص نيت را در تمامي‌اعمال و كارهاي خويشتن خواستارم- بحق النبي و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين. تبريز- محمد علي القاضي الطباطبائي شكر خدا را سزا است كه بنا به امر حضرت آيةالله سيدي الوالد الماجد دام‌ظله العالي به مقابله‌ي اين كتاب شريف و تحقيق منيف موفق گرديده و اهتمام و جديت كامل در طبع و تصحيح آن مبذول شد و الحمد لله تعالي بتاريخ 19 / 12 / 56 ه. ش سيد محمد تقي قاضي طباطبائي

## پاورقي

[1] راجع به صفحات طبع اول كتاب است.
[2] شبهه سيد بزرگوار بنا به قولي است كه اسراء اهل بيت(ع)يك ماه در دمشق توقف كرده باشند ولي ناقل اين قول از روايات و تواريخ معتبره معلوم نيست و قريب يك سال ماندن در شام نيز از احتمالات و حد سياتي مي باشد كه اعتماد را نشايد و شاهدي بر آن نيست چنانچه بررسي خواهد شد و در بعضي از كتابهاي فرقه‌ي اسماعيليه ديدم كه يك ماه و نيم توقف كرده‌اند اين قول نيز علاوه بر اين كه با قول يك ماه ماندن نمي‌سازد قابل اعتماد نيست نظر به شواهدي كه ذكر خواهد شد.
[3] رجوع بشود به كتاب حق‌المبين شيخ اكبر شيخ جعفر كاشف‌الغطاء(ره)كه در رد اخباري مسلك‌ها نوشته ص 87 ط تهران و به تعليقات انوار نعمانيه ج 2 ص 69 -64.
[4] رجوع شود به كتاب وقايع‌الشهور و الايام بيرجندي ص 54 ط تهران.
[5] در صورتي كه كسي از شيعه قائل نشده كه آمدن امام سجاد(ع)براي الحاق سر اطهر به جسد اطيب به كربلاء به خارق‌العاده و طي‌الارض بوده است فقط آنچه از شيعه قائل شده‌اند در آمدن امام سجاد(ع)براي دفن اجساد مطهره‌ي شهداء كربلاء و جسد اطهر سيدالشهداء(ع) است كه به طريق غيرعادي و به نحو اعجاز به كربلاء آمده و ابدان طاهره خصوص جسد اطيب را دفن كرده است.
[6] كشف المحجة ص 139 ط نجف.
[7] لهوف ص 8 ط صيدا.
[8] لهوف ص 14 ط صيدا طبع دوم.
[9] كشف المحجة طبع نجف به سال 1370 ه ق ص 138. [
[10] اقبال ص 599.
[11] اجازات بحارالانوار ص 42 و ص 81 اصل افست ج 107 طبع جديد و ناگفته نماند كه عبارت بحار(الملهوف)است.
[12] در آخر كتاب لهوف فرموده: و من وقف علي ترتيبه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تميزه علي أبناء جنسه و فهم فضيلته في نفسه- ص 121 ط صيدا.
[13] به مقدمه‌ي تهذيب شيخ(ره)رجوع شود.
[14] تنقيح‌المقال مامقاني (ره) ج 1 ص 426 ط نجف علامه‌ي مامقاني (ره) فرموده و از جرأت و جسارتهاي علامه‌ي محدث نوري (ره) يكي هم تفضيل دادنش سلمان فارسي (ره) را به حضرت قمر بني‌هاشم ابوالفضل العباس سلام‌الله‌عليه است رجوع شود به صفحه‌ي مذكوره از تنقيح المقال در صورتي كه سلمان از خدام خاندان رسالت و ولايت است طرف قياس با حضرت قمر بني‌هاشم (ع) نيست مانند رويه‌اي كه در كتاب فيض‌القدسي در احوال علامه‌ي مجلسي (ره) اتخاذ كرده بنا گذاشته مفايسه كردن بين خدمات آيةالله علي الاطلاق علامه‌ي حلي (ره)و علامه‌ي مجلسي (ره) و تأليفات آنها كه كدام انفع است به هر روز از عمر علامه‌ي حلي و مرحوم مجلسي اگر حساب شود چقدر بيت مي‌افتد و بيت از اصطلاحات خطاطين و كاتبين قديم است يعني چند سطر و كلمات بايد هر روز نوشته باشند و كدام يك از علامه و مجلسي (ره) هر روز ببايد درباره‌ي تأليفاتشان زحمت بيشتر كشيده و زيادتر نوشته‌اند و آن وقت خواسته مجلسي (ره) را ترجيح بر علامه (ره)بدهد آيا اين طرز ترجمه‌نويسي است؟ در عالم شيعه بلكه در عالم اسلام يك نفر علامه‌ي حلي (ره) است كه اگر انسان درست بر حالات زندگاني او اطلاع يابد مي‌فهمد كه چرا آيةالله علي الاطلاق ميان علماي اماميه است و در نتيجه زحمات طاقت‌فرساي علامه (ره) مجلسي‌ها و نظائر آن بزرگوار به وجود آمده و با فراغت بال توانسته‌اند به تأليف پرداخته باشند اوضاع زمان علامه (ره) كجا و وضع زمان مجلسي (ره) كجا و زحمات علامه (ره) و مباحثات وي با مخالفين و با حكماء و فلاسفه‌اي كه شيفته‌ي فلسفه‌ي يونان شده‌اند لسانا و قلما و مدرسه سياره تشكيل داده و فقه شيعه‌ي اماميه را از فقه و آراء عامه جدا كردن و در فقه بالخصوص اماميه به تصنيف پرداختن و در فقه اماميه و عامه و با اطلاع بر آراء آنها فقه ممزوج نگاشتن مانند تذكره و منتهي و ديگر از خدمات كه نتوان به قلم آورد و لذا خوب فرمود كسي كه از علماء رجال گفته كه بهتر آنست از تعريف و توصيف علامه (ره) من بگذرم زيرا قلم و بيان من عاجز از وصف اوست ولي محدث نوري (ره) يك نفر علامه و آيةالله داريم و او را مي‌توانيم در مقابل ساير فرق اسلامي در ميدان مسابقه بالاي دست خودمان بياوريم او را بنا كند. در فيض‌القدسي از مقام شامخش پائين آورد اگر محدث نوري (ره) در احوال علامه‌ي مجلسي (ره) كتاب مي‌نويسد هر قدر دراندازه‌ي خود مي‌تواند در وصف علامه‌ي مجلسي (ره) بكوشد نه اين كه آيةالله علامه‌ي حلي (ره) را كه مايه‌ي افتخار ماست اصرار داشته باشد از مجلسي (ره) پائين‌تر بياورد اين رويه و سليقه چه معني دارد؟ حكم و قضاء را در اينجا به عهده‌ي خوانندگان محترم مي‌گذارم تا اينجا در طبع اول كتاب نگارش داده بودم و پس از انتشار آن از بعض اشخاص صداي طرفداري از محدث نوري (ره) بلند شد بسيار مرا به حيرت انداخت و بعضي از آن طرفداران نگاشته بود كه چرا به آبروي محدث بزرگواري صدمه زده و از كتابش فصل‌الخطاب انتقاد كرده‌ايد از اين ايراد حيرت بر حيرتم افزود زيرا حفظ آبروي اسلام و قرآن مجيد واجب و از آبروي محدث نوري (ره) به مراتب بالاتر و آبروي أمثال محدث نوري (ره) در مقابل آبروي اسلام و قرآن كريم ارزش ندارد تمامي آبروها فداي حفظ آبروي اسلام و قرآن است علاوه اينجانب با كمال احترام از آن محدث عظيم‌الشأن و از كتابش فصل‌الخطاب انتقاد كرده‌ام و آن را كتاب بي‌ارزش خوانده‌ام ولي سيد علامه‌ي معاصر آقاي مير سيد احمد روضاتي دام‌بقائه در تعليقات خود بر كتاب جدش محدث نوري (ره) را تضعيف نموده و راجع به تاريخ تأليف محدث نوري (ره) (فصل‌الخطاب) را بيانات و تحقيقات ارزنده دارد كه لازم است مطالعه شود رجوع شود به كتاب «مناهج‌المعارف» پاورقي صفحه‌ي:160 -155 ط- طهران سال: 1392 ه ق.
[15] الحاقه: 46 -44.
[16] الانعام: 121.
[17] رجوع شود به اجازه‌ي آيةالله علامه اعلي الله مقامه كه در حق بني‌زهره مرقوم فرموده و در اجازات بحار ثبت است.
[18] لهوف طبع دوم صيدا ص 112.
[19] ترجمه‌ي لهوف آقاي فهري زنجاني طبع انتشارات جهان ص 196.
[20] مثير الاحزان ص 59 طبع طهران سال 1318 ه ق.
[21] ناگفته نماند: كه در علم كلام روشن و واضح است كه استبعاد دليل نمي‌شود.
[22] منتخب طريحي (ره) ص 498 ط النجف.
[23] ترجمه‌ي الاثار الباقية ص 392 ط تهران سال 1321 ش.
[24] ملهوف تصحيف است بلكه صحيح (لهوف) است ولي نظر به امانت در نقل همان لفظ تصحيف شده نقل شد.
[25] در نوشتن نام مبارك پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و همچنين يكي از نامهاي مبارك ائمه عليهم‌السلام نبايد بدون نوشتن صلوات و سلام به مجرد نام مبارك اكتفاء كرد مانند نوشتن اسامي اشخاص عادي رفتار نمود زيرا بي‌ادبي و بي‌احترامي‌است و خروج از آداب قرآن مجيد است كه در اغلب جاها رسول‌الله صلي الله عليه و آله را با القابش ذكر كرده مگر در چند مورد كه مقام اقتضاء كرده كه با اصل اسم مبارك ذكر شود يا اقلا اگر صلوات و سلام تفصيلا نگارش داده نشد با علامت (ص) يا(ع) اشاره شود ولي در عبارات بعضي اشخاص در عصر حاضر از باب تبعيت از استعمارگران و اذناب آنها در نوشتن اسامي مباركه حضرات ائمه عليهم‌السلام رفتار بي‌احترامي و بي‌ادبي پيش گرفته‌اند ولي قرآن مجيد مي‌فرمايد: ان الله و ملائكته يصلون علي النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما پس لازم است صلوات و سلام خواه اسامي مباركه‌ي آنها در زبان آيد يا در مقام وجود كتبي به ميان آمده باشد فرقي ندارد.
[26] از اين نشناختن ابوحمزه معلوم مي‌شود اين ابوحمزه را وي اين قضيه ابوحمزه ثمالي معروف كه مانند لقمان زمان خود بوده است نبوده زيرا او از خواص امام (ع) است چطور مي‌شود او را نشناسد.
[27] الحسين تاليف علي جلال ص 73 ط قاهره مطبعه سلفيه از طبري و كامل ابن اثير و از البدايه و النهايه ابن كثير نقل كرده كه يزيد از هر طرف با بغض و عداوت مسلمين روبرو شد.
[28] در اين عصر ما چند نفر از بزرگترين علماي شيعه وجود داشتند و از مفاخر شيعه بودند و از اكابر فقهاء و مجتهدين و مراجع به شمار مي‌رفتند و عبارت بودند از آيات عظام حاج سيد عبدالحسين شرف‌الدين عاملي و استاد اعظم آقاي حاج شيخ محمد حسين كاشف الغطاء و آقاي حاج سيد محسن امين عاملي صاحب اعيان الشيعة و حاج شيخ محمد جواد بلاغي نجفي صاحب كتاب الهدي و كتاب الرحلة المدرسية كه در دفاع از حريم مقدس اسلام و مبارزه با مخالفين شيعه‌ي اماميه و جهاد در راه دين در رديف طراز اول متكلمين قرار گرفته بودند و نمونه‌ي اكابر علماي سلف مانند شيخ مفيد و سيد مرتضي علم الهدي و شيخ طوسي قدس الله ارواحهم بودند و در يك عصر جمع شده و خدمات شايان تقديري نشان دادند و اعيان الشيعه‌ي سيد امام امين عاملي از تأليفات شاهكار اين عصر است و نگارنده از دو نفر از آن بزرگان دين آقاي كاشف الغطاء و آقاي سيد شرف‌الدين عاملي مجاز بوده و با نگارش اجازه در حق اين جانب مفتخرم فرموده‌اند.
[29] رجوع شود به تاريخ يعقوبي ج 2 ص 276 و النظم الاسلامية تأليف دكتر ضبيحي صالح ص 267 ط 2 بيروت .
[30] ج 6 ص 96.
[31] از تواريخ معتبره و قرائن ديگر فهيمده مي‌شود كه در قضيه‌ي مختار ارسال نامه به يزيد و دستور وي به ابن‌زياد درباره‌ي خلاصي مختار به واسطه‌ي كبوتر نامه‌بر شده است ولي در كتاب قرةالعين به نحويست كه نقل شد والله العالم.
[32] رجوع شود به كتاب قرةالعين ص 74 ط تهران سال 1318 ق و ص 107 ط نجف.
[33] قرة العين ص 127 ط نجف و ص 88 ط طهران سال 1318 ق.
[34] در عبارات جمعي به نظر مي خورد و در افواه نيز در سر زبانهاست چنانچه از روضه خوانها هم شنيده مي شود كه امام عليه السلام حج خود را تبديل به عمره كرد و از احرام خارج شد و حركت فرمود اين تعبير و تفسير اشتباه و بر خلاف آنست كه از روايات وارده از اهل بيت عليهم السلام استفاده مي شود و آن روايات مورد اعتماد فقهاء محققين است بلكه امام عليه السلام چون مي دانست كه روز هشتم ذي الحجه حركت خواهد كرد احرام به عمره مفرده بسته بود و تمام فرمود و حركت به سوي عراق كرد و اين مطلب از رجوع به روايات خصوص بر شخص فقيه روشن است.
[35] الاثار الباقية ص 331 ط اروپا.
[36] ترجمه‌ي الاثار الباقية ص 391 ط تهران سال 1321 ش ناگفته نماند بايستي مترجم نيز مانند اصل كتاب شهر دمشق ذكر مي‌كرد نه شهر شام زيرا شام نام استان بزرگيست كه فعلا به نام دولت سوريه است و مركز آن شهرستان دمشق است.
[37] ص 67 ط قاهرة.
[38] رجوع شود به لؤلؤمرجان ص 178 طبع سنگي تهران محدث نوري (ره) تصور فرموده كه ماندن اسراء ده روز در خانه يزيد غير از ماندنشان مدتي در اسارت در شام است و حال آن كه آنطور نيست بلكه منظور طبري كليه مدت ماندن اسراء در دمشق است.
[39] رجوع شود به كتاب اربعين حاج ميرزا محمد ارباب قمي (ره).
[40] كتاب تظلم الزهراء فاضل جليل رضي بن نبي قزويني (ره) ص 172 طبع تهران سال 1312 ق و در شماره‌ي (17) بيان خواهد شد كه مراد از ابوحنيفه آيا ابوحنيفه‌ي مشهور يكي از ائمه‌ي اهل سنت است؟ يا مراد ابوحنيفه سعيد بن بيان سائق‌الحاج است قطع حاصل است كه مراد سائق‌الحاج است زيرا ابوحنيفه‌ي امام در سال 150 ه وفات كرده و هارون در 148 ه متولد شده است.
[41] يعني به جهت خوشدلي از هارون و اعانت بر اعمال وي كه با شدت از وي خوشحال باشم.
[42] رجوع شود به مكاسب شيخ اعظم انصاري (ره) و كتب حديث اماميه رضوان الله عليهم بايد به ديكتاتوري هارون ظالم پي برد گويا صفوان بنده و برده‌ي حلقه به گوش و غلام زر خريدش بوده و چه گناه بزرگي داشته كه او را بكشد در صورتي كه اگر عبدش هم بود حق كشتن نداشت.
[43] هود: 113.
[44] ص 354 ط تبريز به سال 1308 ق.
[45] محمد بن عبدالملك مشهور به ابن زيات در زمان معتصم و واثق عباسي به وزارت آن دو شاه متصدي بوده و از ستمكاران روزگار است و او صاحب تنور معروف است كه به گمان پليد خود مقصرين را در آنجا تحت شكنجه قرار مي‌داد و مي‌كشت و چون متوكل به شاهي قدم گذاشت او را كشت و رفتار وي با آن مردي كه معجزه‌ي امام جواد عليه‌السلام را در شام نقل كرده بود مشهور و در حالات آن حضرت در كتب معتبره مسطور است و از علماء عامه نيز آن معجزه را نقل كرده‌اند رجوع شود به نور الابصار شبلنجي ص 140 ط مصر سال (1320) ق و فصول المهمه‌ي ابن صباغ مالكي.
[46] از فقرات دعاء افتتاح است كه از معتبرترين و صحيح‌ترين دعاهاست و بسيار مشهور و در كتب ادعيه مذكور است.
[47] الغدير ج 10 ص 179 ط تهران.
[48] تاريخ كوفه سيد حسين براقي نجفي با اضافات مهمه و تحقيقات علامه‌ي كبير سيدنا آقاي سيد محمد صادق آل بحر العلوم طباطبائي ادام‌الله بقائه ص 227 ط نجف سال 1356 ه ق.
[49] رجوع شود به كامل ابن اثير حوادث سال 34 -33 هجري و مجلد خلفاي ناسخ‌التواريخ و غيره گرچه به متفردات ناسخ و بر نقلياتش اعتماد نيست ولي در اين مطالب با تواريخ معتبره موافق است و متفرد نيست.
[50] كتاب الخرائج و الجرائح از كتب معتبره و نفيسه است و داراي نكات جالب و فوائد زياديست كه در كتب ديگر به چشم نمي‌خورد.
[51] هرثمة از سرلشگرها و قائدين جيش مأمون‌الرشيد عباسي و از جان‌نثاران مخصوص وي بود و مأمون را در ظلمها و ستمهاي او كمك كرده و به مصداق فرمايش رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم كه فرموده: من اعان ظالما علي ظلمه سلطه الله عليه- بالاخره در اثر سعايت ذوالرياستين كه وزير خائن بيش نبود او به مجرد اين كه از عراق حركت و وارد مرو شد در سال دويست از هجرت او را مأمون كشت و صدوق عليه‌الرحمه روايتي از هرثمة راجع به وفات امام رضا عليه‌السلام در عيون اخبار الرضا عليه‌السلام نقل كرده كه هرگز با تاريخ وفات امام رضا عليه‌السلام نمي‌سازد زيرا امام عليه‌السلام در سال 203 از هجرت از دنيا رحلت فرموده چنانچه در تعليقات خود بر انوار نعمانيه‌ي سيد محدث جزائري (ره) تحقيق كرده‌ام به آنجا مراجعه شود و پسرش يحيي در اثر كرامات حضرت امام‌هادي سلام‌الله‌عليه شيعه و مؤمن شده ولي از اعوان ظلمه محسوب است.
[52] خرائج ص 209 مطبوع با اربعين مجلسي (ره) و كفاية الاثر خزاز رازي قمي (ره) در سال 1305 ه ق ط تهران.
[53] رجوع شود به جلد 3 كشف الغمة ص 255 ط تهران سال 1381 ه.
[54] ص 112 ج 2 تاريخ يعقوبي ط نجف.
[55] رجوع شود به نهضت الحسين (ع) ص 131 ط نجف. جمع كثيري از علماء و مورخين و محققين تصريح كرده‌اند كه ورود اسراء خاندان نبوت (ع) به شام در اول ماه صفر سال 61 بوده است.
[56] ثمرات الانوار ص 183 -182 ج 3 ط تبريز و كتابي كه از آن نقل كرده (مزامير الاولياء) نام دارد و شايد مزامير الاولياء مرحوم حاج سيد محمد باقر موسوي اصفهاني متوفي (1335) ه باشد كه در سال (1353) ه. ق در دو مجلد در نجف چاپ شده و در مواعظ و مصائب است و او از كجا نقل كرده؟ بايد مراجعه شود و اصل مدركش به دست آيد و از نقل كردن قتل مختار شريح قاضي كوفه را كه نسبت به مختار داده اندازه‌ي اعتماد بر آن نقل نمايان است زيرا مختار شريح را نكشته است و كلماتي به شريح نسبت داده كه آن كلمات از ابن‌عربي مالكي در كتاب العواصم من القواصم نقل شده و او از نواصب است و مخفي نماند كه سيد محمد باقر صاحب مزايمر الاولياء ساكن گنجه بوده و تأليفاتش در مواعظ است چون سمت واعظي داشته و او صاحب مرقاة الايقان است كه چندان اعتماد را نشايد. تا اينجا در طبع اول كتاب نگارش يافته بود و بعدا كتاب «مزامير الاولياء» را سيد جليل صديق معظم فاضل آقاي حاج سيد تقي آل‌هاشم پيدا كرده بود پيش اينجانب آورده و كاملا ملاحظه شد كتاب نامبرده براي اهل منبر نوشته شده مؤلف عينا كلمات و تعبيرات منبري خود را به قلم آورده و بر نقليات خود اغلب مدارك و مصدر نقل نمي‌كند و فتواي شريح را كه با عبارات تازه و ابدا شباهت به عبارات زمان واقعه‌ي كربلاء ندارد نقل نموده و ابدا مصدر نقل خود را ذكر نكرده است يعني كتاب مزايمر الاولياء نامبرده چنانچه بر اهلش مستور نيست كتابي نيست كه مصدر نقل قرار داده و اعتبار و اعتماد بر نقلياتش شود. و مؤلفش چنانچه گفته شد مرحوم حاج سيد محمد باقر اصفهاني گنجوي مشهور مجتهدزاده است و فتواي شريح را كه جعلي بودنش از عبارات آن نمايان است با بعض قصه‌هاي مجعوله در صفحه‌ي 135 ج 1 ط نجف نقل كرده است. خداوند موفق كند كه از مصادر مورد اعتبار و اعتماد فتواي شريح پيدا گردد. و ناگفته نماند كه مرحوم خطيبي نامبرده اصرار به اعتبار عيد نورزو فعلي كه مرسوم است داشت در صورتي كه نوروزي كه حضرت امام صادق سلام‌الله‌عليه به معلي ابن‌خنيس فرموده يا نوروزي كه در زمان منصور دوانيقي بوده كه امام كاظم سلام‌الله‌عليه فرموده كه من همچو عيدي در اسلام نيافتم ربطي به اين نوروز كه در اين زمانها متداول شده ندارند اين نوروزي كه اول حمل است و برقرار در آن روز كرده‌اند اين نوروز جلالي، ملك شاهي، سلطاني، ملكي نسبت به سلطان جلال‌الدولة ملك شاه سلجوقي مي‌باشد كه از سال (471) ه در آن روز تعيين نموده‌اند تعجب از بعضي از بزرگان است كه فرموده مشهور در زمان ما نوروز عبارت از اول حمل است و روايت معلي را تطبيق با آن كرده ولي تحقيق نفرموده كه از كدام زمان مشهور شده در صورتي كه از سال (471) ه. ق به اين طرف مشهور شده است و در زمان امام صادق (ع) معلوم نيست كدام روز بوده رجوع شود درباره‌ي تحقيق اين مطلب به تاريخ ادبيات آقاي جلال‌الدين (هما) ص- 249- ج 2 ط-تبريز سال (1348) ه و تاريخ كامل ابن اثير. و بعضي كه در خصوص نوروز به تأليف پرداخته و از بزرگان به آن تقريظ نوشته به اين مطلب كه نگارش يافت متوجه نشده است.
[57] ادعاء صبح الاعشي نسبت به (يزيد) چنانچه در اين كتاب گفته شده حرفي است كه تراشيده‌اند معلوم نيست حقيقت داشته باشد و در مقام تعارض نقل صبح‌الاعشي با نقل خليل قدس‌سره كه لفظ «بريد» را عربي مي‌داند معلوم است كه قول خليل رحمه الله كه از اركان ائمه‌ي لغت و آداب است مقدم است گمان زياد مي‌رود كه عجمها قول صبح‌الاعشي را تراشيده باشند چنانچه در جاهاي زيادي اين موضوع را عملي كرده‌اند.
[58] چون تعبير (مال) از حيوانات اصطلاح اهل باديه و بيابان است رجوع شود به المنجد.
[59] اين تاريخ تولد كسي است حسن محمد قاسم در (السيده زينب) مقدمه‌ي اخبار الزينبات ذكر كرده درست نيست چنانچه تحقيق آن بيايد.
[60] مجمع الرجال قهپائي (ره) ج 6 ص 255 ط اصفهان، و تنقيح المقال ج 3 ص 314 ط نجف.
[61] عمدة الطالب ص 324 ط نجف.
[62] الذريعة ج 1 ص 232 ط نجف.
[63] عبارت از حسن مثني است كه در كربلاء در حضور عمويش سيدالشهداء (ع) بوده و زخم برداشته و يك دستش از بدن جدا گرديده چنانچه در كتب معتبره نقل شده است و روايت مزبوره ملحق شدن او را پس از مداوا به وي در كوفه به اسراء اهل‌بيت (ع) تأييد مي‌كند و او را با اسراء نزد يزيد پليد برده‌اند.
[64] عبارت عربي اصل كتاب اين است فاقمنا ثلاثه ايام بلياها و نساء بني‌هاشم و اهل المدينه مجتمعون حولنا به اين نكته بايد در اينجا اشاره كرد كه خاندان رسالت در اقامه‌ي عزا بعد از ورود به مدينه براي سيدالشهداء(ع) از آداب شرع پا به كنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نكرده‌اند در صورتي تعزيه‌ي سيدالشهداء (ع) هميشه هست و برچيده نمي‌شود و سال به سال تجديد خواهد شد اما نسبت به سائر اشخاص شيخ طوسي (ره) در مبسوط فرموده: و يكره الجلوس للتعزيه يومين و ثلاثه اياما اجماعا- مبسوط ج 1 ص 189 ط تهران و البته عمل به مشهور است و سه روز كراهت ندارد و اجماع منقول شيخ شده است گر چه در زمان ما مردم در تعزيت و اقامه‌ي عزا بر اشخاصي كه از دنيا رحلت مي‌نمايند خصوصا از طبقه‌ي علماء و فقهاء باشد از آداب و دستور شرع به كنار رفته و از حد و از حد خارج گشته‌اند و روز به روز تشريفات بي‌جا را زيادتر و زحمات و تضييع اوقات را بيشتر مي‌كنند
[65] ظاهرا مراد حضرت محمد حنفية است.
[66] در عبارات روايات عبيدلي مكرر تصريح شده كه والي مدينه به يزيد پليد نامه نوشت و او هم به وي جواب نوشته و دراندك مدت اين سئوال و جوابها به وسيله نامه عملي شده معلوم مي‌شود وسيله‌ي داشته‌اند كه اين مخابرات به توسط آن انجام يافته و چنانچه تحقيق خواهد شد وسيله عبارت از كبوتر نامه‌بر يا بريد بوده كه شرح داده خواهد شد.
[67] بانوي عصمت سلام‌الله‌عليها در اين جملات اشاره به اين فرموده: كه قضيه‌ي مصيبت عظمي واقعه‌ي كربلاء موضوعي است كه انبياء و مرسلين و خصوص خاتم النبيين صلي‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را خبر داده بوده‌اند.
[68] ورود آن بانوي عصمت به مصر در اواخر رجب يا اوائل شعبان 61 هجرت چنانچه از سائر تواريخ به دست مي‌آيد چندان منافات با يكديگر ندارند.
[69] ص 24 ط 2 تبريز.
[70] علامه‌ي محدث ثقه‌ي جليل آقاي حاج ملا علي واعظ خياباني ابن عبدالعظيم تبريزي (ره) صاحب مجلدات كتاب وقايع الايام از اعاظم محدثين و متتبعين و اهل تحقيق اماميه و در احاطه و اطلاع درياي بي‌پايان بود وقتي در عرشه‌ي منبر قرار مي‌گرفت از جهت اطلاعات تاريخي و حديث و رجال و معرفت به كتب و مصنفات و تواريخ و حالات مؤلفين آنها و تحقيق در صحت و يا وقوع تحريف در آنها مثل دريا موج مي‌زد نگارنده قبل از تشرف به حوزه‌ي علميه‌ي قم و نجف اشرف در تبريز از آن محدث واسع الاطلاع زياد استفاده كرده‌ام و هر كس به مجلدات وقايع او خصوصا مجلد صيام نظر كند به زحمات و خدمات و مطالعات او پي مي‌برد در سال (1367) ه. ق از دنيا رحلت كرد و (خيابان) كه وي منسوب به آنجاست يكي از محله‌هاي معروف تبريز واقع در طرف شرقي شهرستان عزيز ماست كه هنوز اهتمامي به عمران و آباداني آن نمي‌شود و از آن محله اشخاص نامي ظهور كرده‌اند مانند محدث جليل خياباني (ره) صاحب وقايع الايام و استاذنا العلامة المدرس آقاي ميرزا محمد علي خياباني (ره) صاحب ريحانة الادب متوفي (1373) ه. ق و صاحب نهضت و قيام مرد عالم وطني شهير ناطق زبردست آقاي شيخ محمد خياباني شهيد در سال (1338) ه. ق كه براي مخالفت با قرارداد وثوق لدولة با انگلسيها كه خيانت بود در تبريز قيام كرده بود و صديقنا العالم الجليل آقا ميرزا محمد خياباني مشهور به بالا مجتهد (قدس‌سره) نيز از آن محله مشهور شده است كه در سال (1391) ق وفات يافت و مجاز با اجازه‌ي اجتهاد از سيدنا الاستاذ آيةالله الحجة الكوهكمري (قدس‌سره) بود و جزوه‌اي در حالاتش چاپ و منتشر است و سالهاي متمادي در ماه رمضان المبارك بعد از نماز جماعت نگارنده به منبر مي‌رفت و مردم را با بيانات علمي خود مستفيض مي‌نمود رحمة الله عليه. آية الله فقيه فقيد آقاي حاج ميرزا فتاح شهيدي (ره) صاحب حاشيه‌ي مكاسب شيخ انصاري (ره) در آن محله در سال (1296) ق از مادر تولدي يافته و در سال (1372) هجري قمري در همان محل از دنيا رحلت كرده و در همان محله در قبرستان طوبائيه در مقبره‌ي مخصوص مدفون شده است شخص مجتهد فقيه بود با والد ما جدم قدس‌سره صداقت داشت و از اوائل ورود مرحوم آقاي شهيدي به نجف اشرف با هم بودند و نسخه‌ي خطي از كتاب فصول الاصول كه آن زمانها كتاب درسي طلاب بود با هم تصحيح فرموده و بر آن تعليقات ارزنده نوشته‌اند و همان نسخه فعلا در كتابخانه‌ي ما موجود است و مرحوم آيةالله شهيدي به حفظ آن نسخه كرارا به اين جانب توصيه مي‌فرمود از نجف اشرف كه مراجعت نمودم چند ماه قبل از وفاتش در تبريز حضورش را درك كردم بلاعقب از اولاد ذكور وفات يافت و دختري بيش نداشت. و علامه‌ي كبير شهير و متكلم تواناي عظيم آقاي حاج ميرزا عبدالحسين اميني صاحب كتاب نفيس (الغدير) چنانچه در مقدمه‌ي كتاب شهداء الفضيلة نوشته شده در سال (1320) قمري در اين محله ديده به دنيا گشوده و والدش آقا ميرزا احمد مشهور به جناب مردي بسيار محبوب‌القلوب و سليم‌النفس و با والد ما جدم (قدس‌سره) صداقت كامل و ثابت داشت علامه‌ي اميني صاحب الغدير در سال (1390) ق در تهران از دنيا رحلت و در نجف اشرف مدفون شد رحمةالله‌عليه.
[71] الفردوس الاعلي ص 24 ط 2 تبريز.
[72] علامه‌ي كبير و متضلع متبحر شهير آقاي ميرزا محمد علي اردوبادي در فنون متنوعه از فقه و كلام و ديگر علوم استاد بود و در ادب و نويسندگي به زبان عرب يد بيضا مي‌نمود و در نظم و نثر عربي سرآمد روزگار خويش و در نظم فارسي نيز مهارت داشت نگارنده مدتي در نجف اشرف حضورش را غنيمت دانسته و استفاده مي‌كردم و آثاري دارد و مقدمه‌ي كتب زيادي با آثار قلمي او مزين است رحمةالله‌عليه در سال (1380) ه. ق در ماه صفر در نجف وفات يافت.
[73] رجوع شود به وقايع تتمه‌ي محرم ص 387 ط تبريز.
[74] در هند به سال (1354) ه. ق طبع شده است.
[75] تنقيح المقال ج 3 فصل النساء ص 79 ط نجف .
[76] در اينجا مناسب است كه به كلمات شيخنا الاستاد كاشف الغطاء (ره) در كتاب جنة المأوي رجوع شود ص 248 -247 ط- 1 تبريز و ص 81 ط 2 تبريز سنة: (1397) ه. ق.
[77] چنانچه در علم امام(ع)ص 287 از وسائل الشيعة شيخ حر عاملي قدس‌سره نقل شده در روايت عمار است: اخرجت جنازة ام‌كلثوم بنت علي و ابنها زيد بن عمر و في الجنازة الحسن و الحسين و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهريره فوضعوا جنازة ممايلي الامام و المرأة ورائه و قالوا هذا هو السنة. ولي تزويج عمر ام‌كلثوم را محل شبهه و اختلاف است كه موضوع تحقق يافته يا نه؟ كساني كه جزم به وقوع موضوع مي‌كنند سخت در اشتباهند چنانچه تحقيقش خواهد آمد.
[78] در ملحقات به كتاب ترجمه‌ي علم امام(ع)با شواهد و قرائن آشكار تحقيق كرده‌ام كه مراد از ام‌كلثوم كه شب نوزدهم ماه مبارك رمضان امام أميرالمؤمنين عليه‌السلام در خانه‌ي آن دخترش بود عبارت از زينب كبري عليهاالسلام عيال عبدالله بن جعفر طيار مي‌باشد و به وي مهمان بود رجوع شود به كتاب علم امام(ع)ص 221.
[79] (تنبيه).
[80] تتمه‌ي محرم الحرام ص 384 تبريز.
[81] آنچه ثقافه نقل كرده به اين عبارت است: هذا قبر زينب الوسطي بنت علي بن ابيطالب(ع).
[82] كتاب نامبرده از تأليفات علامه آقا سيد حسن صدر كاظميني(ره)است.
[83] اعيان الشيعة ج 33 ص 207 بيروت.
[84] ترجمه‌ي علم امام(ع)ص 223 -221 و ص 286- 288 ط تبريز.
[85] تهذيب التهذيب ج 5 ص 297 شماره 504.
[86] مقدمه‌ي جمهرة انساب العرب به قلم عبدالسلام محمد هارون ص 7 ط 2 دار المعارف مصر- قاهره سال (1391) ق.
[87] در سال (1295) ه. ق وفات يافته است اين آخوند(اوف‌ها)و اين طالب(اوف‌ها)بودند كه اساس و شالوده‌ي فتنه‌ي روسيه و قفقاز را در زمان روسهاي تزاري با بي‌دين كردن مردم فراهم آوردند تابعين آنها هم فعلا در ايران ما در آن خيالند. و بدون شك آخوند اوف و طالب اوف از غرب‌زده‌هاي بيشتر از نود و يا يك‌صد سال قبل بوده‌اند خيال كرده‌اند كه دين اسلام با علوم صنعتي و طبيعي نمي‌سازد در صورتي كه اگر در عصر آنها آن خيال باطل به ذهن‌ها آمده بود در عصر ما كاملا روشن شده كه اسلام مردم را به علم و صنعت دعوت مي‌كند و آن حرفها از افتراهاي دشمنان به اسلام است.
[88] رجوع شود به منهاج الدموع چاپ سوم ص 400 ط قم.
[89] رجوع شود به تنقيح المقال مامقاني ره ج 3 ص 204.
[90] رجال‌كشي ص 80 ط دانشگاه مشهد مقدس.
[91] به صفحه: (34) و (35) اين كتاب رجوع شود.
[92] تاريخ كامل ج 4 ص 6 ط بيروت.
[93] قادسيه از دهات اطراف كوفه است.
[94] رجوع شود به رجال‌كشي (ره) طبع دانشگاه مشهد ص 318 جزء 4 سال 1348 ه ش با فهرست آقاي مصطفوي صاحب كتابفروشي بوذرجمهري در تهران و نسخه‌ي رجال‌كشي (ره) ايضا ص 270 طبع نجف به تصحيح آقاي سيد احمد حسيني. و تنقيح المقال مامقاني (ره) و سفينة البحار قمي (ره) و به تعليقات كتاب رجوع شود.
[95] ص 172 ط تهران سال 1312 ق كتاب تظلم الزهراء تأليف فاضل جليل آقا رضي‌الدين بن نبي قزويني رحمه الله است كه از تأليف آن در سال 1118 ه ق فارغ شده و او غير از آقا رضي قزويني (ره) صاحب كتاب لسان الخواص است محدث خياباني (ره) در تتمه‌ي محرم ص 112 گويد (صاحب تظلم الزهراء از علماء متبحرين متأخرين است). كتاب نامبرده نقلياتش متقن و در تمامي مواضع مدرك و مصدر نقليات خودش را ذكر كرده و سند آنچه نقل نموده ارائه مي‌دهد ولي بعضي از فضولان خرابكار درنسخه‌ي آن كتاب دخالت كرده و در نسخه‌ي كه از آن كتاب در سال 1312 ق به طبع رسيده دس و وضع كرده‌اند چنانچه علامه محدث خياباني (ره) نسخه‌ي صحيح خطي از آن پيدا نموده و تحقيقات ارزنده‌ي درباره‌ي آن كتاب به عمل آورده و مواضع دس شده و اشتباه كاري را تعيين فرموده است رجوع شود به تتمه‌ي محرم مجلد چهارم از وقايع الايام از ص 112 تا ص 121 به ياد دارم مرحوم محدث خياباني (ره) درباره‌ي مجالس المتقين كه به نام شهيد فقيه آقا شيخ محمد تقي قزويني برغاني قدس‌سره چاپ و منتشر است همين تحقيقات را مي‌كرد و اظهار انزجار و تأسف از دخالت نااهلان و دس و وضع‌كنندگان در آن كتاب مي‌فرمود كه به كلي كتاب را تحريف و از انتفاع انداخته‌اند به طوري كه نتوان آن را بر شيخ شهيد فقيه قزويني (ره) نسبت داد ولي خنده‌آور اينجاست كه اخيرا كتابي به نام خرافات اجتماع انتشار يافته و كتاب مجالس المتقين كذائي را كه اشاره بر آن شد به علامه‌ي مجلسي (ره) نسبت داده و بعد بنا گذاشته انتقاد بر محتويات و مطالب آن كرده و ملتفت نشده كه اولا مجالس المتقين از تأليفات علامه‌ي مجلسي (ره) نيست و ثانيا كتاب مزبور تحريف شده و بر آن دس و وضع كرده‌اند كه آن را به كلي از اعتبار و اعتماد ساقط كرده است و مطالب دس شده برآن از مؤلف آن نيست و خود اين عمل ناهنجار از انتقادكننده و نسبت آن كتاب به علامه‌ي مجلسي (ره) و عدم اطلاع از تحريف آن كتاب از خرافات روزگار ما محسوب است و بايد نويسنده‌ي آن انتقاد از روح مقدس علامه‌ي مجلسي (ره) معذرت خواسته و آن لكه‌ي سياه را از كتاب خود محو نمايد.
[96] از كلمه‌ي: وفي غير المصباح تا كلمه‌ي: من صفر در نسخه‌ي مطبوعه از تظلم الزهراء در سال 1312 قمري افتاده و عبارت (كلاهما) شاهد آنست چنانچه عبارات از خود اقبال سيد (ره) تصحيح شد رجوع شود به اقبال ص 589.
[97] از اين عبارت سيد (ره) معلوم است كه اجتماع خاندان رسالت با جابر روايت شده و بعيد نيست كه در همان روايت عطيه و ذيل همان خبر باشد كه عمادالدين طبري در بشارت المصطفي مسندا نقل كرده است گر چه در نسخه‌ي مطبوعه از بشارة المصطفي در نجف آن را ندارد ولي از قرائن فهميده مي‌شود كه ذيل همان روايت است و اصل تقطيع از قدماء محدثين واقع شده اساس تقطيع در روايت عطيه از آنها مي‌باشد گر چه شخص تقطيع‌كننده را نمي‌شناسيم چنانچه تحقيق خواهيم كرد ان‌شاءالله تعالي.
[98] صبح الاعشي ج 14 ص 367.
[99] ناگفته نماند كه اسلام تساوي و تعادل را حكم فرما نموده و مواسات را برقرار كرده در عين حال از عدالت خارج نشده و ظلم را روا نداشته است تساوي و تعادلي را روا دانسته كه موافق عدل و داد باشد. [
[100] رجوع شود به كتاب نظام الحكومة النبوية المسمي‌التراتيب الادارية ج 1 ص 191 و ص 246 ط بيروت و كتاب (القاموس الاسلامي) ج 1 ص 309 ط مصر و كتاب النظم الاسلامية تأليف دكتر صبحي صالح ط بيروت و صبح الاعشي ج 14 كه بهترين مصدر و داراي نكات زياد است و تاريخ (التمدن الاسلامي) تأليف جرجي زيدان ج 1 ط دارالهلال.
[101] صبح الاعشي 368:14.
[102] ج 1 ص 192 ط بيروت.
[103] در اينجا بايد مكالمه‌ي يك نفر قائد و سرلشكر اسلامي را با يك نفر قائد غيرمسلمان مورد دقت و تأمل قرار داد كه چطور اگر كسي مسلمان شد او را از هر جهت با خودش يكسان و مساوي مي‌داند و ابدا به جزئي برتري بر خودش نسبت به وي قائل نيست بلكه او را اگر اسلام بياورد از خودش افضل مي‌داند.
[104] خالد مي‌گويد: كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله از غيب به ما خبر مي‌داد ولي در روزگار ما جمعي در ايران ما از تازه به دوران رسيدها مي‌گويند: آيا پيغمبر و امام عليه‌السلام غيب مي‌داند؟ در صورتي كه قرآن مقدس با صراحت غيب را به پيغبمر و امام عليه‌السلام ثابت مي‌كند چون به پيغمبر كه ثابت كرد امام عليه‌السلام نيز مثل اوست زيرا فرقي ندارند مگر در منصب نبوت كه امام عليه‌السلام آن منصب را ندارد عالم الغيب فلا يظهر علي غيبه احدا الا من ارتضي من رسول. از استثناء معلوم مي‌شود كه به هر كس از پيامبران كه خدا او را برگزيده و پسنديده غيب را تعليم مي‌فرمايد و اگر تعليم نفرموده باشد بايد استثناء معني نداشته باشد در صورتي كه استثناء بدون شك تحقق يافته و خدا بر آن كه از پيامبران خواسته غيب آموخته است و علاوه بر آيات قرآني ديگر كه شاهد مطلب است و در محل خود بيان شده است.
[105] تاريخ كامل ج 2 ص 412 ط بيروت.
[106] النص و الاجتهاد تأليف سيدنا شرف‌الدين عاملي (ره) ص 152 ط 3 نجف.
[107] النص و الاجتهاد ص 287 ط 3 نجف.
[108] رجوع شود به تاريخ كامل ابن اثير ج 3 ص 96 ط بيروت و به اعتراضاتي كه بر خليفه در آن قضيه وارد است رجوع شود به (الغدير)ج 6 ص 137 ط تهران.
[109] ج 14 ص 371.
[110] نهج‌البلاغه ج 4 ص 527 ط بيروت به تحقيق عبدالعزيز سيد الاهل و در شرح عهد مالك اشتر رجوع شود به كتاب: الراعي و الرعية تأليف توفيق الفكيكي ط 2 بغداد به سال (1382) ه. ق كه از تأليفات نفيسه است.
[111] تاريخ التمدن الاسلامي جرجي زيدان ص 241 ج 1 ط دارالهلال.
[112] صبح الاعشي ج 14 ص 369.
[113] رجوع شود به كتاب وقائع الشهور و الايام تأليف آقا شيخ محمد باقر بيرجندي رحمه الله صاحب كبرت احمر ص 53 ط تهران به سال 1352 قمري مرحوم بيرجندي بسيار مبالغه در انكار آمدن اسراء به كربلاء در اربعين اول كرده است و مدركي غير از استبعاد كه دليل نيست ندارد و غير از تعصب‌ورزي به استادش محدث نوري (ره) چيز ديگري نيست خيال كرده مقام فتوا است كه نظر خود را اظهار كند و متوجه نشده كه قضيه‌ي تاريخي است و بي‌جهت يك موضوع اين اندازه شهرت پيدا نمي‌كند و بايستي در تواريخ و حالات زمان يك هزار و سيصد سال تقريبا قبل را تحقيق و بررسي نمايد و حقيقتي را كه در خارج واقع شده به دست بياورد تا نسبت نوشتن كذب صريح را به بعضي از بزرگان علماء و اكابر فقهاء ندهد غفر الله تعالي له و لنا بحق محمد و آله الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين.
[114] لؤلؤ مرجان ص 170 -169 طبع قديم تهران به سال 1319 قمري.
[115] رجوع شود به تعليقات علم امام عليه‌السلام ص 283 -281 ط تبريز. درباره يك موضوع تاريخي روشن نموده‌ام كه چطور بعضي از مؤرخين به اختصار كوشيده و نظائر آن زياد است كه با اختصار گذشته‌اند.
[116] ناگفته نماند كه عبارت كفعمي (ره) در مصباح در نقل وقايع ماه صفر اين است: (و في العشرين رجوع حرم الحسين عليه‌السلام الي المدينة) در اين عبارت دو احتمال است يكي رجوع از شام دومي رجوع از كربلاء به مدينه و لذا عبارت صريح در رجوع از شام نيست.
[117] لؤلؤ مرجان ص 171 طبع قديم طهران.
[118] مسار الشيعة ص 50 ط مصر سال 1313 ق.
[119] نسخه‌ي خطي با خط نسخ بسيار زيبا در سال 1308 هجري قمري نوشته شده و با رساله‌ي (عقد الطهماسبي) تأليف علامه‌ي جليل شيخ الاسلام آقا شيخ حسين بن عبدالصمد حارثي والد شيخنا البهائي قدس‌سرهما در يك مجلد به قطع جيبي با جلد نرم چرمي در كتابخانه‌ي ما موجود است.
[120] مسار الشيعة ص 36 ط مصر و نسخه‌ي مخطوطه.
[121] مسار الشيعة ص 43 ط مصر.
[122] مسار الشيعة ص 48 ط مصر.
[123] همان مصدر و صفحه از طبع مصر.
[124] ص 265 ارشاد ط تبريز به سال 1308 ق.
[125] ارشاد ص 163 ط تبريز به سال 1308 ق.
[126] بحارالانوار ص 107 مجلد 42 طبع جديد از اجزاء 8 جزء از مجلد تاسع. عين عبارات شيخ مفيد (ره) در اضافات كتاب نقل خواهد شد به تعليقات رجوع شود.
[127] لؤلؤ مرجان ص 161.
[128] رجوع شود به كتاب نفحات اللاهوت فقيه اعظم شيخ علي كركي عاملي قدس‌سره مشهور به (محقق ثاني) صاحب جامع المقاصد متوفي (940) ه. ق ص 60 -59 ط نجف كه در سال (1360) ه. ق طبع گرديده و نظر به مصلحت محيط عراق نسبت طبع آن را به مطبعه‌ي سعادت تبريز داده‌اند، قصه‌ي رمد چشمهاي مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام در جنگ خيبر و اعجاز نشان دادن رسول‌الله صلي الله عليه و آله درباره‌ي او در كتب سير و تواريخ از متواترات بوده و قابل آن نيست كه كسي بتواند انكار نمايد. رجوع شود به تاريخ طبري ج 2 ص 301 -300 ط مطبعه‌ي استقامه‌ي قاهرة و تاريخ كامل ابن الاثير ج 2 ص 220 ط بيروت و سيره‌ي ابن هشام ج 3 ص 386 ط مطبعه‌ي حجازي- قاهرة و الرياض النضرة محب طبري ج 2 ص 250 ط 2 قاهرة، تاريخ ابن خلدون بقية الجزء الثاني ص 39. البداية و النهاية ابن كثير ج 4 ص 187. الموسوعة في سماحة الاسلام ج 2 ص 945 ط مصر- مطالب السئول ص 40 ط فرهاد ميرزا به سال 1287 ق.
[129] لؤلؤ مرجان ص 161.
[130] لؤلؤ مرجان ص 165.
[131] وقوع قضيه در صفين با نقل مرحوم نراقي (ره) از حضرت زهراء (ع) كه در حال نماز بيرون بياوريد درست در نمي‌آيد زيرا واضح است كه در زمان جنگ صفين صديقه‌ي طاهره سلام‌الله‌عليها از دنيا رحلت فرموده بود.
[132] جامع السعادات ج 3 ص 324 ط نجف علامه‌ي محقق نراقي (ره) كاش مدرك فرمايش خود را كه فرموده. (و روي انه وقع الخ) نقل مي‌كرد بسيار محتمل است مصدر نقل سيد يزدي (ره) و محقق نراقي (ره) شهرت اين قصه ميان مردم است زيرا هنوز اين قصه در كتب و مصنفاتي كه از مصادر است پيدا نشده والله الموفق. تا اينجا در طبع اول كتاب نگارش يافته و بعدا مدرك بسيارم معتبر به دست آمد و اين قصه را در نظر بسيار مورد اعتماد مي‌سازد و آن نقل كردن آيةالله علامه (ره) در منهاج الكرامة است زيرا آن بزرگوار بدون مدرك صحيح مطلبي را نقل نمي‌فرمايد. و نقل محقق نراقي (ره) كه قضيه در زمان حيات صديقه‌ي طاهره سلام‌الله‌عليها واقع شده معارض با نقل محدث نوري (ره) است كه در صفين واقع شده است.
[133] چنانچه بعض قضايا در افواه شهرت پيدا مي‌كند و از منبريها در بالاي منبر براي گرم كردن مجلس با آب و تاب نقل مي‌كنند و پس از مدتي كه شهرت به سزا كرد وارد كتابها مي‌نمايند نظير اين قضيه در يكي از كتب ضعيفه كه در عصر حاضر تأليف شده ديدم كه نوشته: حضرت سجاد عليه‌السلام علي اصغر را در موقع دفن بر روي سينه‌ي حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام گذاشت و آن طور دفن فرمود اولا: جنازه را در قبر در طرف راست مي‌خوابانند كه رويش به قبله باشد و مثل حال احتضار نمي‌خوابانند كه سينه به طرف آسمان باشد تا جنازه‌ي طفل روي آن گذاشته شود اگر گويد: در مقابل سينه‌ي امام عليه‌السلام در زمين به طرف قبله گذاشت باز حرفي است گرچه مدرك ندارد و مجرد حرف است و ثانيا: از جهت حكم شرعي جنازه‌ي طفل را روي سينه گذاشتن و آن طور دفن كردن چه صورت دارد آيا جايز است؟ آيا مي‌شود آن را نسبت به امام عليه‌السلام داد؟ و نقل اين موضوع يعني گذاشتن جنازه‌ي حضرت علي اصغر عليه‌السلام را روي سينه‌ي مبارك حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام و نسبت آن به بعضي از بزرگان علماء اگر صحت داشته باشد از باب اين است كه آن طفل صغير شهيد بس قلب مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام را با تير خوردنش سوزانيده مثل اين است كه روي سينه‌ي امام عليه‌السلام دفن شده است و علاوه چطور مي‌شود كه از بزرگان اگر اين سئوال بشود در جوابش نفرمايد كه تمامي شهداء از بني‌هاشم در زير پاي امام (ع) مدفونند حتي علي اصغر و نزديكترين كس از شهداء به آن حضرت فرزندش حضرت علي اكبر (ع) است و بعد از بني‌هاشم سائرين مدفونند و اين مطلب جاي شك نيست.
[134] ارشاد ص 50 .
[135] رجوع شود به تاريخ طبري سنه‌ي (5) و ابن كثير البداية و النهاية ج 4 ص 105 ط بيروت و ابن الاثير حوادث سنه‌ي (5) و سيره‌ي ابن هشام ج 3 ص 241 ط مصر به تحقيق محمد محي‌الدين عبدالحميد تفسير قرطبي ج 14 ص 134 تاريخ يعقوبي ج 2 ص 37 ط نجف اعلام الوري طبرسي (ره) ص 196 ط اسلاميه- تهران. نور الابصار شبلنجي ص 76 ط مصر سال 1320 ه ق. و ديگر از كتب تواريخ و تفاسير معتبره. و پس از تأمل در عبارات آن كتب معلوم مي‌شود صاحب ناسخ التواريخ در نگارش تاريخ جنگ احزاب ضعيف‌ترين قول را با ركيك‌ترين عبارت انتخاب نموده و به قلم آورده و گفته: «شمشير عمرو سپر را دو نيمه ساخت و سر علي (ع) را جراحتي كرد»ج 2 وقائع سال (5) ه ص 119 ط- اسلاميه اين نوشته‌ي وي با تأمل در عبارات تواريخ معتبره و عبارت شيخ مفيد (ره) چطور مي‌سازد؟ ناسخ التواريخ از تواريخ رسمي دولتي دوره‌ي قاجار است و بايد بر محتويات تاريخي بدون مدرك آن اعتماد ننمود حق داشته كسي كه از بزرگان فرموده: مطالعه‌ي آن كتاب جايز نيست و در اين كه نتوان ناسخ را مصدر نقل قرار داد شكي نيست اگر در نقليات آن دقت و تحقيق شود بر ايرادات و اشكالات و لغزشهاي زيادي و نقليات خلاف واقعي برخورد مي‌شود كه بيرون از حد و شمار است و بايد در اين‌باره تأليف مستقلي در چند مجلد گرد آورده شود.
[136] چون عطيه عوفي را در افواه و در مقتلهاي غير معتبر كه از قلم نااهلان تراوش نموده غلام جابر شهرت داده‌اند ولي حقيقت ندارد بلكه او يكي از بزرگان روات اماميه و از محدثين است علاوه مرد مبارز با دستگاه ديكتاتوري بني‌اميه بوده اجمالا به شرح حالش در اينجا پرداخته شود تا كاملا معرفي شده و آن مرد جليل شناخته گردد. عطيه از اهل كوفه و كنيه‌ي وي ابوالحسن است در زمان خلافت اميرالمؤمنين سلام‌الله‌عليه ديده به دنيا گشوده مادرش كنيز رومي بوده از خود عطيه نقل شده كه گفته: وقتي از مادر تولد يافتم پدرم مرا پيش اميرالمؤمنين عليه‌السلام آورده كه در كوفه تشريف داشت و عرض كرد اين غلام از مادر متولد شده و استدعاي نام‌گزاري كرد امام (ع) فرمود: هذا عطية الله. و لذا او عطيه ناميده شد و يك صد درهم براي او تعيين فرمود و عطاي من به پدرم داده شد پدرم از آن روغن و عسل خريد. و لابد اين موضوع را عطيه از پدر و كسان خود بعدا شنيده و نقل كرده و در بعض جاها از عطيه (عطا) تعبير آورده‌اند بعيد نيست از فرمايش اميرالمؤمنين (ع) كه فرموده: هذا (عطية الله) كه قريب به مضمون هذا (عطاء الله) است. عطيه با ابن اشعث بر عليه حجاج بن يوسف ثقفي ستمكار و خونخوار معروف دوره‌ي اموي خروج كرد بلكه از خون‌آشامي آن دژخيم مشهور جلوگيري شود و بعد از منهزم شدن لشكر ابن اشعث عطيه به فارس گريخت حجاج به محمد بن قاسم ثقفي در فارس نوشت كه عطيه را دعوت كند و لعن كردن بر اميرالمؤمنين (ع) را به وي تكليف نمايد و اگر قبول نكرد به وي چهار صد تازيانه بزند و سر و ريش او را بتراشد محمد بن قاسم عطيه را خواست و نامه‌ي حجاج را به وي خواند عطيه از پيشنهاد حجاج سر زده قبول ننمود و حاضر نشد به اميرالمؤمنين (ع) ناسزا گويد محمد او را چهار صد تازيانه زده و سر و ريش وي را تراشيد وقتي كه قتيبة والي خراسان شد عطيه پيش او رفت و در خراسان بود تا عمر بن هبيره والي عراق شد عطيه به وي نامه نگار شده و از او درخواست اذن كرد به عراق رود او هم اجازه داده عطيه به كوفه آمد و پس از بازگشت به كوفه وطن خود در آنجا تا سال 111 زندگي كرد و در سال نامبرده وفات يافت و او نقل احاديث مي‌كرد و ثقه بود خلاصه از طبقات ابن سعد ج 6 ص 304 ط بيروت معلوم مي‌شود عطيه در موقع آمدن جابر به زيارت سيدالشهداء (ع) در اربعين در مدينه بوده و در حضور آن بزرگوار به كربلاء مشرف شده و جابر را با خود پس از زيارت به كوفه برده و مهمانش بوده است. و از بعض تفاسير قرآن كريم معلوم مي‌شود عطيه از مفسرين بوده و بعض اقوال او را در تفسير آيات شريفه نقل كرده‌اند رجوع شود به مجمع البيان طبرسي (ره) ج 5 ص 208 ط صيدا. و عطيه كسي است كه خطبه‌ي حضرت زهراء عليهاالسلام را در غصب فدك از عبدالله بن حسن شنيده و نقل كرده است رجوع شود به كتاب «بلاغات النساء» ابن طيفور متوفي (280) ق و شيخ استاد كاشف الغطاء قدس‌سره در كتاب نفيس اصل الشيعة و اصولها عطيه‌ي عوفي را از طبقه‌ي تابعين و شخص سوم از آنها شمرده است.
[137] جابر بن عبدالله انصاري رحمه الله از بزرگان صحابه‌ي رسول‌الله (ص) است در كوچه‌ها و مجالس مدينه مي‌گشت و مي‌فرمود: علي (ع) خير البشر فمن ابي‌فقد كفر. اي معاشر انصار تاديب كنيد اولاد خودتان را با حب علي عليه‌السلام و هر كس خودداري نمايد پس نظر كند در شان مادر خويش- رجوع شود به كتب رجال.
[138] لواعج الاشجان ص 238 -237 ط 3 صيدا سنه (1353) ه. ق و عين اين عبارت را در اعيان الشيعة در ترجمه‌ي حالات جابر نقل فرموده تا آنجا كه گويد: و حرقت خيامنا- رجوع شود به اعيان الشيعة ج 15 ص 182 -180 ط دمشق.
[139] فاضل قزويني (ره) در كتاب تظلم الزهراء (ع) ص 173 روايت عطيه را تا آنجا كه گويد: (ان نيتي و نية اصحابي علي ما مضي عليه الحسين (ع) و اصحابه) نقل كرده چنانچه محدث خبير حاج ملا باقر بهبهاني رحمه الله در كتاب الدمعة الساكبة نيز از تظلم الزهراء تا محل مذكور نقل نموده و بعد گويد: (الحديث) اين جمله‌ي اخير شاهد است كه حديث بقيه دارد.
[140] تقطيع حديث عبارت از نقل بعضي از حديث و عدم نقل بعضي ديگر است كه تفصيل آن در علم درايه بيان شده و مصنفي كه در تصنيف خود حديثي را بر ابواب مختلفه‌ي كتابش بر حسب مناسبت متفرق سازد و هر قطعه‌ي از آن را در باب مناسب به آن نقل نمايد از تقطيع است كه در مقام احتياج و استدلال و احتجاج به مناسبت عنوان آن باب به آن مراجعه شود اين عمل را از علماي شيعه و سني در كتب خودشان اتخاذ كرده‌اند چنانچه شيخ محدث متبحر حر عاملي (قدس‌سره) در كتابش وسائل الشيعة كه يكي از جوامع بزرگ حديث اماميه است آن رويه را اتخاذ فرموده و نيز اگر محدثي مقداري از حديثي را در كتابي و مقدار ديگرش را در كتاب ديگر خود نقل كند آن را تقطيع گويند و عمده عيبي كه از تقطيع ناشي مي‌شود عبارت از آنست كه در نقل قطعه‌ي از حديث را در بابي و قطعه‌ي ديگر آن را در باب ديگر مناسب به آن باب يا قطعه‌ي را در كتابي و قطعه‌ي ديگر را در كتاب ديگر نقل كند. بعضي قرائن كه براي مطلب مستفاد از مجموع آن حديث است بعضا از بين مي‌رود و مشهور كه تقطيع را جائز مي‌دانند اشاره نمودن به تقطيع را لازم نمي‌دانند ولي باز از محدثين در بعض موارد پس از نقل حديثي كه بقيه دارد با نگارش لفظ: «الحديث» يا «الخبر» اشاره مي‌كنند كه حديث بقيه دارد و نگفته‌اند اگر اشاره به تقطيع نشود اغراء به جهل لازم مي‌آيد چنانچه توهم شده است چون از جهل به تقطيع خصوصا در احاديث تاريخي قبحي لازم نمي‌آيد تا مغرور كردن به آن قبيح باشد شيخ الاسلام شيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي والد شيخنا البهائي قدس‌سرهما در كتاب درايه مي‌فرمايد: ص 141 «رواية بعض الحديث اذا كان تام المعني الحق جوازه اذا كان ما تركه غير متعلق بمارواه بحيث لا يختل البيان و لا الدلالة بتركه و اما تقطيع المصنفين الحديث في الابواب بحسب المواضع المناسبة فأولي بالجواز و قد استعملوه كثيرا و ما أظن له مانعا» انتهي ملحضا موضع الحاجة من كلامه و مختاره- پس اغراء به جهلي كه بعض از قاصرين خيال كرده كه از تقطيع لازم مي‌آيد وجهي ندارد و ادعاء باطل است. و در اينجا مناسب است به مطلبي كه به جهت واضح شدن حق اظهار مي‌شود اشاره گردد: در تقطيع حديث چنانچه گفته شد گاهي از قرائني كه از ملاحظه‌ي تمام حديث به دست مي‌آيد در تقطيع از بين مي‌رود و بدين مناسبت و به جهات ديگر در اين اواخر زمانها در عصر ما به دستور يكي از بزرگان و رؤساء مشهور چنان صلاح دانست كه كتابي در حديث جمع و تأليف شود كه جهات نقص تقطيع و غيره در آن نباشد و نقائص زيادي در آن جبران شود و لذا كتابي به نام «جامع احاديث الشيعة» تأليف گرديده و داراي مزاياي زيادي است كه حقا درخور بسيار تمجيد است ولي نبايد غفلت كرد كه در آن كتاب بايد به مصادر آن متوجه شد چون يكي از معايب آن آنست كه اخبار زيادي كه محدث نوري (ره) از مصادر ضعيفه مانند فقه الرضا (ع) و جامع الاخبار و تفسير منسوب به امام حسن عسكري (ع) و امثال آنها جمع و تأليف كرده كه اغلب مصادر مستدرك از اين قبيل كتب است. آن اخبار را در كتاب «جامع احاديث الشيعة» دررديف اخبار كتب اربعه كافي و فقيه، و تهذيب، و استبصار، آورده‌اند و ممكن است بعض از اشخاص خيال كنند چون روايت در كتاب «جامع احاديث الشيعة» است باعث اعتبار حديث بشود و اين طور نيست بلكه بايد مصدر و مدرك حديث ملاحظه گردد و كاش آن اخبار را در رديف اخبار كتب اربعه ذكر نمي‌كردند و با اخبار آن كتب مخلوط نمي‌نمودند و گفته نمي‌شد: «الكافي» «فقه الرضا». و از مصادر كتاب «مستدرك الوسائل» محدث نوري (ره) آنچه انسان مي‌توانست مورد اعتماد و اعتبار قرار دهد عبارت از كتبا «اشعثيات» «جعفريات» بود و درباره‌ي آن نيز حضرة سيدنا و استاذنا العلامة الاكبر المحقق المرجع الاعلي السيد الخوئي دام‌ظله الوارف تحقيقات ارزنده‌ي به عمل آورده كه نقليات محدث نوري (ره) را به كلي از آن كتاب از ارزش انداخته است رجوع شود به كتاب مباني تكملة المنهاج ص 226 ج 1 ط- نجف. يكي از اساتيد را در مقام بحث در باب خمس ديدم به قطعه‌ي حديثي در مسئله‌اي تمسك مي‌كرد و صحيح مي‌دانست و در مورد ديگر قطعه‌ي ديگر آن حديث را كه در مسئله‌اي و باب ديگر از وسائل نقل كرده است رد مي‌نمود و ضعيف مي‌شمرد در صورتي كه يك حديث بوده و با يك سند صحيح نقل شده است و صاحب وسائل آن را بر ابواب مناسب تقطيع فرموده است و لذا تمام حديث را از يكي از كتب اربعه نوشته به آن استاد ارائه دادم و ثابت شد كه يك حديث بيشتر نيست و صحيح است و قرائني براي مطلب در آن حديث موجود بود كه در تقطيع نبود رجوع شود براي استفاده‌ي كامل از موضوع تقطيع به درايه‌ي شهيد ثاني (ره) ص 114 ط نجف و مقياس الهدايه‌ي مامقاني (ره) ص 110 ط نجف ملحق به رجالش تنقيح المقال و كتاب درايه‌ي والد شيخ بهائي (ره) ص 141.
[141] سيد اجل علامه صاحب الكرامات عالم رباني سيد حيدر حسني حسيني كاظمي متوفي (1265) ه. ق در كتاب عمدة الزائر كه در سال (1350) ق در نجف اشرف چاپ سنگي شده در ص 161 گويد: قال الشهيد (ره) قال عطا كنت مع جابر بن عبدالله يوم العشرين من صفر فلما وصلنا الغاضرية اغتسل و لبس قميصا كان معه طاهرا ثم قال لي امعك شيئي من الطيب يا عطا؟ قلت : معي سعد فجعل منه علي راسه و سائر جسده ثم مشي حافيا حتي وقف عند راس الحسين (ع) و كبر ثلاثا ثم خر مغشيا عليه فلما افاق سمعته يقول: السلام عليكم يا آل الله السلام عليكم يا صفوة الله الخ باعتراف خود علامه‌ي نوري (ره) مراد از عطا همان عطيه‌ي عوفي است چون با جابر غير از غلامش و عطيه كسي ديگر نبوده و ديگران بعد از ورود آنها آمده‌اند و عطيه در موقع ديگر با جابر نيامده و تصريح كرده كه روز بيستم ماه صفر بوده و زيارت آل الله را از جابر نقل كرده ولي عمادالدين طبري در بشارة المصطفي آن زيارت را نقل نفرموده چون موردش آن كتاب نبوده و آن زيارت جزء روايت عطيه است و محل نقل آن كتاب مصباح الزائر است چنانچه سيد كاظمي(ره) نيز در عمدةالزائر از شيخ شهيد (ره) نقل فرموده و مناسب كتابش مي‌باشد و سائر جريانها و فرمايشهاي جابر را نقل نفرموده چون مناسب كتابش نبوده و آنها تناسب با كتاب مقتل دارد پس بدون شك روايت عطيه تقطيع شده است پس فرمايش محدث نوري (ره) كه از آمدن اسراء در روايت عطيه خبري نيست درست نمي‌باشد بلكه عطيه نقل كرده ولي از جهت تقطيع روايت به وي امر مشتبه گشته است.
[142] در نسخه‌ي مطبوعه از بشارة المصطفي در نجف اشرف همان طور است كه در متن نقل شد و واضح است كه آن غلط است و صحيح (الي النار) است.
[143] در اين كتاب «تحقيق» حتي المقدور كوشيده شده كه از غير از كتب معتبره نقل نشود امثال كتاب «مصائب المعصومين» كه مؤلف آن شخص متهم و نقلياتش بي‌مدرك است نقل نگردد و لذا اسمي از آن و از مقتل اسفرائني و امثال آنها را در رديف كتب معتبره مثل كتاب ارشاد شيخ (ره) و لهوف سيد (ره) آورده و فرقي بين آنها قائل نيست معلوم مي‌شود اطلاع نداشته كه مؤلف مصائب المعصومين كيست؟ علامه‌ي جليل حاج ميرزا حبيب‌الله كاشاني رحمه الله در لباب الالقاب گويد: الملا عبدالخالق اليزدي مؤلف كتاب بيت الاحزان و كتاب مصائب المعصومين و المعلوم من حاله انه كان واعظا متتبعا في الاخبار ولكن نسبه البانية الملاحدة الي انفسهم و ظني ان النسبة كذب فان من عادة هؤلاء الملاعين نسبة الفضلاء المشهورين بل الفقهاء الموثقين المعروفين الي مذهبهم الباطل ترويجا لمتاعهم الكاسد و تزيينا لاعتقادهم الفاسد ثم علي تقدير صدق النسبة- العياذ بالله- فالكتابان المذكوران و غيرهما مما ينسب اليه مؤلفة قبل ذلك و قد اسمعني بعض من رآه ان جماعة من العلماء كفروه لكونه هتاكا في المنبر و مفتيا بطهارة اهل الذمة و نحوها من الفتاوي الشاذة الضعيفة والله اعلم- انظر لباب الالقاب ص 117 -116 ط- طهران فتوي دادن كسي كه در رشته‌ي وعظ و خطابه عمر خود را به پايان رسانيده آن هم فتواهاي شاذة دليل ضعيف نقليات وي مي‌باشد همچو شخص كه مقام فقاهت و اجتهاد را احراز نكرده و داراي ملكه‌ي استنباط نشده نبايد اقدام به فتوي نمايد آيا به نقليات چنين شخص گرچه تأليفش در حال استقامت وي باشد مي‌توان اعتماد نمود در صورتي كه چنانچه از كتابش مصائب المعصومين به دست مي‌آيد در حين تأليف آن كتاب از افراد بعض فرقه‌هاي مستحدثه‌ي منحرفه بوده است چنانچه بر ناظر بر كتابش واضح است و نمي‌خواهم اسمي‌از آن فرقه ببرم.
[144] طبراني در نسبت به طبرستان غلط است. طبراني نسبت به طبريه است و احتمال دارد در نسبت به طبران هم صحيح باشد ولي در نسبت صاحب كامل بهائي طبري است.
[145] مثير الاحزان ص 59.
[146] تاريخ كربلاء مرحوم دكتر عبدالجواد كليددار ص 66 ط 2 نجف.
[147] ص- 109- ط بيروت.
[148] مراد نامه است كه در السنه‌ي اهل عراق از آن خط تعبير مي‌آورند و حالا هم متداول است.
[149] رجوع شود به تفصيل آن واقعه به كتاب فرحة الغري سيد بن طاووس (ره) ص 118 ط نجف و تهذيب شيخ طوسي (ره) ج 6 ص 112 -111 ط نجف.
[150] صبح الاعشي ج 6 ص 240 ط دار الكتاب- قاهره سال (1333) ق.
[151] رجوع شود به «تاريخ العلوم عند العرب» تأليف عمر فروخ ص 432 ط بيروت (1390) ق و محمد بن جرير طبري در تاريخ الامم و الملوك گويد: و لما قدم رسول‌الله (ص) المدينة امر بالتاريخ فيما قيل- بعد به سند خود از ابن شهاب نقل كرده: ان النبي (ص) لما قدم المدينة و قدمها في شهر ربيع الاول امر بالتاريخ. قال ابوجعفر فذكر انهم كانوا يؤرخون بالشهر و الشهرين من مقدمه الي ان تمت السنة و قد قيل ان اول من امر بالتاريخ في الاسلام عمر بن الخطاب. جمع عمر بن الخطاب الناس فسألهم فقال من اي يوم نكتب فقال علي عليه‌السلام من يوم هاجر رسول‌الله (ص) و ترك ارض الشرك ففعله عمر- رجوع شود به تاريخ طبري ج 2 ص 112 -110 ط مصر- مطبعه‌ي استقامة سال (1357) ق.
[152] ج 1 ص 183 -180 ط بيروت.
[153] مختص- ظ.
[154] در (الروض الانف) مطبوع در مصر به سال 1389 ه ق در ج 4 ص 255 مي‌باشد.
[155] التوبة- 108- قال السهيلي: (من اول يوم) اي من اول يوم حلول النبي (ص) المدينة و هو اول يوم من التاريخ كما اتفق الصحابة علي اول سني التاريخ عام الهجر كذا ذكر الحافظ ابن كثير في تاريخ (البداية و النهاية) ج 3 ص 207.
[156] (فتعين انه اضيف الي شئي مضمر) الروض الانف ص 255 ط مصر.
[157] سهيلي در الروض الانف بعد از جملات كه در متن نقل شده گويد: و ليس يحتاج في قوله من اول يوم الي اضمار كما قرره بعض النحاة: من تأسيس اول يوم، فرارأ من دخول من علي الزمان، و لو لفظ بالتاسيس لكان معناه من وقت تأسيس اول يوم، فاضماره للتاسيس لا يفيد شيئا، و من تدخل علي الزمان و غيره ففي التنزيل (من قبل و من بعد) و القبل و البعد زمان و في الحديث...
[158] مجلد السماء و العالم ص 177 طبع امين الضرب.
[159] به تعليقات كتاب رجوع شود.
[160] جنة المأوي ص 272 ط 1 تبريز و ص 212 -211- ط 2- تبريز سال: 1397 ه ق.
[161] چون در تاريخ تولد حضرت مسيح (ع) شش و يا هفت قول مختلف موجود است و تاريخ ميلادي معمول در عالم مسيحيت فعلي با آن اقوال كه با همديگر اختلاف زياد داشته و فاصله بيشتر دارند نمي‌سازد و اين تاريخ ميلادي پس از سالهاي دراز بعد از حضرت مسيح (ع) ساخته شده است و اين كه مؤرخين در تعيين مدت و فترت ميان حضرت مسيح (ع) و ميان ظهور حضرت خاتم‌الانبياء صلي الله عليه و آله و سلم اختلاف دارند منشأ آن اختلاف در تاريخ ولادت مسيح (ع) است و لذا بعضي از مؤرخين گفته: (600) سال فاصله بوده و بعضي گفته: (570) و بعضي گفته: (622) و بعضي قائل است: (568) تا هجرت رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم است و بعضي گفته: كه مبعث در سال (610) ميلادي بوده و بعضي از مفسرين گفته كه بعثت در (550) بوده و بعضي گويد: در سال (460) و غير از اينها اقوال ديگري نيز وجود دارد. و منشأ اختلاف عبارت از اختلاف ميان مؤرخين در ولادت حضرت عيسي (ع) است نه در زمان هجرت رسول‌الله (ص) زيرا در زمان هجرت آن حضرت اختلافي وجود ندارد. اين كه گفته شد: تاريخ ميلادي پس از سالهاي دراز ساخته شده، يكي از اهل تحقيق در ديباچه‌ي كتاب (قصه‌ي سكندر و دارا) مطبوع در سال: 1343 ش در ايران- چاپخانه‌ي صبح امروز ص (سي و دو) گويد: تاريخ ميلادي كه امسال سال (1964) آنست فقط از ده قرن پيش قرار داده شده و سابقه‌ي استعمال ندارد و تا قرنها بعد در همه‌ي اروپا معمول نبوده است. بايد تحقيق كرد كه چه پيش آمده كه ده قرن پس از ميلاد كليسا به فكر وضع تاريخ براي ميلاد افتاده؟ و چرا اين تاريخ پس از قرار داد تا مدتي در همه كشورهائي كه دين عيسوي دين رسمي بوده پذيرفته نشده است و نيز رجوع شود به صفحه‌ي (چهل و پنج) آن كتاب نامبرده. و در اينجا به مناسبت تاريخ ولادت حضرت عيسي (ع) متذكر مطلبي شدم و آن را در تعليقات كتاب نگارش خواهم داد ان‌شاءالله‌تعالي و لذا به تعليقات رجوع شود.
[162] از اينجا تا آخر مطلب از اضافات در طبع دوم كتاب است.
[163] اقبال ص 553.
[164] ممن- ظ.
[165] رجوع شود به «جنة المأوي» ص 280 -279- ط- 2- تبريز.
[166] اقبال ص 553 س 22.
[167] اقبال ص 554.
[168] في الاختيارات- خ.
[169] عيون الاخبار ص 81 ط بيروت.
[170] اخبار اصفهان ج 1 ص 52 س 14.
[171] اخبار اصفهان ج 1 ص 53- س 19 -18.
[172] مكاتيب الرسول- ج 1 ص 293- س 16 -15- ط- قم- سال:- 1379 ق.
[173] اگر عبارت را «جل المؤرخين» مرقوم مي‌فرمودند بهتر از «جل المحققين» بود زيرا مورخين به جهت شهرت وضع تاريخ در زمان عمر نسبت به عمر داده‌اند و اگر از روي تحقيق مي‌نگاشتند بايستي نسبت اصل وضع تاريخ را به خود رسول‌الله (ص) بدهند چنانچه بعضيها داده‌اند.
[174] ص 132 ط سال 1371 ه مصر.
[175] چون در بعض جاهاي آن كتاب كلماتي به چشم مي‌خورد كه از مثل مسعودي مؤرخ كبير بسيار بعيد است كه آن اندازه بي‌اطلاع باشد.
[176] سوره‌ي توبه- آيه‌ي- 36.
[177] تنقيح المقال شيخ مامقاني قدس‌سره ج 1 ص 115 س 12 ط نجف اشرف.
[178] بحارالانوار ج 10- ط جديد ص 164 -163.
[179] ج 14 ص 390 ط دار الكتب- مصر.
[180] رجوع شود به مجله‌ي «هنر و مردم» ص 45 شماره 113 -112 سال (1350) شمسي و درباره‌ي سود جستن نوح (ع) از كبوتر رجوع شود به تورات سفر تكوين ص 13 كه آن را (وليم گلن قسيس اكسئي) از اصل زبان عبراني به زبان فارسي به استعانت فاضل‌خان همداني ترجمه نموده و در (ادن برغ) در سال (1261) هجري طبع شده است و در كتابخانه‌ي ما نسخه‌ي از آن موجود است.
[181] رجوع شود به مجله‌ي «هنر و مردم» ص 45 شماره 113 -112 سال (1350) شمسي.
[182] شرح قصيده‌ي ابوفرس همداني (ره) ص 208 ط سال 1319 ه ق و منابع و مصادر ديگر.
[183] آنچه بعدا تحقيق خواهد شد وجود كبوتر نامه‌بر را در دوران يزيد روشن خواهد كرد.
[184] به تعليقات آخر كتاب مراجعه شود.
[185] قضيه‌ي مختار و قصد قتل وي با ابن‌زياد است كه يزيد به ابن‌زياد دستور داد كه او را به قتل نرساند اصل موضوع حقيقت دارد ولي قصه را تحريف كرده‌اند.
[186] ص 272 ط تبريز سال (1362) ق.
[187] كتاب قاموس المعارف از تأليفات شريفه‌ي شيخنا و استادنا العلامة الجليل آقا ميرزا محمد علي مدرس تبريزي خياباني رحمه الله صاحب ريحانة الادب متوفي (1373) ه. ق مي‌باشد و در شش مجلد است كه هنوز چاپ نشده است استاد بزرگوار با مرحوم شيخنا المحدث صاحب وقائع الايام معاصر و سالهاي دراز در يك شهرستان و يك محله زيست كرده‌اند رحمة الله عليهما رحمة واسعة.
[188] عبارت خالي از مسامحه نيست و وجه آن از مطالب و بيانات گذشته روشن است.
[189] نامه‌اي مي‌تواند باشد (ولي عبارت همان‌طور است كه نقل شده).
[190] در وقايع الايام تتمه‌ي محرم الحرام شماره‌ي صفحه‌ي جلاءالعيون عبارت از (279) است ولي در جلاء العيون چاپ سربي قديم كه در زمان فتحعلي شاه قاجار به سال (1240) ه. ق طبع شده قصه‌ي مذكوره در ص (237) است.
[191] ج 8 ص 453.
[192] مخضرم شاعري را گويند كه زمان جاهليت و اسلام را درك كرده باشد و حسان از شعراء غدير خم بوده در اول امر علوي و بعد عثماني شده قيس بن سعد بن عبادة رضوان‌الله‌عليه در حق او فرموده: اعمي‌القلب و اعمي‌البصر، هشت سال قبل از ولادت رسول‌الله (ص) به دنيا آمده و در سن صد و بيست سالگي از دنيا رفته ترجمه‌ي تحقيق وي در (الغدير) ج 2- از ص 34 تا 65 ط 2 تهران مي‌باشد به آنچا مراجعه شود مردي بسيار ترسو بوده و در اين‌باره داستاني دارد رجوع شود به الغدير ص 64 ج 2 و بعضي از سنيها در شرح حالش كتاب مستقلي تاليف كرده است و ابيات مذكوره در فصول مختاره جزء ثاني ص 60 ط اول- نجف اشرف موجود است.
[193] در بعضي از مقاتل و تواريخ نقل شده كه اسراء اهل‌بيت (ع) هفته و بلكه كمتر از يك هفته در شام توقف كرده‌اند- رجوع شود به كتاب سر الاسرار عالم جليل حاج شيخ عبدالرحيم كرمانشاهي متوفي (1305) ه. ق ص 374 ط ايران سال (1320) ه. ق و از اين نقل معلوم مي‌شود كه ادعاي بعضيها كه در شام يك ماه مانده‌اند صحت ندارد. چنانچه در بعضي از كتابهاي فرقه‌ي اسماعيليه ديدم كه اهل‌بيت يك ماه و نيم در شام مانده‌اند ولي نظر به قرائن و شواهد تاريخي و تصريح بزرگان اين قول مزبور قابل اعتماد نيست چنانچه سال گذشته سفري به شهرستان (خوي) شد و در منزل عالم فاضل صديق شفيق اديب علامه‌ي جليل آقاي حاج شيخ جابر فاضلي دام بقائه به نسخه‌ي از طبع اول اين كتاب تحقيق برخوردم ديدم شخصي در حواشي آن نسخه در عالم خيال خود ايراداتي به نظرش رسيده و در هوامش كتاب آنها را نگارش داده. پس از مطالعه‌ي آن اشكالات أجوبه‌ي آنها را در هوامش همان نسخه‌ي نامبرده نوشته شد و ديدم فرضياتي كرده و گفته كه اسراء اهل‌بيت عليهم‌السلام بنا به آن فرضيات پس از اربعين به كربلاء مي‌رسند در جوابش نوشته شد با نگارش فرضيات مطلب درست نمي‌شود آنچه در خارج واقع گشته آن را بايد تحقيق كرده و به دست آورد و چنانچه گفته شد اهل تحقيق گفته‌اند اهل‌بيت (ع) بيشتر از يك هفته در دمشق توقف نكرده‌اند.
[194] ص 44 ط مصر.
[195] ج 8 ص 327 ط 2 تهران مراجعه شود.
[196] مجتهد اكبر آيةالله العظمي آقا سيد محمد بن فقيه كبير آقا سيد علي حجت حسيني تبريزي كوهكمري (قدس‌سره) مجتهد فقيه محقق جامع در علوم اسلاميه كه جمع ميان تتبع و تحقيق را در انواع علوم دينيه كرده بود و در تحقيق در نكات احاديث و آشنائي به مزاياي روايات و احاطه بر اخبار و آثار وارده از عترت طاهره يگانه و منحصر به‌فرد بود كسي را ياراي برابري با وي نبود مرجع در تقليد بر شيعه و در اجتهاد و فقاهت اعلم عصر بود و در سلاست تقرير و بيان شيوايد بيضا مي‌نمود و در دقت‌نظر و اجتهاد در مباني در اعلا درجه و مجتهد در مبني بود قلم و بيان من از وصف كمالات علمي و عملي و ديانت و وثاقت و امانت و ورع و تقواي آن بزرگوار عاجز و قاصر است تأليفات زياد دارد متأسفانه تا امروز از آنها طبع و منتشر نشده است در روز دوشنبه سوم جمادي‌الالي سال 1372 ه ق به رحمت ايزدي پيوست و در قم در مقبره‌ي خاص در مدرسه‌ي (حجتيه) كه از آثار خود آن بزرگوار است مدفون شد قدس‌الله روحه.
[197] رجوع شود به كتاب الفهرست شيخ (ره) ص 192 ط نجف.
[198] چنانچه در گذشته بيان شد كه علامه‌ي امين عاملي (ره) آمدن اهل‌بيت (ع)را به كربلاء در مراجعت از شام از عطيه نقل كرده و بعدا مطلع شدم كه شيخ جليل شيخ حسين بن شيخ سليمان بلادي (ره) در كتاب «فاجعة يوم الاربعين او حديث الاربعين في مجئي الامام زين‌العابدين (ع) و اهل بيته الي ارض كربلاء» آمدن امام (ع) و سبايا را به كربلاء از عطية نقل نموده رجوع شود به صفحه‌ي (29) ط نجف گر چه مسامحه در تعبيرش رخ داده و (ابن عطية) تعبير آورده ظاهرا از غلط نسخه است.
[199] تقي‌الدين احمد بن عبدالحليم حراني حنبلي در سال (728) ه. ق وفات يافته و صاحب بدعتهاي فراوان و فساد عقيدتهاي بي‌پايان است و او را شيخ الاسلام گويند و شيخ محمد بهجت بيطار از معاصرين كه در مسلك وهابي‌هاست و ساكن دمشق است كتابي نشر نموده به نام (حياة شيخ الاسلام ابن تيمية) و محاضرات و كلمات خودش را در آن جمع‌آوري كرده و به طبع رسانيده و خواسته از ابن تيميه دفاع نمايد ولي انكار بديهيات كرده و دست و پا زده است. در چند سال قبل در دمشق در اداره‌ي مجمع علمي با محمد بهجت بيطار كه رئيس مجمع علمي عربي دمشق خليل مردم بيك نيز حاضر بود ملاقات و مذاكرات رخ داد مردي متشخص و وهابي‌مسلك بود و از مرحوم علامه حاج سيد محسن امين عاملي صاحب اعيان الشيعة تعريف مي‌كرد.
[200] رجوع شود به كتاب: معجم بني‌امية «معجم الشجرة الملعونة» ص 205 ط بيروت تأليف دكتر صلاح‌الدين المنجد- و نيز رجوع شود به كتاب: سؤال في يزيد بن معاوية تأليف ابن تيمية به تحقيق دكتر نامبرده ص 17- ط- بيروت.
[201] عبارت سيد امين عاملي (ره) شاهد است به اين كه گرچه تصريح به سال نفرموده ولي ارتكازي ميان شيعه است كه منظورش بيستم صفر سال: (61) است.
[202] چون سيد بزرگوار مي‌داند كه قول مشهور مطابق واقع مي‌شود و استبعاد دليل نيست و لذا آن را خواسته دفع كند چنانچه يكي از موثقين از علماء شفاها از سيد امين قدس‌سره نقل مي‌فرمود كه قائل بود اسراء اهل‌بيت (ع) در اربعين اول به كربلاء آمده‌اند.
[203] احوالات بريد را در زمانهاي سابق تفصيلا در اين كتاب شرح داده شد رجوع شود به صفحه: (138).
[204] نعمان ابن بشير انصاري از دشمنان اميرالمؤمنين عليه‌السلام و از امراء معاويه و يزيد و از دژخيمان او بوده و در باب حمص در فتنه‌ي مروان و ضحاك در (مرج راهط) بعد از هلاكت يزيد به قتل رسيده است رجوع شود به تواريخ و كتب رجال و شرح نهج‌البلاغه‌ي معتزلي.
[205] منظور آنست كه از نزديكي‌هاي عراق مي‌گذشتند يا اصلا به قصد عراق راه را طي كرده‌اند چنانچه ظاهر همين است و وقتي كه به عراق رسيده‌اند به دليل گفته‌اند كه به كربلاء برود و قطار آن كاروان خاندان پيغمبر (ص) را كه جمعي از امت او احترامشان را مراعات ننموده و اسيرشان كردند به نينوا بكشد تا قبور شهداء دشت بلاء را زيارت كرده و رهسپار مدينه شوند از آنها بدتر آن كسي است، مانند ابن تيميه كه بعد از چند قرن پا به عرصه‌ي وجود گذارده و با تمام بي‌حيائي اسارت اهل‌بيت سيدالشهداء (ع)را انكار نمايد.
[206] خوب است در اينجا دو فقره از نامه‌هاي آن علامه‌ي اكبر كه به اينجانب مرقوم فرموده و با خط مبارك آن بزرگوار فعلا نزد اينجانب موجود است نقل شود: اول: بسم الله تعالي. السلام علي سادة الخلق و الائمة بالحق و رحمة الله و بركاته. فرع الدوحة الهاشمية و ثمرة السرحة الفاطمية دوحة الهدي و الايمان و سرحة التقوي و الرضوان و لدنا الابر الاعز العليم العلامة و مفخرة كل متوج بعمامة ادام‌الله ايامه و رفع في الدارين مقامه. و سلام هو من كل امر سلام محفوفا بكل تجلة و احترام لك منا و لسائر من اليك و رحمة الله و بركاته كتابك و كتاب... الكريمان امامي أسرح فيهما نظري و أعمل فيهما رويتي فأجد بهما قرة عيني و برد السرور في كبدي وجدتكما تحيطاني فيهما من العوارف و العواطف ما تتجلي بخلق عظيم و عنصر كريم و حلم بعيد الغور فشكر الله لكما هذه العاطفة و لعمري انها عاطفة مقتدرة انتما أهلها يصلكم ان‌شاءالله‌تعالي (ثبت الاثبات في سلسلة الرواة) فلك ما طلبت في الرواية عني جميع ما تصح لي و عني روايته في هذا الثبت اجابة لما طلبت و فقني الله و اياكم لسلوك جادة السلف الصالح في العلم و العمل و اقتفاء آثارهم و الاستضائة بسواطع انوارهم و السلام عليكم و علي من اليكم و رحمة الله و بركاته. صور- 25 جمادي الاولي سنة (1371) عبدالحسين شرف‌الدين الموسوي (نامه‌ي دوم): بسم الله تعالي. أخي في الله تعلاي و وليي فيه عز و جل أعزك الله و أعزبك الدين و أهله و لازلت وجة الامال في صالح الاعمال. و السلام عليك يا ابن رسول‌الله و علي من اليك من الاسرة المباركة و العترة الطاهرة. رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد. كتابك الكريم أمامي أدير فيه نظري و أقلب فيه خواطري فاحمدالله عز و جل علي ما والانا من عواطفكم و يا لها عواطف و عوارف مثلتم بها الحنان الفاطمي بأجلي مظاهره فحزتم بها رهان السبق جريا علي سننكم في الحلبات فشكرا لحنانكم و لكم الفضل بالسبق اليه فلله انتم ولله ما اتحفتمونا به من «الفردوس» و قد حظينا بها الساعة و انما تأخرنا في الجواب لتأخر وصولها. و سيصلكم ان‌شاءالله‌تعالي مع البريد مطلوبكم النصف الثاني من اظهار الحق لتقفوا به علي ضالتكم المنشودة من كلام اعلام الامامية رضوان‌الله‌عليهم. اما نسب سيدنا عبدالعظيم عليه‌السلام فكما ذكرتم و ما كان ذلك ليخفي علي ولكن شاء القدر أن يكون هذا الغلط الفاحش في كتابي، و الافة فيه من مصحح الملزمة في المطبعة حيث انه لا يعرف زيد بن الحسن و انما يعرف زيد الشهيد بن الامام زين‌العابدين (ع) و علي كل فلكم الشكر و قد اصبحنا ننتظر منكم التنبيه الي كل ما تجدونه محلا للنظر من كتيباتنا المتواضعة لكل من ينتقدها مع الشكر و السلام. صور- 29 شعبان سنة: (1373) عبدالحسين شرف‌الدين الموسوي.
[207] در احوالات سيدالشهداء (ع) ص 391.
[208] حديث الاربعين- ص 31- ط- نجف اشرف.
[209] يعني هر كس ايمان به خدا دارد لابد است ايمان به معجزات بياورد- رجوع شود به كتاب «موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمين» تأليف مصطفي صبري شيخ الاسلام ج 4 ص 26 ط مصر.
[210] در اين بيت شاعر تصريح كرده است به اين كه اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام تمامي رؤس شهداء را با خودشان آورده و در كربلاء دفن كرده‌اند.
[211] ص 112 ط 2 صيدا.
[212] ص 247 ط 3 صيدا سال 1353 ق.
[213] يعني به دست صليبي‌ها.
[214] رجوع شود به لواعج الاشجان ص 247 ط 3 صيدا.
[215] لواعج الاشجان ص 236 ط صيدا.
[216] سبط ابن الجوزي در تذكره گويد: ان الخلفاء الفاطميين نقلوه من باب الفراديس الي عسقلان ثم نقلوه الي القاهرة و هو فيها و له مشهد عظيم يزارو في الجملة ففي اي مكان كان رأسه او جسده فهو ساكن في القلوب و الضمائر قاطن في الاسرار و الخواطر... الخ ص 151 ط ايران سال 1385 ق.
[217] از عبارت شيخ مفيد (ره) در ارشاد چنين معلوم مي‌شود كه رأس مطهر را در آن محل معروف در جنب مسجد اموي در دمشق گذاشته‌اند نه اين كه آنجا مدفون باشد چنانچه در ضمن قصه‌ي آن مرد شامي كه امام جواد (ع) او را در يك شب به مسجد كوفه و مدينه و مكه برده و محمد بن عبدالملك زيات او را حبس نموده بود فرموده: كنت رجلا بالشام اعبدالله تعالي في الموضوع الذي يقال انه نصب فيه رأس الحسين عليه‌السلام.... الخ ارشاد ص 348 ط تبريز و ناگفته نماند: كه آن قصه‌ي مرد شامي را علاوه از علماء شيعه بعضي از علماء اهل سنت نيز نقل كرده‌اند.
[218] ج 1 ص 136 ط حيدرآباد سال 1337 ه.
[219] سيوطي در تاريخ الخلفاء در ترجمه‌ي سليمان گويد: اكل في مجلس سبعين رمانة و خروفا وست دجاجات و مكوك زبيب طائفي. سليمان در سال 96 به خلافت نشسته و در سال 99 وفات كرده است- شايد از پرخوري مرده است.
[220] مرآة الجنان ج 1 ص 136 ط حيدرآباد.
[221] به تعليقات و اضافات آخر كتاب رجوع شود .
[222] تذكرة الخواص ص 150 ط سال 1285 ه ق غضب بر ابن زياد و نيت بر قتل او تماما از روي حيله و به جهت تبرئه از خون سيدالشهداء (ع) بوده است كه بلكه با كشتن ابن‌زياد خود را در انظار مردم تبرئه نمايد ولي موفق هم نشده است.
[223] تذكرة الخواص ص 149.
[224] عباس ميرزا نائب السلطنة مرد عاقل و داناي سلسله‌ي قاجار بوده و به زحمات زياد متحمل شده و نامه‌ها به مراجع تقليد نجف اشرف نوشته مانند مجتهد و مرجع بزرگ شيعه آقا سيد محمد طباطبائي مجاهد صاحب كتاب مناهل و فقيه اعلم متضلع اكبر آقا شيخ موسي بن جعفر كاشف الغطاء و ديگران و از آنها درخواست حكم جهاد و حركت به ايران كرده كه در جنگ با روسهاي تزاري شركت كنند و اينجانب خودم آن نامه‌ها را ديده‌ام و در كتاب خاندان عبدالوهاب عين بعضي از آن نامه‌ها را نقل كرده‌ام و لذا نسبت دادن صاحب آثار الشيعة الامامية بفقهاء كه خودشان در جنگ با روسها دخالت كردند نسبت غلط بوده و غفلت از دست به دامن شدن دولت و مرحوم عباس ميرزا بفقهاء و درخواست حكم به جهاد است. جد امجد عالم رباني آيةالله حاج ميرزا مهدي قاضي طباطبائي (قدس‌سره) متوفي (1241) قمري نائب السلطنة را نسبت به امور شخصي و خانوادگي خود بعد از وفات خويش وصي كرده و اين موضوع را سلاطين قاجار هميشه مايه‌ي افتخار خودشان دانسته و وصايت را به عنوان وراثت اعتقاد نموده و در اسناد و نامه‌هاي خودشان كه فعلا نزد نگارنده موجود است با آن افتخار جسته‌اند، و قاضي بزرگوار را خدمات بسيار در راه دين و دنيا در تواريخ ثبت است و وليعهدنشين كردن تبريز در دوره‌ي قاجار از زمان فتجعلي شاه به صلاح‌ديد و نظريه‌ي اوست و در جنگ ايران با روسهاي تزاري كه سالها به طول انجاميده روسها مي‌گفته‌اند: مادامي كه قاضي در حال حيات است ما نمي‌توانيم به آذربايجان وارد شويم رجوع شود به اعيان الشيعة ج 47 ص 61 س 3 -2.
[225] قمقام ص 592 ط تهران سال 1377 ه ق.
[226] رجوع شود به كتاب (شدالازار) ص 289 ط تهران به سال (1328) ش تأليف معين‌الدين ابوالقاسم جنيد شيرازي كه در سال (791) ق تأليف كرده و بعد از نقل نقش خاتم گويد: (فعرفوه به) يعني از اين نقش خاتمش او را شناختند.
[227] نسخه‌ي مخطوطه در كتابخانه‌ي مدرسه‌ي سپهسالار در طهران بوده و به امر حضرت استادنا المتتبع الشهير المرجع الكبير آيةالله سيد شهاب‌الدين نجفي ادام‌الله‌ظله از آن عكس‌برداري شده بود اين جانب از محضرشان به طور امانت گرفته و اغلب جاهاي آن نسخه را مطالعه و يادداشتها از آن برداشته‌ام كه فعلا نيز موجود است.
[228] امام اميرالمؤمنين (ع) پسري به نام (زيد) ندارد تا تصحيف (بزين) شود و كثرت اولاد آن حضرت اثبات پسر زيد نامي نمي‌كند و عون بن علي (ع) در كربلاء شهيد شده و بر شهادت وي در دشت كربلاء در كتب زيادي تصريح كرده‌اند مانند قرة العين في اخذ ثارالحسين ص 84 ط تهران سال 1318 ق و روضة الاحباب سيد محدث جمال‌الدين عطاء الله شيرازي دشتكي مشهور جال الحسيني از اكابر محدثين عامه خودش ممدوح طريقين و كتابش مقبول فريقين است رجوع شود به وقايع تتمه‌ي محرم ص 224 و حافظ حسين در روضات الجنان ج 1 ص 166 و گويد: زيد بن علي موجود نيست و عون در كربلاء شهيد شده چنانچه از روضة الشهداء نيز قبلا شهادت عون را نقل كرده و كاشفي در روضة الشهداء تفصيل شهادت عون را نوشته ص 264 -263 ط تهران سال 1334 ش و سيد سند واسع الاطلاع آقا سيد عبدالمجيد حسيني حائري (ره) در ذخيرةالدارين ترجمه‌ي عون را مشروحا نگارش داده و بر شهادتش در كربلاء تصريح كرده ص 165 ج 1 ط نجف سال 1345 ق و گويد: بنا به قول بعض ارباب مقاتل عون از برادران امام حسين (ع) اول شهيد است و علامه‌ي مامقاني (ره) در تنقيح المقال آنچه در ذخيرة الدارين آورده خلاصه‌ي آن را نقل كرده و عون را از شهداء كربلاء شمرده است و شيخنا المحدث خياباني (ره) در وقائع الايام تتمه‌ي محرم الحرام عون را در رديف شهداء كربلاء يازده تن از اولاد اميرالمؤمنين علي (ع) شمرده و شخص نهم از آنها به شمار آورده است ص 140 ط تبريز و صاحب قاموس الرجال در اصل وجود عون بن علي (ع) ترديد كرده و گفته ابن قتيبة و شيخ مفيد او را از اولاد اميرالمؤمنين (ع) بشمار نياورده‌اند و وجود او را طبري از واقدي نقل كرده ولي صاحب قاموس ملتفت نشده كه صاحب استيعاب و اصابه از ابن كلبي نيز وجود و تولدش را از اسماء بنت عميس نقل كرده‌اند و عدم نقل اين قتيبة و شيخ مفيد (ره) دليل عدم وجود عون نمي‌شود و صاحب قاموس گويد كسي شهادت عون را در كربلاء بر فرض تحقق وجودش ذكر نكرده معلوم مي‌شود صاحب قاموس چون به حقت نرسيده راه افسانه را پيموده است و آنهائي كه به شهادت وي در كربلاء از اهل تتبع و اطلاع تصريح كرده‌اند بهتر از صاحب قاموس اطلاع داشته‌اند چنانچه اسامي جمعي از آنها نگارش يافت و آنها از قصاصين محسوب نيستند چنان كه صاحب قاموس پنداشته است و اين كه اسمي‌از عون در زيارت ناحيه نيامده دليل عدم شهادت وي نيست زيرا بيشتر از ده نفر از بني‌هاشم از شهداء كربلاءاند كه اسامي‌شان در زيرات ناحيه ذكر نشده است معلوم مي‌شود در زيارت ناحيه نظر به ذكر اسامي جمعي از شهداء كربلاء است نه به استقصاء آنهاست. و علامه‌ي معاصر شيخ محمد جواد مغنيه در كتاب (المجالس الحسينية) عون بن علي (ع) را از شهداء كربلاء بشمار آورده ص 133 ط بيروت چنانچه سبط ابن الجوزي در تذكرة و شخي اربلي (ره) در كشف الغمة عون را از اولاد اميرالمؤمنين (ع) نوشته‌اند. و ابن ابي‌الثلج بغدادي از قدماء و بزرگان و ثقات علماي اماميه كه در سال 325 ه وفات يافته در (تاريخ الائمة) عليهم‌السلام عون را از اولاد اميرالمؤمنين (ع) كه از سائر زوجات آن حضرت غير از صديقه‌ي طاهره (ع) متولد شده‌اند ذكر كرده ص 22 ط قم سال (1368) ق چنانچه به وجود عباس اصغر از اولاد اميرالمؤمنين (ع) كه غير از قمر بني‌هاشم (ع) است و در كربلاء شهيد شده تصريح كرده و در زير عنوان «اصاغر» گفته كه او نيز در كربلاء شهيد شد ص 22 و عباس اصغر شقيق عمر اطرف است و نسابه‌ي عمري در المجدي و ابن شهر آشوب در مناقب و محب طبري در ذخائر العقبي قمر بني‌هاشم را به (اكبر) توصيف كرده‌اند كه ارشاد به عباس اصغر مي‌كند و مادر عباس اصغر ام‌حبيب است رجوع شود به تاريخ الائمه‌ي ابن ابي‌الثلج ص 10.
[229] روضات الجنان ج 1 ص 166 س 20 ط تهران.
[230] به اصطلاح قديم در تبريز آن محل را چهاربخش مي‌گفتند و شنيده‌ام بعضي از بزرگان سلسله‌ي ما «سادات عبدالوهابيه» كه عبارت از مرحوم عالم شاعر فاضل فقيه آقا سيد ميرزا احمد فرزند سيد جليل نقيب فاضل فقيه ورع آقا سيد ميرزا عبدالرحيم بن فقيه مجتهد كبير سيد ميرزا محمد تقي قاضي طباطبائي قدس‌الله الرواحهم مي‌باشد اشعاري راجع به محل چهاربخش دارد موقعي كه سوار اسب بوده و آن اشعار را سروده است و اين بيت از آنهاست: در آخوني و لاله و چاربخش منم تاجدار و منم تاج‌بخش و ناگفته نماند كه آقا ميرزا سيد احمد نامبرده داماد مرحوم آيةالله عالم رباني آقاي حاج ميرزا مهدي قاضي طباطبائي متوفي (1241) ه ق و برادرزاده‌اش مي‌باشد.
[231] چون در زمان غيبت امام عليه‌السلام از آن وقت كه غيبت كبري شروع شده اگر كسي ادعاي پيغام و دستور آوردن نمايد: كه امام عليه‌السلام به من فرمود كه به اشخاصي برسان فلان كار را انجام بدهند و چنين و چنان كنند بايد همچو شخص تكذيب شود و او را نتوان تصديق كرد و لذا جمعي از فقهاء و مجتهدين بزرگ عصر حاضر نسبت به موضوع مذكور كه از حضورشان سؤال كرده‌اند در جواب مرقوم فرموده‌اند ادعاي شخص معلوم الحال كه مدعي پيغام آوردن از طرف حضرت ولي عصر عجل‌الله تعالي فرجه شده بايد تكذيب شود و به ادعاي او نبايد ترتيب اثر داده شود ولي جاي تأسف است كه يك عده از اشخاص بي‌سواد و سودجو عده‌ي از ساده‌لوحان و بيوه‌زنان را روزهاي جمعه و در مواقع ديگر در مسجد مزبور جمع كرده و آنچه منظورشان از استفاده‌ي مادي بود مي‌كنند و مسجد مزبور را مركز فساد و منبع استفاده‌ي مادي خودشان قرار داده‌اند و علني و آشكارا از كسي باكي ندارند.
[232] جواهر الكلام شيخ الفقهاء آقاي شيخ محمد حسن نجفي (قدس‌سره) ج 20- ص 93 ط نجف ط آخوندي.
[233] رجوع شود به وسائل الشيعة- باب 33- از ابواب مزار.
[234] الوسائل ج 5 ص 310 ط تهران- ط اسلاميه.
[235] كتاب مصائب الهداة در سال (1332) ه. ق در تهران طبع شده است.
[236] جواهر ج 20 ص 93 ط نجف.
[237] الاتحاف بحب الاشراف ص 12 تمامي اين بزرگان از علماي شيعه و سني منظورشان از اين كه رأس مطهر بعد از چهل روز به بدن اطيب ملحق شده يا در بيستم صفر عودت داده شد به كربلاء با اختلاف تعبيرات‌شان آنست كه امام سجاد (ع) در اربعين اول 20 صفر (61) آن را آورده ملحق به جسد أنور اطيب كرده است پس صحيح آنست كه مشهور بين اماميه است.
[238] تذكرة الخواص ص 150.
[239] محمد علي تربيت در كتاب دانشمندان آذربايجان جملاتي از آثار باقية نقل كرده كه در طبع اروپا نيست ولي از كدام نسخه و در كجا به دست آورده نگارش داده است معلوم نيست مترجم الاثار الباقية گفته: كه در نسخه‌هاي قديمي به دست آورده- نقليات تربيت چندان اعتماد را نشايد در اوائل امر در تبريز به شغل صحافي مشغول بوده و كتاب را دوست مي‌داشت در دوره‌ي مشروطيت وارد صحنه‌ي سياست شده و به قتل شيخ شهيد حاج شيخ فضل‌الله نوري (ره) با جمعي ديگر امضاء داده و مساجد زيادي را در تبريز ويران ساخت و از افراد فرقه‌ي «فراماسونيها» بوده است و كتاب نامبرده‌اش پر از اشتباهات شگفت‌آور است و استاد علامه‌ي اردوبادي (ره) را در حق وي دو بيت شعر فارسي است كه كشف از حال او مي‌كند و در محلش ثبت است.
[240] ص 331 ط اروپا.
[241] يعني ماه صفر و شكي نيست كه مرادش بيستم ماه صفر سال: (61) است اگر غير آن سال بود به آن تصريح مي‌كرد و مراد قزويني نيز در عجائب المخلوقات همين است چنانچه مرادش از اول صفر كه عيد بني‌اميه است صفر سال (61) مي‌باشد اگر غير آن سال بود تصريح مي‌نمود.
[242] ص 392 ط تهران سال 1321 ه ش تصريح ابوريحان احتمال ورود اهل‌بيت را به كربلاء در موقع رفتن از كوفه به شام باطل مي‌كند چون گفته: پس از مراجعت از شام... الخ.
[243] در مقابل قول شيخ طوسي (ره) و رؤساء و بزرگان ديگر و نيز در مقابل قول مشهور ميان اماميه طرفدار شبهات ادعاء كرده كه دفن رأس مطهر با جسد اطيب در روز اربعين دخيل در روز زيارتي بودن روز اربعين نيست ادعاء مذكور بدون مدرك و دليل است و در مقابل قول بزرگان دين و مشهور ميان اماميه ارزش ندارد و مجرد احتمال و فرض است و دليلي ندارد و الحاق رأس مطهر به جسد اطيب به دست مبارك امام سجاد (ع) شده و كسي نگفته كه به دست كسي ديگر شده و يا در غير روز اربعين اتفاق افتاده و اگر در اعصار متأخره بعض احتمالات از اقلام شبهه‌تراشان كج‌سليقه صادر شده باشد مجرد احتمال بيش نيست و شيخ طوسي (ره) گرچه به ورود اسراء خاندان رسالت در اربعين اول به كربلاء تصريح نكره ولي تصريحش بالحاق رأس مطهر به جسد أطيب و همچنين تصريح بزرگان ديگر مانند «سيد» و غيره بر اين مطلب تصديق آمدن امام سجاد (ع) را به كربلاء بعد از چهل روز از عاشوراء مي‌كند چون نظرشان اين است كه امام (ع) آن را ملحق كرده نه كسي ديگر و امام (ع) براي الحاق رأس مطهر در اربعين اول آمده و موقع ديگر براي اين كار نيامده است و كسي نگفته كه امام (ع) تنها آمده پس با سائر افراد خاندان رسالت با هم آمده‌اند.
[244] علامه‌ي شيخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوي شافعي صاحب كتاب الاتحاف بحب الاشراف در همين كتابش در احوالات روز عاشوراء گويد: و مما ظهر يوم قتله من الايات ان السماء امطرت دما، و ان اوانيهم ملئت دماوان السماء اشتد سوادها لانكساف الشمس حينئذ حتي رؤيت النجوم و اشتد الظلام حتي ظن الناس ان القيامة قد قامت و ان الكواكب ضرب بعضها بعضا و لم يرفع حجر الا رؤي تحته دم عبيط و انقلب رمادا و اظلمت الدنيا ثلاثة ايام ثم ظهر فيها الحمرة عن ابن سيرين ان الحمرة التي مع الشفق لم تكن حتي قتل الحسين انتهي و لعل المراد شدة الحمرة.... قال ابن الجوزي و حكمة ذلك ان غضبنا يؤثر حمرة الوجه و الحق سجانه تنزه عن الجسمية فاظهر تأثير غضبه علي من قتل الحسين بحمرة الافق اظهارا لعظيم الجناية انتهي رجوع شود به الاتحاف ص 12 ط مصر سال 1318 ق: و علي الافق من دماء الشهيد ين علي و نجله شاهد ان باز در كتاب الاتحاف گويد ص 25: قال ابن سيرين لم تبك السماء علي احد بعد يحيي بن زكريا الا علي الحسين رضي‌الله‌عنه فانها مكثت اياما كانها علقة و قال الحسن الكندي لما قتل الحسين مكثنا اياما سبعة اذا صلينا العصر نظرنا الشمس علي الحيطان كانها الملاحف المعصفرة و نظرنا الكواكب كانها يضرب بعضها بعضا و قال الاسود بن قيس امطرت السماء دما يوم قتل الحسين و استمر ذلك ستة اشهر. سيدالشهداء (ع) از چند جهت شباهت به حضرت يحيي (ع) دارد و لذا در عرض راه ميان مكه و كوفه مكرر به جوانان بني‌هاشم و به مخدرات اهل‌بيت قضيه‌ي يحيي را متذكر مي‌شد تا به تدريج به پيش‌آمد روز عاشوراء آنها را آماده كند چنانچه مدت حمل و ولادت سيدالشهداء (ع) مانند حمل و ولادت حضرت يحيي (ع) شده است رجوع شود به تعليقات كتاب.
[245] تاريخ گزيده ص 202 ط تهران به سال (1339) ه. ش با تصحيح آقاي دكتر عبدالحسين نوائي. حمدالله مستوفي از اولاد حر بن يزيد رياحي رحمه الله است و شايد در حدود (750) هجرت وفات يافته باشد و مقبره‌ي وي تا حال در قزوين نمايان است.
[246] ص 139 ط مصر- القاهرة سال 1349 ه ق.
[247] سر هفتاد تن از شهداء كربلاء را به كوفه نزد ابن‌زياد آورده‌اند رجوع شود به تاريخ كامل ص 92 ط بيروت يا هفتاد و دو تن رجوع شود به كتاب حجة السعادة ص 56 ط تبريز سال 1310 ق و ظاهر آنست كه ابن‌زياد تمامي آن رؤس مطهره و يا اكثر آنها را به شام پيش يزيد به ارمغان فرستاده است.
[248] تاريخ ابن الاثير ج 4 ص 88 ط بيروت.
[249] درباره‌ي عبدالله رضيع كه آيا او همان علي اصغر است؟ يا غير از اوست رجوع شود به تعليقات آخر كتاب.
[250] رباب بنت امري‌ء القيس كلبي است و نسبت دادن شيخ ابن شهر آشوب (ره) در مناقب ج 4 ص 82 رباب را به امري‌ء القيس كندي شاعر مشهور اشتباه است و كندي كافر بوده و كلبي بعد از اسلام آوردنش رباب را به سيدالشهداء (ع) تزويج كرده است و شايد در نسخه‌ي مناقب اشتباه مطبعي يا خطا از قلم ناسخ است.
[251] در كافي (مصقلة الطحان) است لفظ (ابن) را در ميان ندارد چنانچه علامه‌ي فيض كاشاني (ره) نيز در وافي بدون كلمه‌ي (ابن) نقل فرموده ولي كلمه‌ي (مصقلة) را با ثاء (مثقلة) نوشته است و اسم اين شخص در كتب رجال ذكر نشده و در تنقيح المقال او را عنوان كرده و اكتفاء به وجود اسم او در سند روايتي كه در باب مولد حسين عليه‌السلام در كافي است و در متن به آن اشاره شد نقل فرموده و بر حسب رويه‌ي خود فرموده كه حال او در نزد من مجهول است.
[252] عبارت در كتاب معاصر مزبور به اين نحو است: (امرأة كلبية) صحيح آنست كه در متن نگارش يافت.
[253] الدر المنثور ص 203 ط بولاق مصر به سال: (1312) ه. ق.
[254] رجوع شود به اصول كافي باب مولد حسين (ع).
[255] اينجا آخر عبارت مرآت العقول است ج 1 ص 395- ط- سنگي.
[256] شرح كافي ملا صالح مازندراني (ره) ج 7 ص 230.
[257] ص 109 ط بيروت.
[258] جهت آن حرف مزخرفي است كه در حالات صديقه‌ي طاهره سلام‌الله‌عليها گفته و صفت غلطي را در كتابش نسبت به آن عصمت كبري نگارش داده و كتاب خودش را به كلي از ارزش تاريخي انداخته است.
[259] توضيح المقاصد ص 6 ط مصر.
[260] ص 252 ط تبريز.
[261] عين همان عبارات شيخ مفيد قدس‌سره را در ارشاد شيخ طبرسي (ره) در اعلام الوري با اسقاط دو كلمه نگارش داده رجوه شود به اعلام الوري ص 241 ط تهران مطبعه‌ي حيدري.
[262] ترجمه‌ي لهوف ص 111 و لهوف ص 62 ط صيدا.
[263] لواعج الاشجان ص 156 -155 ط 3 صيدا.
[264] مثير الاحزان ص 34 ط سنگي.
[265] ارشاد شيخ مفيد (ره) ص 351 ط تبريز به سال (1308) ه. ق همين عبارت شيخ مفيد (ره) صريح است كه هر چه از تواريخ با سندش از مشايخ آن بزرگوار به وي نرسيده باشد و نزد وي ثابت نشود با آن استشهاد نمي‌كند و نسبت آن را به جمعي ديگر مي‌دهد ولي نزد ساير علماي شيعه ثابت شده كه امام تقي جواد (ع) مسموما از دنيا رفته است پس ثابت نشدن موضوعي نزد شيخ مفيد (ره) دليل نمي‌شود كه آن واقعيت ندارد و نزد علماي ديگر نيز ثابت نشود.
[266] رجوع شود به صفحه‌ي (186) اين كتاب.
[267] رجوع شود به معالي السبطين ص 115 ط افست تبريز از روي چاپ عراق و مؤلف آن مرحوم مازندراني (ره) درباره‌ي افست كردن آن كتاب در تبريز نامه‌ي به اينجانب نوشته و گلايه كرده و شنيدم بعدا گلايه‌اش رفع شده است.
[268] رجوع شود به زادالمعاد اعمال ماه صفر.
[269] كامل الزيارة ص 81 ط نجف و مستدرك الوسائل ج 2 ص 215.
[270] تهذيب ج 6 باب 16 ص 52 ط نجف به سال 13800 ق.
[271] اقبال: ص 589.
[272] وافي جزء 8 ابواب زيارات ص 223.
[273] مصباح الفقيه كتاب صلاة ص 3 ط نجف.
[274] مخفي نماند كه در نافله‌ي مغرب به دو ركعت نيز مي‌توان اكتفاء كرد.
[275] مستمسك ج 5 ص 7 -6 ط 2 نجف- و در اطلاع به تاريخ اجمالي سيد استاد (قدس‌سره) رجوع شود به (آثار تاريخي آيةالله طباطبائي حكيم)قدس‌سره ط تبريز سال 1390 ق كه به قلم اينجانب انتشار يافته است.
[276] در نسخه‌ي مفاتيح الجنان محدث قمي (ره) و زادالمعاد «نجيبه» است ولي در نسخه‌ي صحيحه‌ي خطي از مصباح المتهجدين شيخ طوسي (ره) موجود در كتابخانه‌ي ما در متن «نجيه» است و در هامش «نجيبه» نسخه بدل گذاشته شده است.
[277] امام عليه‌السلام در اين فقرات زيارات اشاره به فلسفه‌ي شهادت سيدالشهداء (ع) و نتيجه‌ي از جان‌گذشتگي آن حضرت فرموده كه مردم را خواسته با نهضت مقدس خود و شهادت خويشتن از جهالت و گمراهي كه در اثر تبليغات سوء بني‌أميه به بار آمده بود و مردم نسبت به اسلام و احكام قرآن جاهل شده بودند از جهالت و ناداني برهاند و اساس تبليغات زهرآگين بني‌اميه را كه خودشان را ذي‌القرباي رسول‌الله (ص) قلمداد كرده و اسلام را وارونه به مردم نشان داده بودند از بين برده و منهدم سازد و مردم را كه بر ضلالت انداخته و در امور دين با ادعاء اين كه اولي‌الامر واجب الاطاعه هستند در حيرت و سرگرداني گذاشته بودند خلاص كند و اسلام اموي و دين يزيدي را از ميان برداشته اسلام واقعي و دين حقيقي را نگهدارد چنانچه تا امروز از بركات شهادت آن حضرت اسلام واقعي محفوظ و دين واقعي الهي كه خاتم انبياء (ص) آورده باقي و با كلمات چرند و خرافي بعضي از اذناب استعمار سياه در باقي ماندن اسلام حقيقي به دل كسي از اهل ايمان شبهه‌اي راه نخواهد يافت.
[278] الفتاوي الفقهية الكبري ج 1 ص 264.
[279] الغدير ج 10 ص 210 ط 2 تهران.
[280] الغدير: ج 10 ص 209 ط 2 طهران.
[281] روح البيان ج 4 ص 143 -142.
[282] مراد حجةالاسلام بودن غزالي نزد اهل سنت است اما حجةالاسلام علي الاطلاق نزد شيعه‌ي اماميه عبارت از سيد الفقهاء و المجتهدين حاج سيد محمد باقر حجةالاسلام شفتي اصفهاني قدس‌سره است كه در سال (1260) ه. ق وفات يافته و صاحب تأليفات است و در شهرستان زنجان و اطرافش حجةالاسلام مطلق عبارت از يگانه مرد بزرگ ديني و فقيه و مجتهد كبير عالم رباني آخوند ملا قربانعلي زنجاني قدس‌سره مي‌باشد كه در سال (1329) ق در كاظمين از دنيا رحلت فرموده و به شرح حال آن بزرگوار بطور صحيح رجوع شود به كتاب (فرهنگنامه‌ي زنجان) تأليف فاضل محترم آقاي محمدرضا روحاني كه طبع و منتشر شده است.
[283] عثمان را كه كشتند جنازه‌ي وي را به مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه‌ي او را حمل كردند كه دفن نمايند قومي از بني‌مازن فرياد زدند كه هرگاه او را در مقبره دفن كرده باشيد فردا به مردم خبر خواهيم داد و لذا جنازه را از آنجا برداشتند و بحش كوكب كه يهوديها اموات خودشان را در آنجا دفن مي‌كردند بردند و دفن كردند وحش به فتح اول و تشديد ثاني و بضم اول نيز ضبط شده به معني بستان است و كوكب نام مردي از انصار بوده رجوع شود در آنچه نگارش يافت به استيعاب و طبري و شرح نهج‌البلاغه‌ي ابن ابي‌الحديد وهامش تلخيص الشافي ج 4 ص 126 ط نجف- شيخ مفيد قدس‌سره در كتاب مسار الشيعة فرموده: و في هذا اليوم بعينه (يعني اليوم الثامن عشر من ذي‌الحجة) من سنة اربع و ثلاثين من الهجرة قتل عثمان بن عفان و له يومئذ اثنان و ثمانون سنة و اخرج من الدار و القي علي مزابل المدينة لا يقدم احد علي مواراته خوفا من المهاجرين و الانصار حتي احتيل له بعد ثلاث فاخذ سرا و دفن في (حش كوكب) و هي مقبرة اليهود بالمدينة فلما ولي معاوية ابن ابي‌سفيان ادخلها به مقابر اهل الاسلام و في هذا اليوم بعينه بايع الناس اميرالمؤمنين (ع) بعد عثمان و رجع الامر اليه في الظاهر و الباطن و اتفقت الكافة عليه طوعا بالاختيار.... رجوع شود به مسار الشيعة ص 40 ط مصر و به نسخه‌ي مخطوطه‌ي موجوده در كتابخانه‌ي ما كه در سال (1308) ق كتابت شده و در جملاتي از عبارات كتاب در نسخه‌ي چاپ شده در مصر غلط دارد و عبارات صحيحه از نسخه‌ي خطي نقل شد و نيز رجوع شود به كتاب (أنيس الموحدين) نراقي (ره) چاپ تبريز به سال 1392 ق به پاورقي ص 187 ولي طرفداران...... به عبارت شيخ مفيد (ره) كه در پاورقي صفحه‌ي نامبرده نقل كرده‌ام در موقع نشر كتاب انيس الموحدين قلم كشيده‌اند اف باد بر.... در صورتي كه مذهب رسمي‌ايران به موجب قانون مملكت مذهب شيعه است و كسي حق ندارد جلوگيري از نشريات شيعه نمايد. و شيخ (ره) در تلخيص شافي فرموده: كه كسي نمي‌توانست عثمان را دفن كند و اميرالمؤمنين (ع) مانع شدن از دفن او را انكار فرمود و امر كرد كه اهل وي مباشرت دفن او را بكنند. رجوع شود به تلخيص شافي ج 4 ص 126 ط نجف و در احوالات دفن عثمان بيشتر ازآنچه در اينجا نگارش يافت رجوع شود به آنچه در كتاب «اللوامع الالهية» نگارش داده‌ام ص 450 -449- ط تبريز سال 1397 ه.
[284] لطائف المعارف ص 102 -99- ط مصر.
[285] لطائف المعارف ص 96- المحبر ص 473 تأليف محمد بن حبيب نسابه متوفي به سال (245) ق ط حيدرآباد و كتاب المنمق ايضا تأليف محمد بن حبيب ص 487 و ص 532 ط حيدرآباد.
[286] الاستيعاب در هامش الاصابة ج 4 ص 88-87.
[287] ج 1 ص 339.
[288] جماعتي كه فتواي امام صادق (ع) را كه از شجره‌ي طيبه رسالت است به كنار بگذارند و به فتاوي اشخاص كه از اصل نژاد.... است عمل كنند از آنها چه توقع بايد كرد؟ گروهي كه فقه اهل‌بيت (ع) را از بدعتها به شمار آورند چنانچه ابن خلدون مغربي در مقدمه‌ي مشهور تاريخش به اين هذيان زبان گشوده انسان از آنها چه انتظار بايد داشته باشد؟ رجوع شود به مجلدات كتاب (الامام الصادق (ع) و المذهب الاربعة) تأليف علامه‌ي فاضل آقاي اسد حيدر ايده الله كه در نجف اشرف و بيروت طبع شده است.
[289] به تعليقات آخر كتاب رجوع شود.
[290] رجوع شود به الميزان شعراني ج 1 ص 138- الكور: الدور من العمامة.
[291] رجوع شود به الهداية شيخ الاسلام مرغيناني ج 1 ص 33.
[292] الفقه علي المذاهب الاربعة ج 1 ص 189.
[293] البحر الرائق لابن نجيم ج 1 ص 319.
[294] سر انحلال الامة العربية ص 189 ط 2 دمشق سال 1386 رسول‌الله.
[295] امثال جبهانها و صاحب خطوط العريضه‌ها هم هر قدر مي‌توانند به تحريك اربابانشان از اجانب آنچه هذيان است درباره‌ي شيعه مي‌نويسند و پولهاي سرشاري كه از وهابيها براي تبلغيات و اختلاف انداختن ميان مسلمانها با تبليغ مسلك وهابي‌گري به ايران سرازير مي‌شو و امثال.... از معممهاي محروم بي‌سواد به وجود مي‌آورند و استعمارگران به منظورشان مي‌رسند فالي الله المشتكي. و در رد خطوط العريضه رجوع شود به كتاب «مع الخطيب في خطوطه العريضة» تأليف علامه‌ي جليل الاخ الاجل الامجد آقاي صافي گلپايگاني ادام‌الله تعالي بقائه كه مكررا چاپ و نشر شده است و در رد جبهان زنديق يهودي رجوع شود به كتاب «الجبهان سليل الشيطان» تأليف لطيف علامه شيخ احمد مغنية دام‌بقائه طبع بيروت .
[296] الحجرات- 10.
[297] هود- 18.
[298] رجوع شود به احتجاج طبرسي (ره) ج 2 ص 312 ط نجف و عين عبارت توقيع شريف اين است: و سأل عن السجدة علي لوح من طين القبر و هل فيه فضل؟ فاجاب: يجوز ذلك و فيه الفضل. و مراد از طين قبر در سئوال حميري (ره) عبارت از خاك قبر مبارك سيدالشهداء عليه‌السلام است چنانچه قبل از اين سئوال از تسبيحي كه از تربت سيدالشهداء عليه‌السلام درست مي‌كنند سئوال كرده كه آيا در آن فضيلت هست؟ در جواب فرموده:مرد با آن تسبيح مي‌كند و چيزي از تسبيح نيست كه افضل از آن باشد و از فضل تسبيح ترتب آنست كه مرد تسبيح گفتن را فراموش مي‌كند و تسبيح تربت را در دست مي‌گرداند و به او ثواب تسبيح گفتن نوشته مي‌شود.
[299] راجع به جبين و جبهه و تشخيص ساير موارد سر و صورت و اعضاء خارجي و داخلي انسان بطور دقيق رجوع شود به كتاب (الانسان) علي فكري مصري ط مصر سال 1353 ق . و خواننده‌ي عزيز بايد به جملات زير دقت نمايد: از دقت در كتب لغت معني «جبين» چنين است: الجبين مافوق الصدغ. و الصدغ ما بين العين و الاذن. و در تيمم بايد به جبهه و جبينين مسح شود پس بايد با كف دستها به پيشاني و بالاي صدغ كه بالاي ميان گوش و چشم است مسح شود و اين ترتيب وقتي عملي مي‌شود كه انگشت ابهام را بايد باز نگاه داشت و مسح نمود كه جبين كه عبارت از بالاي صدغ يعني بالاي ميان گوش و چشم است با پيشاني با هم مسح شود، با انگشت ابهام دست راست به جبين طرف راست مسح شود كه انگشت ابهام به فوق صدغ يعني بالاي ميان گوش و چشم عرضا و طولا برسد كه تمام جبين را بگيرد و بر آن مسح به عمل آيد و با انگشت ابهام دست چپ به جبين طرف چپ مسح مي‌شود به نحوي كه گفته شد. و تعجب است در اغلب رساله‌هاي عمليه‌ي فارسي اندازه‌ي دو طرف پيشاني «جبينين» و كيفيت كشيدن كف دست را بر آن درست روشن توضيح نداده‌اند.
[300] رجوع شود به المغني ابن قدامه ج 1 ص 626.
[301] رجوع شود به كتاب الام ج 1 ص 116 و ايضا كتاب الام ج 1 ص 134 ط مصر سال 1381 ق.
[302] تفسير كبير رازي ج 1 ص 205 ط مصر و ص 159 ج 1 ط اسلامبول.
[303] همان مصدر همان صفحه.
[304] تفسير كبير رازي ص 204 ج 1 ط مصر و ص 158 ج 1 ط اسلامبول.
[305] همان مصدر ج 1 ص 207 ط مصر و ص 161 ج 1 ط اسلامبول.
[306] همان مصدر ج 1 ص 207 ط مصر و ص 161 ج 1 ط اسلامبول.
[307] كتاب اربعين امام رازي در حيدرآباد دكن به قطع وزيري در 492 صفحه به سال 1353 رسول‌الله به طبع رسيده است.
[308] محمد بهجت اثري در حالات سلسله‌ي آلوسي‌ها كتابي تأليف كرده به نام «اعلام العراق» و آن را در سال (1345) ه. ق به طبع رسانيده و در كتابخانه‌ي ما نسخه‌ي از آن موجود است و عمده نظرش در آن كتاب شرح حال استادش سيد محمود شكري آلوسي مي‌باشد كه حفيد ابوالثناء آلوسي صاحب روح المعاني است خاندان آلوسي در بغداد ساكن بوده‌اند و طرفدار عقائد ابن تيمية و محمد بن عبدالوهاب‌اند اثري نامبرده گويد ص 141: و من وافق الامام ابن تيمية و المصلح الشيخ محمد بن عبدالوهاب كالمفسر الالوسي و ابنه صاحب جلاء العينين و حفيده صاحب غاية الاماني...... حفيدش عبارت از محمود شكري آلوسي است و صاحب كتاب بلوغ الارب است كه مكرر چاپ شده و بهجت اثري در غايت تعصب در تسنن و عداوت با شيعه است بلي آنچه در آن كتابش حق‌گوئي كرده عبارت از انتقادش از حالات متصوفه‌ي سنيهاست ولي بسيار قلم تلخ دارد رجوع شود به آنچه درباره‌ي نبهاني صاحب تأليفات گفته ص 141 و تعجب از آنست كه نسب آلوسي‌ها را به موسي مبرقع بن امام جواد (ع) مي‌رسانند چنانچه شاعر مشهور عبدالباقي عمري آن را به نظم آورده و از صحت آن سلسله‌ي نسب خدا عالم است مانند نسبي كه به شيخ عبدالقادر گيلاني درست نموده و جعل كرده‌اند و نيز مانند رشته‌ي نسبي كه بعضيها از اهل تسنن به حضرت امام حسن عسكري (ع) رسانيده و قطعا جعل كرده است.
[309] شيخ سلامه قضاعي عزامي شافعي در كتابش فرقان القرآن گويد: حدثنا الثقة انه اي السيد نعمان ابن السيد الالوسي صاحب التفسير زاد في تفسير والده شيئا مما يوافق اهواء ابن تيمية ص 119 ط بيروت.
[310] تفسير كبير رازي ص 206 ج 1 ط مصر.
[311] تفسير كبير امام رازي ج 1 ص 198 و ص 204 ط مصر. از اين كارهاي معاويه روشن است كه مي‌خواسته اسلام اموي درست نمايد و اسلام حقيقي را از بين ببرد.
[312] تفسير آلوسي ج 1 ص 46 ط بيروت.
[313] در آن زمانها از صفا كه انسان به طرف مسجدالحرام نگاه مي‌كرده كعبه و اشخاصي كه مشغول طواف بودند آنها را مي‌ديد.
[314] گريه كردن هارون معلوم نيست كه از روي تنبه بوده يا از روي حيله وتزوير و رياكاري كه شيوه‌ي امثال هارونهاست چنانچه آخر قصه كه بغوي نقل كرده شاهد احتمال دومي است. هارون از اين طرف علماء را جمع مي‌كرد و خلافت بلافصلي اميرالمؤمنين عليه‌السلام را بعد از رسول‌الله (ص) به آنها ثابت مي‌نمود و از طرف ديگر وزير خود علي بن يقطين (ره) را درباره‌ي وضوء گرفتن كه بفهمد به طريق شيعه وضوء مي‌گيرد يا به طريق سنيها به طور پنهاني به وي نگاه مي‌كند كه اگر شيعه است از بين ببرد يا معزولش نمايد و امام عليه‌السلام نيز به علي بن يقطين قبلا اطلاع داده بود چنانچه آن قصه مشهور و در كتب معتبره مذكور و در ارشاد شيخ مفيد (ره) و كتب ديگر مسطور است و رفتارش با حضرت امام موسي بن جعفر (ع) معروف است اين رويه غير از شيطنت و خباثت چيز ديگري نيست. و رويه‌ي فراعنه‌ي روزگار هميشه همين است.
[315] الفتوحات المكية جزء 4 ص 692 ط مصر.
[316] قال الامير شكيب ارسلان في تعليقه علي حاضر العالم الاسلامي: كان هارون الرشيد جبارا سفاكا للدماء علي نمط من ملوك الشرق المستبدين. و قد كاد يبطش بالامام الشافعي لتهمة انه يميل الي اولاد علي. رجوع شود به كتاب: العتب الجميل تأليف علامه‌ي جليل سيد محمد بن عقيل هامش ص 20 ط بيروت از منشورات هيئت بحوث اسلامية در (اندونزي) سال (1391) ق.
[317] خصال شيخ صدوق (ره) در حديث اربعمائة كه اميرالمؤمنين (ع) آنها را در يك مجلس به اصحابش تعليم فرموده كه دنيا و آخرت مسلمانان را اصلاح مي‌كند رجوع شود به صفحه‌ي: (610) ج 2 ط تهران.
[318] التوبة: 84.
[319] جلالين ص 263 ط دمشق.
[320] ص 256 ط 8 مصر.
[321] ص 287 ج 2 ط مصر.
[322] الاحزاب- 53.
[323] النساء- 145.
[324] الاحزاب- 21.
[325] الاحزاب- 56.
[326] الانشراح- 4.
[327] الحجر- 72.
[328] رجوع شود به كتاب (الصلات و البشر في الصلاة علي خير البشر) تأليف مجدالدين فيروزآبادي متوفي (817) ه صاحب قاموسي ص 114 ط دمشق سال 1385 رسول‌الله و رجوع شود به اتحاف السادة المتقين بشرح اسرار احياء علوم‌الدين ج 5 ص 52 ط بيروت كه علامه مرتضي زبيدي احياء العلوم غزالي را در ده مجلد شرح كرده است.
[329] انوار نعمانيه‌ي سيد جزائري خج 1 ص 132 ط تبريز.
[330] ناگفته نماند: تحقيق آنست خواه بنا بر قول به اقتضاء امر بشئي نهي از ضد خاص و يا بنا بر قول به عدم اقتضاء باز ممكن است بنا بر قول به صحت امر ترتبي در مسأله‌ي مذكوره با ترك صلوات نماز صحيح باشد. و مسأله‌ي ترتب از مسائل مهمه‌ي علمي در اصول فقه و مطرح انظار علماء و اهل تحقيق است صاحب كفايه مانند شيخ انصاري (ره) آن را صحيح نمي‌داند و استاد الاساتيد محقق نائيني (ره) مقدمات متعدده‌ي علمي چيده و صحت آن را بر حسب نظر خويش ثابت فرموده چنانچه اكثر اساتيد عظام ما تبعا به محقق نائيني (ره) ترتب را صحيح مي‌دانند ولي حق آنست كه امر ترتبي صحيح نيست و مطارده از ميان امر بأهم و امر به مهم هيچ آني برداشته نمي‌شود گرچه در وقت بسيار جزئي باشد و نگارنده در اين مسأله رساله‌ي مستقله تأليف كرده و سيدنا الامام المحقق الحجة الكوه كمري قدس‌سره در ميان أساتيد ما ترتب را صحيح نمي‌دانست و حق در مسأله با آن بزرگوار است و مقدماتي كه محقق نائيني (ره) ترتيب داده و كشف از مقام علمي آن علامه‌ي محقق بزرگوار مي‌كند شايد پس از دقت و غوررسي دقيق تمام نباشد و بحث در آن مسأله‌ي علمي‌احتياج به تفصيل در اطراف آن و شرح و بسط در مطلب دارد و در رساله‌ي مذكوره بيان شده است.
[331] رجوع شود به تفسير الدر المنثور ج 5 ص 220 -215.
[332] صواعق محرقه- ص 139 ط مصر سال 1312 رسول‌الله.
[333] نور الثقلين ج 4 ص 300 ط قم.
[334] غاية المرام ص 314.
[335] رجوع شود به كتاب مستمسك العروة الوثقي تأليف سيدنا الاستاد آيةالله طباطبائي حكيم قدس‌سره ج 6 ص 383 ط 2 نجف و الصواعق المحرقه ص 87 و كشف الغمة للشعراني ج 1 ص 194 ولي در خود صواعق (و علي آل محمد) است.
[336] جواهر الكلام ج 10 ص 262 ط نجف.
[337] راجع به آيه‌ي تطهير و تحقيق در تفسير و مفاد آيه‌ي شريفه رجوع شود به مقدمه‌ي كه بر كتاب «بحثي كوتاه درباره‌ي علم امام (ع)» تأليف استاد علامه‌ي اكبر آقاي طباطبائي دام‌ظله صاحب «تفسير الميزان» نگارش داده‌ام طبع تبريز به سال: (1396) ه. ق.
[338] الصلات و البشر ص:- 80- ط دمشق.
[339] غافر- 46.
[340] سباء- 13.
[341] به صواعق ابن حجر ردهاي زياد از علماي شيعه نوشته‌اند و قاضي نورالله شهيد قدس‌سره نيز كتابيبه نام صوارم مهرقه تأليف فرموده و طبع شده و با حسن‌وجه ابن حجر را رد كرده ولي ناگفته نماند كه ابن حجر در صواعق به مطالبي اقرار كرده كه بر نفع شيعه تمام شده چنانچه اعترافي كه راجع به دلالت آيه بر صلوات بر (آل) نموده بهتر شاهد بر مدعاي ماست و آنچه در آخر كلامش اعتراف كرده كه ازواج و ذريه داخل (آل) نيستند موافق اعتقاد ماست و از فضائل اهل‌بيت اطهار (ع) بقدري نقل كرده كه كتابي مستقلا جمع آوري و طبع شده است.
[342] صواعق ص 87 در ذيل آيه‌ي شريفه: ان الله و ملائكته يصلون علي النبي....
[343] تعجب است در عين اين كه اقرار مي‌كند كه آيه دلالت بر صلوات بر (آل) را نيز دارد و پيغمبر (ص) دستور داده و تعليم فرموده كه بر (آل) نيز صلوات گفته شود با اين حال در صلوات نوشتن باز (آل) را ترك كرده و حذف مي‌كنند و لذا آيةالله علامه (ره) كتابي تأليف فرموده و در آن اثبات كرده كه اهل سنت در اغلب آنچه از آيات قرآن مجيد استفاده مي‌شود مخالفت كرده‌اند رجوع شود به تعليقات آخر كتاب.
[344] ج 13 ص 39 ط مصر سال 1302 رسول‌الله.
[345] ظاهرا مرادش اينست: كه اهل را به معني زوجه كردن به جهت قرينه در كلام است و الا اهل به معني زوجه بدون قرينه در كلام استعمال نمي‌شود.
[346] رجوع شود به مقابيس اللغة ج 1 ص 161. و المنجد. و مجمع البيان ج 1 ص 104 ط صيدا.
[347] التوبة- 105.
[348] حديث صحيح متواتر از طرق شيعه و سني است گر چه بعضي از نواصب را درد دل عارض شده و هذيانها گفته‌اند و در خصوص حديث شريف رجوع شود به كتاب نفيس «فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي» تأليف فاضل علامه‌ي محدث احمد بن محمد بن الصديق المغربي نزيل قاهرة ط مصر سال 1354 ه ق.
[349] چنانچه اين مطلب را در چند سال قبل در مجله‌ي (رسالة الاسلام) كه از دارالتقريب بين المذاهب الاسلامية در قاهره منتشر مي‌شود ضمن مقاله‌ي نگارش داده و واضح ساخته‌ام كه به تقليد ميت دليلي نداريم و در اسلام تقليد ميت جائز نيست رجوع شود به رسالة الاسلام عدد 4- ص 428 سال دوم سنه: (1369) ه. ق چنانچه از شيعه هم اگر كسي ادعاء كند كه تقليد ميت ابتداء جائز است كلام بي‌دليل و ادعاي بي‌مدرك است و تقليد بر ميت ابتداء اجماعا باطل است چنانچه بعضي از جهال پيدا شده‌اند جوانهاي خود را ابتداء به يك نفر از اموات وادار مي‌كنند كه تقليد كنند ناشي از ناداني و جهالت و در دين تابع اهواء و آراء نفساني شدن و مردم را به ضلالت انداختن است. چنانچه مطلب مذكور را در ضمن مقاله‌ي مفصلي نيز در مجله‌ي «العرفان» صادره از صيدا- لبنان مجلد 37 ج 10 ص 1146 سال: 1369 ه ق تحقيق كرده‌ام و همان مقاله در تعليقات مضافه بر «جنة المأوي» در طبع دوم سال: 1397 ق از ص 443- الي- 462 منتشر شده است و در رساله‌ي مستقله كه در مسأله‌ي «اجتهاد و تقليد» تأليف شده تفصيلا تحقيق گرديده و هنوز چاپ نشده است.
[350] رجوع شود به كتاب عدة الاصول شيخ الطائفة طوسي (قدس‌سره) القدوسي جزء 2 ص 116 ط بمبئي. و شيخ (ره) فرموده: كه اين مسأله بنا به اصول اساسي مذهب ما اصلا ساقط است.
[351] رجوع شود به مصابيح الانوار ج 1 ص 434 ط نجف اشرف.
[352] رجوع شود به جنة المأوي 297 ط تبريز. و نيز رجوع شود در آن به تعليقات نگارنده ص 299 -297 ط- 1- تبريز- و ص 245 -241- ط- 2 تبريز.
[353] رجوع شود به جنة المأوي ص 297 ط- 1- تبريز.
[354] رجوع شود به كتاب نفيس (الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء (ع) تأليف امام آيةالله سيدنا شرف‌الدين موسوي عاملي قدس‌سره ص 215 ط نجف سال 1373 ق كه با فصول المهمه‌ي آن بزرگوار با هم طبع شده و موضوع مزبور را از عكرمه‌ي ناصبي خوارج مسلك جماعتي نقل كرده‌اند چنانچه از اسباب النزول واحدي و ابن حجر در صواعقش نقل شده است.
[355] به تفسير (آل) مراجعه شود.
[356] فاطر: 32.
[357] ابوالحسن ناشي صغير بغدادي به سال (365) ه ق وفات يافته و از مشايخ شيخ مفيد (ره) است و در بسياري از كتب ادبيات نسبت قصيده را كه اولش ذكر شده به عمرو بن عاص مشهور داده‌اند و آن از اغلاط بشمار است.
[358] در أواخر روضه‌ي (27) از رياض السالكين شرح صحيفه‌ي طبع سنگي و از خداوند مسئلت مي‌نمايم كه توفيق طبع آن كتاب بسيار نفيس را باهل خير و صلاح مانند چاپ انوار الربيع آن علامه‌ي جليل كه از مفاخر علماء شيعه است عنايت فرمايد و كتاب طراز اللغة كه از نفائس آثار آن علامه‌ي بزرگ است و در كتابخانه‌ي شيخنا الاستاد كاشف الغطاء (ره) در نجف اشرف موجود است قدم به عالم مطبوعات گذارد و آن كتاب در لغت و تفسير آيات و شرح اخبار و در چند مجلد و به عنوان: اللغة. الايات. الاثار. تأليف شده است و به مطالعه‌ي آن نائل شده‌ام و مقام شامخ علمي آن سيد علامه از تصانيفش نمايان است.
[359] أنوار نعمانيه ج 1 ص 133 ط تبريز.
[360] رجوع شود به هامش شرح لمعه به خط ملا كاظم (ره) طبع اصلي تبريز ولي اين حاشيه و عبارات را در حواشي آقا جمال خوانساري (ره) كه مستقلا به قطع بزرگ طبع سنگي در سال (1272) ه. ق در طهران چاپ شده نيافتم.
[361] يعني مشهور در نزد عامه.
[362] ج 1 ص 64 -57 ط تهران از انتشارات حقيقت تبريز.
[363] طبع جديد ج 25 ص 236.
[364] امالي صدوق: 145، معاني الاخبار: 33 بحارالانوار ج 25 ص 216.
[365] معاني الاخبار: 33.
[366] الاحزاب: 56.
[367] خواننده‌ي عزيز ملاحظه فرمايد چطور مأمون عباسي كه يكي از خلفاي بر حق سنيها و از اولي‌الامرهاي آنها بوده كه به مراتب عالم و فاضل از ديگر خلفاي آنهاست اعتراض كرده كه دستور رسول‌الله (ص) آن بوده كه (آل محمد) را در صلوات بايد ضميمه نمايند و گويد: اجماع امت بر آن قائم است ولي اهل سنت تا حال هم به امر پيغمبر (ص) عمل نكرده‌اند و نمي‌كنند.
[368] يس: 4 -1.
[369] بحار ج 25 ط جديد ص 229.
[370] المؤمن: 45.
[371] معاني الاخبار: 33 و در سفينة البحار: الا ذريته (نسخه) ج 1 ص 54.
[372] محجة البيضاء ج 2 ص 314 ط تهران نقل از كافي ج 2 ص 495 رقم 21.
[373] ج 1 ص 54.
[374] امالي ج 1 ص 275 ط مصر سال (1373) ه. ق عين عبارات عربي امالي نقل شد و ترجمه به فارسي نگرديد چون در ترجمه نكات و حلاوت و دقائق شيرين عبارات عربي از بين مي‌رود و در قالب الفاظ فارسي آنها گنجيده نمي‌شود يعني الفاظ فارسي از بيان تمامي آن نكات قاصر بوده و آن وسعت زبان عربي را ندارد تا گنجانيده گردد و در هر جا كه عين عبارات عربي را نقل كرده‌ام نظر به اين جهت است كه نگارش يافت.
[375] در بعض نسخ: (يقدر) بدون تشديد است يعني قادر است بني‌عباس را از تخت سلطنت كنار كند. از اين كلام معلوم مي‌شود كه حتي مردم ديگر غير از بني‌عباس هم مي‌دانستند كه امام (ع) با دستگاه جابرانه‌ي هارون‌الرشيد و استبداد و ديكتاتوري وي مخالف است و بر حسب ظاهر اگر قدرت داشته باشد او را از تخت خلافت غاصبانه و سلطنت ملوكي بر كنار خواهد كرد تا حق در جاي خود بر قرار شود و عدالت اجتماعي اسلامي به تمام معني حكم‌فرما گردد و استبداد محض يك نفر كه به نام خلافت مسلط شده از ميان برود چون رويه‌ي هارون در حكومت و سلطنتش رويه‌ي خلافت اسلامي نبود بلكه روش جبابره بود چنانچه كلام شكيب ارسلان گذشت ص 438.
[376] چنانچه پيش‌بيني عبدالعزيز تحقق يافته و آن قصه را سيد علماء اسلام مسندا روايت فرموده و در صفحات تاريخ ثبت و در صفحه‌ي روزگار به يادگار مانده است.
[377] ميان دو قوس در نسخه‌هاي زيادي از امالي موجود است.
[378] نسخه‌ي خطي موجود در كتابخانه‌ي ماست و ص 47 -46 ط تهران كه شش كتاب از تأليفات ابومحمد جعفر بن احمد بن علي قمي نزيل ري (ره) با نسخ ديگر از اصول در يك مجلد به سال 1371 ه ق طبع شده است و يكي از آن تأليفات كتاب (نوادر الاثر في علي (ع) خير البشر) است از تصانيف ابومحمد جعفر قمي (ره) است و در آن كتاب با طرق زيادي متجاوز از چهل طريق از اعمش (ره) و غيره از عطيه‌ي عوفي رحمه الله از جابر بن عبدالله انصاري (قدس‌سره) روايت كرده كه رسول‌الله (ص) فرمود: علي خير البشر- و لا يشك فيه الا كافر او منافق و در بعض طرقش: علي خير البشر من ابي فقد كفر ص 36 و در بعضي: علي خير البشر بعد رسول‌الله (ص) من قال غير هذا فقد كفر ص 38- و جاي شك نيست كه عطيه‌ي عوفي محدث فقيه شيعي است و راجع به شرح حال او در ص 181 -179 گذشت و از ضعيف شمردن اهل سنت عطيه را معلوم مي‌شود كه مورد اعتماد و اطمئنان است چنانچه حافظ شمس‌الدين ذهبي در كتاب (المغني) گويد: عطبة بن سعد العوفي الكوفي تابعي مشهور مجمع علي ضعفه ص 436 ج 2 ط حلب- سوريه. واضح است كه اجماع‌شان بر ضعف عطية رحمه الله از جهت تشيع وي و از نقطه‌نظر اين كه او از محدثين شيعه است مي‌باشد چنانچه رويه‌ي سنيها تضعيف علماء و محدثين شيعه است.
[379] رجوع شود به توضيح المقاصد ص 19 -18 -14 ط مصر.
[380] تاريخ مبارك غازاني ص 199 ط انگلستان.
[381] گنبد سلطانيه كه فعلا در چند كليومتري زنجان واقع است در چهار سال پيش در حضور صديقنا العلامة الحجة الاية آقاي حاج آقا عزالدين حسيني امام جمعه ادام‌الله‌بقائه از نزديك مشاهده شد از آثار بسيار باشكوه است متأسفانه از طرف اداره‌ي باستان‌شناسي مورد اهتمام نيست تعصب‌ورزي بي‌جا نگذاشته آن عمارت عالي تاريخي مورد توجه قرار گيرد و خود قصبه‌ي سلطانيه تا تاريخ نامبرده برق و آب لوله‌كشي نداشت و أبدا آثار آباداني و پيشرفت عمراني ديده نمي‌شد چنانچه به شهرستان عزيز ما «تبريز»از جهت عمران و آبادي توجهي نيست و به قول صاحب مجله‌ي «العرفان» منطبعه‌ي صيدا- لبنان كه چند سال قبل به تبريز آمده بود: گويا تبريز اداره‌ي شهرداري ندارد چنانچه در يكي از اجزاء آن مجله به اين موضوع اشاره كرده است در اينجا حرف زياد است بماند.
[382] فضائل السادات سيد سند سيد محمد اشرف حسيني اصفهاني سبط سيد الحكماء، و سند الفقهاء، ميرداماد حسيني قدس‌سره ص 358 -357 ط تهران سال (1314) ق.
[383] الاحزاب- 33.
[384] رجوع شود به فضائل السادات سبط سيد داماد (ره) ص 365.
[385] الانشراح- 4.
[386] شرح حال آن بزرگوار را در كتاب (خاندان عبدالوهاب) به طور تفصيل نگارش داده‌ام و از خداوند توفيق طبع و نشر آن كتاب را مسئلت مي‌نمايم.
[387] رجوع شود به ترجمه‌ي: مسائل الدعاء. از ص 53 -46 و مسائل الدعاء اصل عربي تقريبا دو صفحه به آخر آن رساله مانده.
[388] شيخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الكلام قدس‌سره بعد از آن كه از مشهور نقل كرده كه صلاة به معني دعاست متوجه شده كه به معني عطف است و از ابن هشام در مغني آن را نقل فرموده (جواهر ج 7 ص 7 ط نجف) و قول مشهور را از جهاتي بعيد دانسته است، و براي تحقيق به نحو عميق به كتاب صلاة محقق شهير آقا شيخ هادي طهراني رحمه الله نزيل نجف اشرف متوفي به سال (1321) قمري بايد مراجعه شود. و كتاب صلاة آن مرحوم به قطع وزيري از اول صلاة تا آخر صلاه مسافر در 179 صفحه در نجف به خط آقا ميرزا احمد زنجاني ايده الله تعالي به سال (1342) ه. ق در مطبعه‌ي مرتضويه طبع سنگي گرديده و از غرائب اين كه در طبع آن از بعض جاهاي كتاب اسقاط كرده‌اند چنانچه مسأله‌ي سهو النبي (ص) را كه قبل از شروع به احكام مسافر در آخر كلام در احكام خلل است ص 148 سطر 6 اسقاط شده بعد از قول او: و الحمدلله الذي علي ما هدانا اليه و الشكر له. كه گويد: و بعد هذه البيانات بقي الكلام في بيان ما ورد عن الائمة (ع) في سهو النبي (ص) في صلاته و تحقيق الحق فيه ان العصمة.... الخ. و بعد چند ورق مفصلا در تقويت قول شيخ صدوق (ره) كوشيده و به گمان خويش در اعتراض بر شيخ اعظم مفيد (ره) قدم برداشته مانند بعض معاصرين كلماتي چيده ولي چيز طرفه‌اي نياورده غير از اين كه برخلاف اجماع و ضرورت مذهب سخن رانده و در طبع كتاب عباراتي را كه نقل شد: (و بعد هذه البيانات بقي الكلام.... الخ) آن را آورده در آخر كلام در صلاة مسافر در ص 179 ذكر كرده و در همان جا كتاب را ختم كرده‌اند و آنچه در سهو النبي (ص) بيان كرده نقل ننموده‌اند و نيز از كتاب بعض تشنيعات كه در حق امثال علامه‌ي فيض كاشاني (ره) در مقام انتقاد نگارش داده مقداري حذف و اسقاط كرده‌اند و نسخه‌ي كامل خطي از كتاب صلاة آن مرحوم در كتابخانه‌ي ما موجود است كه نسخه‌ي كامل و صحيح است و در مقابله با چاپي موارد اسقاط معلوم مي‌شود. و شيخ استاد (ره) در (الذريعة) به طبع شدن آن كتاب در سال نامبرده اكتفاء فرموده و به خصوصيات اشاره نكرده و فرموده: كه آن از مجلدات ودائع النبوة است- الذريعة ج 15 ص 61 ط تهران.
[389] رياض السالكين در ذيل شرح دعاء دوم.
[390] اتحاف السادة المتقين بشرح اسرار احياء علوم‌الدين ج 5 ص 48.
[391] اربعين مجلسي (ره) ص 179.
[392] مصابيح الانوار ج 1 ص 419 ط بغداد.
[393] يعني رسول‌الله (ص) فرموده باشد: من فصل بيني و بين آلي بعلي لم ينل شفاعتي. اما فرمايش سيد شبر (ره) كه فرموده: الفصل بها.... سيما في الصحيفة السجادية.... در صورتي كه در تمامي صحيفه حتي يكبار هم مابين محمد (ص) و آله بعلي فاصله نشده است فقط در يك جا در دعاي روز قربان و جمعه علي آل محمد وارد شده آن هم در حدود بيشتر از يك سطر فاصله دارد و لذا لفظ علي آورده شده است پس ادعاء سيد اعظم شبر (ره) نسبت به صحيفه‌ي سجاديه كه فرموده: سيما في الصحيفة بي‌وجه است چنانچه از فضلاء دوستان به اين مطلب متذكرم شد از الطاف‌شان كمال تشكر دارم سلمه الله تعالي و ابقاه.
[394] يعني حديث رد بر غلات باشد و معنايش اين است كه هر كس علي عليه‌السلام را از آل من جدا كند و او را از مرتبه‌ي خلافت خارج كرده و به مرتبه‌ي الوهيت برساند چنانچه غلات مي‌كنند او به شفاعت من نمي‌رسد و آن توجيه بعيد است.
[395] الصلاة و البشر ص 79 ط دمشق.
[396] مفتاح الفلاح ص 29 ط مصر، و در حبل المتين نيز متعرض شده است رجوع شود به ص 251 -250 كه با مشرق الشمسين و رساله‌هاي متعدده از شيخ (ره) در سال: 1321 هجري قمري در تهران طبع سنگي نفيس شده و نسخه‌اش بسيار ناياب گرديده است.
[397] انوار نعمانيه ج 1 ص 134 ط تبريز.
[398] مصابيح ج 1 ص 415 ط بغداد.
[399] البقرة: 183.
[400] القصص: 77.
[401] النور: 35.
[402] البقرة: 151.
[403] البقرة: 198.
[404] رجوع شود به دعوة الحسني في ادعية الحسني ص 27 ط بمبئي سال (1314) ه. ق تأليف فاضل زاهد ميرزا علي اكبر همداني نزيل نجف اشرف متوفي (1325) ه. ق.
[405] اسرار الصلاة عالم مؤيد به تأييدات رباني آقاي حاج ميرزا جواد ملكي تبريزي قدس‌سره ص 283 ط تهران سال (1380) ه. ق.
[406] مفتاح الفلاح شيخ بهائي (ره) ص 49 ط مصر.
[407] خصال جزء دوم ص 630 -629 ط تهران سال (1389) ه. ق و در همان حديث مي‌فرمايد: صلوا علي محمد و آل محمد فان الله عز و جل يقبل دعاءكم عند ذكر (محمد) و دعائكم له و حفظكم اياه صلي الله عليه و آله خصال ج 2 ص 613 ط تهران.
[408] غاية المرام سيد بحراني (ره) ص 314 و روايت از ثواب الاعمال شيخ صدوق (ره) نقل شده چنانچه در دعوة الحسني از آن كتاب نقل كرده است.
[409] الاحزاب: 43.
[410] التوبة: - 103.
[411] البقرة: - 157 -156.
[412] اربعين مجلسي (ره) ص 197.
[413] روضات الجنات در ذيل ترجمه‌ي علامه (ره) ص 175 ط اول و در كتاب نفيس «تقوية الايمان» سيد محمد بن عقيل علوي حسيني حضرمي نزيل سيقافورا صاحب نصايح الكافية مصرع اول بيت دوم به اين نحو است: و ان الكلب خير منه طبعا) ص 19 ط صيدا.
[414] از جمله‌ي اشعاريست كه ابونواس رحمه الله تعالي سروده كه بعضي از آنها از جهت معني اختصاص به معصومين عليهم‌السلام دارد و بعضي به تمامي ذراري بتول زهراء صديقه‌ي كبري سلام‌الله‌عليها شامل است.
[415] كتاب «دين و تمدين در پنج مجلد در مصر چاپ شده «اول» آيه‌ي از قرآن كريم «دوم» از كلمات رسول‌الله (ص) «سوم» از كلمات اميرالمؤمنين (ع) تا آخر كتاب به همين ترتيب نقل كرده و در اطراف آن قلم‌فرسائي نموده است و آنچه نوشته از اقتراحات و سرگذشت‌هاي خود و نظريات و افكار خويشتن است از كتب ديگران نقل نكرده است روي هم كتاب شيرين است ولي در بعض مقالات و بيانات هفوات و عثرات نيز دارد و از تأليفات وي يكي نيز وحي الرافدين است و كتاب «الاصفياء» از تصانيف اوست داراي مقالات زياد از اشخاص زياد است و مشتمل بر رد و انتقاد و تعقيب و تعليق و تبادل افكار و فوائد بي‌شمار مي‌باشد و از نيات و اعمال استعمارگران در آن كتاب بسيار به قلم آورده است و تمامي مجلدات (دين و تمدين) در مصر طبع شده و در مقدمه‌ي مجلد پنجم گويد: كه تا حال 15 تأليف در نظم و نثر منتشر كرده‌ام.
[416] سنيها در تحيت خلفاء سه‌گانه (رضي‌الله‌عنه) گويند ولي در تحيت اميرالمؤمنين (ع) (كرم‌الله‌وجهه) گويند و جهت آن چنانچه جمعي از اكابر علماي اهل سنت تصريح كرده‌اند آنست كه خلفاي سه‌گانه مدتها از عمر خودشان را بر بت‌ها ستايش كرده و روي خودشان را در مقابل بت‌ها مثل بت‌پرستان و مشركين به زمين گذاشته‌اند چون مشرك بوده‌اند روي آنها آن طور نيست كه انسان به گرامي‌بودن تحيت گويد ولي اميرالمؤمنين (ع) ابدا در ايام زندگي خويشتن در مقابل بت‌ها ستايش نكرده و رو به زمين نگذاشته و لذا سزاوار است كه در حق آن حضرت گفته شود كه خداوند روي او را گرامي‌دارد كه ابدا به بت ستايش نكرده است.
[417] چنانچه مرحوم حوماني گفته كه نشاشيبي نسبش بامويين مي‌رسد بايد گفت: اغلب آنهائي كه در اعماق قلب‌شان نصب و عداوت و دشمني با خاندان رسالت و اهل‌بيت عصمت و طهارت ديده مي‌شود و يا بعضي هستند كه از شنيدن شئون ولايت و امامت و معجزات و كرامات أئمه (ع) در نفس آنها اشمئزازي پيدا مي‌گردد يا با دستگاه عزاداري سيدالشهداء (ع) خوشدلي ندارند پس از تحقيق انسان اطمئنان مي‌كند كه آباء و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل‌بيت عليهم‌السلام بوده و يا در اسلاف‌شان اشخاصي وجود داشته كه از طريقه‌ي اهل‌بيت (ع) بر كنار بوده‌اند. و ناگفته نماند: كه در سال: (1350) ه. ق علماي اسلام از جميع مذاهب و شهرستانهاي اسلامي در «قدس» فلسطين براي مذاكره درباره‌ي مقاومت با صهيونيه‌ي استعماري و وعد «بلفور» اجتماع نموده و نماز جمعه را در مسجد مبارك اقصي اقتداء به شيخ اعظم استاد ما اشهر مشاهير مجتهدين شيعه شيخنا الامام كاشف الغطاء قدس‌سره نموده و با جماعت انبوه به جا آوردند و از اين اتفاق و اتحاد مسلمين از شيعه و سني و اقتداء به يك نفر مجتهد شيعي از سياسيون انگليس به اضطراب و تشويش افتاده و آنهائي كه از آن سياسيون در فلسطين و اردن و عراق بودند «اسعاف نشاشيبي» را وادار كردند كه كتاب «الاسلام الصحيح» را تأليف نمايد و با تأليف آن آتش فتنه را دامن زنند و با ادعاء وي: كه اسلام آنست كه آن مرد اموي فهميده در صورتي كه فهم وي و اسلام صحيح او فرسنگها از اسلام واقعي دور بوده و اسلام اموي مي‌باشد به تفرقه طبل زدند و جمعي از علماي شيعه برد و انتقاد از وي بپا خواستند و انگليسها به دست اين مرد أموي ناصبي وحدت و اتحاد مسلمين را برهم زدند و فتنه‌ي خوابيده را بيدار كرده و تفرقه‌انداختند «الفتنة نائمة لعن الله من أيقظها». چنانچه در اين روزگار ما هم با دست جبهانها كه سليل شيطان است و محب‌الدين خطيبها با نگارش خطوط العريضه‌ها فتنه را برپا نموده و مي‌نمايند و در ايران ما نيز به دست امثال آنها به اختلافات مذهبي دامن زده و بين مسلمانها و جوانهاي ما تفرقه مي‌اندازند به يكي شيعه‌ي علوي نام مي‌گذارند و به ديگري شيعه‌ي صفوي «و هلم جرا»...
[418] رجوع شود به «دين و تمدين» ج 5 ص 322 320 ط مصر.
[419] اعراب به معني باديه‌نشين است از عرب باشد يا از عجم و اعراب را به معني عرب و در جمع آن استعمال كردن آز اغلاط و معمول ميان ايرانيهاست و اصطلاح روزنامه‌نگاران است و در لغت عرب به آن معني نيست. گرچه بعضي از اهل لغت را نيز در اين موضوع اشتباه رخ داده چنانچه در تعليقات خود بر كنز العرفان فاضل مقداد (ره) تحقيق كرده‌ام.
[420] علامه‌ي خطيب شهير آقا سيد جواد شبر دام‌بقائه از خاندان مشهور شبر كه از خاندان سيادت و علم و فقاهت در عراق و علماء و فقها بزرگ شيعه از آن خاندان ظهور كرده‌اند و فعلا علامه سيد جواد شبر از خطباء و شعراء و اهل تتبع و اطلاع و از مؤلفين نامي عراق است و در نجف اشرف ساكن و با نگارند مكاتبه مي‌نمايد و كتابش «ادب الطف» از آثار بسيار گرانبهاست و در تأليف آن به زحمات زيادي متحمل شده است از درگاه خداوندي توفيقات بيشتري را درباره‌ي ايشان مسئلت مي‌دارم. و مجلدات كتاب نفيس «ادب الطف» او «شعراء الحسين ع» در حين طبع دوم اين كتاب به شش مجلد رسيده و طبع شده و منتشر است و از خداوند متعال توفيق بيشتر در حق مؤلف محترم آن مسئلت مي‌نمايم.
[421] سيد امين عاملي (ره) در اعيان الشيعة فرموده: ديوان دعبل در قرن گذشته موجود بوده (ج 320:30) و نزد فرزند دعبل، حسين شش مجلد ضخم كه هر مجلد مشتمل بر سيصد ورقه بوده از اشعار والدش موجود بوده و علامه‌ي متبحر آقا شيخ محمد سماوي (ره) اشعار دعبل را جمع كرده و هنوز خطي است و البته شيخ سماوي اگر آنها را از مصادر شيعه گردآورده از روي تحقيق و دقت است و آنچه دكتر محمد يوسف نجم (الجامعة الامير كية بيروت) در مقدمه‌ي ديوان دعبل كه وي جمع كرده و گفته كه بايد در حذر شديد شد كه در مصادر شيعي بر اشعار زياده نموده و وضع كرده باشند، كلام غلط و حرف هذيان است زيرا تحقيق و تثبت شيخ سماوي (ره) و ضبط و دقت وي مورد اطمئنان و اعتماد عموم است چنانچه از شرحش بر قصيده‌ي ميميه‌ي فرزدق رمه الله به نام (الكواكب السماوية) كه در نجف به سال (1360) ه. ق طبع شده نمايان است چقدر در ضبط اصل اشعار آن قصيده دقت فرموده است. و در عصر ما دكتر محمد يوسف نجم نامبرده بر حسب سليقه‌ي خود از اشعار دعبل جمع‌آوري كرده و در بيروت طبع شده به سال (1962) م و اديب اريب عبدالصاحب دجيلي خزرجي اشعار دعبل را جمع كرده و در سال (1382) ه. ق در نجف طبع كرده است و دكتر عبدالكريم اشتر مدرس در كليه‌ي آداب در جامعه‌ي دمشق نيز اشعار دعبل را با رويه و مذاق ويژه‌ي خويش جمع كرده و در سال (1964) م طبع كرده است و بر غالب مجموعه‌ها از اشعار دعبل مطلع شده و بر جمع و اطلاع خود بسيار اعتماد داشته و انتقادي نيز از سائر مجموعه‌ها كرده و گويد: علي ان في بعضها مثل مجموعة السماوي روايات تصح الافادة منها و شعرا نقل عن مصادر شيعية مخطوطة ليس من السهل الوصول اليها في الوقت الحاضر) المقدمة ص 13.
[422] رجوع شود به ظرافةالاحلام تأليف شيخ سماوي (ره) ص 16 ط نجف سال (1360) ق و به دقت وي در ضبط قصيده‌ي عينيه‌ي سيد حميري رجوع شود به صفحه‌ي:- 12.
[423] بيت نهم در ديواني كه اديب فاضل آقاي دجيلي جمع كرده ندارد و عوض آن بيت زير موجود است ص 107 كه در جمع آقاي دكتر اشتر ندارد ولي در پاورقي ص 261 از نسخه‌ي علامه‌ي سماوي نقل كرده است: كم قد اريقت ادمع، و تقطعت من ذكر كم في كربلاء نفوس چنانچه بيت دهم در جمع آقاي دجيلي نيست.
[424] اول آن: مدارس آيات خلت من تلاوة.... الخ.
[425] اسم ابومخنف است و او لوط بن يحيي ازدي غامدي كوفي است صاحب تصانيف زياد بوده اگر به دست آيد مورد اعتبار است در اوائل زمان امام صادق (ع) وفات كرده و از علماء و مؤرخين شيعه است و قول ابن ابي‌الحديد در شرح نهج‌البلاغة كه او از عامه است از اغلاط و خرافات محسوب است بلكه او شيعه است و كتاب مقتلي كه در دست است مجعول و نسبت آن به او از اكاذيب است رجوع شود به كتب رجال.
[426] تاريخ طبري ج 4 ص:- 353- ط- مطبعه‌ي استقامه‌ي قاهرة سال: (1358) ه. ق.
[427] تغري بردي معرب كلمات تركي «تاري وردي» است.
[428] كتاب «أنا مدينة العلم و علي بابها» ج 1 ص 111 -110 ط صيدا.
[429] وسائل الشيعه جزء ثاني مجلد اول ص 811 ط تهران سال 1376 ه ق.
[430] وسائل الشيعة ج 7 ص 458 -457 از اجزاء 15 ط جديد.
[431] طبقات ابن سعد ج 8 ص 463 ط بيروت.
[432] ج 42 ص 91 ط جديد.
[433] طبقات ج 8 ص 363.
[434] ابن حزم در بدگوئي بر گذشته‌گان و بدزباني در حق پيشينيان از علماء و بزرگان مشهور بوده و كسي از شر زبان او ايمن نبوده به حدي كه زبان او و شمشير حجاج بن يوسف خونخوار را برادر و برابر مي‌شمرده‌اند و لذا عاقبت باعث اسباب نفرت عموم و منفور در نزد مردم هر مرزوبوم شد و بر ضلالت و گمراهي وي اجماع كردند رجوع شود به ريحانةالادب ج 7 ط تبريز و الكني و الالقاب قمي (ره) ج 1 ص 254 ط صيدا و ابن حزم به اندازه‌ي دروغگو و كذب است كه گفته: امام حسن عسكري (ع) اولاد نداشت و ادعاي را فضة كه آن حضرت فرزند داشت دروغ است ص 61 جمهرة انساب العرب ط 3 مصر در صورتي كه كلام خود ابن حزن كذب محض است و جمع كثيري از علماي اعلام اهل سنت تصريح به ولادت حضرت ولي عصر بقيةالله ارواحنا فداه كرده‌اند مانند ابن خلكان در وفيات الاعيان ج 3 ص 316 ط مصر و اما در نزد شيعه ولادت و وجود اقدسش از ضروريات و بديهيات است و اوست حجت الهي و امام زمان عجل الله تعالي فرجه و جعلنا من كل مكروه فداه.
[435] اين قضيه را زبيري نيز در كتاب نسب قريش با بعضي زيادات ركيكه بلكه قبيحه مانند صاحب استيعاب و اصابة نقل كرده ص 349 و آن قصه افسانه‌ي بيشتر نبوده و از جعليات است و ابن سعد در طبقات آن را نقل كرده ولي بعضي از جملات افسانه‌ي زبيري را ندارد ج 8 ص 264 ط بيروت.
[436] عبيدلي در اخبار زينبات گويد:كه زيد را خالد بن اسلم مولي عمر بن الخطاب در تاريكي زد و نشناخت و زيد افتاده و چند روز زنده بود و با مادرش با هم در يك وقت وفات يافت و معلوم نشده كدام جلوتر مرده است نگارنده گويد: از همين مطلب كه معلوم نشده كدام جلوتر وفات يافته احتمال نقل سقوط سقف و ديوار بر آنها كه با هم وفات كرده‌اند ظاهر مي‌شود و آن منافات با زخمي شدن زيد ندارد.
[437] المعارف ابن قتيبة ص 70 ط مصر سال (1300) ه. ق و عباراتي كه در متن نقل شد در نسخه‌ي مطبوعه از (المعارف) ابن قتيبة در مصر از مطبوعات دارالكتب در سال (1379) ه. ق ساقط شده و عوض آن عبارت غلطي به‌جا مانده كه غلط بودنش واضح است وعبارت در طبع نامبرده ص 211 به ترتيب زير است: و اما ام‌كلثوم الكبري و هي بنت فاطمة فكات عند: عمر ابن الخطاب و ولدت له اولادا قد ذكرنا هم. فلما قتل عمر تزوجها «جعفر ابن ابيطالب» فماتت عنده. اين غلط فاحش در آن طبع فني بسيار نفيس از (المعارف) جاي بسي شگفت است.
[438] هرمزان را نزد عمر آوردند هرمزان خود را با حيله از كشته شدن نجات داد در تواريخ چنانچه ابن اثير در تاريخ كامل نقل كرده ج 2 ص 549 و ابوحيان توحيدي در كتاب البصائر و الذخائر آورده گويد: لما اراد عمر بن الخطاب قتل الهرمزان استسقي ماء فأتي به فامسك القدح في يده و اضطرب فقال له عمر: لا بأس عليك اني غير قاتلك حتي تشربه فالقي القدح من يده و امر عمر بقتله قال: او لم تؤمني؟ قال: كيف امنتك؟ قال: قلت: لا بأس عليك حتي تشربه، فقولك: لا بأس امان و لم اشربه، فقال الزبير و أنس و ابوسعيد الخدري: صدق يا اميرالمؤمنين، فقال عمر: قاتلك الله اخذت أمانا و لم أشعر. البصائر ج 2 ص 120 ط دمشق. و ابن اثير گويد: فاقبل علي الهرمزان و قال: خدعتني والله لا انخدع الا ان تسلم، فاسلم ففرض له في الفين و انزله المدينة و كان المترجم بيهما المغيرة بن شعبة و كان يفقه شيئا من الفارسية الي ان جاء المترجم. كسي كه خود را جانشين پيغمبر (ص)پنداشته كاملا آشنائي به زبان فارسي نداشته و احتياج به مترجم داشته است پس جاهل بوده او نمي‌تواند جانشين پيغمبر اكرم (ص) باشد مگر با دسيسه‌سازي و خلافت انتخابي و شوري بازي مثل رئيس‌جمهوري نه خلافت الهي و امامت خدادادي پس اصل مبني و اساس فرق زيادي دارد با مباني ما نمي‌سازد.
[439] چنانچه ابن اثير در كامل گفته: جنگ شوشتر در سال (17) هجرت واقع شده و بعضي گفته: درسال: (19) و گفته شده كه در سال: (20) شوشتر فتح شده در هر حال در زمان حيات عمر فتح شوشتر واقع گرديده است. رجوع شود به تاريخ كامل ج 2 ص 546 ط بيروت و ابن خلدون گفته كه فتح شوشتر در سال (17) و گفته شده كه در سال (16) واقع شده است تاريخ ابن خلدون ج 2 بقيه‌ي جزء ثاني ص 113.
[440] ص 206 دارالكتب سال (1960) م.
[441] استيعاب ص 161 ج 3 ط مصر سال 1358 ه با اصابه.
[442] اصابه ج 3 ص 44 ط مصر در سال نامبرده با استيعاب.
[443] عمدة الطالب ص 20 ط نجف به سال 1358 ه ق.
[444] بحارالانوار ج 42 ص 107.
[445] احتمال مي‌دهم كه عبارت كتاب (يحيي بن الحسن) باشد و او عبيدلي نسابه است والله العالم.
[446] نوف بكالي از اصحاب و خواص اميرالمؤمنين (ع) و حاجب آن حضرت بوده چنانچه در سفينة البحار از جوهري نقل كرده ج 2 ص 622 و نوف با فتح نون و با ضم آن نيز مشهور است و بكالي با تخفيف كاف است و خبر مزبور را شيخ صدوق (ره) در مجالس مسندا از نوف بكالي نقل فرموده است رجوع شود به بحارالانوار ج 77 ص 383 ط جديد تهران.
[447] يحسن الله اليك نسخه.
[448] فيضحك الله يوم تلقاه بحار.
[449] ج 15 ص 7 ط مصر.
[450] النبوة و الانبياء ص 202 ط بيروت سنة: (1390) ق چه ملازمه دارد كه اگر خلاف حمل طبيعي بود ذكر شود علاوه بر اين كه ذكر شده است چنانچه نقل كرده‌اند كه سه ساعت يا يك ساعت بوده است.
[451] تاريخ طبري ج 4 ص 108 -107- ط- قاهرة مطبعه‌ي استقامة سال: (1358) ه. ق.
[452] نهج‌البلاغة به تحقيق محي‌الدين عبدالحميد ج 3 ص 18 كتاب 17 من كتب اميرالمؤمنين عليه‌السلام ط مصر-و مستدرك نهج‌البلاغة ص 16 ط- نجف اشرف.
[453] تاريخ كامل ابن اثير ج 3 ص 385 ط بيروت.
[454] مقتل اسفرائني ص 54-ط- قديم- مصر.
[455] رجوع شود به كتاب ص 278 -277.
[456] اين تعبيرات كتاب (تجارب السلف) مؤيد روايتي است كه در ص 73 از اين كتاب گذشت و امام (ع) فرموده: بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند.... الخ چنانچه گذشت و گفته شد كه راجع به احوال ورودشان به دمشق و مربوط به حالات‌شان در ورود به آن شهرستان است.
[457] تجارب السلف ص 69 ط 2 تهران.
[458] رجوع شود به مروج الذهب ج 3 ص 43 ط مصر سال: (1377) ه. ق.
[459] ترجمه‌ي نفس المهموم محدث قمي (ره) به قلم آقاي شعراني ص 266 ط تهران.
[460] از اين تعبيرات خيال نشود كه مدتهاي زيادي در حبس مانده‌اند زيرا پوست انداختن صورتهاي خاندان رسالت و پرده‌گيان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سير دادن به آنها در هواي خشك و سوزان صحراها به مرحله‌ي عمل مي‌رسد احتياج به مدتهاي زيادي ندارد چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان ديده مي‌شود.
[461] يعني ترفيع رتبه و درجه داد.
[462] مشاش سر استخوان است.
[463] آنان كه امثال معاويه و يزيد را اولي‌الامر بدانند و طاعت آنها را واجب بشمارند البته خودشان را در مهالك مي‌اندازند در صورتي كه بايستي عقل خودشان را حاكم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمايند آيا مي‌شود خداوند امثال معاويه‌ها و يزيدها را اولي‌الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احكام خدا حكم نمايند و امر به قتل ريحانه‌ي رسول الله (ص) كنند؟ اگر نعوذبالله خدا همچو اطاعتي را واجب كند و آنها را اولي‌الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم مي‌آيد يا اجتماع ضدين مي‌شود. آيا از خداوند تناقض صادر مي‌شود؟ آيا قرآن كريم به تناقض حكم مي‌كند؟ پس عقل حاكم است كه اولي‌الامر بايد معصوم باشد تا تناقض لازم نيايد. و يا امر به اجتماع ضدين كه محال است نشود و از خود آيه‌ي شريفه كه اطاعت رسول و اولي الامر را مقيد بقيدي و مشروط بشرطي نكرده است لازم مي‌آيد كه رسول و اولي‌الامر بايد معصوم باشد تحقيق در نكات آيه‌ي شريفه رجوع شود به تفسير نفيس «الميزان» ج 4 ص 412 ط تهران.
[464] ص 262.
[465] راجع به اين مرد مرموز رومي‌كه از بطارقه (پاتريك) است رجوع شود به كتاب (التدوين في احوال جبال شروين) تأليف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزير علوم ايران در دوره‌ي قاجار- در يكي از كتب تأليف شده در عصر حاضر ديدم كه سرجون را مجوسي پنداشته و آن اشتباه است بلكه نصراني بوده و چه خوش بيني به ابن‌زياد داشته كه قبلا از معاويه عهدي گرفته كه يزيد را بعد از معاويه قانع نموده و حكومت عراقين را به او بدهد لابد با معاويه نسبت به سيدالشهداء عليه‌السلام مذاكره كرده كه بعد از معاويه حاضر بيعت كردن به يزيد نخواهد شد بايد درباره‌ي اين مرد مرموز نصراني بيشتر به تحقيق پرداخت.
[466] ذخيرة الدارين ص 141 ط نجف.
[467] تذكرة الخواص ص 144.
[468] محقق طوسي خواجه نصيرالدين قدس‌سره در نقد المحصل فرموده: فرزند ديگر امام حسين عليه‌السلام كه هفت سال داشته به نام علي در روز عاشوراء شهيد شده است ص 179 ط مصر.
[469] عبدالله الرضيع تأليف كاظم الحلفي ص 17 ط نجف (1376) ق.
[470] مطالب السئول ص 73.
[471] مقتل خوارزمي ج 2 ص 32 ط نجف، و عباراتي كه در متن نقل شده با نسخه‌ي خطي از مقتل الحسين (ع) خوارزمي كه در سال (986) ه. ق استنساخ شده مقابله گرديده و دو سه كلمه درنسخه خطي زيادات بر چاپي داشت و نيز در نسخه‌ي مخطوطه قبل از شعر: انا ابن علي الخير.... الخ اشعار: كفر القوم و قدما رغبوا- عن ثواب الله رب الثقلين .... الخ تا (19) بيت نقل كرده و بعد از آن شروع به نقل: انا ابن علي الخير... الخ نموده است چنانچه در مطالب السئوال هم در نقل قضيه‌ي علي اصغر اشعار كفر القوم.... الخ را نقل نموده است.
[472] عبارت: و دفنه در نسخه‌ي چاپي از مقتل الحسين (ع) خوارزمي ندارد رجوع شود به جلد 2 ص 32 ط نجف ولي در نسخه‌ي خطي كه در سال (986) ه. ق كتابت شده موجود است.
[473] ارشاد ص 254 ط تبريز.
[474] سماه ابن شهر آشوب في المناقب ج 2 ص 222 علي الاصغر. و ذكر السيد ابن طاووس في الاقبال زيارة للحسين (ع) يوم عاشوراء و فيها: صلي الله عليك و عليهم و علي ولدك علي الاصغر الذي فجعت به.
[475] اللهوف ص 65 شيخ مفيد (ره) نيز فرموده كه طفل در همان موقع كه در حجر امام (ع) بوده تير خورده پس بعد از آن سيد معاصر مي‌فرمايد: ثم اتي به تحو القوم.... الخ چطور مي‌سازد.
[476] البحار ج 10 ص 203 و مقتل الخوارزمي ج 2 ص 32.
[477] في مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 222 لم يرجع منه شئي و ذكر ابن نما في مثير الاحزان ص 36 و السيد في اللهوف ص 66 رواية الباقر (ع) و ذكر ابن كثير في البداية ج 8 ص 186 و القرماني في اخبار الدول ص 108 و مقتل الخوارزمي ج 2 ص 32: رمي به نحو السماء قال ابن كثير و الذي رماه بالسهم رجل من بني‌اسد يقال له: ابن موقد النار. طبري نيز در تاريخ كبير روايت امام باقر (ع) را نقل كرده به اين عبارت: قال ابومخنف قال عقبة بن بشير الاسدي قال لي ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين (ع) ان لنا فيكم يا بني‌اسد دما قال قلت: فما ذنبي انا في ذلك رحمك الله يا اباجعفر و ما ذلك؟ قال: أتي الحسين بصبي له فهو في حجره اذ رماه احدكم يا بني‌اسد بسهم فذبحه فتلقي الحسين دمه فلما ملاء كفيه صبه في الارض ثم قال....الخ ج 4 ص 342 ط قاهرة مطبعه‌ي استقامة سنة: (1358) ق.
[478] تذكرة الخواص- ص 144 و القمقام لفرهاد ميرزا ص 385.
[479] مقتل الخوارزمي ج 2 ص 32 و الاحتجاج للطبرسي (ره) ج 2 ص 25 ط نجف.
[480] الارشاد و مثير الاحزان.
[481] تاريخ يعقوبي (ره) ج 2 ص 218 ط نجف.
[482] ذخيرة الدارين ج 1 ص 161 ط نجف.
[483] ديوان سيد حيدر حلي قدس‌سره ج 1 ص 80 ط نجف سال: (1369) ق.
[484] تاريخ طبري ج 4 ص 342 ط قاهره مطبعه‌ي استقامة سال: (1358) ق.
[485] اعلام الوري ص 213 ط تهران سال (1338) ه. ش.
[486] نسخه‌ي مخطوطة.
[487] ثورة الحسين- ص 231 ط- 4- بيروت. تاريخ طبري- 357 -346 :4- و تاريخ كامل 300:3.
[488] چون رسول‌الله (ص) بعد از هجرت به مدينه اساس دولت اسلامي را بنيان‌گذاري فرمود و حكومت اسلامي قوي شد و لذا بني‌أمية و سائر منافقين نتوانستند آزاري برسانند ولي در پي فرصت بودند و بعد از رسول‌الله (ص) حكومت و رياست را كه منافقين به وسيله‌ي مجلس سقيفه‌ي بدست آوردند و يگانه حامي اسلام و قرآن اميرالمؤمنين (ع) بود از آن حضرت به مقام انتقام آمدند.
[489] بحارالانوار ج 11 طبع امين الضرب ص 2. و ابن شهرآشوب (ره) نيز در كتاب مناقب قائل بيت مذكور را ابوالاسود دءلي كه از اصحاب اميرالمؤمنين (ع) است دانسته. مناقب ج 4 ص 167 ط قم- و آن را از زمخشري نقل كرده، و بيت مذكور بهترين شاهد بر بودن دختر كسري مادر امام سجاد عليه‌السلام است و بي‌حقيقتي بعض اقوال شاذة و نادرة را ثابت مي‌كند و آن را در اعيان الشعية نيز از ربيع الابرار زمخشري نقل كرده است.
[490] از تعبير مذكور معلوم مي‌شود كه بعد از ولايت عهدي امام عليه‌السلام اين گفتگو واقع شده است.
[491] در تاريخ طبري است: ثم صلوا الظهر صلي بهم الحسين (ع) صلاة الخوف ثم اقتتلوا بعد الظهر ج 4 ص 336 ط مصر سنة: (1358) ه. ق شيخ طوسي (ره) در كتاب خلاف فرموده: و روي عن الحسين عليه‌السلام انه صلي عند مصابه صلاة الخوف باصحابه- ج 1 ص 253 ط 2 تهران.
[492] در روايت زرارة از امام صادق (ع) بيست و پنج درجة و در قواعد شهيد (ره) ص 240 بيست و هفت درجة معلوم است عدد مفهوم ندارد.
[493] شكر خدا را كه طبع دوم آن كتاب با اضافات زياد به سال (1397) ه. ق طبع شد رجوع شود به خاتمه‌ي آن كتاب.
[494] النساء- 51.
[495] آقا شيخ كاظم خطيب از فضلاء خطباء در كاظمين بود و با شيخ استاد قدس‌سره دوستي داشت و در اوائل حكومت جمهوري و تغيير اوضاع در عراق وفات يافت رحمة الله عليه.
[496] كل مشرك كافر و كذا العكس و هو كل كافر مشرك كما صرح به الشيخ الطوسي قدس‌سره في تفسير التبيان ج 5 ص 242 ط نجف و هو كلام دقيق متين تبعا للقرآن الكريم كما يستفاد ما ادعيناه من عدة آيات شريفة في سورة الكهف. و قد بسطنا الكلام في ذلك في كتابنا الذي ألفناه في تحقيق اهل الكتاب و الاعتقاد بالانبياء (ع)و تحقيق بعض المطالب الدينية المهمة و وسمناه «بفعل الخطاب في تحقيق اهل الكتاب»- نسئل الله تعالي التوفيق لطبعه ليعم نفعه.
[497] النساء- 51.
[498] يعني لا علم لكل شخص بالخصوص في حق نفسه.
[499] شنيده شد كسي كه اين كلمات بي‌اصل را در كتابش نگارش داده بود در چاپهاي بعدي كتابش آن جملات را تغيير داده چون ملتفت شده كه حرف بي‌اصل است.
[500] ولايت تشريعي و تكويني را تفصيلا در تعليقات و اضافات خود بر أنيس الموحدين علامه‌ي نراقي (ره) بيان كرده‌ام رجوع شود از ص 232 ص 252 ط تبريز.
[501] ارشاد شيخ مفيد (ره) ص 340.
[502] ارشاد ص 342.
[503] راقه الشيئي اعجبه، الهدي السيرة و الهيئة.
[504] ارشاد ص 347 -343.
[505] الكهف: 65.
[506] الاحزاب-: 33.
[507] به خيال بعض قاصرين مي‌آيد و به زبان نيز مي‌آورند كه خداوند در آيه‌ي شريفه فرموده كه خدا اراده كرده كه اهل‌بيت (ع) را از ارجاس پاكيزه نمايد و معلوم نيست كه اين اراده تحقق يافته يا نه؟ و لازمه‌ي اين حرف خرافي آنست كه خداوند قادر به تحقق دادن مراد خود در خارج نبوده باشد و ارادة الله از مرادش تخلف كند و آن محال است بالضرورة و اراده در آية اراده‌ي مستتبعه به فعل است صرف اراده‌ي محضه نيست اگر آن طورباشد رد دعاي رسول‌الله (ص) مي‌شود و استعمال مضارع در ماوقع خصوص ماده‌ي اراده و لفظ «يريد» در آيات قرآن مجيد زياد است كه تفصيلش را در جاي خود بيان كرده‌ام.
[508] ارشاد ص 309 ط تبريز.
[509] ارشاد ص 350 ط تبريز. معلوم مي‌شود كوچكي قد و قامت امام (ع) معلي بن محمد را به مقام تعجب آورده كه با اين سن كم چطور امام و حجت خداونديست و لذا امام (ع) از ضمير او اخبار فرموده و با آيه‌ي شريفه بر علم و كمالات امامت خود استدلال فرموده است.
[510] رجوع شود به أنيس الموحدين ص 105 ط تبريز.
[511] ارشاد شيخ مفيد (ره) ص 369 ط تبريز. و شيخ طبرسي (ره) در اعلام الوري ص 356 ط تهران مطبعه‌ي حيدري اين خبر را نقل فرموده و در نقل وي عبارت روايت به قرار زير است: (و عنده قوم يحدثهم بلغاتهم و فيهم ترك و روم و صقالبه.... الخ. از اين جملات بنا به نقل طبرسي (ره) ظاهر مي‌شود كه تكلم امام (ع) با قومي بوده و با لغات آنها صحبت مي‌فرموده و اختصاص به غلامهاي امام (ع) ندارد.)
[512] كشف الغمة ج 3 ص 252 ط تهران از انتشارات كتابچي حقيقت تبريز. و مدينة المعاجز نقل از ابن شهر آشوب (ره) ص 554.
[513] كشف الغمة ج 3 ص 264.
[514] سيد استاد مجاهد اكبر ما مرجع عالم اسلامي آيةالله العظمي آقاي خميني نزيل نجف اشرف ادام‌الله‌ظله الوارف كه با مجاهدات خويشتن آبروي علماي اعلام شيعه را حفظ كرد كرارا مي‌فرمود: گوستاولبون تاريخ تمدن را با آن خوبي براي جلب مسلمانها تأليف نكرده مگر اين كه آن كذب محض را به ساحت اقدس رسول‌الله (ص) نسبت بدهد و آن افتراء را در آن كتاب بگنجاند.
[515] الخرايج مطبوع با اربعين مجلسي (ره) ص 207.
[516] كشف الغمة ج 3 ص 21. ارشاد شيخ مفيد (ره) ص 313 ط تبريز. اعلام الوري طبرسي (ره) ص 294 ط تهران مطبعه‌ي حيدري اصول كافي كليني (ره) ج 1 ص 285 ط آخوندي تهران.
[517] رجال كشي ص 487 ط نجف- اختيار معرفة الرجال جزء 6 ص 583 -582 ط دانشگاه مشهد سال (1348) ه. ش.
[518] در اينجا عبارت روايت بسيار مختلف است چنانچه با مراجعه به اختيار معرفة الرجال در صفحه‌ي نامبرده روشن مي‌شود و در نسخه‌ي مطبوعه در دانشگاه مشهد عبارت به اين نحو است: (و هو اقل من نيتي) و معني محصلي از آن به دست نمي‌آيد و پس از تأمل معلوم مي‌شود كه عبارت صحيحه به دست نيامده است و آنچه در متن آورده شد: (و آن حضرت از طفل سه ساله كوچكتر بود) عبارت محدث قمي (ره) در منتهي الامال است از ترجمه‌ي آن مرحوم عبارت حديث را به نحوي كه مذكور افتاد ظاهر مي‌شود كه نسخه‌ي صحيحه را ايشان به دست آورده‌اند و لفظ: (اقل) هم قرينه بر آنست كه ترجمه‌ي محدث نامبرده صحيح باشد و محدث قمي (ره) در (الانوار البهية) عبارت حديث شريف را از رجال‌كشي به اين نحو نقل كرده: (و هو اقل من ثلاثي) و آن صحيح است و ترجمه‌ي آن همانست كه در منتهي الامال نقل كرده است رجوع شود به (الانوار البهية) ص 126 ط تبريز به خط حاج ميرزا طاهر خوشنويس تبريزي در سال (1344) ه. ق و ص 228 ط مشهد مقدس و تاريخ سال طبع را ندارد و چاپ حروفي است.
[519] اختيار معرفة الرجال جزء 6 ص 584 ط دانشگاه مشهد- ص 488 ط نجف.
[520] علامه‌ي مامقاني (ره) در هامش تنقيح المقال فرموده: في نسخة صحيحة (باح باح) و ذلك في الفاظ الصبيان المهملة المعني يعني انه بعد قراته الكتاب اظهر رجوعه الي حال الطفولية والله العالم. و قيل: ان في النسخ الخطية هذه الكلمة غير منقوطة او مختلفه و قريب مما قلنا ما في حاشية المنهج من الوحيد (ره).
[521] مدينة المعاجز ص 527 ط سال (1290) ه. ق.
[522] مدينة المعاجز ص 556.
[523] نسخه‌ي خطي موجود در كتابخانه‌ي ما كه در سال (1092) ه. ق در حويزه استنساخ شده است.
[524] ارشاد ص 372 ط تبريز.
[525] مجمع البيان ج 3 ص 512 ط صيدا.
[526] و الظاهر ان القائل انما نقل ذلك عن الاناجيل الزاما علي المسيحي المتزلف كما يأتي ولكن لا احتياج لنا علي ذلك بعد ما بين لنا الائمة الطاهرين (ع) زمان بعثة المسيح (ع) فراجع الي الاحاديث في الكافي و غيره تجد صدق ما قلناه.
[527] تعليقات جنة المأوي ص 353 ط- 1-تبريز.
[528] اوائل المقالات ص 105 ط 2 تبريز.
[529] و لا يتوهم انه يمكن ان يكون نبوته المرادة في الحديث النبوة الاتية اي كتبت لي النبوة من حيث الاستعداد و القابلية فانه مدفوع اولا بانه مجاز لا يصار اليه. و ثانيا ان الادلة من العقل و النقل دالة علي ثبوت نبوته الفعلية في جميع الازمنة كما هو محقق في محله و لا يسع المقام باكثر من ذلك.
[530] يستفاد هذه المطالب من احاديث العترة الطاهرة سلام‌الله‌عليهم راجع الي الجوامع الحديثية.
[531] در سؤال از ابن تيمية گفته شده ص 7 كه طرفداران يزيد به نبوت وي نيز قائلند ولي اين رويه‌ي ديرينه‌ي فراعنه‌ي روزگار است كه نخوت و كبر و خودپرستي و تجبر و تفرعن آنها را وادار مي‌كند بالاخره خود و جان‌نثارانش و نوكران جيره‌خوارش او را به مقام نبوت رسانيده و آخرالامر خداوند قادر متعالش مي‌خوانند و او هم مغرور و مشتبه شده و از حب جاه و رياست (انار بكم الاعلي) مي‌گويد اين يك ناموس مطرد در قاموس فراعنه‌ي روزگار است اختصاص به يزيد و طرفدارانش ندارد مگر از آنها كسي پيدا شود كه داراي ايمان گرچه ضعيف هم باشد داشته باشد و الا رويه‌شان همان است.
[532] معلوم مي‌شود مراد دكتر از اهل سنت اتباع ابن تيميه است و الا مشهور ميان اهل سنت ملعون بودن يزيد است.
[533] رجوع شود به كتاب عنوان المعارف ص 13 تأليف صاحب ابن عباد طالقاني (ره) مطبوع در ضمن «نفائس المخطوطات» ط- نجف اشرف سال: (1371) ه. ق.
[534] كرامة- نسخه.
[535] فهنا نسأل الدكتور صلاح‌الدين المنجد: هل ابن تيمية الحراني مؤمن بالله؟ و هو صاحب البدع و الاضاليل و الكفريات و الاباطيل و الطاعن في دين الله. و اما الغزالي فهو صاحب الخرافات و الخزعبلات و كتابه احياءالعلوم مشحونة منها و لا غرابة من فتواه علي عدم جواز لعن يزيد و هو القائل لا خطر في السكوت عن لعن ابليس، قال في كتابه الاحياء: كان بعض الشيوخ في بداية ارادته يكسل عن القيام فألزم نفسه القيام علي رأسه طول الليل لتسمح نفسه بالقيام عن طوع. انظر الي نقل امثال ذلك في كتاب تلبيس ابليس للعلامة ابن الجوزي و قد نقل فيه عن الغزالي نظائر هذه الاباطيل و قد أتي بها في مقام التعليم. و لا عجب من ابن تيمية و الغزالي فانهما من اهل القرون السالفة، بل العجب من الدكتور المنجد فانه من ابناء هذا العصر يسمونه عصر الذرة و النور و الفضاء كيف يدعي: ان اهل السنة (يعني اتباع ابن‌تيمية) ذكروا محامد يزيد! الرجاء من الدكتور أن يذكر نزرا يسيرا من تلك المحامد و لا بدله ان يقول: انه شاعر فنقول: أي فضيلة للشاعر الكافر.
[536] استغر من الغرور.
[537] اي ذاب.
[538] فانه يدعي الخلافة الاسلامية و انه من أولي‌الامر الذين أمر الله تعالي (العياذ بالله) بطاعتهم و الانقياد لهم و أنه اميرالمؤمنين. (فياذلة الاسلام من بعد عزه) (اذا كان والي المسلمين يزيد).
[539] لا شك ان يزيدحمل آل رسول‌الله (ص) الي دمشق و ضرب الرأس المطهر بالقضيب و هذا العمل منه ليس الا الزندقة و الالحاد و لم يكن في قلبه الا الضغائن و الاحقاد الجاهلية و لذا لميجد ابن تيمية مفرا الا الانكار فانكر حمل يزيد آل رسول‌الله (ص) سبايا الي الشام علي اقتاب الجمال و ضربه علي شفتي الامام عليه‌السلام بالقضيب و بديهي ان انكاره ليس الا انكار البديهيات و الضروريات و انكار المتواترات و انكار الشمس في رائعة النهار (من لا دين له لا حياء له) فهل يمكن انكار المتواتر فان العلم الحاصل منه ضروري؟ اللهم الا ممن لا عقل و لا دين له.
[540] الطلسم محركه الغيره و الظلام.
[541] التذكرة ص 155 ط فرهاد ميرزا.
[542] رجوع شود به امالي سيد مرتضي علم الهدي «غرر الفوائد و درر القلائد» ج 1 هامش ص 12 -11 ط مصر سال 1373 ه ق به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم.
[543] آتشكده ص 19- و لطائف الطوائف فخرالدين علي صفي پاورقي ص 187- به قلم آقاي احمد گلچين معاني- ط تهران سال 1336 ه ش.
[544] لطائف الطوائف ص: 232.
[545] كمال‌الدين شيخ حسين مردي دانشمند بوده و در سال: (888) ه. ق درگذشته است.
[546] مروج الذهب ج 2 ص:- 68- ط مصر- سال: (1303) ه. ق.